تاريخ الغيبة الكبرى

تاریخ غیبت کبری



نوشته:

سید محمد صدر

ترجمه:

دکتر سید حسن افتخارزاده


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

مشخصات کتاب

سرشناسه : صدر، محمد، ۱۹۸۰ - ۱۹۴۳
عنوان و نام پدیدآور : تاریخ غیبت کبری/ نوشته محمد صدر؛ ترجمه حسن افتخارزاده
مشخصات نشر : تهران: نیک معارف، 1382.
مشخصات ظاهری : ص ۶۸۸
شابک : 964-5567-03-3
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : چاپ قبلی: شرک نشر و تبلیغ نیک معارف، ۱۳۷۱
یادداشت : عنوان اصلی: تاریخ الغیبه الکبری.
یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
موضوع : محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -
موضوع : محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت
شناسه افزوده : افتخارزاده، حسن، مترجم، - ۱۳۱۵
رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴/ص۳۸ت۲۲۰۴۱ ۱۳۷۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۲۴۲۵۵

مقدّمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش خدای را، به آن اندازه که همه چیز او را می‌ستایند؛ و همان‌گونه که او خود دوست دارد که ستایش شود؛ و همان‌سان که ستایش شایسته او و شایان بزرگواری اوست.

صلوات و درود او و همه آفریدگانش، بر بهترینشان؛ که همان بنده خالص اوست که با پذیرش بندگیش، از سوی او به آنجا رسید که او را حبیب خود خواند و مقام رسالت و ختمیّتش بخشید؛ و با عروج او بساط نبوّت و وحی را پایان داده، آخرین شریعت و دینش را به وسیله او تکمیل و ابلاغ فرمود.

به همراه صلوات پروردگار و فرشتگان، سلام و عرض ارادت همه پاکان و شایستگان، بر خاندان گرامی رسول خدا باد.

همانها که قدم جای قدم او گذارده‌اند و سرزنش ملامت کنندگان، تهدید طاغوتیان، تزویر ریاکاران، فشار و خفقان دشمنان چیره‌دست، خیانت دانشمندان بی‌آزرم و خودنمائی مقدّس نمایان نافهم، هر چند بر ایشان کمرشکن بوده، امّا آنان را از راه خدا بازنداشته، با همان صلابت که در میدانهای نبرد بدر و احد و خیبر پایداری کردند و دشمن را به زانو درآوردند، در مقابل انحراف و فشارهای مدّعیان خلافت و تولیت اسلام ایستادگی کرده‌اند؛ و حتی به خاطر آنکه یک لحظه حکومت آن ریاکاران مسلمان‌نما را، به عنوان حکومت اسلامی به رسمیّت نشناخته باشند، دست از حکومت حقّه خود برداشته، رسما اعلام کردند که سنّت شیخین را قبول ندارند.

همانان که شناخت و معرفتشان همچون معرفت پیامبر، در سلک معارف مستقلّه قرار گرفته و اطاعت و پیرویشان بسان پیروی از رسول خدا فرض و واجب است.

آنان که خداوند از لغزش و اشتباه محفوظشان داشته؛ و از فتنه و

آشفتگی در امانشان قرار داده؛ و رجس و پلیدی را از آنان دور کرده، پاک و منزّهشان ساخته است ... و با داشتن چنین شرایطی مقام ولایتشان بخشیده و آنان را همچون رسول خدا، اولی به تصرّف در شئون خلق دانسته، ولایتشان را ولایت رسول اللّه معرّفی کرده است.

و خلاصه آنکه: همه درودهای خالص، و درود همه خالصان، بر عصاره این خاندان و تنها بازمانده از آن پیشوایان معصوم و ذخیره پروردگار؛ بقیة اللّه الاعظم؛ حضرت حجّة بن الحسن العسکری.

نفرین و لعنت همه نفرین کنندگان، بر آنانی که سدّ راه این پاکان شدند و

با مطرح کردن خود در مقابل آنان، هم بر آنان ستم روا داشتند و هم بشریّت را از مسیر هدایت و بندگی خدا بازداشتند؛ راه را منحرف، رهبر را خانه‌نشین، رهروان را گمراه و خود را شایسته و سزاوار لعن خدا و نفرین فرشتگان و پیامبران و مؤمنان ساختند.
می‌دانیم که عمل را با علم، و حرکت را با معرفت رابطه‌ای است؛ و شنیده‌ایم که در این باره گفتگو و مباحثه فراوان است. و در زمان ما، عنوان فلسفه شناخت، تیتر بسیاری از سخنرانیها و نوشته‌ها و مقالات است؛ که آیا تصوّرات و افکار و اندیشه‌های انسانی، و به دنبال آنها حرکتها و عملهای برخاسته از آنها در اختیار ماست و این ما هستیم که خود تصمیم می‌گیریم و عمل می‌کنیم، فکر می‌کنیم، می‌شناسیم و برنامه‌ریزی می‌نمائیم و به دنبالش مقصدی را در نظر گرفته، سخنی را گفته، یا حرکتی را آغاز می‌کنیم؟ و یا آنکه شناخت ما معلول عوامل پیشین است و حرکت ما، به دنبال شناخت ما، برنامه‌ای است از پیش طرح شده؟ البته نه آنکه این توالی و پشت سر هم در آمدن را معلول سرنوشت و جبری از سوی خدا مطرح کنند، بلکه عمل را بازتاب و یا رونمائی از انگیزه‌های درونی، و آنها را بازتابی از روش زندگی فردی و اجتماعی، و جامعه را نیز ظاهری از نهادهای محرّک آن که نهادهای اقتصادی باشد، دانسته‌اند.
و با اینگونه اندیشه و تفکّر درباره شناخت و عمل، انسان را در اندیشه و شناخت خود آزاد نمی‌دانند و هرگونه جهت‌گیری را در عمل انسان، معلول خاستگاه طبقاتی و نحوه زندگی مادّی او محسوب می‌دارند.
اگر در طبقه‌ای مرفّه قرار داشته باشد، امکان شناخت درد بینوایان را برای او
تاریخ غیبت کبری ،ص:5
محال می‌دانند؛ و هر چه شرافت و ارزش است به محله و منطقه گودنشینان و محرومان حواله می‌کنند. و در محکمه و دادگاه اندیشه‌شان، همه خیانتها، دزدیها، خودفروشیها، ستمها و زورگوئیها را معلول وجود طبقات مرفّه و بالا شهرنشین، و به اصطلاح کاخ‌نشینان و مرفّهان، می‌دانند. و اگر هم نزد آنها تحاکمی پیش آید، پیش از طرح دعوا از طرف مدّعیان، قبلا آن سرمایه‌دار مرفّه را مقصّر دانسته، حق را به آن بینوای تهیدست می‌دهند. و اگر هم شرافت و ارزشی در یکی از آن برخاستگان از آن طبقه ببینند، به دنبال دورانی از زندگی او می‌گردند که فقری و محرومیّتی داشته باشد؛ تا همه آن فضیلتها را به آستانه همان دوران کارگری و بینوایی و تهیدستی او بخوابانند. همانگونه که اینگونه برداشتها و قضاوتها در زندگی بزرگان دین و مذهب نیز انجام گرفته و همه ارزشهای زندگی آنان را مرهون چند صباحی گوسفند چرانی و یا دوران یتیمی و فقر آنان دانسته، برای انسانیّت و حرّیّت و آزادگی او در گزینش راه درست و

آن همه فضائل خدادادی و نظارت دقیق الهی بر زندگی آنان، و یا جلوتر برویم مقام نوری و کمالات موهبتی آن بزرگواران در آفرینش پیشین، ارزشی قائل نیستند.
اینگونه تفکّر در بسیاری از شئون اعتقادی اثر گذارده، عدّه‌ای از اینان ناخواسته، در گردونه‌ای افتاده‌اند که همان عبارات بی‌دینان ملحد از خدا بی‌خبر را گفته، همه تلاشها و حرکتها را برای «لقمه‌ای نان» و برخاسته از شرایط مادّی انگاشته‌اند؛ و در نتیجه همان سخنی را گفته‌اند که قرآن مجید از قول کافران آن زمان بیان کرده که: إن هِیَ إِلَّا حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلَّا الدَّهْرُ «1».
ولی ما را عقیده بر آن است که این تفکر در تمام شئونش باطل است؛ و هرگونه تعبیری را که نتیجه‌اش بر حق دانستن این اندیشه باشد، تعبیری نادرست می‌دانیم؛ هر چند گوینده‌اش را نظری نباشد و فردی معتقد به خدا و پیامبر باشد.
ما انسان را در محدوده قدرت داده شده از سوی خداوند به او، آزاد می‌دانیم؛ و معتقدیم در عین حال که همچون دیگر آفریدگان، هر لحظه مشمول فیض و امداد الهی است و حول و قوّت را از او دارد، امّا او خود

---

(1) جاثیه/ 24: آن جز زندگی دنیای ما نیست. می‌میریم و زندگی می‌کنیم. و چیزی جز روزگار نابود کننده ما نیست.

حرکت می‌کند، فکر می‌کند، می‌شناسد، تصوّری از اشیاء دارد، تصوّرات و شناخت او مرهون خود اوست؛ و برای او امکان درک واقعیّتها موجود است. و اوست که می‌تواند اندیشه‌ای درست را در مغز خود جای دهد و تفکّری باطل را از خود بزداید؛ و در مقابل این شناختها و اندیشه‌ها مسئولیّت دارد و هیچ بهانه‌ای از او، که به آزادی خود راهی نادرست را انتخاب کرده و به آن معتقد شده و بر طبق آن حرکت کرده، پذیرفته نیست؛ هم در دنیا و هم در آخرت، نسبت به آنها مسئولیّت دارد. او نه تنها در اعمال مربوط به جوارح و اعضاء خود آزاد است، بلکه در تصوّرات و اندیشه‌های خود نیز آزاد است؛ و مورد امر و نهی الهی قرار گرفته، از او خواسته‌اند که چنین بیندیشد و چنان فکر را داشته باشد، به این مطلب معتقد باشد، وجود خدا و ملائکه و عوالم بعد از این دنیا را قبول کند و باور داشته باشد؛ و نماز بخواند و روزه بگیرد و دیگر کارهای واجب را انجام دهد.
اصول دین و مطالب اعتقادی که خود مسئولیّت مستقیم و مستقل ایجاد می‌کند، مربوط به همین مسأله است؛ چنانکه فروع دین و اعمال به اعضاء و جوارح ارتباط دارد. البتّه این دو را نیز باید رابطه‌ای باشد تا به عنوان

عبادت و بندگی خدا انجام پذیرد. یعنی اگر نماز و روزه و حجّ و جهاد که اعمال جوارح است، در ارتباط با ایمان قلبی و نیّت تقرّب به خدا نباشد، ارزش عبادی خود را از دست می‌دهد و دیگر بندگی خداوند محسوب نمی‌شود.
و در این بین تولّی و تبرّی که گاهی جزء اصول دین و گاهی جزء فروع به حساب می‌آید، حلقه اتّصال بین اصول و فروع است. این موضوع از یک نظر عملی است مربوط به جوارح و اعضاء. چرا که شخص دارنده تولّی و تبرّی باید در مقام عمل تابع و مطیع آن کسی باشد که خداوند او را به عنوان «ولیّ امر» تعیین فرموده است؛ و از تابعیّت و پیروی طاغوت و حکومت غیر الهی سرباززند و حتّی دوات آنها را لیقه و مرکّب نکند «2»؛ و شترش را برای رفتن به حجّ بیت اللّه به هارون الرشید و پیروانش اجاره ندهد تا تبرّای او کامل گردد «3».
از سوی دیگر، این موضوع به عقیده و اندیشه و عمل قلبی ارتباط

---

(2) کلینی: الکافی 5/ 107 ح 7.
(3) کلینی: الکافی 5/ 131 ح 17.

دارد. زیرا اگر شخص مودّت و محبّت اهل البیت- علیهم السلام- را نداشته باشد، تمام اعمالش باطل است؛ و اگر از دشمنان خدا و رسول و اهل البیت تبرّی نجوید و در دلش ذرّه‌ای محبّت آنان را داشته باشد، ایمان به خدا و رسول نیاورده است. چه خداوند فرموده است:
لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ... «4».
با توجّه به این اصل، که اصل آزادی و مسئولیّت انسان در اندیشه و عمل و شمول دستورات الهی نسبت به هر دو باشد، اکنون سخن در این است که: آیا اندیشه و عقیده مقدمه عمل می‌باشند، یا عمل مقدّمه‌ای برای ثبوت و استقرار عقیده است؟ به تعبیر دیگر: آیا خدا را بشناسیم تا نماز بخوانیم؛ و نماز بخوانیم تا عدالت در جامعه برقرار شود؛ و عدالت هم فقط عدل اقتصادی است؟ و بالاخره: آیا خدا و کلیّه عقاید را مقدّمه‌ای برای تشکیل حکومت، و حکومت را مقدّمه‌ای بدانیم برای تشکیل جامعه‌ای بی‌طبقه و بدون مشکلات اقتصادی که تمام کمبودهای فرهنگی و اقتصادی را حل کرده، مسکن برای همه ساخته، جاده و مدرسه و دانشگاه و بیمارستان و مراکز تفریح و ورزش و گردش برای همه تأمین نموده، دیگر مشکل نان و آب و برق را حل کرده است؟

در این نحوه تفکّر است که خدا و رسول و دین و قرآن و مسجد و حسینیّه، همه و همه مقدّمات تأمین نان و مسکن قرار گرفته، نتیجه‌اش همان می‌شود که کفّار زمان پیامبر می‌گفتند: «إنّ هی إلّا حیاتنا الدّنیا نموت و نحیی ...».

---

(4) مجادله/ 22: نخواهی یافت گروهی را که به خدا و روز واپسین ایمان آورده‌اند، که با کسانی که با خدا و رسولش دشمنی کرده‌اند، دوستی نمایند؛ هر چند پدرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند. اینها هستند که در دلهایشان ایمان را نوشته است و با روحی از سوی خود تائیدشان کرده است و به بهشتهائی که از زیرش نهرهایی جاری است داخلشان می‌سازد، در حالی که همیشه در آن خواهند بود. خداوند از آنان راضی، و آنان از خداوند خشنودند.

تاریخ غیبت کبری ،ص:8

نظریّه دیگر آن است که عمل مقدّمه‌ای برای اندیشه؛ فروع دین مقدّمه‌ای برای اصول دین؛ دنیا مقدّمه‌ای برای آخرت؛ نان برای نماز، نه نماز برای نان؛ مردم در خدمت روحانیّت و روحانیّت در خدمت دین؛ مردم در خدمت پیامبر و امام، نه پیامبر و امام برای مردم و در خدمت دنیای مردم، بلکه آنان در خدمت خدا و دین خدایند.

و فلسفه شهادت پیشوایان معصوم نیز همان است که به حضرت حسین بن علی نسبت داده شده است که: «اگر دین حضرت محمّد جز با کشته شدن من استوار نمی‌شود، ای شمشیرها مرا فراگیرید»؛ نه اینکه آن حضرت در خدمت مردم و فدای خلق شده باشد. و اگر رسول خدا و دیگر پیشوایان دین را با طاغوتیان جدالی بوده است، نه از آن جهت بوده که فقط طاغوت نان مردم را ربوده، زمینشان را غصب کرده و منافع ملّی آنان را به تاراج داده است؛ بلکه بدان جهت بوده که پیش از تاراج دنیایشان، عقلشان را تاریک کرده و از نظر فرهنگی به عقب رانده و فکرشان را منحرف نموده و از خدا و دین و اطاعت پروردگار دور ساخته است؛ خود را ربّ اعلی و خدای خدایان و حکمران مطلق بر آنان دانسته، در این جهت به استضعافشان کشانده است.

آنجا که در قرآن مجید از مؤمنان به حکومت رسیده تعریف و ستایشی کرده، هنر مهم و کار اساسی آنان را در آن جهت دانسته است که نماز بپا داشته، حقّ خدا را به خلق خدا داده، امر به معروف کرده و نهی از منکر نموده‌اند؛ و چنین فرموده است:

الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّٰاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ ... «5».

با توجّه به مطالب فوق به این مطلب می‌رسیم که عقاید و معتقدات را

ارزشی است مستقل؛ بلکه هدف نهایی از تشریع فروع و طرح حلال و حرام، تثبیت و استقرار همان مبانی اعتقادی در دل انسان مؤمن می‌باشد؛ نماز می‌خواند تا به خدا نزدیک شود. اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ «6» را در قرآن مجید چنین تفسیر کرده‌اند که: «تقوی پیشه کنید تا خداوند شما را

(5) حج/ 41: کسانی که اگر در روی زمین به آنها امکانات دادیم، نماز بپادارند و زکات بپردازند و به معروف امر و از منکر نهی کنند ...
(6) بقره/ 282.

بیاموزد.» تقوی مقدّمه علم است، نتیجه خلوص در عبادت و عمل، جریان چشمه‌های حکمت از قلب بر زبان انسان با اخلاص است؛ که فرمود:
«ما أخلص عبد للّه عزّ و جلّ أربعین صباحا إلّا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه.» «7»
در معتقدات ارزشمند، هر چند هدف نهایی شناخت و معرفت و تقرّب به خداوند است و هیچ موجود ارزشمندی در عرض خداوند نباید به عنوان ارزش مستقل طرح شود، امّا در سلسله ارزشهای مستقل که در مسیر قرار می‌گیرند و مقدّمه برای عمل نمی‌باشند، شناخت حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- و ائمّه معصومین است. استقلال بدان معنی که پیامبر را به خاطر فهم دستوراتش نمی‌شناسیم؛ و وجوب شناخت امام، به خاطر آن نیست که نیازهای مادّی و معنوی ما را برآورده می‌سازد.
مثلا کسی که در زمان امام صادق- علیه السلام- به سر می‌برد، تمام نیازهای خود را به وسیله آن حضرت برطرف می‌سازد؛ هرگونه سؤال که در دین و مذهب داشته باشد، از آن حضرت می‌پرسد؛ و نه احتیاج به حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- دارد؛ و نه نیازی مثلا به حضرت سجّاد- علیه السلام- تا اینکه بخواهد به خاطر رفع آن نیازها آنان را شناسائی کند؛ و نه به امامانی که بعد از حضرت صادق- علیه السلام- می‌آیند. در عین حال در روایات شیعی می‌بینیم که ائمّه اطهار، شیعیان خود را نسبت به معرفت همه امامان حساس کرده و شناخت اوّلین معصوم تا آخرین معصوم را بر آنان واجب کرده‌اند. همچنین لزوم معرفت را مترتّب بر احتیاج و نیاز آنان نکرده، در سلسله معرفتهای مستقلّه، سخن از شناخت آنان به میان آورده‌اند.
در روایات ما به معرفت همه امامان موضوعیّت داده شده و موجب تکمیل عقاید و کمال دین به حساب آورده شده و به اصطلاح جزء پرسشهای شب اوّل قبر هر مؤمنی، شناخت و اعتقاد به دوازده امام با تمام مشخّصات را لازم دانسته‌اند. و با اینکه این نحوه معرفت را حتّی نسبت به

(7) بحار الانوار 67/ 242: هیچ بنده‌ای عملش را برای خداوند چهل روز خالص نمی‌گرداند، مگر اینکه چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.

دیگر پیامبران الهی لازم نکرده و فقط ایمان به کلّیت رسالت و رسولان را واجب دانسته‌اند، ولی در مورد ائمّه اطهار، ایمان به یکایک آنان را، با شناخت اسم و تمام خصوصیّات، بر هر فرد مسلمان لازم ساخته‌اند؛ چه آنکه درک زمان حضورشان را کرده باشد یا نکرده باشد.

کسی که در زمان حضرت رسول به سر می‌برد و تمام احتیاجات خود را از آن حضرت برطرف می‌سازد، چه نیازی مثلا به حضرت رضا و یا حضرت امام حسن عسکری و یا حضرت بقیّة اللّه دارد؟! در عین حال می‌بینیم که رسول خدا شناخت آنان را موجب تکمیل دین و اعتقاد چهره‌های نام‌آوری همچون حمزه سیّد الشهداء عموی بزرگوار خود می‌داند.

در شب جنگ احد که فردای آن روز حمزه شهید می‌شد، رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- به او فرمود: ای حمزه، چنین به نظر می‌رسد که فردا تو کشته خواهی شد و به دیدار پروردگار خواهی شتافت. به هنگام ملاقات با پروردگارت، اگر از تو درباره معالم دینت و معتقداتت سؤال کرد، چه پاسخی خواهی داد؟

حمزه با کمال ادب و متانت پاسخ داد: ای رسول خدا، شما مرا ارشاد فرمایید! حضرت فرمود:

«به هنگام سؤال از معتقداتت به وحدانیّت خدا و رسالت من شهادت بده؛ و به معاد اقرار کن؛ و به امامت علی و حسن و حسین و فرزندان او گواهی ده. و اعتراف نما به آشکار و پنهانشان مؤمن، و دوستدار دوستان آنان، و دشمن دشمنانشان می‌باشی.»

گفت: آری، به اینها همه ایمان آورده و به آن راضی هستم. «8»

خلاصه آنکه: هر چه شناخت انسان مؤمن نسبت به خدا و پیامبر و ائمّه معصومین بیشتر باشد، درجات ایمان و کمالات معنوی او بیشتر و به همان درجه ارزش کیفی اعمالش بیشتر خواهد بود؛ هر چند رسول خدا و یازده امام رحلت کرده و امام عصر از دیدگان غایب و فعلا دسترسی به آن حضرت ندارد.

تلاش دانشمندان اسلامی، محدّثان بزرگ و فقیهان بزرگوار، در این راستا بوده، برخی در تصحیح اعمال و معرّفی دستورات الهی و تبیین

---

(8) نباطی البیاضی: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم 2/ 89.

حدود و احکام عملی کوشیده‌اند و برخی در تبیین مبانی دقیق اعتقادی و

بیان مباحث عمیق مربوط به شناخت خدا و توحید او، و مباحث اسماء و صفات و عدل و فضل الهی تلاش کرده‌اند. متکلّمان بزرگ شیعه همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر الدّین، علّامه حلّی، قاضی نور اللّه شوشتری، سیّد هاشم بحرانی، میر حامد حسین هندی و علّامه امینی، در راه اثبات مسأله امامت و معرّفی امامان تلاش کرده، و محدّثانی مانند کلینی، صدوق، اربلی، سیّد بن طاووس، علّامه مجلسی، حاج میرزا حسین نوری و حاج شیخ عبّاس قمّی، در حفظ و جمع‌آوری و تدوین احادیث مربوط به این مسأله کوشش نموده‌اند.
در سالهای اخیر نیز عدّه‌ای از چهره‌های متعهّد روحانی در حوزه‌های علمیّه به این مسأله همّت گمارده، راهنمای عقیده و اندیشه و مصحّح و مبیّن معتقدات صحیح اسلامی شده، آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته‌اند. و مخصوصا مسائل مربوط به حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- معرّفی و شناخت آن حضرت، مسأله غیبت و انتظار، اصل امامت، قائمیّت و شمول و فراگیری این اعتقاد در تمام مذاهب و فرق اسلامی، مسأله طول عمر و فوائد مترتّبه بر وجود آن حضرت را مورد بحث و بررسی قرار داده و پاسخگوی سؤالات و شبهات وارد بر این موضوع بوده‌اند.
شخصیّتهای برجسته‌ای از طریق تدریس و پرورش دانشجویان و طلّاب حوزه علمیّه و ارشاد و راهنمایی آنان نسبت به حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- نقش عمده‌ای در مطرح شدن و توجّه پیدا کردن عموم طبقات بالاخص حوزه‌های علمیّه که قاعدتا می‌بایست سربازان راستینی برای آن حضرت و مدافعان دلسوزی برای حریم ولایت اهل البیت باشند داشته‌اند؛ که در بین آنان می‌توان چهره درخشان شخصیّت روحانی بزرگ و اسلام‌شناس و شیعی‌اندیش و دین باور راستین همچون فقیه اهل البیت مرحوم آیة اللّه العظمی میرزا مهدی اصفهانی غروی را اسم برد.
از جمله بیوت و خانواده‌های اصیل و مشهور روحانی که حقّ بزرگی بر جامعه شیعه و حوزه‌های علمیّه داشته و سهم وافری در ادامه و ترویج خط راستین ولایت ائمّه معصومین و تشیید مبانی مذهب و تقویت حوزه‌های علمیّه و تعلیم و تربیت روحانیّونی خدمتگزار به دین و به مسلمین

داشته‌اند، بیت مرحوم صدر می‌باشد که در عراق و ایران و لبنان و دیگر کشورهای اسلامی منشأ خدمات و آثاری ارزنده بوده‌اند. در میان شخصیّتهای برجسته این خاندان، چهره‌های بارزی همچون سیّد صدر الدین صدر و شهید سیّد محمّد باقر صدر و ... وجود دارند که هر یک به سهم خود مشعلدار تشیّع و مرزبان حماسه جاوید خاندان پیامبرند.
نویسنده کتاب حاضر حجّة الاسلام و المسلمین آقای سیّد محمّد صدر نیز خلفی صالح از این خاندان و چشم و چراغ و امید گذشتگان از این بیت

می‌باشد. ایشان علاوه بر مبارزات و خدمات اجتماعی و فعّالیتهای مذهبی و سیاسیش در عراق، از سالها قبل اقدام به تهیّه مجموعه و موسوعه‌ای درباره حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- کرده‌اند که تحت عناوین: تاریخ الغیبة الصغری، تاریخ الغیبة الکبری (اصل کتاب حاضر)، تاریخ ما بعد الظهور، و الیوم الموعود چاپ و منتشر شده و برخی از آنها به زبانهای مختلف ترجمه گشته است. و بخشی از کتاب تاریخ الغیبة الکبری نیز چند سال قبل توسّط این جانب به زبان فارسی ترجمه شده و نشر یافت.

آقای صدر از چهره‌های برجسته علمی در حوزه علمیّه نجف اشرف می‌باشد که علاوه بر تحصیلات دانشگاهی دروس حوزه را تا سطوح عالی اجتهاد طی کرده و از محضر اساتید بزرگی چون شهید سیّد محمّد باقر صدر استفاده نموده و از محضر پرفیض استاد الفقهاء، بزرگ مرجع تقلید جهان تشیّع، حضرت آیة اللّه العظمی آقای خوئی- مدّ ظلّه- مستفیض شده است.

از آنجا که نام ایشان در ردیف چند نفری که برای سر و سامان دادن به اوضاع آشفته مملکت عراق در جریان فتنه و آشوب اخیر آن کشور، از سوی آن مرجع بزرگ تقلید معین گشتند، آورده شده، میزان اطمینان و قدر و منزلت و موقعیّت اجتماعی و سیاسی و علمی این چهره درخشان روحانی، در نظر آن مرجع بزرگ معلوم و مشخّص می‌شود.

البتّه با کمال تأسّف از ایشان و دیگر افراد همردیفشان که در آن اعلامیّة تعیین شده بودند، بعد از دستگیری تا کنون اطّلاعی در دست نیست و هنوز در بند اسارت حکومت بغداد بسر می‌برند. از خداوند متعال آزادی و رهایی تمامی اسیران و گرفتاران از مسلمین جهان، به ویژه شیعیان امیر المؤمنین و مخصوصا این گروه از دانشمندان شیعه را خواهانیم.

فهرست تفصیلی که در پایان کتاب آمده است، ما را به مطالب آن و سیر تحقیقات و موضوعات بررسی شده در آن آشنا می‌کند؛ و لذا نیازی به معرّفی کتاب در این مقدّمه نیست. ولی این نکته را می‌توان گفت که از ویژگیهای این کتاب و دیگر نوشته‌های نویسنده محترم آن، طبقه‌بندی و تقسیم منظّم مطالب و تبیین شقوق و بخشهای مختلف، توأم با دقّت نظر است که در بررسی مطالب اعتقادی، اینگونه ورود به بحث سابقه کمتری داشته است. در برخی موارد که به نظر مترجم نکاتی در توضیح یا تبیین مطلب لازم بوده، در پاورقی آورده‌ام. همچنین در موارد مهمّی که منابع مورد استفاده مؤلّف محترم کتب خطّی و یا طبع قدیم بوده، مدارک روایات طبق چاپهای جدید و متداول نیز افزوده شده است.

اللّهم إنّا نرغب إلیک فی دولة کریمة تعز بها الاسلام و أهله و تذلّ به النفاق و أهله و تجعلنا فیه من الدعاة إلی طاعتک و القادة إلی سبیلک و ترزقنا بها

كرامة الدنيا و الآخرة ...
تهران- مهر ماه 1370 ربيع الاول 1412 سيّد حسن افتخارزاده
تاريخ غيبت كبرى ،ص:14
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الحمد للّه و الصلاة على رسول اللّه و على آله آل اللّه. و اللّعنة على اعدائهم اعداء اللّه.
اينک كه خداى متعال توفيق تجديد چاپ كتاب را به ناشر محترم داده است و مترجم را فرصتى براى نگارش مقدمه‌اى مفصّل دست نداده، بر خود لازم مى‌داند كه يادى مجدّد از نويسنده محترم كتاب رضوان اللّه عليه داشته باشد و پرده‌هايى از ابهام را از زندگى آن بزرگوار به يک سو زند.
بعد از انتفاضه عراق و كشتار بى‌رحمانه‌اى كه بعثيان از شيعيان بى‌گناه كردند و بين راه كربلا و نجف دريايى از خون به راه انداختند و صدها نفر از روحانيون را اعدام كردند و هاله‌اى از وحشت و ترور تمام عراق را فرا گرفت و مى‌رفت كه نه اثرى از روحانيت به جاى ماند و نه نشانى از مرجعيت و حوزه، مؤلّف بزرگوار ما دست به ابتكارى برخاسته از تفكّر و آموزش دقيق شيعى زد و در پوششى از تقيه خود را به نظام بعثى و شخص صدام نزديک نمود.
ايشان با اين افتخار شخصيت تمام موقعيت روحانى و مقام علمى خود را فداى بقاى حوزه و مرجعيت نمود و طعن و لعن بسيارى از متدينين را نثار خود كرد و دوستان فراوانى را از دست داد، ولى در عين حال در ديدگاه آگاهان يادآور حركت زيبايى شد كه حضرت رضا عليه السّلام انجام داد و بر كنار دست عفريت مستكبرى هم چون مأمون نشست و از كلّيت مبانى دينى و اعتقادى دفاع كرد.
ولى اين حركت ثمربخش ديرى نپاييد و چندى بعد ابن سكّيت‌وار آن همه تجاوزات و نامردمى‌هاى بعثيان را نتوانست تحمّل كند و جمعه‌اى كفن‌پوشان به نماز جمعه مسجد كوفه رفت و لذا به جمعه ديگر نرسيد كه ناجوانمردانه با فرزندش ترور شد و به خيل شهيدان فضيلت پيوست. و يقينا اگر علّامه امينى قدّس سرّه مى‌خواست كتاب «شهداء الفضيلة» را با نام شهيدان متأخّر زينت دهد، نام او را نيز در كنار نام شهيد سيّد محمّد باقر صدر و ديگر شهيدان از تبار روحانيّت اصيل شيعه نيز مى‌نگاشت.
تهران، شهريور ماه 1382 رجب المرجب 1424 سيد حسن افتخارزاده
تاريخ غيبت كبرى ،ص:15
(1)

تمهید: [گونه‌های غیبت حضرت مهدی]

اشاره

دوگونه بودن غیبت حضرت مهدی علیه السلام

- 1- [دوگونه بودن غيبت حضرت مهدى ع]

بدون شک حضرت مهدى- عليه السلام- دو گونه غيبت داشته است و اين از عقايد روشن مذهب شيعه، و بلكه از مسلّمات و بديهيّاتى است كه ترديدبردار نيست. برخى از دانشمندان اهل سنّت نيز در اين مسأله با شيعيان همفكرى دارند.
در متون حديثى هر دو گروه شيعه و سنّى رواياتى در اين باره وارد شده است.
(2) سيّد برزنجى «1» از حضرت ابا عبد اللّه الحسين- عليه السلام- روايت كرده است كه آن حضرت فرموده است:
«براى صاحب اين امر (حضرت مهدى- سلام اللّه عليه-) دو غيبت است كه يكى از آن دو بقدرى به درازا كشد كه برخى گويند وى مرده است، و گروهى گويند او از بين رفته است. بر جايگاه و محل سكونتش نه از اولياء و نه از ديگران، بجز آن كس كه عهده‌دار كارهاى شخصى آن حضرت مى‌باشد، كسى آگاه نيست.»
(3) و نعمانى «2» در كتاب خويش از اسحاق بن عمار آورده كه وى گفته است:
از حضرت جعفر بن محمّد الصادق- سلام اللّه عليه- شنيدم كه مى‌فرمود:
«براى قائم دو غيبت است كه يكى طولانى و ديگرى كوتاه است. در يكى جايگاه حضرت را فقط شيعيان مخصوص مى‌دانند و در ديگرى مكانش را بجز خدمتگزار ويژه‌اش كسى نمى‌داند.»

---

(1) الاشاعة لا شراط الساعه/ 92.
(2) غيبت نعمانى/ 170.

(1) و همو «3» از ابراهيم بن عمر الكناسى نقل كرده است كه وى گويد:
از حضرت باقر- سلام اللّه عليه- شنيدم كه مى‌فرمود:
«صاحب اين امر را دو غيبت است.»
(2) و نيز «4» از ابو بصير روايت كند كه گويد:
«خدمت حضرت صادق- عليه السلام- عرض كردم كه امام باقر- عليه السلام- مى‌فرمود كه براى قائم آل محمّد- صلوات اللّه عليهم اجمعين- دو غيبت است كه يكى از ديگرى طولانى‌تر است. فرمود:
آرى ...»
(3) اين روايت را طبرسى نيز در كتاب اعلام الورى «5» نقل كرده است.
و همچنين نعمانى از محمّد بن مسلم ثقفى روايت كرده است كه مى‌گويد:

از حضرت باقر- سلام اللّه علیه- شنیدم که می‌فرمود:
«برای قائم دو غیبت است که در یکی از آنها چنین گفته می‌شود که آن حضرت از بین رفته و معلوم نیست در کدام درّه‌ای به سر می‌برد.» «6»
(4) و نیز «7» از مفضل بن عمر نقل می‌کند که از حضرت صادق- علیه السلام- شنیدم که می‌فرمود:
«برای صاحب این امر دو غیبت است. در یکی به سوی خانواده خود بر می‌گردد و در دیگری گفته می‌شود که از دنیا رفته و معلوم نیست در کدام دره‌ای ناپدید شده است».
(5) شیخ طوسی «8» از حازم بن حبیب از حضرت صادق- سلام اللّه علیه- این

---

(3) غیبت نعمانی/ 171.
(4) همان کتاب/ 172- 173.
(5) ص 416.
(6) غیبت نعمانی/ 173. اینگونه کلمات نه بدان معنی است که مکان زندگی حضرت در بیابان‌ها و درّه‌ها است بلکه کنایه از انکار مردم نسبت به وجود حضرت است که چون دوران غیبت طولانی می‌شود مردم به شکّ و تردید افتاده و می‌گویند: پس او کجا است؟! در کدام کوه و دشت به سر می‌برد و در حرکت است؟! (مترجم)
(7) غیبت نعمانی/ 173.
(8) غیبت شیخ/ 90.

روایت را نقل کرده است که حضرت به او فرمود:
«ای حازم برای صاحب این امر دو غیبت است، در دومی آشکار می‌شود، اگر کسی نزد تو آمد و گفت که دستش را از روی خاک قبر او تکانیده باور مکن و از او مپذیر.»
این بود نمونه‌ای از روایات و اخبار بسیاری که در این زمینه رسیده است و برای اثبات تاریخی این مسأله کافی است.

- 2- [تفسیر دو غیبت]

(1) از این روایات دو برداشت شده است:
برداشت نخست:
این برداشت موافق عقیده غیر امامیّه است که گویند: مهدی کسی است که در زمان خود تولّد یافته و زمین را از عدل پر می‌کند، همان‌طور که از جور و ستم پر شده است.
طبق این عقیده، دو غیبت از یکدیگر جدا بوده و در فاصله بین دو غیبت حضرت بر مردم آشکار شده و ظهور بعد از غیبت دومی روز نهضت بزرگ حضرت است. مدّت هر دو غیبت محدود و بسیار اندک است که بخاطر مصالح ویژه‌ای که حضرت خود در نظر دارند و یا بخاطر اینکه بعد از ظهور بتواند یارانی را گرد خود فراهم آورد غیبت می‌فرمایند.
بر طبق این گونه برداشت از روایات چاره‌ای جز پذیرفتن این نظریّه درباره دو غیبت نیست؛ زیرا با عمر کوتاه حضرت دیگر نمی‌توان غیبتی طولانی برای حضرت در نظر گرفت.
(2) برداشت برزنجی از روایات و اخبار گذشته همین است، آنجا که گوید:
«این دو غیبت- و خداوند داناتر است- همانست که قبلا گفته شد که حضرت در کوه‌های اطراف مکّه پنهان می‌گردد و هیچ کس از آن حضرت آگاه نخواهد بود.
مؤیّد این مطلب روایتی است از حضرت باقر- علیه السلام- که فرماید:
تاریخ غیبت کبری ،ص:18
برای صاحب این امر در برخی از این درّه‌ها پنهانی و غیبتی است. و حضرت با دست خود به ذی طوی اشاره فرمود.»
می‌گویم: برزنجی غیبت دوم را متذکّر نشده است.
(1) برداشت دوم:
این برداشت موافق عقیده امامیّه است که می‌گویند مهدی- سلام اللّه علیه- از روز تولّدش در قرن سوم تا هنگام ظهورش زنده می‌باشد.
این برداشتی است که دانشمندان امامیّه از این روایات داشته‌اند و پیشینیان آنان به شکلی روشن بر آن تصریح کرده‌اند و این مسأله از ضروریّات مذهب امامیّه است. نعمانی گوید «9»:
«اینگونه احادیثی که یادآور شده‌اند «برای قائم دوگونه غیبت است»- بحمد اللّه- درستی آنها نزد ما ثابت شده است. خداوند سخنان ائمّه- علیهم السلام- را روشن گرداند و درستی و راستی آنها را آشکار ساخت. امّا غیبت اوّل، آن غیبتی است که طیّ آن سفر او نمایندگانی بین مردم و امام وجود داشتند که از سوی خود آن حضرت- علیه السلام- منصوب شده و

میان مردم بطور آشکار و ظاهر زندگی می‌کردند ... این غیبتی کوتاه بود که دورانش سپری شده و مدّتش گذشته است.
غیبت دوم غیبتی است که در آن نمایندگان و واسطه‌ها از میان برداشته شده‌اند و خداوند بجهت تدبیری که میان آفریدگان دارد و آنها را به دایره تمحیص و امتحان می‌کشد ... این غیبت را بوجود آورده است و این زمانی است که اکنون ما در آن هستیم ...»
(2) شیخ مفید در «ارشاد» «10» گوید:
«برای آن حضرت پیش از قیامش دو غیبت است. یکی از آن دو از دیگری طولانی‌تر است، چنانکه اخبار و روایات گویای آنند. غیبت کوتاهتر از ابتداء میلاد آن حضرت است تا پایان دوران سفارت و

---

(9) غیبت نعمانی/ 173- 174.
(10) ارشاد مفید/ 326.

نمایندگی بین امام- علیه السلام- و شیعیانش و در گذشت نمایندگان. و امّا غیبت طولانی‌تر آن است که بعد از غیبت کوتاه شروع شده و در پایانش آن حضرت- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- با شمشیر قیام خواهد کرد.»
(1) طبرسی گوید «11»:
«بنگر چگونه دو غیبت برای صاحب الامر همانگونه که در روایات وارد شده بود، روی داد. امّا غیبت صغرای او آن بود که طیّ آن نمایندگان آن حضرت وجود داشتند و دروازه‌های ورود به خدمت آن حضرت شناخته شده بود و شیعیانی که به امامت یازدهمین امام حضرت حسن بن علی- سلام اللّه علیه- معتقد بودند، درباره آن اختلافی نداشتند ...»
(2) ابن صبّاغ «12»- که مالکی مذهب است- گوید:
«برای آن حضرت پیش از قیامش دو غیبت است. یکی از آن دو از دیگری طولانی‌تر است. اوّلی که کوتاه‌تر است از هنگام تولّدش تا پایان دوره نمایندگی بین آن حضرت و پیروانش بود. و امّا دومی که طولانی‌تر می‌باشد، آن غیبتی است که بعد از اوّلی آغاز شده و در پایان آن با شمشیر قیام خواهد کرد. خداوند متعال فرموده است:
وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ: و هرآینه در کتاب زبور بعد از ذکر- تورات- نوشته‌ایم که زمین را بندگان صالح و شایسته‌ام به ارث خواهند برد. (انبیا/ 105)» در این زمینه گفته‌های دیگری نیز ایراد شده است که نقل آنها به درازا می‌کشد.

- 3- [تفاوتهای دو غیبت]

(3) در کتاب اوّل از این مجموعه میزان تفاوت میان دو غیبت صغری و کبری دانسته شد. این تفاوتها در موارد زیر خلاصه می‌شود:

---

(11) اعلام الوری/ 416.
(12) فصول المهمّه/ 309.

اوّل: کوتاه بودن مدّت غیبت صغری، که حدود هفتاد سال بوده است، بر خلاف غیبت کبری که مدّتش نامعلوم است، زیرا زمان ظهور حضرت مهدی- ارواحنا فداه- را نمی‌دانیم.
دوم: غیبت صغری، با دوران سفارت و نیابت خاصّه همراه بود و طیّ آن نوّاب خاص بین مردم و حضرت و ساطت می‌کردند، امّا این نیابت و وساطت با آغاز غیبت کبری منقطع شد.
سوم: دوران غیبت صغری، با درگذشت نایب چهارم جناب علی بن محمّد سیمری پایان پذیرفت، و لکن دوران غیبت کبری همچنان ادامه دارد و روز ظهور حضرت ولیّ عصر- علیه السلام- خاتمه خواهد یافت.
چهارم: تعداد دیدار کنندگان حضرت در غیبت صغری به طور نسبی بیش از غیبت کبری است.
(1) ممکن است تفاوت نخستین، علّت نامگذاری این دو دوره به غیبت صغری و غیبت کبری باشد، زیرا اوّلی کوتاه و دومی طولانی‌تر است. چنانکه امکان دارد تفاوت چهارم نیز علّت این نحوه نامگذاری باشد، بدین جهت که در غیبت صغری، احتجاب و عدم دیدار کمتر، و در غیبت کبری بیشتر است.
در کتاب اوّل این مجموعه «13» گفته شد که شناخت ما از حکمت اساسی وقوع غیبت صغری، آماده ساختن ذهن مردم است برای غیبت کبری، زیرا اگر بدون این مقدّمه (غیبت صغری) غیبت کبری آغاز می‌شد، اثبات وجود آن حضرت ممکن نبود و حجّت خدا بر بندگانش از بین می‌رفت. «14»

---

(13) تاریخ الغیبة الصغری/ 630 و غیر آن.
(14) اگر بدون داشتن دوره غیبت صغری با ویژگیهایش، دوران غیبت کبری آغاز می‌گشت از چندین جهت حجّت بر مردم تمام نمی‌شد؛ زیرا:
الف: گرچه روایات وارده از ائمّه درباره تولّد و وجود حضرت فراوان بود، لکن در عین حال دلیلی بر وقوع آن اخبار نبود و ممکن بود گفته شود همه

این روایات در آینده واقع خواهد شد. و یا گفته شود اینگونه اخبار و بشارتها مربوط به دوره‌های دیگر و زمانی دیگر است.

تاریخ غیبت کبری ،ص:21

و بزودی در این نوشته، حکمت وقوع غیبت کبری به تفصیل دانسته خواهد شد؛ چه آن بخش که به خود حضرت- سلام اللّه علیه- برمی‌گردد، و چه آن جهتی که مربوط به یاران ایشان و یا عموم بشریّت می‌باشد و با آثار مفید و نیکوی ظهور آن حضرت ارتباط دارد.

- 4- [اهمیّت بیشتر غیبت کبری در روایات]

(1) به همان اندازه که غیبت کبری در درازمدت اهمیّت و دشواری و ژرفائی ویژه‌ای به خود گرفته است، تأکید و تمرکز روی آن در اخبار و احادیث فزونی می‌گیرد. و با اینکه توّجه کمتری به دوران غیبت صغری شده است «15»، ولی تمرکز و توجّه و تأکید بر غیبت کبری را در اخبار، شدید و بسیار می‌یابیم.

ب: اگر بدون گذراندن دوره غیبت صغری، حضرت غیبت کبری را آغاز می‌کرد، عدّه‌ای می‌گفتند اگر حضرت در بین ما نمایندگانی مخصوص می‌داشت، از طریق آنها به حضور حضرت رفته او را یاری کرده و مقدّمات حکومتش را فراهم می‌کردیم، بنابراین در تأخیر غیبت و حکومت حضرت، مردم تقصیری ندارند، چون این خداوند است که حضرت را از دیدگان مردم پنهان داشته است و الّا مردم آماده یاری حضرت بودند. و لیکن با گذشتن هفتاد سال و داشتن چهار نفر نایب خاصّ و امکان دسترسی بحضرت، و در عین حال بیاری برنخاستن مردم بر آنان اتمام حجّت شده است.

ج: خداوند که معرفت امام زمان را لازم و واجب و شرط قبولی عبادات دیگر دانسته است، باید راه معرفت بحضرت را نیز تعیین کرده باشد، تا کسانی که می‌خواهند حضرت را بشناسند دلیلی داشته باشند؛ دوران غیبت صغری و ارتباط مردم با آن حضرت از طریق نمایندگان مخصوص حضرت و صدور توقیعات و نامه‌ها از سوی حضرت، همگی دلیل برای شناسائی و معرفت مردم بود که حضرت را بشناسند و برای دیگران نقل کنند، و منقولات آنان نیز دلیلی برای دیگران باشد. و اگر غیبت صغری نبود این حجّت و دلیل قطع شده بود. (مترجم)

(15) از جمله روایات معدودی که در خصوص غیبت صغری وارد شده است حدیثی است که شیخ صدوق از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق- سلام اللّه علیه- نقل کرده است که آن حضرت در مورد حضرت مهدی- علیه السلام- فرمود: «جسم او از شما پنهان می‌شود و نام او را بردن برایتان روا نیست.» و در کتاب اوّل دانسته شد که حرمت تسمیه (نام بردن از آن حضرت) خاصّ دوران غیبت صغری است.

(1) نعمانی «16» از امام صادق- سلام اللّه علیه- در ضمن حدیثی چنین نقل می‌کند:

«بخدا سوگند که برهه‌ای از زمان غیبت خواهد کرد و ناپدید می‌گردد، تا

آنجا كه گفته مى‌شود، مرده، و يا هلاک شده است، و معلوم نيست در كدام درّه‌اى به سر مى‌برد. و ديدگان مؤمنان بر او مى‌گريد. همچون كشتى كه در امواج دريا زير و رو مى‌شود، زير و رو خواهند شد تا آنجا كه نجات پيدا نخواهد كرد، مگر كسى كه خداوند از وى پيمان گرفته و ايمان را در دلش مستقر ساخته و او را با روحى از جانب خويش تأييد نمايد ...»
مطلب بالا، همانگونه كه در متن اين حديث آمده است، در دوران غيبت كبرى پديد خواهد آمد، به طورى كه بزودى در اين كتاب خواهيم خواند.
(2) و نيز «17» روايتى از حضرت موسى بن جعفر- عليه السلام- نقل كرده است كه آن حضرت فرمود:
«هرگاه پنجمين فرزند هفتمين امام ناپيدا شد، پس خدا را خدا را در نظر بگيريد، در مورد دين خود، كه اين رويداد شما را از دينتان جدا نسازد.
زيرا براى صاحب اين امر چاره‌اى از غيبت نيست، تا آنجا كه كسانى كه قائل و معتقد به او بودند از او برگردند. جز اين نيست كه اين غيبت آزمايش خداوند است كه آفريده‌هاى خود را بدان مى‌آزمايد ...»
(3) و روايت نموده «18» از ابو الجارود، از حضرت باقر- سلام اللّه عليه- كه وى گفته است: حضرت ابو جعفر- عليه السلام- به من فرمود:
«اى ابو الجارود، هرگاه چرخ روزگار به گردش درآمد و مردم گفتند:
او مرده و هلاک گشته و معلوم نيست در كدام درّه راه مى‌پيمايد، و آن كس كه خواهان او بوده گفت: كجا خواهد بود، درحالى‌كه استخوانش پوسيده است! در اين هنگام اميد ظهور را داشته باشيد ...»
(4) و از امام صادق- عليه السلام- نقل شده است كه فرمود «19»:

---

(16) غيبت نعمانى/ 151- 152. كاتب نعمانى براى اين حديث چندين سند نقل كرده است.
(17) غيبت نعمانى/ 154.
(18) غيبت نعمانى/ 154.
(19) غيبت نعمانى/ 154.

«هرگاه قائم قيام كند مردم مى‌گويند: كجا است وى، درحالى‌كه استخوانش پوسيده است!» (1) و بازهم از همان حضرت «20» نقل شده است كه فرمود:
«هرگاه مردم، امام خويش را از دست دادند (و به او دسترسى نداشتند) روزگارى بر آنها خواهد گذشت كه چيزى را از چيز ديگر نمى‌شناسند. سپس خداوند عزّ و جل صاحبشان را آشكار خواهد كرد.»
(2) و نيز فرمود «21»:
«چگونه خواهيد بود شما، هرگاه به جايى رسيديد كه نه پيشوايى رهنما و نه

نشانه‌ای دیدنی وجود داشته باشد».

(3) شیخ صدوق (ره) از حضرت حسین بن علی- سلام اللّه علیه- روایت نموده «22» که حضرت فرمود:

«برای او- حضرت مهدی علیه السلام- غیبتی است که در آن گروههایی از دین برگشته و گروهی دیگر پابرجای خواهند ماند. پس بانگ زده می‌شود و بدانان گفته می‌شود: این وعده کی است، اگر راست می‌گویید؟! آگاه باشید! آن کس که در غیبت او بر آزار و تکذیب پای بر جای باشد، به منزله کسی خواهد بود که در پیشگاه رسول خدا جهاد می‌کند.»

(4) و از امام زین العابدین- سلام اللّه علیه- روایت شده «23» که فرموده است:

«... سپس غیبت دوازدهمین ولیّ خدا ادامه می‌یابد ... همانا مردم زمان غیبتش که به امامت آن حضرت معتقد و منتظر ظهورش می‌باشند از مردم هر زمانی برتر می‌باشند، زیرا خداوند تبارک و تعالی، آن اندازه عقل و فهم و شناخت به آنها می‌دهد که غیبت نزد آنها همچون مشاهده و ظهور خواهد بود. آنان را خداوند همپایه مجاهدین در پیشگاه رسول خدا، که با شمشیر پیکار می‌کنند، قرار خواهد داد ...»

---

(20) غیبت نعمانی/ 158.

(21) غیبت نعمانی/ 158.

(22) کمال الدّین/ 317.

(23) کمال الدّین/ 320.

- 5- [گروه‌بندی روایات دلالت‌کننده بر دو غیبت]

(1) اینها، آن روایاتی است که بر اهمیّت غیبت کبری در درازمدت دلالت می‌کند و امّا اخباری که مستقیما بر غیبت آن حضرت دلالت می‌کند، بسیار است:
(2) امّا غیبت صغری؛ پس دلالت می‌کند بر آن تمامی اخبار نوّاب اربعه و وکلای آن حضرت و روایات مخالفین و منحرفین و توقیعات صادر شده از ناحیه مقدّسه حضرت مهدی- علیه السلام- و احادیث تمام کسانی که آن حضرت را از هنگام تولّد تا پایان این عصر (غیبت صغری) ملاقات کرده‌اند، و غیر اینها از اخباری که به تفصیل در کتاب اوّل ذکر شد.
(3) و امّا غیبت کبری؛ پس دلالت می‌کند بر آن، اخبار دیدار آن حضرت و اخبار تمحیص و امتحان و اخبار مربوط به انتظار و فضیلت منتظران، و اخبار مربوط به نشانه‌های ظهور، و آنچه دلالت کند بر فساد زمان و انحراف اهل آن و غیر اینها، که بزودی ذکر خواهد شد. این روایات همگی- طبق آنچه بزودی دانسته خواهد شد- با عصر غیبت کبری، همچون اعضای یک بدن با آن، پیوستگی و ارتباط دارند.

(4) با مجموع این ادلّه (روایات) می‌توانیم برداشت نخست را که در فراز دوم این بحث آوردیم، رد نمائیم، زیرا روشن است که آن برداشت با هیچ یک از این ادلّه سازگار نیست.

امّا منافات آن با اخبار غیبت صغری روشن است، زیرا برداشت و طرح نخستین، وجود سفرا و نمایندگان (وکلا) و مخالفین و توقیعاتی را که در خلال دوران غیبت صغری صادر شده است، در بر ندارد؛ و بلکه در این برداشت کوچکتر بودن غیبت اوّلی از دوّمین- از حیث مدّت یا میزان غیبت- مطرح

تاریخ غیبت کبری ،ص:25

نشده است.

(1) و امّا اخبار غیبت کبری نیز با این طرح سازگار نیست، چرا که بزودی خواهیم دانست که پیدایش تمحیص و آزمایش و انتظار و علامات ظهور، هیچ‌کدام جز در زمانی طولانی امکان‌پذیر نیست. و همچنین اخبار دیدار آن حضرت که به تواتر «24» به ما رسیده است با غیبت پنج سال و ده سال و مانند آن، معنایی نمی‌یابد.

بعلاوه آنکه، آنچه در برداشت نخستین مطرح بود که حضرت مهدی- علیه السلام- بین دو غیبت ظاهر شده است، از چیزهایی است که وجه آن فهمیده نمی‌شود. زیرا این پرسش باقی می‌ماند که اگر حضرت تصمیم نداشته زمین را پر از عدل و داد کند، پس از چه روی ظهور کرده است؟

(2) و اگر کسی گوید: او بعد از غیبت صغری ظهور می‌کند تا کار مهم بزرگتر خویش را آغاز کند، چون گمان می‌کند فرصت پیروزی وجود دارد، ولی از آنجا که واقعا امکان پیروزی وجود نداشته و کارش پیشرفتی نمی‌یابد، برای بار دوم پنهان می‌گردد تا زمان دیگری آشکار شود و به بهترین وجه کار خود را انجام دهد.

(3) در جواب گوئیم: اثبات این سخن بر عهده مدّعی آن است. زیرا گمان کرده است که حضرت مهدی- علیه السلام- در مسائل سیاسی و اجتماعی و لشکری دارای تدبیری کوتاه و اندیشه‌ای ناقص است، بگونه‌ای که امکان دارد خیالی دروغین بر او چیرگی یابد. امّا آن مهدی که خدای متعال برای روز موعود ذخیره‌اش نموده و برای پیروزی او خطوط برجسته و مشخّصی را ترسیم فرموده است، پیشوایی جهانی است و محال است تحت غلبه اینگونه اوهام بی‌اساس واقع شود.

---

(24) کلمه تواتر و متواتر، اصطلاحی است در علم حدیث. تواتر یعنی پیاپی

و پشت سر هم به صورت فراوان، و متواتر روایتی را گویند که عادتا اجتماع راویان بر ساختن و دروغ‌پردازی در مورد آن محال باشد و احتمال کذب و جعل در آن ندهیم و تعداد راویان آن قدر زیاد و متعدّد باشد که نتوانیم بگوئیم این خبر ساختگی است. (مترجم)

- 7- [رعایت سطح درک راویان در بیانات معصومین ع]

(1) با در نظر گرفتن مطالب گذشته، به این نکته نیز باید توجّه داشته باشیم که امامان و پیشوایان هدایت- سلام اللّه علیهم اجمعین- با مردم به اندازه عقل و فهم آنان سخن می‌گویند، چنانکه هر گفتار رسا و بلیغی باید اینگونه باشد. آنان به هنگام صحبت از حضرت مهدی- علیه السلام- نیز سطح درک و اندیشه و ایمان افراد را در نظر می‌گرفتند. و لذا آنجا که شنونده و مخاطب در سطحی عالی بود، پاسخی که به او داده می‌شد عمیق و گسترده بود؛ و در جائی که در سطح پائین‌تری قرار داشت، جواب مختصر و ناظر به یک گوشه و زاویه خاصّی می‌بود و پاسخی کامل و همه‌جانبه داده نمی‌شد.

(2) طبق این اصل است که: نعمانی «25» و صدوق «26» از امام موسی بن جعفر- سلام اللّه علیه- روایت کرده‌اند که آن حضرت در ضمن کلامی چنین فرمود:

«ای فرزندانم عقل‌های شما و اندیشه‌هایتان از تحمّل و فهم این مطلب قاصر و کوتاه است؛ امّا اگر زنده بمانید، بزودی او را درک خواهید کرد (خواهید دید).»

و طبق همین ضابطه و اصل احادیث آینده را ملاحظه می‌کنیم:

(3) نعمانی «27» از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است که فرمود:

«اگر قائم قیام کند مردم او را نشناخته و انکار کنند، چرا که بصورت جوانی آراسته و آماده بسویشان بازمی‌گردد ... و براستی که از بزرگترین آزمایشها همین است که بصورت جوان بر آنها ظاهر می‌شود، درحالی‌که آنان می‌پندارند او پیرمردی بزرگسال است.»

این روایت تماما راست و درست است. زیرا حضرت مهدی- علیه السلام- بزودی بصورت جوان آشکار خواهد شد، همان‌طور که از آزمایشهای عظیم و عمیق نیز همین است که در آن هنگام که همه چنین می‌اندیشند که او پیرمردی

---

(25) غیبت نعمانی/ 154.

(26) کمال الدّین/ 359- 360.

(27) غیبت نعمانی/ 188- 189.

بزرگسال است، بصورت جوان بر آنان ظاهر شود. امّا آن حضرت چنین نفرموده که آنچه در واقع روی خواهد داد نیز همین خواهد بود و چنین

تصوّری پیش خواهد آمد؛ و از آنجا که مخاطب توان تحمّل ذکر واقعیّت را به تفصیل نداشته است، به طور مختصر برای او اشاره نموده‌اند.
(1) این روایت به روشنی گویای آنست که مدّت غیبت بیشتر از عمر طبیعی یک انسان نخواهد بود و از آن تجاوز نخواهد کرد، لکن خداوند در همین مدّت عمر طبیعی شکل ظاهری حضرت را حفظ خواهد کرد، و اینگونه سخن مطابق با قدرت ذهنی کسانی است که در آن زمان توان تصوّر و پذیرش تحقّق عمری طولانی را که ممکن است به صدها سال برسد، نداشته‌اند.
آری واضح است که مردم بعد از گذشتن صدها سال، دیگر فکر پیری و کهنسالی حضرت را به طور کلّی از ذهن برده و دیگر او را بصورت یک پیرمرد نمی‌پندارند و آنچه در ذهن آنها است این است که تغییر شکل انسان فقط بسته به قدرت الهی است؛ همان قدرتی که سالیان دراز آن حضرت را حفظ نموده است.
(2) و مانند همین است خبری که قبلا از حضرت موسی بن جعفر- سلام اللّه علیه- نقل شد که در آن فرمود: «لکن اگر زنده بمانید بزودی او را ملاقات خواهید کرد.» زیرا این حتمی است که اگر مردم زنده بمانند او را خواهند دید، اگر چه زنده‌ماندنشان مستلزم این باشد که صدها سال حیات یابند؛ لکن در این روایت امام کاظم- علیه السلام- نفرمود که آنها تا زمان ظهور بالفعل زندگی خواهند کرد. ولی آنچه مردم آن زمان از این جملات می‌فهمیدند و به ذهنشان راه می‌یافت این بود که ظهور ممکن است در ضمن عمر طبیعی انسان روی دهد و یا اینکه همینطور و بدون مقدّمه انجام خواهد گرفت.
(3) شیخ صدوق «28» از زراره از امام باقر- سلام اللّه علیه- نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «همانا برای قائم غیبتی است پیش از ظهورش.» (زراره گوید:) گفتم: چرا؟ فرمود: «می‌ترسد.» و با دست به شکم خود اشاره کرد. زراره گوید: مقصود آن حضرت کشته شدن بود.

---

(28) کمال الدّین/ 481.

(1) و از حضرت صادق- علیه السلام- نقل می‌کند «29» که فرمود: «قائم را پیش از قیامش غیبتی است.» گفتم: چرا؟ فرمود: «از کشته شدن خود می‌ترسد.»
و این مطلب نیز صحیح است، اگر چه اندازه زمانی غیبت و اقسام آن- به سبب سطح فکر شنوندگان- مشخّص نشده است.
(2) نعمانی «30» از امام محمّد باقر- علیه السلام- روایت کرده است که فرمود:

«برای صاحب این امر در برخی از این درّه‌ها غیبتی خواهد بود. و با دست به کوه ذی طوی اشاره فرمود ...»
برزنجی «31» این روایت را برای نادرست جلوه دادن عقیده و برداشت امامیّه، از مسأله مهدویّت، دلیل آورده است و لا بد مقصودش این بوده که غیبت میان درّه‌ها جز در خلال عمر طبیعی یک انسان مطرح نمی‌شود.
این مضمون را گرچه در کتاب اوّل «32» مورد اشکال قرار دادیم، ولی با صرف‌نظر از آن اشکال (از باب مجادله) می‌توان، آن را درست دانست. این روایت منافات با عقیده شیعه امامیّه ندارد، زیرا ممکن است حضرت مهدی- علیه السلام- در تمام دوران غیبت- هر اندازه هم که طولانی گردد- در درّه‌ها و صحراها و بیابانها سکونت گزیند؛ و از این روایت فهمیده نمی‌شود که غیبت حتما مدّت اندکی داشته است، و این روشن است.
(3) و در کتاب اوّل این مجموعه «33» روایتی که از خود حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- نقل شده است، ملاحظه شد، آنجا که به علی بن مهزیار فرماید:
«ای فرزند مهزیار، پدرم ابو محمّد به من سفارش کرده است که با مردمی که مورد خشم و نفرین خداوند قرار گرفته‌اند و خواری دنیا و آخرت و عذاب دردناکی برای آنهاست، همسایگی نکنم و به من فرمان داد که

---

(29) کمال الدّین/ 481.
(30) غیبت نعمانی/ 181- 182.
(31) الاشاعة لا شراط الساعه/ 92.
(32) تاریخ الغیبة الصغری/ 546.
(33) تاریخ الغیبة الصغری/ 546.

سکونت نگزینم مگر در دامنه‌های صعب العبور کوهها و اماکن کهنه و خالی شهرها.»
بنابراین ممکن است مقصود و مراد، در هر دو خبر، یک معنا و مضمون باشد؛ با اینکه از نظر تاریخی ثابت نشده است. چنانکه در کتاب اوّل این مجموعه ملاحظه شد و در آینده نیز بروشنی و وضوح- در بخش اوّل کتاب حاضر- از آن سخن خواهیم گفت.

- 8- [پاسخ به پرسشهای احتمالی]

(1) پیرامون آنچه گذشت، پرسشهایی مطرح می‌شود که ذیلا به بررسی آنها می‌پردازیم:

سؤال اوّل: بعضی از روایاتی که در فقره اوّل این بحث آورده شد، دلالت بر این دارد که غیبت طولانی پیش از غیبت کوتاه، روی داده است. مانند روایتی که چنین می‌گفت: «برای قائم دو غیبت است یکی از آنها طولانی و دیگری کوتاه» و نیز روایت دیگر که: «یکی از آن دو طولانی‌تر از دیگری است» و این بر آنچه گفتیم دلالت می‌کند.

پاسخ: مقصود از این روایات خبر دادن از وجود دو غیبت است. و علّت اینکه غیبت طولانی را ابتدا ذکر کرده‌اند، به جهت اهمیّت آن است، نه به خاطر تقدّم زمانی آن. همانگونه که در خود روایات چنین آمده است که: «در اوّلی مکانش را فقط عدّه‌ای مخصوص از شیعیان آن حضرت می‌دانند، ولی در غیبت دیگر مکانش را فقط خدمتگزاران مخصوص با دیانت آن حضرت می‌دانند.» و این صراحت دارد در مقدم بودن غیبت صغری بر غیبت کبری که خصوصیّتش کمتر محجوب بودن حضرت مهدی- علیه السلام- از دوستان خویش است.

(2) سؤال دوم: در برخی دیگر از این روایات چنین گفته شده بود که حضرت در غیبت دوم آشکار می‌شود. این جمله دلالت دارد بر اینکه آن حضرت در ضمن غیبت دوم آشکار می‌شود، و این چگونه است؟

تاریخ غیبت کبری ،ص:30

پاسخ: اینگونه برداشت و فهم، دلیل بر انحراف فکری مطالعه است. زیرا غیبت با ظهور منافات دارد و معنایی برای ظهور در غیبت نیست، و درحالی‌که غایب است نمی‌شود ظهور کند. بلکه مقصود از جمله «یظهر فی الثانیة» این است که حضرت مهدی- علیه السلام- بعد از پایان یافتن دوران غیبت دومین ظهور می‌کند. و این معلوم و روشن است.

(1) سؤال سوم: در بعضی از این روایات این جمله آمده بود که: برای صاحب این امر دو غیبت است که در یکی به سوی خانواده خود برمی‌گردد. این جمله دلالت می‌کند بر اینکه حضرت در ضمن غیبت صغری به سوی خانواده خود برمی‌گردد. معنای این چیست؟

پاسخ: در کتاب اوّل از این مجموعه «34» گفتیم که حضرت مهدی- علیه السلام- در دوران غیبت صغری در شهر سامرا، در خانه پدر خویش سکونت داشته و طبیعتا- همانگونه که در این خبر آمده است- همانجا منزل خانواده و اهل بیت آن حضرت محسوب می‌شد.

و احتمال دارد که مقصود این باشد که غیبت حضرت از حیث کیفیّت، در

ضمن غیبت صغری شدید نبوده است، بلکه مانند خروج از منزل و بازگشت به آن بوده است. و از اینجا است که در مقایسه با غیبت کبری، در متن روایت چنین آمده است که: «و در غیبت دیگر گفته می‌شود: هلاک شده است، معلوم نیست در کدام درّه راه می‌پیماید.»

(2) سؤال چهارم: در آنچه گذشت دیدیم که شیخ مفید می‌گفت: «امّا غیبت کوتاه، از آغاز تولّد آن حضرت، تا پایان دوره نمایندگی و سفارت میان آن حضرت و پیروانش، بوده است». و ابن صبّاغ نیز همین سخن را گفته است. در صورتی که در کتاب اوّل «35» خواندیم که آغاز غیبت صغری، روز رحلت امام حسن عسکری- علیه السلام- پدر بزرگوار حضرت مهدی- علیه السلام-

---

(34) تاریخ الغیبة الصغری/ 543.
(35) تاریخ الغیبة الصغری/ 4.

می‌باشد، و اگر چه آن حضرت در دوران حیات پدر بزرگوار خویش نیز بصورت پنهانی می‌زیسته است ولی آغاز غیبت، روز میلاد حضرت مهدی- علیه السلام- نمی‌باشد. کدام یک از این دو سخن درست است؟

پاسخ: سخن صحیح همان است که در کتاب اوّل گفتیم، که آغاز غیبت صغری از رحلت امام حسن عسکری- علیه السلام- بوده است و در همانجا این مطلب را مبرهن ساختیم.

- 9- [صحت برداشت امامیه از دو غیبت]

(1) با توجّه به تمامی آنچه گفته آمد، برداشت امامیّة از تقسیم شدن دوران غیبت به دو دوره صغری و کبری، مبرهن شد. و از آنجا که داشتن این دو غیبت از ویژگیهای حضرت مهدی است و این خصوصیّت جز با عقیده شیعه امامیّه درباره آن حضرت تطبیق نمی‌کند، پس تنها راه، پذیرش این برداشت است. بر طبق این برداشت و این نتیجه‌گیری، کتاب اوّل این مجموعه را نوشتیم و هم اکنون تاریخ غیبت کبری را- که همین کتاب است- می‌نگاریم.

تاریخ غیبت کبری ،ص:33

(1)

مقدّمه

اشاره

غیبت کبری، زمانی است که با پایان پذیرفتن غیبت صغری، آغاز می‌گردد. در سال 329 هجری حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- پایان سفارت و نمایندگی (نیابت خاصّه) و شروع غیبت تامّه را رسما اعلام نمود و چنین فرمود که ظهوری، مگر به اذن خداوند عزّ و جلّ نخواهد بود. «1»

و این، دورانی است که با ظهور نورانی آن حضرت پایان می‌گیرد و انسانیّت آن سعادت را می‌یابد که حضرتش از تاریکیها به روشنائی بیرونش آرد؛ و زمین را به همانگونه که از ستم و بیداد پر گشته از عدل و داد پر سازد.

و ما امروزه در همین عصر فترتی «2» که تاریخش را می‌نگاریم به سر می‌بریم و تا زمانی که خداوند متعال اذن فرج و گشایش فرماید، مردم در همین عصر باقی می‌مانند.

---

(1) نگاه کنید به تاریخ الغیبة الصغری ص 415 و ص 633 و صفحات بعد آنها.

(2) فترت به معنای ضعف و سستی است. به فاصله زمانی بین دو پیغمبر که در میان مردم پیامبری وجود ندارد نیز دوران فترت می‌گویند. این فاصله و نیز فاصله دوران غیبت را از آن جهت دوران فترت گویند که با غیبت و نبود امام در جامعه، جامعه را سستی و ضعف فرا گرفته از حقایق و دستورات عالیه اسلامی بدور مانده روح و جان مردم از تلاش بسوی، کمال و حرکت بسوی خدا بازمی‌ایستد. و اگر احیانا تلاش و کوششی باشد کمتر بسوی خدا و در راه خداست. این دوری از راه خدا و عقب افتادگی از درک کمالات معنوی که زیارت و دیدار و معرفت امام خود یکی از آن مراحل عالیه است فترت و ضعفی است که سالکان راه خدا را فرا می‌گیرد. (مترجم)

ویژگیهای دوران غیبت کبری

اشاره

: (1) اسلام و مسلمین در این دوران فترت در شرایطی بس دشوارتر از تمامی دوران زندگی خود، بلکه زندگی دیگر پیروان ادیان آسمانی، به سر می‌برند و با در نظر گرفتن ویژگیهائی که برخواهیم شمرد این دوره را می‌توانیم دشوارترین دوره زندگی بشریّت در گذشته و حال بشمار آوریم.

نخستین ویژگی: قطع ارتباط کلّی

. (2) این ویژگی که بصورتی همه جانبه تمام دوره غیبت کبری را فرا گرفته و مهمترین خصوصیّت است اینست که: مسلمین بکلّی از پیشوا و رهبرشان بریده بوده، راهی به دیدار و آشنایی و بهره‌برداری از گفتار و کردار آن حضرت ندارند، نماینده و سفیر خاصّی نیست و از آن حضرت پیامی نمی‌شنوند و نامه و سفارشی از سوی آن حضرت- آنگونه که در دوران غیبت صغری متداول بود- نمی‌بینند. چرا که در این دوره فترتی که تاریخش را می‌نویسیم، تمامی اینگونه ارتباطات بطور کلّی قطع شده است.

با این ویژگی این دوران از سایر اعصار عمر اسلام و مسلمین متمایز می‌شود. پس اختلاف آن با زمان رسول اکرم و ائمّه- علیهم السلام- و زمان ظهور خود آن حضرت، در این است که در این دوره‌ها زمامدار و رهبر میان مسلمین به سر می‌برد، ولی در زمان غیبت رهبر و پیشوا از مردم پنهان است. و نیز تفاوت آن با غیبت صغری در این است که در آن دوره نمایندگانی از جانب حضرت وجود داشتند و بیانات و توقیعاتی از سوی ایشان صادر می‌شد، ولی در این دوره نه نماینده‌ای هست و نه توقیعی.

ویژگی دوم: حاکمیّت ظلم و جور در زمین

(3) خصیصه دوم، سیادت و حاکمیّت ظلم و جور در زمین است. بدین معنی که اسلام با آن نظام عادلانه‌اش از جوامع بشری رخت برمی‌بندد و انحرافات و بیراهه‌رویها و ستمها و جنگهایی که امروزه بشریّت به خود می‌بیند روی می‌دهد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:35
و با این ویژگی، دوران غیبت با زمان آقایی و حاکمیّت کامل نظام اسلام در زمان رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- و برپا شدن دولت حقّه توسّط آن حضرت و همچنین با زمان ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- و اقامه دولت حقّ توسّط ایشان، متمایز می‌گردد. و از سوی دیگر با همین خصیصه با هر یک از زمانهای کنار افتادن اسلام از پهنه زندگی- اگر چه بصورت ناقص و جزئی مانند عصر خلفای اموی و عبّاسی- مشترک می‌شود. اگر چه دوره‌های اخیر زندگی ما از حیث حاکمیّت و سیادت مادّیگری و ستم و تجاوز و تهدید بشریّت به نابودی با جنگ جهانی سوم، از گذشته‌ها سختتر و دشوارتر است.
(1)

ویژگی سوم: شدّت و وضوح امتحان الهی

اشاره

بطور کلّی هر انسانی در این دوران با سه لغزشگاه مواجه می‌شود که دین و دنیای او را تهدید می‌کند و هر فردی بمیزان فداکاری و از خودگذشتگی و نیروی اراده‌اش می‌تواند سعادت و آینده نیکو و پیروزی و موفّقیّتش را در آزمون خداوندی تضمین کند.
(2)

لغزشگاه نخست [خواستها و تمایلات طبیعی]

: این لغزشگاه، آن خواسته‌ها و تمایلات طبیعی است که آدمی جویای تأمین آنهاست و فریاد این کششها جز با اشباع کامل، خاموشی نگیرد. این تمایلات سیری و اشباع را از هر راهی که باشد خواهانند و برای صاحب خویش طریق مشروع را بطور خاصّ معیّن نمی‌سازند و بلکه ممکن است عنان وی را نیز بگسلند، که در نتیجه آنچه را از قوانین و عادات مرسومه و احکام دین و حدود و قیود، پیش‌رو دارد، نادیده انگارد.

این لغزشگاه مخصوص عصر غیبت کبری نیست، و لکن در این دوره، بجهت فزونی عوامل گمراهی و انحراف، لغزنده‌تر و خطرناکتر است.

(3)

لغزشگاه دوم: [رویارویی با سختی در راه ایمان]

لغزشگاه بعدی رویارویی انسان است با انواع و اقسام فشارها و کینه‌ها و دشواریهایی که در راه حقیقت و ایمان با آنها مواجه می‌شود و برای مبارزه با آنها به از خودگذشتگی و نیرومندی اراده نیازمند است.

تاریخ غیبت کبری ،ص:36

انسان، با این لغزشگاه، در زمان جدایی و دوری اسلام از متن زندگی روبرو می‌شود. چنانکه زمان غیبت کبری نیز دارای چنین خصوصیّتی است.(1)

لغزشگاه سوم [وجود شبهات در وجود پیشوا]

: این لغزشگاه رویارویی با انواع شبهات و تشکیکاتی است که آدمی در مورد وجود پیشوای خود یعنی حضرت بقیّة اللّه- عجّل اللّه فرجه- با آنها روبرو می‌شود. هر چه زمان بدرازا می‌کشد و شخص امام از صحنه زندگی واقعی دورتر می‌شود و جریانات مادّیگری- که عالم روح و معنا و هر آنچه را که نامحسوس و نادیدنی است از حساب خویش بیرون و دور می‌نمایند- بر اندیشه انسانی می‌شورد و چیرگی می‌یابد، این لغزشگاه وسعت بیشتری پیدا می‌کند.

فرد، در دوران غیبت امام علیه السلام- و بخصوص در عصر غیبت کبری که سفیرانی نیز از سوی امام برگزیده نمی‌شوند- با این لغزشگاه روبرو می‌شود، و بالاخص پس از نهضت مادّی اروپا (رنسانس) و آغاز عصر استعمار و طغیان جریان مادّیگرایی جهانی و همه‌گیر، این لغزشگاه، لغزنده‌تر می‌گردد و به اندازه‌ای که شخص بتواند علیه این جریانات و اندیشه حاکمی که روبرو دارد پافشاری بخرج دهد و فکر و اندیشه خود را رشد داده، بر مفاهیم و براهین اسلام بیندیشد (تعمّق کند)، به همان اندازه می‌تواند سعادت دنیا و آخرت خویش را در پیشگاه مقدّس پروردگار تضمین نماید.

(2) هر یک از این لغزشگاههای سه‌گانه، در دوران غیبت کبری، بطور روشن و آشکار شدّت و دشواری می‌یابد و به همین جهت آزمون الهی برای کسب شایستگی‌های اسلامی و نیروهای ایمانی یک انسان مسلمان دشوارتر، و موفّقیّت در این امتحان مشکل‌تر می‌شود. و لذا در برخی از روایاتی که از ائمّه معصومین- سلام اللّه علیهم اجمعین- در پاسخ پرسش از هنگام ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- رسیده است چنین آمده است که:

«بخدا سوگند نه، تا آن زمان که پاک و خالص شوید. و بخدا سوگند نه، تا آن زمان که غربال گردید و بیخته شوید. و بخدا سوگند نه، تا آن زمان که هر کس اهل شقاوت و محرومیّت است، شقی و محروم گردد و

تاریخ غیبت کبری ،ص:37

آنکه اهل سعادت است، سعید و نیکفرجام گردد». «3»

و این امتحان الهی، جز این نیست که شروع شده و تحقّق یافته است «تا هر کس که نابود می‌شود از روی دلیل و بینه باشد و آنکه حیات می‌یابد نیز» «4».

زیرا کسی که شقی و منحرف می‌شود، فردی است که به صحّت رأی و عمل خود قانع و راضی می‌باشد و در نتیجه با شقاوت و انحراف هلاک

می‌شود و سزاوار لعنت و نفرین الهی و خسران همیشگی می‌گردد؛ و آن کس که در نتیجه امتحان، بواسطه ایمانش سعادتمند می‌شود، ایمان او استوار و نیرومند و خالص و ناب است.
(1)

روش بررسی و دشواریهای آن

اشاره

تاریخ غیبت کبری از جهت رویدادهای عمومی و همگانیش، شاید از روشنترین دورانهای تاریخی باشد و تدوینش از آسانترین آنها. چرا که تاریخی است نزدیک و یا معاصر با ما، که پیوسته با آن درگیر و در برخورد می‌باشیم. در عین حال آن بخش از این دوران که با حضرت مهدی- علیه السلام- ارتباط پیدا می‌کند، از پیچیدگی و دشواری خاصّی برخوردار است و نتیجه‌گیری از آن مشکل است، که بزودی علل و عوامل آن را بیان خواهیم کرد. پس پژوهشگری که این در را کوبد و بخواهد یک بررسی تاریخی اسلامی حساب شده و گسترده داشته باشد، با سؤالات پیچیده دشواری روبرو می‌شود که چاره‌ای از پاسخگویی به آنها ندارد. و اگر هم برخی از آنها را نادیده بگیریم با موارد تأسّف‌انگیزی برخورد می‌کنیم که از قلم افتاده است؛ و لذا پژوهشگر باید برای بسیاری از سؤالات پاسخی بیابد تا بتواند تاریخی منظّم و پیوسته و جامع بنویسد.
(2) از جمله سؤالاتی که با آنها مواجه می‌شویم، پرسش از جایگاه حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- و نحوه و وسائل عادی زندگی آن حضرت در دوران

---

(3) نصّ حدیث و توضیحات پیرامون امتحان الهی در ضمن همین کتاب خواهد آمد.
(4) انفال/ 42: لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.

غیبت کبری می‌باشد و اینکه آیا با مردم روبرو می‌شود؟ چه وقت؟ به آنان چه می‌گوید؟ روش عملی آن حضرت در برابر عموم جوامع انسانی و در برابر پیروانش و شیعیانش چگونه است و با مخالفانش چگونه رفتار می‌کند؟ اوقات شریف آن حضرت در طول قرنها و سالهای پیاپی غیبت چگونه می‌گذرد؟ آیا ازدواج فرموده است؟ آیا فرزندانی دارد یا خیر؟ در صورتی که آن حضرت ازدواج نفرموده است، آیا امکان ازدواج برای آن حضرت وجود دارد، و چه وقت ازدواج خواهد کرد؟ سپس آیا می‌توان هنگام ظهور آن حضرت را حدس زد، و نشانه‌های نزدیک ظهور چیست؟ و نشانه‌هایی که در اخبار آمده است، کدام یک درست و کدام نادرست است؟ و اسلوب جامعی که بتوان توسّط آن، صحت نشانه‌ها را شناخت، چیست؟ و پرسشهای گوناگون بسیار دیگری که در این زمینه مطرح است.
(1) گرچه پاسخ پاره‌ای از این سؤالات را در پرتو روایاتی که از معصومین- علیهم السلام- رسیده است و نیز از اخبار کسانی که به دیدار آن حضرت مشرّف شده‌اند، می‌توانیم بیابیم، ولی پاسخ برخی دیگر در روایات نیامده

است و یا اگر چیزی هم وارد شده است، پیچیده و مجمل می‌باشد و یا بصورتی است که دلیل عقلی یا شرعی بر بطلان و فساد آن اقامه شده است و نمی‌توانیم آن را بپذیریم.
(2)

عوامل دشواری بحث

: می‌توانیم پیچیدگی و غموض را در این مبحث در موارد زیر خلاصه کنیم:
(3) عامل اوّل:
نخستین عامل، نارسایی و یا نبودن دلیل شایسته است برای پاسخ برخی از این سؤالات مانند اشاره به مکان و روش زندگی و مشخّص کردن شیوه عملی عمومی حضرت در مقابل دیگران ... همانگونه که بزودی خواهیم دید.
(4) عامل دوم:
برخی از روایاتی که نقل می‌کنیم، در مقابل، دلیلی بر بطلان آنها اقامه شده است، و قواعد عقلی و یا شرعی بطلان آنها را اثبات می‌کند. و این به سبب
تاریخ غیبت کبری ،ص:39
درست درک نکردن راوی و انحرافی است که بعضی از راویان در اثر عوامل شرّ حاکم، با آن خوی کرده و زندگی می‌کردند. لذا باید اخبار را با احتیاط پذیرفت و به دیده نقّادی به آنها نگریست.
(1) عامل سوم:
اغلب و بلکه همگی اخباری که می‌توان به عنوان تاریخ از آنها استفاده کرد، بصراحت اشکالات وارده را طرح نکرده و بروشنی پاسخی برای آنها نگفته‌اند؛ بلکه با روش و اسلوبی خاص هاله‌ای از قدس و پیچیدگی پیرامون حضرت کشیده‌اند، بطوری که اصلا نمی‌توان به خود اجازه سخن گفتن درباره حضرت داد و یا از حالات آن حضرت پرسشی کرد، و گویا می‌بایست گونه‌ای از زندگی برای حضرت قائل شد که دیگر سؤالی نباید طرح کرد، و اگر پرسشی باشد جوابی در این مورد وجود ندارد.
از اینجاست که پژوهشگر مجبور می‌شود از پشت پرده‌های حوادث بوئی بکشد و به نشانه‌ها و دلایل بسیار دور نظر افکند، و بکوشد با در نظر گرفتن همه اخبار به یک برداشت همگانی و جامع و یکنواخت و بنا شده بر اساسی صحیح از نظر قواعد اسلامی، دست یابد.
(2) عامل چهارم:
هماهنگ نبودن سایر برادران اسلامی در این عقیده با ما. آنان با اینکه روایات میلاد و ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- را نقل کرده‌اند، ولی در مقابل اخبار غیبت کبری لب به سخن نگشوده‌اند، بجز در برخی از موارد نادری که اخبار دیدارشان را با آن حضرت در دوره غیبت ذکر کرده‌اند.
البته عذرشان در این زمینه از لحاظ اعتقادی روشن است، زیرا وجود آن حضرت را در این دوران باور ندارند و بلکه اکثریّت آنها گفته‌اند که حضرت

مهدی- علیه السلام- در زمانی که نزد خداوند معلوم است متولّد می‌شود تا زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده است از راست و عدل آکنده سازد.
و امّا ما، هنگامی که بر امکان و تحقق و وقوع حیات آن حضرت اقامه دلیل نمودیم، دریچه گفتگو درباره غیبت کبری رویمان گشوده شده، به آسانی

می‌توانیم درباره حقایق و خصوصیّات تاریخی آن بحث کنیم. البته این دلیلی که بدان اشاره شد در اجزاء آینده این مجموعه عرضه خواهد شد، و جهات تاریخی بحث همان است که در این کتاب بررسی می‌نمائیم.
(1) در این زمینه مدارک ما تقریبا منحصر است به همان اخباری که از طریق راویان شیعه رسیده است، ولی البته در صورتی که روایات عامّه را هم که از جهت عین الفاظ و یا در معنا با آنها مشترک می‌باشند، بر این احادیث بیفزائیم، بدون تردید تعداد این احادیث بسیار بیشتر می‌شود. امّا در عین حال این مسأله به هدف ما چندان خللی وارد نمی‌سازد؛ زیرا مقصود اصلی ما اثبات تفکّر و نظریّه درست و راستین درباره حضرت مهدی- علیه السلام- است، به همانگونه که پیروان حضرتش باور دارند و لازمه اصول عقلی و اسلامی است و از هرگونه کژی و خرافه بدور می‌باشد؛ تا آنان که از این اعتقاد شناختی ندارند- از هر گروه و دسته‌ای از آدمیان باشند- ارزش اندیشه و عقیده شیعه امامیّه را درباره عدالت و جهان‌گستری اسلامی حضرت مهدی- علیه السلام- بشناسند.
با در نظر گرفتن این هدف، شایسته چنان است که فقط به همان روایاتی که از طریق خود ما نقل شده است و نیز سخنان مورّخین خود بسنده کنیم، تا صورت مطلوب از لابلای آن روایات و تواریخ بدست آید و زیادتی و تحریفی در آن نباشد. و اندکی هم از اخبار اهل سنّت را که مناسب با تاریخ این دوران باشد به روایات خود می‌پیوندیم، چرا که آن اخبار نیز هنگامی که پس از تمحیص و پاکسازی صحت آنها ثابت شود، می‌توانند مورد استدلال و اعتماد قرار گیرند.
(2)

: طریق حلّ مشکلاتی که از عوامل چهارگانه فوق ناشی می‌شود، بدست گرفتن یک روش معیّن و قاعده‌ای کلّی است که در همه جا قابل تطبیق و استفاده باشد و بر اساس آن بتواند پاسخ کامل هر سؤالی را پیدا کرد.
و خلاصه روشی که طبق آن حرکت خواهیم کرد اینست: پرسشی که درباره تاریخ پیش می‌آید دو صورت دارد:
1) در روایات پاسخی برای آن وجود دارد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:41
2) در اخبار جوابی برای آن وارد نشده است.
حال در مورد هر یک از این دو صورت جداگانه سخن خواهیم گفت:
(1) صورت نخست:
هنگامی که پاسخ سؤال تاریخی در اخبار موجود باشد، باید با دیدی ژرف و تیزبین و نقّاد به آنها نگریست و روایات را بر قواعد و قوانین و اصول عقلی موجود عرضه داشت. در این صورت یا طبق آن قواعد است و یا بر خلاف آنها، و در هر دو حالت یا در اخبار معارضی برای آنها هست یا خیر. بنابراین برای پاسخ چندین حالت پیش می‌آید:
(2) حالت اوّل:
اوّلین حالت اینکه مضمون خبر و یا چندین روایتی که شایسته حلّ مشکل می‌باشند با آن قواعد عقلی و اصول علمی سازگار بوده و روایت معارضی نیز وجود نداشته باشد، که در این صورت آن را پذیرفته و بدان معتقد می‌شویم. مقصود ما از سازگاری با قواعد، صرف منافات نداشتن مضمون خبر با آنهاست، بدین معنی که یک قاعده و قانونی که آن روایت را نفی کند و یا دلالت بر بطلان آن نماید وجود نداشته باشد. و لیکن سازگاری بدین مفهوم که مضمون و مفاد قاعده با روایت یکی باشد لزومی ندارد؛ و بلکه احتمال هم ندارد، چرا که شأن قواعد و قوانین عمومی عدم تعرّض به موارد خاصّ و ویژگیهای تفصیلی است. پس از اینکه اینگونه عدم تعارض و منافات مشاهده گردید، میزان صحت مضمون خبر به میزان اعتبار و وثاقت راوی و پیوستگی با مدلول و تعدّد نقلهای تاریخی و وجود شواهد و قرائن صحت، و مانند آن، بستگی دارد.
بدین ترتیب باید اخبار را گردآوری کرد، و به موارد اتفاق و اختلاف آنها نگریست، و آنچه را بعضی از اخبار در بیان آن متفردند در نظر گرفت تا یک نظریّه کامل همه جانبه را که سایر روایات نیز بر آن دلالت می‌کنند و هیچ یک از آنها با آن منافاتی ندارند، نتیجه‌گیری نمود، تا اینکه این برداشت یا نظریّه جوابی شافی و کامل از پرسش تاریخی و یا اشکال مطرح شده،

باشد.
(3) حالت دوم:
دومین حالت اینکه مضمون خبر با روایتی معارض نباشد، ولی با قواعد

عمومی عقلی و یا شرعی تعارض داشته باشد. بدیهی است که چنین روایتی را باید کنار گذاشت و نباید بدان عمل نمود. امّا خوب است به این نکته اشاره نمائیم که در این موارد فقط آن اندازه از روایت را که با آن قواعد عمومی معارض باشد، کنار می‌نهیم و نه غیر آن را. بنابراین اگر روایتی مشتمل بر دو مضمون بود که یکی از آنها باطل و دیگری درست می‌بود، باید مضمون صحیح را پذیرفته و مضمون نادرست را کنار بگذاریم؛ و نادرستی برخی از یک روایت، موجب نپذیرفتن تمام مضامین آن نمی‌شود. بهر حال هنگامی که مضمون خبر از اعتبار می‌افتد و توانایی حلّ مشکل را ندارد و در مقابل روایت دیگری نیز وجود ندارد تا بدان عمل نمائیم، مسأله مورد بحث در حقیقت از اثبات تاریخی فرو می‌ماند و داخل در صورت دوم- که در آینده خواهد آمد- می‌گردد.
(1) حالت سوم:
سومین حالت اینکه مضمون خبر با مثل خود معارض باشد. در این حالت ما در برابر پرسش تاریخی خود، دو جواب متعارض داریم؛ و لذا اینکه کدامیک را می‌پذیریم و مقدّم می‌داریم، بستگی به حالات و اشکالی دارد که پیش می‌آید:
(2) شکل اوّل: اینکه یکی از دو خبر با قواعد عمومی سازگار باشد و دیگری نباشد. در این صورت طبیعی است که همانی را می‌پذیریم که مطابق قواعد باشد و دیگری را وامی‌گذاریم، زیرا به هنگام تعارض دو خبر، سازگاری با قواعد یکی از مرجحات است.
(3) شکل دوم: اینکه هر دو خبر متعارض، با قواعد عمومی سازگاری نداشته باشند. در این صورت باید هر دو را کنار گذاریم و سؤال بی‌جواب مانده، در صورت دومی- که در آینده خواهد آمد- داخل می‌شود.
(4) شکل سوم: اینکه هر دو خبر با قواعد عمومی مطابق باشند، یعنی این قواعد با هیچ یک از دو خبر منافاتی نداشته باشند. در این صورت باید به قرائن مخصوصی که برای ترجیح یک خبر بر خبر دیگر وضع شده است، مانند کثرت روایات در یکی از دو طرف و یا تأیید شدن یکی توسّط روایات دیگر و امثال آن، مراجعه نمود. و در صورتی که اینگونه قرینه‌ها نیز موجود نباشند، هر دو روایت نزد ما از اعتبار ساقط می‌شوند و در نتیجه مسأله بی‌جواب می‌ماند و چنان است که گویا

خبری در این زمینه به ما نرسیده است. و بازهم سؤال در صورت دومی که

ذکر خواهد شد وارد می‌شود. و بازهم تکرار می‌کنیم که سقوط قسمتی از مدلول یک روایت از حدّ اعتبار، موجب سقوط تمامی آن نمی‌شود.
(1) صورت دوم:
این صورت شامل مواردی است که مسأله به هیچ وجه پاسخی در روایات نداشته باشد و یا خبری که دلالت بر جواب آن می‌کند بجهت عدم سازگاری با قواعد عامّه و یا تعارض با خبر دیگر بی‌اعتبار شود. در چنین مواردی سؤال بی‌جواب می‌ماند و متأسّفانه شکاف و خلئی در تاریخ پدید می‌آید و برای بدست آوردن پاسخ بایستی به قواعد عمومی عقلی و قرینه‌های مربوط به مسأله مراجعه نمود. ما در پاسخ اینگونه سؤالات نظریّه‌ای معیّن را پیشنهاد می‌کنیم که احتمالا صحیح است و از آن قواعد و قرائن مؤیّداتی برای آن اقامه می‌کنیم. در نتیجه پذیرش این نظریّه با خصوصیّات آن، تنها راه حلّی است که برای این مشکل وجود دارد.
(2)

: پس از روشن شدن سبک و روش بحث، اینک می‌توان بطور تفصیل وارد تاریخ غیبت کبری شویم. مباحث این جزء را در سه بخش تقسیم می‌کنیم:
بخش اوّل: بررسی زندگی شخصی حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- در این دوران و خصوصیّات و صفاتی که ایشان بدانها متّصف می‌باشند.
بخش دوم: تدوین و بررسی رویدادها و حالاتی که مجتمع انسانی بطور عام، و جامعه اسلامی بطور خاصّ دارا می‌باشند، بر حسب آنچه در روایات آمده و نیز آنچه قواعد عامّه مقتضی آن است.
بخش سوم: در علائم ظهور که در اخبار ذکر شده است و بررسی دقیق و منظّم و جامع آنها در پرتو روشی که ذکر شد.
در اینجا باید اشاره کنیم که آنچه در تاریخ غیبت صغری انجام دادیم که
تاریخ غیبت کبری ،ص:44
یک برداشت و اندیشه‌ای کلّی از آن دوره را ابتدا متذکّر شدیم، این کار در اینجا مشکل و دشوار است، زیرا دوران غیبت صغری محدود بود و امکان نگرشی کوتاه و همه جانبه به تاریخ آن دوره بود، لکن فترت غیبت کبری دارای دو دوره گذشته و آینده است؛ آینده را جز خدا کسی نمی‌داند، و گذشته را اگر بتوانیم تاریخ هزار و چندساله‌اش را بدست آوریم امکان آن هست که برداشتی کلّی و شکلی جامع از آن داشته باشیم، لکن این کار از حدّ توان یک فرد خارج است مخصوصا اگر بخواهد به اجمال و اختصار سخن گوید.
علاوه بر آن، اگر پژوهشگری معمولی تاریخ هزار ساله اخیر را تا زمان معاصر مطالعه کرده باشد، در مورد این بحث او را کفایت می‌کند، زیرا تاریخ مخصوص حضرت مهدی چندان ارتباط زیادی به حوادث و رویدادهای عمومی جهان ندارد، بر خلاف دوران ظهور امامان پیشین که خطّمشی زندگی آنها رابطه‌ای مستقیم با رویدادهای عمومی اجتماع داشت.
تاریخ غیبت کبری ،ص:45
(1)

بخش اول تاریخ زندگی خصوصی حضرت مهدی علیه السلام

اشاره

تاریخ غیبت کبری ،ص:47

(1)

فصل اوّل مفهوم اساسی غیبت حضرت مهدی علیه السلام

اشاره

مقصود ما از عنوان فوق، آن روش اساسی است که حضرت بقیّة اللّه در پنهانی از دیدگان مردم و نجات از چنگال ظلم و ستم پیش گرفته است و با شناخت این روش پاسخ بسیاری از سؤالات آتیه روشن خواهد شد- ان شاء اللّه تعالی.

در آغاز کار، در نحوه غیبت آن حضرت، با دو نظریّه و برداشت اساسی برخورد می‌کنیم:

(2)

طرح نخست: نظریّه پنهانی جسم

این، نظریّه مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم فرو رفته و ظواهر برخی از ادلّه (روایات) نیز بر آن دلالت می‌کند. و آن عبارت است از اینکه جسم حضرت از دیده‌ها پنهان است و او مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند؛ و در عین حال که گاهی در یک مکان وجود دارد، ولی آن مکان از او خالی دیده می‌شود.
(3) صدوق در کتاب کمال الدّین از ریّان بن صلت روایت می‌کند که می‌گوید:
«از حضرت امام رضا- سلام اللّه علیه- درباره قائم- علیه السلام- سؤال شد. حضرت فرمود: جسمش دیده نمی‌شود و به اسم خویش نامیده نمی‌شود.» «1»

---
(1) کمال الدّین/ 370.
تاریخ غیبت کبری ،ص:48
(1) و نیز از حضرت امام جعفر صادق- سلام اللّه علیه- در ضمن حدیثی آورده است:
«پنجمین فرزند هفتمین امام جسمش از شما پنهان می‌شود و نام بردن از او برای شما جایز نیست» «2» (2) و نیز از عبید بن زراره نقل می‌کند که گوید: از حضرت امام صادق- علیه السلام- شنیدم که می‌فرمود:
«مردم امام خویش را گم کرده پس در موسم حجّ حضور می‌یابد و مردم را می‌بیند ولی مردم وی را نمی‌بینند.»
این نظریّه ساده‌ترین طرح و فرضیّه عملی و قابل قبول در مورد پنهان شدن حضرت مهدی- علیه السلام- و رهایی ایشان از ظلم ستمگران می‌باشد و با اینگونه اختفا، آن حضرت در پناهگاهی امن به سر برده هیچ‌گونه آسیبی به حضرت نمی‌رسد.
اینگونه اختفا و پنهانی از راه اعجاز خدایی امکان دارد، به همانسان که دیر زیستی حضرت در طول این همه سال نیز با اعجاز الهی درست می‌شود؛ و هر دو امر (هم غیبت و هم طول عمر) برای نگاهداری وجود مقدّس آن حضرت از خطرات و از بین رفتن می‌باشد، تا در روز موعود برای انجام مسئولیّت خطیر اسلامی خویش بپاخیزد.
(3) ما با دلیل قطعی، اهمیّت آن روز را در پیشگاه خداوند و رسول او- صلّی اللّه علیه و آله- می‌دانیم. زیرا آن، روزی است که هدف اساسی از آفرینش انسان برآورده شده، و آرزوهای پیامبران و رسولان جامعه عمل به خود می‌پوشد، و کوشش‌هایشان با تشکیل جامعه عادلانه و تحقّق دولت

حقّه بثمر می‌رسد.
چنانکه مبرهن و ثابت می‌کنیم که هرگاه تحقّق اهداف مهمّه خدایی متوقّف بر معجزه‌ای باشد، خداوند آن معجزه را برای تحقّق آن هدف مهمّ انجام می‌دهد. «3»

---

(2) كمال الدّين/ 333.
(3) نگاه کنید به کتاب «المعجزة فى المفهوم الاسلامى» اثر مؤلّف همین کتاب.

تاريخ غيبت كبرى ،ص:49

(1) و از آنجا که تولّد حضرت مهدی- عجّل اللّه تعالی فرجه- را، که برای روز موعود ذخیره شده، باور می‌داریم، بروشنی چگونگی و هدف نگهداری و حفظ آن حضرت از روی دلیل برای ما اثبات شده است و علّت این صیانت و طول عمر حضرت با اراده پروردگار، برای ما روشن و واضح است. و در صورتی که حفظ آن حضرت منحصر در اختفای شخص و جسم وی باشد، بر خداوند متعال انجام این معجزه، بجهت تحقّق هدف بزرگتر لازم است.
(2) بر این نظریّه گفتاری دیگر افزوده می‌شود، و آن اینکه این غیبت نیز گاهی به سبب مصلحتی برطرف می‌شود. مانند اینکه اگر حضرت مهدی- علیه السلام- بخواهد با کسی رو در رو شود تا نیازی از او را برآورد و یا او را راهنمایی کند و یا بنحوی بیم دهد، لازمه این روبرویی رؤیت آن حضرت است که در صورت پنهانی و اختفا انجام‌پذیر نیست. و اندازه ظهور و پیدایی حضرت محدود به مقدار مصلحت است. پس اگر مصلحت اقتضا کرد که آن حضرت بطور کلّی برای هر بیننده‌ای آشکار شود، ظاهر خواهد شد و دیدار تا برآورده شدن نیاز ادامه خواهد داشت و سپس بطور ناگهانی حضرت ناپدید شده و دیگر کسی او را نمی‌بیند، در عین حال که از آن مکانی که در آن بود دور نمی‌شود. و هرگاه مصلحت ایجاب کند که حضرت برای یک شخص خاصّی ظاهر شود و از دیگران پنهان باشد، اینگونه ظاهر می‌گردد، زیرا گاهی آشکار بودن ایشان برای دیگران موجب خطر است.
(3) تمام اخباری که در زمینه مشاهده آن حضرت در دوران غیبت نقل شده است حتّی دیدارهای دوران غیبت صغری، به همین معنی است، بخصوص آنچه که از دوران غیبت صغری ذکر شد که حضرت دو بار برای عموی خود جعفر كذّاب ظاهر گشت، و بدون اینکه معلوم شود به کجا تشریف برده است، غایب شد. این داستان چنین می‌فهماند که غیبت و اختفا بدین صورت بوده است.
(4) و امّا اخبار مشاهده در دوران غیبت کبری، برخی از آنها ظاهرا و برخی دیگر به صراحت، دلالت بر اینگونه اختفا دارند. حتّی در بعضی از این اخبار

مسأله غیبت توسعه یافته، شامل غیبت مرکب و خادم آن حضرت، و بلکه صرّافی

که حضرت شخصی را برای پرداخت پول به او حواله داده بود نیز می‌شود «4» (1) دوست دارم در اینجا به این نکته اشاره کنم که با پذیرفتن این نظریّه، دیگر نیازی به پاسخگویی به ایراد و اشکال برخی از اهل سنّت نمی‌باشد که زبان به بدگویی گشوده، گفته‌اند حضرت به سرداب فرو رفته و در آنجا ناپدید گشته و آشکار نشده است. چنانکه مناقشه و اشکال در این مورد در کتاب اوّل گذشت «5» و گفتیم که اخبار مشاهده حضرت مهدی- علیه السلام- در هر دو غیبت صغری و کبری، در اینکه آن حضرت در مکانهای دیگری نیز- غیر سرداب- دیده شده است اتّفاق دارند.

در هر حال با پذیرش این نظریّه درباره غیبت، دیگر نیازی، به حلّ این اشکالات نیست. زیرا طبق این نظریّه امکان دارد که حضرت در هر مکانی که بخواهد جسم و تن خود را از دیده‌ها پنهان نگاهدارد و این، طبیعتا منحصر به سرداب نیست. بزودی در فصلهای آینده مطالبی را که شایسته تکمیل و تأیید این نظریّه هستند خواهیم آورد.

(2)

مراد از این نظریّه این است که مردم حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- را می‌بینند ولی نمی‌شناسند و یا متوجّه نمی‌شوند چه کسی را دیده‌اند.
در گذشته در تاریخ غیبت صغری دانسته شد که حضرت مهدی- علیه السلام- را پدر بزرگوارش امام ابو محمّد عسکری- علیه السلام- پنهان از دیدگان مردم پرورش می‌داد و بزرگ می‌کرد و فقط عدّه‌ای اندک از اصحاب خاصّ را بمنظور مطّلع ساختن بر وجود و اثبات امامت آن حضرت، رخصت دیدار می‌فرمود. پس از رحلت پدر بزرگوار حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- پنهانی و غیبت ایشان شدیدتر شد و آن حضرت فقط از طریق سفرای اربعه (نوّاب

---

(4) نگاه کنید به کتاب نجم ثاقب/ 351.
(5) تاریخ الغیبة الصغری/ 563.
تاریخ غیبت کبری ،ص:51
خاصّ چهارگانه) خویش با مردم در ارتباط بود، و تنها تعداد اندکی از افراد مورد اطمینان که بدنبال جانشین حضرت عسکری- علیه السلام- می‌گشتند، همچون علی بن مهزیار اهوازی بحضور حضرت شرفیاب می‌شدند و آن حضرت در هر مرتبه به آنان تأکید می‌فرمود که قضیه را مخفی نگهدارند و احتیاط کنند.
(1) هر اندازه که سالیان دوران غیبت صغری سپری می‌شد، با درگذشت نسلهای موجود، کسانی که معاصر امام حسن عسکری- علیه السلام- بودند و پسر او حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- را مشاهده کرده بودند، تقلیل می‌یافتند تا اینکه بتدریج منقرض گشته و کسی از آنان باقی نماند و نسلهای جدیدی بوجود آمدند که طریق ارتباط با امام- علیه السلام- را جز از طریق سفرای آن حضرت نمی‌دانستند و این مردم بکلّی از شکل و شمایل آن حضرت بی‌خبر بودند، به طوری که اگر با آن حضرت روبرو می‌شدند، اگر دلیلی قطعی در میان نبود، امام خویش را نمی‌شناختند. و از اینرو- همان‌طور که در کتاب اوّل دانسته شد- برای آن حضرت مسافرت به گوشه و کنار دنیا، همچون مکّه و مصر، بدون اینکه کسی ایشان را بشناسد، آسان گشته بود.
(2) مقصود از اختفای شخصیّت و عنوان همین معناست؛ چرا که در این حالت هر که آن حضرت را ببیند، بالمرّه از اینکه او امام مهدی- علیه السلام- است غافل می‌باشد و وی را فردی مانند سایر مردم پنداشته، بطور مطلق توجّهی به ایشان نمی‌کند. و بدین ترتیب امام مهدی- علیه

السلام- می‌تواند در هر جایی که دلخواه اوست چندین سال زندگی کند بدون اینکه کسی به شخصیّت حقیقی ایشان توجّهی نماید، و زندگی آن حضرت در این دوران مانند زندگی هر فرد دیگری است که از راه کسب و تجارت و کشاورزی و سایر شغل‌ها معاش خود را تأمین می‌نماید و در همین حال در یک یا چندین شهر باقی می‌ماند تا خداوند متعال فرج او را رسانیده اذن ظهور دهد.
برای این طرح و نظریّه از دو راه می‌توان استدلال کرد:
(3) راه نخست:
بهره‌گیری از روایاتی که در این زمینه رسیده است و از جمله آنهاست
تاریخ غیبت کبری ،ص:52
روایتی که شیخ طوسی «6» در کتاب غیبت خود از نایب دوم شیخ محمّد بن عثمان عمروی- رضوان اللّه تعالی علیه- نقل کرده است که:
«بخدا سوگند صاحب این امر هر ساله در موسم حضور می‌یابد، مردم را می‌بیند و می‌شناسد، و آنان وی را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.»
(1) مقصود، از صاحب این امر، امام مهدی- علیه السلام- است و مقصود از موسم، موسم حجّ است و روایت بروشنی دلالت دارد بر مخفی نبودن جسم حضرت، و برای تأکید با قسم به خداوند متعال نیز قرین شده است. و نیز از سفیر و نایب خاصّ حضرت مهدی- علیه السلام- صادر شده است که بر حال آن حضرت از همه مردم مطّلع‌تر است.
و از همین دسته روایات است آنچه از قول همین سفیر پیرامون پرسش از اسم امام مهدی- علیه السلام- نقل شده است که:
«هرگاه اسم برده شود، جستجو و مطالبه واقع می‌شود.» «7»
(2) اگر نظریّه اوّل صادق باشد و جسم و بدن حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- پنهان باشد، مطالبه و جستجوی حکّام و فرمانروایان وقت خطری برای ایشان ندارد زیرا به آن حضرت دست نمی‌یابند. ولی طبق نظریّه دوم امکان خطر وجود دارد و لذا نباید نام برده شود، زیرا تا وقتی شخصیّت و عنوان حضرت و نام و نشانش ناشناخته باشد، از دستیابی و آزاررسانی در امان خواهد بود. ولی اگر اسم برده شود و عنوان و خصوصیّات حضرت شناخته گردد، دیگر امنیّتی نخواهد بود و احتمال ضرر و آزاررسانی زیاد خواهد شد.
(3) و از این قبیل اخبار است توقیعی که از سوی حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- برای محمّد بن عثمان- رضوان اللّه علیه- صادر شده است «8» و در آن می‌فرماید:
«اگر مردم از اسم آگاه شوند، آن را منتشر خواهند ساخت. و اگر از مکان اطّلاع یابند، دیگران را بدانجا راهنمایی خواهند کرد.»

(6) غیبت شیخ طوسی/ 221.
(7) غیبت شیخ طوسی/ 219.
(8) غیبت شیخ طوسی/ 222.

حال اگر نظریّه اوّل درست باشد رؤیت حضرت در هیچ مکانی میسّر نخواهد بود و نشان دادن مکان، خطری نخواهد داشت، و جز این نیست که طبق نظریّه دوم است که خطر موجود خواهد بود.

خبر دیگر، مطلبی است که ابو سهل نوبختی، در پاسخ این سؤال که:

«چگونه سفارت بجای تو به شیخ ابو القاسم حسین بن روح داده شد؟» ابراز داشته و گفته است:

«آنان به آنچه برمی‌گزینند داناترند. من شخصی هستم که با مخالفین برخورد دارم و با آنها مناظره و گفتگو می‌کنم و اگر جای حضرت را همچون حسین بن روح بدانم و در تنگنا قرار گیرم، امکان نشان دادن آن در من بیشتر است. و لیکن ابو القاسم اگر حضرت را زیر دامن داشته باشد و خود با قیچی تکّه‌تکّه شود، دامان را از روی وی برنخواهد داشت.» «9»

(1) بدیهی است که طبق نظریّه اوّل این احتیاط و سرّ نگهداری معنایی و لزومی نمی‌یابد، ولی با نظریّه دوم سازگار است؛ چرا که نشان دادن مکان مستلزم پرده‌برداری از روی شخصیّت و عنوان حضرت خواهد شد. کسی که این سخن را می‌گوید شخصیّتی همچون ابو سهل نوبختی است که از حیث بزرگواری و ارجمندی به پایه‌ای است که شایستگی سفارت و نیابت در او می‌باشد و از اینرو در این روایت مورد سؤال واقع شده که چرا از او چشم‌پوشی و بجای او حسین بن روح به این مقام رسیده است.

این بود نمونه‌ای از اخبار و روایاتی که بر درستی نظریّه دوم و بطلان نظریّه اوّل دلالت می‌کرد. در این زمینه روایاتی دیگر نیز وجود دارد که سخن را با ذکر آنها بدرازا نمی‌کشیم.

(2) راه دوم:

استفاده از قاعده و قانون معجزات که می‌گفت: معجزه وقتی انجام می‌شود که برپا داشتن و اثبات حق بر آن متوقّف باشد، ولی اگر چنین نباشد و بدون

---

(9) غیبت شیخ طوسی/ 240.

معجزه اثبات حق ممکن باشد، دیگر لزومی برای انجام آن وجود ندارد، چنانکه این مطلب را در جای خود مبرهن ساخته‌ایم.

و شکّی نیست که حفظ امام مهدی- علیه السلام- و بقای آن حضرت از جمله چیزهایی است که اقامه حق متوقّف بر آن است و اگر نگهداری آن

حضرت متوقّف بر انجام معجزه‌ای در پنهان نگهداشتن باشد، آن معجزه انجام می‌گردد، ولی با کافی بودن پنهانی عنوان و شخصیّت حضرت در برآورده شدن مقصود، ثابت شد که نیازی به معجزه نیست، چون موضوعی ندارد و لازم است نظریّه دوم را بپذیریم.
حال برای منظّم ساختن این نظریّه از لحاظ اندیشه و استدلال باید سؤالات و اشکالات وارده را پاسخ گوئیم.

[سؤالات وارده و پاسخ آنها]

(1) سؤال اوّل:
در صورتی که جسم و بدن حضرت بقیّة اللّه برای مردم آشکار است اگر چه او را نمی‌شناسند، ولی با توجّه به اینکه دیگران می‌میرند و حضرت زنده باقی می‌ماند، چگونه می‌شود در طول چندین سال مردم متوجّه وجود آن حضرت نمی‌شوند؟
در این پرسش به کیفیّت و روش خاصّ حضرت مهدی- علیه السلام- برای مخفی نگاهداشتن خود توجّهی نشده است. آری، اگر آن حضرت چندین سال پیاپی در یک شهر زندگی کند قضیه آشکار شده و مردم به واقعیّت پی می‌برند.
و لیکن حضرت چنین نمی‌کند بلکه در هر شهر و منطقه‌ای به اندازه‌ای که مردم متوجّه نشوند زندگی می‌کند. بنابراین اگر فرض کنیم که آن حضرت در هر شهری پنجاه سال زندگی کند تا کنون (سال 1390) در 22 شهر به سر برده است و هنوز چندین برابر آن شهرهایی وجود دارد که ممکن است در آنجا زندگی کند.
چنانکه ممکن است پس از درگذشت یک یا دو نسل و از میان رفتن کسانی که آن حضرت را به لحاظ ظاهر می‌شناخته‌اند، به یکی از شهرهای سابق برگردد.
و پذیرفتن این که در طول چندین سال مردم متوجّه عمر آن حضرت نشوند، بسیار ساده است، زیرا بسیاری از انسانها هستند که در طیّ سالیان دراز تغییر
تاریخ غیبت کبری ،ص:55
شکل و قیافه نداده‌اند و اگر طبق این نظریّه فرض کنیم که وضع حضرت مهدی- علیه السلام- چنین است شگفتی نخواهد داشت، زیرا مردم افراد زیادی را با این وضع دیده‌اند. و بعد از گذشت چندین سال وقتی وجود حضرت جلب نظر کرد و مردم خواستند که متوجّه او بشوند، بطور عادی این شهر را ترک کرده، برای سکونت به شهر دیگری می‌رود.
(1) سؤال دوم:
رو در رویی با امام- علیه السلام- به شکلی که در روایات وارد شده و سپس پنهانی آن حضرت پس از دیدار چگونه انجام می‌گیرد؟
و امّا مشاهده و دیدار حضرت خیلی ساده و آسان است. زیرا هرگاه که ایشان مصلحت ببیند با شخصی ملاقات کند، یا بصراحت و آشکار خود را معرّفی می‌کند و یا با ارائه نشانه‌هایی که فرد مقابل- اگر چه پس از لحظاتی- بتواند به شخصیّت ایشان پی ببرد، خویشتن را به او می‌شناساند.

حضرت مهدی- علیه السلام- برای اثبات حقیقت خود، برای هر فردی به نشانه و دلیلی احتیاج دارد، چرا که مردم هیچ‌گونه آگاهی از خصوصیّات ظاهری حضرت ندارند و برای آگاهاندن آنها اگر معجزه‌ای لازم باشد، این کار را خواهد کرد. و اینگونه معجزه چون برای اقامه حجّت و دلیل بر مکلّفین است ممکن و صحیح می‌باشد و همانگونه که روشن است برای این منظور ارائه معجزه طریق منحصر بفرد است، زیرا در هر حال بدون آن از نظر فرد مقابل احتمال اینکه او مهدی- علیه السلام- نباشد وجود دارد.
(2) بسیاری از اخبار و داستانهای دیدار بطوری بوده که ملاقات‌کننده در حین برخورد، آن حضرت را نمی‌شناخته و پس از جدایی از وی و گذشتن پاره‌ای از زمان به واقعیّت پی می‌برده است، چرا که فرد- مگر مدّتی پس از مفارقت از حضرت- نمی‌توانسته به این مطلب پی ببرد که آنچه حضرت مهدی- علیه السلام- برای او اقامه کرده بود، از معجزات خاصّ وی می‌باشد، و بدین ترتیب حضرت مهدی- علیه السلام- رهایی خویش را از آگاهی صریح بر حقیقت خود، در اثنای مقابله و رویارویی، تضمین می‌نماید، و در نتیجه پیامدهای
تاریخ غیبت کبری ،ص:56
احتمالی بسیاری نیز دفع می‌شود.
(1) و امّا در مورد کیفیّت اختفا و پنهانی، پس از پایان یافتن مقابله و رو در رویی، دو طرح و نظریّه وجود دارد که تطبیق هر دو نیز با واقعیّت امکان دارد:
اوّل: پنهان شدن جسم آن حضرت از طریق اعجاز، در مواردی که طریق رهایی منحصر در این باشد، که در نتیجه با قانون معجزات نیز سازگار است.
دوم: ملاقاتهای دوران غیبت صغری و نیز غیبت کبری، بیشتر اوقات بنحوی بوده است که پس از ملاقات بطور طبیعی حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- پنهان گشته است و راه رهایی منحصر به طریق اعجاز نبوده است، بلکه آن حضرت خیلی ساده و بدون آنکه جلب نظر کند این کار را انجام می‌داده است. به طوری که برخی اوقات با شخصی همسفر شده و سپس از او جدا گشته است؛ و یا در محلّی ایستاده و شخص همسفر به راه خود ادامه داده است؛ و یا کسی را که در بیابانی راه را گم کرده است به مأمن خود رسانده و خویشتن بازگشته است و آن شخص هم متوجّه نجات دهنده خود نشده، مگر پس از بازگشت، و چون به حقیقت قضیه التفات نداشته است، پنهانی حضرت خیلی به آسانی انجام گرفته است. و وقتی پنهانی طبیعی امکان داشته باشد، موضوعی برای اختفاء اعجازی باقی نمی‌ماند.
(2) علاوه بر این حضرت می‌تواند کاری کند که بیننده بهنگام دیدار از

شناخت او غافل باشد و بعد از پایان ملاقات آگاه گردد و می‌تواند مشخّصات خود را طوری نشان دهد که در آن لحظه جلب نظر نکند و بیننده برای شناخت کامل نیازمند فکر و بررسی باشد، که غالبا پس از پنهان شدن حضرت روی می‌دهد. و این روش و سنّت خاصّی است که در اکثر دیدارها از آن استفاده می‌فرماید. و این برنامه از پیش ریخته شده، حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- را از اندیشه و فکر مجدّد برای پنهان کردن خود بی‌نیاز می‌سازد و با صرف‌نظر از اعجاز اینگونه راه‌ها نیز امکان دارد.
(3) وقتی ما همیشه شاهد پنهان شدن سریع اشخاصی همچون مجرمین و فراریها و ورشکستگان هستیم، چگونه حضرت بقیّة اللّه که از امکانات و توان نامحدودی برخوردار است که با آن می‌تواند بر تمام عالم حکومت کند و از

جانب خداوند متعال آمادگی کامل برای آن (پنهان کردن خویش) بدو داده شده است، نمی‌تواند خود را از دید مردم پنهان دارد؟! (1) سؤال سوم:
کسی که حضرت مهدی- علیه السلام- را می‌بیند، بزودی او را خواهد شناخت و این شناسایی بتدریج باعث علنی شدن او می‌شود و غیبت به معنی پنهان بودن و عنوان و شخصیّت حضرت منتفی می‌گردد. زیرا این احتمال هست که بیننده دیگران را نیز خبر کند و همگی او را بشناسند و قضیه آشکار گردد.
این سؤال را با در نظر گرفتن سه زمینه و حالت می‌توان پاسخ داد:
(2) اوّل: شخصی که از دیدار حضرت مهدی- علیه السلام- بهره‌مند می‌شود، جز یکی از اولیا و اصحاب ویژه نخواهد بود و این چنین آدمی مورد اطمینان است و به دیگران نخواهد گفت و مردم نمی‌دانند که این شخص حضرت را دیده و شناخته است، و او آزاد است در اینکه این مطلب را بگوید یا بپوشاند و یا اینکه بخشی از رویداد را اظهار کند و قسمتی دیگر را به اندازه‌ای که مصلحت غیبت امام- علیه السلام- ایجاب می‌کند، مخفی سازد.
دوم: در صورتی که بیننده مورد اطمینان نباشد و رو در رویی با او مصلحت باشد، پس گاهی محل ملاقات با او بسیار دور است که در این حالت حضرت مهدی- علیه السلام- از پیش می‌داند که دیگر هرگز در شهر او و یا در اماکنی که در طول حیات خود قدم خواهد گذاشت، با آن شخص برخوردی نخواهد کرد. و بدین صورت خطری که در سؤال بدان اشاره شده است موضوعی نخواهد داشت.
سوم: در حالتی که محلّ سکونت بیننده به منطقه مسکونی حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- نزدیک باشد و فرد مورد اطمینان نیز نباشد، لازم است که آن حضرت برنامه خاصّی برای رفع خطر از خود داشته باشد.

(3) و شاید واضح‌ترین برنامه‌ها و نزدیکترین آنها به ذهن آدمی، این باشد که آن حضرت- علیه السلام- وضع ظاهری و عادی خود را تغییر دهد و با سرو وضعی جدید با آن شخص برخورد کند. و از اینجاست که- به دلالت روایات-
تاریخ غیبت کبری ،ص:58
ملاحظه می‌کنیم که حضرت امام مهدی- علیه السلام- با لباسهای گوناگون با مردم برخورد می‌نماید. چنانکه چندین بار آن حضرت با عبا و عقال عربی، سوار بر شتر یا اسب، و یک بار بصورت کشاورزی که داسی همراه خود دارد، و باری دیگر به شکل یکی از رهبران دینی علوی دیده شده است. و این بهترین راهی است که عدم توجّه مردم را به شخصیّت و عنوان آن حضرت- در زمانی که لباسهای عادی خویش را پوشیده باشد- تضمین می‌کند.
(1) علاوه بر این گاهی اوقات برخوردها و ملاقاتها به سبب اشکالات و ناراحتی‌هائیست که حضرت مهدی- علیه السلام- می‌خواهد آنها را برطرف سازد و شخص گرفتار و درمانده در آن حالت، در اندیشه قیافه و شکل ظاهری حضرت- در حدّی که بتواند بعد از آن نیز ایشان را تشخیص دهد- نمی‌باشد.
بویژه آنکه ایشان در پوششی است که ناشناس است.
روشهای دیگری نیز برای جلوگیری از شناخته شدن هست که شایسته نیست سخن را با ذکر آنها بدرازا کشیم.
و اگر فرض شود که حفظ امام- علیه السلام- در صورتی که شخص بیننده با آن حضرت دوباره روبرو شود، فقط از طریق پنهان شدن جسم آن حضرت و یا فراموش کردن بیننده شکل ظاهری امام- علیه السلام- را توسّط اعجاز ممکن باشد، این امر ضروری و حتمی خواهد بود.
(2) این بود سه پرسش و پاسخ آنها در زمینه نظریّه پنهانی شخصیّت و عنوان، و توضیحات و تطبیقات بیشتری در فصلهای آینده خواهد آمد.
با توجّه به آنچه گذشت همچنین دریافتیم که نظریّه دوم چگونه در مقابل نظریّه اوّل طبق قانون معجزات و با توجّه به امکان پنهان شدن امام مهدی- علیه السلام- بصورتی طبیعی که اعجازی در آن نباشد، مبرهن و ثابت می‌شود. و آن هنگام که این مطلب تمامیّت یافت ملزم شدن به پنهانی دائمی بدن آن حضرت از طریق اعجاز طبق این قانون نفی می‌شود و شایسته است هر خبری که بر این نظریّه دلالت می‌کند، از معنای ظاهری خارج شود و یا اینکه کنار گذاشته شود. ضمنا
تاریخ غیبت کبری ،ص:59
این نظریّه دوم با برداشتهای عمومی که در فهم شیوه زندگی امام مهدی-

علیه السلام- در دوران غیبت صغری بدست آوردیم، سازگار می‌باشد.
در پایان این طرح و نظریّه خوب است به سه نکته اشاره رود:

[توضیح سه نکته]

(1) نکته اوّل:
ما با وجود اینکه می‌دانیم تا موقعی که مخفی شدن از طریق عادی و طبیعی ممکن باشد معجزه سهمی در پنهان شدن حضرت مهدی- علیه السلام- ندارد، ولی- با توجّه به بعد زمانی- قادر نیستیم مقتضیّات مکانی و زمانی موجود در هر برخوردی را بشناسیم و بدانیم که آیا برای حضرت مهدی- علیه السلام- در آن شرایط امکان اختفا بصورت طبیعی وجود داشته است و یا اینکه پنهان شدن اعجازی برای ایشان ضروری بوده است.
به عنوان مثال برای مخفی شدن آن حضرت پس از دو بار رودررویی با جعفر کذّاب، هر دو حالت احتمال دارد و بستگی دارد به شرایطی که حضرت مهدی- علیه السلام- آن زمان در آن به سر می‌برده است. امّا در مورد شروع این برخورد، در هر حال نیازی به اعجازی بودن آن، چنانکه دونلدسن «10» پنداشته است، وجود ندارد و ممکن است طبیعی و معمولی باشد.
و در هر حال، بعضی از روایات ممکن است شرایطی را که رودررویی در آن واقع شده است به ما بفهماند چنانکه از بعضی از آنها امکان مخفی شدن طبیعی واضح می‌شود، چنانکه قبلا مثال زدیم. و متقابلا از بعضی از آنها احیانا ضرورت اختفای اعجازی برداشت می‌شود، که نمونه‌هایی از آن را بزودی در این کتاب خواهیم دید.
(2) نکته دوم:
در مورد اقسام و اشکال گوناگونی است که در صورت انجام معجزه ممکن است وجود داشته باشد، که در آن صورت بیننده‌ای- بر خلاف مقتضای قوانین عادی و طبیعی- نتواند جسم حضرت مهدی- علیه السلام- را ببیند.

---

(10) نگاه کنید به عقیدة الشیعة/ 237.

(1) در این باره می‌گوئیم: معجزه یا در بیننده اثر می‌گذارد، یا در دیده شده.
تصرّف در بیننده به اینست که او را از دیدن چیزی که در جلو اوست ناتوان کند و مکان را نهی از امام ببیند، با اینکه امام- علیه السلام- روبروی او باشد. پس اگر طبق مصلحت و هدفی الهی، راه منحصر به این باشد که شخصی حضرت را ببیند و شخص دیگری نبیند، در این صورت کسی که می‌بیند، دیدنش عادی است و آن کس که نمی‌بیند، دیدگانش بواسطه

معجزه در حجاب فرو رفته است. و تصرّف در حواس دیگر، همچون شنوایی و لامسه نیز همین گونه است. گاهی می‌شود که فقط برخی از حواس ناتوان از ادراک می‌شوند، گوش صدای حضرت مهدی- علیه السلام- را می‌شنود ولی چشم او را نمی‌بیند. «11».
تفاوت دو نظریّه اساسی در مورد اعجاز الهی در این است که نظریّه اوّل اعجاز را همیشگی و نسبت به همه کس در طول دورا غیبت کبری می‌داند و لذا برای دیدار و مقابله با آن حضرت بایستی این حالت عمومی اعجاز استثناء بخورد. در صورتی که طبق نظریّه دوم آنچه طبیعی و عادی است، آشکار بودن جسم و بدن حضرت می‌باشد و پنهان شدن جسم یک امر استثنایی است که فقط بهنگام منحصر شدن راه حفظ امام مهدی- علیه السلام- به این طریق از اختفا، روی می‌دهد.
(2) و امّا تصرّف معجزه در دیده شده و چیزی که قابل دیدار است، واضحترین راهش اینست که معجزه میان رسیدن صورت نوری (تصویر) صادره از جسم حضرت مهدی- علیه السلام- یا امواج صوتی او و غیر اینها از آنچه که حواس خمسه دریافت می‌کنند حائل شود و نگذارد که به بیننده یا شنونده برسند. بدین ترتیب این شخص از ادراک واقعیّتی که پیش روی او نهاده شده است عاجز می‌شود.
غیر از این نحوه اعجاز، راههای بسیار دیگری نیز هست که نیازمند بحث فلسفی و فیزیکی طولانی است و برای پرهیز از تطویل بهتر است از آنها صرف نظر کنیم.

---

(11) بحار الانوار (کمپانی) 13/ 146؛ طبع جدید 52/ 167.

تاریخ غیبت کبری ،ص:61

(1) نکته سوم:
عوامل چهارگانه‌ای وجود دارد که دیدار و کاوش از جا و مکان حضرت مهدی- علیه السلام- را برای مردم ناشدنی ساخته و راه استفاده و یا ضرر رساندن به آن حضرت را مسدود می‌نماید:
عامل اوّل: عدم آگاهی کامل از چهره و هیئت جسمانی آن حضرت، که هم دوست و هم دشمن با آن آشنایی ندارند.
عامل دوّم: انکار شدن وجود آن حضرت از سوی پیروان مکاتب دیگر. از آن جهت که فرمانروایان ستمگر آنان اعتقاد به وجود حضرت را رمز شورش مردم علیه خود و بر هم خوردن رژیم‌های خود می‌دانستند، با انکار وجود حضرت از خطر آن شورش راحت می‌شدند و بالنتیجه حضرت هم از شرّ آنان در امان می‌ماند.
عامل سوم: رسوخ نظریّه اوّل در مغز بسیاری از پیروان آن حضرت که ظواهر بعضی از اخبار را باور کرده‌اند. زیرا در صورت صحت این نظریّه

راهی برای شناختن آن حضرت نیست و بلکه حس کردن وجود او جز از طریق معجزه محال است، و آن نیز جز برای پاره‌ای افراد خاصّ اتّفاق نمی‌افتد.
عامل چهارم: ایمان به عنایت خداوند متعال بدان حضرت و حفاظت آن حضرت برای روز موعود. بنابراین هرگاه مصلحتی در ملاقات و زیارت حضرت مهدی- علیه السلام- در بین باشد، خداوند خود اراده می‌فرماید و اگر مصلحتی در میان نباشد، برای اسلام و مسلمین بهتر همان است که دیداری برای کسی نباشد، گرچه شخص مؤمن از آتش شوق دیدار بسوزد. و از اینجاست که افراد عادی از رویارویی و شناختن آن حضرت ناامید می‌باشند.
تاریخ غیبت کبری ،ص:62
(1)

فصل دوم وظیفه اسلامی امام مهدی علیه السلام در دوران غیبت کبری

وظیفه امام [حاضر]

وظیفه امام بطور کلّی بهنگام ظهورش و در صورتی که مانعی وجود نداشته باشد به چندین برنامه و وظیفه تقسیم می‌شود:
اوّل: بر عهده گرفتن زمامداری و رهبری امّت و ریاست دولت اسلامی، بدین معنی که طرح کامل و جامع عدالت اسلامی را در روی زمین جامه عمل بپوشاند و عالیترین مراتب رهبری جامعه را برای این کار بدست گیرد.
دوم: دعوت اسلامی، بدان معنی که جامعه کافر را به سوی اسلام بخواند؛ یا با جنگ، یا با صلح و سازش و یا بغیر آن.
سوم: نگهداری و پاسداری از اجتماع اسلامی در مقابل جنگ خارجی و دفاع از حریم اسلام با جان و مال.
چهارم: نگهداری جامعه اسلامی در برابر انحراف و شیوع فساد و تباهی در اندیشه و رفتار، از طریق راهنمایی‌های شایسته و امر بمعروف و نهی از منکر و تبلیغ تعالیم اسلامی.
انجام این چهار وظیفه بطور مطلق، در هر زمان و مکانی، بر امام واجب است، و واجب است که امام و امّت تا آنجا که می‌توانند در این مسیر فداکاری کنند.
پنجم: این وظیفه، مخصوص حالتی است که امام آن چهار وظیفه را نتواند

انجام دهد. مانند وقتی که امام در جامعه‌ای زندگی می‌کند که او را کنار گذاشته و تحت نظر دارد و دست او را از کارهای اجتماعی و سیاسی کوتاه نموده است.
چنانکه ائمه ما- علیهم السلام- عموما در این حالت زندگی می‌کردند و در تاریخ غیبت صغری، تصویری روشن از بعضی جوانب این مطلب برداشتیم.
(1) در چنین شرایطی، وظیفه امام نگهداری و حفظ دوستان و شیعیان خود است، و نیز نظارت بر روابط اجتماعی آنان با سایر مردم و آموختن آنان تعالیم دینی را و پیاده کردن آنان احکام اسلامی را.
آری، اگر امام توانست راهی برای برپایی برخی از تعالیم اسلامی بطور گسترده پیدا کند و مانعی برای این کار نبود، لازم است که آن را انجام دهد و محدوده این عمل از حدود پیروان مخصوص گسترده‌تر شده و تمام کشورهای اسلامی را در بر می‌گیرد.
ششم: دادرسی درماندگان و مظلومان و مددرسانی به گرفتاران. این یک وظیفه همگانی است و اختصاصی به امام ندارد، بلکه هر مسلمانی موظف بر آن است. آری، گاهی هست که عجز از دادرسی و یا یک عمل اسلامی

مهمتر، جلوی آن را می‌گیرد و از وجوب ساقط می‌کند، چنانکه در جای خود ثابت شده است.

[وظایف حضرت مهدی ع در دوره غیبت]

(2) هنگامی که این چند وظیفه و برنامه را دانستیم و فهمیدیم که بر حضرت بقیة اللّه- ارواحنا فداه- تمام این کارها در مرحله اول واجب است، بایستی آن حضرت هر اندازه از اینها را که امکان داشته باشد، انجام دهد، و در این وظایف همچون دیگر امامان می‌باشد. آنان به هر اندازه که توانستند در انجام وظیفه کوشیدند و آنچه را که نتوانستند و یا مصلحت عمومی جامعه اسلامی، مقتضی ترک آن بود، رها نمودند.
(3) اما حضرت مهدی- علیه السلام- او ذخیره شده برای برپا داشتن دولت حق در روز موعود است و این از بزرگترین هدفهای خدایی است که- چنانچه در آینده ثابت خواهیم نمود- با آفرینش و وجود بشر مرتبط می‌باشد و از قواعد
تاریخ غیبت کبری ،ص:64
عمومی و قانون معجزات دانسته‌ایم که اهداف بزرگ الهی بر هر چیزی مقدم است و برآورده شدن آن اهداف بر وجود و عدم هر چیزی که متوقف باشد، آن چیز موجود و یا معدوم می‌شود، چه از امور تکوینی باشد و چه از احکام شرعیه و امور تشریعی.
(1) حال وقتی به این هدف مهم که حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- برای آن ذخیره شده است بنگریم، می‌بینیم که آن هدف مهم متوقف بر پیدایش چندین چیز است مانند وجود و غیبت حضرت بقیة اللّه، و معجزه‌ای که متضمن طول عمر و احیانا پنهانی جسم آن حضرت، برای حفظ ایشان از خطر، می‌باشد؛ چنانکه از سوی دیگر اموری هست که روز موعود متوقف بر نبود و عدم آنهاست و از جمله- در زمینه احکام- هرگونه حکم شرعی که پیاده کردن آن با حفظ و پنهانی امام منافات داشته باشد، از عهده آن حضرت ساقط و لازم نیست که آن را انجام دهد. و لیکن احکام شرعیه‌ای که منافات نداشته باشد، چه احکام شخصی مثل نماز و روزه و چه احکام عمومی مانند امر به معروف- چنانکه خواهیم دید- دلیلی برای ساقط شدنشان نیست، بلکه لازم است آن حضرت این گونه احکام را انجام دهد، زیرا فرض بر این است که منافات با غیبت و هدف حضرت ندارند و توانایی انجام آنها را دارد.
(2) وقتی این مطلب را دانستیم می‌توانیم به روشنی حکم کنیم که هر یک از اقسام پنج‌گانه تکلیف در صورتی که مستلزم آشکار شدن حضرت و از بین رفتن پنهانی و غیبت باشد ساقط می‌شود. و این در سه قسم اوّل روشن و واضح است زیرا انجام دادن آن تکالیف سه‌گانه مستلزم آشکار شدن و ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- می‌باشد، مگر اینکه فرض کنیم

آن حضرت رهبری و زمامداری را با شخصیتی دیگر غیر از عنوان حقیقی خود- چنانکه خواهد آمد- بر عهده گرفته است. و با چشم‌پوشی از این احتمال، دو نظریّه اساسی درباره نحوه غیبت، در دلالت خود در این زمینه مختلف خواهند بود.

(3) امّا بنابر نظریّه اوّل هیچ‌یک از آن تکالیف را حضرت مهدی- علیه السلام- نمی‌تواند انجام دهد، مگر در ضمن حالات استثنایی که در حال

رویارویی و دیدار با دیگران است. زیرا این نکته واضح است که در حال پنهانی نمی‌تواند بدان وظایف عمل کند.
(1) گاهی چنین به ذهن می‌رسد که: برای حضرت مهدی- علیه السلام- امکان دارد به طور کامل ظاهر گشته، سایر اعمال را انجام دهد و همه احکام را پیاده کند.
پاسخ این است که: این ظهور پیش از آنکه زمانش فرا رسد ممکن نخواهد بود. زیرا اولا: وابسته و منوط به اذن خداوند است، نه به اذن و اراده خود آن حضرت. و ثانیا: برای پیروزی حضرت در روز ظهورش، شرایط خاصّی است که بدون تحقق آنها ممکن نخواهد بود و در نتیجه هدف عالی و مطلوب برآورده نمی‌شود. بنابراین فرا رسیدن ظهور کامل باید به هنگام تحقق این شرایط باشد و پیش افتادن آن از هنگام معین به شرایط غیر مناسب و موقعیت‌های عارضی جایز نیست.
(2) آری، طبق نظریّه اوّل یک احتمال در بین هست و آن امکان دیدارهای زیاد و ظهورهای پی‌درپی می‌باشد و این دیدارها، اگر چه نسبت به حالت طبیعی حضرت یک موضوع استثنایی است، و لیکن به هر صورت متضمن پیاده شدن احکام اسلامی و نجات دادن اماکن مسلمان‌نشین از چنگال بسیاری از ظلم و ستم‌هایی است که بر آنها وارد می‌شود. پس چه دلیل دارد که این مقابله و رو در رویی حاصل نشود و دیدارها مقدار کمی باشد.
(3) طبق نظریّه اول برای این پرسش پاسخی وجود ندارد زیرا حضرت را هیچ‌گونه خطری تهدید نمی‌کند و در هر لحظه که بخواهد امکان دارد پنهان شود و با این توانایی پیاده کردن احکام اسلامی برای آن حضرت ممکن خواهد بود. پس این تکلیف بر آن حضرت واجب است، با اینکه می‌بینیم چنین چیزی به اندازه‌ای که لازم بوده انجام نگرفته و اتفاق نیفتاده است، و در غیر این صورت مشهور گشته بود و همه از آن خبردار می‌شدند. و این خود دلیل دیگری بر بطلان نظریّه اوّل است. زیرا انجام ندادن حضرت این وظایف را، خود دلیل بر عدم وجوب آنهاست، در صورتی که ما وجوب آن را طبق نظریّه اوّل ثابت کردیم. بنابراین اگر نظریّه اوّل را صحیح بدانیم باید معتقد به تقصیر و کوتاهی

کردن حضرت در انجام وظیفه خویش شویم و روشن است که این اعتقاد

باطل است و لذا نظریّه اوّل در باره غیبت که بگوییم جسم حضرت از دیده‌ها پنهان شده است باطل می‌باشد.
در اینجا مناقشات و گفتگوهای بسیاری است که از آنها نیز به همین نتیجه می‌رسیم و بهتر آن است که به آنها نپردازیم.
(1) و امّا بنابر صحّت نظریّه دوم- که صحیح نیز همان است- امکان بسیار شدن ظهور و آشکار شدن حضرت راهی ندارد و بلکه اصلا منتفی است. زیرا ظهور مکرر و متعدد موجب آگاهی مردم بسیاری از شخصیّت آن حضرت و فاش شدن امر او می‌شود و در این صورت غیبت تبدیل به ظهور می‌گردد و دانستیم که هر کاری که با غیبت منافات داشته باشد پیش از تحقق شرایط روز موعود نباید از حضرت مهدی- علیه السلام- صادر شود.
(2) گاهی چنین به ذهن می‌رسد که: چه اشکال دارد حضرت صاحب الامر با برنامه‌ریزی دقیقی برای هر دیدار، بتواند ظهورهای متعدد داشته و تکالیف خویش را انجام دهد.
پاسخ این است که: فراوانی ظلم و ستم و بسیاری نیازهای مردم، سبب کثرت ظهور می‌شود و کثرت ظهور موجب جلب نظر مردم می‌گردد، به نحوی که دیگر برنامه‌ریزی دقیق سودی نبخشد.
(3) گاهی نیز این مسأله به ذهن خطور می‌کند که: برای حضرت امکان دارد به هنگام خطر خویشتن را با معجزه پنهان سازد و بنابراین بایستی برای انجام وظیفه آشکار شود و هر زمان که لازم باشد و خطری وی را تهدید کند، مخفی گردد.
این سؤال پاسخهای گوناگونی دارد که دو مورد آنها مهمتر است:
مورد اوّل: این است که طبق این گفته تنفیذ و استقرار احکام خدا در روی زمین باید مرتّب از طریق اعجاز باشد، زیرا اگر قرار باشد این امر از سوی حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- انجام گیرد معمولا مستلزم آن خواهد بود که ایشان- با توجّه به وجود انحراف در جامعه- در معرض خطر قرار گیرد، پس لازم می‌شود که خویشتن را با اعجاز پنهان نماید. در حالی که طبق قواعد اسلامی می‌دانیم که هر
تاریخ غیبت کبری ،ص:67
حکم شرعی که تنفیذ و به اجرا در آمدن آن متوقف بر انجام معجزه‌ای باشد، از وجوب می‌افتد، مگر آنچه با اصل اسلام ارتباط داشته باشد؛ همچون اثبات نبوّت و امامت و یا اقامه دولت حق. و واضح است که حکم شرعی وجوب دادرسی درماندگان- به عنوان مثال- با اصل اسلام رابطه‌ای ندارد، پس اقامه معجزه برای آن واجب نیست.
(1) مورد دوم: اگر ظهورهای حضرت متعدد باشد، به زودی عدّه کثیری ایشان را به مجرد دیدن خواهند شناخت، پس پیش از آنکه آن حضرت فرصت عمل بیابد لازم می‌شود که پنهان گردد. و این معنایش این است که

کثرت ظهور- در هر زمانی که باشد- آن حضرت را از پیاپی انجام دادن هر کاری بازمی‌دارد.
(2) بهر حال کاری که طبق نظریّه دوم برای حضرت مهدی- علیه السلام- می‌توان تصوّر کرد دو قسم است:
کاری با خصوصیّات واقعی و عنوان مشخّص خود انجام می‌دهد، بطوری که می‌شود آن کار را به او نسبت داد، اگر چه پس از پایان آن کار باشد. و دیگر، کاری که به صورت ناشناخته انجام می‌دهد، یعنی در اجتماع مانند فردی عادی، با شخصیّتی دوم، در اسمی دیگر، و شغل و مکانی که هیچ نظری را جلب نکند، زندگی می‌کند و کار خود را انجام می‌دهد.
(3) و امّا قسم اوّل که با خصوصیّات واقعی خود و به طور مشخّص آن دسته از تکالیف اسلامی سابق را که ممکن باشد، انجام دهد، وضع آن روشن است و گفتیم که احتمال ندارد حضرت مهدی- علیه السلام- شرعا مکلف به این عمل باشد. زیرا طبق هیچ‌یک از دو نظریّه عمل به این صورت ممکن نیست. بعد از این فقط آن کارهایی باقی می‌ماند که اخبار مشاهده و دیدار گویای آن هستند که مربوط می‌شوند به دو قسم آخر از تکالیف پنج‌گانه، چنانکه در بررسی رودررویی‌ها در آینده توضیح خواهیم داد و اینگونه رودررویی‌ها منافی با هدف او نبوده، خللی در امر غیبت و پنهانی حضرت به وجود نمی‌آورد.
(4) و امّا کارهای شخصی که به صورت فردی، به طور عادی انجام می‌دهد، در
تاریخ غیبت کبری ،ص:68
هیچ حالتی دلیلی بر نفی آنها نداریم و بلکه می‌توانیم بر وجود آنها دلیل آوریم، و برای ما امکان اینگونه کارها که منافات با غیبت نداشته و باعث آشکار شدن آن حضرت نمی‌گردد، کفایت می‌کند. پس واجب است بر آن حضرت نیز که همچون دیگر افراد مسلمان، هر گونه کاری را که مصلحت اسلام است انجام دهد و التزام به اطاعت از احکام اسلام برای ایشان از دیگران اولی است.
(1) از همین جا است که نمی‌توانیم آن حضرت را- سلام اللّه علیه- جز در حال انجام تکالیف اسلامی خود- به هر صورتی که امکان داشته باشد- تصوّر نماییم؛ تکالیفی همچون هدایت شخص و یا جماعتی از کفر به اسلام و از انحراف و کژی به سوی راستی و حقیقت و از ستم به اعتدال و ایجاد سد و مانع در مقابل ظلم و ستمی که در جامعه حکمفرماست و بر جامعه اسلامی و احکام دین و زندگانی پیروان مخصوص حضرت اثر می‌گذارد.
و ما چه می‌دانیم که اگر امام- سلام اللّه علیه- لطف خویش را از ما دریغ فرماید و کاری به کار ما نداشته باشد وضع ما چگونه می‌شود و در چه گمراهیها و تباهیها خواهیم افتاد.

(2) علاوه بر این در هر عمل خیر عمومی و یا هر سنت اجتماعی پسندیده‌ای و یا هر اندیشه اسلامی جدیدی، احتمال می‌دهیم که دست حضرت مهدی- علیه السلام- پشت سر آنها در حرکت باشد و بذر نخستین آن را در سینه و فکر و کار یک فرد و یا افرادی کاشته باشد.
(3) و با صحّت نظریّه دوم که عنوان و شخصیّت آن حضرت پنهان باشد، این احتمال منتفی نمی‌شود و صرف احتمال در این مورد ما را کفایت می‌کند که نظریّه‌ای را تأیید کنیم که با دلایل عمومی و اختصاصی مطابق باشد. و همین است مقصود و مراد واقعی از نصوص روایاتی که از خود حضرت در این مورد رسیده و گویای آن است که حضرت به کارهای مفید و سودبخش به حال مردم دست زده و اقدام می‌کند، و از این جمله است گفتار مشهور آن حضرت:
«و امّا جهت بهره‌مندی از من در دوران پنهانی‌ام، همچون بهره‌وری از
تاریخ غیبت کبری ،ص:69
خورشید است، آنگاه که ابرها آن را از دیده‌ها دور می‌سازند.» «1»
(1) و نیز می‌افزاید:
«و من برای ساکنان روی زمین موجب امنیّت و آرامش هستم، همچنانکه ستاره‌ها برای ساکنان آسمان آرامش‌بخش می‌باشند.»
ابر کنایه از مخفی بودن عنوان و شخصیّت است و خورشید کنایه از تأثیر سودبخش حضرت در جامعه انسانی می‌باشد، و البته روشن است کاری که حضرت به صورت ناشناس، می‌تواند انجام دهد، از آنچه در حال ظهور و آشکارا ممکن است انجام گیرد، بسیار کمتر است.
(2) طبق نظریّه دوم، که پنهانی عنوان باشد، صحیحترین معنایی که ممکن است برای این روایت به نظر آید، همین برداشت است، نه تفسیرها و بافته‌هایی که برخی از آنها یک وجود تشریفاتی فلسفی برای امام- علیه السلام- اثبات کرده و برخی دیگر منافعی فرضی برای آن حضرت گفته‌اند. و آنچه را که دانشمندان گذشته ما گفته‌اند از باب ضیق خناق و بی‌توجهی به این معنای فراگیر و جامع بوده است.
(3) آری، طبق نظریّه اوّل- که پنهانی جسم حضرت باشد- باید به اینگونه تفسیرها و تأویلات قائل شویم، که حضرت مهدی- علیه السلام- جز به همان اندازه اندکی که روایات مشاهده بر آنها دلالت می‌کند، نمی‌تواند کاری انجام دهد. و این مقدار فایده و عمل، برای تشبیه آن حضرت به خورشید پنهان در پس ابر، کفایت نمی‌کند. در این صورت با داشتن آن نظریّه، باید برای فهم این روایت به آن تفسیرهای کذایی متوسّل شد. لکن طبق نظریّه دوم دیگر نیازی به این تفسیرها نبوده و آن معنای جامع و شامل را معتقد می‌شویم.
(4) و نیز از جمله فرمایشات حضرت مهدی- علیه السلام- در این زمینه،

روایتی است که طی آن به شیعیان و پیروان خود می‌فرماید:
«ما شما را از نظر دور نداشته و فراموشتان نمی‌کنیم، و اگر توجّه ما به شما نبود، سختیها و دشواریها بر شما وارد شده و دشمنان شما را ریشه‌کن می‌نمودند. پس از خدا ترسیده و تقوی پیشه سازید و از ما برای

---

(1) احتجاج طبرسی 2/ 284 و دیگر کتابها. تاریخ غیبت کبری 70 بررسی از دیدگاه نظریه اول ..... ص : 64

نجات خویش از آشوب و بلوایی که شما را فرا گرفته و غرق ساخته، پشتیبانی کنید» «2»

[شرایط اقدام حضرت مهدی ع به وظایف اجتماعی]

(1) و ما می‌دانیم که ایستادگی آن حضرت- علیه السلام- در مقابل دشمنان و رویاروی مشکلات و دشواریها، جز با کاری ثمربخش و کوششی راستین در زمینه‌های عمومی و خصوصی نخواهد بود. به ویژه آنکه آن حضرت از ما یاری و همکاری با خود را می‌خواهد تا از آشوب و بلوا و گرفتاری رهائیمان بخشد.

بنابراین بر دوش هر فردی مسئولیّتی همه جانبه قرار دارد و اختصاصی به رهبر و پیشوا ندارد. بلکه احساس مسئولیّت آن حضرت، بدون اینکه این احساس در پیروان و شیعیانش نیز نسبت به رهبر خویش وجود داشته باشد، فایده‌ای نخواهد داشت.

(2) بنابراین حضرت مهدی- علیه السلام- تا آنجائی که می‌تواند، تمام گرفتاریهای پیروان و دوستان خود را به عهده گرفته و پیوسته آنان را یادآوری نموده، و برای نگهداری آنها می‌کوشد و خطرات را از آنها دور می‌سازد، چنانکه روش و سنّت پدران بزرگوار آن حضرت نیز همین بوده است و در دوران غیبت صغری نیز همین سنت را از او شناخته‌ایم. با این تفاوت که آنان به طور عادی این کار را انجام می‌دادند و لیکن حضرت مهدی- علیه السلام- در دوران غیبت با صفت و وضع مشخّص خود نیست، بلکه به صورت یک فرد عادی در جامعه ظاهر می‌شود و با در نظر گرفتن دو شرط اساسی دست به کار می‌زند، که اگر یکی از آن دو شرط وجود نداشته باشد، به ناچار از انجام آن کار منصرف خواهد شد:

(3) شرط اوّل:

نخستین شرط این است که انجام آن کار به آشکار شدن امر آن حضرت و منتفی شدن غیبت منتهی نگردد. زیرا واضح و بدیهی است که حضرت مهدی- علیه السلام- کارهای همگانی و اسلامی را به صورت یک فرد عادی انجام

---

(2) احتجاج 2/ 323.

می‌دهد و تا اندازه‌ای محدود و اندک می‌تواند خود را مخفی و ناشناخته نگهدارد و اگر اسمش معلوم و شهرتش- اگر چه به عنوان ثانوی و بدلی- فراگیر شود، به احتمال زیاد حقیقت وی مکشوف و ارزشش آشکار می‌گردد و لااقل این است که مردم در حسب و نسب این شخص ناشناخته و ناشناس شک کرده و به جستجو خواهند پرداخت و به تدریج وی را خواهند شناخت و این چیزی است که خداوند آن را اراده نکرده است.

(1) پس به ناچار کارهای حضرت مهدی- علیه السلام- محدود به حدّی خواهد شد که آشکار و شناخته نشود، بنابراین کارها را با دقّت و برنامه‌ریزی دقیق انجام می‌دهد و او که آگاه و زیرک و کاردان است، برای هر کاری محاسبه دقیق نموده، و از هر عملی که انجام آن باعث شناخته شدن می‌گردد، صرف نظر کرده و فواید و نتایج آن را نادیده می‌گیرد، زیرا نگهداری راز خود و آماده شدن برای روز موعود، از تمام اعمالی که ترک کند مهمتر است. و لیکن باید توجه داشت که این منافاتی با کارهای مفید اسلامی که در جامعه رواج داشته و انجام می‌گیرد، ندارد و ممکن است که آن حضرت خود تأثیری بسزا در انجام آنها داشته باشد، بدین ترتیب که در ابتدا کاری را راه انداخته و به دست افراد با اخلاص و شایسته بسپارد و آنها بدون اینکه از حقیقت امر آگاه گردند، کارها را از آن حضرت تحویل گرفته و انجام دهند.
(2) شرط دوم:
دومین شرط این است که آن کار به تخلّف و کوتاهی در تربیت امّت اسلامی نینجامد و موجب اختلال در فراهم آمدن شرایط روز موعود نگردد.
توضیح اینکه، چنانکه قبلا اشاره کردیم برای روز موعود شرایط ویژه‌ای است- که به زودی به تفضیل آنها خواهیم پرداخت- و هر یک از این شروط، خودداری علل و اسبابی است که پیش از ظهور آن حضرت به وجود می‌آید و به هنگام پیدایش آنها، شرایط لازمه متحقق گشته و روز ظهور نزدیک شده، پایه‌های آن استوار می‌شود.
و از آنجا که حضرت مهدی- علیه السلام- آن شرایط و اسباب را به
تاریخ غیبت کبری ،ص:72
خوبی می‌داند، کمترین تکلیف او- در صورتی که مکلف به برافروختن حرارت آنها و وادار ساختن هر چه بیشتر در پیشبرد آنها نباشد- پیشگیری از انحراف و کژی در این اسباب و شرایط است، تا از تأثیر نیفتاده و از درجه مطلوب پایین نیایند.
(1) و از مهمترین شرایط روز موعود آن است که امّت اسلامی در هنگام ظهور در سطحی عالی از درک و احساس مسئولیّت بوده و آماده فداکاری در راه خدا باشد و حد اقل بایستی افرادی از امّت، به تعداد کافی، دارای این استعداد و آمادگی باشند، تا سربازان شایسته‌ای که پیش روی حضرت مهدی- علیه السلام- بر ضدّ کفر و انحراف پیکار کنند، باشند، و با بازوی توانای خود، فردای تابناک اسلامی را پایه‌ریزی نمایند. و آن لشکر که از اینگونه افراد ساخته می‌شود، همان لشکر پیشرو و فراگیری است که با رهبری حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- زمین را پر از عدل و داد می‌سازد، همانگونه که از ظلم و تجاوز پر شده است.
(2) و حال که این آمادگی از شرایط ظهور می‌باشد، باید اسباب و وسایل

آن پیش از ظهور و در دوران غیبت کبری فراهم گردد و از آنها نگهداری شود.
مهمترین و بزرگترین عامل پیدایش این آمادگی و احساس مسئولیّت و از خودگذشتگی و فداکاری، عبارت است از تجربه‌ها و آزمایشهای سخت، و شرایط دشوار و برخورد با ظلم و ستم‌ها و بیراهه رویها در بخش عظیمی از روی زمین، تا امّت بتواند خویشتن را بیابد و واقعیت خود را درک کرده، مسئولیّت سنگین خود را احساس نماید. زیرا این دشواریها، همچون سوهانی است که طلا را جلا بخشیده و کارد را تیز و برّان می‌کند، و امّت در یک چنین شرایط دشواری به راحتی و آرامش خوی نگرفته، بلکه وادار به و اندیشه و تفکّر شده، فکرش روشن می‌شود و دردها و خواسته‌های خویش را درک کرده، با دریافتی ژرف و وجدانی عمیق، آسانی از خودگذشتگی و فداکاری در راه هدفهای بزرگ، و وجوب آن را به هنگامی که لازم شود و فریاد منادی جهاد بالا گیرد، احساس می‌کند.
(3) و این امّت با فضیلت است که می‌تواند گامی در پیش روی حضرت بقیة اللّه برداشته و عدالتی را که در روز موعود انتظار می‌رود، پایه‌گذاری نماید، نه امّت

منحرف و دروغین و یا امّت کناره‌گیر و گوشه‌نشین. و به زودی توضیحات و شواهد بسیاری از کتاب و سنت را این باره عرضه خواهیم کرد.
(1) بنابراین هرگاه، رودررویی با بیدادگری و ستم از شرایط ظهور بوده و رعایت آن لازم باشد، پس با اینکه حضرت بر خلاف میل خود شاهد ورود آنها بر پیروان و دوستان خود می‌باشد، ولی در صدد از بین بردن آنها برنمی‌آید، و به خاطر مصلحت بزرگتر که فرا رسیدن روز موعود باشد، برای تغییر اوضاع آشفته مردم دخالتی نمی‌کند. لکن ظلم و ستمهایی که در تحقق این شرط اثری ندارد و شرط اوّل برای عمل امام مهدی- علیه السلام- نیز در آنها حاصل است، در این صورت به موجب تکلیف شرعی خود در رفع آنها می‌کوشد و آنها را از بین می‌برد. و از آنجا که ما با برنامه زندگی حضرت مهدی- علیه السلام- مستقیما آشنا نیستیم، از اینکه کدام ظلمی واجد این شرایط هست و کدام نیست، اطّلاعی نداریم و جز خود آن حضرت، کسی از آنها با خبر نیست، زیرا خداوند قابلیت و شایستگی خاصی به آن حضرت بخشیده است که می‌تواند درد را شناخته و درمان نماید.
(2) نکته‌هایی چند:
دوست دارم در پایان این بخش به چند نکته اشاره نمایم:
(3) نکته اوّل:
مطلبی است که چند سطر پیش گفتیم- که برخی از انواع ستم و جور، شرایط روز ظهور حضرت بقیة اللّه را فراهم می‌آورد و موجب فهم

گسترده و درک همه جانبه امّت می‌گردد و آن حضرت رویاروی این ستم نایستاده و در برطرف ساختن آن نمی‌کوشد- از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که ما هم باید همچون حضرت مهدی- علیه السلام- رفتار کرده و در این مورد از ایشان پیروی کنیم و بگذاریم که ظلم و ستم ارکان جامعه را متزلزل کند و در مقابلش هیچ‌گونه جهت‌گیری نداشته باشیم. و این تفکّر نمی‌تواند درست باشد، زیرا تکلیف و مسئولیّت شرعی ما، با تکلیف آن حضرت- علیه السلام- متفاوت است.

توضیح مطلب اینکه، دو شرطی که در مورد حضرت بقیة اللّه دانسته شد، در ما وجود ندارد و تکلیف اسلامی ما از این جهت از تکلیف امام- علیه السلام- در دوران غیبت خویش گسترده‌تر و دامنه‌دارتر است.

(1) و امّا شرط نخستین- و آن این بود که غیبت و پنهانی حضرت از بین نرود و موقعیت او آشکار نگردد- روشن است که برای ما مطرح نیست. چرا که ما غیبتی نداریم و غیبت از ویژگیهای آن حضرت است.

و امّا شرط دوم، این بود که حضرت نباید در مقابل ظلمی که در ایجاد شرایط ظهور مؤثر است، بایستد، زیرا اگر بخواهد در مقابل این گونه ظلم و ستم ایستادگی کند، از پیدایش فهم و شعور و آمادگی مردم برای ظهور خویش جلوگیری نموده است و آمادگی و رشد مردم را ناتمام گذاشته است، پس خواه ناخواه نباید از آن ظلم و ستم جلوگیری نماید.

(2) امّا ما، هرگاه ظلمی را احساس کردیم، در مقابلش ایستاده و برای ریشه کن کردن آن برنامه‌ریزی نموده، صف‌آرایی می‌کنیم و با این عمل از آمادگی و پیشرفت فکری مردم جلوگیری نکرده‌ایم. چرا که مبارزه امّت و جهاد و جبهه‌گیری آنان رویاروی سختی‌ها و دشواریها، خود از مهمترین پایه‌هایی است که احساس و شناخت ظلم را در برداشته و شعور و فهم همگانی را رشد می‌دهد و احساس مسئولیّت را در آنان زنده می‌کند و این انگیزه‌ای است که درسهایی از فداکاری و از خودگذشتگی در تدبیر اجتماعی را به دنبال داشته و امّت را گام به گام شایسته محقق ساختن شرط مورد نظر می‌سازد.

(3) و در این صورت، مبارزه علیه ظلم و ستم، برای هر مسلمانی ضروری است و در هر موردی که شرط مذکور رعایت شود، امام- علیه السلام- نیز همراه با مردم به مقابله با هر نوع ظلم پرداخته، و تنها آخرین ظلم برای ریشه‌کن شدن توسط خود آن حضرت باقی می‌ماند، که بعد از ظهور آن را از بین می‌برد.

(4) نکته دوم:

کارهای اجتماعی حضرت مهدی- علیه السلام- تا اندازه‌ای که پنهانی عنوان ایشان محفوظ بماند، ممکن است به چندین ویژگی متصف گردد.

کارهای امام- علیه السلام- مؤثر و پیوسته ثمربخش است و اگر هم نتیجه ندهد، به سبب کوتاهی و تقصیر دیگران است. و ما اهمیّت عمل آن حضرت را در اینکه مثلا عضو یک جمعیّت خیریّه و یا سرپرست یک موقوفه همگانی است، نمی‌دانیم؛ و اگر چه این نیز ممکن است و با اهمیّت می‌باشد، ولی مهمتر از آن این است که ایشان پایه‌گذار کارهای عام المنفعه و جلوگیری از شر و ستم- تا آنجا که مؤثر در شرط روز موعود نباشد- هستند.
(1) بدین معنی که هرگاه آن حضرت اهمیّت کاری و یا خطرات کارهای ستمکاری را نسبت به جامعه اسلامی مشاهده نماید، با ایجاد آنچه که بهتر باعث برطرف شدن ستم می‌گردد و با تدبیر و کیاست مخصوص به خود، نزدیکترین، مناسبترین، و پرتأثیرترین راه را برای انجام عمل برمی‌گزینند. و گاهی پیش از آنکه ستمکار عملی را انجام دهد کاری می‌کند که از ظلم او جلوگیری شود.
چنانکه بارها در دوران غیبت صغری، اتّفاق افتاد که امام- علیه السلام- به نمایندگان خود دستور می‌داد که مثلا هیچ‌گونه پولی از کسی نپذیرند، و آنان بدون اینکه علت این دستور را بفهمند، فرمان حضرت را امتثال کرده و بعدها می‌فهمیدند که حکومت وقت اموالی را برای آنها فرستاده، تا بهانه‌ای برای جلب و سختگیری بر آنان پیدا کند «3». و امام- علیه السلام- با این دستورها نقشه‌های آنان را باطل ساخته است. و هر کس مانند این کار را یک بار یا بیشتر انجام دهد، می‌تواند هر وقت که بخواهد بدان عمل کند.
(2) امّا هرگاه از بین بردن ظلم و ستم متوقّف بر این باشد که حضرت مهدی- علیه السلام- خود را برای بعضی از افراد آشکار سازد، در این صورت نیز طبق برنامه و نقشه‌ای خاص انجام می‌گیرد، که در بخشهای آینده به بررسی آنها خواهیم پرداخت، و لکن اگر ظهور و آشکار شدن حضرت مفاسدی در برداشته باشد و وضع آن حضرت روشن گردد، در این صورت دیگر کاری نمی‌شود کرد و ظلم و ستم به حال خود باقی مانده و امام- علیه السلام- کاری انجام نمی‌دهد.
و بهر حال نسبت به کارهای شایسته، امکان دارد آن حضرت شخصی و یا

---

(3) تاریخ الغیبة الصغری/ 603

جماعتی را برای انجام آنها به راه انداخته و یا گروهی را وادار سازد تا اینگونه کارها را انجام دهد و آنان را به اندازه کافی تأیید نماید و موانع را از سر راه آنان بردارد و کارها طبق طبیعت ویژه خود، با اینکه مورد تأیید

امام- علیه السلام- می‌باشد، در عین حال ممکن است به جهت کوتاهی و یا تقصیر گردانندگان، عقب‌نشینی کرده، جامه عمل به خود نپوشند.
(1) و امّا نسبت به کاری که ستمکار می‌خواهد انجام دهد، آن حضرت- علیه السلام- خود برای جلوگیری از آن، و یا کمتر کردن تأثیرش، اقدام می‌نماید.
بدین ترتیب که یا آن شخص را قانع می‌نماید که دست از کار خویش بکشد و از آن منصرف شود و یا وسایل و ابزار آن را کندتر می‌کند که نتواند انجام دهد و در تنگنا قرار گیرد. و یا به طور کلّی کار او از تأثیر می‌افتد. و یا مقدمات برانداختن آن را از راه قیام و مبارزه علیه آن ستمگر از سوی دیگران، فراهم می‌سازد.
(2) نکته سوم:
در اینجا سخنی است از دونلدسن پیرامون حضرت مهدی- علیه السلام- در مسأله‌ای که مورد بحث ماست، و در آن امام مهدی- علیه السلام- را به عدم توجه به یاران و طرفداران خود و برطرف نکردن ستم از آنان منسوب می‌سازد، و می‌خواهد بدین وسیله عدم وجود آن حضرت را نتیجه‌گیری کند، زیرا اگر وجود داشت نسبت به یاران خود احساس مسئولیّت کرده و ظلم و ستم را از آنان دور می‌ساخت و با آنان در ریشه‌کن کردن آن همکاری می‌کرد، در صورتی که هیچ کاری در این زمینه انجام نداده و بلکه در طول تاریخ ظلم و ستم بسیار بوده است؛ بنابراین او وجود نداشته است.
(3) وی گرچه این نتیجه‌گیری را به صراحت نگفته لیکن به اشاره و کنایه این مطلب را رسانده است؛ آنجا که گوید:
«در دوران بعد از غیبت امام، آل بویه زمام سلطه و حکومت را به دست گرفته و کوشش بسیاری برای متّحد ساختن شیعیان و نیرومند کردن آنها- همچون ساختن مشاهد و گردآوری احادیث و تشجیع دانشمندان و مجتهدان- نمودند، و با وجود تمام این کوششها، امام منتظر در این دوره‌ای که از هر جهت شیعیان از وضعیّت خوبی
تاریخ غیبت کبری ،ص:77
برخوردار بودند، آشکار نشد.
یک قرن دیگر نیز طرفداران شیعی مذهب آل بویه، حکومت شیعی را در دست داشتند، در عین حال امام در همان غیبت و پنهانی کبری، باقی ماند.
قرن سوم با ویژگی ستم و نهضتها و روی کار آمدن بردگان و طبقات پایین اجتماع سپری شد، و بازهم امامی که در انتظارش بودند آشکار نشد.
جنگهای صلیبی، با شرکت خاندان پیامبر، بدون اینکه امامشان در میان ایشان باشد نیز سر رسید. از سوی مسلمانها زمام امر برای اعلان جهاد، در انحصار بنی عباس و خلفای فاطمی بود که توان مقاومت در برابر

جنگجویان به ظاهر مسیحی داشتند، ولی در عین حال، امام ظهور خود را به تأخیر انداخت.
و بعد از گذشت چهار قرن از وفات آخرین نایب خاص، در قرن سیزدهم میلادی، جنگندگان مغول بر کشور ایران یورش برده، با سنگدلی و قساوت بی‌نظیری عدّه‌ای را کشته و شهرها را ویران کردند، ولی علی رغم تمام ویرانیها و دردها و نابسامانیها، صاحب الزمان با فراغت هر چه تمامتر به صبر خویش ادامه داده و آشکار نشد. و حتّی در آغاز قرن ششم هجری، در زمان شیوخ آذربایجان و دولت جدید صفوی، امام غایب جز از طریق رؤیا و مکاشفه به پیروان خود نپیوست و فقط برای این پادشاهان- چنانکه ادّعا می‌کنند- آشکار می‌شد.» «4»
(1) با اینکه در این گفتار، چندین نکته قابل بررسی و نیازمند بازنگری است، و لیکن آنچه اهمیّت دارد بررسی اشکال مهمّی است که در نظر دونلدسن بوده و عبارت است از: استبعاد وجود امام مهدی- علیه السلام- به سبب آشکار نشدن آن حضرت به هنگام احتیاج به وجود او که بیاید و ظلم و ستم را از شیعیان خود و عموم مسلمانها بر طرف سازد.
(2) پاسخ این اشکال با توجه به آنچه قبلا گفته شد، روشن شده است و اکنون آن را در قالب چند صورت یادآور می‌شویم:

---

(4) عقیده الشیعة از دونلدسن/ 348، 349.
تاریخ غیبت کبری ،ص:78
(1) اولا: ما در هیچ موقعیتی و تحت هیچ شرایطی، نباید توقّع داشته باشیم امام مهدی- علیه السلام- به طور کامل ظاهر شود، زیرا آن حضرت برای گسترش عدالت جهانی در صحنه گیتی ذخیره شده، نه برای از بین بردن ظلم موقت و محدود، و یا برای پیوستن به اشخاص معیّن و مشخّص. و این مطلب دانسته شد که شتاب در ظهور پیش از رسیدن زمان آن، موجب از هم پاشیدگی و آشفتگی در برنامه‌ریزی الهی برای روز موعود می‌شود. چرا که موفقیّت آن حضرت، وابسته به شروط معیّن و موقعیت‌های خاصی است که پیش از روز موعود برآورده نمی‌شود و دانستیم هر چیزی که از برآوردن آن بازدارد، طبق اراده خدا و اراده خود حضرت مهدی- علیه السلام- وجود آن امکان ندارد، هر چند که مهم و یا دشوار باشد.
(2) ثانیا: ما لااقل می‌توانیم احتمال دهیم که برخی از انحاء ظلم و ستمهایی که در طول تاریخ انجام گرفته است، همچون جنگهای صلیبی، از سوی حضرت مهدی- علیه السلام- قابل دفع و جلوگیری نباشند و برنامه‌ریزی سرّی و پنهانی و یا عمل عادی، فایده‌ای در رفع آنها نداشته باشد و حضرت به تنهایی نتواند کاری بکند. و در این صورت که کاری از آن حضرت ساخته نباشد، دیگر در مقابل آن وظیفه‌ای نخواهد داشت و از

انجام آن معذور است.
(3) ثالثا: بسیاری از موارد ظلم، فاقد نخستین شرط از دو شرطی که برای کارهای حضرت مهدی- علیه السلام- گفتیم، می‌باشند. پس خواه ناخواه آن حضرت برای رفع آنها اقدامی نمی‌کند و اینها آن مواردی است که لازمه دخالت در آنها، فاش شدن امر آن حضرت و منتفی شدن غیبت اوست.
(4) رابعا: بسیاری از موارد ظلم، واجد شرط دوم از دو شرط گذشته نیست.
بدین اعتبار که وجود آن ظلم، موجب گسترش استعداد و آمادگی و احساس مسئولیّت در امّت می‌باشد و این خود یکی از شرطهای مهم برای روز موعود است و قبلا گفتیم که لازم نیست امام- علیه السلام- برای از بین بردن اینگونه ظلمها کوشش کند. زیرا اگر اینگونه ظلمها را از بین ببرد، شرط اساسی و عمده ظهور را از بین برده است، و این از نظر اسلام امکان تحقق ندارد.
بنابراین دیگر اقسام ستمی که گاهی در تاریخ روی داده، با یکی از این

نمونه‌ها تطبیق می‌کند که هرگاه حضرت بخواهد آنها را از بین ببرد با وظیفه اسلامی خویش مخالفت کرده و اگر به طور حتم نگوییم، لااقل احتمال این مخالفت خواهد بود. و البته که هیچ‌گاه حضرت دست به چنین خلافی نمی‌زنند.
(1) بنابراین هیچ‌گونه پیوستگی و ملازمتی میان وجود امام مهدی- علیه السلام- و ایستادگی آن حضرت در مقابل این، گونه ظلمها و بدیها نیست، تا آقای دونلدسن بتواند نبود حضرت بقیة اللّه را از آنها استنتاج کند.
و امّا دیگر ستمها را، چنانکه گفتیم، طبق تکلیف شرعی و مسئولیّت اسلامی خویش، از بین می‌برد و در حدود شرایط خاص اسلامی، به صورت یک فرد عادی جامعه- نه با عنوان امامت و مهدویّت- در مقابل آنها ایستاده و برای از میان برداشتن آنها می‌کوشد.

(1)

فصل سوم زندگی خصوصی حضرت مهدی علیه السلام

اشاره

در این باره، در چندین زمینه می‌توان سخن گفت:
(2)

امر اوّل: ازدواج حضرت مهدی (ع) و فرزند داشتن ایشان

اشاره

از دو جهت می‌توان در این زمینه بحث کرد، یکی از جهت قواعد عمومی و دیگری از دیدگاه اخبار و روایات.
(3)

دیدگاه نخست: بر حسب قواعد و قوانین عمومی

این مسأله را با دو نظریّه موجود درباره غیبت بررسی می‌کنیم:
طبق نظریّه اوّل- که عبارت از مخفی شدن بدن آن حضرت از دیده‌ها می‌باشد- با صرف نظر از اخبار و روایات وارده در این باب، باید معتقد باشیم که آن حضرت- علیه السلام- تاکنون ازدواج نکرده و تا پایان غیبت نیز ازدواج نخواهد کرد. و اشکالی هم نخواهد داشت، زیرا آن حضرت هر چیزی را که با غیبت منافات داشته باشد، نباید انجام دهد. بنابراین جایز نیست که ازدواج نماید، زیرا با غیبت منافات داشته و مستلزم آشکار شدن وضعیّت امام- علیه السلام- خواهد بود. چرا که ازدواج با وجود غیب بودن بدن حضرت امکان ندارد و اگر بخواهد ظاهر شود و ازدواج کند، این همان محذوری است که باید از آن دوری کند، زیرا با هدف آن حضرت منافات دارد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:81
(1) و امّا فرض اینکه بگوییم آن حضرت فقط برای همسر خود آشکار می‌گردد و دیگران نمی‌توانند او را ببینند، اگر چه از نظر عقلی اشکالی ندارد و امکانش وجود دارد، و لکن خیلی بعید است، به طوری که چنین احتمالی نمی‌دهیم. زیرا باید پیش از آنکه امام- علیه السلام- با این زن ازدواج کند، از هر جهت مورد اطمینان باشد و جزء یاران مخصوص و ویژه حضرت مهدی- علیه السلام- باشد؛ به طوری که هیچ‌گونه خطری از سوی او متوجه آن حضرت نباشد. و چنین زنی- اگر نگوییم بالفعل وجود ندارد- وجود وی در میان زنان عالم بسیار بعید و نزدیک به عدم است. تا چه رسد به اینکه بگوییم در هر نسلی یک زن با این خصوصیات یافت می‌شود. «1»
بنابراین طبق نظریّه اوّل، زندگانی بدون همسر در طول غیبت کبری، برای امام مهدی- علیه السلام- ضروری و لازم است.
(2) و اما طبق نظریّه دوم، که بنابر آن عنوان و شخصیت امام- علیه السلام- پنهان است، تمام اشکالات وارد بر نظریّه اول، دیگر موضوعی نخواهد داشت.
زیرا اگر چه برای آن حضرت، ازدواج کردن با شخصیّت واقعی خود- با توجّه به عدم وجود همسری با خصوصیات مطلوب که ذکر شد- امکان ندارد، ولی بدون تشخّص و به صورت ناشناخته، اشکالی پیش نخواهد آمد و خیلی هم آسان خواهد بود. بدین صورت که همسر آن حضرت در دوران عمر خود، ایشان را نشناخته، و بر فرض که در ذهن وی سؤالی پیش آید- که چگونه حضرت با مرور زمان پیر نمی‌شود و ...- حضرت مهدی- علیه السلام- می‌تواند با برنامه‌های ویژه‌ای او را طلاق داده و از خود دور سازد؛

و یا اینکه شهری را که در آن زندگی می‌کند، عوض کند و در جای دیگر با شخص دیگری ازدواج نماید.
(3) حال که اینگونه ازدواج امکان دارد، می‌توانیم بگوییم که آن انجام گرفته

---

(1) مؤلّف محترم مسأله را زیاده از حدّ مشکل گرفته است و لا بد در عراق به چنین زنانی برخورد نکرده و آسان نیافته‌اند. از کجا معلوم که حضرت نتواند بیابد و شناسایی کند و طبق اصطلاح مشهور:
«عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» خلاصه از نظر این جانب، وجود چنین بانوی با فضیلتی به تعداد زیاد، چندان هم محال نیست. (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:82
و حضرت در دوران غیبت کبری، همسر گزیده است، زیرا این کار با سنّت مؤکد اسلامی و دستورات فراوان به ازدواج و تشویق و ترغیب بسیار بر آن، تطبیق می‌کند؛ و تبعیّت از این سنت، برای حضرت مهدی- علیه السلام- لازمتر از دیگران است. مخصوصا اگر معتقد باشیم که معصوم- تا آنجا که ممکن باشد- ترک مستحب نکرده و مکروه انجام نمی‌دهد و به عصمت حضرت مهدی- علیه السلام- نیز ملتزم باشیم؛ چنانکه صحیح نیز همان است. پس در صورتی که ازدواج امکان داشته و منافی غیبت نباشد، بر آن حضرت- علیه السلام- لازم می‌شود. و با این برداشت و تصور، امکان دارد که در هر نسل و یا اینکه در بیشتر نسلها امام- علیه السلام- را فرزندان بسیاری باشد که نسل آنان نیز با مرور زمان گسترش یابد. زیرا ایشان شخصیّت حقیقی خود را به فرزندان مستقیم و همسر خود معرفی نمی‌کند، تا چه رسد به ذریه و اولاد فرزندان.
(1) از گسترش این نظریّه یک مطلب جلوگیری می‌کند- اگر خود دلیلی بر نداشتن فرزند نشود- و آن عبارت است از اینکه داشتن فرزند معمولا همراه با شناخته شدن آن حضرت و روشن شدن وضع ایشان است. زیرا سالهای اندک، و بلکه بیست سال و سی سال را می‌شود به صورت ناشناس، همراه زن و فرزند زندگی کرد چنانکه امکان دارد در صورت التفات و متوجّه شدن همسر از وی دوری گزید، و لیکن دور بودن و ناشناخته ماندن نسبت به ذریه و فرزندان مشکل است. زیرا آنها- یا لااقل برخی از آنها- می‌خواهند پدر خود را بشناسند و حسب و نسب خود را بدانند و لذا پیوسته آن حضرت زیر نظر آنها بوده و مورد شناسایی قرار می‌گیرد و لذا نمی‌تواند برای زمانی طولانی خود را از دیده‌ها مخفی نگاه دارد و کسی از راز او آگاه نشود. و بعد از گذشت پنجاه و یا هفتاد سال، وقتی فرزندان ملاحظه کردند که آثار پیری در او ظاهر نشده و همچنان جوان باقی مانده است، لااقل این احتمال به ذهن آنها راه پیدا می‌کند که

نکند وی حضرت مهدی- علیه السلام- است و یا فردی استثنایی است که باید درباره او تحقیق بیشتری بشود. و این جستجو و پیگیری خلاصه به نتیجه می‌رسد و احتمال شناخته شدن آن حضرت در میان هست و این مطلب با غیبت و پنهانی امام- علیه السلام- منافات دارد. و اگر همه اولاد او مراقبت و مواظبت از او را چندین
تاریخ غیبت کبری ،ص:83
نسل پیگیری کنند به طور حتم وضع حضرت روشن خواهد شد.
(1) و امّا این فرض که حضرت مهدی- علیه السلام- با زن و فرزندانش زندگی کرده و به پیری می‌رسد و آثار پیری در او پدیدار می‌گردد، و آنگاه از دیده‌ها پنهان می‌شود و به طور معجزه‌آسا جوانی خود را بازمی‌یابد و بار دیگر ازدواج جدیدی می‌کند و این وضع را همینطور ادامه می‌دهد، این فرض یک نظریّه بیهوده‌ای است که چندین اعتراض بر آن وارد می‌شود، که بهترین آن اعتراضات همین است که این مسأله با قانون معجزه منافات دارد، چرا که ازدواج کردن و اولاد داشتن، ارتباطی با هدایت مردم ندارد تا بدان جهت معجزه‌ای روی دهد.
بنابراین باید بپذیریم که اولادی که وجودش با غیبت منافات داشته باشد برای آن حضرت نیست، چه اینکه اصلا وجود نداشته باشد و یا اگر هم تعداد کمی باشند، نسبت خود را نمی‌شناسند. و شاید ما با برخی از آنها برخورد کنیم ولی اثبات نسب آنها محال است.
پس آنچه از قواعد عمومی به دست می‌آید، این است که امام- علیه السلام- ازدواج نموده و لیکن به احتمال زیاد فرزندی ندارد. نه از آن جهت که نقصی در آن حضرت و یا همسرش باشد، بلکه خدا چنین خواسته و یا امام- علیه السلام- خود عمدا از دارا شدن فرزند جلوگیری می‌کند تا رازش آشکار نشده و امرش محفوظ بماند.
(2)

در اخبار و روایاتی که دلالت بر وجود همسر و اولاد برای امام مهدی- علیه السلام- دارند، با دو شکل و یا دو گروه روایت مواجه می‌شویم:
(3) گروه اوّل:
اخباری که به طور مجمل بر داشتن زن و فرزند دلالت دارند، به نحوی که معلوم نیست این مطلب در زمان غیبت است یا بعد از ظهور و نیز معلوم نیست ازدواج با عنوان واقعی آن حضرت صورت گرفته است و یا با شخصیّت و عنوان ثانوی و بدلی. در آینده توضیح خواهیم داد که اینگونه اخبار مربوط به بعد از
تاریخ غیبت کبری ،ص:84
ظهور است و یا اگر مربوط به زمان غیبت است، به صورتی است که موجب آشکار شدن وضع امام- علیه السلام- نگشته و با غیبت منافات ندارد.
(1) گروه دوم:
روایاتی که دلالت بر ازدواج آن حضرت و وجود فرزندانی برای ایشان، در دوران غیبت کبری می‌کند. در این باب سه روایت موجود است:
خبر اوّل: روایتی است که مرحوم حاج میرزا حسین نوری- قدس سرّه- در کتاب «نجم ثاقب» از کتاب غیبت شیخ طوسی و کتاب غیبت نعمانی نقل کرده است. وی با سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: از حضرت صادق- علیه السلام- شنیدم که می‌فرمود:
«صاحب این امر را دو غیبت است. یکی از آن دو آن قدر طول می‌کشد که برخی گویند: مرده است. و دیگری گوید: کشته شده است. و برخی دیگر گویند: از بین رفته است. بر اعتقاد به وجود او جز عدد اندکی از یارانش باقی نمی‌مانند. هیچ‌یک از فرزندان و نه دیگری، از جای او خبر ندارد، مگر آن کس که کارهای او را انجام می‌دهد.» «2»
خبر دوم: روایت کمال الدین انباری است که مضمون آن را در مسأله چهارم ذکر خواهیم کرد. «3»
خبر سوم: روایت زین الدین مازندرانی است که از چندین جهت با روایت دوم شباهت دارد، به طوری که در فصل آینده خواهیم دید. «4»
بررسی روایات:
(2) امّا به هیچ یک از این سه روایت نمی‌توان استدلال کرد، بدین معنی که بر فرض صحّت سند این روایات، بیش از آنچه را که قواعد عمومی اثبات کرده‌اند چیزی را اثبات نمی‌کنند.
و امّا روایت نخست، از چندین جهت استدلال به آن صحیح نیست:

(2) نجم ثاقب/ 226؛ غیبت طوسی/ 102.
(3) نجم ثاقب/ 217
(4) نجم ثاقب/ 284.

(1) جهت اوّل: دلیلی بر این نیست که در این روایت یادی از فرزند برای آن حضرت شده باشد، زیرا شیخ طوسی و شیخ نعمانی این روایت را با یک عبارت نقل کرده‌اند، با این تفاوت که شیخ طوسی گفته است: هیچ‌یک از فرزندان و نه دیگران از جای او خبری ندارد. «5» و شیخ نعمانی روایت کرده است که: نه هیچ‌یک از دوستان و نه دیگران، از جایگاه او اطّلاعی ندارند. «6» بنابراین، با توجه با اختلاف نسخه‌ها در آن قسمت از حدیث که شاهد آورده شده است، راهی برای استدلال توسط آن وجود ندارد.
(2) جهت دوم: بر فرض که وجود لفظ «ولد»- فرزند یا فرزندان- را در روایت بپذیریم، این روایت بیش از آنچه را که مقتضای قواعد- طبق نظریّه دوم برای غیبت- بود نمی‌رساند. زیرا امکان وجود فرزندی برای آن حضرت که پدر خویش را نشناسد و از وضعیت او آگاه نگردد، مطرح می‌باشد و نیز امکان دارد که امام- علیه السلام- همسری داشته باشد که بر فرض آگاهی خود او از شخصیّت واقعی آن حضرت، کسی را از آن مطلع نساخته و موضوع را از فرزندانش بپوشاند. و لیکن فرزند یا فرزندانی که با آن حضرت معاشرت داشته و پدر خود را بشناسند، به صریح روایت منتفی است، چنانکه طبق قواعد عمومی نیز، این امر منتفی می‌باشد.
(3) جهت سوم: کمترین احتمالی که در این مورد وجود دارد این است که مقصود از عبارت «هیچ‌یک از فرزندان و نه دیگران، از جای حضرت آگاه نیستند» مبالغه در شدت پنهانی باشد. بدین معنی که اگر هم بر فرض آن حضرت را فرزندی باشد، حتّی او هم از شخصیّت حقیقی حضرت آگاه نخواهد بود، تا چه رسد به دیگران. و لذا- چنانکه واضح است- این عبارت دلیلی بر وجود فرزند بالفعل نمی‌باشد. و همین اندازه که چنین معنایی برای روایت محتمل باشد، برای ساقط کردن استدلال بدان، کفایت می‌کند، زیرا آنگاه که احتمال به میان آید، استدلال باطل است.

(5) غیبت طوسی/ 102.
(6) غیبت نعمانی/ 172.

(1) و امّا دو روایت دیگر- که به زودی آنها را ملاحظه خواهیم کرد- مدلول مشترک آن دو این است که امام- علیه السلام- در طول غیبت کبری، در بعضی از جزایر دریای مدیترانه سکونت گزیده و دارای همسر و فرزند

می‌باشد، و در آنجا یک جامعه نمونه اسلامی که از فرزندان و یاران و پیروان نیکوکار آنان تشکیل شده است، بنیان نهاده است و در آن جامعه به طور پنهانی زندگی می‌کنند و سرپرستی و زمامداری آنجا را فرزندان آن حضرت بدست دارند.
(2) مشروح مضمون این روایات و توضیح نقاط ضعف آنها را به زودی عرضه خواهیم داشت و در اینجا بررسی دو اشکال کفایت خواهد کرد:
اشکال اوّل: این دو روایت از پایه و اساس درست نیست، زیرا چنانکه توضیح آن به زودی خواهد آمد، بر همان پایه‌ای بنا شده که نظریّه اوّل بر آن پایه‌گذاری شده بود و بطلان آن را ثابت کردیم.
اشکال دوم: بر فرض صحّت این دو روایت، مدلول آنها بیش از آنچه که قواعد عمومی مقتضی بود، نمی‌باشد، زیرا نهایت آنچه از آن دو به دست می‌آید.
این فرض است که حضرت گاهی همسری با ایمان و مورد اطمینان را برگزیده و او هم موضوع را پنهان نگه داشته و آن حضرت را حتی به فرزندان خود نیز نشناسانده است، و اگر چه فرزندان انتساب خود را به امام- علیه السلام- می‌دانند و لیکن او را ندیده و از مکانش خبر ندارند.
خلاصه آنکه برای صدق دو روایت کافی است که آن حضرت در طول دوران غیبت یک بار ازدواج کرده باشد، و قواعد عمومی منافاتی با آن ندارد.
بنابراین در روایات چیزی را نمی‌بینیم که توسط آن بر بیشتر از آنچه که از قواعد عمومی بدست آورده‌ایم، بتوان استدلال نمود.
(3)

امر دوم: مکان و جایگاه حضرت بقیة اللّٰه در طول غیبت کبری

اشاره

در کتاب تاریخ غیبت صغری، دیدیم که حضرت مهدی- علیه السلام- به محمّد بن ابراهیم بن مهزیار فرموده است:

«ای فرزند مهزیار، پدرم ابا محمّد (امام عسکری- علیه السلام-) با من

تاریخ غیبت کبری ،ص:87

پیمان بسته، که با مردمی که مورد غضب خداوند قرار گرفته‌اند و نفرینشان کرده و در دنیا و آخرت خوار و ذلیلشان نموده است، و عذاب دردناک بر ایشان مقرر ساخته، همسایه نشوم. و به من دستور داده که جز در دامنه‌های صعب العبور کوهها و خرابه‌های شهرها، جایی سکنا نگزینم ...»

(1) این روایت دلالت دارد بر اینکه جایگاه حضرت مهدی- علیه السلام- در بیابانها و صحراهای دور دست است و این مطلب، هم در دوران غیبت صغری، و هم در غیبت کبری بوده است، و با هر دو نظریّه درباره غیبت سازگار می‌باشد. و امّا قبلا یادآور شدیم که این مطلب اگر چه به خودی خود محتمل است ولی با بسیاری از روایات دیگر که دلالت بر وجود حضور آن حضرت در مکانهای دیگر دارد، مخالف است، که مهمترین آنها روایات مشاهده است در دوران غیبت صغری و کبری، مگر اینکه فرض کنیم که آن حضرت- علیه السلام- توسط اعجاز بدان جاها رفته است، که نیازی به چنین فرضی نداریم، زیرا معجزه به هنگام اتمام حجت اقامه می‌شود و در اینجا نیازی بدان نیست.

از دیدگاه قواعد عمومی

: (2) از این روایت که بگذریم، آنچه باقی می‌ماند، بحث در مورد مکان حضرت بقیة اللّه- ارواحنا فداه- یک بار بر حسب قواعد عمومی- به مقتضای دو نظریّه اصلی در زمینه غیبت- و بار دیگر بر اساس روایات خاصی که می‌توان در این مورد بدانها استدلال نمود، می‌باشد.
اما نظریّه اوّل، یعنی پنهان شدن جسم حضرت، مقتضی آن است که مکان امام- علیه السلام- بطور کلّی ناشناخته باشد، مگر به هنگام مشاهده در جایی که مصلحت اقتضاء کند.
و امّا طبق نظریّه دوم، یعنی پنهان بودن شخصیت و عنوان امام- علیه السلام- چنانکه قبلا روشن ساخته‌ایم، امکان دارد آن حضرت در هر مکانی که اراده کند، زندگی نماید و به هر جا که می‌خواهد برود، چه در شهر و چه در بیابان و صحرا، و یا در دریا و فضا، بدون اینکه کسی را متوجّه خویش گرداند و رازی را آشکار سازد. و گفتیم که شایسته نیست برای آن حضرت- علیه السلام- فقط
تاریخ غیبت کبری ،ص:88
یک جا را برای همیشه و یا در اغلب اوقات در نظر بگیریم، زیرا لازمه آن، عادتا جلب شدن توجّه مردم به شخصیّت حقیقی آن حضرت و برطرف شدن غیبت وی می‌باشد. پس برای رفع شک و تردید مردم نسبت به خود، بایستی خود را جابجا سازد و هر مدّتی را در یک شهر سکنا گزیند.

: (1) و امّا از نظر روایات مخصوصه‌ای که در این باره رسیده است، با چند روایت روبرو هستیم:
اوّل: روایت مفضل بن عمر که قبلا گذشت و در آن می‌گفت:
«بر جای حضرت، هیچ یک از فرزندان و نه دیگران، جز آن کس که کارهای شخصی ایشان را انجام می‌دهد، کسی آگاه نیست.»
دوم: خبر کمال الدین انباری که بدان اشاره کردیم.
سوم: خبر زین العابدین مازندرانی که گذشت.
(2) دو روایت اخیر در این مطلب مشترک می‌باشند که حضرت مهدی- علیه السلام- در جزایر ناشناخته‌ای در دریای ابیض میانه- مدیترانه- ساکن می‌باشد، و گویا این اخبار با روایت ابن مهزیار مطابق می‌باشند که امام- علیه السلام- جز در درّه‌های صعب العبور و خرابه‌های شهرها ساکن نمی‌باشد و با مردمی که مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفته‌اند، همسایه نخواهد شد.
و پیشتر گذشت که اساس این دو روایت همان اساس نظریّه اوّل می‌باشد، و لذا باطل و نامعتبر می‌باشند.
(3) چهارم: روایت ابو بصیر از امام باقر- علیه السلام- است که می‌فرماید:
«برای صاحب این امر چاره‌ای از کناره‌گیری نیست. و در کناره‌گیری‌اش بایستی از نیرویی برخوردار باشد. و با داشتن سی نفر همراه، دیگر تنهایی و دلتنگی نخواهد داشت. و طیبه جایگاه خوبی است.» «7»

---

(7) قال الباقر (ع): لا بدّ لصاحب هذا الأمر من عزلة و لا بدّ فی عزلته من قوّة، و ما بثلاثین من وحشة، و نعم المنزل طیبة: غیبت طوسی/ 102.

بررسی احادیث:
(1) حدیث اخیر با روایت اوّل در دلالت بر کناره‌گیری حضرت بقیة اللّه و دوری وی از مردم مشترک است و از این جهت با آن متفاوت است که روایت اخیر چنین می‌رساند که گروهی از مردم در هر زمانی حضرت را شناخته و به او پیوسته و تنهایی را از او برطرف می‌سازند، ولی روایت اول این مطلب را نفی کرده و می‌گفت که هیچ کس جز خدمتکار ویژه امام از مکان وی آگاه نیست. و نیز روایت اخیر مکان حضرت را در «طیبه» می‌داند که همان مدینه حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- می‌باشد.

بنابراین در اینجا سه نکته است که باید به بررسی آنها بپردازیم و بهتر آن است که از نکته آخری آغاز کنیم:
(2) نکته اوّل در پیرامون مطلبی است که در روایت ابو بصیر است، که حضرت در مدینه سکنا گزیده و در آنجا به سر می‌برد. این مطلب را روایت ابن مهزیار- که طبق آن جای حضرت فقط بیابانها و صحراها می‌باشد- نفی می‌کند. و نیز با روایاتی که دیدار امام- علیه السلام- را در دوران غیبت صغری و کبری، در جاهای دیگری غیر از مدینه نقل کرده‌اند، منافات دارد. با در نظر گرفتن این مطالب روایت ابو بصیر قابل استدلال نخواهد بود.
با صرف نظر از این منافات و تناقض، به سر بردن در مدینه، با قواعد عمومی که دانسته شد- چه نظریّه اوّل را قبول داشته باشیم و چه نظریّه دوم را- منافاتی ندارد.
و امّا بنابر نظریّه پنهانی بدن آن حضرت، پس امکان این هست که محل سکونت آن حضرت را در مدینه فرض کنیم و هیچ‌گونه اشکال و یا دشواری پیش نخواهد آمد.
(3) و امّا بنابر نظریّه پنهانی عنوان و شخصیّت، باید سکونت در مدینه را طوری در نظر بگیریم که کسی از وضع آن حضرت آگاه نگردد. زیرا زندگی کردن برای مدّتی طولانی در یک مکان، عادتا سبب جلب توجّه مردم و شناخته شدن امام- علیه السلام- می‌شود. پس به ناچار باید فرض کنیم که در هر دوره در یک جا
تاریخ غیبت کبری ،ص:90
زندگی می‌کند، به طوری که اگر معدل‌گیری کنیم، بیش از هر جای دیگر در مدینه سکونت داشته باشد. و اینگونه سکونت در یک شهر موجب پیدایش ظن و گمانی نسبت به شخصیّت آن حضرت نمی‌گردد.
(1) و شاید این برای امام- علیه السلام- مناسب‌تر باشد؛ زیرا که آن حضرت مجاورت مدفن و روضه مبارکه جدّ بزرگوار خویش حضرت رسول اکرم- صلی اللّه علیه و آله- را، و نیز نزدیک بودن به مکان حج را- برای اینکه هر ساله این سنت را بجا آورد- دوست دارد.
بخصوص آنکه اغلب ساکنان مدینه در اکثر قرنهای تاریخ اسلام- اگر نگوییم در تمامی آنها- از ریشه منکر وجود آن حضرت بوده‌اند و کسی در فکر وی نبوده تا بخواهد از جا و مکان حضرت اطلاعی به دست آورد و او را بشناسد.
(2) نکته دوم درباره اختلاف مضمون دو روایت، پیرامون معاشرت و عدم معاشرت بعضی از مردم با آن بزرگوار می‌باشد.
برای سنجش این دو موضوع باید مضمون آن دو را بر قواعد عمومی عرضه کنیم و ببینیم کدامیک مطابقت بیشتری دارد. نتیجه موازنه و سنجش، بر حسب اینکه کدامیک از دو نظریّه اساسی در مورد نحوه غیبت

درست باشد، اختلاف پیدا می‌کند.
اگر نظریّه اوّل را بپذیریم، ترجیح با روایت مفضل بن عمر است، گرچه از تمام جهات با آن نظریّه تطبیق نمی‌کند، زیرا در این روایت آمده است که خدمتکار مخصوص حضرت، آن بزرگوار را می‌شناسد و خدمت ایشان می‌رسد.
امّا اگر نظریّه دوم را بپذیریم، بهتر آن است که روایت ابو بصیر را قبول کنیم. اگر چه این هم از تمام جهات مطابقت نخواهد داشت، زیرا معاشرین و آشنایان حضرت مهدی- علیه السلام- را در هر زمان، در سی نفر منحصر می‌سازد، به طوری که اگر آنها نباشند، آن حضرت- علیه السلام- در تنهایی و دلتنگی به سر می‌برد، ولی طبق نظریّه دوم نیازی به سی نفر نخواهد داشت، زیرا می‌تواند به صورت ناشناس در اجتماعات شرکت کند و با هر کس که می‌خواهد تماس بگیرد. آری می‌شود گفت که فقط سی نفر هستند که می‌توانند از موقعیّت و

واقعیت آن حضرت آگاهی داشته باشند. امّا البته این توجیه- اگر چه باریک و دقیق است- ولی طبق آن، دیگر نبود آن سی نفر موجب تنهایی دلتنگ سازنده نخواهد بود.
(1) نکته سوم مطلبی است که هر دو روایت در آن صراحت دارند، و آن اینکه آن حضرت از مردم کناره‌گیری می‌کنند. این مطلب را به یکی از دو وجه ذیل می‌توان حمل نمود:
وجه اوّل اینکه به اعتزال و کناره‌گیری نسبی تفسیر شود. بدین معنی که حضرت مهدی- علیه السلام- به صفت حقیقی خود، میان مردم نیست، گرچه به صورت یک فرد معمولی، در بین آنان به سر می‌برد. و این مطلب با نظریّه دوم- پنهانی عنوان- سازگار است، اگر چه با ظاهر دو روایت مخالفت دارد، و هر کس آن دو را بخواند، این مخالفت برایش روشن خواهد شد.
وجه دوم کناره‌گیری آن حضرت از مردم به طور مطلق می‌باشد. این وجه، با نظریّه اوّل نزدیکتر است، زیرا آن مستلزم کناره‌گیری مطلق است. و با نظریّه دوم منافاتی ندارد، زیرا امکان دارد که امام- علیه السلام- در حال دوری و کناره‌گیری از مردم دیده شود، و لیکن شناخته نشود. امّا نیازی به این فرض نیست، زیرا در صورت شناخته نشدن، دیگر کناره‌گیری لازم نیست، مگر در مواردی که بودن در میان مردم، موجب آشکار شدن موقعیّت آن حضرت- علیه السلام- گردد.
(2)

روایت انباری، که بدان اشاره شد، گویای این مطلب است که امام- علیه السلام- در جزایر ناشناخته‌ای در دریای مدیترانه، فرزندانی دارد، بدین ترتیب:
1- طاهر بن محمّد بن الحسن، فرمانروای یکی از این جزایر به نام «زاهره» «8» 2- قاسم بن محمّد بن الحسن، فرمانروای جزیره «رائقه» «9»

---

(8) نجم ثاقب/ 220، 221.
(9) نجم ثاقب/ 222.

3- ابراهیم بن صاحب الامر، حاکم شهری به نام «صافیه» «10» 4- عبد الرحمن بن صاحب الامر، حاکم شهر «طلوم» «11» 5- هاشم بن صاحب الامر، حاکم شهر «عناطیس» «12» (1) تمام اینان، تحت نظر پدر خویش حضرت صاحب الامر- عجّل اللّه تعالی فرجه- حکومت می‌کنند، گرچه این روایت دلالت ندارد بر اینکه آیا پدر خویش را می‌بینند یا نمی‌بینند.
از آنجا که واقعه روایت شده، مربوط به قرن ششم هجری «13» می‌باشد که از تولّد حضرت چهار صد سال گذشته، و نیز احتمال نمی‌دهیم که طول عمر فرزندان و همسر حضرت به شکل غیر عادی بوده و از عمر دیگران بیشتر باشد؛ بنابراین بر فرض صحّت روایت، آنچه روشن می‌شود این است که آن حضرت در آن دوران دارای همسر و فرزند بوده است. و قبلا گفتیم ازدواج آن حضرت در صورتی است که همسری قابل اطمینان و دارای بالاترین مراتب اخلاص وجود داشته باشد، تا آن حضرت را شناخته و در پنهان نگاهداشتن ایشان همکاری کند، به طوری که حتّی برای فرزندان هم ناشناس بماند، اگر چه ممکن است انتساب خود را به حضرت بدانند.
(2) امّا ازدواج و یا فرزند داشتن آن حضرت، پیش از قرن ششم و یا بعد از آن را روایت متعرض نشده، و لذا بستگی به قواعد گذشته دارد. و به عدم صحّت این روایت، قبلا اشاره شد و تفصیل آن خواهد آمد.
(3) و امّا روایت مازندرانی که در مضمون شبیه این روایت است، تاریخ آن، قرن هفتم می‌باشد و دلالت دارد بر وجود جزایری در دریای مدیترانه که بزرگترین آنها جزیره خضراء است که یکی از نایبان خاص حضرت بر آن حکومت می‌کند، که نامش محمّد و لقبش شمس الدین می‌باشد. وی یکی از نوادگان

---

(10) نجم ثاقب/ 222.
(11) نجم ثاقب/ 222.
(12) نجم ثاقب/ 222.
(13) نجم ثاقب/ 217.
تاریخ غیبت کبری ،ص:93
حضرت است که با پنج پشت به ایشان می‌رسد «14» ولی روشن نیست که وی به یکی از فرزندانی که در روایت قبل آمده‌اند منتسب باشد. و ظاهرا بعید است که در طول یک قرن پنج نسل پشت سر هم به وجود آیند، مگر اینکه فرض کنیم آن حضرت همسران متعدد داشته و یا تناسل اولاد او سریع بوده است.
(1) ظاهر این روایت آن است که فرزندان مستقیم آن حضرت و یا اولاد آنها نیز همزمان با این شخص در حیات نبوده‌اند، و الا نواده پنجم به حکومت نمی‌رسید، مخصوصا که روایت گویای آن است که پدران این شخص از او برتر و شایسته‌تر بوده‌اند؛ زیرا او حضرت را مشاهده نمی‌نموده است، در حالی که پدرش اگر چه خود حضرت را نمی‌دیده ولی صدای وی را می‌شنیده است، و نیز جدّش هم حضرت را می‌دیده و هم صدایش را می‌شنیده است. «15» و روشن است که هر چه ارتباط یک شخص بیشتر باشد فضیلت و اخلاص او نزد آن حضرت بیشتر است.
صحّت و عدم صحّت این روایت را در امر چهارم بررسی خواهیم کرد.
(2)

امر چهارم: بنیانگذاری جامعه نمونه اسلامی در دوران غیبت کبری، توسط حضرت بقیّه اللّه (ع)

اشاره

دو روایت انباری و مازندرانی، که قبلا به آنها اشاره شد، دلالت بر تأسیس چنین جامعه‌ای دارند، ولی قرائن عقلی و نقلی دیگری وجود آن را نفی می‌کنند.
در اینجا مایلیم ویژگیهای فکری و اجتماعی و علمی و سیاسی چنین جامعه نمونه‌ای را با دست آوردهای آن در زمینه رفاه و آسایش و بهره‌گیریهای کشاورزی و تجاری بررسی نمائیم. پوشیده نماند، در صورتی که اصل ثبوت این دو روایت و صحّت آنها مورد اشکال قرار گرفت، دیگر ارزشی برای این خصوصیات و ویژگیها باقی نخواهد ماند، مگر اینکه بر فرض صحّت آن در نظر

(14) بحار الانوار (کمپانی) 13/ 146؛ طبع جدید 52/ 168.
(15) بحار الانوار (کمپانی) 13/ 146؛ طبع جدید 52/ 167.

راوی بحث کنیم و از این جهت مورد بررسی قرار دهیم که برای برخی از مسلمین آینده جامعه اسلامی را از دیدگاه مکتب خود، چه به صورت یک جامعه اسلامی و دولت اسلامی، و یا نظام مخصوص حضرت مهدی- علیه السلام- بازگو کنیم.
و به زودی انطباق و هماهنگی آن را با قواعد و ادله راستین اسلامی، خواهیم سنجید.
(1) این دو روایت، هر دو بر این مطلب اتّفاق دارند که در کناره‌های دریا شهرهای بزرگ بسیاری است، که امکان دارد در صحراهای یکی از قاره‌ها و یا در جزایر پهناور یکی از اقیانوسها باشند. و روایت مازندرانی صریحا می‌گوید که در دریای ابیض میانه- مدیترانه- می‌باشند و وجود همین جزایر علّت نامگذاری آن دریا به بحر ابیض شده است، زیرا پیرامون آنها را آب سفید رنگ صافی گرفته است که رنگش با رنگ دیگر آبهای دریا تفاوت دارد، و هرگاه کشتی‌های کافران و محاربان، وارد آن آبها می‌شود، با قدرت خداوند و توجّهات حضرت بقیة اللّه- علیه السلام- غرق می‌شوند.
(2) این مجموعه سرزمینی بزرگ و گسترده را در روی زمین تشکیل می‌دهد، زیرا هر یک از شهرهای آن با دیگری، دوازده و یا پانزده روز راه فاصله دریایی و یا خشکی- با وسایل مرسوم و رایج قرن ششم و یا هفتم هجری- دارد، که این مسافت تقریبا فاصله میان مکّه و مدینه منوّره در حجاز، و یا بصره و بغداد در عراق، می‌باشد.
با وجود پهنه گسترده و مساحت زیاد، این سرزمین را باغها و روستاهای

بسیاری احاطه کرده است که به هزار و دویست روستا، در اطراف هر شهر، می‌رسد. بدین ترتیب ساکنان آن را باید بیش از ده میلیون نفر بدانیم و لذا دولت متوسطی می‌باشد که می‌تواند نمونه‌ای از یک جامعه اسلامی به بهترین روش را تشکیل دهد.
(3) این مجموعه، از زیباترین صحنه‌های طبیعی و بهترین شرایط اقتصادی برخوردار است، به نحوی که زبان را یارای توصیف آن نیست. و در این میان کافی است که بدانیم بسیاری از خانه‌های آنجا، از سنگ مرمر شفاف ساخته شده است و گرداگرد هر شهری، را صدها مزرعه و بوستان با هوای آزاد و
تاریخ غیبت کبری ،ص:95
میوه‌های فراوان فرا گرفته است.
(1) و به صریح روایت انباری، گرگ و میش با صداقت و الفت هر چه تمامتر در مزارع آنجا می‌چرند. درندگان و حیوانات، بین مردم به راحتی و آزادی گردش می‌کنند و به کسی آسیب نزده، حادثه‌ای پدید نمی‌آورند.
شهرها دارای بازارهای بسیاری هستند که کالاهای گوناگون و اجناس رنگارنگ را عرضه می‌کنند. گرمابه‌های بسیار نیز در این شهرها وجود دارند و در وسط شهر مسجد بزرگی است که برای اقامه نماز جمعه، مردم در آنجا اجتماع می‌کنند. و از سمت دریا، در اطراف شهر برج و باروهایی است که شهر را از هجوم و حمله دشمن محافظت می‌کند.
(2) آئین ساکنان این بلاد، اسلام، و مذهبشان، شیعه اثنا عشری است. اخلاق و رفتار بزرگوارانه آنان را- که باید از آن صحبت شود- انباری چنین توصیف می‌کند: بهترین اخلاق انسانهای روی زمین را دارند. در امانت دارای و دیانت و راستگویی نظیری ندارند. سخنشان از بیهوده‌گویی و غیبت و یاوه‌گویی و دروغ و سخن‌چینی خالی است. حقوق و مالیات شرعی را می‌پردازند. بر دادوستد آنان روح اطمینان و خوش گمانی حاکم است، بدان حد که فروشنده به خریدار گوید:
برای خود وزن کن، و بردار، و برداشت حقّ تو، نیازی به وجود من ندارد. و به مجرّد اینکه صدای اذان بلند می‌شود، مردم کارهای خود را رها کرده، مرد و زن به ادای نماز می‌پردازند.
(3) اجتماعات مردم این شهرها، با همیاری و الفت و مهربانی همراه است، هرگاه شهر و یا جزیره‌ای نیازمند کمک و همراهی باشد، و یا مواد کشاورزی نداشته باشد، کالاهای مورد نیازشان از جاهای دیگر، به طور مجانی و رایگان، بدانجا فرستاده می‌شود.
(4) طبق روایت مازندرانی، بر این جوامع، فرمانروای واحدی حکمرانی می‌کند- و بنابه گفته انباری، چندین حاکم از سوی حضرت مهدی علیه السلام منصوب گشته‌اند- که نایب خاص حضرت به حساب می‌آید و لذا او

نماز جمعه را- به دلیل تحقق شرط وجوب آن، که وجود امام معصوم و یا نایب خاص او می‌باشد- اقامه می‌دارد.

(1) همین فرمانروا، که نایب خاص حضرت است، نماز جماعت را نیز در اوقات آن اقامه می‌کند، و هموست که در مورد مسائل شرعی مردم فتوا می‌دهد و میان آنان قضاوت می‌کند، و به صریح روایت مازندرانی، علوم عربیه، اصول دین، و فقه را از حضرت بقیة اللّه- علیه السلام- فرا گرفته، تدریس می‌نماید. و اگر نیاز به مجادله و بحث، پیرامون مسائل اعتقادی باشد، به طور صریح و قاطع به مجادله می‌پردازد و در تمام این مناظرات پیروز می‌شود. وی، دستی دهنده، و سفره‌ای گشوده بر روی میهمانان دارد.
در گذشته نام چندین نفر از فرمانروایان این شهرها را ذکر کردیم. پنج نفر از آنان از اولاد آن حضرت- عجل اللّه تعالی فرجه- بودند- طبق روایت انباری- و طبق روایت مازندرانی، یکی از نوادگان حضرت حاکم و فرمانرواست.
(2) مردم، از فرمانروای خویش، اطاعت همه جانبه دارند، و سخن آخر همیشه سخن اوست و در دل مردم ابهت و عظمت هر چه تمامتر دارد. گاهگاهی خبرهایی می‌دهد که عادتا نباید از آنها خبری داشته باشد. مثل اینکه گاهی اسامی مسافران تازه وارد را می‌گوید و این خود نشانه راستگویی و پایه حکومت اوست. البته این پیشگویی‌ها، آگاه ساختن از غیب نیست، بلکه او اینها را از امام مهدی- علیه السلام- اگر چه با واسطه- نقل می‌نماید. و خود آن حضرت- علیه السلام- عالم است به تعلیم خدای عزّ و جل او را، از طریق الهام و مانند آن و لذا در روایت آمده است که راوی می‌گوید: عرض کردم: از کجا اسم من و نام پدرم را می‌دانی؟ پاسخ داد: بدان که خصوصیات و ریشه و اصل و نسبت تو و مشخصات اسم تو و نام پدرت- که خدا رحمتش کند- قبلا به من رسیده است. «16» و جز این نمی‌تواند باشد که این مطالب، قبلا از سوی حضرت مهدی- علیه السلام- به او رسیده است.
(3) خود حضرت مهدی- علیه السلام- در این مجتمعات به صورت ناشناس، و یا کناره‌گیری از جامعه، حتی فرمانروایان، با اینکه مورد اعتماد می‌باشند،

---
(16) بحار الانوار (کمپانی) 13/ 140؛ طبع جدید 52/ 165.

زندگی می‌نماید و هرگاه به مسافرت و یا به حج رود، باز به همین جا بر می‌گردد.
تعلیمات خود را از طریق نامه‌نگاری به حاکم می‌آموزد و نظر قاطع خود

را، درباره رویدادهای اجتماعی که مردم نیازمند آنها هستند به فرمانروا ابلاغ می‌کند. چنانکه این مضمون در روایت مازندرانی وجود دارد. و بدین ترتیب آن حضرت- علیه السلام- اشراف و نظارت همه جانبه بر این حکومت نمونه دارد.
یادش در آنجا زنده و به دستوراتش در این جامعه عمل می‌شود. توده‌های مردم بر اساس اخلاص و اعتقاد به او تربیت یافته و در انتظار ظهور او به سر می‌برند و این مسأله بین تمامی طبقات مردم رایج است، به طوری که در گفتار خود، فقط به آن حضرت سوگند یاد می‌کنند.

اشکالات وارد بر این دو روایت

: (1) آنچه عرضه شد، نما و تصویری کلّی است، از جامعه نمونه‌ای که حضرت مهدی- علیه السلام- تشکیل می‌دهد (بر طبق این دو روایت) و لکن نمی‌شود این دو روایت را بطور مطلق و همه جانبه درست بدانیم، زیرا اشکالات متعددی بر آنها وارد است، که در اینجا سه اشکال مهم را یادآور می‌شویم:

(2) اشکال اوّل:

کره زمین، در این زمان، و بلکه از قرنها قبل، وجب به وجب و متر به متر، شناسایی شده است و مردم بر تمام زوایا و گوشه‌های آن آگاه گشته‌اند؛ ولی با این همه هیچ کس بر چنین جایی دست نیافته و بر اینگونه جزیره‌ها و شهرها، آگاه نشده است. و اگر وجود می‌داشت، به طور حتم و مسلّم شناخته می‌شد و از مهمترین مراکز اسلامی به حساب می‌آمد. بنابراین به طور قطع چنین مکانی وجود خارجی ندارد. «17»

---

(17) البتّه به این قاطعیّت که نویسنده محترم با خوشبختی به کشفیّات و تحقیقات سیّاحان و جهانگردان اظهار نظر فرموده‌اند نمی‌شود گفت. زیرا بسیاری از اماکن روی خشکی زمین، وسط درّه‌ها و اواسط کویر و بالای کوهها هنوز دست تحقیق بشر بدانجا نرسیده و آنچنان نیست که وجب به وجب گزارش کرده باشند. لذا از باب اینکه «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» نمی‌شود به طور قطع و کلّی انکار کرد. (مترجم).

تاریخ غیبت کبری ،ص:98

(1) و امّا این پندار، که این سرزمین از دیدگان همه جهانیان، پنهان می‌باشد، چنانکه وضع خود حضرت مهدی- علیه السلام- نیز بدین گونه است- اگر نظریّه اوّل در مورد نحوه غیبت صحیح باشد- نظری است که برخی از محققین آن را ابراز داشته «18» و برای تأیید آن وسعت قدرت خداوند، و روایتی را که طبق آن، حضرت رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- به هنگام ادای نماز، در برخی اوقات از دید کفّار مخفی می‌مانده است، شاهد آورده‌اند.

(2) و لیکن این استدلال امکان عقلی اینگونه پنهانی را اثبات می‌کند، نه وقوع آن را. و ما نیز قدرت بی‌نهایت خداوند را در بالاتر و بزرگتر از این اندازه قبول داریم، لکن وقوع این جزایر در خارج را نفی می‌کنیم و میان پنهان شدن حضرت مهدی- علیه السلام- و یا حضرت رسول معظم- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- و مخفی بودن این شهرها تفاوت می‌گذاریم.

(3) چرا که پنهان شدن حضرت مهدی- علیه السلام- و یا رسول اکرم-

صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- برای این است که وجود مبارکشان از گزند آفات، مصون مانده، بتوانند به هدایت مردم پردازند و بر آنان حجت را تمام نمایند. پس پنهان شدن آنان با قانون معجزات مطابق است، زیرا آن قانون عبارت است از اینکه هرگاه کامل ساختن حجّت، متوقف بر معجزه باشد، خداوند آن را به وجود می‌آورد و توسط آن نوامیس طبیعی را خرق می‌نماید و در خارج از این حد معجزه‌ای پدید نمی‌آورد. «19» و بر اساس همین اصل، نظریّه اوّل را که- نظریّه خفاء بدن باشد- رد کرده، نپذیرفتیم، زیرا برای سلامتی حضرت مهدی

---

(18) نجم ثاقب/ 227.
(19) اگر مقصود از کامل ساختن حجّت اینست که اتمام حجّت بر منکران و ناباوران کند و می‌بایست همیشه صدور معجزات در مقابل آنان باشد تا بهانه‌ای برای ایمان نیاوردن نداشته باشند، به این معنی و با این قاطعیّت نمی‌توان چنین قانونی برای معجزات وضع کرد. ولی اگر مقصود از اکمال حجّت معنای وسیعی است که شامل تکمیل و استوارسازی عقیده معتقدان و تشدید و ازدیاد محبّت و دوستی دوستان نیز بشود، در آن صورت قانون صدور معجزه محدود می‌شود به عدم بیهودگی و ترتّب هدفی عقلانی بر آن. و در آن صورت بروز بسیاری از امور خارق العاده از مقام ولایت ائمّه، بجا و بمورد و قابل پذیرش است. (مترجم)

- علیه السلام- و دوری ایشان از آفات، نیازی به پنهانی دائمی نیست.
(1) و اما نسبت به پنهان شدن یک شهر و یا یک جامعه اسلامی که بخواهد بطور کلّی از دیده‌ها پنهان شود، برای برپا داشتن حجّت و یا اتمام آن نیازی بدان گونه پنهانی نیست، زیرا فرض بر آن است که افراد جامعه انسانی با اسلام آشنا شده و حجت بر آنان تمام گشته و دیگر نیازی به انجام معجزه نیست، و فرض بر آن بود که در دامن بودن چنین جامعه‌ای از خطر دشمنان متوقف بر پنهانی آن است و چنین مسأله‌ای در اسلام شناخته نشده و از قانون عمومی معجزات خارج است و لذا درباره آن معجزه‌ای روی نمی‌دهد. و بنابراین اگر چنین جامعه و کشوری باشد بناچار باید ظاهر و آشکار بوده باشد، که در این صورت شناخته می‌شود، و چون نه ظاهر است و نه شناخته شده، پس وجود خارجی ندارد.
(2) و در صورتی که پنهان شدن یک جامعه مسلمان، برای برکنار بودن از آفات دشمنان، درست باشد، باید غیب شدن اجتماعات اسلامی دیگری را که در طول تاریخ، در معرض هجوم دشمنان قرار گرفته‌اند، صحیح بدانیم، و لیکن چنین چیزی روی نداده است و اگر قانون معجزات وقوع آن را ایجاب می‌نمود، به هر حال روی می‌داد.

گاهی گفته می‌شود که در این جامعه نمونه فرضی ویژگی بزرگی است که آن را از سایر جوامع ممتاز ساخته است و آن وجود حضرت مهدی- علیه السلام- در آنجا می‌باشد، بناچار جایز است خداوند این سرزمین را به غیب بودن اختصاص دهد.
(3) و لیکن این اندیشه بطور کلی ناصحیح است، زیرا اگر سلامتی و بقا و غیبت حضرت بقیة اللّه، متوقف بر پنهانی آن شهرها باشد، این پنهانی امر صحیحی خواهد بود و لیکن چنین ملازمه‌ای میان سلامتی حضرت و پنهانی شهرها نیست، زیرا بنابر هر دو نظریّه اساسی که در مورد نحوه غیبت مطرح است، آن حضرت- علیه السلام- می‌تواند سلامتی خویش را در هر جای عالم که باشد حفظ کند، بدون اینکه نیازی به غیب شدن شهرها باشد، و لذا برای این جامعه دیگر ویژگی خاصی بجا نخواهد ماند.
(4) و حتّی می‌توانیم- با توجه به آنچه در مورد اتمام حجّت ذکر شد- بگوییم
تاریخ غیبت کبری ،ص:100
که اقامه حجّت بر این مجتمع نه تنها متوقف بر غیب شدن آن نیست، بلکه کامل کردن حجّت بر آن متوقف بر ظاهر بودن آن و وجود آن به صورت جزئی از عالم بشری است، و این مطلب از قانون تمحیص و امتحان الهی که بر پایه عقل و نقل ثابت شده است استفاده می‌شود. چرا که یک فرد مسلمان و یا یک جامعه اسلامی، هر چقدر با هجوم امواج کفر روبرو گشته و در مقابل انحرافات گمراه‌کننده مقاومت کند، و در راه دین و آیین مقدّس خویش، فداکاری کند، به همان اندازه ایمانش قویتر و راسخ‌تر و اراده‌اش پابرجاتر و نیرومندتر می‌گردد. پس درگیری نظامی و یا عقیدتی او با کفر و انحراف، خود جزئی از برنامه و سنت امتحان خداوندی است، تا هر کس هلاک گشته از روی دلیل باشد و آن کس که زندگی یابد و جاویدان شود نیز با دلیل و برهان باشد.
(1) بدین ترتیب اتمام حجّت متوقف بر این برخورد و درگیری است و در بخشهای آینده این کتاب خواهیم دید که ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- متوقف بر این آزمایش و تمحیص است. و این برخورد و این آزمایش در جامعه‌ای روی خواهد داد که ظاهر و آشکار و با سایر جوامع مرتبط باشد، نه در جامعه‌ای که در پنهانی، با راحتی به سر برد و با افکار و اندیشه‌های خود زندگی کند.
بنابراین قانون عمومی تمحیص و امتحان و قانون معجزات، با غیب بودن هر جامعه مسلمان و یا برکناری و عزلت آن از عالم، منافی می‌باشند. پس اگر این مجتمع نمونه وجود داشته باشد، باید ظاهر باشد، و چون چنین نیست، پس وجود هم نخواهد داشت.
(2) مقصود ما از آنچه در گذشته گفتیم که این دو روایت بر همان اساس نظریّه اوّل پایه‌گذاری شده‌اند، همین مطلب است و اکنون دانستیم که

نظریّه اختفای جامعه از نظریّه اوّل که خفاء بدن باشد، دورتر و بیهوده‌تر است، زیرا با پذیرفتن نظریّه دوم، دیگر نیازی به این مطلب نداریم. امّا نسبت به شهرها نیز هر یک از دو قانون معجزات و تمحیص و امتحان، پنهانی آنها را نفی می‌کنند.
و کاش می‌دانستم که مدّعی پنهانی شهرها، چرا به سیاق دو روایت که بر وجود آن شهرها دلالت می‌کرد، توجّه نداشته که سیاق آنها از دو نقطه نظر با این

عقیده منافات دارد:
(1) نقطه نخست: مضمون روایت مازندرانی است، که دریای سفید بدان جهت بدین عنوان نامیده شده است که آب صافی همچون آب فرات، اطراف آن جزیره‌ها را فرا گرفته است و هرگاه کشتی‌های دشمنان بدانجا وارد می‌شوند، به قدرت خداوند و برکات حضرت بقیة اللّه غرق می‌گردند.
اگر این جزیره‌ها پنهان از دیده‌ها بودند، چگونه دشمنان بدانجا راه می‌یافتند؟! آری، در این صورت همان پنهانی برای حفظ و حمایت آنها کفایت می‌کرد. بنابراین وجود این آب صاف، خود بهترین دلیل بر عدم اختفای این جزایر است.
(2) نقطه دوم: اگر اختفاء صحیح باشد، باید برای هیچ‌کس از بیرون معلوم نباشد، بجز افرادی که در درجه عالی وثاقت و اطمینان باشند، زیرا اگر برای دیگر افراد این مسأله کشف شود، احتمال خطر و حمله دشمنان وجود دارد. پس هنگامی که کاروان راوی در دریا به این جزیره‌ها رسیده و مسلمانها و مسیحیانی با اختلاف مذهب و روشهایی که دارند در آنجا هستند، وجود این قبیل افراد غیر مطمئن عدم اختفاء را تأکید می‌کند.
(3) اشکال دوم:
این دو روایت انباری و مازندرانی، با بسیاری از روایات دیگر تعارض دارند.
این روایات گرچه مضامین مختلفی دارند ولی همگی در نفی مضمون این دو روایت اتفاق دارند (البته هر کدام از جهت خاص خود) و در باب تعارض روایات، این قاعده ثابت شده است که هرگاه یک یا دو خبر با مجموعه بسیاری از اخبار دیگر- که مضمون مشترک آنها قطعیّت پیدا کرده- تعارض داشته باشند، در این صورت آن روایات فراوان را بر آن یک و یا دو روایت مقدّم می‌داریم و برای آن یک یا دو خبر اعتباری باقی نمی‌ماند.
(4) مجموعه اخبار معارض با این دو روایت را، در چند گروه دسته‌بندی می‌کنیم:
گروه اوّل اخبار آزمایش و امتحان خدایی است؛ همچون فرمایش امام

باقر- علیه السلام- که فرمود:

«بسیار دور است، بسیار دور است، فرج ما روی نخواهد داد، تا وقتی که غربال شوید و سپس غربال شوید- این جمله را سه بار فرمود- تا اینکه خداوند متعال تیره‌ها را از بین ببرد و صافها را نگاه دارد».
و مانند فرمایش حضرت صادق- علیه السلام-:
«به خدا سوگند همانا از یکدیگر جدا می‌شوید، به خدا سوگند همانا آزمایش خواهید شد، بخدا سوگند همانا غربال خواهید شد همچون غربال شدن روان «20» از گندم».
(1) این قبیل اخبار و روایات بسیارند که بر قانونی الهی که به جهت آن غیبت کبری روی داده است دلالت می‌کنند و این یک قانون همگانی برای تمام افراد انسانی است و نمی‌شود آن را برای عدّه‌ای مخصوص و یا جامعه خاصی استثناء زد، و دانستیم که اختفاء و پنهانی از دیده‌های مردم، با امتحان و تمحیص منافات دارد و مستلزم این است که این قانون عمومی شامل آن جامعه پنهان نشود.
بنابراین اخباری که دلالت بر تمحیص و تصفیه می‌کنند، وجود جامعه‌ای را که مشمول مضمون آنها نشود، نفی می‌کنند.
(2) گروه دوم شامل روایاتی است که دلالت دارند بر سکونت حضرت مهدی- علیه السلام- در اماکن دیگر، غیر از آنجا که در آن دو روایت آمده است.
مانند مدینه منوّره (چنانکه در یک روایت بود) و در صحراها و بیابانهای خشک (در روایتی دیگر). ما، اگر چه این روایات را مورد اشکال قرار دادیم، ولی توانائی معارضه و مقابله این دو روایت مورد بحث، نمی‌توانیم نادیده بگیریم و این دو نیز می‌توانند در بی‌اعتبار ساختن آن دو روایت، با مجموعه روایات دیگر متعارض، شرکت داشته باشند. علاوه بر این روایات دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر سکونت حضرت در اماکنی دیگر دارند و فعلا نیازی به ذکر آنها نیست.
(3) گروه سوم اخبار و روایات بسیاری است که دلالت دارند بر مشاهده

---

(20) گیاهی است که غالبا میان گندم می‌روید و دانه آن شبیه دانه گندم است ولی از آن کوچکتر می‌باشد و اگر خورده شود، خواب می‌آورد. (مترجم)

حضرت مهدی- علیه السلام- در غیر آن شهرها، و کثرت آن روایات به حدّی است که نمی‌شود آنها را نادیده گرفت.
(1) این روایات وجود آن حضرت را در برخی از اوقات، در جاهای دیگری خارج از آن مناطق مفروض اثبات می‌کنند، و بلکه از آنها چنین برمی‌آید که امام- علیه السلام- غالبا در آن شهرها زندگی نمی‌کنند.

این روایات، خواه ناخواه، با آن دو روایت که حضرت را غالبا در آن شهرها می‌دانست، منافات داشته، متعارض خواهند بود. زیرا اگر براستی آن شهرها محل سکونت حضرت باشند، حضور آن بزرگوار در جاهای دیگر، بر سبیل تصادف و یا به صورت معجزه خواهد بود، و هیچ‌یک از این دو قابل تصوّر نیست. از روی تصادف بدین جهت امکان ندارد که موارد دیدار آن قدر زیاد هستند که احتمال تصادف را برطرف می‌سازند و به صورت معجزه نیز امکان ندارد، چرا که با قانون معجزات تطبیق نمی‌کند، زیرا اقامه حجّت متوقف بر وجود این معجزه نیست.

و بلکه می‌توان گفت، آنچه اخبار مشاهده به طور کلّی می‌رسانند این است که حضرت مهدی- علیه السلام- در سرزمین عراق ساکن است و برخی اوقات که مصلحت اقتضا کند، به جاهای دیگر نیز تشریف می‌برند (این مسأله را در فصول آینده توضیح خواهیم داد) و بدیهی است که سکونت در عراق با سکونت رسمی در آن شهرهای فرضی منافات دارد.

(2) گروه چهارم روایتی است که از حضرت رسول اکرم- صلّی اللّه و علیه و آله و سلّم- به تواتر رسیده است و طبق آن حضرت مهدی- علیه السلام- پس از ظهور خویش:

«یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا»:

«زمین را از عدالت و دادگستری آکنده می‌سازد، همچنانکه از ظلم و ستم پر شده است.»

پر شدن زمین از ظلم و جور، لازمه‌اش این است که بسیاری از مردم روی زمین، با اینکه بین آنها اکثر افراد جامعه اسلامی نیز وجود دارند، همگی ستمکار و منحرف باشند، به طوری که دیگر ممکن نباشد فرض شود که یک

تاریخ غیبت کبری ،ص:104

جامعه کاملی با اخلاص و وفاداری کامل نسبت به اسلام، باقی مانده است. و عمومیتی که در این روایات وجود دارد، قابل استثناء و تخصیص‌بردار نیست و بنابراین وجود یک یا چندین جامعه که همگی آن به طور دربست بر اسلام باقی و نسبت به آن وفادار باشند، با این روایات معارض خواهد بود. و هرگاه خبر واحد با یک خبر متواتر معارض باشد، باید متواتر را پذیرفته و واحد را رد کنیم.

(1) ممکن است چنین به ذهن آید که: مقصود از زمینی که از ظلم و ستم پر می‌شود، همین زمین آشکار برای مردم است، نه زمین پنهان چنانکه در آن دو روایت بود. بنابراین منافاتی میان آن روایت متواتر و این دو خبر وجود ندارد.

پاسخ این احتمال آن است که: در اشکال اوّل گفته شد که این شهرها از دیده‌ها پنهان نیستند، بلکه فقط از برخی جستجوگران و یا جاسوسان

مخفی نگه داشته می‌شوند؛ که البته اشکالاتی بر این فرض وارد ساختیم. بنابراین این سرزمین‌ها نیز داخل در همان زمین آشکار و مورد نظر روایات ظلم و جور می‌باشد. و با در نظر گرفتن این مطلب نمی‌شود گفت چنین سرزمین‌هایی وجود دارند.
(2) احتمال دیگری که ممکن است به ذهن برسد، این است که این سرزمین‌ها در طول غیبت کبری وجود داشته و اخلاص و پایبندی آنها نسبت به اسلام در خلال این دوران دوام دارد، ولی پیش از ظهور آنها هم روی به فساد آورده و آن سرزمین‌ها را هم ظلم و جور فراگیرد و در آن صورت این جمله صادق باشد که:
زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنانکه پر از ظلم و جور شده است.
پاسخ این احتمال این است که این جوامع پایه‌ریزی بر اساس اسلام شده است تا دوام یابد و دیگر قابل انحراف نباشد، زیرا فرض این است که تحت اشراف و رعایت خود حضرت مهدی- علیه السلام- می‌باشند و بنابراین امکان انحراف برای آن مردم نیست. «21»

---

(21) در این قسمت نکاتی را می‌شود یادآوری نمود:
الف: پر شدن زمین از ظلم و جور را با انحراف و فساد باید دو چیز دانست، زیرا فساد فردی، انحراف در عقیده و ترک دستورات عبادی خداوند، با ظلم و ستم نسبت به یکدیگر تفاوت دارد.

علاوه بر این ظلم بالسّویه عدل است. برای پر شدن زمین از ظلم و جور، نیازی به این نیست که همگی افراد بشر ظالم باشند، بلکه کافی است دو ابر قدرت شرق و غرب با یکدیگر بسازند و یا رسما با یکدیگر به ستیز آیند و صحنه زمین را ظلم و جور فراگیرد ولی در عین حال یک جزیره چند میلیون نفری و یا چندین ده و روستا، از ظلم جهانی آنان در امان باشند.
بهر حال وجود ظلم و ستم جهانی و فراگیر روی زمین، با وجود اشخاص و گروهها و یا چندین شهر دارای حکومت صالحه، منافاتی ندارد. مگر نه این است که اگر بگوئیم روز عاشورا، صحرای کربلا را ظلم و ستم فراگرفته بود، منافاتی با وجود حضرت سیّد الشّهداء- علیه السلام- و وجود جامعه کوچک اصحاب امام حسین، که جامعه‌ای نمونه و عادلانه بود، ندارد.
و مگر نه این است که اگر بدین نکته معتقد باشیم و وجود یک جامعه صالح و شایسته و یا یک گروه باتقوایی که بین خود با عدالت زندگی می‌کنند، با ظهور امام (ع) منافاتی بدانیم، دیگر باید هر گونه حرکت و تلاش پی‌گیر را در راه ایجاد جامعه‌ای اسلامی، محکوم کنیم و دیگر برای مجاهدات راستین اسلامی رزمندگان مسلمان و پیکار خستگی‌ناپذیر مردان راه حق، و ایثار و

فداکاری دانشمندان بزرگ اسلامی و شهادتهای حماسه آفرین شهیدان بزرگی از فقها و دانشمندان اسلامی، در طول تاریخ غیبت کبری، مفهومی نخواهیم یافت.
ب: نکته دوم اینکه مگر همان پنهان زیستن حضرت و مخفی بودن محلّ سکونت خود و یارانش، یکی از مصادیق ورود ظلم و ستم بر آنها نیست!؟ آیا در صورتی که قدرتهای ستمگر دریاها و هواها را در جستجوی پیدا کردن یک جامعه نمونه اسلامی می‌پیمایند تا به آنها دست پیدا کرده، منطقه را ویران کنند و ساکنانش را به نیستی بکشانند، خود مصداقی برای فراگیری و جهانشمولی ظلم و ستم نیست!؟ بنابراین گرچه نیازی به اعتقاد بوجود آن شهرهای فرضی وجود ندارد و اعتراضات پیشین وارد است، لیکن بین روایات پر شدن زمین از ظلم و جور، با این دو روایت از این جهت منافاتی نمی‌بینیم.
ج: نکته دیگر اینکه استدلال کرده‌اند که چون این جامعه تحت اشراف و زعامت حضرت مهدی- علیه السلام- است، دیگر فاسد نمی‌شود. این مطلب نیز چندان با واقعیّت سازگار نیست، زیرا به هر صورت که باشد، اختیار و آزادی از انسانهای تحت اشراف آن حضرت گرفته نمی‌شود. مگر بعد از ظهور حضرت بقیّة اللّه، دیگر امکان انحراف در افراد وجود ندارد!؟ مگر قدرت روحی آن حضرت و اشراف ایشان، بیشتر از رسول خدا (ص) و یا اجداد بزرگوار خویش می‌باشد!؟ مگر تحت اشراف و زعامت رسول خدا، افرادی که چندین سال افتخار یار و صحابی بودن آن حضرت را دارا بودند، بعدها انسانهایی جنایتکار و منحرف از کار در نیامدند!؟ مگر حدیث مشهور «ارتدّ النّاس بعد

اشکالات دیگری نیز از سوی برخی روایات معارض دیگر بر این دو روایت وارد است که با ذکر آنها سخن به درازا می‌کشد و بر پژوهشگران اندیشمند پنهان نیست.
(1) اشکال سوم:
جامعه پنداری در چنان شرایطی، نسبت به تعدادی از آموزشهای اسلامی و عقاید دینی کمبود دارد و تشکیل یافته از کلیت اسلامی نیست و چون از هر جهت کامل نیست، نمی‌توان گفت که مؤسس چنین جامعه‌ای وجود مقدّس حضرت بقیة اللّه باشد، زیرا جامعه‌ای که وی احداث کند جامعه‌ای از تمام جهات اسلامی و عادلانه خواهد بود، مخصوصا که برای چندین قرن تحت نظر آن حضرت اداره شده باشد و خود آن حضرت آن جامعه را از دستبرد دشمنان و نفوذ افکار غیر اسلامی صیانت و نگهداری فرماید.
این کمبودها را می‌توان ناشی از خیالات و تفکّرات راوی دانست که خصوصیّات روحی خود و انتظارات و اوهام خویش را در آنها وارد ساخته

است. مقصود از راوی، انباری و مازندرانی، هر دو می‌باشند که این دو روایت توسط آنان نقل شده است. عواملی که باعث به وجود آمدن این مطلب شده‌اند عبارتند از:
(2) 1- عامل شهرنشینی که راوی در قرن ششم و هفتم از آن برخوردار بوده

رسول اللّه» از خاطر نویسنده محترم دور شده است!؟ مگر افرادی از بهترین اشرافها و دقیقترین نظارتهای پیامبران خدا برخوردار نبودند و بعد خود ضرب المثلی برای کفر و کافران گشتند و مصداق این آیه شریفه شدند که: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا ... (سوره تحریم/ 10)!؟ مگر بر فرض که در نظر گیریم تمام افراد این جزیره فرزندان و نوادگان خود حضرت هستند، اختیار و آزادی از آنها سلب شده و دیگر معصوم بتمام معنی می‌شوند!؟ نه، امکان آن هست که همچون فرزند نوح و عموی رسول خدا جنایتکارترین افراد روی زمین بشوند، با این که اشراف حضرت نوح و نظارت خاتم الأنبیاء بر آنها باشد. و یا اگر گاهی در روی زمین جامعه‌ای صالح تشکیل یابد، دلیل بر آنست که پیشوای آن جامعه از پیامبران خدا و ائمّه اطهار شایسته‌تر می‌باشد که بگوییم آنها نتوانسته‌اند جامعه‌ای نمونه تشکیل دهند و این فرد توانسته است!؟ (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:107
است. (1) این مطلب را در لابلای روایات در چندین موضوع می‌بینیم:
الف: وجود برج و باروهای اطراف شهر، در مقابل دریا، چون اینها مهمترین وسیله دفاع از شهرها در آن قرن بوده است.
ب: وجود آب صاف که موجب غرق شدن کشتیهای تجاوزگر بوده است.
زیرا کشتیهای جنگی مهمترین ابزار حمله و هجوم در آن دوره بوده است.
ج: راوی پافشاری زیاد بر وجود مساجد و حمامهای و بازارهای فراوان در آن شهرها نموده و اینها از مشخصات اساسی شهرهای قرن ششم و هفتم بوده است. و اگر راوی توجهی به مدارس و بیمارستانها و جمعیّتها و امثال آنها می‌داشت، از آنها نیز اسمی می‌برد.
د: در این دو روایت صحبتی از تجارت و بازرگانی نشده است و تنها راه گذران زندگی را در زراعت و کشاورزی دانسته است و فقط سخن از تجارت بازاری اندک، در حدّ زندگی معمولی آنها و صنایع دستی نموده است. «22»
ه: تأکید بر وجود سرزمین سبز و پهناوری که اطراف شهرها را گرفته و از دهات و روستاهای بسیار تشکیل شده است، و این همان شکل و نمای شهرهای آن دوره بوده که این فضای سبز ناشی از نظام خاص زمین دارای

و طبقاتی جامعه بوده است و تفاوت بین شهر و روستا از همین ناحیه ایجاد شده و این نظام فئودالیته و زمین‌داری را اسلام نمی‌پذیرد و اسلامی نیست.
(2) موضوعات دیگری نیز هست که نیازی به بازگو کردن آنها نیست. فقط این اندازه می‌توانیم بگوییم که جامعه‌ای که تحت نظارت مستقیم صاحب الامر- عجّل اللّه تعالی فرجه- تشکیل شود و گروهها و جوامع را با اندیشه و دستور خود اداره فرماید، آن جامعه رنگ شهرنشینی اشرافی را ندارد، بلکه لااقل

---

(22) این قسمت را نویسنده محترم کم لطفی کرده است. زیرا مسلّم است شهری که در یک جزیره واقع شده و شهروندانش با دیگر مردم دنیا دادوستدی ندارند، خواه ناخواه تجارت رایجی نخواهد داشت. و اگر راوی سخنی از بازرگانی رایج بمیان می‌آورد جای اشکال بود که چگونه شهری که با دنیای بیرون در رفت و آمد نیست تجارت رایج و بازرگانی مهمّی دارد. (مترجم)

برخوردار از اندیشه و فرهنگی گسترده، مدارس و بیمارستانها و بازرگانی رایج است و بهترین اشکال و انواع ابزار جنگی را دارا بوده، روستاها را دگرگون ساخته و مردم و ساکنان آنها را با سواد و دانشمند می‌نماید تا بتوانند به یک جامعه کامل عادلانه برسند.
(1) 2- عامل فکری و یا برخوردهای سیاسی که در ذهن راوی از شکل حکومت حاکم در دولتهای آن دوره تمرکز یافته است.
همانطور که در آن زمان، در بسیاری از کشورها، حکومت به شکل پادشاهی استبدادی بوده و پادشاهان خود حکم‌روا و فرمانده بوده، مطلق العنان هر چه می‌خواستند می‌کردند، نه مشاوری داشتند و نه مجلسی و نه نهاد قضایی و قانون‌گذاری و نه هیچ نهادی دیگر از این قبیل نهادهای اجتماعی رایج در زمان ما، بلکه یا خود پادشاه کارها را انجام می‌داده و در هر کاری شرکت می‌کرده و یا اینکه کارها را رها می‌کرده و نسبت به آنها بی‌تفاوت بوده است؛ به همین ترتیب، در ذهن راوی جامعه عادلانه حضرت مهدی- علیه السلام- نیز به همین صورت بوده است. با اینکه اینچنین فرمانروایی مطلق العنانی از روح اسلام دور است، زیرا اگر چه اسلام برای زمامدار جامعه خود، صلاحیّت همه جانبه‌ای در هرگونه دخل و تصرف قائل است، و لکن تمام کارها را، رئیس مملکت اسلامی خود انجام نمی‌دهد، بلکه کارها را بین مؤمنین مورد اطمینان تقسیم کرده، هر یک را طبق شایستگی و لیاقتی که دارد بکار می‌گمارد؛ عده‌ای را قاضی و عدّه‌ای را مشاور می‌نماید، و در عین حال تسلط کامل و همه جانبه بر همه دارد.

این خصوصیّت بارز اسلامی را راوی بکلی از خاطر برده و نامی از آن نبرده است. بنابراین، آن جامعه این خصوصیّت بارز را فاقد بوده و نسبت به یک جامعه نمونه اسلامی کامل، کمبود خواهد داشت.
(2) ممکن است به ذهن برسد که وقتی حضرت مهدی- علیه السلام- خود از طریق نامه‌نگاری و فرستادن نماینده برای کارها، امور این جامعه را اداره می‌کند، دیگر نیازی به این تشکیلات نیست.
پاسخ این اشکال این است که این اشراف، مقتضی آن است که حضرت

زمام امر را در مسائل کلّی مملکت در دست داشته و نظارت عالیه بر کارها بکند و از طریق مراسله، قانون‌گذاری و خطمشی فکری و اجتماعی حکومت را ترسیم کند. امّا نظر قاطع دادن در جزئیّات امور برای میلیونها نفر، کاری است که از طریق نامه‌نگاری ساخته نیست، مگر اینکه به صورت اعجاز انجام شود که آن هم برای اداره مملکت و رهبری و زمامداری، بعد از اینکه اتمام حجّت شود، راه درستی نیست.
(1) اشکال دیگری که به ذهن می‌رسد، آن است که رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- رهبری مردم و ریاست بر آنها را به تنهایی انجام می‌داد چه اشکالی دارد که در هر عصری رهبر جامعه اسلامی نیز همچون نبی مکرم عمل کرده و به تنهایی مملکت را اداره کند؟
پاسخ آن است که بین نبی اکرم و رهبران جامعه به طور عموم و رهبران آن شهرها تفاوت بسیاری است که دو فرق عمده را در اینجا متذکّر می‌شویم:
تفاوت اوّل: مسلمانها در زمان رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- نسبتا اندک بوده و نیازهایشان نیز گسترده نبود و سطح زندگی پایین بود و لذا رهبری اجتماعی برای یک انسان نابغه، و یک شخصیّت کم نظیر همچون رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- در چنین جامعه کوچک امکان‌پذیر خواهد بود که بتواند به تنهایی در همه کارها دخالت کند، و لیکن وقتی مردم زیاد شده، نیازمندیها فزونی یافت و دولت گسترش پذیرفت، دیگر به تنهایی اداره کردن امکان ندارد، هر چند رهبر نابغه و کم نظیر باشد. زیرا محال است در وقت کمی به هزاران مسأله توجّه کرد.
تفاوت دوم: رسول خدا جامعه خویش را رو در رو و با حضور در میان مردم رهبری می‌کرد، در صورتی که روایت می‌گفت که حضرت مهدی- علیه السلام- جامعه خود را از طریق مراسله و نامه‌نگاری اداره می‌نماید و بدیهی است کاری که از طریق مواجهه و رو در رو می‌توان انجام داد، از طریق مراسله و نامه‌نگاری امکان‌پذیر نیست.
(2) 3- عامل فکری و رویارویی با قواعد و قوانین اجتماعی دینی و دانشمندان

آن، كه اين زمينه‌هاى فكرى در تمامى مردمى كه در چنين اجتماعى زندگى مى‌كنند و از علماى دينى تقليد مى‌كنند وجود دارد. (1) اين تأثرات را در چندين موضع از روايت مشاهده مى‌كنيم:
الف: تمركز دادن در كارهاى اسلامى، به جنبه عبادات و بى‌توجهى كامل يا غالب نسبت به روابط اجتماعى و وظيفه امر به معروف و نهى از منكر و ديگر مسئوليتهاى اجتماعى، كه از زمانهايى نسبتا دور، در جوامع اسلامى ما كمتر بوده است. و لذا راوى از همين زاويه به جامعه و مدينه فاضله حضرت مهدى- عليه السلام- نگريسته و ديگر زواياى مهم اسلامى را ناديده گرفته است.
(2) ب: عمل و كار اسلامى، نزد دانشمندان اسلامى، بيشتر منحصر به تدريس و اقامه جماعت و فتوا دادن بوده، و هرگاه كسى سؤال كند كه كار شما چيست، همين‌ها را به زبان مى‌آورند و جز مصالح و منافع شخصى چيز ديگرى از مسائل و مسئوليتهاى اجتماعى در نظرشان نبوده است. و لذا به اعتقاد اين راوى، رئيس مملكت اسلامى و بزرگ رهبر مدينه فاضله، كارش منحصر به همين تدريس و اقامه جماعت و امثال اينهاست. با اينكه علماى ما، گرچه غالبا به سبب ناتوانى از به عهده گرفتن حكومت در اجتماع، اين چنين بوده‌اند، و ليكن بزرگ فرمانده دولت اسلامى فتوايش همان قانون همگانى است، اعلاميه‌هايش همان تعيين خطمشى سياسى جامعه است، تا مردم توسط آن با گرفتاريهاى خود آشنا شده، اهداف و ديدگاههاى خود را دانسته، راه حل مشكلات را بفهمند. و او، خود يا نايب ويژه‌اش، نماز جمعه را بپاداشته و خطبه آن را مى‌خوانند. اما تدريس علوم عربى و حتّى فقه و اقامه نماز جمعه در ساير شهرها، گاهى مى‌شود كه گرفتاريهاى فرمانده و مسئوليتهايش، مانع از انجام اينها مى‌شود، در اين صورت اينها را به ديگران واگذار مى‌نمايد، چنانكه قضا و بسيارى از كارهاى ديگر مملكتى را به نايبان و وكيلان واگذار مى‌كند.
هيچ‌يك از اين كارها را راوى به زبان نياورده است، بنابراين اين شهر و مدينه از ويژگيهاى يک شهر اسلامى برخوردار نيست. لذا نمى‌شود آن را به حضرت بقية اللّه- ارواحنا فداه- نسبت داد.
(3) ج: خصوصيّتى كه در بسيارى از مسلمانان پيرو مذاهب گوناگون اسلامى

وجود دارد كه فقط به مذهب خود روى آورده و بدان اهميّت مى‌دهند و از مفهوم عام اسلامى چشم پوشيده، مسائل عمومى اسلام را ناديده مى‌گيرند. اين روحيه از تعاليم اسلامى بدور است (1) و همين خصوصيت را راوى در جامعه پندارى خويش در دو زمينه مطرح ساخته است:

زمینه نخست: جدل و مناظره طولانی عمیقی که حاکم این شهر بدان همّت گماشته و بر اساس یک مذهب خاص پایه‌گذاری شده و فقط سعی بر آن دارد که یک مذهب خاص را اثبات کند و مذاهب دیگر را ابطال نماید، و هیچ توجّهی به اثبات حقانیّت اسلام در مقابل ادیان و مذاهب دیگر ندارد. با اینکه در بین حاضرین عدّه‌ای از افراد مسیحی نیز وجود دارند، این حاکم هیچ‌گونه فکری برای مسلمان کردن آنها ندارد. و این از مسائلی است که جای بسی تأسّف شدید است.

(2) زمینه دوم: این جامعه فرضی با اینکه به شکل یک دولت اسلامی است، لکن هیچ‌گاه به فکر ارشاد و هدایت جهان خارج از خود نیست و برای آن کار نه دست به تبلیغ همگانی می‌زند و نه اقدام به جهاد می‌نماید. با اینکه یکی از بدیهی‌ترین و مسلّمترین دستورات اسلامی، سرپرستی و زمامداری و هدایت دولت اسلامی است، نسبت به تمام ملّتها و دولتها. و در طول تاریخ هیچ دولت اسلامی نیامده که خود را موظف بدین وظیفه نداند، بلکه بر آن، چه واقعا و یا ظاهرا همّت گماشته است و دلیلی ندارد که این دولت و جامعه فرضی در آن شهرها، از زیر بار این وظیفه بیرون رود.

(3) 4- عامل چهارم متأثر بودن راوی است از برخوردهای معصومین- علیهم السلام- و کارهایی که آنها در زمان زندگی و حضورشان در جامعه، انجام می‌داده‌اند. این مطلب در روایت او از دو جهت روشن می‌شود:

جهت اوّل: آنچه راوی شنیده، که ائمه دارای معجزه بوده و از غیب خبر می‌داده‌اند. لذا چنین پنداشته که حاکم این شهرها باید دارای معجزه باشد و از غیب نیز خبر دهد. و حال آنکه برای اداره کردن جامعه اسلامی نه معجزه لازم است و نه آگاهی از غیب. زیرا بعد از آنکه اتمام حجت شد، و مردم با دلیل و

برهان به دیانت اسلام گرویده و حکومت اسلامی را پذیرفتند، باید طبق ظواهر شرع با آنها رفتار شود، چنانکه دولت رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- نیز چنین اداره می‌شد و رسول اللّه فرمود که: جز این نیست که من میان شما بنابر بیّنات و سوگندها داوری می‌کنم. «23» این حدیث، روایتی صحیح و مستفیض است و مقصود از حصری که در آن بکار رفته، این است که آن حضرت- صلّی اللّه علیه و آله- از معجزه و علم غیب در قضا استفاده نمی‌نماید. و در دیگر موارد مربوط به اداره حکومت نیز بنابر همین ظاهر عمل می‌شود، مگر در مورد اتمام حجّت و اثبات هدایت و حق، در صورتی که نیاز به معجزه باشد، آورده می‌شود.

(1) ممکن است چنین به نظر آید که اخبار غیبیه‌ای که از حاکم این شهر صادر شده و اسم این شخص و نام پدرش را بدون سابقه و آشنایی قبلی

برده است، برای این بوده که حجّت را بر وی تمام کند و او را بر حقانیّت خویش آگاه سازد و از این جهت طبق قانون معجزات خواهد بود.
پاسخ این مطلب این است که اگر چه این امری محتمل است ولی مناسبتهای دیگری که برای اقامه معجزه وجود داشته و در عین حال معجزه‌ای اقامه نمی‌شده است با این احتمال منافات دارد. مثلا در آنجا که عدّه‌ای مسیحی وجود داشته‌اند که لازم بوده هدایت شوند و نیز مسلمانهای دیگری از سایر مذاهب اسلامی بوده‌اند که بایستی مذهب شیعه به آنان شناسانده می‌شد، و در عین حال برای هدایت و ارشاد و اتمام حجّت بر آنها، اقامه معجزه ننموده است، و فقط برای یک مسافری که خود ایمان دارد، از راه معجزه و اخبار از غیب، اسم او و اسم پدرش را به زبان آورده است.
(2) جهت دوم: در تاریخ غیبت صغری بدین مطلب اشاره کردیم که ائمّه- علیهم السلام- پیوسته به فکر پیروان و شیعیان خود بودند و کوشش بسیاری در برآوردن نیازها و احتیاجات و رفع گرفتاری آنان می‌نمودند، خواه ناخواه برآوردن نیازها و احتیاجات و رفع گرفتاری آنان می‌نمودند، خواه ناخواه

---

(23) مقصود از بیّنات و سوگندها این است که مدّعی باید بینه و شاهد و دلیل بیاورد؛ و منکر، سوگند. و این ضابطه‌ای شرعی است که حاکم باید طبق آن بین مردم داوری کند، نه اینکه به علم خود و یا طبق اخبار غیبیّه حکومت کند. و اینگونه حکومت و قضا را حکومت ظاهریّه گویند. (مترجم)

در نظر راوی دوران غیبت کبری و امامت امام عصر- علیه السلام- نیز باید این چنین باشد.
(1) و این نظر از دو جهت دارای اشکال است:
اوّل: ائمّه- علیهم السلام- گرچه کوشش زیادی در راه این هدف داشته‌اند ولی در عین حال، فعالیتهای بسیاری در تماس با علمای مذاهب دیگر و پیروان آنها نیز داشته و می‌کوشیدند از جامعه دوری نکنند و در بین جامعه اسلامی باشند؛ که نمونه‌ای از این کوشش را در کتاب غیبت صغری نوشته‌ایم. و لیکن راوی توجّهی بدین مطلب نداشته تا این جامعه را با آن سیره عمومی ائمّه منطبق سازد.
دوم: ائمّه- علیهم السلام- تمام کوشش خود را صرف تربیت و تعلیم پیروان خود می‌کردند بدان جهت که از حکومتهای وقت کناره‌گیری کرده و از سطوح عالیه سیاسی دور بودند. چرا که کینه‌توزی و دسته‌بندیهای هیئتهای حاکمه وقت، امکان فعالیّت در سطوح بالا را به آنان نمی‌داد و لذا بیشتر به پیروان خود توجّه داشتند.

(2) امّا مدینه فاضله‌ای که این راوی از آن صحبت به میان آورده است- بر فرض صحّت- دولتی اسلامی را ترسیم می‌کند و دولت اسلامی می‌بایست که سلطه و نفوذ خود را بر تمام جامعه اسلامی و همه مذاهب آن گسترده ساخته و همه اقشار و طبقات و ادیان را فراگیرد و مصلحت عامه اسلامی را نسبت به همه مردم در نظر گیرد. تمام مذاهب اسلامی در لزوم و وجوب این وظیفه اتفاق نظر دارند و در طول تاریخ تمام دولتهای اسلامی بر طبق آن عمل کرده‌اند.
و جایز نیست که دولت اسلامی، همّت خود را بر این بگمارد که فقط در فکر طرفداران و پیروان مذهب مورد قبول خود باشد، بلکه باید همه مذاهب و پیروان تمام فرق اسلامی را زیر پوشش خود نگه دارد، ولی راوی چنین پنداشته است که حکومت اسلامی حضرت مهدی- علیه السلام- در آن شهر و کشور، فقط پیروان خود را تحت نظر دارد.
(3) با این ایرادات که در «اشکال سوم» دیده شد، و بیش از دوازده مورد نقص و

کمبود در آن جامعه فرضی مشاهده گشت، نمی‌شود گفت که این جامعه، یک جامعه نمونه اسلامی است، مخصوصا برخی از اشکالات وارده از ضروریّات اسلام بود که بدان توجّهی نشده بود.
(1) بنابراین چنین جامعه‌ای وجود ندارد، زیرا اگر جامعه‌ای اینچنین وجود داشت و زیر نظر آن حضرت اداره می‌شد، این نقایص و کمبودها در آن وجود نمی‌داشت. پس با توجّه به این ایرادات و اشکالات، دو روایت انباری و مازندرانی، از اعتبار می‌افتد و نمی‌توان بدانها پایبند و معتقد بود. «24»
و بدین ترتیب دیگر دلیلی بر اینکه حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- در دوران غیبت، اقدام به تأسیس یک جامعه نمونه کرده باشد، وجود ندارد، و جز این نیست که وجود مقدّس آن حضرت ذخیره شده تا در روز موعود، دولت حق و عدل را در سراسر گیتی برپا سازد. عجل الله تعالی فرجه الشریف.

---

(24) چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم بسیاری از این اشکالات وارد نیست و نمی‌توان آنها را دلیل بر انکار وجود چنین جامعه‌ای گرفت. البتّه اعتقاد به وجود چنین شهر و دیاری هم واجب نیست.
برای اطّلاع بیشتر از مسأله جزیره خضراء به کتابی که به همین اسم منتشر شده است، مراجعه کنید. (مترجم)

(1)

فصل چهارم دیدار حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت کبری

اشاره

در این باره گفتار خود را از دو جهت مورد بررسی قرار می‌دهیم:
1- عقل و اصول و قواعد کلی آن بر چه چیز دلالت دارند؟
2- از روایات و احادیث چه می‌فهمیم؟
(2)

جهت اوّل: قواعد عمومی

اشاره

عقلی را در ضمن چند بحث بررسی می‌کنیم:
(3)

امر اوّل [امکان دیدار حضرت]

: آیا می‌شود همیشه به زیارت حضرت دست یافت و هر وقت که اراده کردیم با وی ملاقات و صحبت کنیم؟

پاسخ این مسأله مربوط می‌شود به آن دو نظریّه اساسی که قبلا مطرح کرده بودیم. اگر نظریّه پنهانی شخص- جسم- را بپذیریم خواه ناخواه جواب منفی است، مگر اینکه مصلحتی خاص در میان باشد و اراده حضرت مهدی- علیه السلام- بدین امر تعلق گیرد. و قبلا اشاره نمودیم که طبق این نظریّه آنچه دائمی و مستمر است اختفای اعجازی آن حضرت است و ظهور عادی ایشان گاهگاه و اندک بوده، جنبه استثنائی دارد.

و امّا طبق نظریّه دوم- که پنهانی عنوان باشد و ما آن را پذیرفته و مستدل ساختیم- در مورد رویارویی با آن حضرت سه صورت پیش می‌آید:

تاریخ غیبت کبری ،ص:116

1- دیدار حضرت مهدی- علیه السلام- با عنوان غیر واقعی ایشان، بطوری که کاملا برای دیدارکننده ناشناس باشند. این گونه دیدار به فراوانی به طور دائم برای کسانی که در محل زندگی ایشان سکونت دارند، و یا افرادی که با ایشان برخورد می‌نمایند- در هر نقطه‌ای باشد- روی می‌دهد.

2- دیدار و رویارویی با آن حضرت در عنوان حقیقی ایشان، بدون اینکه این امر را ملاقات‌کننده- مگر پس از پایان گرفتن رویارویی- متوجّه باشد. این، همان حالتی است که اکثر دیدارهای نقل شده را شامل می‌شود.

3- دیدار آن حضرت با عنوان حقیقی ایشان، در حالی که دیدارکننده نیز در اثنای ملاقات متوجّه این امر باشد. اینگونه دیدار در اخبار مشاهده و دیدار، بسیار کم نقل شده است، زیرا غالبا مخالف مصلحت بوده و با غیبت تامه و کامل حضرت مهدی- علیه السلام- منافات دارد.

(1)

- علیه السلام- چگونه است؟
این مسأله نیز بر طبق دو نظریّه اصلی در مورد نحوه پنهانی حضرت صاحب الامر- عجّل الله تعالی فرجه- تفاوت پیدا می‌کند.
اگر نظریّه اوّل را بپذیریم، این رویارویی نیازمند وقوع چند معجزه خواهد بود. زیرا چنانکه دانسته شد این نظریّه مبتنی بر پنهانی دائمی بدون آن حضرت به طریق اعجاز می‌باشد و امکان رویارویی با آن حضرت به طور طبیعی وجود ندارد، و لذا برای تحقق آن بایستی چند معجزه صورت گیرد:
(2) معجزه اوّل آشکار شدن- به طور استثنائی- در ضمن استمرار و تداوم اختفای ایشان- به جهت مصلحتی خاص- می‌باشد. این ظهور حالت پنهانی اعجازی و دائمی حضرت صاحب را قطع می‌کند و لذا خود نیز معجزه‌ای محسوب می‌شود.
(3) معجزه دوم به عنوان دلیلی قاطع برای اثبات حقانیت و صحت ادعای آن حضرت برای ملاقات‌کننده، ضروری است، اگر چه به گونه‌ای باشد که حقیقت را، پس از پایان گرفتن دیدار، روشن سازد. زیرا دیدارکننده قبلا حضرت مهدی
تاریخ غیبت کبری ،ص:117
- علیه السلام- را نمی‌شناخته و از خصوصیات ظاهری وی اطلاعی ندارد و لذا صرف ادعای آن حضرت برای او کافی نیست.
(1) معجزه سوم پنهان شدن مجدد آن حضرت است، پس از آشکار شدن برای شخص دیدارکننده. وقوع این سه معجزه در صورت صحّت نظریّه اوّل برای تحقق رویارویی و مشاهده، لازم می‌باشد.
امّا در صورتی که نظریّه دوم را، که طبق آن آنچه به طور دائم پنهان است، عنوان حقیقی حضرت قائم- علیه السلام- می‌باشد، بپذیریم، نیازی به معجزه اوّل نیست، بلکه کافی است آن حضرت با فرد مورد نظر، مانند سایر انسانها روبرو شود و منظور خود را از دیدار برآورده سازد و شخصیّت حقیقی خود را به او- اگر چه به گونه‌ای باشد که پس از اتمام رویارویی متوجّه گردد- بشناساند. و نیز در بسیاری از اوقات نیازی به معجزه سوم نمی‌باشد، بلکه آن حضرت، به طور عادی، پس از پایان دیدار، ملاقات‌کننده را ترک می‌کند، و اگر لازم باشد قبلا برنامه‌ای را طرح و اجرا می‌نماید که این عمل جلب نظر نکند.
آری، در صورتی که هنگام ملاقات، امام- علیه السلام- به گونه‌ای در تنگنا قرار گیرد که بیم از میان رفتن و انتفای غیبت عامه ایشان برود، چاره‌ای از پنهان شدن به طریق اعجاز نیست و این معجزه در این شرایط با قانون

معجزات مطابقت دارد، زیرا برقراری غیبت ایشان برای تحقق روز موعود لازم می‌باشد.
(2) و اما معجزه دوم، که برای معرفی و اثبات شخصیّت حقیقی آن حضرت لازم است، در بسیاری از دیدارها مورد نیاز می‌باشد، زیرا صرف ادعای آن حضرت کافی نیست و بایستی ایشان بر مدعای خود دلیلی بیاورد و این دلیل جز معجزه نتواند بود، و لذا این معجزه نیز با قانون معجزات مطابقت دارد.
آری، گاهی نیازی به این معجزه نیست و آن در مواردی می‌باشد که دیدارکننده، حضرت مهدی را از قبل می‌شناخته است. چنانکه اگر یک بار قبلا آن حضرت را دیده باشد و برای وی دلیل بر صحّت ادعای ایشان اقامه شده باشد، و سپس بار دیگر آن حضرت را ببیند و بشناسد، نیازی به اقامه دلیل مجدد نیست و به این ترتیب ملاقات او با حضرت مهدی- علیه السلام- کاملا طبیعی خواهد

بود، بدون اینکه معجزه‌ای واقع شود. نمونه روشن برای این مورد، دیدارهای سفرای چهارگانه آن حضرت در دوران غیبت صغری می‌باشد، آنان امام- علیه السلام- را کاملا می‌شناختند و از ایشان توقیعات را دریافت می‌نمودند و نمونه اینگونه دیدارها در غیبت کبری، مواردی است که برخی روایات گویای آنند. در این روایات آمده است که گزیده‌ای از یاران مخلص حضرت مهدی- علیه السلام- با آن حضرت گرد می‌آیند و ایشان را می‌شناسند، چنانکه از پاره‌ای روایات چنین برمی‌آید که علامه سید مهدی بحر العلوم- چنانکه در ذکر اخبار دیدارها خواهد آمد- از این دسته بوده است.
(1)

امر سوم [فایده ملاقات حضرت با مردم]

: انگیزه حضرت از دیدار با مردم چیست، و چه فایده‌ای دارد؟
آن اندازه که قواعد عمومی به ما می‌گوید، و در جهت دوم همین بخش مفصلا به بررسی آنها خواهیم پرداخت، این است که مقصود حضرت از این دیدارها، انجام مسئولیّت اسلامی خود است؛ مسئولیتهای گوناگونی که در فصل دوم از آنها نام بردیم. در آنجا که انجام آنها منحصر به این باشد که حتما با شخصی ملاقات نمایند و بدون ملاقات و دیدار حضوری، امکان انجام آنها نیست و قضیّه طوری است که مشمول شرایطی که برای انجام وظیفه اسلامی حضرت در بین جمع مردم گفته شد، باشد.
گاهی هدف آن حضرت، نجات فرد و یا گروهی از دست ستمکاری است، و گاهی جلوگیری ضرر و زیانی به شخصی، و یا راهنمایی و نجات از گمراهی اعتقادی و مذهبی، و یا دفاع از شخص و یا گروهی در مقابل انحرافی که وارد شده و امثال اینگونه انگیزه‌ها که گاهی ممکن است پدید آید، البته با حفظ وجود شرایطی که گفته شد.
(2)

امر چهارم [کیفیت حضور حضرت هنگام رؤیایی با دیگران]

: حضور حضرت در هنگام رویارویی با دیگران به چه کیفیّت است؟
این سؤال از آنجا برمی‌خیزد که هرگاه شخصی که حضرت می‌خواهد با او ملاقات کند، در جای دور دستی باشد، حضرت چگونه نزد او می‌رود. در این
تاریخ غیبت کبری ،ص:119
مسأله باید دو نکته را در نظر داشته باشیم:
1- در بسیاری از موارد، مسافت بین حضرت و دیدارکننده زیاد است و لذا آن حضرت باید همیشه در حال مسافرت به نقاط دور دست باشد، تا بتواند به رفع گرفتاری مردم برسد.
2- مسافرتهای زیاد حضرت با غیبت منافات دارد، زیرا ممکن است حضرت شناخته شوند. مخصوصا که باید برای رفع مشکلات دیداری حضوری دست دهد.
(1) پاسخ این مشکل را از چندین راه می‌شود داد، مخصوصا که این مسأله مورد قبول است که هرگاه خطری برای غیبت وجود داشته باشد، آن کار را حضرت انجام نمی‌دهد. و اگر چه آن عمل تمام شرایط را داشته باشد، وقتی که امکان آن و انجام آن دشوار بود، دیگر وظیفه‌ای برای حضرت نخواهد بود و لذا آن کار انجام نمی‌گیرد.
روشهایی که می‌توان اشکالات را برطرف ساخت، چندین راه است:
1- نیازی ندارد که فرض کنیم شخصی که حضرت می‌خواهد خود را برای او آشکار کند، حتما در جای دوّمی باشد، بلکه ممکن است در همان مکان و جامعه‌ای باشد که حضرت نیز در همانجا زندگی می‌کند، لذا نیازی به مسافرتهای متعددی نیست؛ چه اینکه حضرت در آن جامعه به طور پنهانی و طبق نظریّه اول زندگی کنند، یا طبق نظریّه دوم. لذا دیگر مشکلی پیش نخواهد آمد.
2- دیدارهای تصادفی، که در برخی از دیدارها ممکن است وجود داشته باشد که حضرت در برخی از مسافرتهای خود، به طور تصادفی، با فرد و یا گروهی برخورد کند که لازم باشد خود را بر آنها آشکار سازد و گرفتاری آنها را برطرف نماید.
(2) البته نمی‌شود تمام دیدارها را بر تصادف حمل کنیم، لکن در برخی از آنها این را می‌شود گفت. و در این صورت دیگر این سؤال پیش نمی‌آید که حضرت چگونه مسافرتهای متعدد و پیاپی انجام می‌دهند، زیرا در دیدارهای تصادفی مسافرت به خاطر آن نیست، بلکه به خاطر کاری دیگر است و در ضمن آن دیدارهایی هم روی می‌دهد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:120

(1) 3- هرگاه حضرت مهدی- علیه السلام- موردی را ببینند که لازم باشد به آنجا مسافرت کنند و خطری برای آن حضرت- نه برای شخص و نه برای غیبت ایشان- نداشته باشد و انجام آن کار نیز لازم باشد، در این صورت به طور طبیعی آن مسافرت را انجام می‌دهند و آن کار را عمل می‌نمایند، زیرا انجام آن وظیفه‌ای اسلامی برای آن بزرگوار می‌باشد.
اینگونه مسافرتها برای حضرت امکان دارد، زیرا مسافرت می‌کند و کار خود را انجام می‌دهد و برمی‌گردد، و جز آن شخص که با حضرت دیدار کرده، دیگر کسی او را نمی‌شناسد. البته با در نظر گرفتن وجوه فوق، این مسأله کمتر اتفاق می‌افتد و اینگونه مسافرتهای طولانی برای انجام یک کار مخصوص زیاد نمی‌باشد.
به هر حال این دو وجه دوم و سوم با هر دو نظریّه اصلی سازگار است، زیرا هم دیدار تصادفی و هم مسافرت به راه دور، برای انجام یک کار، هم با خفاء شخص و هم با خفاء عنوان امکان دارد.
(2) 4- حضرت برای انجام کاری که می‌خواهد انجام دهد، از طریق معجزه و به صورت اعجاز عمل می‌کند، چه در رفتن به جاهای دور دست و یا در هر محلّی که می‌خواهد بدان هدف برسد، معجزه‌ای به کار برده و به مسافرتهای دور می‌رود و کارهای گوناگون را در کمترین زمان انجام می‌دهد.
این وجه نیز با هر دو نظریّه سازگار است، لکن طبق قانون معجزات باید در صورتی باشد که اقامه حجّت و اثبات حق متوقف بر آن باشد که کسی را بخواهند هدایت کنند، و یا ظلم و ستمی را از کسی برطرف سازند، و بعید است که در صورت انجام و برآوردن نیازی شخصی گرچه خیلی زیاد و مهم باشد، دست به اعجاز بزنند و از طریق معجزه عمل نمایند.
البته این معجزه غیر از آن است که حضرت برای معرفی خود انجام می‌دهد، لذا گاهی اتفاق می‌افتد که هر دو معجزه انجام می‌پذیرد، و گاهی فقط یکی از آن دو کافی است، و گاهی هر دو هدف با یک معجزه برآورده می‌شود.
چنانکه گاهی نیز هست که اصلا نیازی به اعجاز نیست، و این در موارد گوناگون فرق می‌کند.
تاریخ غیبت کبری ،ص:121
در اینجا بحث از قواعد عمومی که موضوع جهت نخستین بحث ما بود، پایان پذیرفته و اینک به روایات و اخبار نظر انداخته، تا ببینیم مقتضای آنها چیست و آیا با قواعد عمومی سازگار هست یا نه.
(1)

جهت دوم [از دیدگاه روایات دیدار و مشاهده]

اشاره

: اخبار مخصوصی که بر دیدار و مشاهده حضرت در دوران غیبت کبری دلالت می‌کند:
داستانها و اخبار ملاقات بسیار فراوان است و به حد تواتر می‌رسد، به طوری که به هنگام مراجعه و استقراء موارد آن، یقین پیدا می‌کنیم که فی الجمله دیدارها و زیارتهایی با آن حضرت بوده، گرچه تک تک روایات و اخبار، به خودی خود یقین‌آور نباشد و قابل مناقشه و اشکال باشد. «1»
آنچه که به دست ما رسیده، بیشتر از صد روایت است، برخی از آنها را علامه مجلسی در بحار الانوار «2» آورده؛ و محدث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری در کتاب نجم ثاقب، صد داستان را نقل کرده است، و در این باره رساله مخصوصی به نام «جنة المأوی» نوشته و به جلد سیزدهم بحار افزوده و بدان ملحق کرده و در آن پنجاه داستان را آورده است. و در دیگر مدارک و بر سر زبانها داستانهای بیشتر از این نقل شده است.
(2) در کتاب تاریخ غیبت صغری «3» این مسأله را یادآور شدیم که احتمال دارد

---

(1) اینگونه تواتر را در اصطلاح تواتر معنوی می‌گویند. تواتر لفظی این است که لفظ و یا یک رویداد را تمام راویان به یک صورت نقل کنند و به حدّ تواتر برسانند که خبر متواتر حجّت بوده و یقین‌آور است. لکن تواتر معنوی آن است که داستانها و قضایای زیادی را پیرامون یک شخص و یا موضوع نقل کنند که در تک تک داستانها تواتری نیست، لکن از مجموع یک حقیقت مشترک در همه فهمیده می‌شود؛ مانند روایات وارده درباره شجاعت حضرت علی- علیه السلام- که از مجموع روایات یک اصل فهمیده می‌شود. اینگونه متواترها را متواتر معنوی گویند. (مترجم)
(2) جلد سیزدهم (کمپانی) ص 143 به بعد؛ طبع جدید 52/ 159 به بعد.
(3) ص 647.

- اگر حتمی نگوییم- دیدارهای بسیاری روی داده باشد که کسی از آنها آگاه نشده و به کسی هم نگفته‌اند و نیز حضرت به جمعیّتهای بسیار پیوسته و به آنها کمک کرده باشد و آنان لب به سخن نگشوده و به علل گوناگون کسی را از آن آگاه نکرده‌اند. بلکه می‌شود گفت، دیدارهایی که گفته نشده، بیش از آنهایی است که نقل شده است.
بررسی روایات:
به هر حال، روایات وارده در این موضوع را از حیث محتوی و مدلول در

ضمن چند امر بررسی می‌کنیم:
(1)

امر اوّل [تقسیم‌بندی روایات]

: روایات به چند دسته تقسیم شده و سبک و شکل کلّی آنها چگونه است؟
و دیدارکننده چه شخصی بوده و تا چه اندازه می‌شود به او اطمینان کرد؟ و مقصود حضرت از دیدار او چه بوده و چگونه در ضمن دیدار، سلامت و غیبت خود را حفظ کرده است؟
از این جهات روایات با یکدیگر تفاوت داشت، و می‌شود آنها را در چندین بخش تقسیم کرد:
(2) بخش اوّل: روایاتی که معجزات بسیاری را به حضرت نسبت می‌دهد.
در این موضوع چهار روایت داریم.
قبلا گفتیم که معجزه برای اقامه دلیل و حجّت است و بیشتر از آن از آفریدگار حکیم صادر نمی‌شود، و با این ملاک معجزاتی که بیشتر از اندازه نیاز صادر شده و روایت گشته، از درجه اعتبار ساقط می‌شود، و تا وقتی نتوانیم وجهی برای صحّت آن بیابیم، لزومی بر پذیرش آنها نیست، گرچه اصل روایت بی‌اعتبار نمی‌شود، زیرا قبلا گفته شد که بی‌اعتبار بودن جزئی از مدلول یک روایت، موجب بی‌ارزشی و بی‌اعتباری تمام روایت نمی‌شود.
علاوه بر اینکه برای تصحیح آنها راههایی نیز وجود دارد:
راه اوّل: گرچه گفتیم که معجزه منحصر است به مورد اقامه حجّت، لکن باید توجه داشت که این قاعده همانطور که مقتضی آن است که بیشتر از مورد

اقامه حجّت نباشد، مقتضی آن نیز هست که از این مورد کمتر هم نباشد، و در هر جا که نیازی به معجزه باشد، انجام گردد. لذا باید در هر جا که یک فرد معمولی قانع می‌شود، به اندازه‌ای که او را قانع کند، معجزه اقامه بشود و احتمال تصادف و ظاهرسازی از بین برود. لکن اگر معجزه‌ای چشمگیر نباشد و ممکن باشد فردی را اقناع نکرده و هدف برآورده نشود، در این صورت باید چندین معجزه در کنار یکدیگر قرار گیرند، تا افراد قانع شوند.
(1) در بسیاری از اخبار، معجزات در دیدار حضرت از این گونه می‌باشند، چنانکه در تاریخ غیبت صغری گفتیم که چگونه حضرت دو دلیل را به یکدیگر ضمیمه کرده بود و بعد از مطالعه نامه حضرت، یکی از مؤمنان به برادر ایمانی خود گفت: غمناک مباش، این نامه که به تو رسیده، بر دو چیز دلالت می‌کند؛ یکی اینکه به تو گفته که مال هزار دینار است، و دوم اینکه به تو دستور داده است با ابو الحسین اسدی معامله کن، زیرا می‌دانسته که به زودی خواهد مرد.

راه دوم: قبلا تذکر دادیم که گاهی باید حضرت دو معجزه انجام دهد، تا با یکی خود را به شخص دیدارکننده بشناساند، و با معجزه دیگری از او پنهان شود و غایب گردد. البته این مطلب در صورتی است که اختفاء و غیبت حضرت را طبیعی و عادی ندانیم، لکن اگر غیبت عادی و معمولی باشد، فقط با یک معجزه حضرت هم خود را معرفی می‌کند و هم از دیده‌ها پنهان می‌گردد.
به هر حال در یک دیدار، اگر چندین معجزه روی دهد، اشکالی پیش نمی‌آید، لکن اگر دلیل و توجیهی برای تکرار و تعدّد معجزه نباشد، در این صورت پذیرفتن آن اندازه از معجزات لزومی ندارد، گرچه تمام روایت را پذیرا باشیم.
(2) بخش دوم: روایات و داستانهایی که شامل پرداختن حضرت به دفع نیازمندیهای شخصی افراد می‌باشد، بسیار است. اغلب روایات دیدار متضمن همین مطلب است، لکن آنچه که مربوط به نیازهای عمومی و یا راهنمایی و ارشاد همگانی و اجتماعی وارد شده، بسیار اندک است.
اینگونه روایات را به راحتی می‌توانیم پذیرا باشیم، زیرا اینگونه دیدارها
تاریخ غیبت کبری ،ص:124
برای این اهداف شخصی، از جهات گوناگون، هم امکان دارد و هم صحیح است و هم با قواعد عمومی سازگار می‌باشد:
(1) جهت اوّل: حضرت کارهای مفید اجتماعی خود را با شخصیّت حقیقی خود و یا در پوشش عنوانی بدلی انجام می‌دهد و قبلا روش ویژه حضرت را گفتیم و تذکّر دادیم که برای حفظ سلامتی و رعایت حالت غیبت، این گونه کار انجام دادن بهتر است و دست حضرت باز است و می‌تواند مکررا و به طور گسترده به رفع نیازمندیهای شخصی افراد بپردازد، بدون اینکه آن اشخاص متوجه شوند که این کار از سوی حضرت بوده است و لذا در هیچ جا از قول آن حضرت نقل نکرده‌اند.
(2) جهت دوم: احتمال بدهیم- البته در این گونه موارد همان احتمال کافی است- که حضرت در طول دوران غیبت کارهای بسیاری را انجام داده، لکن تمام اخبار و روایات آن به دو جهت به ما نرسیده است:
1- حضرت خود به دیگران دستور می‌دهد که قضیه را کتمان نموده و جایی نقل نکنند، زیرا یا غیبت متوقف بر این کتمان است و یا به طور کلّی مصلحت آن برنامه اصلاحی بر اختفاء می‌باشد.
2- کارهای شخصی که مربوط به یک فرد است، به خودی خود بیشتر مورد نقل و روایت قرار می‌گیرد تا کارهای اجتماعی. نوعا انسان کارهایی را که به سر خودش آمده و خودش مورد نظر بوده، بیشتر به آن توجه دارد و برای این و آن نقل می‌کند تا کارهایی که برای مردم اتفاق افتاده است. مخصوصا از دیدگاه راویان مخصوص این روایات که به تمام مسائل از

زاویه خاص و ویژه منافع شخصی می‌نگرند و مصالح مخصوص خود را در نظر می‌گیرند، و اصولا نوع افراد انسان در همین تنگنای خود خواهیها قرار گرفته و این حالت تا روز ظهور حضرت بقیة اللّه از انسانها گرفته نمی‌شود «4» و لذا کارهای اجتماعی در نظر این راویان

---

(4) البتّه باید در نظر داشت که در ایّام ظهور دولت حقّه حضرت نیز این حالت بطور جبر و به صورت غیر اختیاری از انسان گرفته نمی‌شود، لکن تحت تربیت و ارشاد حضرت در بسیاری افراد این حالت خودخواهی از بین می‌رود، در عین حال باز افرادی خودخواه وجود خواهند داشت (مترجم)

بی‌فایده بوده و بیشتر به کارهای شخصی و سازندگیهای فردی می‌پرداخته، همانها را هم روایت کرده‌اند، و لذا آثار اجتماعی و تأثیرات همگانی امام- علیه السلام- را در جامعه کمتر نقل نموده‌اند.

(1) 3- باید بدانیم که در بسیاری از ظلمها و ستمهایی که در طول تاریخ موجود بوده، شرط اول اقدام در کارها وجود نداشته، و آن شرط این بود که اگر حضرت می‌خواست نسبت به آنها اقدامی کند، می‌بایست ظاهر شود و اقدام کند و این ظهور و اقدام با اصل غیبت حضرت منافات داشت و قبلا گفتیم که هر گونه عملی که با اصل غیبت منافات داشته باشد، نباید حضرت آن را انجام دهد.

(2) 4- در بسیاری از موارد ظلم شرط دوم وجود ندارد؛ و آن این بود که باید توده‌های مردم آماده ظهور گردند و سطح فکر و اندیشه آنان به جایی برسد که بتوانند تعالیم حضرت را درک کنند و در پیشگاه واقعیت و خداوند و آینده خود احساس مسئولیّت بنمایند، و این خود یکی از شرایط مهم ظهور حضرت است و لذا برای حفظ شرایط ظهور، برای ایجاد این مقدمات، حضرت اقدام به برطرف کردن این گونه ظلمهای عمومی نمی‌کند، بر خلاف ظلم و ستمی که بر یک فرد تنها وارد می‌شود، که در آن صورت اقدام برای رفع ظلم از آن یک فرد با این شرط منافات ندارد.

به هر حال، آنجا که برطرف ساختن ظلم و ستم، منافات با آمادگی مردم به خاطر بودن آن نداشته باشد، و دیگر شرایط وجود داشته باشد در آن صورت حضرت اقدام به رفع ظلم خواهد کرد. و با توجّه به اینکه ظلم شخصی- بر خلاف ظلمهای عمومی و اجتماعی- غالبا اثری در ایجاد آمادگی مزبور ندارد، لذا اقدامات آن حضرت در رفع ظلمهای شخصی بیشتر بوده است.

بنابراین بسیار منطقی خواهد بود که بگوییم بر اساس جهات چهارگانه مذکور کارهای اجتماعی حضرت از کارهای شخصی و فردی کمتر است و یا لااقل کمتر روایت شده است.

(3) بخش سوم: در برخی از روایات دیدار و مشاهده حضرت مهدی- علیه السلام- به طور آشکار در صحنه حادثه ظاهر نمی‌گردد؛ و لااقل نسبت به راوی

دیدار چنین است. ولی ماجرا به گونه‌ای رخ می‌دهد که برای شخص نقل‌کننده دلیل قطعی اقامه می‌شود که شخصی دیگر آن حضرت را دیده و شناخته؛ و یا دیده، امّا قبل از رفتن حضرتش، ایشان را نشناخته است.
برخی از حکایات صدگانه‌ای که مرحوم محدّث نوری در نجم ثاقب آورده است، از همین قبیل می‌باشد.
این گونه روایات با روایات مشاهده منافات ندارد، زیرا مقصود ما از دیدار فقط آن نیست که یک شخص خودش حضرت را دیده باشد، بلکه دیدار کسی دیگر را هم نقل کرده باشد، شامل روایات مشاهده می‌شود.
(1) بخش چهارم: روایاتی که بر وجود حضرت دلالت دارد، بدون آنکه کسی حضرت را دیده باشد، نه بدان معنی که حضرت جسم و شخص خود را پنهان کرده باشد، بلکه بدان معنی که مردم به آن حضرت توسل جسته و رفع گرفتاریهای خود را از آن حضرت خواسته‌اند، و آنگاه دعایشان مستجاب شده و حضرت در پیشگاه خداوند وساطت کرده، گرفتاری‌هایشان- یا به طور عادی و معمولی و یا به صورتی غیر عادی و غیر منتظره- برطرف گشته است، و آن فرد یقین کرده که از سوی حضرت بوده و نتیجه دعای آن بزرگوار بوده است. پاره‌ای از روایات مشاهده از این قبیل بوده، و در طول دوران غیبت بسیار اتفاق افتاده است؛ زیرا حضرت در پیشگاه خداوند دارای منزلت و مقامی است و دعایش مستجاب می‌شود.
این گونه دیدار و اثرگذاری، بهترین و بی‌خطرترین راه است که حضرت با خصوصیّت و صفت حقیقی خود می‌تواند تأثیر بگذارد.
(2) بخش پنجم: اخباری که دلالت دارد بر اینکه حضرت برای یک فرد اقامه حجّت نموده است؛ گاهی در خواب، و گاهی در بیداری.
با در نظر گرفتن دو ویژگی، این گونه اتمام حجّت از آن حضرت بعید نیست:
اوّل: اینکه اقامه حجّت از راه معجزه باشد.
دوم: در عالم بیداری نیز اثری داشته باشد و منحصر به حالت خواب نباشد.

این دو ویژگی در تمام اخباری که در این باره آمده و در کتابها نوشته شده و یا در مواردی عینا دیده شده و یا از اشخاصی شنیده شده است، وجود دارد، و با وجود آنها این روایات نیز بر وجود حضرت مهدی- علیه السلام- دلالت قطعی داشته، گرچه در زمره روایات مشاهده وارد نگردیده است.

(1) در اینجا می‌خواهیم بگوییم که هیچ گونه دلیل عقلی و یا نقلی بر بطلان تمامی خوابها وجود ندارد. آری، شکی نیست که بسیاری از خوابهای بی‌ارزش و باطل است و حقیقتی ندارد و برخاسته از هواها و هوسها و تمایلات نفسانی است، لکن تردیدی در وجود خوابهای راستین و مطابق واقع نیست که در بسیاری موارد، به نحوی، تحقق آنها در عالم بیداری دیده می‌شود، و این قابل انکار نیست. البته انسان آزاد است که هرگونه تفسیری که می‌خواهد برای این امر بکند، لکن نمی‌شود آن را حاصل تصادف دانست، زیرا تعداد رؤیاهای صادقه در طول تاریخ به قدری زیاد است که نمی‌توان احتمال تصادف را در این زمینه مطرح نمود.
(2) حال اگر رؤیا با امری دیگر غیر از مطابقت با واقع همراه باشد، بدون شک در شمار معجزات خواهد بود مانند اینکه مثلا کسی در خواب انسان را دعا کند و در بیداری شفا بیابد و یا وقوع و تحقق کاری را در خواب وعده دهد و در بیداری اتفاق افتد و یا چیزی را که انسان نمی‌دانسته، در خواب خبر دهد، در عین حال نمی‌خواهیم برای روایاتی که فقط منحصر به نقل یک خواب است، ارزشی قائل باشیم، زیرا در اخبار مشاهده روایتی که فقط خوابی را نقل کند، وجود ندارد، بلکه در آن روایت خواب و بیداری با هم شرکت داشته و معجزه‌ای را که دلالت بر وجود حضرت می‌کند؛ و آن خود بهترین دلیل بر صدق خواب است، نقل می‌نماید.
به هر حال، این گونه روایات تعدادش کم است، و اگر خواب را بی‌ارزش دانستیم نسبت به آنچه که در بیداری اتّفاق افتاده است، بی‌اعتنا نخواهیم بود و آنها خود برای ما حجّت خواهند بود.
(3) بخش ششم: اخبار و روایاتی که می‌گوید حضرت را مردم به صورت شخص معروفی می‌بینند.
تاریخ غیبت کبری ،ص:128
(1) مرحوم حاجی نوری دو روایت در این باره نقل کرده است که در یکی حضرت به شکل سیّدی که راوی او را می‌شناخت که فردی نادان و کودن است، ولی بعد که از او مطالبی علمی شنید و آن سیّد معروف انکار کرد که این مطالب از او باشد، فهمید که آن شخص که مطالب را به او گفته است حضرت بوده است نه این شخص. «5»
و در روایت دوم راوی حضرت را به صورت شیخی که قبلا او را می‌شناخت دیده است. «6»
این دو روایت، مطلب دیگری را اثبات می‌کند، و آن این است که حضرت به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شود، و این مطلب را باید با دو نظریّه اصلی غیبت بسنجیم و ببینیم چگونه با آنها مطابق می‌شود.
(2) امّا نظریّه پنهانی شخص و جسم: طبق این نظریّه، لازم نیست که حتما حضرت به صورتهای گوناگونی ظاهر شود زیرا ممکن است که حضرت

هرگاه می‌خواهد بر شخصی خود را آشکار کند، به شکل و صورت حقیقی خود ظاهر شود و همیشه به یک شکل باشد. لکن ممکن است که طرفداران این نظریّه بگویند چون اصل پنهانی بدن حضرت به صورت اعجاز انجام می‌گیرد، در مواردی که لازم باشد، ممکن است این حالت اعجاز گسترش یافته شامل حالات مخصوص و شکل و قیافه حضرت نیز بشود، زیرا خداوند بر همه چیز تواناست. لکن حقیقت آن است که اگر در این نظریّه قدری بیندیشیم، انحراف و لغزشی بس بزرگ خواهیم دید که با هیچ یک از افکار و اندیشه‌های اسلامی تطبیق نمی‌کند ولی فعلا به بررسی عمیق آن نمی‌پردازیم.
(3) درست همان است که ما گفتیم که مقصود از غیبت، پنهانی شخص نیست، بلکه پنهانی و غیبت شخصیّت و عنوان حضرت است و هر چند خداوند بر همه چیز تواناست، لکن این بدان معنی نیست که در هر مسأله و موردی مرتب

---

(5) نجم ثاقب/ 368.
(6) نجم ثاقب/ 373، مقصود از سیّد و شیخ کسانی هستند که دارای لباس روحانیّت هستند؛ سیّد از اولاد پیامبر اسلام، و شیخ کسی است که از اولاد آن حضرت نباشد.

دست به انجام معجزات گوناگون بزند، بلکه معجزه خود قانونی داشته و فقط در مورد اقامه حجّت و تربیت و هدایت مردم به کار می‌رود.
(1) در این صورت ما می‌توانیم مسأله تغییر شکل و قیافه حضرت را از راه معجزه پذیرا باشیم، فقط در مواردی که اقامه حجّت و یا زمینه‌سازی برای ظهور حضرت متوقف بر آن باشد؛ لکن یافتن چنین موردی بسیار مشکل است، زیرا نیازی به تغییر شکل نیست چون حضرت می‌تواند به شکل و قیافه حقیقی خود آشکار شود و به صورت اعجاز پنهان گردد و کسی مطلع و آگاه نشود.
این مسأله را نیز مطلبی که قبلا گفته شد رد می‌کند که حضرت را در دوران غیبت صغری و کبری عده زیادی با شکل و قیافه حقیقی می‌شناسند، البته تغییر لباس و وضع ظاهری نیز ممکن می‌باشد.
(2) بخش هفتم: برخی از اخبار مشاهده دلالت بر آن دارد که حضرت را در قسمتهای مختلف کشور عراق زیارت کرده‌اند، و این مسأله در بیشتر روایات مشاهده وجود دارد.
با در نظر گرفتن این موضوع چنین به نظر می‌رسد که مرکزیت در یک کشور مخصوص، با وظیفه جهانی حضرت- که باید به تمام مشکلات مسلمانها مخصوصا گرفتاریهای پیروان و دوستداران خود رسیدگی کند-

منافات دارد.
این اشکال را می‌توانیم از چندین جهت بررسی کرده و پاسخ دهیم:
1- اخبار و روایاتی که گویای دیدار حضرت در سایر جاها غیر از عراق می‌باشند، بر توجّه حضرت به مشکلات مسلمانان جهان دلالت دارد و مختص به کشور عراق نیست.
2- باید به این نکته توجه داشته باشیم که بسیاری از دیدارها در روایات نیامده و نقل نشده است، لذا احتمال آن هست که دیدارهای بسیاری در خارج از کشور عراق بوده و زمینه برای نقل و بازگو کردن آنها آماده نبوده است.
(3) علاوه بر این که فراموش نکرده‌ایم که حضرت بیشتر کارهای خود را به صورت ناشناس انجام می‌دهد که اگر هم خبر آن به ما برسد، ما بطور قطع و یقین نمی‌توانیم به حضرت نسبت بدهیم. بنابراین امکان آن هست که حضرت مستقیم
تاریخ غیبت کبری ،ص:130
و یا از طریق نمایندگان خود کارهائی را در تمام گوشه و کنار دنیا انجام دهد و هیچ‌گونه سؤال و پرسشی برای هیچ کس پیش نیاید که این کار را چه کسی کرده تا عامل آن را شناسایی کرده و بعد از شناخت حضرت نقل و روایت نماید.
(1) 3- این روایات بیشتر از این را نمی‌رساند که حضرت اغلب اوقات را در عراق بسر می‌برد و این معلوم است که هر کس در هر جا بیشتر ساکن باشد، عمل و آثار او هم در آنجا بیشتر خواهد بود. مخصوصا که اگر در برخی از سفرها مشکلات و گرفتاریهایی هم داشته باشد و باعث شناخته شدن حضرت بشود. و اینکه حضرت عراق را برای سکونت و زندگی خویش برگزیده باشد، هم امکان دارد و هم احتمالش بیشتر است، و با هیچ یک از دو نظریّه اصلی مخالفت ندارد.
مخصوصا که در دوران غیبت صغری همانجا محل سکونت حضرت بوده است و مزار و مدفن پدران و اجداد حضرت همانجاست و مرکز بسیاری از تحوّلات صدر اسلام همچون واقعه عاشورا و کربلا بوده است، و در بخش سوم همین مجموعه این مطلب را اثبات خواهیم کرد که بعد از ظهور حضرت، عراق مرکز حکومت جهانی اسلامی خواهد شد.
(2) در اینجا دو پرسش پیش می‌آید که اگر آنها را مطرح کرده و به پاسخ آن بپردازیم مناسبت خواهد داشت:
پرسش اوّل: چرا عراق مرکز اسلام باشد و دیگر جاها از این ویژگی برخوردار نباشد، با اینکه از نظر اسلام تمام اماکن مساوی است و تمام انسانها در پیشگاه فرامین اسلامی یکسان هستند، و سرزمینها و زبانها را در پیشگاه قانونگذار اسلام و عدالت الهی اسلامی بر یکدیگر مزیّتی

نیست.
پاسخ: مرکزیت یافتن عراق برای این کار به خاطر یک خصوصیّت ذاتی نیست، بلکه به خاطر ویژگیهایی است که آن را می‌تواند به صورت تنها مرکز بزرگ اسلامی در آورد و آن ویژگیها از این قرار است:
1- از نظر جغرافیایی عراق در دوران غیبت در وسط و میانه کشورهای اسلامی قرار گرفته که ابتدایش هند و اندونزی و پایانش مراکش و غرب آفریقاست.
2- عراق مسکن شیعیان حضرت و معتقدان به وجود آن بزرگوار است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:131
(1) 3- بیشتر همکاران عمده و فرماندهان و افسران حضرت بعد از ظهور از شیعیان عراق خواهند بود، و از سایر کشورها کمتر خواهند بود (این مطلب را در کتاب سوم خود به طور مفصّل بحث خواهیم کرد) و این بدان جهت نیست که خاک عراق بر دیگر جاها برتری دارد، بلکه بدان جهت است که شیعیان و طرفداران حضرت در این کشور مورد ظلم و ستم قرار گرفته و هر چه بیشتر بر آنها ظلم و ستم وارد شود، بر اخلاص و توجّه آنها به حضرت افزوده می‌شود. به خاطر این سه ویژگی است که عراق می‌تواند مرکز حکومت جهانی اسلامی حضرت بشود.
البته نباید قسمت عمده‌ای از مناطق ایران را که آنها نیز دارای این خصوصیّات هستند فراموش کنیم؛ و از این جهت که این مناطق نیز مجاور عراق می‌باشند می‌توان این مرکزیّت را تعمیم داده و شامل این نقاط ایران هم بدانیم.
(2) پرسش دوم: روایات مشاهده گویای آن هستند که محل زندگی و سکونت حضرت در عراق است، لکن مطالب دیگری وجود دارد که بر خلاف این امر دلالت می‌کند:
مطلب اوّل همان است که پیشتر یادآوری شد که طبق نظریّه اساسی دوم بهترین برنامه‌ای که می‌شود برای زندگی حضرت مهدی- علیه السلام- فرض کرد، این است که حضرت در هر دوره‌ای در یک جای مخصوص زندگی کند، تا کسی او را نشناسد و از وضعیّت او آگاه نگردد؛ که گفتیم ممکن است در هر پنجاه سال در یک شهر زندگی بکند.
واقعیّت این است که این مطلب با اینکه حضرتش بیشتر اوقات در عراق باشد، منافاتی ندارد؛ زیرا به راحتی قادر است در شهرهای متعددی از همین کشور زندگی بکند و کسی حضرت را نشناسد.
مطلب دوم روایتی است که قبلا ذکر شد و طبق آن حضرت مدینه منوّره را برای سکونت خود برگزیده است.
مطلب سوم اینکه در بعضی از اخبار و روایات شنیدیم که حضرت صحراها و درّه‌ها را برای سکونت خود برگزیده، چنانکه در روایت علی بن مهزیار

چنین آمده بود.
تاریخ غیبت کبری ،ص:132
(1) دو مطلب اخیر از دو جهت پاسخ داده می‌شود:
1- قبلا ما این دو روایت را رد کرده و جهتش را بازگو کردیم که چرا نمی‌شود این دو روایت را- که حضرت در مدینه و یا در صحراها زندگی می‌کنند- قبول کرد و لذا دیگر معارضه‌ای بین آنها و روایات مشاهده باقی نمی‌ماند.
2- آنچه بیشتر این روایات بر آن دلالت می‌کنند آن است که حضرت در این سالیان اخیر بیشتر اوقات در عراق ساکن است و لذا سکونت حضرت در بیابانها و در مدینه در بعضی اوقات امکان دارد. و لذا می‌توانیم فرض کنیم که برخی اوقات حضرت در مدینه و یا در وسط بیابانها و درّه‌ها سکونت دارند. و مخصوصا که دانستیم در دورانهای اخیر حضرت نیازی به کناره‌گیری از مردم ندارند و می‌توانند راحت به صورت ناشناخته در بین مردم زندگی کنند.
این بود دسته‌بندی کلّی اخباری که در باب دیدار حضرت وارد شده و بار دیگر تذکّر می‌دهیم که گرچه برخی از این روایات به تنهایی قابل مناقشه و اشکال است و چندان اعتباری ندارد، لکن از مجموع آنها برای ما مسأله دیدار و زیارت حضرت بطور قطع و مسلّم به دست می‌آید و نمی‌شود گفت که تمام کسانی که به زیارت حضرت نائل آمده‌اند، اشتباه کرده و دروغ گفته‌اند.
(2)

اگر دید عمومی اسلام را نسبت به اجتماع و جامعه در نظر بگیریم، اشکالی بر کلیه اخبار و روایات مشاهده وارد می‌شود، که خلاصه‌اش این است:
در هیچ‌یک از دیدارهایی که مردم تحت هر عنوانی با حضرت داشته‌اند، هیچ‌گاه سخنی که مربوط به جامعه بوده و دستوری که به مصلحت عمومی مردم باشد شنیده نشده، با اینکه انتظار چنین است که در این فرصت دیدار، حضرت به تربیت و ارشاد شخص دیدارکننده پرداخته، او را با فرهنگ اجتماعی عمیق اسلامی آشنا ساخته، و در ضمن چند کلمه مختصر مسائل مهم اجتماعی را- که روشنگر راه او و دیگران باشد- به او بنمایاند، و او را وادار به شرکت در مسائل مهم مملکتی و ساختن بناء عظیم اجتماعی بنماید. و حال اینکه چنین خبری در هیچ یک از روایات دیده نمی‌شود و اگر چنین ارشاد و تربیتی نسبت به آن فرد
تاریخ غیبت کبری ،ص:133
اعمال می‌شد، آن شخص از افراد برجسته و صالحان گشته و آثار و نتایج مهمی بر وجود دیدار کنندگان حضرت مترتب می‌شد. و حال اینکه کمتر کسانی از دیدار کنندگان حضرت اثری مثبت در جامعه داشته‌اند.
پس این سؤال پیش می‌آید که چرا حضرت این گونه راهنمائیها را نکرده و اگر نموده چرا ما هیچ اثری از آنها ندیده‌ایم؟
ما اگر بتوانیم پاسخی برای این سؤال بیابیم در شناخت سیاست و برنامه خاص حضرت، در مقابل کسانی که حضرت را دیده و یا ندیده‌اند، گامی تازه برداشته‌ایم.
(1) پاسخ به این سؤال را در ضمن چندین نکته می‌توان یافت:
نکته اوّل:
قبلا دانستیم که در صورت وجود شرایط، حضرت کارهای مفید اجتماعی انجام می‌دهد و در این صورت این با خود حضرت است که چه کاری بکند و چه بگوید و چگونه برای آماده‌سازی افراد و اجتماعات برنامه‌ریزی نماید. و چه بسا افرادی که در جامعه اسلامی منشأ کاری مهم شده و اثری در جامعه گذاشته‌اند، از حضرت استفاده کرده و بدون اینکه آن بزرگوار را شناخته باشند، از راهنمائیهای مفیدش استفاده کرده باشند.
(2) نکته دوم:
حضرت گاهی با گروهی ویژه از پیروان با ایمانش گرد می‌آیند. این مورد را به صورت یک نظریّه احتمالی قبلا تذکّر دادیم و برخی از روایات نیز بر این دلالت دارند. این گردهماییها، به طوری است که حضرت را همگی شناخته

و می‌توانند تعلیمات و رهنمودهای حضرت را فرا گرفته و درباره مسائل سیاسی و اجتماعی خود مذاکره کنند و آن رهنمودها را در زندگی خود بکاربرند، امّا این دیدارها را برای مردم بازگو نمی‌کنند. و چه بسا افرادی در جامعه اسلامی که به مقام و موقعیّتی رسیده و منشأ خدمات و آثاری شده‌اند، از این قبیل باشند.
اگر آنچه تاکنون گفته شد بسنده باشد و به این اندازه قانع شده و پاسخ خود را دریافتید که بسیار خوب؛ و اگر نه نظر شما را به نکات زیر جلب می‌کنیم:
تاریخ غیبت کبری ،ص:134
(1) نکته سوم:
آنچه از سیره و رفتار رسول خدا و ائمه- علیهم السلام- می‌دانیم آن است که در هر جا به مناسبت مقام سخنی گفته و تا از آنها سؤال نمی‌شد پاسخ نمی‌دادند؛ و هرگاه کسی از آنان درباره مسائل عبادی و اجتماعی و یا درباره آفرینش سؤالی می‌کرد، سطح فکر او را در نظر گرفته و به اندازه درک و فهمش به او پاسخ می‌داده‌اند، و بیش از اندازه توانائی درک او، به او چیزی نمی‌گفتند.
البته این حالت مختص به پیشوایان مذهبی نیست، بلکه هر دانشمندی که می‌خواهد پاسخ پرسشی را بدهد، سطح فکر و میزان درک سؤال‌کننده را در نظر می‌گیرد. این چنین نیست که دانشمندی مثل انیشتین، تمام جزئیّات نظریّه نسبیّت خود را به هر کس که از او چیزی بپرسد، بگوئید؛ بلکه کلیاتی از نظریّه را در اختیار او می‌گذارد. و مقصود اصلی از فرمایش «خاطب الناس علی قدر عقولهم» همین است و این خود مطلبی بسیار روشن و بدیهی است. و جز این از حضرت انتظاری نیست که باید سطح فکر افراد را در نظر گیرد و با ملاحظه مرتبه عقل و فرهنگ ایشان سخن بگوید.
حال، وقتی می‌دانیم که هدف از دیدار با شخصی، رفع گرفتاریها و حل مشکلات اوست، بدون اینکه سطح فکر او در نظر گرفته شود؛ و نیز می‌دانیم که بسیاری از کسانی که با حضرت مواجه شده‌اند، دارای افکار بلند و معلومات گسترده‌ای نبوده، نوعا افرادی عامی و معمولی بوده‌اند، نباید انتظار داشته باشیم که بیش از اندازه نیاز و رفع مشکلات مطلبی به آنان گفته شود، و یا آنها را در جریان مسائل اجتماعی و سیاسی بگذارند. و این خود یک اصل اساسی است که خط مشی کلّی سیاست حضرت را تعیین می‌کند.
(2) نکته چهارم:
اگر از نکته سوم چشم بپوشیم و بگوئیم که حضرت بدون در نظر گرفتن سطح فکر افراد، مسائلی را به آنها می‌گویند، نباید انتظار داشته باشیم از آن مختصر راهنمائیها شخصیتهائی برجسته ساخته شوند؛ زیرا دیدار چندان

به درازا نمی‌کشد که فردی بتواند تمام مسائل را پرسیده و همه را بفهمد، و نوعا دیدارها

تکرار هم نمی‌شود. لذا جز چند دقیقه بسیار کم ملاقات و مواجهه‌ای دست نمی‌دهد. و بر فرض امام- علیه السلام- از این فرصت کوتاه بخواهد استفاده کند و فرصت را غنیمت شمرده و چند دقیقه‌ای هم مطالبی به این شخص بگویند، این چند کلمه نمی‌تواند آن فرد را سر آمد قهرمانان و فردی برجسته و شهیر بسازد.

زیرا یا حضرت می‌خواهد این کار را از طریق معجزه انجام دهد یا به طور عادی و معمولی کار کند.

(1) راه اوّل مسلّما بسته است زیرا در این گونه معجزه حجتی اقامه نمی‌گردد، زیرا حجّت بر آن شخص تمام شده و او اسلام آورده و مؤمن است و قانون معجزات درباره او جاری نیست. علاوه بر اینکه اگر اینگونه سازندگی واقع شود، لازمه‌اش جبر است که بطلانش در جای خود در مباحث اعتقادی اسلامی ثابت گشته است. «7»

---

(7) به عقیده این جانب، نیازی ندارد که اسم این کار را معجزه بگذارید، تا در تنگنای قانون معجزات گرفتار آیید. هیچ اشکالی ندارد که لطف خدا شامل حال بنده‌ای از بندگانش بشود و به موجب «و آتیناه من لدنّا علما» چشمه‌های حکمت و علم بر قلب بنده‌ای مؤمن سرازیر گردد، و واقعا منشأ آثار و برکات گردد، خود هدایت یافته راه خود را بازشناسد، و روشنگر راه دیگران نیز بشود، نه جبر باشد و نه تنگنای قانون معجزات او را در خود نپذیرد، بلکه موهبت الهی او را در مقابل اشعه تابناک خورشید ولایتی حضرت بقیّة اللّه قرار دهد، نور بگیرد و گرم شود، و لو در یک دقیقه ملاقات مس وجود او را طلا کنند و خاک هستی او را کیمیا گردانند.

لکن آیا چنین افرادی شایسته و با اخلاص بوده‌اند، و آیا ما تاریخ زندگی آنان را می‌دانیم؟ ما با چند نفر دوست هستیم و در بین دوستانمان چند نفر را می‌شناسیم که از گذرگاه محبوب گذشته و در جستجوی خانه یار باشند، و به هر چه نظر می‌کنند به یاد او باشند!؟ راستی آیا کسی هست که این جمله را از سویدای دل بگوید که: «عزیز علیّ أن أری الخلق و لا تری» و در ملاقات و دیدار با حضرت خود را نخواهد و خودخواهی را کنار بگذارد؛ و اگر هم مشکلی دارد، مشکلش مشکل نادانی و عدم معرفت باشد، تا با یک نظر حل شود!؟ چه بسا بوده‌اند که به جائی راه برده و هم چون خود حضرت از خوف جان به پناهگاه رفته و «ز آن کس که خبر شد خبری بازنیامد» و اگر خبری یافت او را به حضرت نسبت نداد، تا مشکلی برایش پیش نیاورند.

و اصولا این چنین نیست که اگر خداوند کسی را مورد لطف خود قرار داد و از راهی غیر عادی و غیر معمولی به او چیزی رساند، مالی داد، منالی داد، قدرتی داد، بصیرت و علمی داد، هدایتی کرد،

(1) و امّا از راه معمولی و عادی، اینگونه تربیت عادی در زمانی اندک ممکن نیست. زیرا انسان برای تکامل علمی و عملی خود نیازمند زمان است تا به تدریج رو به کمال رود و گام به گام قدم برداشته، خود را کامل سازد. و در این راه حضرت فقط می‌تواند چند قدمی به او کمک کند؛ نه اینکه یک شبه ره صدساله برود.
علاوه بر اینکه سخنی کوتاه و مجمل و پرمحتوی را افرادی عادی نمی‌توانند بفهمند و نمی‌توانند به تمام جوانب گسترده آن پی ببرند، و اگر آن سخن عمیق و پرمعنی نباشد چندان فایده‌ای ندارد و مشکلی را حل نمی‌نماید.
بنابراین- با در نظر گرفتن نکته چهارم- حضرت باید از اینگونه دیدارها و رهنمودهای اجمالی و مختصر صرف نظر کند؛ زیرا جز از طریق اعجاز کاری نمی‌شود کرد که آن هم بر طبق قانون معجزات در اینگونه موارد نباید عملی شود.
(2) نکته پنجم:
با چشم‌پوشی از نکات گذشته، این مسأله- لااقل در حدّ احتمال- مطرح است که: اگر اینگونه راهنماییها تکرار شود و مؤثّر افتد- طبق گفته خود سائل- اثری بسزا در تغییر تاریخ اسلامی، بلکه تاریخ بشری، به جا بگذارد. در صورتی که چنین تغییری مصلحت نیست و سبب عقب افتادن ظهور می‌شود. چرا که شرط اساسی ظهور وقتی پدید می‌آید که امّت دورانهای سلطه ظلم و جور را پشت سر گذارد و در بوته آزمایشات و با مقابله با ظلم و جور- و نه در دامان آسودگی و خمودگی- تکامل- یافته، پیراسته و توانا گردد. پس با توجّه به

اسمش را معجزه بگذاریم و شامل قانون معجزات کنیم که اگر نبود، آن را انکار کنیم. آری اگر در معرض مردم و در ارتباط با مردم بود، چنین چیزی را می‌گوییم، لکن درباره یک فرد یا افرادی در حدّ خودشان لزومی ندارد.
مثلا اگر مریضی در توسّل به ذیل عنایات ائمّه- علیه السلام- مورد شفا قرار گرفت، معجزه شده، لکن لزومی ندارد از قانون معجزات تبعیّت کند. لطف و توجّه امام و یا ولیّی از اولیاء خدا شامل حال او شده است و ربطی هم به اقامه حجّت ندارد. بر همین اساس اگر کسی مورد لطف امام زمان- ارواحنا فداه- قرار گرفت، و به مقامی رسید، و کشفی برایش شد و انسانی والا گشت، اشکالی پیش نمی‌آید. اللّهم ارزقنا رؤیته و محبّته (مترجم)

تاریخ غیبت کبری ،ص:137
این مسأله امکان ندارد که آن حضرت به ارائه چنین رهنمودهایی اقدام کند، و تنها به راهنماییهای کوچکی که بدان پایه نرسد، بسنده خواهد نمود. «8»

---

(8) فکر نمی‌کنم قضیّه به این شکلی باشد که مؤلّف محترم فرموده‌اند که آمادگی برای ظهور را تنها از طریق برخورد با ظلم و جور و مبارزه با آن ممکن می‌دانند. چه اشکالی دارد که با یک تحوّل چشم‌گیر از راه هدایت مردم، مردم آماده ظهور شوند!؟ آیا تمام یاران حضرت و اصحاب ویژه امام فقط از راه این که مدّتها ظلم و جور را تحمّل کرده‌اند، بمقام آمادگی ظهور حضرت رسیده‌اند یا از راه فهم و شعور و علم و آگاهی به این مرحله رسیده‌اند!؟ بر فرض که امکان آن باشد که تحوّلی جهانی برای ریشه کن کردن ظلم و جور پیش از ظهور حضرت پیش آید، چه مانعی برای ظهور هست که در آن شرایط ملّتی که در انتظار مصلح به سر برده‌اند، خود صالح گشته و انتظارشان برای ظهور نه فقط برای از بین بردن ظلم و جور است که برای فراگیری علم و مفاهیم عالیه انسانیّت است و شناخت مبادی عالیه اعتقادی و آشنا شدن با خدا و حقایق توحیدی. مگر خداوند حضرت را فقط برای از بین بردن ظلم و جور ذخیره کرده، یا برای پیاده کردن تمام اهداف انبیاء که همان آشنا شدن مردم است با خداوند!؟
البتّه این سخن را نه از باب اینکه احتمال می‌دهیم چنین کاری پیش از ظهور حضرت بشود گفتیم؛ بلکه از باب اینکه راهی نشود برای تنبلی افراد و بهانه‌جویی مفسدان، و بیکاری کسانی که از آنان کاری ممکن است ساخته شود، و احیانا هم چون آن سیّد محضری که هر چه طلاق می‌داد عمدا طلاق باطل می‌داد، و بعد از مدّتی که مردم از کار او سر درآوردند، گفت: این کار را می‌کنم تا بچه‌های حرامزاده زیاد شوند و با وجود بچه‌های حرامزاده ظلم و جور در جامعه زیاد گردد، و با زیادتی ظلم و جور، شرط ظهور امام زمانم محقّق آید و حضرت خود ظاهر گردد و مفاسد عمومی را از جامعه براندازند.
بنابراین خواستم در این پاورقی تذکّر دهم که از فرمایش و سخن استاد صدر چنین استفاده‌ای نشود که زلف آشفته اجتماع موجب جمعیّت و اتّحاد و به هم پیوستگی و ظهور امام زمان است، و چون چنین است، پس باید اجتماع را بیشتر بهم ریخت و ظلم و فساد را زیادتر کرد تا حضرت بیاید؛ که چنین سخنی خواجه شیراز هم گفته است که:
زلف آشفته تو باعث جمعیّت ماست. چون چنین است پس آشفته‌ترش باید کرد و مارکسیستها هم همین سخن قدمای مرتجع و عوام النّاس تنبل ما را

گفته‌اند که: تا نارضایتی زیاد نگردد انقلاب بوقوع نمی‌انجامد پس شما ای گروه مارکسیست، به پیش بسوی ایجاد نارضایتی! شما ساواکیان مارکسیست، شکنجه کنید! و شما اداریهای مارکسیست، رشوه بگیرید و کار نکنید! شما دانشجویان و دانش‌آموزان و معلّمان مارکسیست، درس نداده و نخوانید تا نارضائیها اوج گیرد و انقلاب پیروز شود تا گفته مارکس به وقوع بپیوندد! که البتّه این منطق سخن جدیدی نیست و از
تاریخ غیبت کبری ،ص:138
(1) بنابراین، با در نظر گرفتن هر یک از این نکته‌های پنج‌گانه، باید بگوئیم که در هر یک از دیدارهایی که حضرت با مردم داشته‌اند، فقط به همان مسأله مورد نظر و احتیاج دیدارکننده پرداخته و جز برآوردن نیاز او کاری دیگر و یا رهنمودی دیگر، که مربوط به مسائل اجتماعی باشد، نداشته‌اند.
علاوه بر این که می‌دانیم راویانی که از اصحاب خاص و مؤمنین با اخلاص بوده‌اند، اگر هم حضرت رهنمودهائی به آنها داشته، در هنگام نقل خبر آنها را نگفته و از انتشار آنها خودداری کرده‌اند. و دیگر افراد که در این پایه از اخلاص و خصوصیّت نبوده‌اند، آنها یا به خاطر اهمیّت ندادن به آنها نقل نکرده‌اند، و یا اگر نقل کرده‌اند به همان اندازه که خود فهمیده و درک کرده‌اند، برای دیگران بازگو نموده‌اند، که به صورت تغییر یافته و مسخ شده که در حد فهم آن شخص فقط بوده، مطرح شده است، و یک رهنمود عمومی و کلّی به حساب نیامده است.
البته تمام آنچه که گفتیم با فرض این است که قبول داشته باشیم که رهنمودهای عمومی و کلّی و اجتماعی در روایات مشاهده وارد نشده باشد، لکن گاهی مطالبی را از راویان می‌شنویم که در آنها حضرت مصلحت را در آن دیده‌اند که تا حد ممکن رهنمودی برای جامعه اسلامی داشته باشند و ارشاداتی بنمایند، که در فصلهای آینده بدانها اشارتی خواهیم کرد.
(2)

: آیا دیدار و زیارت حضرت بقیة اللّه با عنوان حقیقی خود، در دوران غیبت کبری، نیازمند به مراتب بالایی از ایمان و وثاقت است- چنانکه برخی از پژوهشگران گفته‌اند- یا خیر؟
شکّی نیست که در دوران غیبت صغری، شرط دیدار حضرت، داشتن تاریخ غیبت کبری 138 امر سوم دیدار حضرت با عنوان حقیقی ..... ص : 138

قدیم تنبلان اجتماع ما این چنین می‌گفتند و با این بهانه‌جوئیها شانه از زیر بار تکالیف اجتماعی و مسئولیّتهای سیاسی و خدمتهای صادقانه مردمی خالی می‌کردند. اللّهم فقّهنا فی الدین و أرنا مناسکنا. (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:139
درجه‌ای بالا از ایمان و وثاقت بوده است؛ به طوری که حضرت امام حسن عسکری- علیه السلام- جز به کسانی که اخلاص و تقوایشان مسلّم بود، از خصوصیّات حضرت چیزی نمی‌فرمود، و خود حضرت هم بعد از رحلت پدر بزرگوارش همین رفتار را داشت و به جز مواردی اندک- که به خاطر مصالحی خود را برای برخی از اشخاص منحرف آشکار می‌ساخت- خود را به کسی نشان نمی‌داد. «9»
(1) و امّا در دوران غیبت کبری، شکّی نیست که اغلب موارد دیدار با اشخاص موثق بوده و حتّی حضرتش با برخی از آنان دیدارهای مکرر و ملاقاتهای متعدد داشته است. ولی گاهی مصالح اسلامی ایجاب می‌کند که خود را برای اشخاص منحرف نیز آشکار کند، در صورتی که خطری متوجّه آن حضرت نشود.
با در نظر گرفتن این مطلب، می‌شود گفت که دوران غیبت کبری همچون غیبت صغری است و تفاوتی بین این دو دوره در این مسأله نیست. و اشکالی هم پیش نمی‌آید و از جهت قواعد عمومی و اخبار مشاهده نیز مانعی ندارد.
لکن آنچه باید در نظر گرفت تفاوت عمده‌ای است که بین این دو حالت وجود دارد که در دوران غیبت کبری حضرت از امنیت بیشتری برخوردار است، و لذا می‌تواند با افراد بیشتری ملاقات داشته باشد، چه از مؤمنان موثق یا غیر موثّق، و چه از افراد بی‌ایمان و منحرف؛ البته با در نظر گرفتن یک اصل کلّی که حفاظت و پنهان ماندن وضعیّت حضرت باشد.
(2) این مسأله روشن است زیرا در دوران غیبت صغری عدّه‌ای از مردم هم حضرت را و هم پدرش را می‌شناختند، لذا بیشتر در معرض خطر بودند؛ ولی در دوران غیبت کبری، نوعا او را از حیث شکل و قیافه نمی‌شناسند و

کسی متوجّه آن بزرگوار نمی‌شود، و ستمگران و جنایتکاران از دست یافتن به او مأیوس شده و حتّی وجود او را انکار می‌کنند. و لذا این حالات حضرت را برای دیدار و ملاقات با اشخاص، آزادتر گذاشته است. و لذا می‌شود گفت که ملاقاتهای حضرت با مؤمنان غیر موثق بیشتر از دوران غیبت صغری است، ولی با

---

(9) تاریخ الغیبة الصغری/ 469، 506 و ما بعد آن.

تاریخ غیبت کبری ،ص:140

غیر مؤمنین کمتر و فقط محدود به موارد ضروری است که هدف مهمی در بین باشد که نتوان از طریق افراد با ایمان موثّق یا غیر موثّق انجام داد.(1)

امر چهارم: برنامه‌هایی که حضرت برای متوجه نشدن بینندگان برای خود تنظیم نموده.

اشاره

در برخی از ملاقاتها می‌بایست حضرت در بین دیدار، خود را بشناساند، و در برخی دیگر بیننده از ملاقات پیشین خود، حضرت را می‌شناسد. چنانکه برای خواصّ مورد اطمینان آن حضرت اینگونه است. و امّا در صورتی که بیننده مورد اطمینان نبوده و یا منحرف باشد، حضرت را بعد از جدا شدن و دور شدن می‌شناسد. در اینگونه موارد حضرت برای ناشناس ماندن خود در هنگام دیدار و صحبت و شناختن بعد از مفارقت چه راهی را انتخاب می‌کند؟
(2)

برای انجام این کار عمل کرده و در روایات وارد شده است، چندین گونه است:
روش اوّل: تعویض لباس و وسیله نقلیه در بیشتر اوقات لباس مخصوص عربی پوشیده و با حالات گوناگون آشکار شده است؛ گاهی به صورت یک عرب بیابانی «10»، گاهی به حالتی با ابّهت و مهربان «11»، و گاهی در لباس کشاورزی که ابزار کشاورزی خود را برداشته «12» و بعضی اوقات به صورت و شکل یکی از علماء و رجال دینی «13».
(3) وسیله نقلیه حضرت، گاهی شتر «14» در چندین مرتبه، و گاهی اسب «15» و الاغ «16» و گاهی پیاده «17» و برخی اوقات هم نیازی به حرکت و انتقال

---

(10) نجم ثاقب/ 241
(11) نجم ثاقب/ 359.
(12) نجم ثاقب/ 343.
(13) نجم ثاقب/ 273.
(14) نجم ثاقب/ 342.
(15) نجم ثاقب/ 357.
(16) نجم ثاقب/ 343.
(17) نجم ثاقب/ 280.

نداشته است «18». و گاهی در حال سواره نیزه‌ای در دست به دیدار کسی آمده «19». و بعضی اوقات به لهجه محلّی اعراب بادیه‌نشین صحبت کرده «20» و گاهی به زبان لبنانی «21» و زمانی به لغت فارسی «22» سخن گفته است.
(1) با در نظر گرفتن نظریّه دوم- که نظریّه خفاء عنوان باشد- دانستیم که حالات و اشکال گوناگونی که حضرت برای پنهان نمودن خود از دید عموم به خود می‌گیرد، مربوط به حالت عادی و معمولی نیست، زیرا اگر حضرت بخواهد در تمام حالات به همان شکل و لباس معمولی باشد، به زودی شناخته شده و مردم از وضعیّت او آگاه می‌شوند. لذا حضرت برای پنهان نگاه داشتن خود، باید در هر دیداری برنامه‌ای خاص و لباس و شکل ویژه‌ای داشته باشد.
(2) روش دوم: انجام دادن معجزه به صورتی که حضرت را بعد از آنکه از

شخص دیدارکننده جدا شد، به او بشناساند و بیننده در اثناء دیدار متوجه نشود، لکن بعدا بفهمد که این دیدار و این مطالب جز از راه اعجاز امکان نداشته است.
این مطلب به روشنی از بسیاری از اخبار و روایات فهمیده می‌شود، مثل اینکه مسافت بسیاری در زمانی اندک طی شده باشد و در دریا و خشکی طی الارض کرده باشد، و این فهمیده نمی‌شود، مگر بعد از طی مسافت. و شاید روشن‌ترین مواردی که بیننده بعد از جدایی متوجّه حضرت می‌شود، همین است که حساب می‌کند راهی را که در زمان اندک طی کرده است، برای افراد عادی امکان سیر آن در این مدّت نبوده، و محال است که کسی بتواند از این راه پرخطر از دست حیوانات درنده و وحوش بیابان نجات پیدا کند، لکن در مدتی کم به راحتی و سلامتی از این راه، گذشته است. «23»

---

(18) نجم ثاقب/ 228.
(19) نجم ثاقب/ 370.
(20) نجم ثاقب/ 355.
(21) نجم ثاقب/ 235.
(22) نجم ثاقب/ 344.
(23) نجم ثاقب/ 239.

(1) روش سوم: دور شدن از بیننده، در ضمن دیدار و پیش از برآوردن نیاز او، و واگذاری تکمیل آن به دیگری یا به خود آن شخص، و یا به یکی از خدمتگزاران خود «24» و یا به شخص ثالثی از افراد رهگذر «25».
(2) روش چهارم: خودداری از هر کاری که نظر بیننده را به خود جلب کند، مثل اشاره به اسم و مشخّصات خود و یا انجام معجزه‌ای بزرگ که باعث جلب نظر او شود و پاسخ ندادن به سؤال از مشخصات و اسم و مکان و به هرگونه سؤالی که باعث شناخته شدن باشد. در بسیاری از روایات دیدار این مسأله وارد شده است.
(3) روش پنجم: بیننده و یا بینندگان، در شرایطی باشند که نمی‌توانند از خصوصیات حضرت سؤال کنند، چنانکه در بسیاری از روایات دیدار آمده است؛ زیرا گاهی آن قدر بیننده گرفتار نیاز خود و در فکر حاجت خود می‌باشد که اصلا توجهی ندارد که بخواهد از خصوصیات حضرت سؤال کند «26»، و یا سرگرم به معجزه‌ای شده که حضرت انجام داده «27» و یا مشغول به نماز و یا مریضی و اموری دیگر گشته است.
مخفی نماند که این غفلت و بی‌توجهی که به هنگام دیدار با حضرت برای اکثر افراد پیش می‌آید، خود مهمترین عامل نشناختن حضرت می‌شود و جز با نظر عنایت و لطف حضرت این ناآگاهی از بین نمی‌رود و لذا نوعا بعد از

جدا شدن و محاسبه شرایط، تازه بیننده متوجه حضرت می‌گردد.

(4) اینها بود نمونه‌ای از روشهای اختفاء و ناشناخته ماندن حضرت، برای اکثر دیدار کنندگان، در آنجا که مصلحت ایجاب می‌کند که کسی آن بزرگوار را نشناسد. البته روشهای دیگری در روایات نقل شده که نمی‌توان آنها را تحت ضابطه ویژه‌ای درآورد، و سخن نیز به درازا می‌کشد.

---

(24) نجم ثاقب/ 306.

(25) نجم ثاقب/ 241.

(26) نجم ثاقب/ 242.

(27) نجم ثاقب/ 282.

(اهداف و نتایج مخصوص را در امر ششم بررسی می‌کنیم).
منظور از اهداف عمومی، نتایج و فوایدی است که برای جامعه اسلامی بر این دیدارها مترتب است که اینها از آن اهداف فردی مهمتر و گسترده‌تر است، و گفتیم که اینگونه اهداف کمتر برآورده می‌شود و علتش را نیز ذکر کردیم.
البته در ضمن این فصل و فصل آینده، فرصتی برای بررسی اجمالی و به طور مختصر خواهیم داشت.
(2) چندین هدف عمومی و اجتماعی در این دیدارها، برای حضرت می‌توانیم در نظر گیریم:
هدف اوّل: نجات دادن توده‌های مسلمان، از دست جنایات و ستم فرمانروایان منحرف و کژاندیش، مخصوصا آنجا که خیر و سلامتی پیروان و دوستان مخصوصش مترتب بر آن باشد.
از جمله این موارد، نجات مردم بحرین است از دست نوکران و دست‌نشاندگان استعمارگرها که صریحا روایت گویای آن است «28»، در آن وقت که نخست وزیر این کشور حیله و نقشه‌ای ریخت که قرار شد با شیعیان همچون کفّار حربی از اهل کتاب رفتار شود، یا جزیه پرداخته و ذلت پرداخت آن را تحمّل کنند و یا مردانشان کشته و زنان و کودکانشان به اسارت گرفته شوند، و حضرت در خنثی ساختن این توطئه نقش بزرگی داشت.
(3) هدف دوم: نجات دادن مسلمین از دست جنایتکاران و تجاوزگران و راهزنان و دزدانی که سر راه کاروانیان و مسافران را می‌گرفتند.
از جمله این موارد، داستان «29» گشودن راه کربلاست، در نیمه شعبان برای زائران حرم جدّش در شب نیمه شعبان، آنجا که قبیله عنیزه بر سر راه

---

(28) نجم ثاقب/ 314؛ بحار (کمپانی) 13/ 149؛ طبع جدید 52/ 178؛ و منتهی الآمال 2/ 316.
(29) نجم ثاقب/ 370؛ منتهی الآمال 2/ 326.

کاروان زوار حضرت امام حسین- علیه السلام- کمین کرده آنها را غارت می‌کردند و مردم از آن راه می‌ترسیدند، و اگر حضرت رهبری آن کاروان را به عهده نمی‌گرفتند و قبیله عنیزه را تهدید به مرگ و نابودی نمی‌نمودند، مردم در آن سال نمی‌توانستند به زیارت حضرت امام حسین-

علیه السلام- موفق شوند و این شعار اسلامی تعطیل می‌گشت. پس آفرین به این گونه الطاف و توجهات حضرت به دوستان و پیروانش. «30»
این داستان در دوره حکومت عثمانیها بر عراق بود که از فرمانروایان آنها در این سرزمین در آن زمان گنج مهر آقا و صفر آقا بودند، لکن متأسفانه به طور دقیق زمان و تاریخ این حادثه ضبط نشده است.
(1) هدف سوم: هشدار به دیگران که هنوز شرایط ظهور آماده نگشته است، و تأکید بر این مطلب که هنوز مردم آماده پذیرش حضرت نیستند، و به آن پایه از شعور و درک که بتوانند بار گران مسئولیّت را در هنگام ظهور بر دوش خود تحمل کنند، نرسیده‌اند، و لذا باید ظهور تا روز موعود و معین به تأخیر افتد، گرچه زمان به درازا کشد و مدت طولانی گردد و هیچ کس جز خداوند نمی‌تواند آن زمان را پیش‌بینی و تعیین وقت نماید.
این مطلب را خود حضرت برای گروهی از مردم تأکید فرموده‌اند، در ضمن داستانی که از قول پدرم نقل می‌کنم و در کتابی ندیده‌ام و لازم می‌دانم آنچه را که از پدر شنیده‌ام، به اختصار در اینجا بیاورم، تا مقصود روشن گردد:
(2) در روزگاری مردم بحرین به خاطر ظلم و ستمی که بر آنها از سوی حاکم

---

(30) ای کاش این لطف حضرت بار دیگر شامل شیعیان و پیروان و دلسوختگان و تشنگان زیارت جدّش گردد و این بعثیان کافر را هم چون قبیله دزد عنیزه از سر راه بردارد؛ و شیفتگان زیارت، به وصال محبوب خود برسند. و من چه می‌دانم شاید هم آن شیعیان در آن زمان زواری راستین، و ما پیروانی دروغین هستیم! ای کاش چنین نباشیم! در ضمن یادآور می‌شویم حکایتی شبیه به داستانی که پس از این مؤلّف از پدر بزرگوار خود نقل می‌کنند، در جلد دوم کتاب عبقری الحسان از مرحوم حجّة الاسلام سیّد علی اکبر موسوی خویی- والد معظم مرجع عالیقدر شیعه آیة اللّه العظمی سیّد ابو القاسم خویی- روایت شده است. مراجعه کنید به کتاب پیام امام زمان- علیه السلام-/ 58- 60، تألیف آقای سیّد جمال الدین حجازی. (مترجم)

آنجا وارد شد، دست توسّل به سوی حضرت دراز کرده و انتظار ظهور و قیام خونین حضرت را می‌کشیدند تا بیاید و ظلم را از جهان ریشه کن سازد. لذا همگی گروهی از بزرگان علم و تقوی و زهد و پرهیزگاری را برگزیده و آنان از بین خود سه نفر را انتخاب کردند، و آن سه نفر از بین خود یک نفر را که از دیگران برتر و پرهیزگارتر بود، برگزیدند تا او بین حضرت و مردم واسطه شود.

(1) این شخص از شهر بیرون آمده سر به بیابانها گذاشت و به عبادت خداوند و توسل به حضرت مهدی- ارواحنا فداه- مشغول شد و از خداوند خواست تا حضرت را ظاهر ساخته دست به شمشیر برده و جهان را پر از عدل و داد نماید. سه شبانه روز به عبادت و راز و نیاز ادامه داد. در آخرین شب شخصی بر او وارد شد.
این عالم آن شخص را شناخته و فهمید که این خود حضرت مهدی است و آمده است تا خواسته او را برآورده سازد. از او پرسید: چه می‌خواهی؟ پاسخ داد: مردم و پیروان شما در نهایت شدّت و گرفتاری و غم و اندوه هستند، و می‌خواهند که هر چه زودتر قیام فرمایید و داد مردم را از بیدادگران بگیرید. حضرت به او دستور داد که فردا صبح در فلان جا حاضر شو و چند تا گوسفند با خود به پشت‌بام ببر و بین مردم اعلام کن که حضرت در فلان ساعت ظاهر می‌شوند و همگی باید در اطراف آن منزل حاضر شوید و من خود در آن وقت در پشت‌بام حاضر می‌شوم.
(2) این مرد این کارها را کرد و ساعت معین سر رسید. مردم همگی اطراف آن منزل جمع شدند و حضرت هم با آن شخص و گوسفندها در پشت‌بام حاضر شد. حضرت اسم یکی از افراد را برده و به آن شخص گفت: صدا بزن تا این شخص اینجا حاضر شود. آن مرد صدا زد، مردم شنیدند و آن شخص هم به پشت بام رفت. وقتی آن شخص به پشت‌بام رسید، حضرت دستور داد که یکی از گوسفندان را نزدیک ناودان بکشد. مردم دیدند که از ناودان خون جاری است.
همگی یقین کردند که حضرت دستور قتل این شخص را که صدا زده است داده و او را کشته است.
(3) بعد از او شخص دیگری را صدا زدند. او نیز از افراد خوب و پرهیزگار بود و خود را آماده کشته شدن کرد و یقین کرد که او را نیز می‌کشند و خونش از ناودان خواهد ریخت. بعد از آنکه از بام بالا رفت، مردم بلافاصله دیدند که خون سرازیر
تاریخ غیبت کبری ،ص:146
شد، و سپس شخص دیگری را و بعد از او نفر چهارم را صدا زدند تا جایی که دیگر هیچ کس به پشت بام نرفت و همگی به هم گفتند که هر کس به پشت بام برود، خونش از ناودان جاری خواهد شد، و زندگی خود را بر امتثال فرمان امام ترجیح دادند. در این لحظه حضرت به آن شخص اوّل نگاهی کرده و به او فهمانید که تا وقتی مردم این چنین باشند، از آمدن و ظهور معذور است.
(1) از این داستان می‌فهمیم که چگونه حضرت بطور روشن و واضح ظاهر شده و به مردم می‌فهماند که چرا نمی‌تواند ظهور کند، و چرا مردم هنوز آمادگی کامل را ندارند و به آن سطح و پایه مطلوب از فداکاری و از

خودگذشتگى نرسيده‌اند. و طورى حضرت اين مسأله را به مردم تفهيم مى‌كند كه هر كس خود بفهمد و درك كند كه هنوز آمادگى و استعداد پذيرش فرمان امام خود را در حد ريختن خونش ندارد، و تا مردم به اين درجه از فداكارى نرسند، نمى‌توانند عهده‌دار كار مهم قيام و نهضت جهانى حضرت گردند.
در بخش سوم اين كتاب، برهان و استدلال بر لزوم اين شرط را بررسى خواهيم كرد.
(2) هدف چهارم: برگرداندن حجر الاسود به سر جاى خودش در كعبه.
بعد از آنكه قرامطه- اسماعيليه- در سال 317 هجرى «31» به شهر مكّه حمله كردند، و اين در اواخر دوران غيبت صغرى بود «32» حجر الاسود را از مكّه بردند و سى سال يا بيشتر نزد آنها بود «33» و در سال 339 «34» يا 337 «35» به مكّه بازگرداندند، حضرت آن را سر جاى سابق نصب كرد، به طورى كه در اخبار و روايات ما آمده است. «36»

---

(31) كامل ابن اثير 6/ 204.
(32) تاريخ الغيبة الصغرى/ 356.
(33) تاريخ الشعوب الاسلاميّه 2/ 75.
(34) كامل 2/ 235.
(35) الخرائج و الجرائح/ 72.
(36) همان مدرك و همان صفحه، و منتخب الاثر/ 406.

(1) راوى گويد: در سال 337 چون به بغداد رسيدم، تصميم گرفتم به زيارت خانه خدا بروم، و آن سالى بود كه قرامطه حجر الاسود را به جاى خودش در خانه برگردانده بودند و بيشتر نظر من اين بود كه ببينم چه كسى حجر الاسود را در جاى خود نصب مى‌كند. زيرا در ضمن داستانها چنين آمده بود كه حجر الاسود را در هر زمانى كسى جز حجّت خدا سر جاى خود نصب نمى‌كند، چنانكه در زمان حجاج، حضرت امام زين العابدين- عليه السلام- آن را در جاى خود گذاشت. «37»
(2) راوى گويد: ديدم مردم از نهادن سنگ در جاى خود ناتوان شدند. هر كس آن را جايش مى‌گذاشت، سنگ تكانى مى‌خورد و استقرار نمى‌يافت. در اين بين جوانى گندمگون و خوش صورت سر رسيد؛ آن را از ديگران گرفت و بر جاى خود نهاد، و طورى در جاى خود قرار گرفت كه گويا تكان نخورده بود. صداها به شادى بلند شد، آنگاه آن جوان از مسجد بيرون رفت.
راوى به دنبال او رفته و از او درخواست نياز خود كرد و نيازش برآورده شد. و در اين هنگام و اين چنين حضرت خود را به آنان معرفى كرد. اين

ماجرا بیانگر یک واقعیّت تاریخی است که در تاریخ عمومی سخنی از آن به میان نیامده و جای آن خالی مانده است. در حالی که اخبار و روایات خاصّه شیعیان این رویداد را به روشنی نگاشته است. و این مطلبی غیر قابل انکار است که نفی آن فقط با انکار غیبت و وجود حضرت امکان‌پذیر است، که آن نیز خلاف فرض ما در این تاریخ است (و در جای خود با دلایل روشن وجود و غیبت حضرت مهدی- علیه السلام- ثابت و واضح گشته است).
(3) آری پیرامون این موضوع دو سؤال وجود دارد که باید متعرض آنها شده، به پاسخ آن بپردازیم:
سؤال اوّل: از کجا معلوم و به چه دلیل حجر الاسود را جز حجّت خدا در هر زمان کسی دیگر نمی‌تواند بر جای خود بگذارد، چنانکه راوی ادعا کرده است؟

---

(37) داستان گذاشتن حضرت سجّاد حجر الاسود را در جای خود در کتاب الخرائج و الجرائح/ 29 آمده است.

واقع این است که ما هیچ‌گونه روایتی که گویای این سخن باشد و دلالتی بر آن داشته باشد، نیافتیم، لکن اگر به تاریخ بنگریم این حقیقت را مشاهده می‌کنیم که حجر الاسود را کسی جز انبیا و ائمه- علیهم السلام- بر جای خود نگذاشته است. اولین کس حضرت ابراهیم- علیه السلام- بود که به هنگام بالا بردن پایه‌های خانه کعبه آن را نصب کرد و در دوران جاهلیّت وقتی کعبه را تجدید بنا کردند و قبایل در اینکه چه کسی به افتخار نصب حجر الاسود نایل آید، اختلاف کردند و قرار شد هر کس از در وارد شود هر چه بگوید همان را بپذیرند، حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- وارد شد و دستور داد، چادری را انداخته سنگ را در آن بگذارند و از هر قبیله یک نفر سر آن را بگیرد، و بعد خود حضرت آن را برداشت و بر جای خود گذاشت. «38»
(1) وقتی هم که حجاج در جنگ با عبد اللّه بن زبیر، خانه کعبه را خراب کرد و بعد آن را تجدید بنا کردند، حضرت امام زین العابدین- علیه السلام- سنگ را بر جای خود نصب فرمود.
در این روایت مورد نظر، راوی این قاعده کلّی را- که حجر الاسود را فقط حجّت خدا در هر زمان نصب می‌کند- به کتابها نسبت داده و نمی‌گوید من چنین استنباطی دارم، و این قاعده را به عنوان یک اصل مسلّم و ثابت شده می‌گیرد، شاید دلایلی بیشتر و محکمتر در این مورد وجود داشته که در طول تاریخ از بین رفته است. و خداوند حقایق امور را بهتر می‌داند.
(2) سؤال دوم: بر فرض ثبوت قاعده عمومی، اگر در طول دوران غیبت کبری حجر الاسود از جای خود کنده شد، چگونه بر حضرت لازم می‌شود که

آن را در جای خود بگذارد و حال آنکه او باید غایب باشد، و اگر ظاهر شود و بخواهد به این وظیفه عمل کند، مردم او را شناخته و امر او آشکار می‌شود، و این کار منافات با اصل غیبت حضرت دارد.
پاسخ این است که: بهترین راه و مهمترین نحوه پوشش حضرت خود را از مردم، این است که به هنگام نهادن سنگ این فکر و این عقیده نسبت به آن

---
(38) کامل ابن اثیر 2/ 29.

قاعده کلیه، در مغز مردم نباشد، یا هیچ دلیل روشنی بر این عقیده وجود نداشته باشد. و شاید هم به همین جهت دلیلی روشن بر این قاعده در اسلام وارد نشده است، و در ضمن همین روایت هم ملاحظه شد که این فکر و عقیده را فقط یک نفر داشته، با اینکه در بین آن جمع عده‌ای از علما و بزرگان نیز بوده‌اند. بنابراین اشکالی پیش نمی‌آید که سنگ را خود حضرت بگذارد و کسی آن حضرت را نشناسد.
(1) با در نظر گرفتن این نکته و با اعتقاد به نظریّه دوم که نظریّه خفاء عنوان باشد، امکان آن هست که گذارنده سنگ را در دوران غیبت کبری خود حضرت بدانیم که همراه با کارگران ساختمان بناء کعبه همکاری کرده در حالی که کسی او را نمی‌شناسد، و یا اینکه به نامی دیگر معروف باشد.
در این صورت آن کس که حضرت را می‌بیند، به این عقیده و قاعده کلّی معتقد نیست، و سنگ را کسی جز حضرت نمی‌گذارد، در عین حال کسی از حقیقت او مطلع و آگاه نمی‌گردد.
(2)

و مربوط به یک فرد و یا اشخاص معیّن است، چه اینکه مستقیما فایده‌ای اجتماعی و عمومی داشته و یا نداشته باشد.
اهدافی را که می‌شود برای این موضوع در نظر گرفت، فراوان است. ما برای هر یک نمونه‌ای در نظر می‌گیریم و آنها را یادآور می‌شویم:
(3) هدف اوّل: هدایت و راهنمایی یک فرد، و ملحق ساختن او به صف دوستان و یاران حضرت، بعد از آنکه نیّت و تصمیم او بر این که می‌خواهد به پیروان حضرت بپیوندد، احراز گردد.
نمونه این گونه افراد، شخصی است که برای خرید روغن از اعراب بادیه‌نشین به اطراف حلّه می‌رود، و از کاروان عقب افتاده و در بیابان سرگردان می‌شود، با خود می‌گوید: من از مادرم شنیده‌ام که می‌گفت: «ما امامی زنده داریم که کنیه‌اش ابا صالح است. گمشدگان را راهنمائی و درماندگان را دستگیری و به بیچارگان کمک می‌کند.» سپس با خداوند تعهّد می‌کند، اگر حضرت به داد
تاریخ غیبت کبری ،ص:150
او رسید و او را نجات داد، از دیانت مادرش پیروی کرده و مذهب او را بپذیرد.
وی گوید: آنگاه حضرت را صدا زده و از او کمک خواستم. ناگهان دیدم کسی با من راه می‌رود و بر سرش عمامه‌ای سبز به رنگ این بود (اشاره به گیاهی کرد که بر لب رودخانه روئیده بود) به من راه را نشان داد و گفت: از این راه برو، بزودی به دهکده‌ای می‌رسی که ساکنانش همه شیعه هستند. گفتم: آقای من، شما با من اینجا نمی‌آیید؟ فرمود: نه، زیرا هزاران نفر در اطراف شهرها مرا می‌خوانند، و باید به نجات آنها بپردازم. «39»
(1) هدف دوم: به یاری یکی از دو طرف دعوا رفتن، و اگر مصلحت اقتضاء کرد، یکی از آن دو را کمک کردن.
نمونه‌اش این داستان: دو دوست مسلمان که از لحاظ مذهب با یکدیگر اختلاف داشتند در یکی از مساجد همدان بر سر مذهب با یکدیگر مدتها گفتگو داشتند. هیچ یک نتوانست دیگری را قانع کند. یکی از آن دو پیشنهاد کرد اوّلین نفری را که وارد مسجد شد، به حکمیت بپذیرند. و دیگری از این قرار داد وحشت داشت، زیرا بیشتر مردم همدان اهل مذهب او نبودند، لکن از روی ناچاری این قرارداد را پذیرفت.
(2) به مجرّد اینکه این قرارداد بسته شد، جوانی که آثار بزرگواری از صورت و جبین او آشکار بود، وارد مسجد شد و معلوم بود که از مسافرت

می‌آید. آن کس که پیشنهاد قرارداد کرده بود، نزد او آمده، مذهب و عقیده خود را به همراه ادله‌ای که داشت به او گفت، و او را سوگند داد که عقیده خود را همانطور که هست بگوید. آن جوان دو بیت شعر خواند، و عقیده خود را به طوری که هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه نداشته باشد، در ضمن آن دو بیت گفت؛ و سپس از دیده‌ها ناپدید شد. و این معجزه‌ای بود که حقیقت و صحّت مذهب او را نیز فهمانید. دیگری از فصاحت و بلاغت این شخص به شگفت آمده و مذهب دوستش را که مهدی- علیه السلام- به یاری او آمده بود، پذیرفت. «40»

---

(39) نجم ثاقب/ 346.

(40) نجم ثاقب/ 231.

تاریخ غیبت کبری ،ص:151

(1) هدف سوم: حل برخی از مسائل مشکلی که علماء و دانشمندان بزرگ، از حلّ آنها عاجز شده‌اند.

نمونه آن: مرحوم محقق اردبیلی که از علمای بزرگ و پرهیزگار شیعه است و ملقّب به مقدس اردبیلی شده، مسائلی برای او مشکل شده و در پاسخ آنها مانده بود. در نیمه شبی از نجف به مسجد کوفه رفت و حضرت را در محراب حضرت امیر المؤمنین- علیه السلام- ملاقات کرده و سؤالات خود را از آن حضرت نمود. جوابش را گرفته و برگشت. «41»

(2) هدف چهارم: خبر دادن از برخی رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی پیش از آنکه مردم از آن اطلاع داشته باشند، چون وسائل ارتباط جمعی در آن زمانها نبوده و یا ضعیف بوده است.

نمونه آن: حضرت در مجلس درس سید مهدی قزوینی در حلّه وارد شده و بدون آنکه آن حضرت را بشناسند، به درس او گوش فرا داد. وقتی درس تمام شد، سید مهدی پرسید: از کجا به حلّه آمده‌اید؟ جواب فرمود: از شهر سلیمانیه.

سیّد پرسید: چه وقت از آنجا بیرون آمدی؟ گفت: روز گذشته؛ و بیرون نیامدم از آنجا مگر اینکه نجیب پاشا آنجا را به زور شمشیر فتح کرده و وارد شهر شد، و احمد پاشا بابانی را که تمرّد و سرکشی کرده بود، از آنجا بیرون کرد، و به جای او برادرش عبد اللّه پاشا را نشانید. احمد پاشا از فرمان دولت مرکزی عثمانی سرپیچی کرده و ادعای سلطنت و پادشاهی کرده بود.

(3) سیّد مهدی گوید: پدر من در سلیمانیه بود. من به فکر افتادم که چگونه این خبر هنوز به فرمانروایان حلّه نرسیده، و به فکر من نرسید که از این شخص بپرسم که تو چگونه می‌گویی دیروز از سلیمانیه بیرون شدم و امروز به حلّه رسیدم؛ در صورتی که اگر شخصی سواره و با سرعت این

مسافت را طی کند، دو روزه به حلّه خواهد رسید.
سپس تاریخ این روز را که گفته بود سلیمانیه فتح شده ضبط کردیم و بعد از

(41) نجم ثاقب/ 334؛ منتهی الآمال 2/ 319.

ده روز خبر آن به حلّه رسید و فرمانروایان حلّه آن را طبق معمول اخبار جنگی خود با شلیک گلوله‌های توپ اعلام کردند. «42»
می‌گویم: از این داستان می‌فهمیم که این خبر در دوران سلطه عثمانیها در حلّه چقدر مهم بوده است و چرا حضرت اصرار داشته که این خبر زودتر به گوش مردم برسد و اینگونه اخبار به صورت اعجاز بوده است.
(1) هدف پنجم: نصیحت و خیرخواهی برای دیگران، و بالا بردن سطح معنویّات آنان بعد از سپری کردن دوره‌ای سخت و دشوار.
نمونه آن: یکی از شیعیان گوید: در راه حلّه حضرت را زیارت کردم، سلام عرض نمودم. حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: از اینکه مال و سرمایه خود را امسال از دست داده‌ای، اندوهگین مباش، زیرا تو مورد آزمایش و امتحان خدا قرار گرفته‌ای و خداوند خواسته تو را امتحان کند که آیا حق خدا را می‌پردازی، و وظیفه واجب خود را، که عمل حج باشد، انجام می‌دهی، یا خیر. و امّا مال و سرمایه ناپایدار است؛ می‌آید و می‌رود.
راوی گوید: من در آن سال زیان و ضرری کرده بودم، ولی هیچ کس از آن آگاه نبود و چون می‌ترسیدم که ورشکستگی من آشکار شود، از همگان مخفی نگه داشته بودم. حال بعد از اینکه حضرت به من گفت، ترسیدم و با خود گفتم:
سبحان اللّه! خبر ورشکستگی من در بین مردم شایع شده، تا آن اندازه که به گوش افراد غریب هم رسیده است. ولی در جواب آن حضرت گفتم: به هر حال خدا را سپاس می‌گویم.
حضرت پاسخ داد: آنچه را که از دست داده‌ای به زودی به تو برمی‌گردد و به حالت اوّلیه می‌رسی، و قرضهایت را می‌پردازی. راوی گوید: از گفته‌های این شخص ساکت شده و با خود فکر می‌کردم ... تا آخر داستان. «43»
(2) هدف ششم: کمک مالی به دیگران.
نمونه‌اش: عدّه‌ای از مردم بحرین، تصمیم گرفتند که عدّه‌ای از مؤمنین را

(42) نجم ثاقب/ 367.
(43) نجم ثاقب/ 366.

به طور مرتب و پیاپی میهمان کنند و هر دفعه در خانه یکی از آنها باشد. میهمانی برقرار شد، تا نوبت به یکی از اینان رسید و او چیزی نداشت. بسیار غمناک و اندوهگین شد. از شدّت غم و اندوه شبی سر به بیابان گذاشت. شخصی را دید ...
تا به او رسید، به او گفت: برو نزد فلان تاجر- و اسم او را برد- و به او بگو: محمّد بن الحسن- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- گفت: «آن دوازده اشرفی را که برای ما نذر کرده‌ای بده.» پول را از او بگیر و خرج میهمانی خود نما.
این مرد نزد آن تاجر رفته و پیام حضرت را به او رسانید. تاجر گفت: آیا خود حضرت به تو اینچنین گفت؟ آن مرد گفت: آری. تاجر گفت: آیا او را شناختی؟ گفت: نه. گفت: او حضرت صاحب الزمان بوده است. من این مال را نذر او کرده بودم. پول را به او داد و او را احترام نموده و از او درخواست دعا کرد ... «44»
(1) هدف هفتم: شفا دادن بیماریهای مزمنی که پزشکان از معالجه آن ناتوان شده و هزینه‌های هنگفتی صرف آن شده است.
نمونه این هدف، داستانی است که از سید باقی فرزند عطوه علوی حسنی نقل شده است «45» که پدرش عطوه حضرت را نمی‌شناخت و اعتقادی به وجود آن حضرت نداشت، و می‌گفت: هرگاه امام آمد و مرا از این بیماری شفا داد و راحت کرد، گفتار شما را می‌پذیرم. شبی به هنگام نماز عشاء، که ما جمع شده و می‌خواستیم نماز جماعت بخوانیم، به ناگاه فریادی کشید، به سرعت سوی او رفتیم، گفت: «خود را به امام برسانید، همین الان از نزد من خارج شد.» ما بیرون آمدیم و کسی را ندیدیم. به سوی او بازگشتیم، وی اظهار داشت که: هم اکنون شخصی نزد من آمد و مرا صدا زد و گفت: ای عطوه! گفتم: بله، شما کیستید؟
گفت: من مهدی هستم، آمده‌ام تو را شفا دهم. و سپس دست مبارکش را کشید و پای مرا فشار داد و سپس رفت و همچون آهو از نزد من دور شد.

---

(44) نجم ثاقب/ 306.
(45) ینابیع المودّة/ 548 چاپ نجف؛ کشف الغمّه 3/ 287؛ کتاب المهدی/ 145؛ منتهی الآمال 2/ 310.

علی بن عیسی گوید: من این داستان را غیر از فرزند عطوه، از دیگران نیز شنیدم.
بنگر به حضرت مهدی، چگونه شفای بیماران را همراه اثبات وجود و امامت خویش انجام می‌دهد، به طوری که دیگر برای منکرانش شک و تردیدی باقی نماند.

(1) هدف هشتم: راهنمایی گمشدگان صحرا و بیابان و به مقصد رسانیدن عقب افتاده‌های از قافله و کاروان.
آن حضرت گاهی این عمل را برای اثبات وجود و امامت خود انجام می‌دهد؛ نمونه‌های اینگونه هدف فراوان است و برای مثال یکی را نقل می‌کنیم:
شخصی «46» به همراه چند نفر، از راه احساء به حج رفت. در برگشت مقداری از راه را سواره و مقداری را پیاده حرکت می‌کرد. در یکی از منازل پیاده‌روی او زیادتر شد و مرکوبی نیافت تا سواره حرکت کند. وقتی که برای استراحت و خوابیدن در جایی منزل کردند، این شخص از شدّت خستگی خوابش طولانی‌تر شد و همراهان بدون اینکه او را از خواب بیدار کنند، رفتند. بر اثر تابش خورشید از خواب بیدار شد و کسی را نیافت، به تنهایی راه افتاد و یقین داشت که از بین خواهد رفت. به حضرت بقیة اللّه توسّل جسته و از او کمک خواست.
(2) به ناگاه مردی به صورت بادیه‌نشینان که سوار بر شتری بود، از راه رسید و به او گفت: فلان کس! آیا از قافله‌ات جدا شده‌ای؟ گفت: آری. گفت: آیا میل داری تو را به قافله برسانم؟ گفتم: آری، به خدا سوگند جز این چیزی نمی‌خواهم. نزدیک من آمد و شترش را خوابانید و مرا پشت سر خود سوار کرد.
بعد از چند دقیقه حرکت، نزدیک قافله رسیدیم. فرمود: اینان دوستان تو هستند.
مرا پیاده کرد و خود رفت.
(3) هدف نهم: یاد دادن و آموختن دعاها و اذکاری که دارای مضامین عالیه

---

(46) نجم ثاقب/ 341.
تاریخ غیبت کبری ،ص:155
و مطالب صحیح است به برخی از مردم.
(1) مثالها و نمونه‌های اینگونه آموزشها از حضرت، فراوان است. این دعاهای بسیار پرمعنی و مهم، نه بدان جهت است که لقلقه زبان گردد و هیچ فایده و بهره‌ای نداشته باشد، بلکه برای این است که خود متن و نصی باشد برای شناخت مفاهیم عالیه تعلیم و تربیت اسلامی و مسائلی ژرف و عمیق در راه حرکت دادن مردم به سوی خداوند.
و بدیهی است که استفاده از روش دعا، بهترین راه استتار و کتمان مقاصد عالیه پیشوایان ما بوده؛ زیرا، مشروع‌ترین راه برای نزدیکی به خدا، که هیچ کس نمی‌توانسته مانع آن بشود و آن را تحت نظر گیرد، و احیانا از آن جلوگیری نماید، همین دعا بوده است. و لذا می‌بینیم که حضرت امام زین العابدین- علیه السلام- این روش را اتّخاذ می‌فرمایند و از راه دعا به تربیت مردم پرداخته و بلندترین مفاهیم و حقایق را در ضمن ادعیه به مردم

می‌آموزند.
(2) حضرت بقیّة اللّه هم همین راه را انتخاب فرموده و لذا به بسیاری از مردم و دوستان خود، دعاهای گوناگونی آموخته که از مهمترین آنها دعای فرج است که انسان را بر بدی وضع موجود او در دورانهای فتنه و انحراف آگاه نموده، آرزو و هدف نهائیش را به وی می‌فهماند، و رابطه و پیوند محکم عاطفی و ایمانی بین او و خدای متعال ایجاد می‌کند؛ آنجا که می‌گوید:
«اللهم عظم البلاء و برح الخفاء ...»:
«خداوندا آزمایش بس بزرگ گشته، پنهانیها آشکار گشته، امیدها بریده شده و پرده‌ها پس رفته، زمین تنگ گشته و آسمان دیگر نمی‌بارد.
و شکوه و گلایه را به تو باید کرد و در دشواریها و آسانیها، تکیه‌گاه تو هستی. بار پروردگارا، بر محمّد و دودمان او درود فرست؛ همان زمامداران و اولی الامری که پیرویشان را بر ما واجب گردانیده‌ای و با این دستور، موقعیّت و مقام آنان را به ما شناسانیدی. پس به حق آنان سوگند که کار ما را گشایشی بخش؛ به همین زودی، به یک چشم به هم زدن و یا نزدیکتر از آن ... تا آخر دعا.» «47»

---
(47) نجم ثاقب/ 263.

(1) هدف دهم: اصرار و پافشاری حضرت، بر خواندن دعاهایی که از پدران معصوم و اجداد پاکش رسیده است که در آنها مضامینی بس بلندپایه، و حقایقی ژرف و عمیق و گسترده، در زمینه‌های فکری و تربیتی، وجود دارد.
روشن‌ترین نمونه برای این دستور، در مورد شخصی است که در شبی طوفانی در بین برف و بوران از قافله و کاروانش عقب مانده بود. به ناگاه در پیش روی خود باغبانی را در وسط باغ دید که با پارویی برفها را از روی درختان می‌ریخت.
(2) راوی می‌گوید: دیدم آن شخص به نزد من آمده و کنار من ایستاد و گفت:
تو که هستی؟ گفتم: دوستانم رفته‌اند و من تنها مانده‌ام، و راه را گم کرده‌ام. به فارسی به من گفت: «نماز نافله شب را بخوان، تا راه را بیابی.» من مشغول خواندن نافله شدم، بعد از آنکه نافله‌ام تمام شد، نزد من آمد و گفت: نمی‌خواهی بروی؟ گفتم: به خدا سوگند که راه را نمی‌شناسم. گفت: «زیارت جامعه «48» را بخوان» من زیارت جامعه را حفظ نبودم و الان هم با اینکه بارها در عتبات عالیات آن زیارت را خوانده‌ام، باز حفظ نیستم، لکن در آن شب از جایم حرکت کردم و همه‌اش را از حفظ خواندم.

(3) بار دیگر نزد من آمد و گفت: نرفته‌ای و هنوز اینجا هستی؟ مرا بی‌اختیار گریه گرفته و گفتم: آری هنوز هستم، راه را نمی‌شناسم. گفت: «زیارت عاشورا «49» را بخوان» راوی گوید: من زیارت عاشورا را حفظ نداشتم و الان هم حفظ نیستم، لکن ایستادم و مشغول خواندن زیارت عاشورا شدم و تا آخرش خواندم. بار دیگر نزد من آمده و گفت: هنوز نرفته‌ای و اینجا هستی؟ گفتم: نه، من تا صبح باید همینجا باشم. گفت: من همین الآن تو را به قافله می‌رسانم. رفت و سوار الاغی شد و پارو را به دوشش انداخته و آمد و مرا پشت سر خود سوار کرد.

---

(48) آن زیارتی است که به کلمه «السلام علیکم یا أهل بیت النبوّة ...» آغاز می‌شود و در زیارت همه امامان خوانده می‌شود.
(49) زیارتی است که به کلمه «السلام علیک یا أبا عبد اللّه» شروع می‌شود و مخصوص زیارت حضرت امام حسین (ع) است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:157
(1) راوی گوید: آن شخص دستش را به روی دوش من گذاشته و گفت: «شماها چرا نماز نافله نمی‌خوانید!؟ نافله! نافله! نافله!» سه بار این کلمه را تکرار کرد و سپس گفت: «شما چرا زیارت عاشورا نمی‌خوانید!؟ عاشورا! عاشورا! عاشورا!» سه بار هم این کلمه را تکرار کرد، و سپس گفت: «شما چرا زیارت جامعه نمی‌خوانید!؟ جامعه!؟ جامعه! جامعه!» (سه بار) همینطور راه می‌رفت و برگشت به من گفت: اینان همراهان تو هستند، و دوستان را به من نشان داد. «50»
(2) می‌گویم: مقصود از نافله نماز شب است، همانطور که مرحوم حاجی نوری فهمیده است. «51» زیرا راوی آن را در شب انجام داده است. این نماز از برترین و مهمترین مستحبّات دین است، و هر چه که در این روایت حضرت بدان دستور داده، آن نیز جزء بهترین مستحبّات است، بدین شرط که به درستی و به صورت جزئی از کل و در ارتباط با مجموعه دستورات اسلامی به عنوان راهی برای رسیدن به قرب و نزدیکی خدا فهمیده شود. و لذا بعد از آنکه حضرت می‌بیند که مردم درباره آن تسامح و سهل‌انگاری می‌کنند، مؤکّدا روی آن پافشاری کرده و اهمیّت آن را تذکّر می‌دهند.
(3) و این که حضرت بعد از هر کاری که می‌گوید و آن شخص انجام می‌دهد، به او می‌گویند: آیا نرفته‌ای!؟ این برای این است که در ضمن هر یک از این کارها که حضرت به او دستور می‌داد، احتمال رهایی و پیدا کردن راه را با انجام آن عمل می‌داد، لکن وقتی دید که راهها بسته است و از آن راهها برای این شخص راه نجاتی پیدا نشد، حضرت خود دست به کار شدند و شخصا اقدام کرده و او را به قافله‌اش رساندند.
برای حضرت امکان آن هست که وجود و حقیقت خود را از راههای

گوناگونی به طور معجزه اثبات نماید، که برخی از آنها را ذکر کردیم و بقیّه را به کتابها و مآخذی که از آنها نقل کرده‌ایم حواله می‌دهیم.

---

(50) نجم ثاقب/ 343؛ مفاتیح الجنان/ 551.
(51) نجم ثاقب/ 344.
تاریخ غیبت کبری ،ص:158
(1) این بود ده نمونه از اهدافی که به خاطر آنها حضرت افرادی را به دیدار خود نائل می‌سازند، که در برخی از این اهداف آثار و برکات بسیار مهمّی در سطح اجتماع وجود داشت و بزرگترین نتیجه و اثر را برای جامعه اسلامی به بار می‌آورد. البتّه اهداف دیگری نیز وجود دارد که در مواردی انجام گرفته و حضرت به خاطر آنها بر اشخاصی ظاهر گشته که برای رعایت اختصار، با کمال تأسّف، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.
با در نظر گرفتن هدفهای مذکور، به روشنی می‌بینیم که تمامی آنها با آن قواعد و قوانین عمومی سازگار می‌باشد، زیرا در تمامی آنها حضرت به برخی از تعالیم و دستورات اسلامی جامه عمل پوشیده و منافاتی با غیبت نداشته و مطابق با تکلیف شرعی و اسلامی است که در صورت امکان می‌بایست انجام بگیرد.
(2)

و بشناسند يا خير؟
در اين مورد در سه زمينه مى‌شود بحث كرد:
زمينه اوّل: مقتضاى قواعد عمومى در اين مورد چيست؟
در اين باره مى‌شود اين چنين گفت: دانستيم كه يكى از علل اصلى پنهانى و غيبت آن حضرت اين بود كه اگر ظاهر و آشكار باشد، ممكن است دشمنان او را هم چون پدران بزرگوارش كشته و از بين ببرند و ديگر وعده خدا تحقق نيافته و آنچه كه نص قرآن كريم است؛ جامه عمل نپوشد.
(3) رواياتى بر اين مطلب دلالت مى‌كند:
1- روايت صدوق در كتاب كمال الدين از قول زرارة بن اعين كه گويد: از حضرت صادق- عليه السلام- شنيدم كه مى‌فرمود: براى قائم پيش از آنكه قيام كند غيبتى خواهد بود. گفتم: فدايت شوم، چرا؟ گفت: مى‌ترسد، و با دست خود به شكم و گردنش اشاره كرد. «52»

---

(52) كمال الدين/ 346.

(1) 2- روايت صدوق از قول محمّد بن مسلم ثقفى طحّان كه گويد: بر حضرت باقر- عليه السلام- وارد شده و مى‌خواستم كه درباره حضرت قائم آل محمّد- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم- از آن حضرت بپرسم. پيش از آنكه چيزى بگويم، حضرت به من گفت: اى محمّد بن مسلم، در قائم آل محمّد- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم- شباهتى از پنج پيامبر است ... تا آنجا كه گفت: و امّا شباهت و همانندى او با حضرت موسى، درازاى غيبت و ترس دائمى او است. «53»
شيخ طوسى گويد: از جمله چيزهايى كه به طور حتم جزء اسباب غيبت به شمار مى‌آيد، ترس آن حضرت است از جان خود كه از ترس ستمگران و به خاطر جلوگيرى و مخالفت آنان از دخل و تصرّف حضرت در امور سياسى و اجتماعى مردم، از ديدگان پنهان گشته و غيبت نموده است. «54»
(2) با در نظر گرفتن اين مطلب، مى‌توان چنين نتيجه گرفت كه غيبت و پنهانى دائر مدار ترس است. تا وقتى كه ترس از جان وجود داشته باشد غيبت هم خواهد بود؛ و هرگاه ترس از بين رفت، ديگر دليلى براى ادامه غيبت نخواهد بود.
برطرف شدن ترس، يا به طور كامل انجام مى‌گردد، و آن در وقتى خواهد بود كه مقدّمات آماده گشته و ياران و سربازان حضرت به اندازه كافى

وجود داشته باشند، در این صورت غیبت از بین رفته و ظهور کامل رخ داده و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. لکن اگر ترس به طور کامل از بین نرفته، بلکه نسبی و شخصی بود، در این صورت نسبت به آن یک نفر و یا آن یک گروه خاص، غیبت از بین رفته و حضرت برای آنها ظاهر می‌شود. لذا این امکان وجود دارد که شخص حضرت را ببیند و بشناسد و با شناخت کامل به دیدار حضرت موفّق شود. این گونه دیدار و زیارت برای افراد مورد اطمینان و کسانی است که در میدان آزمایش الهی سرفراز و پیروز شده که دیگر درباره آنها احتمال کشتن یا سعایت و توطئه علیه حضرت از سوی آنان داده نمی‌شود.
(3) گاهی نبود ترس بر جان حضرت، فقط در یک برهه خاص زمانی است که

---

(53) کمال الدین/ 327.
(54) غیبت طوسی/ 61.

فقط در ضمن آن مدّت غیبت و پنهانی از بین می‌رود. اینگونه دیدارهای موقّت را در آینده بررسی خواهیم کرد. لکن گاهی پس رفتن پرده غیبت و آشکار شدن حضرت، مشروط به آن است که بیننده به هنگام دیدار، حضرت را نشناسد، و بعد از آنکه جدا شد، متوجّه گردد. این حالت در بسیاری از دیدارها اتّفاق افتاده است.
بنابراین می‌شود گفت که هر کس به درجه عالی ایمان برسد و از بوته امتحان و آزمایش به سلامت بدر رود، حضرت را می‌بیند و می‌شناسد، گرچه به خاطر التزام و تعهدی که از این گونه اشخاص گرفته می‌شود که کتمان کنند و این سرّ را آشکار نسازند، شناخت اینگونه افراد مشکل و دشوار است.
(1) و بر این گفتار، می‌توان روایاتی را دلیل آورد که می‌گوید، حضرت در تقیّه به سر می‌برد، تا آن وقت که خداوند اجازه ظهور و آشکاری همه جانب به او بدهد. مانند روایتی که شیخ طوسی از علی بن ابراهیم بن مهزیار در دیداری که با حضرت داشته است، نقل می‌کند که حضرت در ضمن فرمایشاتشان به او فرمودند:
«خداوند مرا مأمور به بقیّه نموده و تا روزی که خداوند به من اجازه ظهور و خروج فرماید، در تقیّه به سر خواهم برد.» «55»
مقصود از کلمه تقیّه، خویشتن‌داری و حفظ خود از زیان و ضرر است و این در صورتی است که ضرری وجود داشته و یا احتمال آن باشد، لکن در اشخاصی که مورد اطمینان می‌باشند، این احتمال وجود ندارد، که در این صورت دیگر انگیزه‌ای برای غیبت نیست و دلیلی بر پنهان ماندن و در پس

پرده بودن باقی نمی‌ماند.
(2) در همین روایت علی بن ابراهیم بن مهزیار مطلبی است که بر این مسأله دلالت دارد که حضرت در دوران غیبت از مرکز ستمگران و کج‌روان و منحرفین دور است؛ در آنجا که حضرت به او می‌فرمایند:
«ای فرزند مازیار، پدرم حضرت ابو محمّد از من تعهد گرفته که با

---

(55) غیبت طوسی/ 161.

مردمی که مورد خشم خداوند قرار گرفته و پستی و خواری دنیا را نصیبشان کرده، همسایگی نکرده و در محلّه آنان سکنی نگزینم.»
(1) قبلا این مسأله بررسی شد که مجاورت و همسایگی با منحرفین و ستمگران، اگر به صورت ناشناس باشد، اشکالی را پیش نمی‌آورد، و در صورتی مجاورت و همسایگی خطرناک می‌شود که آنان حضرت را شناخته و بر وضعیّت او آگاه گردند، زیرا در این صورت اقدام به قتل و کشتن او خواهند کرد. لکن وقتی چنین احتمالی درباره کسی داده نشد، دلیلی برای دور بودن و همسایگی نکردن با او باقی نمی‌ماند، زیرا وقتی سبب و انگیزه امری وجود نداشته باشد وجود آن را دلیلی نخواهد بود. و این حالت فقط درباره یاران ویژه حضرت که مورد اطمینان کامل می‌باشند، خواهند بود.
روایات دیگری نیز به همین مضمون وجود دارد که ممکن است مورد استدلال قرار گیرد؛ و با در نظر گرفتن این قاعده که حضرت از دوستان مخصوص و ویژه خود پنهان نیست، دو زمینه بعد نیز روشن می‌شود.
(2) زمینه دوم: روایاتی است که یاران و همراهانی را برای حضرت، در طول دوران غیبت کبری، اثبات می‌کند؛ همچون داستان سی و هشتم و هشتاد و سوم که مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم ثاقب نقل می‌کند و هم چنین روایت اسماعیل هرقلی «56» که می‌گوید، سه نفر سواره را دیدم که یکی از آنان حضرت بقیة اللّه- ارواحنا فداه- بود که با نشانه مخصوص خود را معرفی کرده و در عین حال آن دو نفر دیگر حضرت را می‌شناختند.
روایات دیگری گویای آن است که افرادی مخصوص که مورد اطمینان بوده‌اند، حضرت را می‌دیده و هر جا که با ایشان برخورد می‌کردند آن حضرت را می‌شناختند؛ هم چون سیّد مهدی بحر العلوم، به طوری که از حکایت هفتاد و سوم کتاب نجم ثاقب «57» و دو حکایت بعد از آن معلوم می‌شود.
(3) از آن جمله نیز روایاتی است که می‌گوید حضرت در برخی از مسافرتهای

---

(56) کتاب کشف الغمّه/ 283؛ ینابیع المودّه/ 546 چاپ نجف؛ کتاب المهدی/ 143.

(57) ص 348.

خود عدّه‌ای از دوستانش را نیز با خود همراه می‌برد تا در کارهایش به او کمک کنند؛ همچون داستانی که از استاد بزرگوار خود، آیة اللّه سید محمّد باقر صدر، که ایشان از استاد عالیقدر خویش حضرت آیة اللّه العظمی خوئی (این دو بزرگوار از بزرگترین دانشمندان و اندیشمندان بزرگ زمان ما هستند، که خداوند سایه‌شان را مستدام بدارد) «58» از یکی از مؤمنان مورد اطمینان و دارای دیانت و تقوایی بی‌اندازه نقل می‌کند. و از آنجا که این داستان در کتابی دیگر نقل نشده، تمام داستان را مشروحا می‌نگاریم:

(1) این شخص بعد از ظهر یکی از روزها در مسجد کوفه در امتداد دیوار مسجد راه می‌رفت. در جلو ایوان مسجد فرشی گسترده و روی فرش شخص بزرگواری خوابیده و در کنارش شخص دیگری نشسته بود. وی گوید: از وجود آن دو شخص تعجّب کرده و از آن شخص که نشسته بود، پرسیدم: این کیست؟ پاسخ داد: آقای عالم. وی گوید: من این پاسخ را کوچک دانسته و فکر کردم که مقصود این است که او آقای عالم (دانشمند) است، زیرا عوام الناس در آن محل، عالم را عالم (به فتح لام) تلفّظ می‌کنند.

(2) آنگاه این شخص رفت، وضو گرفته و در محراب مسجد کوفه مشغول نماز مغرب و عشاء و خواندن نافله شد، تا خسته شد و خوابش گرفت و به پشت افتاده و خوابید. وقتی از خواب بیدار شد، دید تمام مسجد روشن و نورانی شده است.

می‌گوید: آن قدر روشن شده بود که می‌توانستم خطوط قرآنی را که آن طرف مسجد بر دیوار نوشته شده بود بخوانم. گمان کردم که فجر طالع شده و خورشید در آمده، بلکه چیزی هم از روز گذشته و من بیشتر از اندازه خوابیده‌ام. رفتم وضو بگیرم. در روی سکوی وسط مسجد، عدّه‌ای به نماز ایستاده و آن «سید العالم» (آقای جهان) پیشنماز آنها بود، و مردم زیادی از ملیّتهای گوناگون به او اقتداء کرده و در بین آنها آن شخصی که در آن عصر روز قبل او را در کنار آن آقا

---

(58) چون این کتاب سالیانی پیش از شهادت جانگداز آیة اللّه صدر نگاشته شده، نویسنده ادامه عمر شریف آن بزرگوار را از خداوند خواستار شده و ما هم اکنون ارتقاء درجات روح پرفتوحش را خواهان و در انتظار انتقام‌گیری هر چه زودتر آن خون پاک هستیم. (مترجم)

دیده بودم، وجود داشت، او نیز در بین جمعیّت بود. از وجود این عدّه زیاد به شگفت آمدم. سپس وضو گرفته و به جماعت پیوستم و دو رکعت نماز صبح را با آنها خواندم. بعد که نماز تمام شد، آن شخص مورد نظر از جا حرکت کرده و رفت جلو پیشنماز و از او درباره من پرسید که: آیا این شخص را هم با خود ببریم؟
وی پاسخ داد: نه! هرگز! او هنوز دو آزمایش در پیش دارد که باید آن دو را بگذراند.
(1) ناگهان آن جمعیّت ناپدید شده و مسجد را تاریکی فرا گرفت و دیدم که هنوز صبح نرسیده و اندکی به طلوع فجر مانده است.
این داستان چندین مسأله را برای ما روشن می‌کند که مهمترین مسأله این است که این جمعیّتی که حضرت دور خود جمع کرده و از گوشه و کنار دنیا گرد خود حاضر ساخته، بعد از آنکه از آزمایشهای الهی موفق و سرافراز بیرون آمده‌اند، توانسته‌اند با حضرت همکاری و مشارکت داشته باشند، لکن این شخص با تمام موقعیّت و تقوایی که دارد، هنوز به آن مرحله نرسیده که بتواند جزء یاران و همکاران حضرت باشد و لذا حضرت او را در کارهای خود شرکت نداده و او را با خود نبردند. و چه بسا این شخص حضرت را تا پایان برنامه نشناخته بود.
این داستان مطابق مطلبی است که در زمینه اوّل بیان شد که کسانی که مورد اطمینان باشند، حضرت از آنها محجوب نبوده و نسبت به آنها غایب و پنهان نمی‌باشد، گرچه ما بر این مسأله نتوانیم پی ببریم.
(2) زمینه سوم: روایاتی که گویای آن هستند که در دوران غیبت فرد و یا افرادی کارهای حضرت را انجام داده و خدمتگزار او هستند؛ از این جمله روایت مفضل بن عمر است از حضرت صادق- علیه السلام- که می‌فرماید:
«هیچ کس جای حضرت را به جز خدمتگزار مخصوصش نمی‌داند.» «59» و این مسأله بسیار روشن است که حضرت خدمتکاری دارد که کارهای شخصیش را انجام داده و

---

(59) غیبت طوسی/ 102.

به خوبی آن حضرت را می‌شناسد. و طبق نظریّه پنهانی عنوان می‌توانیم بفهمیم حضرت با خدمتکارش به صورت حقیقی، ولی نسبت به مردم با شخصیّت ناشناس زندگی می‌کنند. و مقصود امام- علیه السلام-، از اینکه می‌فرماید:
«جایش را هیچ کس نمی‌داند» جای او با شناخت عنوان حقیقی و اصلیش می‌باشد. پس به ناچار باید این خدمتکار را از افراد مطمئن و کاملی بدانیم که نمی‌توانند خود را به دیگران معرفی کنند.

(1) روایت دیگر از ابو بصیر است از قول حضرت باقر- سلام اللّه علیه- که فرمود:

«صاحب این امر را چاره‌ای از کناره‌گیری نیست. و در این کناره‌گیری و پنهانی دارای نیرویی است و سی نفر را دلتنگی نخواهد بود، و طیبه جایگاه خوبی است.» «60»

ظاهر این روایت آن است که این سی نفر از جمله افراد مخصوص و ویژه‌ای هستند که جای حقیقی حضرت را می‌دانند، گرچه با نظریّه مخفی بودن عنوان مخالف است، زیرا دلالت بر آن دارد که حضرت از بین مردم دور است و برکنار، به طوری که اگر این سی نفر نباشند، حضرت از تنهایی دلتنگ می‌شود، در صورتی که آن نظریّه می‌گفت که حضرت در بین مردم همچون فردی معمولی زندگی می‌کند، و چیزی باعث ترس حضرت نمی‌شود، چه بعضی از مردم او را بشناسند، و چه نشناسند.

و ما بعد از آنکه درستی این نظریّه را ثابت کردیم و دلیل مسلّم آوردیم، دیگر مشکلی پیش نمی‌آید و امثال این روایت بدان لطمه‌ای نمی‌زند.

(2) این بود آخرین سخن درباره جهت دوم از فصل چهارم که عبارت بود از اخبار ویژه‌ای که سخن از دیدار با حضرت در دوران غیبت کبری می‌کرد؛ و در اینجا فصل چهارم از این بخش کتاب پایان می‌پذیرد.

---

(60) غیبت طوسی/ 102.

تاریخ غیبت کبری ،ص:165

(1)

فصل پنجم نامه‌نگاری حضرت مهدی علیه السلام با شیخ مفید

اشاره

شیخ طبرسی در کتاب «احتجاج» دو نامه را که امام زمان- سلام اللّه علیه- به شیخ مفید نوشته است و گویای مطالبی ارزنده و اخباری سرّی و پنهانی می‌باشد، روایت نموده است.
این دو نامه را از دیدگاههای گوناگون می‌توان بررسی کرد:
(2)

دیدگاه اوّل: بررسی بر طبق قواعد کلّی، از جهت سند و مدلول

اشاره

از این دیدگاه در دو مورد باید سخن گفت:
(3)

امر اوّل: درباره سند این دو نامه

باید در نظر داشت که شیخ طبرسی سندی برای این دو نامه ذکر نکرده و مدرکی در نوشته‌های دانشمندان پس از او نیافتیم، بنابراین از جهت اصطلاحی به آنها روایت مرسل گفته می‌شود و از نظر تاریخی قابل اثبات نیستند، لکن به چند جهت پذیرش آنها ترجیح دارد:
1- طبرسی این دو نامه را جزء مسلّمیات دانسته و به صورت تردید نقل نکرده است. گویا صحّت آنها را پذیرفته و به خاطر شهرت و وضوح آن، سند را نیاورده است؛ چنانکه بسیاری از روایات دیگر را نیز به طور مرسل نقل کرده، گرچه مدرک و سند آنها در دوره‌های بعدی از بین رفته است. و بدین جهت می‌شود نسبت به صحّت سند ظن و گمان کافی داشت، گرچه به اندازه‌ای که
تاریخ غیبت کبری ،ص:166
بشود یک مسأله تاریخی را اثبات کرد نیست.
(1) 2- این دو روایت دارای مضمونی عالی و پیشگوئیهایی راستین است، به طوری که اگر قبل از وقوع حوادث مذکور در آنها بر این روایات دست یافته بودیم، به صدور روایات از ناحیه مقدّسه حضرت بقیة اللّه یقین کرده و به طور حتم می‌گفتیم که گوینده حدیث خود حضرت است.
(2) 3- مصلحت عمومی مقتضی آن است که در آغاز غیبت کبری، اینگونه نامه‌ها از سوی حضرت صادر شود و این امر برای احراز دو مصلحت است:
مصلحت اوّل این است که آن حضرت به پیروان خود آن قواعد کلّی و مفاهیم اساسی را که برای زندگی در دوران غیبت کبری به طور مستمرّ بدانها نیاز دارند، عرضه و یادآوری نماید. اگر این نیاز برآورده نشود، احتمال دارد دین واژگونه شده و راه رسیدن به اهداف مورد نظر اسلام بسته گردد.
این مسأله در آغاز غیبت کبری یک امر عادی است که اینگونه راهنمائیها از سوی حضرت برای مردم وجود داشته باشد تا در درازای زمان توده‌های مردم در غفلت به سر نبرند.
(3) مصلحت دوم این است که با توجه به اینکه حضرت خود نمی‌تواند دست اندر کار شود و نیابت ویژه و خاص نیز پایان نیافته، لازم است حضرتش زمام امر و رهبری جامعه اسلامی را به دست دانشمندان شایسته و پرهیزگار دهد و مهمترین دانشمند آن زمان مرحوم شیخ مفید بوده و لذا نوشتن نامه به او به این جهت بوده است که او به عنوان یک عالم صالح منبع اولیّه نشر تعالیم والا و رهنمودهای اصولی حضرت بقیة

اللّه باشد.
این خطی است که امام حسن عسکری- سلام اللّه علیه- آن را ترسیم و آغاز نموده است؛ آن هنگام که در نامه خود به ابن بابویه از او چنین تعبیر فرمود:
«یا شیخی، یا أبا الحسن ...» به طوری که در تاریخ غیبت صغری مفصلا بررسی شد (تاریخ غیبت صغری صفحه 196).
(4) حال با توجه به اینکه می‌دانیم روش عادی و معمولی برای دستیابی به این دو مصلحت، منحصر به ارسال نامه می‌باشد، احتمال صدور آن بیشتر می‌شود؛ به ویژه اگر آن دو جهت اوّل را نیز بدان ضمیمه کنیم.
تاریخ غیبت کبری ،ص:167
با توجه به این مقدمات، گمان و ظن قویتر صحت تاریخی صدور این دو روایت از سوی حضرت بقیّة اللّه می‌باشد.
(1)

امر دوم: مدلول و محتوای این دو نامه

مدلول این دو نامه به طور کلّی شامل دو بخش است:
بخش اوّل: دستورات کلّی که حضرت برای پیروان و شیعیان خود صادر کرده‌اند، که همگی درست و طبق قواعد است، به جز مواردی اندک که جای تأمّل و اشکال است که بر فرض آنها را درست ندانیم، زیانی نمی‌رساند، زیرا قبول نداشتن برخی از مدلول و محتوی، مانع از پذیرش بقیّه نمی‌شود.
بخش دوم: پیشگویی رویدادهایی که در آینده نزدیک و یا دور نسبت به زمان صدور نامه از آن حضرت، وارد شده است. بسیاری از عبارات آن پیشگوییها به صورت رمز و کلی‌گویی و اشاره می‌باشد که تشخیص آنها برای ما- که فاصله بسیار زیادی تا آن زمان داریم- دشوار و یا غیر ممکن است. بنابراین آنچه را که در تاریخهای عمومی می‌یابیم که یافته، و آنچه را که نمی‌یابیم، اشکالی پیش نمی‌آورد؛ زیرا کسانی در آن زمان به درستی آنها را فهمیده و استفاده کرده‌اند، چون در همان شرایطی می‌زیسته‌اند که حضرت بدانها اشاره کرده است.
این دو نامه گرچه برای شیخ مفید فرستاده شده، لکن اختصاصی به او ندارد و مخصوص او نیست، بلکه برای تمام پیروان و شیعیان امام زمان- علیه السلام- می‌باشد. و لذا حوادثی که در متن نامه آمده است، لازم نیست که حتما در زمان شیخ مفید اتفاق افتاده باشد، بلکه چه بسا بعضی از آنها بعد از درگذشت شیخ روی داده باشد. و لذا دسترسی به خصوصیّات تاریخی آن رویدادها در پهنه وسیعتری از تاریخ، برای ما میسّر است.
(2)

نامه اوّل در اواخر ماه صفر سال 410، سه سال به آخر عمر شیخ مفید- که

تاریخ غیبت کبری ،ص:168

در سال 413 در گذشته است «1»- و نامه دوم در سال 412- یک سال مانده به فوت شیخ- به او رسیده است، که در این زمان، اندکی بیش از هشتاد سال، از درگذشت چهارمین نایب خاص، جناب علی بن محمّد سیمری، و پایان دوران غیبت صغری در سال 329 «2» می‌گذشته است.

(1) در نامه اوّل، نامه‌رسان می‌گوید که این نامه را از نواحی حجاز آورده است «3» و ما از آن می‌فهمیم که در آن زمان حضرت در اطراف حجاز می‌زیسته و از آنجا به وسیله یکی از شیعیان مخصوصش این نامه را برای شیخ فرستاده است.

(2) نامه دوم در تاریخ اوّل شوّال «4» سال 412 نوشته شده است و در روز پنجشنبه بیست و سوم ذی حجه همان سال «5» بعد از هشتاد و سه روز بدست او رسیده است.

هر دو نامه با املاء حضرت و خط یکی از افراد مورد اطمینان نوشته شده، و این مطلب در نامه اوّل ظاهر و در نامه دوم صریح است. و در پایین هر دو نامه چند سطری نیز به خط خود امام- علیه السلام- است که صحّت مطالب فوق را گواهی کرده و به شیخ دستور می‌دهند که این نامه‌ها را کاملا از مردم پنهان نموده و از روی آن برای افراد موثّق و مورد اطمینان بنویسد و یا بطور شفاهی به آنها بگوید.

(3)

این اوضاع را- به آن اندازه که تاریخ اسلام گویای آن است- بایستی بررسی نماییم؛ زیرا برای بررسی پیشگویی‌های موجود در نامه‌ها توجّه داشتن به آن مسائل لازم است.

---

(1) کامل 7/ 313.
(2) تاریخ الغیبة الصغری/ 413.
(3) احتجاج 2/ 318.
(4) احتجاج 2/ 325.
(5) احتجاج 2/ 324.

سخن خود را پیرامون این شرایط تاریخی در ضمن سه مطلب خلاصه می‌کنیم:

(1) 1- در آن زمان، کشورهای اسلامی دچار از هم گسیختگی و تجزیه بودند.

در ایران اواخر دوران آل بویه بود. میان فرمانروایان و سرکردگان خود آنها پیکار بود، و از سوی دیگر با فرمانروایان ترک که بر خراسان و ما وراء النهر پس از دولت سامانی حکومت می‌کردند، در جنگ و ستیز بودند. در سال 407 در آندلس کار به تجزیه و از هم پاشیدگی رسیده بود «6». فاطمیون، فرزندان مهدی آفریقایی، در مصر حکومت مستقلی تشکیل داده بودند، و پس از درگذشت خلیفه عباسی، الحاکم بامر اللّه، در سال 411، و روی کار آمدن فرزند او الظاهر باللّه «7» می‌توان گفت که مصر توسط خلفای فاطمی در میان سایر نقاط از آرامش بیشتری برخوردار بود.

(2) وضع شمال آفریقا نیز پس از آنکه المعزّ الدین اللّه در سال 358 «8» از آنجا رهسپار مصر شد و در آن حکومت فاطمی را تشکیل داد، دوباره به تشتّت و جنگ و جدال میان زمامداران بازگشت. در سال 406 در شمال آفریقا جنگ عمومی در گرفت که با پیروزی فرمانروای آنجا «بادیس» پایان پذیرفت. و بعد از مرگ او در همان سال المعز «9» فرزندش جای او را گرفت و در سال 413 «10» از دنیا رفت.

(3) و امّا بغداد، پس همواره حکومت آن از سال 381 به دست القادر باللّه عباسی بود. وی مدعی شد که حضرت علی- علیه السلام- را در خواب دیده و حضرت به او فرموده است که: خلافت به تو می‌رسد و عمری طولانی خواهی داشت، با فرزندان و شیعیان من به خوبی رفتار کن. «11»

---

(6) کامل 7/ 290.
(7) کامل 7/ 304.
(8) کامل 6/ 341.
(9) کامل 7/ 279.
(10) کامل 7/ 313.
(11) کامل 7/ 149.

در این سالها سرپرستی و نقابت آل علی- علیه السلام- در دست شریف سیّد مرتضی علم الهدی بود که بعد از درگذشت محمّد بن الحسین، شریف رضی در سال 406، به او رسیده بود. «12»

(1) شهر مکّه نیز دارای امنیّتی نبود. در سال 414 در اولین گروهی که به حج آمده بودند در روز جمعه مردی از اهالی مصر که در یک دست شمشیر و در دست دیگر گرزی گرفته بود، سه بار با گرز به حجر الاسود زد و فریاد برآورد: «تا کی حجر الاسود و محمّد و علی پرستیده شوند؟ اگر کسی می‌تواند مرا از این کار بازدارد! من می‌خواهم خانه کعبه را خراب کنم.» بیشتر مردمی که آنجا بودند، ترسیدند و از دور او فرار کردند، و نزدیک بود که بگریزد. مردمی بر او حمله کرد و با خنجری که بر او زد او را کشت. مردم او را تکه تکه کرده و سوزاندند. و کسانی را هم که متّهم به همکاری با او بودند، گرفته و سوزانیدند. «13»

بغداد نیز در سال 416 از دست دزدان و راهزنان امنیتی نداشت و در سال 417 ترکها آشوب بپاکردند تا بدانجا که خانه‌ها و مغازه‌های شهر را آتش زدند. «14»

(2) 2- این آشوبها به مراسم حج نیز سرایت کرد، به طوری که حجاج گاهی آن قدر به زحمت و مشقّت می‌افتادند که مراسم حج تعطیل می‌شد، به طوری که در سالهای 401 «15»، 410، و 411 «16» و 416 «17» و 417 «18» و 418 «19» اتفاق افتاده است، در همین سالها وساطتهایی برای بهبودی وضع حجاج از سوی فرمانروای

---

(12) کامل 7/ 281.
(13) کامل 7/ 314.
(14) کامل 7/ 423.
(15) کامل 7/ 256.
(16) کامل 7/ 310.
(17) کامل 7/ 324.
(18) کامل 7/ 327.
(19) کامل 7/ 330.

خراسان یمین الدوله محمود بن سبکتکین انجام می‌گرفت. «20»
(1) 3- بین فرق اسلامی نیز حوادثی تأسف بار اتفاق می‌افتاد. علت اصلی این رویدادها آن بود که از ابتدای تأسیس دولت آل بویه در فارس و عراق، و دولت آل حمدان در حلب، حکومت به دست شیعیان افتاده بود، و آل بویه در تعیین جانشین برای خلیفه و تعیین وزیر سیطره و دخالت داشتند. آنها به پیروان خود در اقامه شعائر و انجام مراسم مذهبی، در اعیاد و وفیات، آزادی کامل داده بودند، و این اثر خوبی در روحیه پیروان سایر مذاهب نداشت و چون حکومت به دست آنها نبود و نمی‌توانستند توقّع داشته باشند که فرمانروایان شهرها از اینگونه تظاهرات شیعیان جلوگیری به عمل آورند، لذا خود مردم پیروان سایر فرق، برای ممانعت شیعیان اقدام می‌کردند و به خصوص چون با کمال تأسف شیعه نیز از آن آزادی سوء استفاده کرده و به طرفداری از شئون ملّی و قومی خود پرداخته و کارهایی می‌کرد که باعث ناراحتی دیگران می‌شد، لذا در ایّام مناسبتهای عمومی درگیریها و جنگهای سختی بین فرق اسلامی روی می‌داد. و ای کاش همگی احساس مسئولیّت کره، برادری اسلامی خود را حفظ می‌کردند و کارهایی که انجام گرفت روی نمی‌داد و آنچه که اتفاق افتاد، صورت نمی‌گرفت.
البته تا وقتی که آل بویه قدرتی داشتند، سایر مذاهب نمی‌توانستند چندان کاری کنند، لکن با ضعف و از هم پاشیدگی قدرت آنها در زمانی که تاریخ آن را بررسی می‌کنیم، مجال تلافی برای آنان بدست آمد.
(2) در اینجا نمی‌خواهیم درباره حوادث و رویدادهای آن دوره سخن به درازا بکشد؛ همین اندازه کافی است که بدانیم: در بغداد، در روز عاشورای سال 406 حوادث تأسف‌باری روی داد «21» و نیز در سال بعد در شهر واسط «22» و در شمال آفریقا به طوری که تاریخ گویای آن است «23» شیعیان را قتل عام کردند.

---
(20) کامل 7/ 310.
(21) کامل 7/ 281.
(22) کامل 7/ 295.
(23) کامل 7/ 294.

همین طور در بغداد در سال 408 «24» و در سال 409، کار به قدری سخت شد که ابو عبد اللّه نعمان شیخ مفید را از بغداد تبعید کردند «25» و همین مسائل در سال 415 «26» در کوفه و در سال 422 «27» بازهم در بغداد تکرار شد.

(1) 4- طبیعت نیز با حوادث و رویدادها همراه شده و گویا می‌خواست تأسّف خود را از ظلم فراگیرنده زمین آشکار نماید:
در سال 401 ستاره بزرگی که تا آن وقت از آن بزرگتر دیده نشده بود، بر زمین افتاد (سنگهای بزرگ آسمانی که اصطلاحا به آنها ستاره می‌گوییم).
در همان سال آب دجله بیست و یک ذراع بالا آمد و بسیاری از مردم بغداد و عراق غرق شدند. «28»
در سال 406 در بصره و اطراف آن و باء سختی آمد به طوری که قبر کنها از کندن قبر عاجز شده «29» و در شهریور همان سال در شهرهای عراق و بسیاری از شهرهای دیگر، باران زیادی بارید و خسارتها به بار آورد. «30»
(2) در ماه رمضان سال 417 ستاره بزرگی که زمین را روشن کرد، سقوط کرد و صدای هولناکی شنیده شد «31». در سال بعد در عراق تگرگی بارید که به اندازه یک و یا دور رطل وزن داشت که کوچکترینش به اندازه یک تخم مرغ بود. تمام محصول زراعت از بین رفت و جز اندکی باقی نماند. «32»
در بهمن ماه همان سال، در عراق باد سردی وزید، که آب و سرکه یخ بست و گردش دولابها در دجله از کار افتاد.

---

(24) کامل 7/ 299.
(25) کامل 7/ 300.
(26) کامل 7/ 316.
(27) کامل 7/ 355.
(28) کامل 7/ 256.
(29) کامل 7/ 281.
(30) کامل 7/ 281.
(31) کامل 7/ 327.
(32) کامل 7/ 330.

(1) در سال 421 در بلاد اسلامی تگرگ عظیمی بارید و بیشتر آن در عراق بود، و بعد از آن باد سیاه سختی وزیدن گرفت به طوری که درختها را از جای کند.
درختهای بزرگ زیتون را از سوی ناحیه شرق نهروان کند و به طرف غرب افکند. درختهای خرما را از این خانه کنده و به خانه‌های اطراف با فاصله سه خانه می‌انداخت. و سقف مسجد جامع بعضی از شهرها را خراب کرد.
(2)

اكنون به متن نامه اوّل بنگريم «33»:
«للأخ السّديد و الولىّ الرشيد، الشّيخ المفيد، ابى عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النعمان، ادام اللّه اعزازه، من مستودع العهد المأخوذ على العباد.
بسم اللّه الرحمن الرحيم اما بعد: سلام عليک أيّها الولىّ المخلص فى الدّين، المخصوص فينا باليقين. فإنّا نحمد إليک اللّه الّذى لا إله الّا هو، و نسأله الصّلاة على سيّدنا و مولانا و نبيّنا محمّد و آله الطّاهرين.
و نعلمک- أدام الله توفيقک لنصرة الحقّ، و أجزل مثوبتک على نطقک عنّا بالصّدق-: انّه قد أذن لنا فى تشريفک بالمكاتبة و تكليفک ما تؤدّيه عنّا إلى موالينا قبلک، أعزّهم اللّه بطاعته، و كفاهم المهمّ برعايته لهم و حراسته.
فقف- أيّدک اللّه بعونه على أعدائه المارقين من دينه- على ما أذكره، و اعمل فى تأديته إلى من تسكن إليه بما نرسمه إن شاء اللّه.
نحن و إن كنّا ناوين بمكاننا النائى عن مساكن الظّالمين، حسب الّذى أرانا اللّه تعالى لنا من الصّلاح و لشيعتنا المؤمنين فى ذلک، ما دامت دولة الدنيا للفاسقين، فإنّا نحيط علما بأنبائكم و لا يعزب عنّا شىء من أخباركم،

---

(33) احتجاج طبرسى 2/ 323 چاپ نجف. ناگفته نماند كه در برخى از موارد كه عبارات احتجاج نارسا بوده است، ترجمه طبق نصّ منقول در بحار جلد 53 انجام شده است. (مترجم)

و معرفتنا بالذلّ الّذى أصابكم مذ جنح كثير منكم إلى ما كان السّلف الصّالح عنه شاسعا، و نبذوا العهد المأخوذ وراء ظهورهم كأنّهم لا يعلمون.
إنّا غير مهملين لمراعاتكم، و لا ناسين لذكركم، و لو لا ذلک لنزل بكم اللأواء، و اصطلمكم الأعداء. فاتّقوا اللّه جلّ جلاله، و ظاهرونا على انتياشكم من فتنة قد أنافت عليكم، يهلک فيها من حمّ أجله و يحمى عنها من أدرک أمله، و هى أمارة لأزوف حركتنا و مباثّتكم بأمرنا و نهينا. و اللّه متمّ نوره و لو كره المشركون.
اعتصموا بالتقيّة. من شب نار الجاهليّة، يحشّشها عصب أمويّة يهوّل بها فرقة مهديّة. أنا زعيم بنجاة من لم يرم فيها المواطن و سلک فى الطعن منها السّبل المرضيّة.
إذا حلّ جمادى الأولى من سنتكم هذه، فاعتبروا بما يحدث فيه، و استيقظوا من رقدتكم لما يكون فى الّذى يليه.
ستظهر لكم من السّماء آية جليّة، و من الأرض مثلها بالسّويّة، و يحدث فى أرض المشرق ما يحزن و يقلق. و يغلب من بعد على العراق طوائف عن

الإسلام مراق، تضيق بسوء فعالهم على أهله الأرزاق. ثم تنفرج الغمّة من بعد ببوار طاغوت من الأشرار، ثمّ يستر بهلاكه المتّقون الأخيار.
و يتّفق لمريدى الحجّ من الآفاق ما يؤمّلونه منه على توفير عليه منهم و اتّفاق.
و لنا فى تيسير حجّهم على الاختيار منهم و الوفاق، شأن يظهر على نظام و اتّساق.
فليعمل كلّ امرئ منكم بما يقرب به من محبّتنا، و يتجنّب ما يدنيه من كراهتنا و سخطنا، فإنّ أمرنا بغتة فجأة، حين لا تنفعه توبة و لا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة.
و اللّه يلهمكم الرّشد، و يلطف لكم فى التوفيق برحمته»:
به برادر استوار و درست كردار و دوست رشيد و هدايت يافته، شيخ مفيد، ابو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان- كه خداوند عزّت و احترامش را پايدار بدارد- از سوى آنكه خزانه عهد و پيمانى است كه خداوند از بندگان گرفته است.
تاريخ غيبت كبرى ،ص:175
به نام خداوند بخشنده مهربان اما بعد، سلام بر تو اى دوست با اخلاص در دين، كه در اعتقاد به ما از روى علم و يقين امتياز دارى. در منظر تو خداوندى را كه جز او خدايى نيست سپاس گذارده و از او، درود و رحمت بر آقا و مولا و پيامبران حضرت محمّد و نيز خاندان پاكش را خواستاريم.
و تو- كه پروردگار، توفيقت را براى يارى حق دوام بخشد و پاداشت را به خاطر سخنانى كه با صداقت از جانب ما مى‌گويى افزون گرداند- را آگاه مى‌كنيم كه به ما اجازه داده شده كه ترا به شرافت و افتخار مكاتبه مفتخر سازيم و موظّف كنيم كه آنچه به تو مى‌نويسيم به دوستان ما كه نزد تو مى‌باشند برسانى؛ دوستانى كه خداوند به اطاعت از خود گراميشان بدارد و با حراست و عنايت خود امورشان را كفايت بنمايد و مشكلاتشان را برطرف سازد. پس تو- كه خداوند با ياريش در برابر دشمنانش كه از دينش خارج شده‌اند تأييدت بنمايد- به آنچه كه يادآور و متذكّر مى‌شويم متوجّه و آگاه باش و در رسانيدن و ابلاغ آن به كسانى كه اعتماد به آنها دارى بر طبق آنچه كه براى تو اگر خدا بخواهد ترسيم و تعيين مى‌كنيم؛ عمل نما.
(1) ما اگر چه هم اكنون در مكانى دور از جايگاه ستمگران سكنى گزيده‌ايم- كه خداوند صلاح ما و شيعيان باايمانمان را مادامى‌كه حكومت دنيا به دست تبهكاران ميباشد در اين كار به ما ارائه فرموده است- ولى در عين حال بر اخبار و احوال شما آگاهيم و هيچ چيز از اوضاع شما بر ما پوشيده و مخفى نيست. از خوارى و مذلّتى كه دچارش شده‌ايد باخبريم؛ از آن زمان كه بسيارى از شما به برخى كارهاى ناشايستى ميلِ كردند كه

پیشینیان صالح شما از آنها دوری می‌جستند، و عهد و میثاق مأخوذ خدائی را آنچنان پشت سر انداختند که گویا به آن پیمان آگاه نیستند.
ما از رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم؛ که اگر جز این بود، دشواریها و مصیبتها بر شما فرود می‌آمد، و دشمنان شما را ریشه کن می‌نمودند. پس تقوای خدا پیشه کنید، و ما را یاری دهید، تا از فتنه‌ای که به شما روی آورده، شما را نجات بخشیم؛ فتنه و آشوبی که هر کس مرگش فرا رسیده باشد، در آن هلاک می‌گردد، و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد از آن دور ماند. و آن فتنه، نشانه نزدیک شدن حرکت و جنبش ما و آگاه
تاریخ غیبت کبری ،ص:176
کردن شما به امر و نهی ما است (یا: اظهار و پخش کردن شما امر و نهی ما را است). و خداوند نور خود را تمام خواهد کرد، گرچه مشرکان را خوش نیاید.
(1) چنگ زنید در تقیّه (در آن فتنه) چه هر که آتش جاهلیّت را برافروزد، گروههایی اموی آن را شعله‌ور ساخته، با آن گروهی هدایت شده را بهراسانند. (معانی دیگری نیز برای عبارت اخیر محتمل است. مترجم) من عهده‌دار نجات کسی هستم که در آن فتنه برای خود مقام و جایگاهی نجوید، در عیبجویی از آن به راهی پسندیده گام گذارد.
از حادثه‌ای که به هنگام فرا رسیدن ماه جمادی الاولی همین سال روی خواهد داد، عبرت گیرید، و از خوابی که شما را فرا گرفته برای حوادث بعدی بیدار شوید.
به زودی از آسمان نشانه‌ای روشن و آشکار و از زمین نیز علامتی همانند آن برای شما پدیدار می‌شود. در مشرق زمین، حوادثی غم بار و نابسامان‌کننده روی خواهد داد، و بعد از آن گروههایی که از اسلام روی گردانیده و خروج کرده‌اند، بر عراق سلطه پیدا خواهند کرد. و بر اثر بدکاری و سوء اعمال آنان، اهل عراق دچار ضیق معیشت می‌گردند. و پس از مدّتی با هلاکت و نابودی فرمانروائی بدکار، ناراحتیها برطرف می‌شود، و سپس پرهیزکاران نیکوکار از هلاکت و نابودی او شاد می‌گردند.
(2) کسانی که از گوشه و کنار دنیا به حجّ می‌روند، به تمام آرزوها و اهداف خود می‌رسند، و هر چه می‌خواهند در دسترس آنها وجود خواهد داشت. و ما را در آسان نمودن حجّ آنان بر طبق دلخواهشان، برنامه‌ای است که با انسجام و نظم ظاهر می‌گردد.
بنابراین هر یک از شما باید کاری بکند که وی را به محبّت و دوستی ما نزدیک می‌نماید؛ و از آنچه که خوش‌آیند ما نبوده و باعث کراهت و خشم ماست، دوری گزینند، زیرا امر ما ناگهان فرا می‌رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش

نمی‌بخشد.
و خداوند راه رشد و هدایت را به شما نشان دهد و به رحمت خود وسائل توفیق را به آسانی برایتان فراهم فرماید.
و سپس امضاء و گواهی امام- علیه السلام- در پایان نامه آمده است؛
تاریخ غیبت کبری ،ص:177
همان طور که در جهت دوم این فصل به آن اشاره کردیم. «34»
(1)

جملات و مطالب نامه را در ضمن چند نکته می‌توان بررسی کرد:
(2) نکته اوّل:
از فرمایش آن حضرت: «به ما اجازه داده شده تا تو را به نامه‌نگاری مفتخر گردانیم» معلوم می‌شود که ایشان بدون اجازه خداوند به کاری دست نمی‌زند؛ و وقتی که اجازه نامه‌نگاری به حضرت داده شده، حضرت هم اقدام به نوشتن نامه فرموده است.
برای نحوه فهمیدن این اجازه از سوی خداوند، دو نظریّه می‌شود داد:
(3) نظریّه اوّل: در هر واقعه و جریانی، خداوند اجازه‌ای علی حده و مستقل صادر کرده است. این اجازه که به وسیله الهام فهمیده می‌شود، از جمله مراتب علوم مخصوص به امام معصوم- علیه السلام- است؛ به طوری که برخی از روایات دلالت بر آن دارد.
(4) نظریّه دوم: اجازه خداوند به صورت قواعد عمومی است که حضرت آن قواعد و دستورات کلّی را می‌داند و بر طبق آنها اذن و اجازه خداوند را بر این موارد تطبیق می‌کند؛ قواعدی که از آنها به مصلحت عمومی اسلامی تعبیر کردیم. پس هرگاه مصلحت عمومی اسلامی مردم را در این دید که نامه‌ای به شخصی بنویسد، اجازه خداوند را احراز کرده و اقدام به نوشتن نامه می‌فرمایند. در این صورت سبب اذن، وجود مصلحت عامه است، نه اینکه اجازه ویژه‌ای در این مورد صادر شده باشد.
هر دو نظریّه می‌تواند درست باشد؛ و لذا انتخاب یکی از این دو نظریّه با خود خواننده است.

---

(34) احتجاج 2/ 323.
تاریخ غیبت کبری ،ص:178
(1) نکته دوم:
فرمایش حضرت که فرمود: «خداوند آنان را به پیروی و اطاعت خود عزیز و گرامی بدارد.» این جمله گویای آن است که خروج از اطاعت و فرمانبرداری از خداوند مستلزم ذلّت و خواری، و ملتزم شدن به فرمان خداوند مستلزم عزّت و آقایی است. پس باید از ذلّت و خواری معصیت خداوند به سوی عزّت و شرافت اطاعت پروردگار بیرون شد.
این موضوع بر حسب مفاهیم اسلامی، روشن و واضح است، زیرا عزّت از آن خدا و رسول و مؤمنان است. خضوع و فروتنی برای خداوند از سویی خضوع و فروتنی برای حق و در پیشگاه حق است، و از دیگر سو خضوعی است در مقابل همان حقیقتی که جهان هستی در مقابل او سر تعظیم فرود

آورده است، که قدرت ازلیه و حکمت بی‌نهایت خداوند است. این دو جنبه خضوع به منطق عقل سالم، حق و عدالت است.
(2) علاوه بر این، خضوع در مقابل خداوند؛ به معنی التزام به دستورات و اوامر و نواهی او و منحصر کردن راه را فقط به راه او، انسان تابع خداوند را از پیروی دیگر منابع قانون‌گذاری بشری که از راه راست منحرف و در پرتگاه سقوط قرار گرفته، بی‌نیاز می‌سازد، و دیگر دنبال قانونهایی که به خاطر تأمین منافع شخصی و قراردادهای فردی، وضع شده است، نمی‌رود؛ و با این بی‌نیازی، انسانی متعالی، عزّتمند و والا خواهد شد.
و امّا انسانی که از زیر بار تعهد نسبت به تعالیم عادله الهی شانه خالی کرد، و پایبند دستورات مذهبی نبود، راه هرگونه انحرافی به روی او باز است و خواسته‌ها و شهوات نفسانی او را به هر طرف که بخواهد می‌کشاند. و معنای ذلّت و خواری نافرمانی خداوند این است.
(3) البتّه برای این جمله که عزّت در اطاعت و پیروی از دستورات خداوند است، معانی دیگری نیز هست که اکنون نیازی به بازگو کردن آنها نیست.
و این است معنای فرمایش امام- علیه السلام- آنجا که فرمود: «أعزّهم اللّه بطاعته»: خداوند آنان را به اطاعت خویش محترم گرداند. و نیز آنجا که فرمود:
«آگاهی ما از خواری و ذلّتی که به شما رسیده، از آن وقت که گروهی از شما به
تاریخ غیبت کبری ،ص:179
کارهای ناشایستی که گذشتگان شما از آن برکنار بودند، روی آوردند و پیمان خداوند را طوری پشت سر انداختند که گویا اصلا از آن خبری ندارند.» زیرا گذشتگان نیکوکار و شایسته، با پیروی از دستورات الهی و تعهد نسبت به مقرّرات دینی، عزّت یافته و از نافرمانی خداوند به دور بودند و به پیمانی که با خداوند بسته بودند پایبندی داشته و از روی آگاهی به تمام دستورات الهی گردن نهاده بودند. امّا جانشینان آنان به کارهای ناشایستی که گذشتگان از آنها اجتناب می‌کردند روی آورده، در مقابل خواسته‌ها و شهوات نفسانی سر فرود آوردند و در نتیجه دشمنان دین و حقیقت بر آنان سلطه یافتند و در پیشگاه دین و عهد الهی و امّت و خویشتن خود، مقصّر و گناهکار به حساب آمدند و لذا با توجّه به این تعبیر امام- علیه السلام- درمی‌یابیم که این حالت باعث تأسف و ناراحتی شدید حضرت شده است.
(1) نکته سوم:
فرمایش حضرت: «ما گرچه بر حسب صلاحدید خداوند نسبت به ما و شیعیانمان، از محل سکونت ستمکاران بدوریم و تا وقتی که حکومت دنیا در دست فاسقان و تبهکاران باشد، در این حالت به سر می‌بریم.» این

دوری از محل سکونت ستمکاران، با هیچ یک از دو نظریّه اصلی درباره غیبت حضرت منافات ندارد و با فرمایش خود حضرت به علی بن مهزیار نیز مطابق است که به او فرمود:
«من در نقاط دور دست و بیابانهای دور از آبادی زندگی می‌کنم.» در آن محل حضرت می‌تواند به حالت پنهانی جسم- بر طبق نظریّه خفاء شخص- و یا به صورتی که از حیث ظاهر شناخته نشود- بر طبق نظریّه دوم- زندگی کند. وقتی که با هر دو نظریّه مناسب بود، هیچ یک را نفی نکرده و تعیین‌کننده یکی از آن دو نیز نخواهد بود، گرچه چندان هم بی‌اشکال نخواهد بود.
(2) و نیز آن صلاحدید الهی که حضرت در این عبارت بدان اشاره فرموده است در حقیقت راجع به اصل غیبت می‌باشد و به مجرّد دوری مکان زندگی حضرتش مربوط نمی‌باشد. و این نحوه بیان برای اشاره به نفس مسأله غیبت اتّخاذ شده است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:180
بنابراین آن مصلحتی که خدای متعال برای حضرت بقیّة اللّه و معتقدان به ایشان در نظر گرفته است، همان اصل غایب شدن ایشان از انظار عموم است، نه مجرّد دور بودن محلّ زیست ایشان. تفصیل این امر در بخش دوم همین کتاب خواهد آمد.
(1) نکته چهارم:
حضرت با تسلط بر تمام رویدادها زندگی می‌کند و از تمامی آنها آگاهی دارد و تمام خبرها به او می‌رسد؛ چنانکه فرمود: «از تمام اخبار شما آگاهیم و چیزی از آنها بر ما پوشیده نمی‌ماند.»
در مورد کیفیّت آگاهی حضرت از رویدادها، چندین نظریّه وجود دارد:
(2) نظریّه اوّل:
حضرت از اخبار و رویدادها به طریق الهام خداوند و یا از یک راه اعجازی و غیر طبیعی آگاه می‌شود. مؤیّد این مطلب ادلّه‌ای است که می‌گوید تمامی کارهای مردم از خوب و بد در هر شبانه روز برای نظرخواهی حضرت عرضه می‌شود. از جمله ادله، این آیه شریفه است: فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ. یعنی: بزودی کارهای شما را خدا و رسول و مؤمنان خواهند دید. بر طبق روایات مقصود از مؤمنان، ائمّه اطهار- علیهم السلام- می‌باشند.
از دیدگاه اجتماعی نیز این مسأله تأیید می‌شود که باید امام حتما به الهام الهی مؤیّد باشد؛ و این تأیید از سه مقدمه به دست می‌آید:
(3) مقدّمه اوّل:
وقتی که خداوند متعال مسأله مهمی را به شخص خاصی واگذار می‌کند، باید قابلیّت و توان انجام آن را نیز به او داده باشد که در صورت ناتوانی

هیچ‌گاه مسئولیّت به کسی داده نمی‌شود.
(4) مقدّمه دوم:
خداوند متعال سرپرستی و زمامداری جهان را، در مرحله نخست به پیامبر و سپس به جانشینان معصوم او واگذار کرده، به طوری که اگر شرایط تشکیل حکومت جهانی در زمانی هر یک از آنان آماده شود، بر او لازم است که حکومت

تشکیل داده و زمام امور را در دست بگیرد. بنابراین ائمّه معصومین زمامدارانی می‌باشند که آمادگی نهضت بزرگ جهانی را داشته و قابلیّت کافی را برای رهبری جهانی دارا می‌باشند.
(1) مقدمه سوم:
رهبری در سطح جهانی نیازمند الهام‌گیری از سوی خداوند است، زیرا رهبری جهانی چیزی بسیار عمیق و پیچیده است. می‌بینیم که برای اداره یک کشور کوچک، افراد تحصیل کرده سیاستمدار و هیئتهای گوناگون دست به دست هم می‌دهند، قوانین پیچیده و دقیق وضع می‌کنند، تا بتوانند کشوری کوچک را اداره کنند؛ در عین حال اختلاف و پراکندگی و از هم گسیختگی در کارها وجود دارد.
حال چگونه ممکن است یک فرد بدون الهام خداوندی بتواند تمامی روی زمین را اداره کند و به همه گرفتاریها شخصا رسیدگی نماید.
(2) بنابراین تا الهام خداوند نباشد، اداره جهان ممکن نیست، و چون بر طبق اعتقاد ما شیعیان حضرت بقیة اللّه- ارواحنا فداه- یکی از پیشوایان و ائمّه معصومین- علیهم السلام- است و زمامدار فعلی جهان او است، از این جهت باید حتما به تأیید الهام الهی مؤیّد باشد. وقتی مورد الهام قرار گرفت، اشکالی پیش نمی‌آید که بگوییم حضرت بر کلیّه اعمال و رفتار مردم مطّلع بوده و تمامی رویدادها از نظر شریفش می‌گذرد.
این نظریّه، با هر دو نظریّه اصلی که درباره غیبت بود، سازگار است و منافاتی ندارد.
(3) نظریّه دوم:
ما اگر نظریّه اوّل را نادیده گرفته و گفتیم که حضرت به طور طبیعی شایستگی رهبری جهان را دارد و نیازی به انجام معجزه نیست و ملتزم به نظریّه دوم درباره غیبت بودیم، در این صورت چون حضرت در بین افراد مردم زندگی می‌کند و با مردم در رفت و آمد است و با آنان صحبت می‌کند و از اخبار و احوال آنان آگاهی دارد، بدون اینکه هیچ کس حضرت را بشناسد، حضرت نیز خود

می‌تواند که از تمامی اخبار جهان و زوایای گیتی با یک برنامه‌ریزی دقیق

آگاه گردد.
(1) نظریّه سوم:
ما اگر نظریّه اوّل را نادیده گرفته و الهامی برای امام قائل نشدیم، و از نظریّه دوم نیز دست برداشته و گفتیم که امام در بین مردم زندگی نمی‌کند، و مضمون همان روایت علی بن مهزیار را پذیرفتیم که حضرت می‌فرماید دور از مردم، در بیابانها به سر می‌برد، در عین حال می‌توانیم بگوییم که حضرت از طریق دوستان مخصوص خود که آن جناب را می‌بینند و می‌شناسند، از اخبار و رویدادها آگاه می‌شود. اینان در هر دوره سی نفر و یا بیشتر از سی نفر می‌باشند که با یک برنامه‌ریزی دقیق حضرت را در جریان کارها می‌گذارند.
این نظریّه با هر دو نظریّه اصلی درباره غیبت سازگار است.
(2) امّا با نظریّه مخفی بودن عنوان و شخصیّت، واضح است؛ زیرا فرض چنان است که حضرت به صورت ناشناس در بین مردم به سر می‌برد ولی رسما در کارهای مردم شرکت نمی‌کند و جز یاران مخصوص او کسی او را نمی‌شناسد و حضرت می‌تواند از طریق اینها و یا با شرکت مستقیم خود در اجتماعات، از اخبار اطّلاع پیدا کند، بدون اینکه جلب نظر نموده و یا کسی او را بشناسد، تا هرگونه خبر را بتواند به دست بیاورد و هر کاری که می‌خواهد، انجام دهد، و هر وقت خواست به محل خود برگردد.
(3) و امّا مناسبت این نظریّه، با نظریّه پنهانی جسم، از این جهت است که حضرت از دوستان مخصوص خود مخفی نیست، گرچه از دیدگان سایر مردم پنهان است، و دوستان ویژه حضرت با مردم در تماس و رفت و آمد می‌باشند و حضرت را در جریان کارهای مردم می‌گذارند و اگر هم حضرت کاری داشته باشد، انجام می‌دهند.
(4) به هر حال با در نظر گرفتن هر یک از این سه نظریّه، به طور مستدل ثابت شد که حضرت از اوضاع و احوال مردم آگاه است، رویدادهای اجتماعی از دیدگاه حضرتش پنهان نیست، و هر یک از این سه نظریّه را اگر کسی باور داشته باشد،
تاریخ غیبت کبری ،ص:183
اشکالی پیش نمی‌آید، گرچه پذیرفتن نظریّه سوم برای من بی‌اشکال نیست و زحمت دارد، زیرا این نظریّه مبتنی بر یک سلسله مسائل پیش پا افتاده و احتمالاتی است که فقط در حد احتمال می‌توان به آن اعتقاد داشت و از واقعیّات به دور است.
(1) نکته پنجم:
حضرت بقیة اللّه- علیه السلام- به خاطر لطف و احساس مسئولیّت در مقابل ما، رعایت و توجّه ما را نادیده نگرفته و ما را از خاطر شریف خود دور نمی‌دارد و اگر لطف او نبود، بلاها و ناراحتیها بر ما فرود آمده و

دشمنان ما را ریشه کن و نابود می‌کردند. خداوند وی را از سوی ما، جزاء نیکوکاران عطا فرماید.
(2) بنابراین، آثار فراوان و پربرکت وجود مبارک حضرت نسبت به پیروان خود، در تأمین رفاه و راحتی آنان و دفع ناراحتیها و بلاها از سر آنان، به روشنی آشکار است. به طوری که اصلا همگی در اصل حیات و زندگی، مدیون وجود مبارک اویند، زیرا اگر توجّهات و برکات آن حضرت نبود، در زیر ضربات سنگین دشمنان له و نابود شده از صحنه زندگی خارج شده بودند.
بر طبق نظریّه دوم در اصل غیبت- که پنهان بودن شخصیّت واقعی حضرت باشد- این مسأله پر واضح است، چه اینکه حضرت در جامعه و در بین مردم زندگی کند و چه اینکه در جایی دور دست و خارج از مجتمع مردم به سر برد، زیرا به هر صورت که باشد برای حضرت امکان رسیدگی به وضع مردم وجود دارد، چه اینکه خود مباشر عمل باشد و یا به توسط یاران و اصحابش به دفع شر و برطرف ساختن مشکل مردم، اقدام نماید.
و امّا بر طبق نظریّه خفاء شخص- صرف نظر از توجّهات فلسفی و عرفانی- باید رسیدگی و اثرگذاری را به گونه‌ای تفسیر کنیم که منافات با پنهان بودن جسم حضرت نداشته باشد.
(3) احتمالات ذیل در این زمینه وجود دارد:
1) دعا کردن: دعایی که مستجاب می‌شود، خود یک کار اجتماعی
تاریخ غیبت کبری ،ص:184
صحیحی است، که از این طریق می‌توان به مردم خدمت کرد.
2) انجام کار از طریق وسائط: یاران و دوستان مخصوص که حضرت را می‌بینند و می‌شناسند و با مردم تماس دارند، گرچه مردم از رابطه آنان با حضرت بی‌خبرند.
3) حضرت شخصا دست به انجام کاری در بین مردم می‌زند. با این فرض که به هنگام ضرورت و حاجت، لزوم پنهانی جسم و شخص، دیگر از بین می‌رود و تا پایان انجام کار ضروری فقط عنوان حضرت برای مردم ناشناخته می‌ماند.
(1) نکته ششم:
فرمایش حضرت که فرمود: «از خداوند متعال پروا داشته باشید و ما را بر رها ساختن خود از آشوب و بلوایی که دچار آن خواهید شد، مدد رسانید، که در آن فتنه و آشوب آن کس که مرگش رسیده نابود خواهد شد و آن کس که به آرزویش رسیده است، از آن بازداشته خواهد شد.»
در این فراز، حضرت دوستان و شیعیان خود را به تقوی و پارسایی و مددرسانی به خود فرمان داده، و از آنان خواسته که به کمک او بشتابند، تا آنان را از فتنه و آشوبی که دچار خواهند شد، رهایشان سازد.

این آشوب نابودکننده، همان رویدادهای تأسف باری است که بین مذاهب و فرق اسلامی پدید آمد، و بزرگترین هدفی که حضرت برای خود دور نظر گرفته است، همین است که این مانع را از جلو برداشته و از فتنه و آشوب و اختلاف شدید بین فرق اسلامی، جلوگیری کند، و لذا می‌بینیم که حضرت از پیروان خود، شدیدا درخواست می‌کند که او را در انجام این مهم و دستیابی به نتیجه کامل و انجام کارهای لازمی که برای نجات از نابودی حتمی لازم است، یاری و مدد کنند.
(2) نکته هفتم:
فرمایش حضرت: «به تقیه چنگ زنید، در آن فتنه؛ چرا که هر که آتش جاهلیّت را برافروزد گروههایی اموی آن را شعله‌ورتر ساخته و گروه هدایت یافته را با آن به ترس و وحشت بیفکنند.»
تاریخ غیبت کبری ،ص:185
حضرت برای رهایی از این فتنه، راهی را ترسیم می‌کنند، که از دو فراز تشکیل یافته است:
(1) فراز نخست: التزام به تقیه، به معنای احتیاط کردن و از وقوع در فتنه‌ها و آشوبها خود را حفظ کردن، که مهمترین روش جبهه‌گیری نکردن با سایر مذاهب اسلامی است، تا باعث تحریک و عصبانیّت آنها نشود و وحدت کلمه مسلمین حفظ شده، و امنیّت اجتماعی به هم نخورد.
فرمان تقیّه و خویشتن‌داری سخن تازه و بی‌سابقه‌ای از حضرت نیست، با توجّه به دستورات مؤکّد و شدید که از ناحیه پدران معصومین حضرت- علیهم السلام- صادر شده است؛ همچون عبارات ذیل:
«التقیّة دینی و دین آبائی: تقیه روش و آیین من و پدرانم می‌باشد»، «من لا تقیّة له لا دین له: آن کس که تقیه ندارد، دین ندارد.» «35»
نادیده گرفتن این دستور، در صورتی که موجب ضرر شود و مصلحت اسلامی مهمتری نیز در میان نباشد، از شدیدترین محرّمات و گناهان محسوب می‌شود. و لذاست که حضرت این فتنه‌ها را به آتش جاهلیّت تعبیر کرده، به آن معنی که اینها را همچون انحراف از اصل مسیر اسلام دانسته است. و آن کس از پیروان ایشان که به این آتش دامن زند، در خون برادران مؤمن خود شریک است.
(2) فراز دوم: ملتزم شدن به سکون و آرام گیری و خانه‌نشینی و تسلط بر اعصاب و احساسات خود و از آشوب و بلوا به دور بودن؛ و بر طبق آیه شریفه قرآن عمل کردن که: وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً «36».
و لذا می‌بینیم که حضرت می‌فرماید: من کفیل و ضامن کسی هستم که خود را به هلاکت نیفکند و از شرکت عملی در این آشوبها بر کنار بوده و در مقابله با این فتنه‌ها و برای برطرف ساختن آنها راهی مورد پسند خدا را بپیماید و اعتراض آرام و نظر صحیح در موضوعات و رویدادها ابراز دارد.

(35) اخبار تقیّه را در کتاب وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 545 به بعد؛ طبع حروفی 11/ 459 به بعد می‌توان یافت.
(36) فرقان/ 72؛ یعنی: هرگاه از کنار کارهای بیهوده بگذرند با بزرگواری از آن بگذرند

از این دو فراز نظر مبارک امام- علیه السلام- را در این آشوبها، و تأسف شدید خاطر حضرت را می‌فهمیم؛ و می‌بینیم که حضرت بر مسبّبین آنها اعتراض می‌کند و آن دسته از شیعیان خود را که در این کارها شریک می‌باشند، توبیخ و سرزنش می‌نماید.

(1) نکته هشتم:

حضرت از این فتنه‌ها چنین تعبیر می‌کند: «آن فتنه نشانه نزدیک شدن جنبش ما و اظهار و پخش شما امر و نهی ما برای یکدیگر می‌باشد و خداوند نور خویش را تکمیل می‌کند گرچه مشرکان را خوشایند نباشد».

ما نمی‌توانیم از این عبارت چنین بفهمیم که آن حضرت به همین زودی بعد از این آشوبها ظاهر می‌شود و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همانطور که از ظلم و جور پر شده است؛ زیرا این امر واقع نشده است و بنابراین مقصود آن حضرت نمی‌تواند خبر دادن از وقوع ظهور باشد. علاوه بر آنکه مقتضای قواعد عمومی که قبلا شناختیم این است که حضرت در این شرایط ظهور نخواهد کرد، زیرا سایر شرایط ظهور که مهمترین آنها آمادگی مردم برای فداکاری و از جان گذشتن در راه اسلام و برپایی حکومت عدل جهانی اسلام باشد، وجود ندارد (در بخش دوم این کتاب توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داد). و لذا این عبارت را باید تفسیر کرده و توضیح کاملتری بدهیم:

طبق نظریّه خفاء عنوان- پنهانی شخصیّت حضرت- دو تفسیر برای این عبارت می‌توان آورد:

(2) تفسیر اوّل:

مقصود از کلمه «حرکتنا» بیرون آمدن حضرت است از گوشه تنهایی به داخل جوامع و از بیابانها و کوهستانها، به داخل شهرها، چنانکه متن نامه گویای این حقیقت بود. و قبلا توضیح دادیم که این حالت در تمام زمانها نبوده، بلکه در اوایل دوران غیبت برای مدّت زمان مخصوصی بوده است، و حضرت می‌خواسته از آن حالت بدر آمده و در بین مردم وارد شود.

خواه ناخواه بعد که وارد شهرها و در بین مردم می‌شود، به شخصیّتی دیگر

و با عنوان ناشناخته وارد می‌گردد تا بتواند بیشتر و آسوده‌تر به کارهای لازم بپردازد.

و شاید مقصود حضرت که فرمود: «شما دستورات ما را پخش کنید» همین باشد که خود حضرت دستورات لازم را بدون اینکه خود شناخته شود، در بین مردم پخش می‌کند و به مردم می‌رساند. به هر حال احتمال صحّت این تفسیر وجود دارد، اگر در توجیهات و تفسیر آینده مرجّحی نباشد.
(1) تفسیر دوم:
مقصود از حرکت، ظهور و قیام حضرت در روز موعود و معیّن باشد، لکن نه اینکه حضرت می‌خواسته خبر از ظهور خود در آن ایّام بدهد، تا حال بگوییم پس چرا حضرت این چنین نکرده و اخبارش دروغ از کار در آمده است، بلکه مقصود حضرت آن است که بعد از این آشوبها و فتنه‌ها گرچه بعد از مدّتهای طولانی باشد، ظاهر خواهد شد. و این است معنای آنکه این فتنه‌ها را از نشانه‌های ظهور قرار داده است. و به زودی در بخش سوم این کتاب در این باره بحث خواهیم کرد که لازم نیست همه نشانه‌ها همراه و همزمان و چسبیده با ظهور باشد؛ بلکه برخی از نشانه‌ها، ممکن است خیلی بیشتر و جلوتر از زمان ظهور اتفاق افتد و نشانه‌ای که در این نامه ذکر شده نیز ممکن است از آن قبیل باشد.
(2) ممکن است این اشکال به ذهن برسد که این تفسیر و توجیه با ظاهر عبارت نامه حضرت مطابق نیست، زیرا حضرت فرمود که: «این فتنه‌ها نشانه آغاز جنبش و نهضت ما است» و آغاز یک شیء را وقتی می‌گوییم که نزدیک شروع آن باشد، نه اینکه فاصله زیادی داشته باشد.
پاسخ این شبهه و اشکال این است که امکان دارد این فتنه‌هایی که همچون نشانه‌ای برای آغاز جنبش حضرت می‌باشند، مفهومی عام داشته باشند که تمامی فتنه‌ها و ستمها و انحرافات دوران غیبت کبری را شامل شود و معلوم است که اینگونه مظالم جز به هنگام ظهور پایان نمی‌پذیرد. بنابراین پایان پذیرفتن فتنه‌ها، نشانه‌ای همراه و چسبیده به ظهور خواهد بود. و خداوند به حقایق امور آگاه است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:188
(1) نکته نهم:
سخن حضرت که فرمود: «هرگاه ماه جمادی الاولی همین سال رسید، از رویدادهای آن ماه عبرت گیرید و از خواب غفلت برای رویارویی با رویداد بعدی بیدار شوید.»
این رویداد را نتوانستیم از تاریخ به دست آوریم و تاریخ همه رویدادها را ثبت نکرده است. آری، چندین حادثه طبیعی بعد از آن زمان اتفاق افتاده که در فراز بعدی به آن اشاره خواهیم کرد.
(2) نکته دهم:
فرمایش حضرت: «به زودی نشانه و آیتی آشکار در آسمان برایتان پدیدار خواهد شد و در زمین نیز همچون آن روی خواهد داد».

ظاهر سیاق عبارت آن است که این رویدادها در جمادی الاولی همان سال 410 هجری قمری اتفاق خواهد افتاد.
(3) تاریخ، رویداد روی زمین را برایمان چنین بازگو می‌کند که: در نیمه همان ماه جمادی الاولی، دریای شور طغیان کرده و آب به ایله رسید و بعد از دو روز وارد شهر بصره گردید «37». رویداد آسمانی نیز عبارت از سقوط پی‌درپی شهابهای درشت آسمانی است که مورّخین از آنها به سقوط ستاره‌ها تعبیر کرده‌اند، که به هنگام سقوط، صداهای هولناکی همراه با رؤیت روشنایی شدیدی، شنیده می‌شد. این حادثه در سال 417 بود.
این رویداد، گرچه در سال صدور نامه نبوده است، لکن چون چندان فاصله زیادی با سال صدور نامه نداشته و نامه هم خطاب به عموم شیعیان بوده و شامل تمام مردم می‌شده است، خواه‌ناخواه این اندازه فاصله زمانی با متن نامه، منافات پیدا نمی‌کند.
اگر گفته شود که: ظهور عبارت نامه حضرت در آن است که این رویدادها در همان ماه جمادی الاولی سال 410 واقع خواهد شد.

---
(37) حاشیه کامل 7/ 303

در پاسخ گوییم که یکی از دو کار را باید بکنیم: یا ظهور عبارت را در مورد رویدادهای آسمانی نادیده بگیریم و برای صدق عبارت، همان رویداد زمینی را در آن سال کافی بدانیم؛ و یا اینکه بگوییم که در جمادی الاولی آن سال، رویدادی آسمانی نیز اتفاق افتاده، و تاریخ آن را نقل نکرده است.
(1) نکته یازدهم:
فرمایش حضرت: «در سرزمین خاور رویداد غمبار و اضطراب‌آوری روی خواهد داد.»
در فهم این عبارت، چندان به زحمت، نمی‌افتیم، زیرا می‌دانیم که این نامه به عراق برای شیخ مفید فرستاده شده و مقصود از خاور قسمت شرقی عراق است و قسمت شرقی عراق کشور ایران است، که در آن روز مرکز حکومت آل بویه بود که به خاطر جنگها و حوادث بسیاری به ضعف گراییده و تحت سیطره و هجوم سلجوقیها قرار گرفته بودند.
علاوه بر آن اگر تاریخ حوادث نزدیک به زمان صدور نامه را مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که در سال 411 «38» و 414 «39» در همدان جنگهای بسیاری شده؛ و بدیهی است که جنگ و درگیری غم و اندوه ببار می‌آورد و اضطراب و ناامنی ایجاد می‌کند و توده‌های محروم را به روز سیاه می‌کشاند. مخصوصا که جنگ، جنگ عادلانه نباشد و مردم در آن دخالتی نداشته باشند؛ که در این صورت حقوق ضعیفان پایمال شده و ستم

و جور بزرگی روی خواهد داد.
(2) نکته دوازدهم:
فرمایش حضرت: «سپس گروههایی خارج از اسلام به عراق چیره شده و به خاطر کارهای زشتشان ارزاق کمیاب می‌شود و آنگاه با از بین رفتن فرمانروایی جنایتکار، غم و اندوه از بین رفته و پرهیزگاران نیکوکار خشنود خواهند شد.»

---

(38) کامل 7/ 307.
(39) کامل 7/ 313.
تاریخ غیبت کبری ،ص:190
(1) مقصود از این عبارت آن است که بعد از رویدادهای زمینی و آسمانی و درگیریهای قبیله‌ای، گروهی از مردمان نامسلمان و خارج از دین بر عراق چیره می‌شوند. در این عبارت به سلطه و غلبه سلطان طغرل بک اوّلین پادشاه سلجوقی و پیروانش اشاره شده است، که بعد از سرکوب کردن دولت آل بویه در ایران، عازم عراق شد و در سال 447 «40» وارد بغداد گردید و در نتیجه جنگها و درگیریهای غمباری روی داد؛ لشکریان طغرل به خانه‌های مردم بغداد وارد شده آذوقه‌های آنها را گرفته و جنایتهای بسیاری مرتکب شدند. «41»
(2) امّا کمبود ارزاق و گرانی، که از مسلمیّات است و تاریخ به طور مفصل از آن سخن گفته، به طوری که مردم گوشت مردار را می‌خوردند. مرض و با در بین مردم افتاد جمعیّت بسیاری از بین رفته و کسی نبود آنها را غسل دهد و کفن و دفن نماید. یک رطل گوشت به یک قیراط و چهار مرغ به یک دینار خریدوفروش می‌شد. قیمت گلابی و انار هر دانه یک دینار، و همچنین قیمت همه چیزها همینطور بالا رفته بود. «42»
نرخ اجناس مرتب بالا می‌رفت و گرانی چندین سال طول کشید، به طوری که در سال 449 گرانی سراسر بغداد و عراق را فرا گرفت. مردم گوشت مردار و سگها و دیگر جانوران را می‌خوردند و وبا آن قدر تلفات داده بود که مردم از دفن مرده‌ها ناتوان شده بودند، به طوری که گروه گروه را در گودالی انداخته و رویشان خاک می‌ریختند. «43»
(3) امّا خلیفه در بغداد در وضع دیگری، دور از گرانی و ناراحتی مردم، زندگی می‌کرد، از طغرل بک استقبال کرده، مقدمش را گرامی داشت، دست او را در کارها باز کرد و شهرها در اختیار او گذارده و بر کارهای او از دیدگاه اسلامی، صحّه گذاشت، او را مورد خطاب قرار داده و چنین گفت:

---

(40) کامل 8/ 70.

(41) کامل 8/ 77.
(42) کامل 8/ 79.
(43) کامل 8/ 81.

(1) «امیر المؤمنین از کوششهای تو سپاسگزاری کرده، از کار تو ستایش نموده و از نزدیکی و آشنایی با تو اظهار خوشوقتی می‌نماید. تمامی آنچه را که خدا به او داده و در اختیارش گذاشته به تو می‌سپارد و سرپرستی و زمامداری بندگان خدا را به تو برمی‌گرداند. در ولایتی که خدا به تو داده، تقوی پیشه کن، نعمت خداوندی را بر خود بشناس و در گسترش عدالت و جلوگیری از ظلم و ستم و اصلاح حال مردم کوشا باش.»

(2) او هم در پیشگاه خلیفه زمین ادب بوسیده، خلیفه دستور داد تا بر قامت او خلعتی بپوشانند. او هم برای پوشیدن خلعت از جای برخاست و بعد از پوشیدن به جایگاه خود برگشت و بار دیگر دست خلیفه را بوسیده و بر روی چشم گذاشت؛ و خلیفه هم او را پادشاه شرق و غرب نامیده، او هم پیمان و تعهد داد و از حضور خلیفه خارج شد. سپس برای خلیفه هدایای بسیاری از جمله پنجاه هزار دینار و پنجاه غلام ترک خوش چهره و زیبا همراه با اسب و اسلحه و جامه و لباس مناسب فرستاد. «44»

(3) بنگر که چگونه زمامداران اسلامی آن وقت در خوش‌گذرانی بسر برده و بیچاره مسلمانان زیر دست آنها چگونه زندگی می‌کردند، و جناب خلیفه چگونه با خون مسلمانان بازی می‌کند و ستمکاری همچون طغرل را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می‌کند.

بطوری که تاریخ می‌گوید، طغرل انسانی جنایتکار و ستم پیشه و سنگدل بود. لشکریانش اموال مردم را غصب می‌کردند و دست آنان برای این کار چه در شب و چه در روز بازگذاشته شده بود «45»، تا اینکه در سال 455، از دنیا رفت. «46»

(4) با در نظر گرفتن تاریخ این حوادث به روشنی می‌بینیم که عبارات حضرت در نامه‌اش با طغرل بک و لشکریانش تطبیق می‌کند، که اینها مردمی بودند خارج از اسلام، زیرا آن کارهای ناشایست و رسوا را انجام می‌دادند و به خاطر کارهای

---

(44) کامل 8/ 80.
(45) کامل 8/ 95.
(46) کامل 8/ 94.

زشتشان، کمبود در ارزاق ایجاد شد؛ زیرا بدیهی است که هیچ‌گاه هیچ کشوری در حال جنگ و زیر سایه درگیری و نبرد با دشمن به وضع اقتصادی

مطلوب و مناسبى دسترسى پيدا نخواهد كرد.
(1) اين گرفتارى و بيچارگى غمبار با هلاك «فرمانرواى جنايتكار»- يعنى طغرل بك- برطرف شد و هلاك و نابودى او موجب سرور و خشنودى دل پرهيزگاران و نيكان گرديد. و اگر تاريخ را به خوبى مطالعه كنيم و بدانيم كه نظير آن اوضاع آشفته گرانيها و وباهاى آن زمان در طول دوران حكومت سلجوقيان ديگر پيش نيامده است، آنگاه معناى برطرف شدن اندوه و پريشانى را با مرگ طغرل به خوبى مى‌فهميم.
(2) نكته سيزدهم:
فرمايش حضرت: «كسانى كه از گوشه و كنار دنيا به حجّ مى‌روند، به تمام آرزوها و اهداف خود مى‌رسند و هر چه مى‌خواهند در دسترس آنها وجود خواهد داشت. و ما را در آسان نمودن حجّ آنان بر طبق دلخواهشان برنامه‌اى است كه با انسجام و نظم ظاهر مى‌گردد.»
اين عبارت، اخبار و پيش‌بينى راستينى است از اينكه بعد از آن دشواريها در مسأله حج، آسايش و آسودگى دست داد و مشكلات حل گرديد. و حجاج بيت اللّه از هر گوشه و كنار مى‌توانستند به راحتى به زيارت خانه خدا بروند.
(3) اين پيشگويى را كه در اين نامه آمده است به خوبى مى‌توان تصديق كرد.
زيرا با اينكه چندين سال رفتن به مكّه دشوار بود، لكن بعد از سال 419 ديگر هيچ‌گونه مشكلى نقل نشده، بلكه راهها امن و حاجيها به راحتى مى‌توانستند به مكّه مشرف شوند و اين پيشگويى راستين بعد از ده سال به تحقق پيوست.
و امّا اينكه اين رفاه و آسايش بر اثر كوششهاى حضرت باشد امكان دارد، زيرا ما مى‌دانيم كه حضرت در قبال مسائل و رويدادهاى اجتماعى بى‌تفاوت نيست و احساس مسئوليّت مى‌كند، مخصوصا بر طبق نظريّه خفاء عنوان. وقتى خود اين نامه دلالت بر آن دارد كه حضرت براى سهولت و آسان شدن زيارت خانه خدا كارهايى انجام داده، اين خود يک سند تاريخ خواهد شد، و به عنوان

يک رويداد تاريخى بايد ثبت شود.
و متن نامه صريحا بر اين مسأله دلالت مى‌كند؛ آنجا كه حضرت مى‌فرمايد: «ما در آسان ساختن حج و زيارت خانه خدا ... كارهاى منظم و مرتبى را انجام مى‌دهيم.»
(1) نكته چهاردهم:
فرمايش حضرت: «پس بايد هر يک از شما كارهايى را بكند كه وى را به محبّت و دوستى ما نزديک مى‌نمايد؛ و از آنچه موجبات ناراحتى و

ناخوشایندی ما را فراهم می‌سازد، دوری گزیند. زیرا امر ما بی‌خبر و ناگهانی می‌رسد در هنگامی که توبه برای او سودی ندارد، و پشیمانی او از گناه از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشد.»
(2) حضرت به تمام پیروان خود دستور می‌دهد که کارهای مورد پسند و رضای او را انجام دهند و از هر چه که مورد کراهت و ناخوشایند اوست دوری گزینند. و این معنایی واضح و ظریف و دقیق است، زیرا خشنودی حضرت بقیة اللّٰه،- ارواحنا فداه- خشنودی خداوند است و هر کاری که ما را به او نزدیک کند، ما را به خدا نزدیک می‌کند. و این با احساس مسئولیّت در مقابل احکام اسلامی و برخوردهای درست و شایسته با رویدادهای اجتماعی است.
(3) و به همین ترتیب ناخشنودی حضرت مهدی- علیه السلام- ناخشنودی خدا و خشم و غضب او را به دنبال دارد، و هر آنچه که ما را از حضرت مهدی- علیه السلام- دور سازد، از خدا نیز دور می‌سازد.
حضرت برای این تذکر خود، علّت مهمی را یادآور می‌شود؛ در آنجا که فرماید: «زیرا فرمان و امر ما ناگهانی می‌رسد و در آن صورت دیگر پشیمانی و توبه سودی ندارد.»
(4) آنچه از این تذکّر به طور عموم فهمیده می‌شود آن است که اگر انسان به ظهور ناگهانی حضرت ایمان داشته باشد، باید خود را از گناهان پاک و پاکیزه گرداند، و کارها و برنامه‌های خود را بر طبق دستورات خداوند تنظیم نماید، تا به هنگام ظهور در وضعیّت و حالت مطلوبی باشد چون هر لحظه احتمال ظهور
تاریخ غیبت کبری ،ص:194
هست، انسان هم باید در هر حالتی آماده ظهور باشد.
(1) لکن اگر انسان آلوده به گناه باشد، و در عقیده و عمل منحرف بوده، در دوران غیبت از آلودگیها پاک نگشته و در پیشگاه خداوند متعال توبه نکرده باشد، دیگر به هنگام ظهور توبه‌اش بی‌فایده خواهد بود و حضرت او را کیفر خواهد کرد. و کیفر حضرت برای او در جامعه اسلامی رسوایی و خواری بسیاری خواهد داشت. و چون هر لحظه احتمال ظهور می‌رود، احتمال عقوبت و کیفر نیز همیشه هست، و اگر انسان بخواهد از این خطر احتمالی جلوگیری کند، چاره‌ای جز دست برداشتن از گناهان و پاک کردن خود از آلودگیها ندارد و باید به تکمیل و تکامل خود بپردازد.
(2)

نامه دوم نامه‌اى است كه شيخ طبرسى به طور مرسل «47» از حضرت مهدى- سلام اللّه عليه- نقل كرده و همچون نامه نخستين داراى ارزشى بسيار است:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ سلام اللّه عليک أيّها الناصر للحقّ الداعى إليه بكلمة الصّدق. فإنّا نحمد اللّه إليک الّذى لا إله إلّا هو، الهنا و إله آبائنا الأوّلين. و نسأله الصّلاة على سيّدنا و مولانا محمّد خاتم النّبيّين، و على أهل بيته الطّاهرين.
و بعد: فقد كنّا نظرنا مناجاتک، عصمک الله بالسّبب الّذى وهبه الله لک من أوليائه و حرسک به من كيد أعدائه. و شفعنا ذلک الآن من مستقرّ لنا بنصب فى شمراخ من بهماء صرنا إليه آنفا من غماليل ألجأنا إليه السّباريت من الإيمان. و يوشک أن يكون هبوطنا إلى صحصح من غير بعد من الدّهر و لا تطاول من الزّمان. و يأتيک نبأنا بما يتجدّد لنا من حال، فتعرف بذلک ما نعتمده من الزّلفة إلينا بالأعمال. و اللّه موفّقک لذلک برحمته.

---

(47) احتجاج 2/ 324 چاپ نجف. روايت مرسل، روايتى است كه سند آن نقل نشده و نقل‌كننده با حذف وسائط مستقيما از گوينده حديث نقل مى‌كند.

تاريخ غيبت كبرى ،ص:195

فلتكن- حرسک اللّه بعينه الّتى لا تنام- أن تقابل لذلک فتنة تسبل نفوس قوم حرثت باطلا لاسترهاب المبطلين، يبتهج لذمارها المؤمنون، و يحزن لذلک المجرمون.
و آية حركتنا من هذه اللّوثة، حادثه بالحرم المعظّم من رجس منافق مذمّم، مستحلّ للدّم المحرّم، يعمد بكيده أهل الإيمان، و لا يبلغ بذلک غرضه من الظّلم و العدوان. لأنّنا من وراء حفظهم بالدّعاء الذى لا يحجب عن ملک الأرض و السّماء. فليطمئنّ بذلک من أوليائنا القلوب و ليثقوا بالكفاية منه، و إن راعتهم بهم الخطوب. و العاقبة بجميل صنع اللّه سبحانه تكون حميدة لهم ما اجتنبوا المنهىّ عنه من الذّنوب.
و نحن نعهد إليک- أيّها الولىّ المخلص المجاهد فينا الظّالمين، أيّدک اللّه بنصره الّذى أيّد به السّلف من أوليائنا الصّالحين- أنّه من اتّقى ربّه من إخوانک فى الدين و أخرج ممّا عليه إلى مستحقّيه كان آمنا من الفتنة المبطلة و محنها المظلمة المضلّة، و من بخل منهم بما أعاره اللّه من نعمته على من أمره بصلته، فإنّه يكون خاسرا بذلک لأولاه و آخرته.
و لو أنّ أشياعنا- وفّقهم اللّه لطاعته- على اجتماع من القلوب فى الوفاء

بالعهد علیهم، لما تأخّر عنهم الیمن بلقائنا، و لتعجّلت لهم السّعادة بمشاهدتنا علی حقّ المعرفة و صدقها منهم بنا. فما یحبسنا عنهم إلّا ما یتّصل بنا ممّا نکرهه و لا نؤثره منهم. و اللّه المستعان و هو حسبنا و نعم الوکیل. و صلاته علی سیّدنا البشیر النذیر محمّد و آله الطاهرین و سلّم.
و کتب فی غرّة شوّال من سنّة اثنتی عشر و أربعمائة.
نسخة التوقیع بالید العلیا- صلوات اللّه علی صاحبها- هذا کتابنا إلیک أیّها الولیّ الملهم للحقّ العلیّ، بإملائنا و خطّ ثقتنا. فأخفه عن کلّ أحد، و اطوه، و اجعل له نسخة تطلع علیها من تسکن إلی أمانته من أولیائنا- شملهم اللّه ببرکتنا، إن شاء اللّه. الحمد للّه. و الصّلاة علی سیّدنا محمّد النبیّ و آله الطّاهرین.
تاریخ غیبت کبری ،ص:196
(1) به نام خداوند بخشنده مهربان سلام و درود خدا بر تو ای یاور حق، و ای کسی که با گفتاری راستین، مردم را به سوی حق فرا می‌خوانی. ما خداوند را در منظر تو سپاس می‌گزاریم، خداوندی که جز او خدایی نیست، خدای ما و خدای نیاکان ماست. و درود بر آقا و مولایمان حضرت محمّد خاتم پیامبران و بر خاندان پاکش را از او خواستاریم.
(2) و بعد: ما شاهد و ناظر مناجات تو- که خداوند با آن وسیله‌ای که به سبب اولیاء خویش به تو بخشیده تو را حفظ فرماید و از مکر و نیرنگ دشمنانش در امان دارد- بودیم، و برآورده شدن آن را از خدا خواستیم، در حالی که در جایگاهمان در قلّه کوهی در مکانی ناشناخته سکونت داریم که اخیرا به خاطر افرادی بی‌ایمان به ناچار از منطقه‌ای پردرخت بدینجا آمده‌ایم و به همین زودی از این محل به دشتی همواره که چندان از آبادی دور نباشد، فرود آئیم. و از حالات آینده خود آگاهت سازیم، تا بدین وسیله از اعمالی که موجب تقرّب به ما می‌گردد آگاه گردی. و خداوند تو را به رحمت خود برای این کار توفیق بخشد.
پس تو- که خداوند با چشم عنایت خویش که هرگز آن را خواب نگیرد نگهداریت کند- به سبب آن (آشنایی با اعمال مزبور) باید که رو در روی آشوبی که مردمی را که بیهوده و باطل را در دل کاشته‌اند به هلاکت خواهد افکند، بایستی تا باطل‌اندیشان و بیهوده‌کاران را بترسانی که از سرکوبی آنان، مؤمنان شاد گشته و تبهکاران اندوهگین می‌گردند.
(3) و نشانه جنبش ما از این «لوثة» «48» حادثه‌ای است که در مکّه معظّمه روی خواهد داد، از سوی پلیدی منافق و نکوهیده که خون‌ریزی را مباح دانسته، و با کید و نیرنگ خود آهنگ جان مؤمنان نموده، امّا به هدف ظالمانه و ستم‌بار خود نخواهد رسید. زیرا که ما پشت سر مؤمنان ایستاده و با دعایی که از سوی پادشاه آسمان و زمین استجابتش تأخیر نمی‌افتد، آنان را نگهداری می‌کنیم. تاریخ غیبت کبری 196 دیدگاه ششم: ارائه متن

(48) معنای قطعی این کلمه و عبارت اخیر روشن نیست. مؤلّف- چنانکه خواهد آمد- این کلمه را تعبیری از همان فتنه می‌داند، ولی معنای لغوی آن را بیان نکرده است. مرحوم نوری آن را در نجم الثاقب/ 323 به «راه تنگ» ترجمه نموده، و برخی نیز به معنای «خانه‌نشینی» گرفته‌اند. (مترجم)

(1) پس دلهای دوستان ما بدان اطمینان یابد و بدانند که از آسیب و زیان او در امان خواهند بود- گرچه دشواریها و درگیریهای هولناک آنان را بترساند- و فرجام کار برای آنان، با دخالت و کار نیکوی خداوند، مادامی‌که شیعیان از گناهان دوری گزینند، پسندیده و نیکو خواهد بود.

و ما به تو- ای دوست با اخلاص که در راه ما با ستمگران در ستیز و پیکاری، خداوند تو را به همانگونه که دوستان شایسته پیشین ما را تأیید فرموده است، تأیید نماید- گوشزد می‌کنیم که هر یک از برادران دینی تو که تقوای خدایش پیشه کرده و آنچه را که به گردن دارد به مستحقانش برساند، در فتنه ویرانگر بر باد دهنده و گرفتاری و آشفتگیهای تاریک و تیره کننده آن در امان خواهد بود. و آن کس که در دادن نعمتهایی که خداوند به او کرامت فرموده، به کسانی که فرمان رسیدگی به آنها را داده، بخل ورزد، بدین سبب در دنیا و آخرتش زیانکار خواهد بود.

(2) و اگر چنانچه شیعیان ما- که خداوند به طاعت خویش توفیقشان دهد- در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت؛ دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما.

پس ما را از ایشان دور نمی‌دارد، مگر آن دسته از کردارهای آنان که ما را ناپسند و ناخوشایند است و از آنان روا نمی‌دانیم. و خداوند یاری‌کننده است، و ما را کفایت کرده و وکیل خوبی است. و درود او بر آقای بشارت دهنده و بیم دهنده ما، محمّد و خاندان پاک او باد.

این نامه در اوّل ماه شوّال سال چهار صد و دوازده نوشته شد.

(3) دستخط مبارک که درود خدا بر نویسنده آن باد:

این است نامه ما به تو ای دوستی که به حقیقت والائی الهام یافته‌ای که به املاء و تقریر ما و خطّ یکی از افراد مورد اطمینانمان نوشته شده است.

پس آن را از همگان پنهان بدار و آن را در هم پیچ و به هیچ کس منمای. و نسخه‌ای از روی آن بردار، و آن عدّه از دوستانمان را که به امانتشان اطمینان داری، بر آن آگاه کن. ان شاء اللّه خداوند آنان را به برکت ما، مشمول [برکات و فیوضات] بگرداند. ستایش و سپاس از

آن خداوند است. و درود و رحمت بر آقای ما محمّد پیامبر خدا و خاندان پاک او باد.
(1)

نکته اوّل:
نامه با بیانی روشن و اطمینان‌بخش گویای آن است که از مقامی بالا به مقامی زیر دست صادر شده است و در این جهت از نامه نخستین واضح‌تر و روشنتر می‌باشد؛ همچون قرآن کریم می‌باشد که در اینگونه موارد در آیات بسیاری مطلب را به روشنی بیان کرده و رابطه گوینده و مخاطب را مشخص ساخته است؛ همچون آیه شریفه: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الْأَقاوِیلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْیَمِینِ «49» و آیه شریفه: إِذاً لَأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ «50» و آیه شریفه: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ «51» و آیات دیگری که در این مورد وارد شده است که دوگانگی گوینده و شنونده در عبارات بروشنی دیده می‌شود و بلندی مقام گوینده نسبت به شنونده کاملا واضح است، و این حالت در این نامه نیز وجود دارد با صرف‌نظر از تفاوتهای ویژه‌ای که بین سبک قرآن و این نامه موجود است که بر انسان ادیب پوشیده نیست.
(2) این نحوه القاء، اثر روانی ویژه‌ای دارد، مخصوصا وقتی که گوینده در صدد آن باشد که از جنبه عاطفی و احساسی در شنونده خود تأثیر بگذارد که در این صورت چاره‌ای از این نحوه سخن گفتن نمی‌باشد. به ویژه که در هر دو حالت شنونده با کمال فروتنی، برتری مقام گوینده را بر خود معترف است.

---

(49) حاقه/ 44- 45: اگر برخی از گفتارها را بر ما می‌بست و به ما نسبت می‌داد، او را با دست قدرت خویش برمی‌گرفتیم.
(50) اسراء/ 75: و در آن صورت، به تو عقاب و جزای مضاعف در حیات دنیا و آخرت می‌چشاندیم.
(51) آل عمران/ 144: محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- جز رسولی که پیش از او نیز رسولانی آمده و در گذشته‌اند، نمی‌باشد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:199
(1) نکته دوم:
تعیین محل سکونت حضرت به هنگام ارسال آن نامه:
در این نامه (بر فرض صحّت روایت) مشاهده می‌کنیم که حضرت جایگاه خود را بالای کوهی ناشناخته معیّن می‌کند؛ عبارات متن نامه این جمله است:
«بنصب فی شمراخ من بهماء» نصب؛ چیزی است که برافراشته و استوار شده باشد.

شمراخ؛ قله دايره‌اى شكل باريك و درازبالاى كوه است.
بهماء؛ از كلمه مبهم گرفته شده است، و آن جايگاه دشوارى است كه راهى براى رسيدن و دستيابى به آن نباشد.
در اين صورت مقصود- و خداى داناست- اين است كه آن حضرت در خانه‌اى كه بر بالاى كوهى كه راه دستيابى و رسيدن به آن معلوم نيست، زندگى مى‌كند.
(2) سپس حضرت مى‌فرمايد: «صرنا إليه آنفا من غماليل». مقصود اين است كه در اين مكان جديد به تازگى رحل اقامت افكنده‌ايم.
غماليل؛ جايگاه قبلى حضرت داراى اين ويژگى بوده است كه غماليل بوده. اين كلمه از «غملول» گرفته شده و غملول بيابان پردرخت و طولانى و كم عرض است كه درختانش در يكديگر فرو رفته‌اند، و هر جاى تاريك و پردرخت و يا ابرى كه تاريك شده باشد، آنجا را غملول مى‌گويند. «52» آنچه كه در هر دو معنى به نظر مى‌آيد، همان مخفى بودن و تاريك و ناشناخته بودن مى‌باشد كه در آنجا ممكن است به صورت پنهانى و مخفى زندگى كرد.
(3) آنگاه انگيزه انتقال به محل جديد را چنين بازگو مى‌كند كه: «ألجأنا إليه السّباريت من الايمان»؛ يعنى: «سباريت از ايمان» (توضيح آن خواهد آمد) ما را وادار به آمدن به اين محلّ نمود.
سباريت جمع سبرات و سبروت و سبريت است و آن زمينى است كه گياهى در آن نباشد و يا اين كه اصلا چيزى در آن نباشد و لذا معدوم را

---

(52) القاموس المحيط 4/ 26.

سبروت مى‌گويند. «53»
با در نظر گرفتن اين معنى، اين عبارت را مى‌توان دو گونه تفسير كرد:
(1) تفسير نخست: كلمه «ايمان» را به كسر همزه بخوانيم. در اين صورت مقصود آن است كه افراد بى‌ايمان و ناآشنا با دين، باعث شده‌اند كه حضرت به مكان جديد برود كه به خاطر تبهكاريها و انحرافات آنها مصلحت چنين اقتضاء كرده كه حضرت از مردم دورتر شود و مخفيانه و بالاى قله كوهى زندگى كند.
(2) تفسير دوم: كلمه «ايمان» را به فتح همزه بخوانيم كه جمع كلمه «يمين» به معنى راست (در مقابل يسار به معنى چپ) باشد، و مقصود از كلمه «سباريت» زمين خالى و بدون كشت در طرف راست جاده باشد.
و شايد اين يكى از راههاى مكّه و يا شهر ديگرى باشد. و در اين صورت انگيزه رفتن حضرت از اين محل به مكان تازه، خشكى و بى‌آب و علف بودن و سختى زندگى در آن محل مى‌باشد.

سپس حضرت خبر می‌دهد که احتمال رفتن از آن مکان به مکان دیگر نیز هست و به زودی پس از گذشت ایّامی چند و مدّت زمانی کوتاه، از قله کوه به «صحصح» فرود خواهد آمد (صحصح زمین صاف است) و در اینجا دیگر لازم نیست که فرض کنیم که این زمین همچون آن زمین دیگر، بدون گیاه و کشت است.
(3) از این عبارات چنین می‌فهمیم که حضرت پیوسته در جایگاهی دور از مردم زندگی می‌کند، و شاید در این کار حضرت فرمانی را که خود ایشان از پدر بزرگوارش نقل فرموده امتثال می‌نماید، به طوری که در روایت علی بن مهزیار وارد شده و در چندین جا متذکّر آن شده‌ایم.
(4) و این معنی با نظریّه خفاء عنوان منافات ندارد؛ زیرا شخص و جسم حضرت آشکارا ولی به صورت ناشناس در مخفیگاه بسر می‌برد و قبلا نیز تذکّر دادیم که نیاز به اینگونه زندگی در سالهای آغاز غیبت بیشتر بوده و بعدها دیگر نیازی به آن نیست، بلکه در مواردی با انجام تکالیف شخصی حضرت منافات دارد.

---
(53) القاموس المحیط 1/ 149.

(1) نکته‌ای که باید بدان توجّه داشت، آن است که در عین حال که حضرت خصوصیاتی از محل زندگی خود را بیان فرموده، در عین حال مکان خود را کاملا مشخص نساخته است، بلکه در حقیقت یک مفهوم کلّی آورده که بر هر قله و درّه‌ای منطبق است و طوری گفته نشده که بتوان با جستجوی زیاد به آنجا راه پیدا کرد.
و به آشکار می‌بینیم که حضرت جای خود را با عباراتی قدیمی و لغتها و کلماتی نامأنوس بیان می‌کند، به طوری که اگر هم کسی آن کلمات را ببیند نتواند از آنها سر درآورد. مگر اینکه فردی مطّلع و دانشمندی بسیار ریزبین و ژرف‌نگر باشد. و این خود کافی است برای جبران و پیشگیری خطرهای احتمالی که از دستیابی به حضرت ممکن است پیش آید.
(2) به هر حال، در این نامه می‌بینیم که حضرت به شیخ مفید نوید می‌دهد که در آینده نیز او را از وضع خود آگاه خواهد ساخت، و شاید مقصود آن باشد که او را از مکان جدید خود مطلع خواهد ساخت، گرچه عبارت نامه عمومی‌تر است و شامل هرگونه خبری که از سوی حضرت صادر شود، در هر زمینه‌ای که مصلحت بداند، می‌باشد. و لذا حضرت به او می‌فرماید که بدین وسیله از کارهایی که موجب نزدیکی به ماست، آگاه خواهی شد. یعنی که ارتباط تو از طریق نامه با ما، تو را بر کارهایی که مورد رضایت و خشنودی ماست و باعث نزدیکی به ما می‌شود، آگاه خواهد کرد.
این عبارت به روشنی دلالت بر آن دارد که حضرت تصمیم داشته

نامه‌نگاری خود را با شیخ مفید تکرار کند. و چه بسا نامه‌های دیگری نیز از حضرت صادر شده که ما از آن آگاه نشده‌ایم و شاید هم که نامه‌ای نرسیده باشد، زیرا بعد از یک سال شیخ مفید از دنیا رفته است.
(3) نکته سوم:
«پس تو- که خداوند با دیدگان خواب نادیده خود تو را نگهداری فرماید- بدین سبب (آشنایی با اعمال نزدیک‌کننده تو به ما) باید در مقابل آشوب و بلوایی که خون مردمانی را می‌ریزد که باطل را پرورانده‌اند، بایستی تا اهل باطل را
تاریخ غیبت کبری ،ص:202
مرعوب گردانی و بدین جهت مؤمنان شاد گردند و تجاوزکاران اندوهگین شوند.»
(1) این خود یک برنامه‌ریزی و تعیین تکلیف همه جانبه‌ای است از سوی حضرت، برای شیخ مفید و دیگر برادران او، در هر دوره و زمانی، به اینکه در مقابل فتنه و آشوبهای خانمان‌برانداز بپا خیزند.
عبارت متن نامه که داشت: «تسبل نفوس قوم حرثت باطلا» مقصود از آن این است که مباح می‌گرداند جان مردمی را که به ژرفای باطل فرو می‌روند، در شرایطی که برای این امر مناسب می‌باشد، و این فتنه از آن جهت خون آنان را هدر می‌دهد که آنان در آن ذوب شده و در مسیر آن حرکت می‌کنند.
بر شیخ مفید لازم است که رو در روی این فتنه و بلوا بایستد، تا تبهکاران را بترساند و از انحرافشان جلوگیری نماید و به راه حق برگرداند.
(2) و جمله «و لذلک» یعنی به اعتبار آنچه در فقره قبل حضرتش یادآور شدند که با نامه‌های دیگر ما، با اعمالی که مورد پسند ما است و تو را به ما نزدیکتر می‌گرداند آشنا خواهی شد.
نتیجه آنکه کوشش برای جلوگیری از ظلم و فرونشاندن آشوبهایی که زمینه را برای رشد تبهکاران و مجتمعات کژاندیش و بیراهه رو آماده می‌سازد، لازم است. و این کوشش خود یکی از عبادات و کارهای شایسته است که موجب نزدیکی به خدا و زمینه‌ساز حکومت عادله اسلامی است.
حضرت از ظلم به «فتنه» تعبیر کرد، بدان جهت که ستم محک آزمایش ایمان انسانها است تا خالص گردند و خوب از بد جدا شود و آن کس که زندگی می‌یابد و آن کس که نابود می‌گردد، از روی دلیل باشد. و قبلا یادآور شدیم که این آشوبها و ستمها، همانطور که موجب نیرومندی انحراف تبهکاران می‌شود، همانطور بر نیروی ایمان مؤمنان می‌افزاید و بدین جهت شرایط ظهور حضرت آماده می‌گردد.
(3) و نیز گفتیم که جهاد رویاروی ستم، از جمله چیزهایی است که نیروی اراده و ظرفیّت و شایستگی بیشتری به مؤمنان ناب و خالص می‌بخشد و

درجات
تاریخ غیبت کبری ،ص:203
معنویّت آنان را بالا می‌برد و شرایط ظهور را تسریع می‌کند و لذا می‌نگریم که حضرت، شیخ مفید و دیگر برادران او را در نسلهای بعدی بدین جهاد و پیکار ایمانی بزرگ دستور می‌دهد.
(1) و از اینجا می‌فهمیم که فتنه‌ای که در عبارت آمده به پدیده تاریخ معینی نظر ندارد، تا مانند آنچه در نامه قبل آمده بود آن را از نظر تاریخ عمومی مورد بحث قرار دهیم؛ بلکه مقصود از این فتنه همان انحراف همگانی است که دامن‌گیر جوامع بشری در طول قرون دوران غیبت کبری می‌شود، همان انحرافی که حضرت به هنگام ظهور برطرف می‌سازد.
آنگاه حضرت در متن نامه این نکته را یادآور می‌شوند که این جهاد عملی است که برای ترساندن تبهکاران و جلوگیریشان از راه باطل تعیین گشته است.
و در اثر این جهاد و مقابله با این فتنه و از میان رفتن آن مؤمنان به شادی و نشاط آمده و جنایت‌پیشگان در غم و اندوه فرو می‌روند.
(2) نکته چهارم:
حضرت یکی از نشانه‌های ظهور خود را متذکّر می‌شوند: آن نشانه آن است که از این «لوثة»- تعبیری است که حضرت از آن فتنه و آشوب می‌فرمایند- رویدادی بس تأسّف بار و جنایت اثر، توسّط شخصی منافق و پلید و زشتکار پدید می‌آید که خون بی‌گناهان را حلال شمرده و با نیرنگ خود قصد مؤمنان را می‌کند، لکن به مقصود خود نمی‌رسد.
مقصود آن است که از این فتنه و تباهی فراگیر جامعه شخصی منحرف و منافق به قصد آزار و فریب مؤمنان، مؤمنی را غافلگیر کرده و از بین می‌برد و او هم به لقاء اللّه می‌رسد، ولی در عین حال وی به هدف نهایی خود نرسیده و مؤمنان بر اثر لطف و دعای ویژه حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- در امنیّت و آسایش خود باقی می‌مانند.
(3) در نتیجه این امر است که آن حضرت در نامه‌شان می‌فرمایند که: «پس دلهای اولیاء و دوستان ما مطمئن گردد و یقین داشته باشند که از آسیب و زیان او در امان خواهند بود، گرچه دشواریها و درگیریهای هول‌انگیز آنان را بترساند.»
تاریخ غیبت کبری ،ص:204
(1) معنای دیگری نیز ممکن است برای این فراز در نظر گیریم که با معنای نخست اندک تفاوتی دارد؛ و آن این است که حادثه را به معنای کشتار نگیریم، بلکه برنامه‌ریزیها و سیاست‌بازیها و نقشه‌کشیهایی باشد که به منظور سختگیری و آسیب‌رسانی به مؤمنان اعمال می‌کنند که در رأس این گروه شخصی منافق و زشتکار که ریختن خون بی‌گناهان را روا

می‌داند قرار گرفته است، نه اینکه حتما خون شخص معینی را ریخته باشد، بلکه ذاتا خون‌آشام است و ریختن خون بی‌گناهان در نظر او اشکالی ندارد، گرچه بر اثر دعای حضرت نقشه‌کشی و برنامه‌ریزی یک چنین آدمی به هدف نمی‌رسد و در کار خود موفق نمی‌شود.
(2) به هر یک از دو معنی که بگیریم، نمی‌توانیم این حادثه را در تاریخ نشان بدهیم و مشخص کنیم؛ چه بسیار بزرگانی که مورد هجوم قرار گرفته و در راه خدا به شهادت رسیده‌اند، همچون شهید محمّد بن مکی، ملقب به «شهید اوّل» و شهید زین الدین عاملی، ملقب به «شهید ثانی» و قاضی نور اللّه شوشتری، ملقب به «شهید ثالث» و دیگر شهیدان؛ و چه بسیار سمینارها و گردهم‌آییهایی که علیه جوامع مؤمنین در دنیا تشکیل می‌شود، و از هم پاشیده شدن آنها، جز با دعای حضرت انجام ناشدنی است.
و قبلا گفتیم که دعای مؤثّر و مستجاب، خود یکی از بهترین راههای مفید و نیکوست که برای فرد و جامعه وجود دارد و اثری ژرف و نتیجه‌ای برتر بر آن مترتب است. مؤمنان به وسیله دعا از شدّت و آسیب نیرنگ دشمنان در امان می‌باشند. بنابراین باید دل به دعای امام بزرگوار خویش محکم دارند- همانطور که امام خود این چنین دستور داده است- و هرگاه ملتزم به رفتاری نیکو و کاری صحیح و شایسته بشوند، فرجام کارشان نیکو خواهد بود.
(3) نکته پنجم:
حضرت سفارش به خودسازی می‌نماید و این نخستین سنگ بنای اصلاح جامعه و رهایی از آشفتگیهای سیاه و تاریک و گمراه‌کننده و آسایش و موفقیت در آزمایش بزرگ خداوندی است، و بدون آن انسان در پایه‌های ایمان راستین خود زیان کرده و به کژی و تباهی دنیا و آخرت می‌گراید. و لذاست که می‌بینیم

حضرت اصرار و تأکید بس زیاد بر لزوم پرداخت حقوق مالی و وجوهات اسلامی، و رسیدگی و دستگیری از کسانی که خداوند متعال کمک به آنان را امر فرموده است- که تهیدستان و نیازمندان باشند- می‌نمایند. و از آن جهت از این عمل اسم می‌برد که می‌داند شیعیان و پیروانش نماز و روزه و حج را معمولا انجام می‌دهند، و دیگر فریضه‌ای بر آنان باقی نمی‌ماند جز پرداخت حقوق مالی که برخی از انسانها از پرداخت آنها بازمی‌زنند، و پرداخت آن فداکاری و از خودگذشتگی بیشتری لازم دارد.
(1) حضرت- سلام اللّه علیه- می‌فرماید: «آن کس از برادران دینی تو که از خدا بترسد و آنچه را که بر گردن دارد به مستحقّانش بپردازد، از آن آشوب ویرانگر و تبهکار و گرفتاریهای سخت و تاریک و گمراه‌کننده، در امان خواهد بود، و آن کس که بخل ورزد و نعمت خداوندی را به آن کس

که مأمور رساندن به او است نرساند، در دنیا و آخرت زیان کرده است.»
و از اینجا می‌فهمیم که رمز رهایی از انحراف تباهی‌آوری که در دوران غیبت کبری دامن‌گیر بسیاری از مردم شده، انجام کامل و همه‌جانبه فرایض الهیه می‌باشد.
(2) سرّ اساسی و علت عمده در این قضیه آن است که: انجام دادن کلیه فرایض همراه با خودداری از تمامی گناهان، علاوه بر آنکه گویای راه شایسته زندگی فردی یک انسان است- که خود موجب پایداری و بردباری در رویارویی با سختیها در راه خداوند است- اراده انسان را در مقابله با ستمکاران و هیاهوی هول‌انگیز آنان قوی و نیرومند ساخته، موجب رهایی از چنگال آنان می‌گردد و از آزمایش بزرگ خدایی سرافراز بیرون آمده و خوشبختی دنیا و آخرت را بازمی‌یابد و در غیر این صورت در آزمایش مردود گشته و در دنیا و آخرت زیانکار خواهد بود.
(3) بعلاوه در پرداخت حقوق مالی، نکته دیگری نیز مطرح است و آن اینکه:
بهترین چیزی که موجب رهایی پیروان و شیعیان حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- از چنگال ستمکاران و سلطه اقتصادی و سیاسی آنان می‌شود، همان است که خود شیعیان به تکفّل امور یکدیگر بپردازند و با التزام به پرداخت حقوق مالیه

خود، نیاز افراد تهی دست خود را برطرف سازند، زیرا پرداخت حقوق شرعی مالی می‌تواند این مشکل را برطرف سازد و با برنامه‌ریزی درستی می‌توان از آن حقوق برای پیشگیری از ظلم و ستم و یا تربیت نسلهای آینده و تأمین نیازمندیهای اجتماعی استفاده کرد.
(1) نکته ششم:
سفارش حضرت به سازندگی و اصلاح همگانی که از اصلاح فردی بزرگتر و مهمتر است و تحقق شرایط ظهور وابسته به آن است و زمینه‌ساز شایستگی جامعه و توده‌ها برای دیدار حضرت و پذیرش مسئولیّتها در دوران ظهور می‌باشد.
(2) سازندگی و اصلاح همگانی هنگامی ایجاد می‌شود که پیروان و شیعیان حضرت از تمام جهات اندیشه و فکر، قلب و احساس، رفتار و کردار، به یکدیگر پیوسته و نسبت به پیمانی که خدا از آنها گرفته- که دستورات دینی را انجام داده و از رهبر و پیشوای اسلامی خود اطاعت کنند- وفادار باشند.
و بدیهی است که جامعه‌ای این چنین مهمتر از یک فرد و یا افرادی با این خصوصیّات است و از حیث نتیجه قابل مقایسه با یکدیگر نیستند، و چنین جامعه‌ای می‌تواند به تبلیغ اسلامی بپردازد و پیکاری دسته جمعی را در مقابل ظلم و تجاوز و بیداد آغاز کند.

این پیوستگی و اتحاد، نیرومندترین انگیزه برای تحقق اراده فردی، پرورش آگاهی و احساس مسئولیّت در افراد می‌باشد. و این مهمترین شرط و اساسی‌ترین مقدمه برای ظهور حضرت می‌باشد.
(3) و لذاست که می‌بینیم حضرت بر چنین جامعه‌ای اثر حقیقی را بار کرده و فایده و بهره اصلی را بر آن مترتب می‌داند؛ زیرا اگر چنین اجتماعی تحقق یابد و افراد دسته جمعی به خودسازی و اصلاح بپردازند: «برکت و میمنت دیدار ما از آنها به تأخیر نمی‌افتاد، و سعادت دیدار ما به سویشان می‌شتافت.» سعادتی که از عدالت کاملی که حضرت بر تمامی جهان حکم فرما خواهد نمود بدست می‌آید.
سپس حضرتش خصوصیّات این دیدار و مشاهده مبارک را چنین بیان می‌فرماید: «علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا»: بر شناختی راستین، که بر درستی
تاریخ غیبت کبری ،ص:207
و راستی از آنها نسبت به ما باشد. این عبارت دلالت بر نظریّه خفاء عنوان دارد، همان که مورد قبول ما بود؛ بدان معنی که حضرت در طول دوران غیبت دیده می‌شود، لکن شناخته نمی‌شود، بلکه تحت عنوان دیگری در بین مردم معروف است و امّا بعد از ظهور خودش به عنوان اولیّه‌اش شناخته و دیده می‌شود و مردم او را شناخته و با او تماس دارند.
(1) نظریّه دیگر- که خفاء بدن باشد- با این عبارت سازگار نیست و طبق آن کافی بود که گفته شود: به هنگام ظهور ما را خواهید دید.
«فما یحبسنا عنهم»: یعنی ظهور را تأخیر نمی‌اندازد «إلّا ما یتّصل بنا ممّا نکرهه و لا نؤثره عنهم» مگر اخبار ناگوار و ناپسندی که از آنها به ما می‌رسد، از گناهان و کوتاهیها و عدم احساس مسئولیّت اسلامی آنها.
این عبارت گویای دو مطلب مهم است که قبلا نیز بدان اشاره کردیم، لکن در این سخن حضرت استدلال بیشتری بر آنها شده است:
اوّل: حضرت صاحب الامر- عجل اللّه تعالی فرجه- بر تمامی رویدادها اشراف دارد و از ناراحتیها و نابسامانیهای جامعه و پیروان خود آگاه است.
دوم: غیبت حضرت رابطه مستقیمی با گناهان مردم دارد؛ اگر گناهی نباشد دیگر غیبت انگیزه‌ای نخواهد داشت و ظهور انجام می‌گیرد. و این همان است که ما گفتیم که اگر فردی مورد اطمینان کامل و عامل به اسلام باشد، حضرت یک بار و یا چند بار او را به دیدار خود سعادتمند خواهد ساخت، و بلکه ممکن است- چنانکه پیشتر بیان نمودیم- این دیدار دائمی و پیوسته باشد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:209
(1)

بخش دوم تاریخ انسانیت در دوران غیبت کبری

اشاره

تاریخ غیبت کبری ،ص:211
(1)

فصل اوّل بررسی و جداسازی روایات مربوطه و به دست دادن قواعدی کلّی برای فهم آنها

اشاره

در این فصل روایاتی را که در این بخش مورد استشهاد و استدلال قرار می‌گیرد، بررسی کرده و آنها را از دیگر روایات مشابه، از جهت مورد و مفهوم آنها مشخص می‌سازیم. و نیز قواعد و دستوراتی عمومی برای فهمیدن آنها، پیش از آنکه به تفصیل معنای آنها بپردازیم،- چنانکه بخش آینده را به آن اختصاص داده‌ایم- عرضه می‌داریم.
بهتر آن است که به بررسی این موضوع در ضمن چند جهت بپردازیم:
(2)

جهت اوّل: بررسی اخبار و تشخیص اندازه نیاز ما به آنها

اشاره

ما هرگاه بخواهیم از سطح دینی و رشد مذهبی یک جامعه در یک زمان آگاه شویم، معمولا به تاریخ آن دوره مراجعه می‌کنیم و رویدادها و حوادثی را که بر میزان رشد مذهبی آن جامعه دلالت دارد در نظر می‌گیریم. و این راه درستی است، ولی به این شرط که تاریخ در بازگو کردن رویدادها به ما جوابی مثبت دهد و حادثه‌ای را نادیده نگرفته باشد؛ لکن تاریخ‌نویسانی که ما می‌شناسیم، نوعا مطالب و حقایق بسیاری را از قلم انداخته و از سه جهت دارای کمبودهایی می‌باشند:

: (3) 1) برخی از رویدادهای تاریخ را از قلم انداخته و به انگیزه‌های گوناگون از

ذکر آنها خودداری کرده‌اند، و تاریخ اسلامی ما از اینگونه خلأهای تاریخی بسیار دارد.
2) برای رویدادهای تاریخی، موضوعیّت قائل نیستند؛ و حدّ اقل احتمال آن هست که تاریخ نویس به خاطر تمایلات دینی و احساسی ویژه خود نسبت به بعضی از شخصیتهای تاریخی، آن رویداد را نوشته باشد، نه اینکه به آن به عنوان یک موضوع خاص نگریسته باشد.
3) رویدادهای آینده را متعرض نشده‌اند، و این لازمه هر تاریخی است؛ زیرا آینده نامعلوم بوده و فقط از راه علم غیبت و یا حدس می‌توان آینده را پیش‌بینی کرد.
(1) و امّا نسبت به دو جهت اوّل و دوم می‌توانیم تا اندازه‌ای از زیان آن جلوگیری کنیم و با مقایسه و هماهنگ کردن مدارک تاریخی و گفته‌های تاریخ‌نویسان، نگذاریم چنان اثری داشته باشد تا برای پژوهشگر، اطمینانی به وقوع و یا عدم وقوع آن رویداد پیدا شود، مخصوصا بعد از اینکه سایر نقطه نظرهای مورّخ و مذهب او را نیز ملاحظه کرده باشیم.
و امّا جهت سوم: معمولا برای تاریخ‌نگاران، پیش‌بینی آینده ممکن نیست؛ و همیشه آینده برای انسان مجهول و ناشناخته بوده، و در تشخیص و آگاهی از آن رویدادها دچار سرگردانی و حیرت می‌شده است.
(2) و از همینجا معلوم می‌شود که چرا ما به روایات و احادیث نیازمندیم؛ برای اینکه اخبار و احادیث، از رویدادهای آینده صحبت می‌کنند؛ و از زبان کسی روایت شده که از روی هوی و هوس صحبت نمی‌کرده و از طریق وحی به او می‌رسیده است «1»، و یا از جانشینان معصوم او- سلام اللّه علیهم- رسیده است؛ آن هم به طور متواتر و غیر قابل تردید؛ گرچه تک تک آن روایات، فقط موجب ظن بوده و احیانا قابل مناقشه نیز باشند چنانکه همین وضع را در اخباری که در باره مشاهده و دیدار حضرت آمده بود دیدیم، با این تفاوت مهم که روایات وارده در این موضوع چندین برابر روایات مشاهده است، که مقداری از آنها را

---

(1) نجم/ 3.

در بخش آینده خواهیم دید.

(1) علاوه بر اینکه گروهی از این روایات حاوی پیشگویی حوادثی بوده که بعدها پس از گذشت سالیانی دراز رخ داده است و اینها خود بهترین گواه بر صداقت آن احادیث و گوینده آنها بوده، و دلیل بر آن است که گویندگانش با خداوند ارتباط داشته‌اند؛ زیرا هر علم غیبی باید به سرچشمه علم غیب خداوند اتصال و پیوستگی داشته باشد.
بنابراین، این گونه روایات می‌تواند جای خالی آن دسته از رویدادهایی که تاریخ آنها را ثبت نکرده، پر کند، لکن در عین حال خود همان روایات نیز مشکلات و مطالب دشواری دارد که باید به بررسی آنها پرداخت و راه حل آن دشواریها و اشکالات را شناخت.
(2)

: اشکالات را می‌توان در دو بخش مهم خلاصه کرد، زیرا گاهی به سندیّت روایت- یعنی اینکه راوی آیا مورد اطمینان است و راستگو بوده یا نه- و گاهی به دلالت آن، یعنی آنچه که ما از آن متن می‌فهمیم، متوجّه است. (3)

نکته اوّل: اشکالات مربوط به سندیّت روایات

اشاره

اگر چه قاعده کلی در مورد همه روایات این است که قبل از پذیرش آنها باید در مورد وثاقت و صداقت راوی اطمینان حاصل شود، ولی در این گونه روایات که ما می‌خواهیم به بررسی آنها بپردازیم رعایت این نکته اهمیّت بیشتری دارد؛ زیرا احتمال جعل و تحریف در این گونه روایات به چندین جهت بیشتر است:
(4)

کسی که می‌خواهد حدیثی جعل کند، از رسوایی و آشکار شدن مطلب می‌ترسد؛ زیرا وقتی معلوم شود بر خلاف واقع بوده مفتضح می‌شود، لکن وقتی می‌خواهد از آینده خبر بدهد، هر چه آینده دورتر باشد راحت‌تر می‌تواند به دروغ خبری را بگوید و به چندین دلیل راحت‌تر می‌تواند جعل کند:

تاریخ غیبت کبری ،ص:214

(1) 1) این روایات از رویدادهایی خبر می‌دهد که در آینده‌ای بسیار دور که امکان ندارد آیندگان برای گذشتگان خود گواهی دهند اتفاق می‌افتد، و لذا همیشه احتمال وقوع و صدق آن داده می‌شود و دروغگو و جعل‌کننده بیش از این احتمال را هم لازم ندارد؛ در هر زمانی اگر اتفاق نیفتد، گفته می‌شود که شاید در قرنهای آینده باشد. و در این صورت دروغ گفتن راوی، سرّی غیر قابل شناخت خواهد شد.

(2) 2) بسیاری از این روایات- به طوری که خواهیم دید- با عبارات و کلماتی رمزی و مجمل گفته شده، به طوری که می‌توان آنها را بر چندین رویداد و حادثه تطبیق کرد، و لذا هر نسلی و در هر زمانی به خود می‌گوید: شاید مقصود از این روایت، همین حادثه زمان ما باشد؛ و احتمال دارد حادثه‌ای دیگر در زمانی دیگر باشد، و باز سرّ دروغگو قابل کشف نیست.

(3) 3) در مورد گروهی از این روایات لااقل این احتمال وجود دارد که بعد از وقوع آن رویدادها جعل شده باشند و به شخصی پیش از زمان حدوث واقعه نسبت داده شده باشند. و در این صورت است که پژوهشگر و بررسی‌کننده آن را مطابق با واقع می‌بیند، با اینکه در اصل دروغ بوده و جعل شده است.

و در این حالت طبیعی است که جعل کننده حدیث، کمتر احتمال آبروریزی و رسوایی خود را می‌دهد؛ زیرا آنچه جعل کرده، با واقعیّت منطبق است.

(4)

امر دوم: نقل به معنی

این فقط یک احتمال نیست، بلکه واقعیّت داشته و بسیاری از روایات و احادیث، نقل به معنی شده است؛ یعنی عبارات روایت از معصوم و امام نیست، بلکه معنی از امام و عبارات از راوی حدیث می‌باشد.
نقل به معنی ممکن است در روایات معمولی، همچون احادیث احکام یا روایات اعتقادی چندان زیانی نداشته باشد؛ زیرا لفظ و یا مرادف آن و یا جمله و شبیه آن معنائی مشابه و نزدیک به هم را می‌رسانند؛ و وقتی که راوی مورد اطمینان باشد و معلوم باشد که درست ضبط کرده و فهمیده است، بر فرض که
تاریخ غیبت کبری ،ص:215
نقل به معنی کند احتمال اختلاف معنی بسیار اندک و ناچیز است.
(1) لکن در روایاتی که از آینده خبر می‌دهند وضع اینچنین نیست، و غالبا گوینده- چه پیامبر باشد و چه امام- مطلب را به صورت رمز و در ضمن عبارات مخصوصی می‌گویند، و باید در فهم معنی به خود آن الفاظ دقّت کرد. امّا وقتی که نقل به معنی بشود، دیگر در عبارات دقتی و نظر خاصی رعایت نشده تا برای به دست آوردن مطلب دقّت و بررسی خود عبارات لازم باشد. مخصوصا اگر اصل عبارات رمزی باشد که به هنگام نقل به معنی اصلا مطلب اوّل مسخ می‌شود و معنایش تغییر می‌کند، و علم به وثاقت و اطمینان داشتن به راوی، این احتمال را برطرف نمی‌سازد، زیرا نقل به معنی برای راوی شرعا بی‌اشکال است و در عین حال احتمال اینکه راوی به تمام رموز آگاهی نداشته باشد وجود دارد، و لذا نمی‌شود گفت که حتما الفاظی را که به کار برده دارای همان رموز و اسرار اصل عبارت معصوم است.
(2)

امر سوم: احتمال اشتباه راوی در حذف الفاظ روایت

در هنگام نقل به معنی، احتمال اینکه الفاظی را از متن گفته معصوم انداخته باشد، وجود دارد.
قواعد عمومی در دیگر روایات، مقتضی آن است که به این احتمال ترتیب اثر داده نشود، زیرا ظاهر آن است که راوی مورد اطمینان است و تمام الفاظ و یا تمام مضامین و محتویّات روایت را نقل کرده و تمام قرائن و ویژگیهای آن را آورده است؛ زیرا اگر الفاظی و یا مضامینی را از قلم و روایت انداخته باشد، دیگر نقل به معنی نکرده و نمی‌شود به او اطمینان داشت. وقتی که به وثاقت او یقین داشتیم، معنایش آن است که تمام مضامین را آورده و چیزی فروگذار نکرده است؛ لکن این وثاقت در روایات مربوط به اخبار آینده، از دو جهت مفید نیست:
(3) 1) وقتی که احتمال بدهیم قرینه‌ای لفظی و یا مقامی وجود داشته که در معنی حدیث مؤثر بوده و راوی آن را نفهمیده و توجّه به آن نداشته است و آن را نادیده گرفته است؛ و بر فرض که راوی، ثقه و مورد اطمینان باشد متعهد نقل آن قرائن و مقدماتی است که به نظر او در فهم معنی مؤثّر باشد. در این صورت اطمینان به
تاریخ غیبت کبری ،ص:216
وثاقت راوی این احتمال را نفی نمی‌کند.
(1) البته اینگونه احتمالات در روایات معمولی وجود ندارد، زیرا در آن روایات عبارات و الفاظ رمزی نیست. وقتی عبارت واضح و بدون کنایه باشد، احتمال وجود قرینه پنهانی و رمزی نیست که بگوییم ممکن است راوی به هنگام نقل به معنی آن را از قلم انداخته و نادیده گرفته باشد.
(2) 2) اگر احتمال بدهیم که در یک روایت می‌خواسته‌اند بیش از یک رویداد را متذکّر شوند، و احتمال بدهیم که نقل دو حادثه و رویداد با یکدیگر در فهم دقیق و بهتر آن دو حادثه یا یکی از آن دو مؤثر است. وقتی می‌بینیم که راوی لفظ یک حادثه را گفته است، در این صورت احتمال حذف برخی از مضامین را می‌دهیم، و با علم به وثاقت راوی نمی‌شود از این احتمال دست برداشت، زیرا آخرین چیزی که راوی ثقه تعهد می‌کند و به عهده می‌گیرد همان است که تمام مطالب مربوط به یک رویداد را نقل کند؛ لکن وقتی که پیامبر و یا امام می‌خواسته‌اند به دو حادثه و رویداد اشاره کنند و پرده از روی دو واقعیّت بردارند و راوی فقط یکی را گفته است، نقل فقط یکی از دو حادثه به وثاقت او ضرری نمی‌زند.
(3) احتمال اینکه نقل دو مضمون یا دو حادثه به همراه یکدیگر در معنای

روایت تأثیر داشته باشد، در سایر روایات معمولا وجود ندارد؛ ولی در روایات مورد بحث ما این احتمال همیشه مطرح است؛ و بلکه می‌توان گفت که در آنها این مسأله از حدّ احتمال هم فراتر می‌رود. زیرا ما در بررسی و تحقیقات خود نیازمند به فهمیدن ارتباط و پیوستگی مسائل با یکدیگر و ترتیب و تسلسل زمانی آنها هستیم، و باید جهت‌گیری شخصیتها و صاحبان آن رویدادها را بشناسیم و برنامه‌ریزیها و خطوط الهی را در آن حوادث در نظر داشته باشیم. و وقتی که فقط یک حادثه را بشناسیم، نمی‌توانیم این پیوستگیها و خطوط ارتباطی آنها را به یکدیگر تشخیص بدهیم، لکن اگر دیگر رویدادهای جنبی را فهمیدیم، روابط بین آنها را نیز به درستی خواهیم دانست.

لذا باید روشی را در پیش بگیریم که بتوانیم از این گونه اشکالات و دشواریهای مربوط به سندیّت حدیث رهایی یابیم.

تاریخ غیبت کبری ،ص:217

(1)

: این روش دارای دو طرف است: ایجابی و سلبی. طرف ایجاب و مثبت مقتضی آن است که روایاتی را بپذیریم؛ و در جانب سلبی روایاتی را رد خواهیم کرد.
(2) در طرف اثبات، هرگونه روایت متواتری را، چه متواتر لفظی و چه متواتر معنوی به طوری که از تجمع راویان به وقوع حادثه و صحّت نقل روایت علم پیدا می‌کنیم می‌پذیریم، و نیز هرگونه لفظ و یا معنای مستفیض را که از تجمع راویان، اطمینان به صحّت نقل و وقوع حادثه پیدا می‌کنیم. و همچنین هرگونه مضمونی را که همراه قرائن عمومی و یا خصوصی باشد که علم و یا اطمینان به مضمون آن حاصل کنیم می‌پذیریم. بسیاری از روایات که در آینده مورد استناد ما قرار می‌گیرند، از این قبیل می‌باشند: یا متواترند و یا مستفیض و یا همراه قرائن اطمینان‌بخش، که موجب اطمینان و یا علم به صحّت روایت و درستی مضمون آن می‌باشند.
(3) و امّا طرف سلبی، به طور خلاصه هرگونه روایتی را که همچون روایات اوّل نباشد رد می‌کنیم، گرچه بر طبق موازین علم الحدیث از اینگونه روایات در مورد دیگر مسائل اسلامی استفاده شود و به آنها عمل گردد. مثلا جایی که روایت، سندی مورد اطمینان داشته باشد، تا وقتی که قرائنی بر صحّت آن وجود نداشته باشد و یا دیگر روایات آن را تأیید نکنند، آن را نخواهیم پذیرفت.
(4) با این سختگیری که در مورد سندیّت حدیث می‌کنیم، می‌توانیم تمام دشواریهای گذشته را برطرف سازیم. زیرا وقتی علم و یا اطمینان به صحّت یک مضمون داشتیم، دیگر احتمال جعل، اثری و زیانی ندارد، چنانکه به این ترتیب احتمال کاسته شدن لفظ یا معنی و یا تغییر یافتن معنی در اثر تغییر لفظ توسط راوی نیز هیچ اثری در کار ما ندارد. چرا که تمامی این احتمالات وقتی مشکل ایجاد می‌کند که ما یک حدیث را به تنهایی در نظر گرفته باشیم. لکن اگر در کنار آن حدیث، احادیث دیگری ضمیمه شد و همه بر یک مطلب و یک مضمون دلالت کردند، دیگر جایی برای این احتمالات باقی نمی‌ماند.
(5) همچنین اشکال بی‌اطّلاعی از ارتباط رویدادها نیز بدین ترتیب از بین

می‌رود؛ زیرا انضمام این احادیث به یکدیگر ما را از رابطه و پیوستگی رویدادها نیز آگاه می‌سازد.
(1)

نکته دوم: مشکل دلالت

اشاره

روایات گویای حوادث آینده، به طور عموم صرف نظر از مشکلات سند مشکلاتی در دلالت و مضمون دارند. این اشکالات چندین منشأ و انگیزه دارد که گاهی یکی از آنها و گاهی چندین عامل باعث پیدایش آنها می‌شود. ابتدا باید از انگیزه رمزی بودن و مجمل بودن آنها بحث شود که چرا گویندگان آنها مطالب خود را به صورت رمز گفته‌اند، و سپس عواملی را که مطلب را نسبت به فهم ما دشوار ساخته است بررسی می‌کنیم؛ و لذا باید در دو جهت بحث کنیم:

(2) جهت اوّل:

چرا پیامبر و ائمّه- صلوات اللّه علیهم- مطالب مربوط به آینده را به صورت رمز و مجمل گفته‌اند، و مطلب را واضح‌تر و روشنتر بیان نکرده‌اند؟

آنچه را که می‌توان انگیزه این مجمل‌گویی و رمزی صحبت کردن دانست، عبارتند از:

(3) 1) قانونی است که می‌گوید: «با مردم به اندازه عقل و اندیشه آنها صحبت کن.» این قانون، چنانکه در گذشته هم گفتیم، یک قانون عرفی است و درست هم می‌باشد، و رسول خدا و ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم- بر طبق همین قانون حرکت کرده و با مردم سخن گفته‌اند.

(4) آگاهی و دانش پیامبر خدا و ائمّه معصومین- علیهم السلام- در حدی است که می‌توانند وقایع و حوادث صدها و هزاران سال بعد از زمان خودشان را بفهمند، و نسبت به آینده بسیار دور، همان دیدی را داشته باشند که از موضوعات معاصر و همزمان خود دارند. دیگر افراد بشر، در هیچ دوره‌ای هیچ‌گاه به این پایه نرسیده‌اند. حتّی بزرگترین اندیشمندان و سیاستمداران می‌توانند نهایتا برای پنج یا ده سال آینده برنامه‌ریزی نمایند، آن هم غالبا به طور احتمالی است و پیاده شدن آن تضمینی ندارد. ولی پیامبران خدا از طریق علم ویژه الهی که علم غیب است و خداوند فقط به کسی که بخواهد- همچون پیامبران یا

تاریخ غیبت کبری ،ص:219

کسانی که پیامبران به آنها تعلیم دهند- می‌دهد و برای امامان نیز داشتن این دانش و علم، ضروری و لازم است تا بتوانند احکام و برنامه‌های دین خدا را به مرحله اجرا درآورند. (به طوری که بخشی از این بحث را در گذشته بررسی کردیم و بخشی دیگر را در آینده بررسی خواهیم کرد.)

(1) به هر حال، دیگر افراد مردم از ادراک این علم قاصرند و استعداد پذیرش این اخبار را- که مربوط به وقایع و رویدادهای آینده گاه بسی دور

است- ندارند، در این صورت بر امام و پیامبر لازم است که از همان قانون عمومی که «با مردم به اندازه فهمشان صحبت کنید» استفاده نموده و مطلب را طوری ادا کند که با ذهن و فهم مردم تناسب داشته باشد و الفاظ و اصطلاحاتی را به کار گیرد که مردم با آنها سر و کار دارند و آشنایند، در حالی که واقعیّت غیر از آن چیزی است که مردم از آن الفاظ می‌فهمند و وسیعتر و گسترده‌تر است. در این صورت باید به صورت رمز و پیچیدگی در عبارت، آن معانی وسیع و مفاهیم گسترده را بگویند تا رعایت سطح فکر و برداشت مردم از عبارات شده باشد.
(2) 2) در اینکه یک انسان مسلمان هر لحظه منتظر ظهور حضرت بقیة اللّه- علیه السلام- باشد مصلحتی است، و اگر مردم همیشه آماده ظهور حضرت و شنیدن آن خبر بزرگ باشند بهتر است. اگر پیامبر و ائمّه- علیهم السلام- به طور واضح از ویژگیهای آینده و علائم ظهور خبر می‌دادند، این آمادگی از بین می‌رفت؛ زیرا با واقع نشدن آن نشانه حتمی و واضح، مردم یقین پیدا می‌کردند که به این زودی حضرت ظاهر نخواهد شد؛ لکن با پیچیدگی عبارات و رمزی بودن روایات، حالت انتظار بیشتر در مردم ایجاد می‌شود، به طوری که در هر دوره و زمانی، و هر روز و شبی احتمال ظهور حضرت را می‌دهند و خود را آماده قیام حضرت می‌نمایند.
(3) 3) این مطلب لااقل در حدّ احتمال مطرح است که اگر حوادث و رویدادهای آینده به طور مفصل و مشروح گفته شود، برنامه‌ریزی کلّی خدایی برای زمینه‌سازی ظهور حضرت بی‌نتیجه شود، زیرا پیش از اینکه آن رویدادها اتفاق بیفتند ممکن است اشخاصی نگذارند و مانع ایجاد حدوث آنها بشوند، و یا
تاریخ غیبت کبری ،ص:220
نتایجی را که از گسترش ظلم و فساد ممکن است به دست آید، به گونه‌ای دیگر خنثی سازند و از بروز آن نتایج جلوگیری کنند. بنابراین آگاهی روشن و مفصّل مردم از حوادث آینده مصلحت نیست، و بلکه آن برنامه‌ریزی در صورتی موفق خواهد بود که این حوادث به صورت غیر منتظره و ناگهانی و بر طبق دگرگونیهای طبیعی تاریخ انجام گیرد.
بنابراین خود اینکه پیامبر و یا ائمّه- صلوات اللّه علیهم- مطلب را به صورت غامض و پیچیده می‌گویند، در موفقیّت برنامه‌های خدایی و ایجاد شرایط ظهور حضرت مؤثّر می‌باشد، و لذا مطلب را به صورت پیچیده و رمزی گفته‌اند.
(1) 4) پیامبر و یا ائمّه حوادث آینده را به عنوان شاهد و یا پند دادن و امثال اینها می‌گویند، و چون به این منظور گفته می‌شود باید به همان اندازه که لازم است و نتیجه گرفته می‌شود بگویند و معمولا ذکر تفاصیل حوادث در این موارد پسندیده نیست. چنانکه قرآن کریم نیز هیچ‌گاه به طور

مفصل و مشروح داستان‌سرائی نکرده، بلکه وقایع و تواریخ را به اندازه‌ای که نتیجه‌ای اخلاقی و یا اعتقادی داشته باشد متذکر شده است. البته مواردی که روایات مستقیما در صدد بیان حوادث آینده باشند، همچون شرایط قیامت و علائم ظهور، مستثنی می‌باشد؛ زیرا ذکر آن شرایط و علائم به صورت مفصل و گسترده در اینگونه روایات اصالت دارد و در مورد آنها غموض و پیچیدگی مربوط به دیگر عوامل می‌باشد.
(2) 5) امر فلسفی و اعتقادی است که پیامبر و یا ائمّه هیچ‌گاه از چیزی که ممکن است مشمول محو و اثبات شود «2» خبر نمی‌دهند و آنچه را که احتمال

---

(2) از جمله عقائد مسلّم و ضروری مذهب شیعه، مسأله «بدا» است که با استفاده از آیه شریفه يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ ما معتقدیم که خداوند را لوحی است به نام لوح محو و اثبات؛ از کلّ نظام تکوین جهان هر چه را که بخواهد برمی‌دارد و هر چه را که بخواهد اثبات می‌کند، و حضرت علی می‌فرماید: «اگر این آیه در قرآن نمی‌بود من از تمام حوادث آینده تا روز قیامت خبر می‌دادم.» (بحار 4/ 97 ح 4) بنابراین بخاطر اینکه خداوند بموجب حرّیّت و آزادی مطلقی که دارد، گاهی بدا می‌کند

بدهند مشمول این امر شود ناگفته می‌گذارند؛ زیرا احتمال عدم مطابقت با واقع در آنها وجود دارد، به تفصیل و تحقیقی که اینجا را مجال ذکر آن نیست.
(1) با در نظر گرفتن علل و انگیزه‌های اغماض و اجمال‌گویی حوادث آینده در روایات معصومین- علیهم السلام- اکنون می‌توانیم انگیزه و منشأ غموض و پیچیدگی روایات مورد نظر را به درستی بشناسیم و بدانیم که چه عواملی باعث شده‌اند که ما روایات را درست نفهمیم و برای ما مشکل به نظر آیند. و بعد از تشخیص انگیزه‌ها و منشأهای غموض و پیچیدگی، راه دستیابی به حقیقت معنی و حل آن دشواریها را بهتر می‌شناسیم؛ و نتیجه آنکه: به حقیقت کلام و روح سخن معصومین- علیهم السلام- بهتر راه می‌بریم.
(2)

منشأهای غموض و پیچیدگی

اشاره

مهمترین منشأهای غموض را می‌توان در عوامل ذیل یافت: (3)

این بدان معنی است که گوینده یک معنای مرکب و یا مجمل را به کار برد، ولی معنای دیگری را اراده کند، بدون اینکه لفظ، آن معنی را برساند. تفاوت رمز با کنایه و مجاز در همین است؛ زیرا کنایه و مجاز، در الفاظ مفرد و نسبتهای کلامی است، بر خلاف رمز که بیشتر در جمله‌های ترکیبی است.
و از همین جا است که ممکن است نویسنده‌ای یک صفحه یا چندین صفحه، مطالبی را که دارای معانی معلومی است بنویسد، لکن به طور مشخص هیچ یک از آن معانی را اراده نکند، بلکه آن معانی را رمزی برای معنای دیگری قرار دهد که اصلا لفظ هیچ‌گونه دلالتی بر آن ندارد و جز از راه وجود قرائن مخصوص و یا قرائن عمومی- که مورد اتفاق و قبول همه باشد- آن معانی را نفهمیم.

و آغازگر نظامی جدید می‌شود. از این جهت پیامبر و ائمّه معصومین از پیشگوئی بسیاری از مسائل خودداری می‌کردند. ولی البتّه چنین نبوده که هیچ‌گاه از امور بداءپذیر در اخبارات معصومین از وقایع آینده، ذکری نشده باشد. توضیح بیشتر در این مورد را در پاورقی مربوط به علائم ظهور در بخش سوم کتاب آورده‌ایم. (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:222
(1) اینگونه رمزگویی در کلمات عرب، در قدیم بسیار بوده و در ادبیات معاصر هم مخصوصا در زبان شعر آزاد خیلی به کار برده می‌شود. و همین نکته رمزگویی است که بسیاری از مشکلات و پیچیدگیهای روایات را برای ما تفسیر می‌کند. نمونه این رمزها تعبیراتی از قبیل: «چشم دنیا کنده می‌شود» و یا «آتشی از یمن برافروخته می‌شود که گردنهای شترهای بصری «3» را روشن می‌کند» می‌باشد.
این الفاظ و تعابیر به معنای حقیقی و لغوی نیست، بلکه اینها رموزی هستند از حوادث و رویدادهای تاریخی معینی که نمی‌خواسته‌اند به آنها تصریح کنند و به طور مفصل و مشروح آن را بگویند. و متأسفانه مردم از این معانی رمزی غافل بوده و این عبارات را به همان معنای لغوی گرفته و بعد به دو گروه تقسیم شده‌اند:
(2) برخی از مردم هرگونه روایتی را که بشنوند و بفهمند، تصدیق کرده و آن را نمونه‌ای از معجزات دانسته و جزء خوارق عادات می‌دانند، گرچه مصالح و انگیزه‌های آن را ندانند.
برخی دیگر این گونه روایات را دروغ پنداشته و جزء خرافات می‌دانند.
امّا هیچ نیازی نیست و ضرورتی ندارد که ما حتما یکی از این دو رفتار را با

این گونه روایات داشته باشیم، زیرا معجزه چیزی نیست که بدون مقدمه و جهت صادر بشود، و خودش قانون و انضباطی دارد و باید با آن میزان تطبیق کند.
علاوه بر آن تا ما معنای یک روایت را درست نفهمیم، حق نداریم آن را جزء معجزات بدانیم. و ما در برخی از آن روایات، این احتمال را می‌دادیم که ممکن است دارای معانی دیگری باشد. و در برخی از آنها اصلا امکان نداشت که آن را جزء معجزه بدانیم. و شاید همین که نمی‌توانیم از آن معنای معجزه بفهمیم، خود دلیلی بر آن باشد که آن را از باب رمز بدانیم.
(3) و امّا اینکه بخواهیم فورا این روایات را دروغ بدانیم و مردود بشماریم، این هم درست نیست که ما خود را راحت کنیم و از زیر بار باور داشتن آنها

---

(3) بصری شهری است در سوریّه.
تاریخ غیبت کبری ،ص:223
فرار کنیم؛ زیرا وقتی توانستیم معنای درستی برای آنها در نظر بگیریم، دیگر به چه انگیزه و دلیلی آنها را رد کنیم و نپذیریم؟ علاوه بر این که برخی از این روایات به حد تواتر رسیده که نمی‌شود آن را انکار کرد.
آری، می‌توانیم درباره آن معنای رمزی بحث کنیم که به چه صورت است و چگونه باید آن را بشناسیم، و این چیزی است که به زودی درباره‌اش بحث خواهیم کرد.
(1)

در این روایات، مفاهیم ویژه‌ای به کار گرفته شده که مصادیق معین و مخصوصی دارند که در آن زمان، مردم با آنها سروکار داشته‌اند و از آن الفاظ، جز همان مصادیق زمان خود را نمی‌فهمیده‌اند، در صورتی که پیامبر و یا ائمّه- صلوات اللّه علیهم- مصداق دیگری را در نظر داشته‌اند که در زمان وقوع حادثه پدید خواهد آمد.
نمونه این اشتباه مفهوم به مصداق، روایاتی است که می‌گوید: حضرت مهدی- علیه السلام- با شمشیر قیام می‌کند. «4» مقصود از کلمه شمشیر، نیروی اسلحه مناسب دوران ظهور است؛ با اینکه مردم زمان رسول اکرم و ائمّه- علیهم السلام- جز همان شمشیر را از این کلمه نمی‌فهمیده‌اند و شاید هم در وهم و خیال خود نیزه و زره را نیز بدان می‌افزوده‌اند.
(2) نمونه دیگر، اخباری است که می‌گوید: لشکری از کفّار و مخالفان در «بیداء»- بیابانی میان مکّه و مدینه- به زمین فرو خواهند رفت. «5» مردمی که این روایت را از ائمّه می‌شنیدند، فکر می‌کردند که منظور، لشکری است شمشیر به دست و سوار بر اسب، با اینکه لزومی ندارد که تصویر آن لشکر را بدین گونه در ذهن بیاوریم، بلکه آن لشکر، مسلّح به اسلحه مناسب زمان خود است و با همان سلاحها و ابزار جنگی در زمین فرو خواهند رفت و متلاشی خواهند شد.

---
(4) کمال الدین/ 28.
(5) بحار 52/ 222- 223.

(1)

منشأ سوم: مجمل گویی احادیث

در برخی از این روایات، تاریخ دقیق و یا مکان وقوع حادثه و یا نام و خصوصیّات اشخاص مربوطه و یا اهداف و انگیزه و عقائد و افکار گردانندگان یک حادثه از قلم افتاده و ذکر نشده است، با اینکه دانستن این ویژگیها در شناخت مفصّل و بررسی کامل، اثری بسزا دارد.

نمونه این حالت، تعبیر به «نفس زکیّه و سفیانی» است «6»، با اینکه به طور روشن و صریح، اسم این اشخاص گفته نشده است؛ و یا اخبار به خروج پرچمهای سیاه از خراسان «7» و یا وجود دو گروه مخالف یکدیگر که با یکدیگر در ستیز و جنگند، ولی دعوت آنها یکی است، با اینکه در این روایات تصریح نشده است که آیا دعوت این دو گروه حق است یا باطل، و دیگر نمونه‌های این موضوع.

(2)

حالت استبعاد برخی از پژوهشگران و محققان که این روایات را بررسی می‌کرده‌اند باعث شده این روایات را نپذیرند و یا قبول آن را مشکل بدانند؛ و با اینکه از نظر سند روایت مورد قبول بوده و شرایط لازمه را دارا بوده و دیگر منشأهای غموض دلالت در آن وجود نداشته، در عین حال به خاطر جهاتی- که اهمّ آن ذیلا می‌آید- این روایات را نپذیرفته‌اند:
(3) 1) احتمال داده‌اند که جمله‌ای از روایت حذف شده و راوی به هنگام نقل روایت آن را از قلم انداخته باشد؛ زیرا گاهی حذف یک نقطه یا یک حرف، معنی را کاملا تغییر می‌دهد، تا چه رسد که یک کلمه و یا یک جمله از قلم افتاده باشد، مخصوصا در این گونه موارد.
(4) 2) وقوع تمامی حوادث پیش‌بینی شده را در مجموع روایات بعید و مشکل دانسته‌اند. زیرا همانطور که کثرت این روایات که به حد تواتر رسیده موجب علم به صدق و درست بودن بسیاری از آنها می‌شود، در عین حال، علم و یا لااقل

---
(6) غیبت شیخ طوسی/ 267.
(7) غیبت شیخ طوسی/ 274.
تاریخ غیبت کبری ،ص:225
گمان به کذب بعضی از آنها را نیز برای ما پدید می‌آورد. و معلوم است که تشخیص اینکه کدام روایت واقعا درست است و کدامین نادرست برای ما ممکن نیست، زیرا هر روایتی را که در نظر بگیریم احتمال صدق و کذب در آن مطرح می‌باشد.
(1) 3) تعدادی از معجزات نقل شده در این روایات با قانون معجزاتی که قبلا تذکر دادیم تطبیق نمی‌کنند، بدین معنی که برای اثبات حق و اقامه آن انجام نگرفته و وقتی بدین منظور نبود، لزومی ندارد که معجزه‌ای انجام گرفته باشد.
خواه ناخواه مقتضای این قاعده آن است که این روایات را نپذیریم.
به هر حال مهمترین انگیزه‌ها و منشأهای پیچیدگی و دشواری دلالت این روایات، همینها بود که گفتیم. البته انگیزه‌های مخصوص به برخی موارد هم وجود دارد که نیازی به ذکر آنها نیست.
(2)

روش رهایی از دشواری دلالت روایات

اشاره

: بعد از آنکه منشأ و انگیزه دشواری و پیچیدگی روایات را فهمیدیم، اکنون باید روشی اتخاذ کنیم که به فهم ما کمک کند تا بتوانیم به آسانی مقصود و منظور از این روایات و فرمایشات را به درستی بفهمیم.
(3) ابتدا

را که مخصوص شنونده روایت یعنی در واقع پیرامون طریق رسیدن آن به دست ما بود بررسی می‌کنیم تا پس از آن به منشأهای دیگر که مخصوص گوینده و عوامل غموض و دشواری در کلمات او است بپردازیم.
منشأ چهارم را ما به سه مشکل و دشواری تحلیل و تقسیم کردیم. وقتی آن مشکلات را در تحلیل و بررسی خود از بین بردیم، خواه ناخواه منشأ چهارم از بین خواهد رفت و دیگر استبعاد نفسی در بین نخواهد بود که باعث عدم پذیرش روایات مربوطه بشود.
(4) برای رفع دشواریهای سه‌گانه مذکور، بر همان اصل سختگیری در سند روایات که قبلا پایه‌گذاری نمودیم تکیه نموده و هر روایتی را که قرائن و قواعد آن را تقویت نکند کنار می‌نهیم، و حوادثی را که در مورد آنها تعداد روایات به حدّ لازم نمی‌رسد، پذیرا نمی‌شویم. و بدین ترتیب چنانکه توضیح داده می‌شود
تاریخ غیبت کبری ،ص:226
هیچ‌یک از این دشواریها بجا نمی‌ماند.
(1) و امّا احتمال حذف و تغییر عبارت روایت، به راحتی از بین می‌رود زیرا مطلوب آن است که حادثه را از روی حوادث و قرائن متعدده اثبات کنیم و وقتی که یک حادثه از مجموعه قرائن و حوادث به دست آمد، تغییر و حذف یک عبارت چندان زیانی نخواهد داشت، گرچه نبود یک جمله و یا یک عبارت از جهتی دیگر زیان‌بخش است؛ زیرا ممکن بود که اگر آن روایت به شکل درست خود به دست ما می‌رسید می‌توانستیم از آن برای موارد دیگر تأیید و کمک بگیریم و خود آن قرینه‌ای برای اثبات مطلب دیگر باشد، لکن فعلا آن روایت جزء قرائن حساب نمی‌شود. ولی اگر بخواهیم اصل سختگیری در سند را رعایت کنیم خواه ناخواه این اندازه ضرر را باید متحمّل شویم، ولی چندان هم اشکال نخواهد داشت و شاید هم با وجود روایات مشابه، از استدلال به این روایت بی‌نیاز باشیم.
(2) و امّا اینکه علم داریم بعضی از این روایات از پیامبر و یا ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم- صادر نشده است، بعد از دست به دست دادن روایات و قرائن و شواهد جنبی، در اثبات یک حادثه تاریخی، تأثیری در کار ما نخواهد داشت. حتی اگر بر فرض هم تعدادی از مجموعه روایات وارده در اثبات یک حادثه تاریخی مجعول و ساختگی باشند، در صورت وجود قرائن لازم، ضرری به مجموعه روایاتی که در این مورد وارد شده است نخواهد رساند؛ زیرا اولا ما به روایات دیگر و قرائنی که همراه آنها است اعتماد داریم، و ثانیا وقتی ما به طور قطع و مسلّم روایتی را دروغی و ساختگی می‌دانیم که انحرافش از اسلام ثابت شده و با قواعد و اصول

مسلّمه اسلام مخالفت داشته باشد، و فرض ما این است که از اینچنین روایتی برای اثبات یک حادثه تاریخی استفاده نمی‌کنیم. بنابراین هر روایتی که ما مطرح کرده و بدان استدلال می‌کنیم احتمال صدق و درستی در آن وجود دارد، و از آن می‌توان به عنوان قرینه و شاهد برای روایات دیگر در اثبات وقایع تاریخی استفاده کرد.
(3) و امّا مسأله عدم مطابقت معجزات روایت شده با اصل قانون معجزات؛ در این گونه روایات ابتدا باید به سند آن بنگریم؛ اگر از حیث سند اعتباری نداشت،

بدون هیچ‌گونه توجیه و بررسی آن را مردود دانسته و نیازی به اینکه زحمت بکشیم و آن را با قانون معجزات تطبیق دهیم نداریم؛ لکن اگر از حیث سند معتبر بود، در این صورت نوعا با قانون معجزات تطبیق دارد و لااقل احتمال انطباق با قوانین و اصول معجزات در آنها وجود دارد، و به طوری است که یقین به مخالفت آنها با آن اصول و قوانین در بین نیست.
(1) در آینده توجیه و برداشت جدیدی را برای اینگونه روایات خواهیم گفت که با در نظر گرفتن آن معنی، معجزات این روایات با قانون معجزات تطبیق خواهند کرد.
بر فرض اگر در موردی سند معتبر، و در عین حال با قانون معجزات مطابقت نداشت، امکان وقوع حادثه مذکور در روایت وجود ندارد و این عدم مطابقت گویای یک گونه مشکل و پیچیدگی ویژه‌ای است در روایت، و یا کمبودی در آن رویداد تاریخی، که باید آن غموض و پیچیدگی برطرف شود تا مطلب روشن و واضح گردد. و خداوند تأییدکننده است.
(2)

و امّا سه منشأ اوّل

: سومین منشأ را که احتمال حذف و تغییر عبارت باشد با اصل سختگیری در سندیّت روایت برطرف می‌سازیم، زیرا آنچه که مقصود اصلی است، آن است که برای اثبات یک رویداد قرائنی را بدست آوریم، و اثبات صحّت یک روایت معین مورد نظر ما نیست.

و امّا دو منشأ دیگر- اوّلی و دومی- در ضمن بحث و بررسی آنها دانسته شد که این دو در حقیقت یک خط سیر سازنده را تشکیل می‌دهند، نه اینکه موجب سستی روایت گردند. چرا که از هر یک از آنها یک قاعده کلّی استفاده می‌شود:

(3) از منشأ اوّل این قاعده به دست می‌آید: اگر ما روایتی را از حیث سند و متن دیدیم که به مقتضای قواعد عمومی و قرائن تاریخی و دینی امکان استناد به نصّ صریح آن وجود دارد، در این صورت آن روایت حالت رمزی ندارد. و لکن اگر طبق قواعد و قرائن مزبور پذیرفتن و عمل کردن به نص و متن آن روایت ممکن نبود، می‌توان گفت که روایت رمزی است. البته باید معنایی را از نص و ظاهر

تاریخ غیبت کبری ،ص:228

عبارت به دست آوریم که با دیگر ادله اسلامی و روایات و قواعد دینی هماهنگ و مطابق باشد، گرچه با معنای ظاهر آن مخالف باشد.

(1) البته این معنایی که می‌خواهیم از یک روایت بفهمیم، باید با یکی از خطوط و برنامه‌های سه‌گانه ذیل تطبیق کند:

خط سیر اوّل: تا وقتی که بتوانیم روایت را بر معنای کنایی و یا مجازی آن حمل کنیم، نمی‌توانیم معنای آن را رمزی بدانیم؛ زیرا دست برداشتن از معنای ظاهر یک لفظ و یک کلمه، آسانتر و بهتر است از دست برداشتن از معنای ظاهری یک جمله ترکیبی. البته اگر نتوانستیم آن را مجاز و کنایه بدانیم، باید آن را رمزی بدانیم.

خط سیر دوم: گرچه رمز و یا مجاز ممکن است بیش از یک معنی داشته باشد، ولی تا جایی که ممکن است باید نزدیکترین معنی به مدلول مطابقی و یا ظاهری لفظ را گرفت، به طوری که به هر حالت، هماهنگی و انسجام با ظاهر لفظ داشته باشد و با در نظر گرفتن آن معنای نزدیک باید از دیگر معانی دور از فهم دست برداشت و آنها را کنار گذاشت.

خط سیر سوم: از لفظ روایات باید معنایی را برداشت کنیم که با قواعد کلی و قرائن موجوده تناسبی داشته باشد، زیرا در آخرین مرحله، آنچه که دلیل می‌شود و حجیّت دارد، همان قرائن موجود است.

(2) و امّا منشأ دوم، قاعده عمومی که از آن به دست می‌آید این است که: لفظ را نباید بر آن مصادیق قدیمی که به هنگام صدور روایت وجود

داشته است حمل کنیم، بلکه باید از نص و ظاهر روایت مصادیقی را در نظر گیریم که در زمان آینده که زمان وقوع حادثه است وجود دارد؛ زیرا گذشت زمان موجب تغییر مصادیق در هر دوره و قرنی است.

به همین ترتیب شایسته نیست که روایات را طبق مفاهیم قرن حاضر نیز فهم نماییم بلکه باید برای آنها مفاهیم و مصادیقی را مناسب زمان تحقق رویداد- که ممکن است صدها سال بعد باشد- تصوّر نماییم.

این بود تمام سخن و خلاصه گفتار در دشواریهایی که از نظر دلالت روایات ممکن است پیش آید؛ و در اینجا نخستین جهت و اوّلین بحث از این بخش

پایان می‌پذیرد.

(1)

جهت دوم: اقسام روایات پیشگویی و تعیین اخبار این بخش

اشاره

این روایات را از سه دیدگاه بررسی، و بر حسب اختلاف جهات آن، به چندین دسته تقسیم می‌کنیم:
(2)

قسم اوّل: روایاتی که از آینده خبر داده و آن حوادث بعدها انجام گرفته است؛ همچون فرمایشات رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- و بعضی از امامانی که پیش از پیدایش حکومت بنی امیّه می‌زیستند که از تأسیس و ایجاد دولت بنی امیّه و بنی عبّاس و انقراض آنها و یا خروج صاحب الزنج «8» و یا وقوع جنگهای صلیبی پیشگویی کرده بودند و دیگر حوادثی که قبلا گفته شده بود و بعدها انجام گرفت، و در زمان ما مدّتها از وقوع آن رویدادها گذشته است.

(3) قسم دوم: روایاتی که بر رویدادها و وقایع زمان ما دلالت دارند، یعنی اخباری که از فساد زمانه و انحراف روندهای عمومی حاکم بر آن از دید اسلام حقیقی و تبعات و نتایج آن- چنانکه شرح آن خواهد آمد- سخن می‌گوید.

(4) قسم سوم: خبر دادن از حوادثی که تاکنون واقع نشده و یا دلیلی بر وقوع آنها نداریم؛ همچون کشته شدن نفس زکیه و خروج سفیانی و دجال و صیحه آسمانی و فرو رفتن لشکری در صحرای بیداء و همچون اینها.

آنچه که مربوط به این بخش کتاب می‌شود، دومین قسم از این روایات

---

(8) صاحب الزنج شخصی است به نام علی بن محمّد که در سال 255 در بصره خروج کرد و خود را از آل علی- علیه السلام- دانست. وی مردم را تحت عنوان مهدویّت دعوت و آشوبی بپاکرد. سیّد از سوی حضرت عسکری مطرود و مردود اعلام شد و آن حضرت نسبت او را به حضرت علی- علیه السلام- و علویّین قبول نداشتند. در فرمایشات حضرت علی- علیه السلام- و دیگر ائمّه- علیهم السلام- درباره او روایاتی وارد شده است. (مترجم)

است که گویای میزان پایبندی مردم است به دین و قوانین اسلامی در دوران غیبت کبری که شامل تمام طول این دوره تا زمان ما و آینده تا ظهور حضرت ولی عصر- عجل اللّه تعالی فرجه- می‌شود، لکن درباره قسم اوّل و سوم در بخش سوم این کتاب (تاریخ غیبت کبری) که مربوط به علائم ظهور است،- ان شاء اللّه- به طور مفصل و گسترده بحث خواهیم کرد.

(1)

دیدگاه دوم: در پیرامون راویان این احادیث

اشاره

راویان و ناقلان اینگونه اخبار، پیرو کدامیک از مذاهب اسلامی بوده‌اند؟ روایات از این دیدگاه مسیر ویژه‌ای را برای تاریخ غیبت کبری ترسیم می‌کنند و ما می‌توانیم اسم آن را تاریخ مخصوص غیبت کبری بنامیم.
این راویان به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند که باید با در نظر گرفتن تفاوتهای اساسی و عمده بین آنها به شناسایی آنان پرداخت.
(2)

گروه اوّل: محدثان عامّه

روایاتی که محدثان اهل سنت در این باره روایت کرده، و حوادث مهم و بزرگ این دوره را نقل کرده‌اند و در اخبار و روایات آنها رویدادهای مهم و مخصوصی شایع شده، چه بسا در روایات شیعه امامیه اسمی از آنها برده نشده است.

این اخبار را آنان در کتب و مدارک خود به نام «الملاحم و الفتن» یا «اشراط الساعه» آورده‌اند که غالبا ارتباطی هم با مسأله غیبت و یا ظهور امام زمان- علیه اسلام- ندارد. مگر آن گونه روایاتی که مربوط به قسم سوم است و در آینده انجام خواهد گرفت و یا در زمان نزدیک به ظهور حضرت اتفاق خواهد افتاد، همچون خروج سفیانی و فرو رفتن لشکر او در زمین بیداء.

(3) و امّا روایات قسم اوّل و دوم را اصولا جداگانه از مسأله حضرت مهدی- علیه السلام- آورده‌اند. و لذا ما در مقدمه این بحث گفتیم که در اخبار عامه، خیلی کمتر به زندگی مخصوص حضرت مهدی- علیه السلام- اشاره رفته است.

لکن چنانکه خواهیم دید نمی‌توان مسأله غیبت را از وقوع این حوادث جدا کرد، و به زودی ارتباط دقیق بین حوادث و رویدادهای جهانی را با مسأله مهدویّت

بررسی خواهیم نمود، و به طور مستدل اثبات خواهیم کرد که تمامی روایاتی که به صورت پیشگویی از قول پیامبر و یا ائمّه صادر شده است، مستقیم یا غیر مستقیم ارتباطی با وجود حضرت مهدی- علیه السلام- و مشخصات غیبت و علائم ظهور آن حضرت دارد.

(1)

گروه دوم: راویان شیعی

آنچه کتب راویان شیعه امامیّه روایت کرده‌اند با تمام کثرت و بسیاری تعداد، بازهم به پایه روایتهای اهل سنت نمی‌رسد.
در کتب شیعه، تمامی این اخبار در باب مربوط به حضرت مهدی نقل گشته و به نام علائم ظهور نامیده شده است که خواه ناخواه می‌بایست این نشانه‌ها پیش از ظهور حضرت واقع بشود و اتفاق بیفتد. و لذا روی دادن این وقایع، خود دلیلی بر وجود آن حضرت می‌شود و انتظار ظهورش را در بین منتظران بیشتر می‌گرداند.
(2) در بخش سوم کتاب، رابطه بین این حوادث و وجود و ظهور حضرت و فلسفه آن را به طور مفصل بررسی خواهیم نمود.
البته برخی از این اخبار چندان ارتباطی به مسأله حضرت مهدی- علیه السلام- ندارد؛ همچون اخبار مربوط به تشکیل حکومت بنی امیّه و بنی عباس و انقراض آنها که مستقل از آن مسأله روایت شده است، ولی در عین حال چون بحث ما از مجموعه پیشگوئیهایی است که به صورتی مستقیم و یا غیر مستقیم ارتباطی به حضرت مهدی- علیه السلام- دارد، از این جهت باید متذکر آنها هم بشویم.
(3)

دیدگاه سوم: انقسام روایات از جهت دلالت

این اخبار از نظر محتوی و دلالت نیز تقسیماتی دارد. بسیاری از اینها مخصوصا آن دسته که مربوط به این بخش کتاب می‌شود، گویای فساد زمانه و انحرافات عقیدتی و مذهبی و بدی اوضاع سیاسی و اقتصادی در جوامع بشری می‌باشند، که در واقع مسلمانان را از آن گرایشات بر حذر داشته، و هشداری است به آنها که مبادا گرد این انحرافات بگردند، بلکه در مقابل انها جهت‌گیری

درستی بکنند و به مبارزه با آنها برخیزند. (فلسفه اینگونه اخبار و پیشگوییها را همراه با ارتباطش با جوامع اسلامی و پیروان حضرت در آینده خواهیم گفت.)
روایات دیگری نیز آمده است که گویای خوبی اوضاع دینی و سیاسی و اقتصادی فرد یا جامعه اسلامی می‌باشد که می‌توان آنها را به چندین دسته تقسیم کرد:
(1) دسته اوّل: روایاتی که خوبی اوضاع مردم را بعد از ظهور حضرت می‌گوید، که در نقل این روایات، شیعه و سنی متفقند و در این باره روایات بسیاری وارد شده است؛ و آنها مخصوص به دوران بعد از ظهور است که موضوع سومین کتاب از این مجموعه می‌باشد.
(2) دسته دوم: روایاتی که بر کثرت و فراوانی مال و غذا به همراه «دجال یک چشم» دلالت می‌کند. اینگونه اخبار، بیشتر در کتب و مدارک اهل سنت به چشم می‌خورد و در اخبار شیعه امامیه بسیار اندک نقل شده است. اینها به بخش سوم این کتاب مربوط می‌شود و- ان شاء اللّه- به زودی به بررسی آنها خواهیم پرداخت.
(3) دسته سوم: روایاتی که بر وجود افرادی برگزیده و با اخلاص و نیرومند در دوران غیبت کبری دلالت دارد، که چندان زیاد هم نیست و در کتب شیعه و سنی به چشم می‌خورد. در فصل آینده، آنجا که برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی خدایی را برای روز ظهور حضرت بررسی می‌کنیم، به توضیح آنها خواهیم پرداخت.
(4) دسته چهارم: روایاتی که گویای بهبود وضع عمومی مردم است، بدون اینکه تاریخ زمان آن را بگوید و یا اینکه به مکان و محل مخصوصی محدود گرداند. بسیاری از این احادیث در کتب اهل سنت آمده است.
این روایات را باید مربوط به یکی از سه دسته روایات قبل، بخصوص روایات دوران بعد از ظهور دانست که زمین از عدل و داد پر می‌شود همانگونه که از ستم و بیداد پر شده است، و نمی‌توان آنها را مربوط به

دوران غیبت کبری دانست؛ زیرا فساد و تباهی مردم در این زمان از مسلمیات روایات است.

این بود اقسام کلّی روایاتی که گویای وضع آینده می‌باشد. این موارد را یادآوری کردیم تا احاطه لازم برای بررسی و پاکسازی آنها در آینده فراهم آید.

تاریخ غیبت کبری ،ص:233

(1)

جهت سوم: قواعدی کلّی برای فهم روایات پیشگویی

اشاره

در این قسمت قواعدی کلی برای فهمیدن اخبار مربوط به رویدادهای آینده- مخصوصا درباره فساد و تباهی مردم و زمانه- در پرتو روشهای سندی، و بررسی دلالت روایات، عرضه خواهیم داشت.

دو نظریّه را در فهم ارتباط و به هم پیوستگی عمومی بین روایات می‌توان مطرح کرد که اوّلی مربوط به خود لفظ و معنای مطابقی مدلول مستقیم الفاظ روایات است، و دیگری مربوط می‌شود به جایی که بخواهیم از معنای مطابقی و ظاهری لفظ تجاوز کنیم و بر طبق قواعد اسلامی، آن را به یک معنای دیگر برگردانیم.

(2)

نظریّه اوّل: تمسّک به مدلول لفظی روایت

این فکر به ذهن می‌آید که ما چون در زمان و مکان محدود و معینی زندگی می‌کنیم، طبیعتا بسیاری از مصالح عمومی را که در نظر خدای متعال است آگاه نیستیم؛ زیرا آنها از تدبیر و حکمت ازلی خداوند سرچشمه گرفته و فکر کوتاه ما نمی‌تواند بدان دست یابد، از این جهت بیش از مدلول الفاظ و معنای ظاهری روایات ما نمی‌توانیم به مصالح و حکمتهای خداوندی پی ببریم، و کلید اساسی برای دست یافتن به گنجینه‌های دانش، همان الفاظ است با همان معانی ظاهری.
و وقتی روایتی از نظر قواعد عمومی قابل اثبات تاریخی بود، باید به الفاظ و معانی ظاهری آن تمسّک جست.
از این مطلب چندین نکته به دست می‌آید:
(3) نکته اوّل:
نیازی به سختگیری در مورد سند، و یا رعایت نکاتی که سابقا در مورد دلالت روایت گفتیم نیست؛ زیرا سختگیری سندی و رعایت نکات دلالتی الفاظ، در جایی بود که در روایت، غموض و پیچیدگی باشد که نتوانیم معنای ظاهری آن را بگیریم، مخصوصا که غموض و دشواری ناشی از آن حالت نفسانی ما می‌شد که می‌خواستیم و ادعا داشتیم که با این مقدار دانش اندک خود می‌توانیم به تمام
تاریخ غیبت کبری ،ص:234
مصالح الهی راه پیدا کنیم، در آن صورت مجبور بودیم روایت را از لحاظ سند و دلالت بررسی نماییم تا معنایی مطابق دانش و فهم خود از آن استخراج کنیم؛ ولی وقتی که به جهل و نادانی خود در پیشگاه پروردگار اعتراف کردیم، در آن صورت جز همان ظواهر الفاظ و معانی مطابقی آنها چیزی در پیش روی نداریم و تنها راه برای فهم مقصود خداوند همان الفاظ خواهد بود و دیگر نیازی به سختگیری در مورد سند و یا شک و تردید در معانی روشن کلمات و برگرداندن آنها از معنای ظاهری به معانی تأویلی و مجازی و یا رمزی نخواهد بود.
(1) نکته دوم:
نیازی به آن نیست که ارتباط و به هم پیوستگی عمومی بین رویدادهای وارده در این روایات را بدانیم، بلکه آگاهی از آن، ناممکن و یا دشوار است؛ زیرا ارتباط واقعی در دست خداوند است، و بندگان خدا جز به همان اندازه که در اخبار و روایات وارد شده است از آنها آگاهی ندارند؛ و در آنها جز یک سلسله حوادث پراکنده و رویدادهای متفرقه چیزی وارد نشده است و بیشتر از آن را باید به خدا و آگاهان از سوی او واگذار کرد.

(2) نکته سوم:
نیازی به جستجوی از اسباب و علل داخلی و یا بیرونی و خارجی این رویدادها نیست، زیرا جستجو از آنها در توان ما نیست؛ یا به خاطر اینکه اصولا این اسباب و علل فقط نزد خداوند است، و خداوند مستقیما پدیدآورنده حوادث بوده و اسباب پیدایش آنها منحصرا همان حکمت ازلیّه الهی است که آگاهی از آن محال و ناشدنی است؛ و یا بر فرض وجود اسباب خارجی برای آنها هم، ما بیش از آنچه که روایات گویای آنهایند آگاه نیستیم، که آنها بسیار اندک است و بهتر همان است که جهل خود را نسبت به اسباب و علل تفصیلی این حوادث بپذیریم.
(3) نکته چهارم:
اخبار و روایاتی که با استدلال ثابت کردیم که باید به الفاظ آنها عمل کرد و آنها را پذیرفت، بر آن دلالت دارد که بسیاری از علائم ظهور به طور معجزه و

خارق عادت انجام می‌گیرد، و چاره‌ای جز پذیرفتن آنها نیست؛ و آنچه مانع از پذیرفتن است همان دید مادی حاکم بر زمان ما است که با روح اسلام و مذهب سازگار نمی‌باشد.
(1) وقتی رویداد علائم ظهور را از باب معجزه دانستیم، دیگر نیازی به آن نیست که در ظواهر روایات دست به تأویل و توجیه بزنیم؛ زیرا هم سند روایت معتبر است، و هم امکان وقوع مضامین آن وجود دارد؛ لذا اشکالی ندارد که بپذیریم: آتشی در «یمن» برافروخته می‌شود که گردن شترها در «بصری» به سوی نور آن کشیده می‌شود و نظر شترها را به خود جلب می‌کند؛ و یا تصور کنیم:
روزی طولانی را به اندازه چندین سال در دوران حکومت حضرت بقیة اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- و یا تصور روزی بس کوچک را در دوران حکومت دجال و سفیانی به اندازه یک چشم به هم زدن، چنانکه برخی از روایات گویای این مطلب می‌باشند.
(2) حتّی در برخی دیگر از این علائم ظهور نیازی به آن نیست که آن را از باب معجزه بدانیم، بلکه به صورت یک حادثه طبیعی می‌توان بدان نگریست، همچون فرو رفتن در بیداء و کشته شدن نفس زکیه و خروج دجال و امثال آنها.
بلکه گاهی می‌توان وقوع معجزات را گذشته از جنبه حق، در جهت باطل نیز تعمیم داد و گسترده‌تر در نظر گرفت، مثل اینکه در نزد دجال به طور اعجاز به اندازه یک خرمن غذا و طعام باشد، و یا رودی که در آن آب دیده می‌شود، لکن به جای آب آتش در آن است؛ و رودی دیگر که به نظر می‌رسد آتش دارد، ولی به جای آتش پر از آب صاف و خوشگوار است؛ و

یا اینکه جنگ سفیانی با طرفداران حق به صورت معجزه‌آسا پایان می‌پذیرد، و امثال اینگونه اخبار که باید به همان مدلول ظاهری لفظ، آن را پذیرفت و دست به توجیه و تأویل نزد.
(3) نکته پنجم:
رویدادها و حوادثی که در روایات نقل شده است، چه آنها که به طور اعجاز واقع خواهد شد، و چه آنها که به طور معمولی و طبیعی؛ در واقع آنها شرایط ظهور می‌باشند؛ بدان معنی که خداوند متعال ظهور حضرت را متوقف و
تاریخ غیبت کبری ،ص:236
وابسته به انجام آن شرایط نموده، و علاوه بر دیگر اسباب و انگیزه‌های ظهور، آنها را نیز جزئی از آن اسباب دانسته است و تا آنها انجام نگیرد حضرت ظاهر نخواهد شد، اگر چه ما سر این نکته و فلسفه آن را نمی‌دانیم. «9»
(1)

ما گرچه در مقابل علم و دانش بى‌پايان خداوند، جاهل و نادان هستيم و تا به ما آگاهى ندهد، از آن اطلاعى نخواهيم داشت، لكن خود خداوند براى ما دو راه اصلى و مشروع براى رسيدن به علم قرار داده است:

(2) اوّل: عقل؛ كه به صورت قضايايى كه عقل و انديشه سالم صداقت آنها را طورى تصديق كرده و گواهى داده كه هيچ‌گونه شك و شبهه‌اى در آن راه ندارد.

(3) دوم: نقل؛ كه در قالب قرآن كريم و سنّت شريف مطرح مى‌گردد.

از اين دو طريق مى‌توان به قواعد عمومى و بلكه بسيارى از تفاصيل و جزئيّات حقايق و وقايع- به شكلى كه صحّت و واقعيّت آنها مورد اطمينان بوده و مورد رضاى خداى متعال باشد- دست يافت. بنابراين هنگامى كه ما اين قواعد را پياده كرديم، ديگر به آرا و انديشه‌هاى شخصى خود عمل نكرده‌ايم، بلكه از دريچه قواعد اسلامى نظر اسلام را درباره خصوصيّات روايات و مضامين آنها به دست آورده‌ايم. و هميشه قواعد عامه عقلى و شرعى بر روايات مقدم هستند و خود محكى براى فهميدن صحّت و صدق روايات مى‌باشند.

(4) بنابراين بدون بررسى و تحقيق، بدان بهانه كه علم ما در مقابل علم خدا

---

(9) البتّه مى‌توان گفت كه قضيّه به اين سختى و مشكلى كه حتّى دست خدا را با اين شرائط بسته‌اند نيست. گرچه اينها شرائطند امّا نه بدان معنى كه اصلا ظهور حضرت پيش از وقوع آنها امكان ندارد؛ زيرا در روايات داريم كه «يصلح اللّه أمره فى ليلة»: خداوند كار ظهور حضرت را در يک شب اصلاح مى‌كند. بنابراين اگر يكى از موجبات ظهور حضرت اجابت دعاى بنده مؤمن است اين مطلب را بايد قائل باشيم كه بدون انجام گرفتن هيچ يک از اين شرائط و علائم امكان ظهور حضرت به اذن و فرمان الهى وجود دارد.

لذا اگر بين شرائط ظهور و علائم ظهور كمى تفاوت قائل باشيم و براى علائم عليّت و سببيّتى براى ظهور قائل نباشيم شايد بهتر باشد. و مؤلّف محترم در بخش سوم كتاب تفاوتهاى مربوط به شرايط و علائم ظهور را به تفصيل بيان كرده‌اند. (مترجم)

ناچيز است، اگر بخواهيم به ظاهر روايات گوياى حوادث آينده عمل كنيم و به آنها معتقد باشيم، اين خود نشان دهنده جهالت ما نسبت به قواعد

عمومی عقلیه و شرعیه است که برای شناخت حق و تمیز درست از نادرست وضع شده است. در حالی که ما ناآشنای به این قواعد نیستیم، زیرا خداوند به ما توفیق دستیابی و آگاهی به آنها را از راه عقل و نقل داده است، وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللّهُ: و اگر خداوند ما را هدایت نکرده بود، ما راه یافته نبودیم.
(1) با در نظر گرفتن این نکته، باید به راهی برویم که قواعد و اصول عمومی شرعی، ما را بدان رهنمون است و رابطه حوادث و اخبار را بر مبنای آن قواعد در نظر گیریم؛ و تا آن اندازه که با آن قواعد تطبیق کرد، به آن روایات عمل کنیم و بدان پایبند باشیم.
وقتی این راه را پیمودیم می‌توانیم رویاروی نکات پنج‌گانه در نظریّه اوّل، پنج نکته زیر را قرار دهیم:
(2) نکته اوّل:
ما به ناچار محتاج و نیازمند روش ویژه فهم دلالت روایت و محکم کاری در سند- که قبلا مطرح کرده بودیم- خواهیم بود، تا بتوانیم با در نظر گرفتن آنها تنافی و اختلافی که در بدو نظر در بین اخبار و روایات، و گاهی بین روایات و قواعد عمومی به چشم می‌خورد، برطرف کنیم.
(3) نکته دوم:
در این که بین تمام رویدادهای روزگار با زندگی انسان و تمام علائم ظهور و خود ظهور ارتباط و پیوستگی وجود دارد هیچ شک و تردیدی نیست، و همین ارتباط نشان می‌دهد که خداوند برای آینده جوامع بشری برنامه‌ریزی کرده و آنها را راهنمایی می‌کند. (در فصل آینده استدلال و دلیل این مطلب را خواهیم گفت.)
بنابراین آنچه که در نظریّه اوّل گفتیم که ارتباط واقعی در دست خداوند، است، کاملا درست می‌باشد، لکن آن چنان نیست که اصلا ما از آن هیچ آگاهی نداشته باشیم، بلکه می‌توانیم از روی قواعد عامه و روایات مخصوصه در
تاریخ غیبت کبری ،ص:238
این موارد به طوری که در بحثهای گذشته متذکّر شدیم، از آن ارتباط آگاهی پیدا کنیم.
(1) نکته سوم:
حوادث و رویدادهایی که در این روایات نقل شده است، هر یک سبب و علت ویژه‌ای دارد و ممکن است برخی از آنها را از خود روایات به دست آورد.
گرچه حذف و کمبودی که در برخی از روایات به چشم می‌خورد، سبب می‌شود که نتوانیم در برخی از رویدادها آن انگیزه و سبب را بفهمیم.
و امّا آنچه در نظریّه اوّل گفتیم که اطلاع پیدا کردن بر هیچ یک از این

اسباب و علل عملی نیست و دشوار می‌باشد، درست نیست زیرا چنانکه ذکر کردیم این دشواری مربوط به پذیرش دو نکته است که اعتقاد به آنها لازم نیست، بلکه می‌توان در آنها مناقشه و اشکال کرد.
(2) اوّل: اسباب و علل متعدد و گوناگون وجود ندارد، بلکه تنها وسیله و سبب که در تمام موجودات مستقیما دارای اثر است، خداوند است.
این مطلبی است که در فلسفه بطلانش ثابت شده و با برهان و دلیل ثابت گشته که تمامی اشیا- که معجزات هم جزء آنهاست- نیازمند به اسباب و علل «10» می‌باشند که با وجود آنها آماده و مهیای پذیرفتن فیض وجود از طرف خداوند می‌شوند. البته جای بررسی و تحقیق این مطلب، اینجا نیست.
(3) دوم: بر فرض که علل و اسباب متعددی وجود داشته باشد، آگاهی از آنها دشوار است.
با توجه به بحثی که قبلا کردیم که می‌توانیم از راه قواعد عمومی و اخبار وارده بر بسیاری از آن علل و اسباب دست یابیم، دیگر نمی‌توان بهانه دشواری آگاهی را دستاویز قرار دهیم؛ و بطلان آن روشن می‌شود. و در اقسامی که در آینده برای احادیث خواهیم گفت، به آن علل دست یافته و می‌بینیم که چندان کم هم نیستند، به طوری که می‌توانیم یک فکر جامع از ارتباط پدیده‌ها و حوادث

---

(10) مقصود از اسباب، هم اسباب مادّی و هم علل روحی معنوی است. و علّت وجود معجزه از قسم دوم می‌باشد، چنانکه دلیلش را در جای خود گفتیم.

و برنامه‌ریزی کلّی الهی به دست آوریم.
(1) نکته چهارم:
معجزه- به طوری که مکرر دانستیم- همیشه همراه با اقامه حجت است، و نه از آن کمتر و نه بیشتر خواهد بود. (دلیل این مطلب را در رساله‌ای که مخصوص معجزه نوشته‌ایم آورده‌ایم.)
این لزوم هماهنگی معجزه با اقامه حجت، قاعده‌ای عمومی تشکیل می‌دهد که روایات و معجزات نقل شده در آنها را با آن می‌سنجیم. آنگاه در مواردی که معجزه در راه اقامه حجت و اثبات یک حقیقت انجام گرفته آن را می‌پذیریم، چه از طرفداران حقیقت صادر شده باشد، یا از طرفداران باطل؛ زیرا گاهی صدور یک معجزه از یک شخص باطل دلیلی بر ناتوانی او و باعث رسوایی او است.
خداوند در آن مورد، صدور آن معجزه را از آن شخص اراده می‌کند، تا مردم به گمراهی نیفتند، و این خود داخل در موارد اقامه حجت می‌شود.

البته این مورد گرچه بسیار اندک است، لکن به هر حال اگر انجام گرفت و یا در روایتی چنین چیزی آمده بود، باید آن را پذیرفت؛ زیرا با قانون معجزات تطبیق می‌کند.
(2) امّا مواردی را که در جهت اثبات حقیقت و اقامه حجت نیست، نمی‌پذیریم، چه آن معجزه به شخصی که می‌خواهد حقی را برپای دارد نسبت داده شود، یا به کسی که دعوت به باطل می‌کند به ویژه در مواردی که صدور معجزه موجب تأیید انحراف و دعوت به باطل شده باشد؛ زیرا در این موارد محال است خداوندی که همیشه داعی به سوی حق و حقیقت است، چنین معجزه‌ای انجام بدهد.
حال، اگر در روایتی، چنین معجزه‌ای نقل شده باشد، ناچار اگر ممکن باشد باید دست به تأویل آن روایت زد و آن را بر کنایه و یا رمز حمل کرد؛ زیرا تأویل و توجیه روایت از طرد و رد کردن آن بهتر است.
(3) علاوه بر اینکه از سبک و اسلوب برخی از این روایات به طور مستقیم، معجزه فهمیده نمی‌شود، گرچه ظاهرش دلالت بر معجزه بکند، و در ذهن شنونده نیز اصلا خطور نمی‌کند که ظاهر آن روایت اراده شده باشد؛ مثلا خبری که

دلالت می‌کند بر پیدایش آتشی از سوی یمن، یا از نقاط دور دست شهر عدن که گردنهای شترهای شهر بصری به سوی آن کشیده می‌شود (بصری شهری است در سوریه). در این عبارت، شنونده از همان اوّل می‌داند که یک چنین آتشی حقیقتا و لو به صورت اعجاز وجود ندارد، بلکه می‌داند که این جمله رمزی نهفته و کلمه آتشی اشاره به یک نهضت خونین اجتماعی، و یا یک دعوت گسترده مذهبی، و یا اشعه اتمی پخش شده در فضا، و یا امثال این گونه چیزها است.
(1) نکته پنجم:
در بخش سوم این کتاب، به بررسی معنای شرایط ظهور خواهیم پرداخت، و به روشنی تفاوت بین «علائم ظهور» و «شرایط ظهور» را خواهیم دانست. و در آنجا خواهیم دید که برای پیدایش هر یک از اینها، خداوند برنامه‌ریزی ویژه‌ای دارد، به طوری که بیش از همان علل و انگیزه‌های طبیعی و معمولی، نیازی به علت غیر طبیعی مخصوصی ندارد، بر خلاف آنچه که در نظریّه اوّل گفتیم.
و بر طبق تعریفی که از شرایط و علائم ظهور خواهیم کرد، دانسته خواهد شد که جوّ عمومی را که در دوران غیبت کبری از فساد و انحراف بشریّت وجود خواهد داشت، می‌توانیم بدین اعتبار که خود انگیزه‌ای برای پیدایش افراد برگزیده الهی می‌شود- که برای پیروزی جهانی حکومت حضرت بقیة الله وجودشان لازم است- جزء شرایط ظهور بدانیم، و بدان اعتبار که اینها

اموری مرتبط با ظهور حضرت هستند که روایات از آنها خبر داده‌اند، جزء علائم ظهور بدانیم.

به هر حال، از این بحث دانستیم که چگونه روایات مربوط به حوادث آینده را بفهمیم، و چگونه بین آنها و قواعد عمومی عقلی و نقلی جمع کنیم و یک مفهوم واحد از همه آنها به دست آوریم.

و الحمد اللّه رب العالمین.

تاریخ غیبت کبری ،ص:241

(1)

فصل دوم وضعیّت فرد و جامعه از نظر تدیّن و تعهّد اسلامی و رویدادهای مربوط به آن، طبق اخبار پیشگویی آینده

اشاره

روایات و اخباری که حوادث آینده و ویژگیهای افراد و جوامع را پیش‌بینی کرده‌اند، از حیث میزان دین‌داری و پایبندی به عقائد و احکام دین و آگاهیهای اسلامی و احساس مسئولیّت دینی و مذهبی آنان، گویای چه مطالبی هستند؟

در این فصل از دو جنبه مهم بحث می‌کنیم: یک مرتبه در این باره که از قواعد عمومی چه می‌فهمیم؛ و بار دیگر در این که از اخبار و روایات چه به دست می‌آید.

تاریخ غیبت کبری ،ص:242

(1)

جنبه اوّل: [بررسی مسیر جوامع بشری و انحرافات انسانی و نیاز مردم به ظهور از لحاظ قواعد عمومی]

اشاره

قواعد عمومی مسیر جوامع بشری را چگونه ترسیم می‌کند؟ و انحرافات انسانی را تا چه اندازه می‌داند؟ و نیاز مردم را به ظهور حضرت بقیّة اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه- برای گسترش حق و عدالت تا چه پایه معیّن می‌کند؟
بیان این مطلب، نیازمند آن است که به وضوح و روشنی، برنامه‌ریزیها و پیش‌بینی‌های الهی را برای روز موعود ظهور آن حضرت بشناسیم و از انگیزه‌ها و آثار و فلسفه آن به خوبی آگاه شویم، و فهم آن متوقف است بر بررسی چندین جهت:
(2)

جهت نخستین: انگیزه و منشأ برنامه‌ریزیهای الهی

اشاره

این بحث را می‌توانیم در ضمن چندین نکته بیاوریم:
(3)

نکته اوّل: هدف آفرینش

خداوند متعال موجودات را از روی جود و بخشش و لطف آفریده، آنها را بیهوده و بی‌هدف خلق نکرده و به هنگام آفرینش نیازی به آنها نداشته است، بلکه بدان جهت لباس هستی بر قامت آنها پوشانیده است که به کمال شایسته خود برسند و با پرستش خالصانه خداوند به رشد نهایی خود نایل آیند؛ چنانکه خود فرماید: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «1» بنابراین هدف نهایی آفرینش، دستیابی به این کمال و رسیدن به این سر منزل است که با جهت‌گیری عقیده و عمل به سوی خداوند و منحصر کردن کارها برای خدا و جهت دادن تمامی حرکات و سکنات به سوی اللّٰه

---

(1) ذاریات/ 56.

انجام می‌گیرد. و اگر از ابعاد گوناگون و جوانب مختلف به این کمال بنگریم و بتوانیم اندیشه و فکری درست درباره آن داشته باشیم، هدف خداوند را از آفرینش موجودات در ابعاد زیر می‌یابیم:

(1) بعد نخستین: پیدایش فرد کامل و انسان رشد یافته؛ از این جهت که اگر انسان خود را فقط در محدوده تعلیم و تربیت الهی قرار دهد و زیر نظر و اشراف و تربیت خدا قرار گیرد، تبدیل به انسانی کامل و دادگر و معتدل می‌شود که از هرگونه انحراف عاطفی و شهوتهای زودگذر مادی نگهداشته شده و همراه با مجموعه جهان هستی آزادانه به سوی خداوند گام برمی‌دارد.

(2) بعد دوم: ایجاد جامعه‌ای کامل؛ جامعه انسانی کامل، از افرادی تشکیل می‌شود که زندگی را در سطحی عادلانه و با اخلاص و بریده از همه چیز به جز خداوند بگذرانند و سر تعظیم و پرستش فقط در مقابل خدا فرود آورند؛ عبادت و پرستشی که ضامن تربیت فرد و جامعه است و با تمام اجزای هستی بر مبنای عدل الهی پیوستگی و ارتباط دارد.

(3) بعد سوم: ایجاد حکومتی عادل؛ ایجاد دولت و حکومت عادله‌ای که بر تمام جوامع به راستی و عدالت حکومت کرده، و قوانین خداوندی را اجرا کند که هیچ پنهانی در زمین و آسمان از او پوشیده نیست، و مسئولیّت اساسی حرکت جامعه به سوی خداوند، در این مسیر بی‌نهایت و طولانی به عهده همان حکومت و دولت است.

و مقصود از عبادت در این آیه شریفه، همین است و هر چه که بر خلاف آن باشد، کوتاهی در عبادت خداوند است و نمی‌توان در آیه شریفه معنایی

کوتاه و ناقص برای عبادت در نظر گرفت.
(4)

نکته دوم: برنامه‌ریزی هدف آفرینش

آیه شریفه به روشنی و وضوح، ظهور دارد در اینکه هدف اساسی و مقصود اصلی از ایجاد بشریت و آفرینش انسان همین است که انسانیّت به این قله رفیع و کاخ بلند عبادت و پرستش خداوند برسد، زیرا در این آیه، اصلا علت آفرینش

- با آوردن حرف «لام» که برای تعلیل است، و با انحصاری که از واقع شدن حرف استثناء «الا» بعد از جمله نفی می‌فهمیم که فرمود: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ- عبادت معرّفی شده است.

(1) بنابراین تنها هدف منحصر به فرد که جز آن دیگر هدفی در آفرینش نیست، همان عبادت و پرستش خداوند است. برای رسیدن به این هدف، از همان آغاز آفرینش برنامه‌ریزی ویژه‌ای شده است و تا وقتی که انسان در روی زمین باشد آن برنامه برای او هست. و مقصود ما از این که گفتیم: «خداوند در آفرینش انسان مصلحت خود را در نظر نگرفته، زیرا او بی‌نیاز از انسان است، بلکه مصلحت بشر را در نظر گرفته است» همین است که خداوند جز کمال و رشد و مصلحت انسان، که فقط از راه عبادت خالصانه خدا برایش حاصل می‌شود، نظری نداشته است.

(2)

نکته سوم: لزوم ایجاد زمینه‌های عبادت

چون هدف از آفرینش عبادت خدا است، هر آنچه را که برای رسیدن به این هدف لازم است، خداوند باید ایجاد کند، و هر چه را که بازدارنده و مانع است، باید برطرف سازد؛ زیرا حکمت بالغه الهی وقتی به چیزی تعلق گرفت دیگر تخلف‌ناپذیر است، اگر اراده تعلق گرفته باشد که فورا انجام گیرد، بدون فاصله انجام می‌گیرد؛ و اگر خدا خواسته باشد که در زمانی معین و مخصوص و بعد از مدتها انجام گیرد، در این صورت برای انجام گرفتن آن برنامه‌ریزی کرده و مقدماتش را فراهم می‌سازد.
در رساله مخصوص مفهوم اسلامی معجزه نگاشته‌ایم که هرگاه خداوند اراده کند که چیزی را انجام بدهد و در آن هدفی داشته باشد، آن هدف باید جامه عمل به خود بپوشد، اگر چه برای رسیدن به آن خرق عادت شود و معجزه‌ای انجام گیرد؛ زیرا قوانین طبیعت را خداوند بدان جهت وضع کرده است که اهداف خود را از آن طریق به تحقق برساند. حال اگر این قوانین طبیعت، مزاحم اراده و اهداف الهی باشد، آنها را نقض کرده و قوانین را از بین می‌برد، و قوانین طبیعت نمی‌توانند جلو اراده خداوند را بگیرند. حقیقتی که در پرتو آن اساس قانون
تاریخ غیبت کبری ،ص:245
معجزات مذکور روشن می‌شود، همین بود که گفتیم و بحث گسترده و مفصل را به مطالعه و تحقیق در رساله مخصوص معجزات که مستقلا نوشته‌ایم ارجاع می‌دهیم.
(1) نکته چهارم: کیفیت تحقق انگیزه خلقت ما به طور قطع و مسلم می‌یابیم که این هدف الهی و این مقصود خدایی که آیه شریفه قرآنی گویای آن بود، در طول تاریخ انسان از آغاز آفرینش تا کنون جامه عمل به خود نپوشیده و محقق نگشته است، بنابراین یقینا در آینده عمر نوع بشر، به خواست خالق بزرگ این هدف تحقق خواهد یافت. و این همان اساس اعتقادی است که بر پایه آن ما باید بپذیریم که مسلّما تحقق روز موعود در برنامه‌ریزی الهی قرار دارد و باید چشم به راه وقوع آن باشیم.
اگر چه پایه اساسی این استدلال، همان آیه شریفه وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ است، و اساس بحث را بر آن استوار کردیم، ولی آیاتی دیگر در این زمینه نیز وجود دارد که از آن مجموعه، دو آیه دیگر را نقل می‌کنیم و به طور مختصر به بررسی آنها می‌پردازیم، و تحلیل و بحث مفصل را به پنجمین کتاب خود در این باره که اثبات وجود حضرت مهدی از روی قرآن کریم است واگذار می‌کنیم.

(2) آیه اوّل:
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ، لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ «2»:
خدا کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده آنها را در روی زمین خلیفه و جانشین گرداند، چنانچه آنان را که پیش از ایشان بودند خلیفه و جانشین گردانید، و هرآینه دین و آئینشان را که برای ایشان برگزیده برای آنها تمکین بخشد و غالب

---

(2) نور/ 55
تاریخ غیبت کبری ،ص:246
و چیره نماید، و پس از ترس و بیمشان ایمنی و آسودگی به آنان دهد.
مرا عبادت و بندگی می‌نمایند در حالی که چیزی را شریک و انباز من نمی‌گردانند. و هر که پس از آن وعده کافر شود و روی گرداند، پس آن گروه همان تبهکارانند و از راه حق بیرون رفته‌اند.
(1) این نوید و وعده‌ای صریح است از خداوند و إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ* «3».
این وعده‌ای است برای انسانهای مؤمن و شایسته کاری که در طول تاریخ با انواع ظلمها و شکنجه‌ها و بیدادگری‌ها درگیر بوده و در مقابل آنها ایستادگی کرده، فداکاریها و از جان‌گذشتگیها نموده‌اند که آنها را در روی زمین جایگزین بکند، بدان معنی که به آنها توفیق دستیابی به قدرت و ایجاد سلطه و حکومت دهد تا زمام امر را در دست گیرند.
(2) ما می‌توانیم از کلمه «الارض» تمام بخش مسکونی زمین را بفهمیم، چنانکه ظاهر کلمه «الارض» نیز که الف و لام جنس بر آن وارد شده است همین معنی را می‌رساند، و هیچ قرینه‌ای در آیه نیست که بگوید مقصود از زمین سرزمین مخصوصی است. و معنای این که الف و لام برای جنس است، آن است که هر جا که کلمه «ارض» بر آن صادق باشد، تحت سلطه و حکومت مؤمنین قرار خواهد گرفت، و آنچه با کلمات و جملات دنباله آیه تناسب دارد، باز همین معنی است؛ زیرا دنباله آیه چنین است: وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ یعنی دینشان را- همان را که بر ایشان خواسته و پسندیده است- برای آنان تمکین می‌بخشد؛ زیرا تمکین تام و استقرار راستین دیانت، جز به هنگام سیادت و آقایی و حکومت جهانی امکان ندارد.
(3) و همین طور جمله دیگر وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً (حالت خوف و ترس آنها را به آرامش و امنیت تبدیل خواهد ساخت) و می‌دانیم که مؤمنین پیش از حاکمیت بر روی زمین دچار انواع ترس و خوفها از دست

حکومتهای ظالم بوده‌اند، و این خوف و ترس وقتی تبدیل به آرامش و امنیت واقعی می‌شود که حکومت جهانی به دست آنها باشد.

---

(3) آل عمران/ 9؛ رعد/ 31.

حال با در نظر گرفتن این معانی از آیه شریفه و با توجه به اینکه تا کنون یک چنین سلطه و حکومتی برای مؤمنین ایجاد نشده، خواه ناخواه باید به انتظار آینده نشست تا این وعده الهی تحقق یابد و ببینیم که مؤمنان چگونه وارثان و حاکمان بر کل روی زمین خواهند شد.

(1) آیه دوم:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ* «4».

اوست آن (خدایی) که پیغمبرش را با هدایت و راهنمایی و دین و آئین حقّ و درست فرستاد تا آن دین را بر همه دینها غالب و چیره گرداند و اگر چه مشرکین کراهت داشته و نپسندند.

این آیه، به روشنی هدف نهایی بعثت حضرت خاتم النبیین را اعلام می‌دارد، که آوردن دین حق و هدایت برای غلبه دادن آن است بر تمامی ادیان و مسلکها و مذاهب؛ و این علت و غایت را از کلمه «لیظهره» که لام تعلیل دارد می‌فهمیم. چون لام بر هدف و علت غائی دلالت دارد، پس علّت آوردن شریعت اسلام همان است که آن را حاکم و پیروز و غالب بر تمامی ادیان بگرداند، و این وقتی انجام می‌گیرد که اسلام بر تمامی پهنه گیتی حاکم و حکمران باشد.

(2) وقتی هدف از بعثت پیامبر اسلام و آوردن شریعت و دیانت مقدسه اسلام، این سلطه و حاکمیّت جهانی باشد، خواه ناخواه باید به انتظار آینده نشست و منتظر این وعده راستین الهی بود؛ زیرا وعده خداوند تخلف‌بردار و خلاف‌پذیر نیست.

این دو آیه گرچه بر مطلوب ما دلالتی روشن و واضح داشت، ولی در عین حال آیه: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ در مقام استدلال ظاهرتر و محکمتر است؛ زیرا در آن آیه اصولاً هدف و انگیزه خلقت انسان را بیان می‌دارد، و این هدف نهایی از همان آغاز آفرینش در نظر بوده، ولی در آن دو آیه فقط غرض و هدف از بعثت خاتم الانبیاء و یا نزول شریعت اسلام و یا به صورت

---

(4) سوره توبه/ 33؛ صف/ 9؛ فتح/ 28.

وعده‌ای از خداوند نه به صورت هدف آفرینش، بیان شده بود، و تا حدودی

محدود و مقید بود، و در واقع آن دو آیه در مسیر تحقق‌پذیری این آیه شریفه بیان شده بود و اصل و ریشه همین آیه است. و این مطلب به هنگام توضیح برنامه‌ریزی‌های الهی برای تحقق روز موعود روشن و واضح می‌شود.
(1)

نکته پنجم: کیفیت تکامل فرد و جامعه

تکامل و رشد فرد، و به دنبالش تکامل جامعه- بعد از اینکه خداوند به او عقل و اختیار بخشیده است- بر دو عامل متوقف است: یکی عامل خارجی، دیگری داخلی؛ و به عبارت دیگر: عامل موضوعی، و عامل ذاتی.
(2) امّا عامل خارجی و موضوعی است که به فرد و به دنبالش جامعه، معنای عدل و کمال را که باید مدّ نظر داشته باشد و هدف خود قرار دهد، تفهیم شود، و راه رسیدن به آن را بیاموزد. این افهام و تفهیم جز از طریق خداوند متعال امکان ندارد، زیرا قبلا دلیل این مطلب را متذکر شده‌ایم که اگر انسان از حکمت ازلی الهی آگاه نباشد، نمی‌تواند به کمال نهایی خود دست یابد و عدالت راستین و دادگری حقیقی را درک کند، و لذا اگر بشریت به خود واگذار شده و زمام امر او به دست خودش سپرده شود، به آن قله رفیع کمال و آن کاخ عظیم پرستش الهی که هدف نهایی آفرینش او بود، راه نخواهد برد. و از این جهت می‌بایست که خداوند دست او را گرفته، معنای کمال و حقیقت عدالت را به او بفهماند و او را به سر منزل مقصود راهنما باشد.
(3) و از آنجا که این راهنمایی و آموزش در سطح تمام افراد و همگی مردم امکان ندارد که مستقیما صورت گیرد و بدون واسطه انجام پذیرد، نیازمند به آمدن پیامبران و راهنماییهای آنان می‌باشیم و حقانیت آنها هم از راه انجام معجزه ثابت می‌شود، و این معجزات در طریق هدایت انسان و رساندن آنها به هدف نهایی قرار گرفته است.
(4) و از اینجا سرّ طولانی بودن و نوسان داشتن خط رسالت را می‌فهمیم، و اینکه چرا برخی از پیامبران مطالبی ابتدایی را مطرح کرده و دیگران در سطوح بالاتر تشریع شریعت کرده و مطالبی وسیعتر را آورده‌اند؛ زیرا بشریت در آغاز
تاریخ غیبت کبری ،ص:249
پیدایش از فهمیدن و درک بسیاری از مفاهیم عالیه و تفاصیل عدالت کامل نهایی ناتوان بود، و از این جهت امکان تشکیل یک جامعه و حکومت عادلانه نبود، بلکه می‌بایست به تدریج این حالت و آمادگی ایجاد گردد تا بدان پایه برسد که شایستگی ایجاد حکومتی جهانی را بر پایه عدالت کامله داشته باشد، که همین را خداوند اراده کرده و بدان روز مبارک وعده و نوید داده است.
(1) و اکنون می‌فهمیم که چرا پیامبران متعدد و گوناگون بوده‌اند، چون می‌خواسته‌اند که انسانیّت را آماده رسیدن به آن درجه و رتبه بالا بگردانند

و بدانجا رسانند تا این عامل خارجی که همان افهام و تفهیم الهی باشد کامل شود و عدل کامل و برنامه عدالت اجتماعی که خداوند اراده کرده در روی زمین مستقر گردد و بشریّت به هدف نهایی خود برسد و آفرینش عبث و بیهوده نباشد.
(2) و امّا عامل داخلی و ذاتی، احساس مسئولیّت در مقابل این طرح عدالت گسترده است. بدان معنی که این عدالت وقتی جامه عمل به خود می‌پوشد که افراد از آن پیروی کرده و در زندگی خود بر طبق آن حرکت کنند و نسبت به آن مسئولیّت احساس کنند و خود را در مقابل آن موظف بدانند، لذا باید این عامل داخلی به وجود آید تا آن هدف به دست بیاید.
این احساس مسئولیّت و شناخت وظیفه از سه راه و سه عامل موجود می‌شود:
(3) عامل اوّل: اهمیّت اطاعت و پیروی از دستورات خداوند و خضوع و فرمانبرداری در مقابل او را باید عقل درک کند و بفهمد که تنها خداوند شایسته پرستش و عبادت است و در عبادت او هیچ چیز دیگر را در نظر نداشته باشد.
(4) عامل دوم: به اطاعت خدا اهمیّت داده و بداند که تنها ضامن حقیقی برای ایجاد عدل در سطح فرد و جامعه، همان اخلاص در اطاعت خداست؛ و به عبارت دیگر باید اخلاص واقعی نسبت به اطاعت خدا داشته و بداند که بدون این اخلاص، آن عدالت انجام نخواهد گرفت.
(5) عامل سوم: انگیزه ثواب اخروی و طمع در بهشت که خداوند برای انسانهای مطیع مقرر داشته، و ترس از کیفر که گنهکاران و تبهکاران از آن

ترسانده شده‌اند، باید در افراد ایجاد شود.
(1) در راههای ایجاد این عوامل تفاوتهایی است. عامل و سبب اوّل و سوم را از راه پرورشهای علمی و نظری می‌شود ایجاد کرد، و همین که انسانی متوجّه آن شد و آن را تصدیق کرد در او ایجاد می‌شود، لکن انگیزه دوم را فقط از راه استدلال و برهان نمی‌توان تحقق داد، بلکه باید مدتها بر آن تمرین و ممارست کرد تا باعث اخلاص گردد و فداکاری و از خودگذشتگی بیافریند و آمادگی و آگاهی به وجود آورد. و از همین جا است که اهمیّت این تجربه و آزمایش را در پرورش اخلاص به صورتی ویژه و در ایجاد تکامل به طور عموم می‌فهمیم، که این یکی از اساسی‌ترین شرایط جامعه‌ای عادل است و هدف و مقصود نهایی آفرینش انسان وابسته به ایجاد اینچنین جامعه‌ای است.
(2)

تجربه و ممارستی که اهمیتش را در رشد اخلاص و وادار کردن به پیروی از دستورات خدا شناختیم، هرگاه آن را نسبت به تک‌تک افراد در نظر گیریم، بیش از ساختن یک فرد با اخلاص اهمیّت ندارد، ولی اگر نسبت به یک جامعه در نظر بگیریم و بگوییم که هر جامعه‌ای از افراد تشکیل می‌شود و یک امّت از جوامع مختلف و متعدد، در این صورت به نقش اساسی تعلیم و تربیتی که روح اخلاص و تبعیّت از خداوند متعال را در مردم ایجاد کند، پی خواهیم برد.

(3) در این هنگام است که تربیت مردم و هدایت انسانها، از آنجا که خود مهمترین مقدمه رسیدن به هدف نهایی آفرینش است، از اهمیّت والائی برخوردار شده و با در نظر گرفتن آن، اهمیّت مسأله‌ای را که قبلا گفتیم خوب درک می‌کنیم که «خداوند هر کاری را که موجب رسیدن به هدف نهایی باشد انجام می‌دهد، گرچه انجام معجزه و خرق عادت باشد». لذاست که این نتیجه را می‌گیریم که خداوند برای رسیدن انسانیّت به سر منزل کمال نهایی و برای تربیت و رشد مردم، برنامه‌ریزی می‌کند و مقدماتش را فراهم می‌سازد.

(4) حال ممکن است این سؤال به نظر برسد که اگر این تربیت و رشد فکری مردم مقدمه‌ای برای هدف نهایی آفرینش، و هدف از اهمیّتی بس زیاد

برخوردار است، به اندازه‌ای که خداوند برای انجام آن دست به انجام معجزه و خرق عادت هم می‌زند، پس چرا این تربیت عمومی امّت را خداوند یکباره به صورت معجزه ایجاد نمی‌کند؟

(1) پاسخ این سؤال را می‌توان از سه راه داد:

1) اگر خداوند ایمان و اخلاص را در دلها و افکار مردم از راه معجزه ایجاد کند، در این صورت باید بگوییم خداوند مردم را مجبور به اطاعت و ترک معصیت کرده و اختیار را از مردم گرفته است، حال آنکه مسأله بطلان جبر و اثبات اختیار در جای خود ثابت شده است.

2) انجام اینگونه معجزه با قانون معجزات منافات دارد، و لذا چنین معجزه‌ای صورت نمی‌گیرد؛ زیرا قانون معجزات به ما می‌گفت که معجزه وقتی انجام می‌گیرد که راه اثبات حق و اقامه حجت منحصر به فرد باشد و بدون معجزه امکان نداشته باشد، لکن در جایی که از راههای طبیعی و معمولی، هدایت و ارشاد تحقق می‌یابد و حجت تمام می‌گردد، در آن

صورت معجزه صورت نخواهد گرفت و خداوند تا وقتی که عملی از راههای طبیعی و معمولی قابل انجام باشد، از راههای غیر طبیعی و معجزه‌آسا دست به انجام آن نمی‌زند؛ خداوند صبر و حوصله طولانی دارد، و مرور زمان و گذشت ایّام در ذات او اثری نمی‌گذارد.
این قانون را وقتی بر مورد بحث تطبیق کنیم، می‌بینیم که برای تربیت مردم راههای طبیعی و معمولی وجود دارد (برخی از آنها را در نکته هفتم متذکر می‌شویم) که ممکن است در زمانی بیشتر و طولانی‌تر انجام پذیرد، و در این صورت معجزه نکردن و عادت معمولی طبیعت را از بین نبردن، حتمی و مسلّم است.
(2) 3) اگر بر فرض از دو پاسخ و اشکال گذشته صرف نظر کنیم و بپذیریم که تربیت مردم از راه معجزه امکان‌پذیر است، امر دائر است بین اینکه خداوند مردم را از راه معجزه تربیت کند، یا از راه معمولی و عادی، در آنجا می‌توان گفت که تربیت طبیعی از تربیت غیر طبیعی و اعجازی برتر و مهمتر است، و عبادت کامل خداوند که مطلوب و مقصود نهایی ما است، جز از راه تربیت برتر و کاملتر
تاریخ غیبت کبری ،ص:252
امکان‌پذیر نیست؛ و لذا باید ملتزم شویم که معجزه برای تربیت انجام نمی‌گیرد، زیرا این بهترین نحوه تربیت نیست. وقتی بهترین نحوه نشد، کاملترین عبادات نخواهد بود؛ وقتی کاملترین عبادتها نباشد، به هدف نهایی نرسیده‌ایم و حال اینکه مقصود، رسیدن به هدف نهایی بود.
(1) علت این مطلب آن است که: تربیت اگر از راه طبیعی و معمولی حاصل شود، عالیترین مرتبه رشد و کمال عملی و اعتقادی را در بر خواهد داشت؛ زیرا از طرق تربیت طبیعی- چنانکه خواهیم دانست- امتحان و آزمایش و گذراندن تجربیات و آزمونهای دشوار است. وقتی شخصی با حالت اختیار از آزمایش بیرون شده و به موفقیّت رسید و پیروز گردید، در این صورت اخلاصی که برای او دست داده سابقه نداشته است؛ زیرا با زحمت و تلاش خود به دست آورده و عوامل بازدارنده از هدف را در خلال دشواریها فهمیده است؛ و ارزش عدالت را در حل مشکلات بشریت در مقابل راه‌حلهای بی‌ارزشی که دیگران عرضه کرده‌اند دانسته است، و این درک و فهم جز در طول مرور زمان برای افراد حاصل نخواهد شد. بر خلاف معجزه که اگر به یک مرتبه جامعه‌ای صالح و کامل ایجاد کند، امکان ندارد که آن جامعه در هر حال به رشد و کمال خود دست یابد بلکه در نتیجه آن مجتمعی نارس و عدالتی ظاهری پدید خواهد آمد؛ مگر اینکه در کنار آن چیزهای دیگری را فرض کنیم، مثل اینکه بخواهیم فرض کنیم که بر تک تک افراد وحی نازل شود و مستقیما خداوند به همه دستور بدهد و ...

که این کارها را خداوند در طول تاریخ انجام نداده است.
(2)

تجربه و ممارستی که می‌بایست امت در تعلیم و تربیت خود داشته باشد، به یکی از دو عامل وابسته است:

(3) عامل نخست: تحقق بخشیدن عملی و زنده به جامعه عادل مطلق، به طوری که مردم آن را به چشم خود ببینند و مصالح همگانی آن را بر مصالح فردی و شخصی خود ترجیح بدهند؛ زیرا وقتی مردم، عدالت مطلق را در روی زمین تحقق یافته ببینند، همین امر به خودی خود عواطف آنان را جهت بخشیده و اخلاص و

از خودگذشتگی آنان را تا حدّ زیادی افزایش می‌دهد.

(1) عامل دوم: عبور امّت در خلال پرورش خود، از مراحلی دشوار و شرایطی سخت و ظالمانه، که او را به تدریج وادار به ژرف‌نگری و دوراندیشی می‌کند و در پایان کار از او امتی با احساس مسئولیّت و دارای اراده‌ای محکم، و عزمی راسخ، و تصمیمی قاطع برای همگامی و هماهنگی با عدالت کامل و گسترده می‌سازد این به هنگامی صورت می‌گیرد که امّت دو مطلب به هم پیوسته را دریابد:

(2) مطلب اوّل: احساس و درک برتری چنین جامعه‌ای عادل، نه فقط در مرحله اندیشه و فکر، بلکه به صورتی حسی و قابل لمس و در زندگی روزمره خود، بعد از مقایسه کامل بین این نظام عدل الهی و دیگر نظامها و سیستمهای قانون‌گذاری و دیگر برنامه‌هایی که بشر برای سعادت خود و عدالت جهانی طرح کرده، و به وجود آورده است؛ چون اصولا طرحها و نظامهای بشری ناقص بوده و کمبود دارد، و این نظم و طرح کامل الهی، آن کمبودها را دارا نیست.

(3) مطلب دوم: پی بردن به اهمیّت فداکاری و از خودگذشتگی همه جانبه در راه ایجاد آن نظام کاملی که بدان ایمان داشته و احساس پیوسته به لزوم صبر و پایداری در مقابل مشکلات و نیروهای بیدادگری که رویاروی حق و حقیقت ایستاده‌اند.

صرف نظر از درستی و تأثیر شدید هر دو عامل مذکور، اگر این دو را از یکدیگر جدا کرده و ارتباط آنها را با هم نادیده بگیریم، چنین می‌یابیم که عامل دوم از دو جهت اساسی از عامل اوّل مهمتر است:

(4) اولا: دوست داشتن یک جامعه عادل و از خودگذشتگی برای آن، پس از تحقق آن، چیزی است که با هوی و هوسها و مصالح شخصی موافق، و بر طبق میل نفسانی هر فردی است؛ زیرا چنان جامعه‌ای متضمن سعادت و

رفاه و آسایش فردی و اجتماعی است. لکن دوست داشتن یک چنین جامعه‌ای، وقتی در شرایط تحمل ظلمها و بیدادگریها و فداکاریها و از خودگذشتگیها باشد، در این صورت است که آن محبت و آن خواستن، ارزشمند و دارای عمق می‌باشد، و انسان را

وادار به مبارزه و پیکار در راه ایجاد آن جامعه عادلانه می‌کند.

(1) و این مطلب مسلم است که در صورت اوّل، دوستدار جامعه عادله چون مراحل فداکاری را طی نکرده است، همیشه در معرض انحراف و روی گردانی از هدف است و امکان دارد پس از برخورد با اوّلین مشکل، که بین مصالح شخصی و آسایشهای جسمی خود و رسیدن به آن هدف منافاتی دید، از راه برگشته و پشت به هدف نماید. بنابراین در صورتی که این حالت ویژگی عمومی مردم باشد، عدالت کاملی که تحقق یافته است قابل دوام و استمرار نیست و نمی‌شود روی آن حسابی باز کرد؛ لکن اگر این محبّت و اخلاص پس از طیّ مراحل دشوار فداکاری و از خودگذشتگی باشد، دیگر این حالت ویژگی عمومی افراد امّت نخواهد بود.

(2) ثانیا: از آنچه گذشت دانسته شد که عامل دوم از نظر زمانی مقدم بر عامل اوّل است، زیرا تحقق واقعی عدالت کامل متوقف بر آن است، و تا همه افراد یک جامعه یا اکثر آنها به سر حد کمال ایمان و از خودگذشتگی نرسند و از بوته آزمایشهای سخت، موفق و سرفراز بیرون نیایند، هیچ‌گاه عدالت عمیق و ریشه‌دار در جامعه محقق نخواهد شد. چرا که افرادی اینگونه در عمل تواناتر و در ثمربخشی سریعتر و در مقابل دشواریها پایدارترند، و این امور ریشه عدالت را عمیقتر نموده، استمرار و پابرجایی آن را بیشتر تضمین می‌کند.

بنابراین هدف و مقصود خداوند از آفرینش، وقتی برآورده می‌شود که اخلاصی صیقل خورده توسّط تجربه و فداکاری در مردم به وجود آید، و بدیهی است که این صفا و پاکی جز به مرور ایّام و طی کردن تجربیّات و آزمایشها و فداکاریها ایجاد نمی‌شود، که آنها هم باید در ضمن گذشتن از دوران سیاه ظلم و بیدادگری و روزگار سیاه و تاریک ستم و ظلم باشد، که در طول تاریخ، بشریّت با آن دست به گریبان بوده است.

پس به روشنی و وضوح ثابت شد که غرض و مقصود الهی در هدایت انسان، وابسته به این است که انسانها از لابلای مشکلات و سختیها عبور کرده و با مشکلات دست و پنجه نرم کنند تا بتوانند در آغاز تحقق بخشیدن به عدالت

مطلوب آمادگی و زمینه مناسب داشته باشند، و توانایی برپایی عدل و داد و اجرای مطلق آن در آنها باشد.

(1) نکته هشتم:
با توجّه به آنچه گذشت، اهمیّت آزمایش و امتحان را که در برخی از روایات وارد شده دانستیم (و به زودی در این باره نیز مطالبی دیگر خواهیم دید) و فهمیدیم که چه رابطه‌ای بین امتحان و آزمایش با رسیدن به هدف نهایی برقرار است؛ بدان جهت که شرایط دشوار زندگی از یک سوی، و عوامل فریبنده از سویی دیگر- که چه بسا تأثیرات گوناگونی، ترس و فریب بر روان انسانی دارد- انسان را وادار به انحراف از راه خدا و بیرون شدن از دائره تعالیم الهی می‌کند و هماهنگی و عمل کردن انسان را به تعالیم الهی، بسی دشوار می‌سازد؛ چنانکه در برخی از روایات نگهداشتن ایمان، به نگهداری آتش در کف دست تشبیه شده است.
(2) لذا وجود این شرایط دشوار، و وظیفه حفظ ایمان و حرکت بر طبق آیین الهی، خود محکی اساسی برای میزان اخلاص و نیروی اراده و ایمان افراد است.
بسیاری از افراد مردم به خاطر سستی اراده و ایمان به دامن ظلم و ستم و فریب و فریبکاری می‌افتند، مصالح شخصی و رفاه مادی و جسمی خود را بر اهداف بزرگ الهی و مقاصد عالیه توحیدی مقدّم می‌دارند و از راه منحرف می‌شوند، و تعداد کمی پای‌برجا و مبارز، با اراده‌ای محکم و عزمی استوار باقی می‌مانند، که لذّت پایداری در راه خدا را چشیده و به ایمان اخلاص و خود مباهات می‌کنند، و پیوسته قله‌های رفیع تکامل و عروج معنوی را می‌پیمایند تا به درجه و سطح مسئولیّت جهانی و بزرگ خود برای برپایی عدالت مطلق در آن روز موعود در سراسر پهنه گیتی برسند.
(3) جهان پس از گذراندن این امتحان و آزمایش، از دو گروه و دو جبهه تشکیل می‌شود: جبهه کفر محض که اصلا ایمانی در آن نیست، و جبهه حق و ایمان که کفری در آن راه ندارد؛ به طوری که در بخش دوم این فصل خواهیم خواند.

(1) اگر کسی بگوید: بین سخن پیشین شما در چند فراز قبل، که تمام مردم به صورتی عام و همگانی باید به یک حالت درآیند، و همه دارای اخلاص و ایمانی راستین باشند، و همه از بوته امتحان و آزمایش بیرون آمده و شایستگی اجرای عدالت را داشته باشند، و بین این سخن که می‌گویید: اغلب مردم به ظلم و ستم عادت کرده، و فریب مظاهر مادی این دنیا را خواهند خورد، و جز عدّه‌ای اندک و قلیل مؤمن مخلص و پایدار و استوار کسی باقی نمی‌ماند، چگونه جمع می‌کنید؟
در پاسخ می‌گوییم: نتایجی که از آزمایشها به دست می‌آید، مختص آن تعداد اندک نیست، گرچه اینان در درجات و رتبه‌های بالایی قرار دارند که کسی به پایه آنها نمی‌رسد. زیرا ما می‌توانیم راه آوردها و نتایج آزمایش را

به چهار درجه و رتبه تقسیم کنیم:
(2) درجه اوّل: اخلاص تام و آگاهی فراگیر گسترده‌ای که فرد را آماده فداکاری و از خودگذشتگی در راه برقراری نظام عدل الهی در مقابل هرگونه سختی و دشواری و هرگونه فراز و نشیبی بنماید و او را آماده اجرای دستورات پروردگار بزرگ و اهداف والای او بگرداند. اینچنین شخصی شایسته رسیدن به رتبه‌های بالای رهبری و مدیریّت و فرماندهی نظامی و سیاسی در روزهای طلایی حکومت حضرت می‌باشد.
(3) درجه دوم: اخلاص پایدار و استواری که در تسلّط انسان بر اراده خود به هنگام هجوم مشکلات و عوامل فریبنده بر سر راه او نمایان می‌شود به گونه‌ای که تهدیدها و تطمیع‌ها او را از پای درنمی‌آورد، صرف‌نظر از اینکه اگر در مرحله بالاتری از امتحان و آزمایش قرار گیرد، می‌تواند مقاومت کند یا خیر؛ که تفاوت این درجه با درجه نخستین در همین است. این درجه و رتبه همان است که یک فرد را شایسته زندگی در دوران حکومت حضرت می‌گرداند، به این صورت که یکی از پیروان صالح و خدمتگزاران دولت حضرت بقیة الله بوده و یا در صف لشکریان حضرت درآمده، سربازی جنگنده در فتح جهانی در آن روز موعود می‌باشد.
(4) درجه سوم: اخلاص اقتضایی؛ و آن عبارت است از اینکه فردی دوستدار حق و عدالت الهی باشد، و در عین حال همراهیهایی هم با ستمکاران و فریبکاران داشته باشد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:257
(1) ما در بسیاری از افراد، یک چنین جدایی بین عقیده و رفتارشان می‌بینیم، در عین حال که دارای عقاید درستی هستند، ولی در رفتار و عمل انحرافاتی دارند، و به خاطر مشکلات زندگی و احتیاجات مادی گاهی دست به کارهای ناشایست می‌زنند، و در عین حال معنای ظلم و ستم و زشتی و تباهی آن را می‌دانند و خود را در مقابل تعالیم الهی مسئول دانسته و نسبت به آنها مقصّر و گنهکار می‌بینند، و لذا عقیده و مرام خود را در دل پنهان داشته و در ظاهر با ستمکاران و متجاوزان همکاری و همراهی می‌کنند.
(2) این گونه اشخاص به مجرد اینکه پرده‌های ظلم عقب می‌رود، و آفتاب عدالت، صحنه گیتی را روشن می‌کند، آن اخلاص اقتضائی خود را که در باطن ضمیر خود پنهان داشته‌اند آشکار می‌کنند و به استقبال عدالت شتافته و با جوش و خروشی هر چه تمامتر به همکاری و یاری شرایط جدید در کنار دولت حقه برمی‌خیزند. «5»

---

(5) ما نمونه این افراد را در روزها و ماه‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی ایران فراوان دیده‌ایم، و بی‌توجّهی به همین نکته بود که بسیاری از

روشنفکران غربزده را در محاسبه نیروی معنوی مردم دچار اشتباه کرده وجود هزاران انسان فداکار را که با پیروزی انقلاب اسلامی، اخلاص و ایمان نهانی خود را آشکار کرده و با اینکه در نظام قبل همین جوانهای بیکاره و در صف سینما ایستاده، و یا برخی از همکاران ظلمه و گروهی از ارتشیان در خدمت طاغوت رژه رفته، در پگاه روز 22 بهمن به یک بار اخلاص درونی و ایمان باطنی خود را که کوله‌بار امانت صدها سال تعالیم شیعی در این سرزمین بوده و به آنها به ارث رسیده بود و در دوران سیاه حکومت طاغوت چهره‌ای نشان نداده بود به یک بار با شرکت فعّال در نهادهای انقلابی اسلامی، رخسار زیبای خود را نشان داد، تا حدّی که چشم جهانیان را خیره خود کرد. این همه ایثارها و گذشتها، شهادتها و جانبازیها را از همین مردم طاغوت زده دیدیم و این خود حجّتی شد برای ما که ودیعه عشق و محبّت به خاندان پیامبر و آل علی- علیهم السلام- و لو در چهره‌ای بظاهر گنهکار، اگر در همان باطن اشخاص حفظ شود و لو در سال یک روز، و در مراسم عاشورا جلوه‌گری کند، برای شتافتن به حضور حضرت بقیّة اللّه مفید است و امیدزا. پس چندان هم به اخلاصهای مشخّص و به آمار اندک آنها تکیه نکنید، بلکه به تعبیر نویسنده دانشمند و محترم کتاب به اخلاصهای اقتضائی تکیه داشته و در ایجاد آنها بکوشیم، که شکوفا شدن و از پس بر آمدن همان اخلاصهای اقتضائی و به فعلیّت رسیدن همانها است که تبدیل به صفوف متّحده لشکریان حضرت بقیّة اللّه خواهد شد، و همانها گروه مستضعفان وارث زمین خواهند بود. (مترجم)

تاریخ غیبت کبری ،ص:258

(1) درجه چهارم: هیچ‌گونه اخلاص و صلاحیتی در فرد ایجاد نشده، لکن بر اثر مطالعه سیستمها و رژیمها و برخوردهای نظامی بشری، و مشاهده ناتوانی و ضعف آنها، به این نتیجه می‌رسد که این گونه نظامها و فلسفه‌ها و قانون‌گذاریها نمی‌توانند سعادت جوامع بشری را تضمین کنند، و مشکلات و دشواری‌ها را برطرف سازند، و ستم و ظلم را ریشه کن کنند، و عدل و داد را بر گیتی حاکم گردانند. این نتیجه برای اکثریّت افراد جامعه به دست می‌آید، و همگی شاهد آن هستند که روز به روز، بر مشکلات بشر افزوده می‌گردد، به جای اینکه چیزی از آنها کاسته شود.

(2) در چنین شرایطی شعور و درک پنهانی و آگاهی ناخودآگاه مردم به خود می‌آید که جهان و صحنه گیتی نیازمند یک منجی پیروز و نیرومندی است که بتواند کشتی متلاطم جهان را از این گرداب نجات بخشد و به ساحل نجات و رستگاری برساند. این فرد گرچه راه حل و خصوصیّات این منجی را نمی‌داند، لکن این خواسته نفسانی و روحی، او را وادار می‌کند که به اوّلین ندای تازه‌ای که ادعای حل مشکلات را کرده و مدعی توانایی ایجاد رفاه و گسترش عدالت است پاسخ مثبت بدهد و به سوی او بشتابد، و لذا این

مدعی و این دعوت در بین این طبقه از مردم، موفق شده و طرفدارانی پیدا می‌کند، چون احتمال صدق این دعوت در هر حالتی وجود دارد.
(3) حال اگر این دعوت، همان دعوت حق در آن روز موعود باشد، این خصوصیّت روحی مردم و این فضای انتظار جهانی اثر خود را خواهد بخشید و حق و عدالت، گسترش خواهد یافت و اگر هم دعوت باطل باشد، جولانی خواهد داد و از بین خواهد رفت.
این بود درجات چهارگانه‌ای که به دنبال آزمایش بزرگ خدایی در دوران پیش از ظهور پدید می‌آید و به گونه‌ای در تشکیل و تأسیس بنای عدالت در آن روز موعود سهیم است.
(4) و ما به روشنی می‌بینیم که این درجات هر چه بالاتر می‌رود، افراد دارای این خصوصیّات کمتر می‌شوند؛ و هر چه پایینتر می‌رود، افراد بیشتری در آن صف
تاریخ غیبت کبری ،ص:259
قرار می‌گیرند. و از اینجا است که دارندگان اخلاص درجه اوّل در میان بشر اندکند؛ و همین افراد هستند که بعید نیست حضرت در نظر آنها غایب نباشد (و دلیلش را قبلا گفتیم) چنانکه اکثریّت افراد، پیش از ظهور در درجه چهارم قرار گرفته‌اند، و درجه دوم و سوم در بین آن دو درجه قرار گرفته؛ دوم به اوّل نزدیکتر، و سوم به چهارم نزدیکتر، یعنی افراد درجه دوم کمتر از درجه سوم می‌باشند.
(1) با در نظر گرفتن این درجات، می‌توان به سؤال پیش چنین پاسخ داد:
درجات شایسته‌ای که از آزمایش خداوند به دست می‌آید، در مجموع تعداد زیادی از مردم را شامل می‌شود، بلکه اکثریّت افراد را در برمی‌گیرد، و تعداد این افراد- چنانکه سؤال‌کننده گمان کرده بوده- چندان کم هم نیستند، بلکه تعداد اندک مربوط است به آن درجه بالای اخلاص، و کم بودن این افراد خاص خللی در پیاده کردن عدالت نوید داده شده در آن روز وارد نمی‌آورد. زیرا این افراد ویژه در آن روز برای به دست گرفتن مسئولیّتهای بزرگ اداره مملکت حضرت، به اندازه کافی وجود خواهند داشت و لزوم ندارد که همه افراد بشر در آن حد و پایه از اخلاص باشند.
(2) به هر حال از این نکات هشتگانه، منشأهای حقیقی برنامه‌ریزی خدایی برای هدایت انسان، و تحقق عبادت کامل در جوامع بشری که هدف نهایی الهی است، روشن شد. چنانکه دلیل این مطلب نیز روشن شد که چرا باید این برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی به صورت طبیعی انجام گیرد، و نیز بسیاری از دیدگاههای این برنامه الهی و آنچه را که لازمه ظلم و ستم در طول تاریخ زندگی انسان است و رابطه آنها را با آن برنامه کلی بازگو کردیم.
آنچه ناگفته ماند، بررسی عمیق و گسترده برنامه‌هایی است که خداوند متعال پیش از دوران اسلام تا زمان معاصر ما طرح و اجرا کرده است، که

در ضمن جهات آینده خواهیم گفت.

تاریخ غیبت کبری ،ص:260

(1)

جهت دوم: برنامه‌ریزیهای الهی پیش از اسلام

اشاره

مقصود بررسی مسائلی است که مربوط به پیش از اسلام، از آغاز آفرینش تا ظهور پیامبر اسلام، و پیدایش شرایط مساعد و رشد افکار و اندیشه‌ها برای پذیرش اسلام است.
این وابستگی را از آن جهت بررسی می‌کنیم که برنامه‌ریزی خداوند برای روز موعود گسترش عدل جهانی، از ابتدای خلقت آغاز گشته و با هدف آفرینش در ارتباط بوده است، و از دوران پیش از اسلام وجود داشته و تا بعد از آمدن اسلام نیز کشش و ادامه داشته، و تا وقتی که وعده خدایی، جامه عمل به خود نپوشد و عدالت جهانی گسترش نیابد، این برنامه ادامه خواهد یافت.
لذا شایسته چنان است که این بحث را از چندین جنبه در ضمن نکاتی چند بررسی کنیم:
(2)

نکته اوّل: هماهنگی و همکاری اجمالی پیامبران در این برنامه

این مطلب را در گذشته به طور مختصر بیان کردیم و اکنون می‌بایست برداشتی اساسی از این بحث کرده و به تفصیل به بررسی آن بپردازیم.
بشریّت در آغاز پیدایش، شرط اوّل و دوم «6» گسترش عدالت در سطح جهانی را نداشت، او عدل کامل را نمی‌شناخت، و بر فرض که می‌شناخت آماده پذیرش و اجرا و فداکاری در راه تحقق آن نبود، از این جهت چاره‌ای جز گذراندن دورانی طولانی در تمرین و آزمایش نداشت، تا در او آمادگی ایجاد شود. (و این خود جزئی از برنامه‌ریزی الهی به حساب می‌آمد) پیامبران الهی در راه ایجاد این حالت و این آمادگی در مردم کوشیده و سعی داشتند که به بشر مفهوم راستین عدالت کامله را بفهمانند. هر یک از پیامبران در تحقق این هدف به طور کلّی یا جزئی مشارکت و همراهی می‌نمودند؛ چه اینکه مردم آن زمان هدف او را درک کنند یا نه، زیرا آنچه که برای آنها اهمیّت داشت، همان تربیت

---

(6) امّا شرط سوم که شناخت کیفر و پاداش اخروی باشد، در دعوت پیامبران به صورتهای گوناگون مطرح شده است و لذا آنچه که فعلا در این بحث اهمیّت دارد، گفتگو درباره دو شرط اوّل است.

و رشد افکار بود، و توجّه مردم به اصل برنامه چندان اهمیّتی نداشت.
(1) این تربیت به حد نهایی خود- که توانایی فهم و ادراک مفهوم عدالت کامله باشد- رسید. در چنین حالتی خداوند متعال، تجسّم واقعی آن طرح را به صورت «اسلام» بر بشریّت عرضه کرده و شرط اوّل تحقق یافت.
از آن زمان تا کنون هنوز انسانها نتوانسته‌اند شرط دوم را در خود محقق سازند، و هنوز آمادگی کامل برای پذیرش عدالت و فداکاری در راه آن را در خود ایجاد نکرده‌اند، ولی در این راه گام برمی‌دارند و روزی به آن پایه خواهند رسید.
تمام پیامبران تربیت فکری و تعالیم خود را طوری مطرح می‌کردند که نسبت به شرط دوم نیز مردم را آماده سازند، بدان معنی که می‌کوشیدند در مردم، اخلاص و فداکاری در راه خدا را ایجاد کنند. آنان همکاری خود را در راه ایجاد شرط اوّل با ابلاغ احکام و دستورات خدایی انجام داده و مشارکت خویش را در راه ایجاد شرط دوم با فداکاری و از خودگذشتگیها و تقدیم خون پاک خویش در راه خدا نشان داده‌اند.
(2) تربیت نخستین آنها نتیجه کامل خود را داده، ولی تربیت دوم هنوز به

مرحله نتیجه کامل نرسیده است؛ زیرا عوامل نفسانی و خواسته‌های نامشروع و کژاندیشیهای بشر، که حق را در نظر آنان تلخ، و عدالت را دشوار جلوه می‌دهد، باعث می‌شود که تنها تعداد اندکی از آنان به آمادگی برای فداکاری در راه تحقق عدالت دست یابند و این امر خواه ناخواه حرکت کاروان بشریّت را به سوی منزل اخلاص و از خودگذشتگی کند می‌کند.
(3)

پیامبران هیچ‌گاه از تبلیغ مردم دست برنداشته، به اشکال گوناگون غرض اصلی از آفرینش بشر را به آنان یادآوری می‌نمودند. به این صورت که به آنان اعلام می‌کردند که: در آینده روزی فرا خواهد رسید که در آن عدالت الهی بر جهان حکمفرما، و هرگونه ستم و بیداد ریشه‌کن خواهد شد. ما پیوسته آوای این تبلیغ را در کنار دیگر عقاید و دستورات ادیان آسمانی شنیده‌ایم، که در این باره اتفاق نظر داشته‌اند، گرچه نام آن پیشوایی را که کاروان عدالت را رهبری خواهد

تاریخ غیبت کبری ،ص:262

کرد، به اختلاف ذکر کرده‌اند؛ لکن از آنجا که زمان آنها به فرارسیدن آن روز چندان نزدیک نبوده و شرایط لازمه فراهم نشده بود، لزومی نمی‌دیدند که درباره آن روز به تفصیل سخن گویند و جزئیّات را بازگو کنند.

(1) و لذا نمی‌شود با استناد به متون ادیان پیشین، اختلافاتی را که در این زمینه در عقاید ادیان گوناگون آمده است برطرف ساخته و مرتفع سازیم، و فقط آنچه می‌توانیم بگوییم آن است که قدر مشترک بین عقاید تمامی ادیان و نتیجه تبلیغ تمامی انبیای الهی، اعتقاد به روز موعود و نوید به گسترش عدل و داد در صحنه گیتی است؛ لکن جزئیّات آن و خصوصیّات رهبر و زمامدار و دیگر تفصیلات، به بیانات گوناگون و مختلف ذکر شده و بافته‌ها و خیالات افکار بشری که از الهامات خدایی سرچشمه نگرفته بوده، بر آن اضافه شده است.

(2) و از همین جا می‌توانیم اتفاق نظر تمام ادیان را به همراه هدف اصلی آفرینش از ایجاد خلقت تفسیر کنیم، و به اشکالات و شبهات مستشرقین مغرض پاسخ گوییم که گفته‌اند: «برخی از این ادیان، عقاید خود را از ادیان باستانی گرفته و ریشه و اصل اعتقاد به روز موعود در اساطیر و افسانه‌های کهن بوده است»؛ و بدین وسیله خواسته‌اند اصالت اعتقاد مهدویّت را انکار نمایند.

این سخن، باطل و گزاف است. اعتقاد به روز موعود، عقیده‌ای اصیل و صادق است. تمامی ادیان الهی از راه وحی به آن معتقدند و در آن اتفاق نظر دارند و به یک مسأله که هدف اساسی و اصلی آفرینش انسان است اشاره کرده‌اند. و دانستیم که وقتی هدف اصلی آفرینش، رسیدن به حدّ خلافت الهی است، تبلیغ و اعلام آن هدف از همان روزهای نخست آفرینش به وسیله پیامبران الهی امری طبیعی و عادی خواهد بود.

(3) و نیز به راحتی می‌توانیم پاسخ یاوه‌سرایان دیگری را بدهیم که گفته‌اند

اعتقاد به روز موعود و قیام حضرت مهدی- علیه السلام- از احساس ظلم و شدت اشتیاق به حکومت عدل بر روی زمین سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا ما انگیزه راستین این اعتقاد را دانستیم، و هیچ‌گاه اشتیاق به گسترش عدل نمی‌تواند منشأ پیدایش اعتقادی اصیل باشد. چون هر فرد و یا جامعه‌ای که امیدوار به ریشه‌کن شدن ظلم و ستم می‌شود، همیشه دوست دارد که این مسأله در زمان خود او باشد تا از آن

بهره‌مند گردد، لکن عقیده به پیدایش حکومتی جهانی در آینده تاریخ بشریت که چندان هم مصلحتی و فایده‌ای برای او ندارد، ارتباطی به احساس ظلم و ستم بر خود فرد ندارد و نمی‌تواند ناشی از آن باشد، مخصوصا که لازمه اعتقاد به آن روز و رسیدن به آن موقعیّت، تحمل ظلم و سختیها و فداکاریها و از خودگذشتگیها در راه آن باشد- که دلیلش را خواهیم گفت- زیرا که آن در واقع عقیده داشتن به فزونی ستم و بیداد و سختیها و درگیریها در هر زمان معاصری است و به هیچ وجه اشتیاق به عدل و دادگری زودرس نمی‌باشد.

(1) و از همین جا می‌فهمیم که تنها منشأ پیدایش این عقیده از زمانهای بسیار دور و ادامه آن تا زمان ما، فقط همان تبلیغ پیامبران الهی به دستور پروردگار و به وسیله وحی بوده است. و هرگاه آن را با اعتقاد خود در مورد حضرت مهدی تطبیق کنیم- که دلیل و برهان کامل بر صحّت آن موجود است- به روشنی و آسانی می‌توانیم بفهمیم که چگونه حضرت مهدی- ارواحنا فداه- رهبر ذخیره شده الهی برای تحقق بخشیدن به هدف نهایی آفرینش است. و می‌یابیم که همه پیامبران الهی همگی به ظهور او نوید داده‌اند، تا چه رسد به نبی مکرم اسلام که روایات متواتری از آن حضرت به ما رسیده است- و به خاطر اختلاف لغات و زبانها و تحریفاتی که در ادیان آسمانی بعد از رحلت پیامبرشان روی داده است، در اسم او اختلاف شده و چندین اسم برای آن حضرت ذکر کرده‌اند.

(2)

نکته سوم: عدم تحقق برنامه‌ریزی الهی در دوران پیامبران گذشته

برای هیچ یک از پیامبران این موقعیت پیش نیامده که بتواند هدایت عموم افراد بشر را به عهده گیرد و در مقام رهبری جهانی قرار گیرد، و بتواند روز موعود را ایجاد کند؛ و در برنامه‌ریزی الهی نیز این مطلب وجود نداشته، زیرا هیچ یک از دو شرط اساسی موجود نبوده است:
(3) امّا نسبت به شرط دوم، که عبارت بود از فداکاری و از خودگذشتگی و اخلاص در راه ایجاد عدالت جهانی؛ به خاطر آنکه در امّتهای پیشین هیچ‌گاه این حالت به وجود نیامده است، و کافی است که به نصوص و متون وارده در این باره مراجعه کنیم تا حال انسانها را در زمان آن پیامبران بدانیم. وقتی یک پیغمبر
تاریخ غیبت کبری ،ص:264
نتوانسته در زمان خود، آن حد از فداکاری را در امّت خود ایجاد کند، چگونه ممکن است بعد از وفات آن پیامبر، آن حالت ایجاد شده باشد؟! (1) امّا حضرت آدم- علیه السلام- به طوری که قرآن مجید درباره او سخن می‌گوید: نافرمانی خدا را کرده و از مقام و درجه خود پایین آمد «7» و نیز فرماید:
ما با آدم از پیش پیمان بسته بودیم، او فراموش کرد و تصمیم و عزمی در او نیافتیم «8»، و بدون داشتن آن اراده محکم و استوار، فرا رسیدن روز موعود امکان ندارد.
(2) و امّا حضرت نوح- علیه السلام- صدها سال به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و کمترین اثری در آنها نکرد، تا آنجا که به خداوند شکایت برده و عرض کرد:
پروردگارا، من قوم خویش را شبانه روز دعوت کردم و به سوی تو فرا خواندم، گفتار من در آنها، جز فرار آنها چیزی به بار نیاورد، و من هرگاه که آنها را فرا می‌خوانم تا مورد آمرزش تو قرار گیرند، انگشتان خود را در گوشهایشان فرو برده و جامه‌های خود را جمع کرده و بر سر خود اندازند و در عناد خود اصرار ورزیده و بر بزرگ بینی خود بیفزایند و استکبار ورزند «9». تا آنجا که مجبور شد آنها را نفرین کند، و تقاضای بلا برای آنها بنماید. خداوند هم دعای او را مستجاب کرده، آنها را در طوفان غرق کرد. و ما در اینجا نص صریحی نداریم که حضرت نوح بعد از فرو نشستن طوفان چه اندازه توانست افرادی را مؤمن به خود نماید، و یا چند نفر مؤمن واقعی گرد او جمع شدند.

---

(7) طه/ 121.
(8) طه/ 115. باید توجّه داشته باشیم که اینگونه تعبیرات درباره پیامبران الهی- علیه السلام- منافات با مقام عصمت آنها ندارد زیرا اگر کلمه عصیان و یا ذنب و گناه و یا فراموشی عهد و پیمان الهی مثلا به حضرت آدم نسبت داده می‌شود، تمامی این عبارات مربوط به دائره و محدوده عصمت است و در مقام عظیم و رفیع نبوّت آنها است، نه در مقام مقایسه با دیگر افراد، که اصولا انبیاء عظام و ائمّه معصومین در مقابل دستورات الهی همه مطیع بوده و هیچ‌گاه نافرمانی و گناهی نداشته‌اند تا مستحق عذاب الهی گردند بلکه در تمامی موارد گناه به آنها نسبت داده شده گناهی است نسبت به مقام والای آنها و ترک اولائی است که اگر ترک نمی‌کردند برایشان بهتر بود (مترجم)
(9) نوح/ 5 و 7.

(1) و امّا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن- علیه السلام-؛ آن حضرت بیش از پیامبران پیشین توانست در مردم تأثیر بگذارد و آنها را مؤمن به خدا و خود نماید، لکن در عین حال نتوانست امّت را به پایه و سطح مطلوب برای گسترش عدالت مطلق برساند. همین اندازه بس است که بدانیم در آغاز دعوت، آن حضرت را به آتش افکندند و یک نفر پیدا نشد که به این کار اعتراض کند و به خاطر انسانیّت، به حمایت از آن حضرت برخیزد. آنگاه بعد از مدتی کوتاه که از آغاز رسالت و پیامبری او گذشته بود، همسر و فرزندش را در بیابانی لم یزرع و بی‌آب و علف گذاشت، در حالی که کسی را نداشت که به او اطمینان کند و زن و فرزندش را به او بسپارد، تا از گرسنگی و تشنگی و نیز در مقابل حیوانات و وحوش از آنها نگهداری کند. حضرت ابراهیم، تنها به دعا کردن برای آنها اکتفا کرده و آنها را به خداوند سپرد و خداوند خود نگهدار این امانت او بود، و دلهای مردم را به سوی آنها متمایل ساخت، تا از گوشه و کنار به سوی آنها بیایند و وسائل زندگی آنها را فراهم کنند، وگرنه در آن بیابان از بین رفته بودند.
(2) و امّا امّت حضرت موسی بن عمران- علیه السلام-؛ هر چه می‌خواهی درباره آنها بگو و ترسی نداشته باش که چه اندازه در مقابل آن حضرت سرکشی کرده و هیچ‌گونه احساس مسئولیّت در مقابل دین آن حضرت نداشتند آنچه که بر اذهان و افکار آنها حاکم بود، این منطق بود که به حضرت موسی به هنگام دعوت به جهاد می‌گفتند: «تو و خدایت بروید و جنگ کنید و ما اینجا نشسته‌ایم» «10» آنان هیچ‌گونه آمادگی فداکاری و از خودگذشتگی، و از دست دادن چیزی در راه پیامبر و عقیده و آرمان خود نداشتند.
گوساله‌پرستی آنها در یک وقت، و به هنگام دیگر درخواست دیدار عِلنی

خداوند، و سؤالات پی‌درپی و بیهوده آنها در مورد گاو ماده‌ای که مأمور کشتن آن شده بودند، و دیگر رویدادهای تاریخی بنی اسرائیل واضح‌تر و روشنتر از آن است که بازگو کنیم.
(3) و امّا حضرت مسیح عیسی بن مریم- علیه السلام- بهترین گواه و شاهد برای

---

(10) مائده/ 34

شناخت امّت او، همان است که بدانیم حواریین آن حضرت که هواداران و اطرافیان مخصوص و ویژه آن حضرت بودند، به او گفتند: «ای عیسی بن مریم، آیا پروردگار تو می‌تواند برای ما از آسمان مائده‌ای نازل کند؟» «11» که این خود تشکیکی صریح و تردیدی روشن در قدرت خداوند بود، و لذا به آنها پاسخ داد:
«خدا را پروا دارید اگر ایمان آورده‌اید. گفتند: ما می‌خواهیم که از آن مائده بخوریم و دلهایمان مطمئن شود و بدانیم که تو به ما راست گفته‌ای و ما خود بر آن گواه باشیم.» «12»
(1) بنابراین تا این لحظه آنان چندان اطمینانی نداشتند و یقین به راستگویی و صداقت عیسی- علیه السلام- پیدا نکرده بودند. وقتی سطح و پایه افراد درجه اوّل و اطرافیان مخصوص آن حضرت اینچنین باشد، حال بقیه افراد امت و جامعه او معلوم است.
بنابراین می‌توانیم بگوییم که در طول تاریخ، هیچ‌گاه بشریّت به پایه‌ای نرسیده است که آمادگی پذیرش و برپایی عدالت جهانی را داشته باشد، و به آن عدالت مطلقی که در روز موعود قرار است جامه عمل به خود بپوشد تن بدهد. تاریخ غیبت کبری 266 نکته سوم: عدم تحقق برنامه‌ریزی الهی در دوران پیامبران گذشته ..... ص : 263
تی این شرط اساسی در آن زمانها وجود نداشته است، پیغمبران چه کاری می‌توانستند بکنند وقتی که می‌دیدند امّت آنها در این سطح پایین و در آن درجه اندک اخلاص و فداکاری می‌باشند؟ چگونه ممکن بود در این راه توفیقی داشته باشند، و حال آنکه تا همین زمان ما هم این شرط اساسی به وجود نیامده و هنوز انسانیّت در حال رشد و تربیت است، تا شاید روزی به آن درجه برسد.
(2) و امّا نسبت به شرط دیگر، یعنی آگاهی انسانها از نظریّه عدالت کامله‌ای که قرار است در روز موعود پیاده شود.
این مسأله واضح و روشن است که این نظریّه نیز عملی نشده همه افراد نمی‌توانستند و نمی‌توانند که تمام ابعاد آن را درک کنند، و ممکن است این مسأله را نیز با یکایک پیامبران و تاریخ زندگی امّت آنها تطبیق دهیم و

بررسی

(11) مائده/ 112.
(12) مائده/ 113.

کنیم:
(1) امّا پیامبرانی که پیش از حضرت موسی- علیه السلام- بودند، هدفی جز تفهیم و استقرار عقیده به وجود خداوند را در ذهن مردم نداشتند، و فقط در مرحله ایمان به خدا و برطرف ساختن نکات مبهم اصل مسائل اعتقادی کار می‌کردند، بدون اینکه شریعتی بیاورند و قوانین وضع کنند؛ تا اینکه کوشش و تلاش آنها در این باره به دوران حضرت ابراهیم- علیه السلام- رسید، و آن حضرت توانست به صورتی روشن و مستدل عقیده توحید را در بین مردم ثابت کند. و در آن زمان، مرحله مهمی از تشریع و وضع قوانین انجام نگرفته بود، تا چه رسد به اینکه سخن از عدالت کامله فراگیر جهانی به میان بیاید که قرار است بر تمام پهنه گیتی سایه بگستراند. «13»
(2) و امّا دوره‌ای که از حضرت موسی شروع، و به بعثت حضرت رسول- صلوات اللّه علیه و آله- پایان می‌یابد، بدون تردید دوره قانون‌گذاری تفصیلی الهی بوده است. در این دوره، تورات و انجیل از سوی خداوند نازل گشته است، لکن تمام این ادیان و شرایع قوانینی را آورده‌اند که بشریّت را برای رسیدن به درجه فهم و درک آن عدالت کامله آماده کنند، و خود نمی‌خواسته‌اند پیاده کننده آن طرح کلی جهانی باشند. بر این مطلب می‌توان سه دلیل آورد:
(3) دلیل اوّل: ما همچون دیگر مسلمانها می‌دانیم که قوانین ادیان الهی پیش از اسلام، آن نقشه کامل جهانی نبوده‌اند؛ زیرا معنای اینکه به اسلام ایمان آورده‌ایم، همین است که اسلام را ناسخ شرایع پیشین دانسته و عمل به آن دستورات را بعد از آمدن اسلام بر مردم و پیروان آن مذاهب ملغی می‌دانیم. اگر یکی از آن شرایع کامل بود و نقشه و طرح کامل جهانی داشت، می‌بایست تا روز قیامت قابل عمل باشد و نسخ نشود، تا مردم با پذیرفتن و عمل کردن به آن

(13) اگر این بحث را مربوط به پیش از دوره حضرت نوح بدانیم شاید با آیه شریفه شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً مناسبتر باشد و تشریع شریعت و دوره قانون‌گذاری را مربوط به حضرت نوح و بعد از آن حضرت بدانیم بهتر است. (مترجم)

و فداکاری در راه آن تربیت شده و رشد یابند، به همانگونه که ما نسبت به آن طرح کامل و برنامه جهانی عمل می‌کنیم و بدان معتقد می‌باشیم.
(1) بنابراین اگر چنین شریعت کامله‌ای نسخ شود، با هدف و غرض اساسی خداوند مخالف و منافی است و لذا این امر محال خواهد بود؛ ولی می‌بینیم که آن شرایع، نسخ شده و اعتقاد ما مسلمانها بر اساس براهین و ادله محکمه بر این است که دیگر، آن شرایع قابل عمل نیستند و نسخ شده‌اند. لذا نمی‌توانیم بگوییم که آن شرایع همان طرح کامل و نقشه نهایی برای استقرار حکومت عادله در سطح جهان می‌باشند.
(2) دلیل دوم: ما دلیلی نداریم که آن ادیان و شرایع پیشین، از هر جهت کامل و تمام بوده‌اند به طوری که بتوانند تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی انسانی را در برگیرند. و شاید بهترین و روشنترین دلیل برای این مطلب همان سخن مشهوری است که از قول حضرت عیسی- علیه السلام- نقل شده است که آن حضرت فرموده است: «کار خدا را به خدا، و کار قیصر را به قیصر واگذار کن».
واگذاری کار قیصر به قیصر، که فرمانروای دنیوی است، تا سلطه و فرمانروائیش را ادامه دهد، بدان معنی است که حضرت مسیح به امور مربوط به دنیا و مسائل مربوط به قضاوت و امور جنایی و اقتصادی و مادی زندگی کاری نداشته و در این زمینه قانون و برنامه‌ای نیاورده است؛ و لذا فرموده است که این کارها را به قیصر و حکومتهای بشری و دنیوی واگذار کنید تا وضع زندگی اجتماعی مردم به هم نخورد و دچار از هم گسیختگی و پراکندگی نگردد.
(3) این دلیل مخصوص مسیحیان است، و از آن جهت که آنها معتقد به کتب موجوده خود می‌باشند و این عبارت در انجیلی که هم اکنون مورد قبول آنها است وارد شده است، می‌بایست این مضمون را قبول داشته و پایبند بدان باشند! «14» (4) و امّا ما مسلمانها، هر آنچه را که در اناجیل موجوده باشد، لازم نیست قبول داشته باشیم (چنانکه در مباحث مربوط به این مطالب ثابت شده است). البته

---

(14) انجیل متی، اصحاح/ 22.

ما نمی‌توانیم که نقصان و کمبودی را در شریعت حضرت مسیح قائل باشیم، زیرا دیانت حضرت مسیح از سوی خداوند آمده و در دستورات خداوند اشکال و نقصی وجود ندارد، گرچه همان هم نیز با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی قابل احتمال هست که خداوند در آن زمان برای چنان انسانها با چنان شرایطی، یک چنین دستوری را داده باشد.
(1) دلیل سوم: ما دلیلی نداریم که آن شرایع، جهانی و برای تمام افراد

بشر بوده‌اند، زیرا ممکن است با در نظر گرفتن پیروان آن ادیان بگوییم که آن شرایع و ادیان مخصوص منطقه و قوم مخصوصی همچون بنی اسرائیل بوده، و لذا می‌بینیم که هر دو کتاب تورات و انجیل بر اهمیّت قوم بنی اسرائیل تأکید فراوان کرده و آنها را امّت برگزیده الهی می‌داند، و نیز می‌بینیم که یهودیان تا کنون یهودی شدن شخص دیگری از غیر بنی اسرائیل را نمی‌پذیرند، زیرا معتقدند که یهودیّت، فقط دین بنی اسرائیل و فرزندان حضرت یعقوب می‌باشد.

وقتی وضعیّت آن ادیان این گونه باشد، نمی‌توان گفت که آن طرح کامل جهانی و فراگیر که ضامن استقرار عدالت جهانی است در این ادیان وجود دارد، بلکه به خودی خود نسبت به آن قاصر و کوتاه خواهد بود.

(2) گرچه از نظر اسلامی این مطلب درست نیست که تنها دین الهی دین یهود یا مسیحیّت باشد و آن هم مخصوص اقوام ویژه‌ای تا روز قیامت، لکن از نظر کسانی که پایبند به آن هستند- چه یهودیان و چه مسیحیان- خصوصا یهودیها که آن را جزء عقاید اساسی دیانت خود قرار داده‌اند، دیگر نمی‌شود گفت که دین آنها دارای طرح کامل جهانی است.

(3) به هر حال این مسأله ثابت شده که پیش از دیانت اسلام، هیچ‌گونه طرح و برنامه جامع و کاملی برای استقرار حکومت جهانی و عدالت گسترده در سراسر گیتی وجود نداشته است. بنابراین هیچ‌یک از دو شرط اساسی برای تحقق روز موعود و گسترش عدالت مطلقه جهانی موجود نبوده است و لذا هیچ‌یک از پیامبران نمی‌توانسته‌اند رهبری مردم را برای استقرار و تحقق آن هدف نهایی به عهده بگیرند.

(1)

جهت سوم: برنامه‌ریزی الهی بعد از اسلام

اشاره

مقصود از عنوان فوق آن سلسله برنامه‌ریزیهایی است که از آغاز پیدایش اسلام شروع شده و تا روز موعود ادامه دارد، و می‌بایست که موضع اسلام را در این برنامه‌ریزی، و جایگاه رهبران اسلامی، و تأثیری را که در این کار داشته‌اند، بشناسیم.
و در این باره در ضمن چندین نکته سخن خواهیم گفت:
(2)

نکته اول: اسلام، دین خاتم

اسلام تنها طرح و برنامه عدالت کامل است که خداوند متعال آن را برای اجرا در آن روز موعود ذخیره کرده است.
دلیل ما بر این مطلب، عبارت است از ادله قطعیّه‌ای که خاتمیّت این دین الهی را اثبات می‌کند، و می‌گوید که بعد از پیامبر اسلام پیامبر دیگری نیست، و اینکه: «حلال حضرت محمّد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- تا روز قیامت حلال، و حرام او تا روز قیامت حرام است». اگر این دین کمبودی می‌داشت و ناقص بود، غرض و هدف الهی برآورده نمی‌شد و بر خداوند متعال لازم بود که با فرستادن پیامبری دیگر و طرح شریعت و قانونی دیگر، غرض و هدف خود را برآورده نسازد، و این بر خلاف آن دلیل قطعی است که می‌گوید: بعد از پیامبر اسلام پیامبر دیگری نخواهد آمد.
(3) به اضافه دلائل مسلّم دیگری که جهانی بودن دعوت اسلامی را اثبات می‌کند و گویای فراگیری و شمول دستورات اسلام برای هر مسأله و مشکلی است و می‌گوید که: هیچ رویدادی نیست مگر اینکه دارای حکمی است. و این گونه عبارات گویای آن است که دیانت مقدسه اسلام، شایستگی اینکه برنامه و طرح عدالت کامله برای روز موعود باشد دارد.
البته این مطلب روشن است که این ادله از زاویه دید اسلام، و بعد از اثبات حقانیّت آن است؛ و الا اگر بخواهیم از دیدگاه دیگر به آن بنگریم، می‌بایست که ابتدا حقانیّت اسلام را اثبات کنیم و بعد مسائل آن را بررسی نماییم. و این بحث
تاریخ غیبت کبری ،ص:271
مربوط به جای خود، و مباحث مربوط به اثبات عقائد است.
(1) ممکن است کسی بگوید: پس چرا تعالیم اسلام، پیش از زمان پیامبر اسلام نازل نشده است تا از همان آغاز آفرینش طرح و نقشه کامله برای همه دوره‌ها باشد؟
پاسخ این مطلب از مباحث گذشته به دست می‌آید که در آن زمانها فکر بشر قاصر بوده و نمی‌توانستند آن طرح کامل و آن نقشه نهایی را درک کنند، و پیامبران سابق در راه تربیت بشر کوشیدند تا او را به این درجه از فهم و درک برسانند، و امکان نداشت که خداوند متعال برنامه و طرحی را برای افرادی که توانایی درک و فراگیر آن را ندارند بفرستد، زیرا هیچ‌گونه اثری بر آن مترتب نبود.
(2) بنابراین می‌باید ما هم اکنون معنای قصور و کوتاهی فکر انسانها را در دوره‌های گذشته نسبت به فراگیری تعالیم اسلامی روشن سازیم.

به راستی چنین است که بسیاری از تعالیم اسلام را انسان دوره‌های پیش نمی‌توانست بفهمد و درک کند، به طوری که اگر او را دعوت به آن مسائل و تعالیم می‌کردند دچار شگفتی شده و متحیر می‌گشت، و صرف ایمان آوردن به آنها دشوار بود تا چه رسد به فهم و درک آن، و تا چه رسد به این که بخواهند آن را در جامعه خود پیاده کنند. و کافی است که در این مورد چهار جنبه را بررسی کنیم:
(3) جنبه اوّل: درجه و سطح عقیده اسلامی درباره توحید خالص خدا و تجرّد او به این روشنی و وضوحی که در شریعت اسلام هست در دیگر ادیان الهی وجود ندارد، و این عقیده در گفتار پیامبران در حال تطوّر و دگرگونی بوده و رو به کمال داشته است. و هر پیامبری به اندازه میزان فکر و فهم و اندیشه مردم زمان خود در این باره سخن گفته است.
این مطلب برای کسی که دعوتهای سلسله پیامبران را بررسی می‌کند، روشن و واضح است.
(4) پیامبران پیش از حضرت موسی- علیه السلام- را می‌بینیم که وقتی درباره

صفات خداوند صحبت می‌کردند، آن گونه از صفات را متذکر می‌شدند که در آثار و افعال خداوند ظاهر بود؛ مثل اینکه: «ابر و باران را بر شما می‌فرستد تا پیاپی بر شما ببارد، و شما را با اموال و فرزندان مدد می‌رساند، و برای شما باغها و رودخانه‌ها قرار داده است؛ چه شده است که شما برای خداوند احترامی قائل نیستید، خدایی که شما را در حالتهای گوناگون آفریده است. آیا نمی‌نگرید که چگونه هفت آسمان را روی هم آفریده، و ماه را نورانی و خورشید را همچون چراغی قرار داده است؟!» «15» (1) و تنها در مورد گفتگو و مباحثه حضرت ابراهیم خلیل- علیه السلام- می‌بینیم که برای اثبات وجود خداوند و یگانگی او، برهان و دلیلی اقامه کرده است، که نسبت به آنچه در دیانت مقدسه اسلام آمده، بسیط و ساده است.
ما امروزه می‌بینیم که یهودیان، به گونه‌ای برای خدا جسم قائل هستند، و مسیحیان نیز به گونه‌ای به تعدد خداوند معتقد می‌باشند؛ و می‌دانیم که این عقائد باطل، به طور قطع و مسلّم در دیانت الهی آنان نبوده است و پیامبران الهی چنین مطالبی را نگفته‌اند، ولی در عین حال در فرمایشات آن پیامبران، چیزی هم که مخالف آن عقاید باشد و یا بطلان آنها را صریحا اثبات کند، به آنها نرسیده است، و الّا ملتزم به این عقائد نمی‌شدند؛ و معنای آن این است که حضرت موسی و عیسی- علیهما السلام- با صراحت و روشنی، تجرّد کامل حق و توحید خالص را به خاطر پایین بودن سطح فکر مردم معاصر خود نتوانستند بیان کنند.

(2) جنبه دوم: اندیشه دعوت جهانی که اسلام برپای‌دارنده آن است، بدین گونه نبوده است که ملتها و اقوامی که پایبند مسائل قومی و قبیله‌ای و تعصبات نژادی و عواطف و احساسات گروهی بوده‌اند، بتوانند آن را در اندیشه خود راه دهند؛ و لذا در برخی از اقوام همچون یهود، اندیشه «ملّت برگزیده خدا» پدید آمده و دعوت پیامبران الهی را مخصوص خود دانستند و دیگر ملتها را محروم از دعوت پیامبران می‌پنداشته و تنها خود را شایسته پذیرش دستورات و اوامر الهی می‌دانستند.

---

(15) نوح/ 11 و 16.

تاریخ غیبت کبری ،ص:273

(1) جنبه سوم: اندیشه وجود یک حکومت و دولتی منظم و دارای انسجام که رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- آن را تأسیس کرد و پیاده کردن آن را به جانشینان حقیقی پس از خود محوّل فرمود. این اندیشه را ملتهای پیش از اسلام نمی‌توانستند به هیچ صورت بفهمند. آنها در فضایی اختصاصی و قبیله‌ای می‌زیستند، حتی نظامهای شاهنشاهی، در آن اعصار- مانند حکومتهای فراعنه و قیاصره- چیزی جز شکل توسعه‌یافته حکومت قبیله‌ای و زمین‌داری نبود که مدّعی بود مالک تمام راضی و کشاورزان- که در آن زمان اکثر افراد ملّت را تشکیل می‌دادند- می‌باشد.

و لذا امکان نداشت که ادیان و شرایع گذشته بتوانند به نحوی نظامی اداری یا حکومتی منظّم ایجاد نمایند، بلکه پیامبران و اوصیای آنان سعی داشتند که به صورت فردی ملتهای خود را رهبری نمایند، و در عین حال که حکومت ظاهری به دست همان کسانی که در آن اعصار بر جامعه مسلّط بودند، باقی می‌ماند، برنامه خود را انجام می‌دادند. «16»

(2) جنبه چهارم: ما در دیانت مقدسه اسلام، دقت و نظم خاصی را در فهمیدن احکام و دستورات الهی می‌بینیم؛ هم در عبادات، و هم در معاملات و کیفرها و مسائل اخلاقی؛ به صورتی که امکان نداشت که امتهای سابق آن را درک کنند و این مسأله برای هر کس که مختصر مراجعه‌ای به کتاب و سنّت داشته باشد و با دیگر کتب آسمانی همچون تورات و انجیل مقایسه کند، روشن است.

بنابراین هرگز امکان ندارد که شریعت تورات و انجیل بخواهد طرح کامل برای اداره جهان باشد، و امتهای پیشین توانایی درک و اجرای چنین طرحی را مسلّما نداشته‌اند. و با این مقدمه ثابت می‌شود که چرا احکام و قوانین و دستورات

---

(16) داستان حضرت داوود و سلیمان و قضیه خارج ساختن حضرت موسی بنی اسرائیل راِ از مصر، و وعِده ایجاد یک جامعه نمِونه به آنها و ظاهر آیه

شریفه وَ نُرِیدُ أنْ نَمُنَّ عَلَی الّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأرْضِ و آیه شریفه کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ محکمی استدلال نویسنده بزرگوار ما را از بین برده و جای مناقشه و سؤال را باز می‌کند که بهر صورت سلیمان پیامبر هم از نظامی اداری و تشکیلاتی در اداره مملکت الهی خود برخوردار بوده است. (مترجم)

اسلامی در شرایع قبلی نازل نشده، و چرا از آغاز پیدایش انسان خداوند متعال آخرین دیانت را بر مردم نفرستاد.

(1)

نکته دوم: [عدم وجود شرط دوم در زمان پیامبر]

رسول گرامی اسلام، در زمانی مأمور ابلاغ طرح عدالت کامل جهانی شد که انسانها به پایه مطلوب برای فهم و درک آن رسیده بودند، و لذا رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- آن طرح و برنامه را به آنها ابلاغ کرد و به آنها نوید استقرار آن عدالت جهانی را داد؛ لکن با کمال تأسف چون شرط دوم آن، که وجود انسانهای تربیت یافته باشد وجود نداشت، آن حضرت خود نتوانست آن طرح را پیاده کند، چنان که تاکنون نیز آن شرط تحقق نیافته است.
بنابراین انگیزه عدم استقرار حکومت عادله جهانی در دوران انبیای پیشین، نبود دو شرط بود؛ ولی در پیامبر اسلام یک شرط؛ زیرا که شرط اوّل را پیامبران خدا به تدریج و با کوشش پی‌گیر خود ایجاد کرده و انسانها را به پایه درک و رشد فکری رسانده بودند.
(2) ممکن است کسی بپرسد: چطور شد پیامبران که در ایجاد یک شرط موفقیّت داشتند و توانستند آن را ایجاد کنند، در ایجاد شرط دیگر توفیقی برای آنها حاصل نشد؟
پاسخ این سؤال را از دو دیدگاه می‌توان داد:
(3) دیدگاه نخست: پیدایش شرط اوّل، یعنی رسیدن بشر به پایه و سطحی که بتواند عدالت کامل جهانی را درک کند، به درجاتی آسانتر از شرط دوم است که رسیدن انسان به درجه عالی اخلاص و از خودگذشتگی باشد؛ زیرا تربیت فکر و فرهنگ و بینش یک انسان، کمتر به موانع برخورد می‌کنند و عوامل بازدارنده‌ای که در سر راه وجدان و فداکاری انسانی وجود دارد، در سر راه بینش و فهم انسانها وجود ندارد؛ شهوتها و هوی و هوسها کمتر جلو درک و فهم علم انسان را می‌گیرد تا وجدان انسانی را؛ چه بسا اشخاصی که از نظر فهم و شعور و علم در سطح بالایی هستند، لکن در مقام عمل و در دست برداشتن از گناهان و شهوتها
تاریخ غیبت کبری ،ص:275
ناتوان، و یا در هنگام فداکاری و ایثار، منفعت طلب و خودخواه می‌شوند. و این طبیعی است که تربیت در مرحله فکر و بینش، زمانی کمتر از تربیت در مقام خودسازی و اصلاح نفسانی را لازم دارد. (بر طبق مثل مشهور: ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل؛ و یا: ملا شدن چه مشکل، آدم شدن محال است.
مترجم) (1) و این طبیعی است که انسان به صرف رسیدن به درجه اوّل و به اصطلاح، فهمیده شدن و ملا شدن، فورا در درجه دوم قرار نمی‌گیرد و

مدتها کار دارد تا آدمی به حد و درجه دوم برسد.
و لذا ممکن است که انسانیّت به حد و پایه مطلوب فرهنگی برسد و از نظر علمی پیشرفتهای چشمگیری بکند و شایسته عرضه شدن و فهمیدن طرح کامل و نقشه نهایی برای اداره جهان بشود، در عین حال که هنوز به پایه مطلوب نسبت به شرط دوم نرسیده باشد و نتواند رهبری و پیشوایی جهان را در ظل رهبری شخص خاتم الانبیاء به دست گیرد.
(2) دیدگاه دوم: انسانها در مرحله وجدان و اخلاص، هر چند هم که تحت تربیت پیامبران پیشرفت کرده باشند، در عین حال به آن حد و پایه مطلوب نرسیده‌اند که بتوان بار مسئولیّت اجرای عدالت جهانی را بر دوش آنها گذاشت؛ زیرا پیاده کردن هر طرحی، مبتنی بر معرفت و شناسایی کامل آن است. وقتی برای شناخت آن به تمام جزئیّات و احکام و دستورات، مدتها وقت لازم داشته تا تحت تربیت پیامبران انسانها به آن حد برسند، برای اجرای آن نیز مدتها وقت لازم است که یکایک جزئیّات را درک کرده و نسبت به آن پایه اخلاص و فداکاری برسند.
(3) و لذا برای موفقیّت آن طرح در روز موعود، می‌بایست که انسانها از لابلای شرایط و برخوردهای معین و معلومی بگذرند و خود را کاملا با آن طرح منطبق سازند. و از آنجا که این هدف الهی عالی‌ترین هدف و برترین ایده‌ها برای بهتر زیستن انسان است، بر امّت اسلامی لازم و واجب است که شرایط پیدایش و تحقق آن هدف را در نظر بگیرد و با در نظر گرفتن آن شرایط به زندگی خود
تاریخ غیبت کبری ،ص:276
ادامه دهد.
(1) ما آن شرایط و ویژگیها را می‌توانیم در ضمن چند امر خلاصه کنیم:
امر اوّل: قطع شدن وحی و ارتباط انسان به صورت مستقیم با خداوند، پس از رحلت رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله.
امر دوم: پایان یافتن برنامه تحقق موفقیّت‌آمیز شریعت کامل با رحلت آن حضرت و یا نهایتا با پایان پذیرفتن دوره اوّل خلافت.
امر سوم: پایه‌گذاری شدن حکومت در کشورهای اسلامی، بر اساس مصالح و منافع شخصی حکومتها و سیاستهای تجاوزکارانه و انحرافی.
امر چهارم: پائین بودن سطح مسائل اخلاقی به صورتی عمومی در بین مردم، که عموما مصالح فردی و شخصی را بر منافع و اهداف دینی و الهی ترجیح می‌دهند.
(2) هر یک از این امور به تنهایی کافی است که موجب یأس و نومیدی از اجرای اسلام و پیاده شدن تعالیم عدالت‌بخش آن شود، و لذاست که هر انسانی به طور مداوم نیازمند تقویت اراده دینی خود است که همیشه در مقابل مسائل اسلامی، احساس مسئولیّت کند، که هر قدر بتواند خود را

مسئول و متعهد ببیند، به همان اندازه از این میدان آزمایش و امتحان خدایی موفق و پیروز بیرون آمده است.
لکن این اندازه برای برپایی عدالت جهانی کفایت نمی‌کند، بلکه باید آزمایشی دشوارتر پیش آید تا همگان غربال شوند و حقیقت هر فردی معلوم شود، و آنچه در باطن اشخاص است، به ظاهر آید، و هر آن کس که بیهوده، ادعایی داشته و خود را شایسته برپایی عدالت جهانی می‌دیده، از این میدان آزمایش، رو سیاه بیرون آید.
(3) این آزمایش دشوار الهی، به دو صورت انجام گرفته و امّت اسلامی- بلکه عموم انسانها در طول تاریخ- تاکنون با این دو آزمایش دست به گریبان بوده‌اند:
اوّل: غیبت و پنهانی حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه: این غیبت و پنهانی برای بسیاری از انسانهای ناآگاه و بی‌اطلاع موجب شک و تردید، بلکه انکار نسبت به وجود مقدّس آن حضرت شده است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:277
دوم: جریان بازدارنده از اسلام: مقصودم از این کلمه جریاناتی است که با اسلام دشمنی داشته و در طی آن جریانات، مردم را از اعتقادات اسلامی بازداشته و باعث خروج از اسلام شده‌اند؛ همچون جریان تبشیر مسیحی استعماری، و تمدن غربی که مبتنی بر اساس مادیّت و انکار ما وراء الطبیعه است، و مکتبهایی مادیگرا همچون کمونیسم، و مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم و دیگر مکاتب مادی که باعث برگرداندن هزاران نفر از اعتقادات اسلامی شده است.
(1) در کنار وجود این دو وضعیّت بسیار لغزنده و خطرناک، نگهداری اخلاص والا کاری بس دشوار، و جهادی سخت و مشکل است، و برای نگهداری آن، کوشش و تلاش بسیاری لازم است؛ تا چه رسد به اینکه کسی بخواهد در مقابل این همه عوامل بازدارنده، بر اخلاص و اعتقاد خود بیفزاید و سطح خود را بالاتر برد. و «آن کس که دینش را حفظ می‌کند همچون کسی است که آتشی را در کف دست نگه داشته است» و افراد با اخلاص در درجه بالا، در نهایت کمی و ندرت می‌باشند. ولی البته اگر مراتب سه‌گانه یا چهارگانه اخلاص را که سابقا گفتیم در نظر بگیریم، شاید جمعیّت بیشتری را از این مقدار در برگیرد.
(2) این درگیریها و آزمایشها، پیوسته در حال گسترش و فزونی است، و میدانها و شرایط امتحان و آزمایش الهی روز به روز بیشتر و پیچیده‌تر می‌شود، تا آنجا که انسان مجبور می‌گردد دینش را از دست بدهد و از دستورات الهی سرپیچی کند و با تهدیدها و تطمیع‌ها نسبت به تعالیم مذهبی بی‌تفاوت باشد، و شاید در آینده- اگر خداوند فرج و ظهور را مقدّر نفرموده باشد- با خطرات و دشواریهای بیشتر از گذشته نسبت به دین و

دنیای خود مواجه باشیم.
(3) بنابراین بایستی که هر مسلمانی موقعیّت خود را درک کند و میزان دین‌داری و ایمان خود را بیازماید، و پیش از آنکه به دره هلاکت سقوط کند، درجه اخلاص و ایمان خود را بررسی نماید، و خود را آماده برخورد با هرگونه مشکلی بنماید؛ و با پایداری و جهاد و کوشش در مقابل آنها، به افتخار همگامی در راه ساختن بنای عظیم عدالت کامل جهانی نائل آید.
تاریخ غیبت کبری ،ص:278
(1) ممکن است چنین به ذهن برسد که اینکه گفتیم پیدایش ظلم و ستم در آزمایش و امتحان خدایی دخالت دارد، معنایش آن است که خداوند متعال از وجود ظلم راضی است و او خود می‌خواهد که این همه ظلمها و انحرافات در جامعه باشد، و این مطلب بر خلاف ادله قطعیّه اسلامی است.
این مطلب را از دو دیدگاه پاسخ می‌دهیم که یک دیدگاه را اکنون بررسی می‌کنیم و دیدگاه دیگر را، بعد از آنکه مقدماتش را متذکر شدیم، می‌آوریم.
آنچه اکنون می‌گوییم، آن است که دلائل مسلّم و محکمی در اسلام داریم که می‌گوید خداوند متعال خواهان ظلم و ستم نیست، بدان معنی که جایز نمی‌داند کسی به دیگری ستم روا دارد و هیچ حکمی که ستم به بار آورد در اسلام نیست، و هیچ‌گونه ستمی در اسلام جایز نیست بلکه حرام و نامشروع است؛ زیرا این مسأله روشن و بدیهی است که اسلام آمده است تا بشریّت را از تاریکی ظلم و ستم به سوی روشنایی عدالت و داد ببرد، بلکه برای عدالت کامل جهانی خطوطی را ترسیم کرده است که در طول تاریخ هیچ مکتب و دیانتی آن چنان ترسیم نکرده است.
(2) و امّا به حسب تدبیر تکوینی خداوند در بین مخلوقات خود؛ در آن مرحله هم خداوند که موجودات را آفریده از باب لطف و بخشش بوده است، ولی علل و اسباب را طوری تنظیم نکرده است که امکان ظلم شدن به کسی وجود نداشته باشد و قهرا ریشه ظلم در هر حال کنده شود. زیرا در آن صورت اساسا هیچ‌گونه ستمی در کره زمین پدیدار نمی‌شد. امّا البته در عین حال که به انسانها آزادی داده و جلوی ظلم کردن آنها را به یکدیگر به طور قهری نمی‌گیرد، ظالمین را نسبت به ایجاد ظلم مجبور نیز نمی‌سازد و آنها بر حسب اختیار و اراده خود دست به ظلم و ستم می‌زنند. خداوند امکان عدم ظلم و انجام اطاعت، هر دو را بر ایشان فراهم آورده و آنها را به هر دو طرف هدایت کرده و راهنمایی نموده، و به آنها فهمانده است که ظلم حرام است، ولی آنان به اختیار خود منحرف شده و به سوء اختیار خود ظلم و ستم می‌کنند، بدون اینکه خداوند متعال را هیچ‌گونه شرکتی در پدید آمدن ظلم توسّط آنان در میان باشد.

(1) بنابراین ظلم را خدا نخواسته و اراده نکرده است، نه به اراده تشریعیه زیرا در شرع آن را حرام کرده است، و نه به اراده تکوینیه؛ زیرا مردم را وادار و مجبور به ظلم نکرده است. نهایت آنچه که هست، همان است که خداوند جلو ظلم مردم را نگرفته است، زیرا آنان را مختار آفریده و ظلم از سوء اختیار مردم سر می‌زند، و این جلوگیری نکردن و آزاد گذاشتن به خاطر دو هدف است:
هدف اوّل: حفظ اختیار و نفی جبر؛ که با برهان و استدلال ثابت شده است که خداوند مردم را مجبور نمی‌کند، و اگر بخواهد بالاجبار و قهرا جلو ظلم آنها را بگیرد، دیگر اختیار از بین می‌رود، و این مسأله روشن است.
هدف دوم: اجرای قانون آزمایش و گزینش، که از سوی یک فرد نسبت به دیگر افراد مفید است و نتیجه‌بخش؛ «تا آنکه خداوند کاری را که انجام گرفتنی است بگذراند و آن کس که هلاک می‌شود از روی بینه و دلیل باشد، و آن کس که زندگی می‌یابد از روی دلیل و برهان زنده باشد».
«17»
(2) و همچنین نسبت به عموم افراد جامعه نیز فایده بدهد، به طور که بزرگترین اثر را در تحقق هدف الهی از آفرینش داشته باشد؛ زیرا آن جامعه ایده‌آل که مورد آرزوی همگان است، وقتی تحقق می‌یابد که پیش از آن آزمایشاتی وجود داشته باشد تا در ضمن آن آزمایشات، دومین شرطی که قبلا متذکر شدیم محقق گردد. در بحثهای آینده، مفصل و مشروحتر در این باره صحبت خواهیم کرد.
(3)

نکته سوم: بشارت پیامبر اسلام و ائمّه هدی به روز موعود الهی

به همانگونه که پیامبران پیشین همگی در نوید و مژده دادن به روز موعود شریک بوده‌اند، پیامبر اسلام- صلّی اللّه علیه و آله- و جانشینان پاک و معصوم آن حضرت و بسیاری از صحابه و یاران آنان نیز این بشارت را ادامه داده‌اند، و نوید آنان گسترده‌تر و مهمتر هم بوده است، زیرا اینان اصل طرح و برنامه را نیز به همراه داشته و به جهانیان عرضه داشته‌اند و می‌بایست که

---

(17) انفال/ 42.

تاریخ غیبت کبری ،ص:280

به روشنی نوید پیاده شدن آن طرح را به گوش مردم جهان برسانند؛ زیرا زمان اینان نزدیکتر و متّصل به روز موعود می‌باشد، و از همین جهت مسئولیّت آنان در ایجاد مقدمات و فراهم آوردن شرایط آن روز سنگینتر و مهمتر بوده است. و لذا رسول خدا و جانشینان آن حضرت- صلوات اللّه علیهم- برای آمادگی ذهنی مردم، روی سه مسأله مهم پافشاری و تأکید فراوانی نموده‌اند:

(1) مسأله اوّل: خبر دادن به هدف و مقصود بزرگ خداوند و بشارت دادن به روز موعود که عدالت کامله تحقق می‌یابد و سراسر گیتی را فرا می‌گیرد.

در این مورد کافی است که به قرآن کریم بنگریم، و ببینیم که چگونه پرده از راز خلقت برداشته و هدف نهایی آفرینش را بیان داشته است، آنجا که فرماید:

«من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بپرستند» «18» و یا آنجا که فرماید:

«خداوند به کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح انجام داده‌اند از بین شماها، نوید داده است که در زمین جانشینشان گرداند ...» «19» و یا آنجا که گوید:

«اوست خداوندی که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمامی ادیان پیروز گرداند ...» «20» و دیگر آیاتی که در این زمینه وارد شده است.

(2) مسأله دوم: تأکید بر اینکه پیشوای پیروز و موفق برای انجام و تحقق بخشیدن به این هدف بزرگ، وجود مقدس حضرت مهدی- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- می‌باشد، چنان که روایات متواتری در این باره از حضرت

رسول و ائمّه اطهار- علیهم السلام- رسیده است.
اثبات تواتر در این موضوع موکول به جای دیگری است. فعلا همین اندازه ما را بس است که بدانیم اخبار وارده در این موضوع مورد قبول شیعه و سنی می‌باشد.
(3) این تأکید به خاطر این بوده است که انسانها، هم از آینده خود کاملا آگاه باشند، و هم اسم و خصوصیّات رهبرشان را کاملا بدانند؛ زیرا

---

(18) ذاریات/ 51 و 56.
(19) نور/ 55.
(20) توبه/ 33؛ الفتح/ 28؛ صف/ 61.

شایسته نیست که بدون خبر و ناآگاهانه ظهور واقع شود و هیچ‌گونه آشنایی از قبل نباشد؛ و نیز برای این بوده که کسی به دروغ ادعای رهبری نکند و باعث گمراهی مردم نشود، و لو در حدود بسیار اندک و نسبت به دیگر اشخاص، به طوری که در جهت بعدی توضیح خواهیم داد.
(1) مسأله سوم: خبر دادن از رویدادهای جهانی وقوع ظلم و فساد و انحراف؛ چنانکه اخبار فراوانی در این مورد وارد شده است، و این اخبار، همراه با بیان وظیفه اسلامی هر فردی در مقابل این شرایط است، تا هر فردی با بینایی کامل به وظیفه خود عمل کند و ضرورت ایستادگی و پایداری را در مقابل انحرافات و کژیها بداند. و این خود باعث موفقیّت او در این امتحان خدایی باشد و جزء بندگان با اخلاص و آزمایش شده الهی قرار گیرد که به شرف و افتخار شرکت در برپایی و استواری عدالت جهانی در روز موعود نایل می‌آیند.
(2) و امّا آن کس که با امواج انحرافات شناوری کرده و لذا به هر طرف که موج فساد حرکت نموده او را هم با خود برده است، فهمیدن احکام اسلامی برای او چندان اهمیّتی ندارد و جزء مردودشدگان در این امتحان الهی خواهد بود.
و از اینجا به روشنی و وضوح، ارتباط تمامی این قضایا را که به امّت اسلامی ابلاغ شده است با برنامه‌ریزی الهی برای تحقق روز موعود درمی‌یابیم، این ابلاغها برای این بوده که این امّت در آماده‌سازی بیشترین عدد ممکن از افراد مخلص آزموده شده سهیم باشد؛ بدین صورت که با این خبرها از آینده، آمادگی ذهنی کلّی برای برخورد با این وقایع برای او فراهم آید و حجّت بر وی تمام گردد، و حقیقت امر برای فرد مسلمان روشن باشد و در امر دین دارای بصیرت و روشن‌بینی مخصوصی باشد، و از بین امواج متلاطم انحرافات بتواند راه درست زندگی را پیدا کند، چنانکه

مطلوب نیز همین است.
(3)

نکته چهارم: کیفیّت آماده‌سازی ذهن مردم برای روز موعود توسط حضرت مهدی (ع)

در مباحث گذشته دیدیم که حضرت بقیة اللّٰه خود نیز در آماده ساختن ذهن مردم برای روز موعود شرکت جسته و با برنامه‌ریزیهای مخصوص و برداشتن سه گام مهم به این آماده‌سازی اقدام فرموده است:

(1) گام اوّل: اقامه حجت و آوردن دلیل بر وجود مقدس خود با تکرار دیدارها و رویارویی با تعداد زیادی از مردم در ضمن دوران غیبت صغری و غیبت کبری، و با این دیدارها، پایه ایستادگی را در مقابل منکران و کسانی که در وجودش شک و تردید دارند بنا نهاده و بهترین دلیلها را بر وجود خود به دست یاران داده است.

(2) گام دوم: دادن طرحی کامل برای اندیشه غیبت و ظهورش؛ چنانکه این طرح را در بسیاری از دیدارها و تشریفات به خدمت حضرتش در دوران غیبت صغری از آن بزرگوار می‌شنویم، همچون دیدار با علی بن مهزیار و توقیع حضرت به اسدی. «21»

با این تذکرات شفاهی و کتبی، بینش کافی برای رو در رویی با مشکلات و ثبات و پایداری در مسیر تحقق هدف عالی به شیعیان و پیروان خود می‌بخشد.

(3) گام سوم: تلاش و کوشش در حد مناسب برای برانداختن ظلم و تجاوز به همان‌گونه که در بخش نخست این کتاب بازگو کردیم.

با این همکاری حضرت در بر انداختن ظلم و ستم، یک فرد مسلمان بهتر می‌تواند در امتحان و آزمایش الهی موفق شود، زیرا موانع و عوامل بازدارنده را حضرت از سر راه او برمی‌دارد و تا حدودی راه را برای استقرار ایمان و اخلاص بازتر می‌کند تا شخص بهتر بتواند طبق اخلاص عمل کرده و دیگران را نیز تبلیغ نماید.

(4) بنابراین وجود مقدس حضرت بقیّة اللّٰه- ارواحنا فداه- در هر یک از این سه گام و سه برنامه، خود در مسیر همان برنامه‌ریزی کلی خدایی برای تحقق روز موعود حرکت می‌کند، همان‌گونه که امامان پیشین و اجداد بزرگوار آن حضرت حرکت کرده بودند. چگونه این چنین نباشد، و حال آنکه او پیشوای بزرگ الهی است که برای روز موعود ذخیره شده است.

---

(21) برای نمونه به کتاب تاریخ الغیبة الصغری/ 577 مراجعه کنید.

(1)

جهت چهارم: اهمیّت رهبری در برنامه‌ریزی الهی

اشاره

در این باره در چندین نکته می‌شود بحث کرد:
(2)

نکته اوّل: لزوم وجود رهبر در هر نهضت

برای هر نهضتی رهبری لازم است، و برای هر دولتی رئیس و فرماندهی، در طول تاریخ هر حرکتی که موفقیتی کسب کرده، دارای رهبری پیشرو بوده که توانسته آن نهضت و حرکت را به پیش ببرد. این مسأله، یک مسأله مسلّم و حتمی است، به طوری که می‌توان گفت که محال است حرکتی و جنبشی در جامعه بدون وجود یک رهبر و پیشوا ایجاد شود، هر چند که حرکت، کند و جنبش ضعیف باشد. زیرا جامعه- به هر شکلی که باشد- از تعدادی افراد تشکیل شده است که هر یک دارای نظر و رأی ویژه‌ای مخصوص به خود است، و این جامعه اگر بخواهد به هدف و مصلحتی واحد برسد و مصالح حال و آینده خود را به دست آورد، جز با وجود یک فرد یا گروهی که رهبری را به دست گرفته و جامعه را با خود حرکت دهند میسور نیست، تا چه رسد که یک حرکت، داعیه اصلاح جهان و پیاده کردن عدالت و صلح جهانی را داشته باشد و بخواهد بر کلیه افراد بشر حکومت کند و همگی را تحت یک فرمان، و مطیع یک مرکز فرماندهی بنماید.
(3) ما امروز دولتهای بزرگ و کوچک را می‌بینیم که علی رغم نظامات تشکیلاتی و دقت آنها در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برای رهبری و اداره گوشه‌ای از عالم و سرزمین محدود به خودشان، در مرور زمان، ناتوانی و نارسائیهای آن دولتها آشکار گشته و هر یک به جای این که منافع توده‌های مردم خود را در نظر گیرند، به نفع طبقه حاکمه کار کرده و منافع هیئت حاکمه را در نظر گرفته‌اند. اینان چگونه می‌توانند رهبری جهان را در دست گیرند و مصالح عامه بشریّت را رعایت نمایند؟! (4) بنابراین برای اینکه هدف و مقصود نهایی خداوند از آفرینش، جامه تحقق به خود بپوشد، می‌بایست شخصیتی را که از تمام جهات، شایستگی رهبری دارد

به وجود آورد، تا زمام امر را در روز موعود به دست گیرد، و بر طبق همین فلسفه است که باید حضرت مهدی- علیه السلام- وجود داشته باشد.
(1)

نکته دوم: اثبات شایستگی حضرت بقیّة اللّه (عج) در رهبری نهضت جهانی

تردیدی نیست در اینکه رسول اکرم و بعد از آن حضرت ائمه معصومین- علیهم السلام- شایستگی رهبری جهانی را داشته‌اند. این مطلب را به طور مختصر در اینجا با ذکر دو مقدمه اثبات کرده و تفصیل بحث را به جای مناسب خود واگذار می‌کنیم.
(2)

مقدّمه اوّل

: هر شخصی که خداوند متعال برای رهبری تعیین می‌کند، باید توانایی انجام آن را داشته باشد، زیرا قبیح است که خداوند شخصی را که نسبت به انجام این وظیفه مهم، توانایی ندارد برای آن برگزیند. مثلا اگر خداوند پیامبری را برای هدایت و رهبری یک شهر می‌فرستد، باید توانایی ادای این مسئولیّت را نیز به او عطا فرموده باشد. و هرگاه که مأموریّت هدایت یک منطقه وسیعی را به او واگذار می‌کند، به همان اندازه باید توان و قدرت به او بدهد.

بنابراین ممکن نیست که بدون اعطای قدرت، شخصی را مأمور انجام کاری کند بلکه این فرد، یا پیش از مأموریّت خودداری آن قدرت و توان لازم هست، و یا اینکه بعد از سپردن مأموریّت، خداوند این قدرت را به او می‌بخشد؛ به هر صورت در هنگام انجام مأموریّت از کاملترین شایستگی و توان برخوردار است.

(3)

، همان‌گونه که مسئولیّت‌های قانون‌گذاری وابسته به رهبری آن حضرت نیز پیچیده و بسیار بزرگ است.
بنابراین مسلّم است که خداوند متعال آن شایستگی کامل را برای دعوت و دولت پهناور جهانی، به حضرت رسول عنایت فرموده است؛ و از آنجا که ائمّه معصومین- علیهم السلام- نیز از سوی خداوند تعیین گشته‌اند تا جانشین آن
تاریخ غیبت کبری ،ص:285
حضرت باشند و بعد از رحلت آن بزرگوار زمام امور مردم را در دست گیرند و امام و پیشوای جامعه باشند، لذا می‌بایست که خداوند متعال آن شایستگی لازم را به آنها نیز داده باشد.
(1) و به همین دلیل می‌گوییم که این قابلیت و شایستگی در وجود مقدس حضرت مهدی- ارواحنا فداه- وجود دارد؛ چه از دیدگاه مقام امامت که دارای ویژگیهای دیگر امامان بوده، چه از دیدگاه جانشینی رسول خدا در دوره آخر الزمان که بر طبق عقیده تمام مسلمانها از سوی آن حضرت بدان مقام برگزیده شده است.
پس به هر صورت آن بزرگوار شایسته رهبری جهان بوده و می‌تواند با گسترش دعوت، و وسعت دایره مسئولیتش، عدالت را در سراسر گیتی برقرار سازد و به هدف نهایی خداوند از آفرینش جامه عمل بپوشاند و تحقق‌بخش غرض و هدف مقدس الهی باشد.
(2)

نکته سوم: هماهنگی غیبت حضرت بقیّة اللّه (عج) با برنامه‌ریزی الهی

غیبت و پنهانی حضرت می‌بایست با آن برنامه‌ریزی کلّی الهی هماهنگی داشته باشد، زیرا وقتی اراده خداوند بر این تعلق گرفت که پیشوای امّت اسلام، وجود مقدس حضرت بقیّة اللّه محمد بن الحسن العسکری- علیه السلام- باشد،- چنان که عقیده شیعه و گروهی از اهل سنت این است- برای تحقق این غرض می‌بایست برنامه‌ریزی طوری باشد که از آن حضرت برای روز موعود نگهداری شود و از رسیدن هرگونه گزندی به او جلوگیری به عمل آید.

(3) بنابراین اگر بگوییم که حضرت در همان زمان ظهور متولّد می‌شود، این مطلب بر خلاف عقیده‌ای است که با دلائل فراوان ثابت کرده‌ایم، و اگر بگوییم که پیش از فرا رسیدن آن زمان، حضرت متولّد می‌شود، می‌بایست که آن حضرت در اختفا و پنهانی به سر برد تا از دسترس دشمنان به دور باشد، تا آن هنگام که فرمان ظهورش برسد و آشکار گردد؛ و این است معنای غیبت.

(4) اگر کسی بگوید: ممکن است حضرت در زمانی جلوتر از هنگام ظهور متولّد شود و بعد از مدّتی بمیرد و بعد خداوند به هنگام ظهور او را زنده کند.

(1) در جواب می‌گوییم: این مطلب از چندین جهت باطل است:

اولا: این فرضیه‌ای است که هیچ کس قائل به آن نشده و بر خلاف عقیده تمام مسلمانها است، و لذا باطل است.

ثانیا: ما اگر نظریّه اختفای بدن را بپذیریم، از نظر اعجاز، زندگی بعد از مرگ، از آن «پنهانی» بهتر و مناسبتر نیست. و اگر در مسأله غیبت، خفا و پنهانی عنوان را در نظر گرفتیم، این نظریّه از پیشنهاد مرگ و زنده شدن مجدد، مناسبتر و نزدیکتر به واقعیّت و طبیعی‌تر است، چنان که در گذشته این مطلب را بررسی کرده و دانستیم و دیدیم که قانون معجزات، هرگونه معجزه‌ای را در جایی که راه طبیعی داشته باشد منکر است و لزومی برای انجام آن نمی‌بینند.

ثالثا: اگر این فرضیه را بپذیریم زیان بزرگی را پذیرفته‌ایم، و آن عبارت است از تکامل رهبر و پیشوا در خلال دوران غیبت؛ زیرا ائمه معصومین فراتر از درجه عصمت، بازهم مسیر تکامل را می‌پیمایند. و اگر فرض کنیم که حضرت از دنیا رفته و به هنگام ظهور مجددا زنده می‌شود، فوائدی که در دوران غیبت برای تکامل آن حضرت وجود دارد، از دست داده‌ایم.

بنابراین هدف اصلی از غیبت حضرت، نگهداری و حفظ جان و سلامتی آن حضرت است و در برنامه‌ریزی کلی الهی، غیبت حضرت نیز پیش‌بینی شده است.
(2) ممکن است چندین مسأله دیگر را نیز- که همراه با غیبت در آن برنامه‌ریزی سهمی دارند- در نظر بگیریم:
(3) 1) تکامل و رشد رهبر بعد از مقام عصمت به درجات کمالی که شایستگی رهبری را در درجه‌ای بالاتر و گسترده و ژرف و عمیقتر می‌سازد، تا بتواند عدل و داد را در پهنه گیتی مستقر سازد. (در این باره مفصلا بحث خواهیم کرد.)
(4) 2) مطلبی که در قسمت اوّل کتاب بررسی کردیم، که در این دوره حضرت دست به کارهای مهمی می‌زند تا امّت را از نابودی نجات داده، درهای خیرات و برکات را به روی آنها بگشاید، و در نتیجه بر تعداد افراد با اخلاص و آزمایش شده می‌افزاید تا در ساختن جامعه موعود با او شریک بوده و او را کمک کنند.
(5) 3) حوادث و رویدادهای دوران غیبت، در ایجاد شرایط ظهور سهمی به
تاریخ غیبت کبری ،ص:287
سزا دارند و همان رویدادها است که امّت اسلامی را به پایه درک و احساس مسئولیّت بزرگ خود می‌رساند. (در گذشته این مطلب توضیح داده شد.)
(1) 4) در امتداد این دوره، امّت اسلامی به اهمیّت وجود پیشوای خود پی برده و می‌فهمند که زمام امر آنان در دست او است و از کلیه کارهای آنها آگاه است.
این آگاهی موجب رشد معنوی افراد می‌شود و روح تصمیم‌گیری را در آنها ایجاد کرده بر استواری آنان می‌افزاید و از این طریق بر تعداد افراد با اخلاص و آزمایش شده افزوده می‌شود.
(2) 5) ژرفتر شدن اندیشه اسلامی در فهم و برداشت از کتاب و سنّت، چه در بخش عقائد و چه در قسمت احکام اسلامی، تا اذهان آماده و استعدادها، هر چه بیشتر برای پذیرش دستورات حضرت مهدی شکوفا گردد. ما این رشد و تکامل فکری را پیوسته در مجامع علمی اسلامی می‌بینیم که هر روز مباحثی تازه و نو، و مطالبی دقیق و ارزنده از قرآن مجید و روایات معصومین استخراج کرده و به جوامع علمی به ارمغان می‌آورند. این مباحث نیز در برنامه‌ریزی کلّی الهی نقشی به سزا دارند. در مقابل این نهضت و رشد علمی اسلامی، پیچیدگی هر چه بیشتر مسائل زندگی، شعله‌ور شدن آتش ظلم و جهت‌گیریهای سرسختانه‌ای در مقابل اسلام و مسلمین را مشاهده می‌کنیم، که از پیشرفت سریع رشد اسلامی جلوگیری می‌کنند. این حالت نیز خود در برنامه‌ریزی الهی سهمی فراوان

دارد.
(3) ممکن است چنین به ذهن برسد که با توجه به آنچه در آغاز بحث گفتیم که در ابتدای نزول قرآن و ابلاغ دیانت مقدسه اسلام به مردم، جوامع بشری به آن پایه از درک و فهم رسیده بودند که بتوانند اسلام را درک کنند و بفهمند، دیگر چه نیازی به این رشد و تکامل فهم و درک وجود دارد؟
پاسخ این سؤال آن است که: ما اقلا این احتمال را می‌دهیم که فهم و درک نظریّه عدالت آشکار جهانی در بین مردم دارای سطوح مختلف باشد، که پایین‌ترین سطح آن در آغاز شروع اسلام بوده و بالاترین درجه‌اش به هنگام ظهور حضرت بقیّة اللّه و تشکیل دولت واحد جهانی آن حضرت خواهد بود، و از صدر اسلام تاکنون پیوسته درجات فهم و کمالات انسانها بالاتر رفته، تا به عالیترین درجه‌اش در روز موعود برسد، که همان درجه دقت و ژرف‌اندیشی در معارف

اسلامی است، که اگر آن معارف در صدر اسلام به طور روشن و صریح بیان می‌شد، کسی آنها را نمی‌فهمید.
(1) این مسأله را اگر چه در اینجا به صورت یک احتمال آوردیم، ولی در نوشته دیگری از این مجموعه، دلائلی بر اثبات آن خواهیم آورد.
بنابراین، این ژرف‌نگری و دقت نظر، بزرگترین اثر را در درک طرح و برنامه کامل عدالت در شکل جدید آن که پس از ظهور اعلان می‌شود دارا می‌باشد.
(2) البته به این نکته نیز باید اشاره کنیم که رشد فکری و دقت نظر نمی‌تواند تنها عامل و انگیزه منحصر به فرد برای پیاده شدن عدالت جهانی باشد، بلکه جنبش‌های علمی و پیشرفتهای فرهنگی دیگر ملتها و گروهها نیز در ایجاد زمینه برای روز موعود مؤثر می‌باشد. زیرا طرف مقابل و مخاطب حضرت بقیة الله تنها جامعه اسلامی نمی‌باشند، بلکه حضرت با دیگر ملتها نیز سر و کار دارد و آنان را به سوی هدف خود که اسلام باشد دعوت می‌کند، و دولت و حکومت خود را در تمامی پهنه گیتی مستقر می‌سازد. علاوه بر اینکه پیشرفتهای علمی و فرهنگی در دیگر ملتها، هماهنگی فعالی در ایجاد فردای روشن و آینده مترقی انسانی دارد؛ فردایی که اگر از امروز شرایط پیشرفت و آمادگی برای آن ایجاد نشده باشد، دیگر فردا برای آن برنامه دیر شده و فایده‌ای ندارد. بنابراین دوران غیبت از این جهت نیز در برنامه‌ریزی کلی الهی سهیم می‌باشد.
(3) با در نظر گرفتن مطالب فوق، برداشتی کافی از برنامه‌ریزی الهی و آزمایش و اختبار خدایی که بشریت با آن دست به گریبان است نمودیم، و مقصود ما از عنوان بحث که گفتیم قواعد عمومی در اسلام مقتضی آن است که ظلم فراگیر شود و انحرافات در جوامع بشری فزونی یابد همین

است. در آینده روایاتی را نیز در این زمینه ذکر خواهیم کرد.

تاریخ غیبت کبری ،ص:289

(1)

جنبه دوم: [نصوص و روایاتی گویای ویژگیهای آینده و خصوصیات مردم در پایبندی به دین]

اشاره

نصوص و روایاتی که گویای ویژگیهای آینده می‌باشد، و خصوصیات زمانه و مردم آن را که تا چه اندازه پایبند دین و مذهب می‌باشند و احساس مسئولیّت و درک مذهبی تا چه پایه است بازگو می‌کند؛ و سرنوشت توده‌های منحرف و انسانهای فاسد و تبهکار، و کیفرهایی را که خداوند برای آنها در نظر گرفته است، مشخص می‌سازد.
(2) در این کتاب، گرچه بیشتر به روایاتی استناد کرده‌ایم که معتقدان به حضرت غیبت حضرت مهدی- علیه السلام- نقل کرده‌اند، لکن چون دیگر مذاهب اسلامی نیز در این باره روایاتی را نقل کرده‌اند، بهتر است از آنها نیز روایاتی بیاوریم تا احاطه به آنها نیز پیدا کنیم.
برای رعایت اختصار، اگر در دو کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری، درباره حادثه و رویدادی روایتی وجود داشت از آن دو کتاب نقل کرده، و در صورت وجود نداشتن در آنها، از دیگر کتب صحیح اهل سنت روایتی را متذکر می‌شویم؛ و روایات وارده از ائمه- علیهم السلام- را نیز به آنها ضمیمه می‌کنیم؛ البته از کتابهای قدیمی و مدارک هر چه نزدیکتر به زمان ائمه- علیهم السلام-. و اگر نمی‌خواستیم رعایت اختصار را بکنیم، می‌بایست در هر رویدادی که نقل می‌کنیم دهها روایت و حدیث بیاوریم، ولی لزومی برای نقل آن همه روایات متکرره ندیدیم؛ زیرا با مراجعه به دو کتاب صحیح اهل سنت- صحیح بخاری و مسلم- و کتب قدیمی شیعه، دیگر نیازی به سایر کتب نیست.
با در نظر گرفتن دیدگاه مذکور می‌بایست در چندین جهت بحث کرد.
(3)

جهت اوّل: اخباری که از مشکلات و سختیها و فساد و تبهکاریهای زمانه به طور مطلق بحث می‌کند

اشاره

تاریخ غیبت کبری ،ص:290

و حادثه‌ای معین و مشخّص را متذکر نمی‌شود؛ و آنها بر چندین قسم می‌باشد:

(1)

قسم اوّل: روایاتی که دلالت می‌کند بر پر شدن زمین از ظلم و جور

؛ و این مضمونی است که به طور مستفیض بلکه متواتر «1» بین شیعه و سنی نقل شده است، گرچه مسلم و بخاری از ذکر آن خودداری کرده‌اند.
ابو داوود به طور مکرر این روایت را نقل کرده است، یک بار با لفظ: «یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا»، و بار دیگر با لفظ: «لو لم یبق من الدهر إلّا یوم واحد لبعث اللّه رجلا من أهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا»، و بار دیگر بالفظ «المهدیّ منّی ... یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا» روایت کرده است. «2»
(2) در کتاب «الصواعق المحرقة» «3» از احمد و ابو داوود و ترمذی و ابن ماجه روایتی را با عبارت دوم سنن ابو داوود آورده است، و از ابو داوود و ترمذی نقل کرده است: «لو لم یبق من الدّنیا إلّا یوم واحد ... یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما.»
(3) و از طبرانی روایت کرده است: «فیبعث اللّه رجلا من عترتی أهل بیتی یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا ...»
(4) و از راویانی و طبرانی نقل کرده است «4»: «المهدیّ من ولدی ... یملأ الأرض عدلا کما ملئت جورا.»
(5) بدین مضمون، روایات بسیاری نقل شده و در کتب و مصادر حدیثی پخش است، و نویسندگان حدیث در مجموعه‌های حدیثی خود آورده‌اند، مانند

---

(1) مستفیض و متواتر، استفاضه و تواتر؛ دو اصطلاح در علم حدیث می‌باشند. مستفیض روایتی است که تعداد راویان آن در هر طبقه بسیار باشند، لکن به حدّ تواتر نرسیده باشد. (مترجم)
(2) سنن ابو داوود 2/ 422.
(3) الصواعق المحرقه/ 97.
(4) الصواعق المحرقه/ 98.

شبلنجی در «نور الابصار»، صبان در «اسعاف الراغبین»، شبراوی در «الاتحاف»، ابو نعیم اصفهانی در «الاربعین»، سبط ابن الجوزی در «تذکره»، کمال الدین ابن طلحه در «مطالب السئول»، احمد در «مسند»، حاکم در «مستدرک»، سیوطی در «العرف الوردی»، و دیگر مجموعه‌های حدیث اهل سنت.
و اما کسانی که در بین شیعیان، متذکر این حدیث شده‌اند، بیش از حد

شمارش هستند و هر کس که خواسته در زمینه مسائل اعتقادی و در بحث مهدویّت و قائمیّت حدیثی را نقل کند، متذکر این مضمون شده است.
(1) مقصود از کلمه ظلم، انحراف از جاده و صراط عدالت اسلامی است، و مثل آن کلمه جور است که میل و تمایل از راه باشد. گفته می‌شود: «جار عن الطریق؛ ای: مال».
این تمایل، از دیدگاه رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- که این جمله را فرموده‌اند، یعنی تمایل و روی گرداندن از تعالیم اسلامی و عدالت راستین، چه در سطح فرد و چه در سطح اجتماع.
(2) حدیث به طور صریح و روشن، گویای آن است که زمین پیش از ظهور حضرت بقیّة اللّه در روز موعود، پر از ظلم و جور می‌شود، و این همان معنایی است که بر طبق قواعد عامه گفتیم که بیشتر افراد مردم در اثر آزمایش و امتحان خدایی از راه راست منحرف می‌شوند به طوری که شکل کلی حکومت حاکم بر افراد بشر، چه نظام فردی و چه اجتماعی، به طوری است که با تعالیم اسلامی متناقض و متباین است، بدون اینکه افراد شایسته، هر چند که زیاد هم باشند، اثری مهم در تغییر نظامات منحرف فردی و اجتماعی داشته باشند. و این چیزی است که قابل انکار نیست و پیوسته در جوامع بشری به چشم خود می‌بینیم.
پس درود خدا بر تو ای رسول گرامی اسلام، که از این رویدادها خبر داده‌ای. و سلام خداوند متعال بر تو ای حضرت مهدی که تمامی این اوضاع را تغییر داده و به قسط و عدل کامل برمی‌گردانی، و اوضاع را بر طبق هدف و مرام و برنامه‌ریزی کلی الهی دگرگون می‌سازی.
(3)

قسم دوم: روایاتی که بر کثرت آشفتگیها و زیادتی درگیریها و نابسامانیها دلالت دارد.

تاریخ غیبت کبری ،ص:292

(1) اینگونه روایات را گروه بسیاری از راویان و حدیث‌نویسان شیعه و سنی روایت کرده‌اند، از جمله نویسندگان زیر:

(2) 1) بخاری از حضرت رسول- صلوات اللّه و سلامه علیه و آله-:

«زمان نزدیک می‌شود، کارها کم می‌گردد، خودخواهیها و کینه‌توزیها گسترده می‌شود، فتنه و آشوبها پدید می‌آید ...» «5»

(3) 2) بخاری از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله-:

«به زودی فتنه‌هایی خواهد آمد، آن کس که بنشیند، بهتر است از آن کس که بپاخیزد و قیام کند ...» «6»

این روایت را مسلم با اسناد دیگری نیز نقل کرده است. «7»

(4) 3) بخاری از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله-:

«من جایگاه فرود فتنه‌ها را در خانه‌های شما، همچون جای ریزش باران می‌بینم.» «8»

بخاری برای این روایت اسناد متعدّد نقل کرده است.

(5) 4) نعمانی از حضرت صادق- علیه السلام- در ضمن حدیثی طولانی، از «فتنه‌ها و آشوبهای گمراه کننده وحشتزا» خبر داده است. «9» و نیز از حضرت امام محمد تقی- علیه السلام- روایت کرده که آن حضرت فرموده است:

«قائم- علیه السلام- قیام نمی‌کند، مگر در هنگامی که ترس شدیدی بر مردم سایه افکنده باشد و زلزله‌ها و فتنه و بلا مردم را در بر گرفته باشد ...» «10»

معنای فتنه:

(6) در لغت عرب، فتنه چندین معنی دارد، که بر حسب اختلاف آن معانی، این احادیث را می‌توان به چندین‌گونه معنی کرد، گرچه می‌شود همه را به یک

---

(5) صحیح بخاری 9/ 61.

(6) صحیح بخاری 9/ 64.

(7) صحیح مسلم 8/ 168- 169.

(8) صحیح مسلم 8/ 168- 169.

(9) غیبت نعمانی/ 153.

(10) غیبت نعمانی/ 235.

معنی نیز برگرداند که شامل همه بشود.
(1) معنای اوّل: آزمایش و اختبار؛ اصل این کلمه از ریشه «فتنت الفضّة و الذهب» گرفته شده است، وقتی که نقره و طلا را با آتش ذوب می‌کنند تا خوب را از بد جدا سازند. و کلمه «فتن» به معنای احراق و سوزانیدن است، و آیه شریفه قرآنی که می‌فرماید: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ «11» از همین ریشه گرفته شده است، یعنی: روزی که آنان در آتش سوخته می‌شوند.
(2) مؤیّد این مطلب که فتنه بدین معنی است، روایتی است که نعمانی از حضرت موسی بن جعفر- علیه السلام- روایت کرده است، که حضرت در ضمن تفسیر آیه شریفه الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ «12» فرموده است: «يفتنون كما يفتن الذّهب» و سپس فرمود: «يخلصون كما يخلص الذهب» «13» که فتنه را به معنای خالص‌سازی و جدا کردن قرار داده‌اند.
اگر این معنی را از کلمه فتنه در نظر گیریم، روایاتی را که دلالت بر کثرت فتنه می‌کند، باید به روایات امتحان و اختبار ملحق ساخته و در ضمن آنها بیاوریم؛ زیرا فتنه در این روایات همان معنی تمحیص و پاکسازی را می‌دهد و آن خالص شدنی که در روایت آخر ذکر شده است همان پیروزی و موفقیّت در سرانجام این تمحیص و امتحان است.
(3) معنای دوم: کفر و گمراهی و گناه؛ «فاتن» یعنی: کسی که از راه حق گمراه می‌کند. «فاتن» اسم شیطان است. «فتن الرجل» یعنی: شخص را از امر حقّی که بر آن بود، جدا نمود. و در آیه شریفه وَ إِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ «14» به همین معنی آمده است، یعنی: همانا نزدیک بود که تو را از راهی که به تو وحی کرده بودیم، دور سازند و منحرف کنند.
حال اگر فتنه را به این معنی بگیریم، اینگونه روایات را می‌توانیم به

---
(11) ذاریات/ 513.
(12) عنکبوت/ 2.
(13) غیبت نعمانی/ 202
(14) اسراء/ 73.

روایات گویای پدید آمدن ظلم و جور ملحق سازیم و در ردیف آنها قرار بدهیم.
(1) معنای سوم: اختلاف مردم در آرا و افکار، مؤیّد این مطلب روایتی است که نعمانی در حدیث گذشته از حضرت جواد الائمه- علیه السلام- نقل کرده که حضرت در آنجا فرموده است: «و فتنة و بلاء يصيب الناس و

طاعون و سیف قاطع بین العرب و اختلاف شدید فی النّاس و تشتّت فی دینهم و تغیّر فی حالهم» «15» حال اگر بدین معنی باشد، این گونه روایات را باید در ردیف روایات تشتت افکار قرار بدهیم.
(2) معنای چهارم: قتل و کشتار؛ به همین معنی در آیه شریفه إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا «16» آمده است، یعنی: اگر ترسیدید که شما را بکشند کسانی که کافر گذشته‌اند. «17»
و با این معنی، این روایات در ضمن احادیث مربوط به پدید آمدن هرج و مرج و کشتار که در آینده آنها را نقل خواهیم کرد وارد می‌شود.
(3) صحیح آن است که تمام این معانی را می‌توان به یک معنی ارجاع داد، و یا اینکه بگوییم تمام این معانی را، این احادیث در بردارد؛ زیرا امتحان و آزمایش خداوندی- که معنای اوّل بود- در جایی بیشتر نتیجه‌بخش است که کفر و بی‌دینی- که معنای دوم بود- در آنجا زیاد باشد، و کفر و بی‌دینی و انحراف، هیچ‌گاه در یک فکر و مذهب مشخّص و واحد نیست، بلکه بیشتر در جایی است که اختلاف و تناقض اندیشه‌ها و افکار باشد- و این معنای سوم بود- و با وجود اختلافات و درگیریهای فکری، خونریزی و قتل پدید می‌آید و کشتار به دنبال دارد- و این معنای چهارم بود. و لذا تمامی این معانی، در اخبار و روایات آمده است، چون ارتباط و وابستگی زیادی بین آنها وجود دارد، چنانکه به زودی مفصلا بحث خواهیم کرد.

---

(15) غیبت نعمانی/ 235.
(16) نساء/ 101.
(17) توضیح معانی مختلف «فتنه» از لسان العرب نقل شده است.

قسم سوم: روایاتی که دلالت بر فریاد و اندوه مردم از سختیهای زمانه و دلگیری شدید از اوضاع و احوال می‌کند.

(2) 1) از جمله این روایات، حدیثی است که بخاری با اسناد خود از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- نقل می‌کند که فرمود:
«ساعت (قیامت) فرا نمی‌رسد مگر آنکه وضع به جایی برسد که اگر شخصی از قبر کسی عبور کند، بگوید: ای کاش من جای او بودم!» «18»
مسلم نیز با همین عبارت این روایت را نقل کرده است. «19»
(3) 2) مسلم از حضرت رسول روایت کرده است که حضرت فرمود:
«سوگند به کسی که جانم در دست اوست، دنیا تمام نمی‌شود مگر آنکه مردی بر قبری عبور کند و حسرت او را بخورد و بگوید: «ای کاش من جای صاحب این قبر بودم!» او به کسی بدهکار نیست (و یا کیفری بر دوش او نیست که چنین آرزوئی می‌کند؛ و این سخن او تنها به خاطر) بلا و سختی (عمومی است که بر اوضاع حاکم است).» «20»
(4) شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است که مؤمنان در دوران غیبت «سختی و ناراحتی شدیدی و بلائی طولانی و ترس و وحشتی فراوان» خواهند دید. «21»
این مطلب روشن و واضح است که فریاد و آرزوی مرگ وقتی است که انسان با مشکلات و سختیهایی در یک جامعه منحرف روبرو می‌شود؛ انحرافی که به نوبه خود در برنامه‌ریزی کلی الهی نقشی به سزا دارد. بنابراین وجود چنین حالتی، از نتایج همان برنامه‌ریزی کلّی الهی است، و این خودداری دو نتیجه و بازتاب است:
(5) اوّل: ناامیدی از قوانین و نظریات حاکم بر جهان بعد از اینکه به تجربه

---
(18) صحیح بخاری 9/ 73.
(19) صحیح مسلم 8/ 182.
(20) صحیح مسلم 8/ 183.
(21) کمال الدین/ 335.

ثابت شد که آن نظریات و اندیشه‌ها جز بر مشکلات چیزی نیفزوده‌اند.
(1) دوم: آرزوی آینده‌ای با عدالت و داد که همه این مشکلات را حل کند و سختیها را از بین ببرد، چنانکه این بحث را در بخش چهارم از مراتب اخلاص در گذشته گفتیم، و این احساس و درک بهترین تضمین برای همکاری و پشتیبانی از نهضت جهانی حضرت می‌باشد.

و ما اگر به واقعیتهای تاریخی بنگریم، می‌بینیم که امّت اسلامی، به ویژه شیعیان و پیروان ائمه- علیهم السلام- در طول تاریخ خود با انواع و اقسام درگیریها و آشفتگیها دست به گریبان بوده‌اند، تا آنجا که یکی از شعاری دوران بنی عباس در توصیف آن زمان چنین گفته است:
- ما به خدا سوگند در زمانی زشت و دشوار به سر می‌بریم، که اگر آن را در جایی ببینیم، فریاد برمی‌آوریم.
- مردم از بد حالی در وضعی به سر می‌برند که شایسته و سزاوار است بدان کسی که می‌میرد تهنیت و تبریک گفته شود.
(2) بزرگترین سختی و دشواری که انسانیّت دچار آن شده است، آن ستم و طغیانی است که برخی از انسانها از جانب دیگران با آن روبرو می‌گردند، و اینکه اکثریت توده‌های مردم از نیروهای ستمگر تجاوزکار جهانی در خوف و وحشتند. و در این زمان بزرگترین ناراحتی انسانیّت، ترس از برخورد و انفجار سلاحهای اتمی است که بر فرض شروع جنگ جهانی سوم، دیگر کسی را باقی نخواهد گذاشت، همگی از بین می‌روند، نه کسی باقی می‌ماند که پیروز و برنده جنگ باشد، و نه کسی شکست خورده و مغلوب.
(3) به هر حال، احتمال دارد که سختیها و دشواریها از آنچه الآن هست نیز بیشتر شود و رو به فزونی گذارد، به ویژه درباره مؤمنین با اخلاص و در جوامع اسلامی؛ زیرا فقط آنان هستند که در مقابل انحرافات و تجاوزات ایستادگی می‌کنند، و بزرگترین تسلّی و دلگرمی آنان در اعتقاد به حضرت مهدی- ارواحنا فداه- است با آن برکات و عنایات گسترده و آینده بزرگ و روشنش؛ عجّل اللّه فرجه الشریف.
تاریخ غیبت کبری ،ص:297
(1)

قسم چهارم: روایاتی که بر وجود حیرت و سرگردانی در افکار و عقائد دلالت دارد.

همچون روایتی که از حضرت امیر المؤمنین علی- علیه السلام- نقل شده که آن حضرت در ضمن فرمایشاتی که درباره حضرت ولیّ عصر- ارواحنا فداه- داشته چنین فرموده است:
«برای او حیرت و غیبتی است که گروهی در آن دوره گمراه گشته و گروهی دیگر هدایت می‌یابند.» «22»
حضرت علی، حیرت و سرگردانی را به حضرت مهدی نسبت می‌دهند، بدان جهت که این حیرت مردم، از غیبت آن حضرت ناشی شده است، و اگر در بین مردم می‌بودند، این سرگردانی برای مردم نبود.
(2) البته ممکن است برای حیرت معانی دیگری نیز در نظر گرفت که یک یا همه آن معانی مقصود باشد:
(3) 1) حیرت در عقائد دینی؛ در اثر برخورد با امواج باطل و بی‌اساسی که به خاطر نادانی و زمینه خالی فکری مردم در آنها تأثیر می‌گذارد و افراد معمولی را از راه منحرف می‌کند.
(4) 2) سرگردانی نسبت به عقاید دینی؛ بدان معنی که وقتی مردم با افکاری مخالف برخورد می‌کنند و شبهات و اشکالات به آنها گفته می‌شود، نسبت به عقائد دچار سرگردانی می‌شوند که کجا بروند و شبهات خود را در کجا حل کنند تا راه راست خود را حفظ کنند.
(5) 3) حیرت و سرگردانی درباره خود حضرت؛ بدان معنی که طول غیبت حضرت، موجب شک و تردید مردم درباره آن حضرت می‌شود، چنانکه امروزه شاهد این تردید و شک در بین مسلمانها می‌باشیم. روایاتی که در آینده خواهیم دید گویای این مطلب می‌باشند.
(6) 4) سرگردانی در جهاد واجب در زمان غیبت و بدون داشتن رهبر و فرمانده؛ چرا که مؤمنان از سویی در این زمان در این مورد احساس وظیفه

---

(22) غیبت نعمانی/ 61؛ کمال الدین صدوق/ 289.

می‌نمایند ولی از سوی دیگر در عین حال تأسف می‌خورند از اینکه به پیشوا و رهبر بزرگی که آنها را به پیروزی می‌رساند دسترسی ندارند.
(1) به هر حال تمامی این معانی در برنامه‌ریزی کلی الهی سهیم می‌باشد، و می‌بایست به خاطر غیبت حضرت در بین مردم به وجود آید تا موجب امتحان و آزمایش گردد، و کسانی را که در سطح بالایی از اخلاص و ایمان

هستند بالاتر ببرد، و آن را که کفر و تبهکاری پیشه خود ساخته است فروتر بفرستد. و همین است مقصود امیر المؤمنین- علیه السلام- که فرمود: «گروهی گمراه شده و گروهی دیگر هدایت می‌یابند.»
(2)

قسم پنجم: روایاتی که دلالت بر وقوع هرج و مرج و آشفتگی می‌کند.

اینگونه روایات بسیار زیاد است، و تا اندازه‌ای که من جستجو کرده و یافته‌ام، فقط راویان اهل سنت آنها را روایت کرده‌اند، و در کتب شیعه تحت این عنوان و بدین مضمون روایتی نقل نشده است.

(3) بخاری تعدادی از این روایات را نقل کرده است «23»، گاهی با این لفظ که:

«پیش از وقوع قیامت روزگاری خواهد بود که در آن جهالت (در همه جا) منزل می‌گیرد- تا آنجا که گوید:- و هرج و مرج زیاد می‌شود.»

برای این روایت چندین سند نقل کرده است. و بار دیگر به لفظ «پیش از رسیدن قیامت ایّام هرج و مرج است» روایت کرده است.

(4) مسلم روایت کرده است:

«فضیلت عبادت در دوران هرج و مرج، همچون هجرت به سوی من است (یعنی به سوی پیامبر اکرم).» «24»

افراد دیگری همچون ترمذی، و ابن ماجه، و احمد، و حاکم مضامینی را که بر همین معنی دلالت می‌کند نقل کرده‌اند، ما بر همانچه در صحیحین بود اکتفا می‌کنیم.

---

(23) صحیح بخاری 9/ 61.

(24) صحیح مسلم 8/ 208.

تاریخ غیبت کبری ،ص:299

(1) مقصود از کلمه «هرج» به فتح «هاء» و سکون «راء» یکی از دو امر است:

اوّل: در هم ریختن و آشفتگی که به قتل و کشتار منجر شود، که در زمان ما با جنگهای گروهی و یا درگیریهای خیابانی تطبیق می‌کند، با گرفتاریها و ناامنیهایی که همراه دارد. کتب لغت این معنی را برای هرج تأیید می‌کنند.

دوم: به معنای کشتن گرچه با اضطراب و آشفتگی همراه نباشد، چنانکه از ظاهر برخی از روایاتی که بخاری نقل کرده «25» فهمیده می‌شود، که در آن احادیث، هرج به قتل تفسیر شده است. البته این احتمال وجود دارد که تفسیر از خود راوی باشد.

(2) ولی بهتر همان است که اخبار و روایات را به همان معنای اول ارجاع دهیم که معنای دوم نیز در ضمن معنای آن وجود دارد و مندرج است؛ زیرا در آن روایات چنین آمده است که: «در آن دوره هرج زیاد می‌شود؛ و هرج، قتل است»، بنابراین در آن دوره کشتار زیاد است و زیادتی کشتار جز با

اضطراب و آشفتگی همراه نیست، لکن انطباق هرج بر قتل فردی و کشتن یک نفر، چندان درست نیست.
(3) و امّا وابسته بودن این هرج به قیامت و اینکه جزء نشانه‌ها و علامات قیامت باشد، این مطلب به مقصود ما ضرر نمی‌رساند؛ زیرا مقصود آن است که این کارها پیش از قیام قیامت انجام می‌گیرد، گرچه در زمانی طولانی پیش از آن باشد، و این معلوم و روشن است که هر چیزی که پیش از ظهور حضرت مهدی واقع شود، پیش از قیامت خواهد بود و خواه ناخواه از نشانه‌ها و شرایط قیامت نیز محسوب خواهد شد. و قبلا متذکر شدیم که هر گونه فساد و انحرافی که در روایات از وجود آنها خبر داده‌اند، مربوط به دوران غیبت حضرت بقیّة اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- است. از این مطلب به طور اجمال می‌گذریم و ارائه برهان و دلیل را به آینده موکول می‌کنیم.
(4) در روایت مسلم از رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- چنین

---

(25) صحیح بخاری 9/ 61.

آمده بود: «عبادت در هرج، همچون هجرت به سوی من است.»
علاوه بر این معنای ظاهری، معنای عمیق و گسترده‌ای برای این عبارت وجود دارد که- ان شاء اللّه- در ناحیه و جهت سوم همین فصل بازگو خواهیم کرد.
(1) این بود بخش عمده‌ای از روایاتی که به طور مطلق دلالت بر فساد زمانه می‌کرد بدون اینکه حادثه و رویداد ویژه‌ای را متذکر شود، و از این مجموعه با در نظر گرفتن حدود اصل استحکام و سختگیری سندی که قبلا یادآوری شد؛ آنچه که به دست می‌آید معنایی عمومی برای شیوع فساد و انحراف و نافرمانی نسبت به دستورات اسلامی است؛ بلکه کثرت اخبار و جزئیاتی که به طور تفصیل در آنها آمده است، به قرینه قواعد کلّی گویای این مطلب می‌باشد که کلیه این مفاسد و انحرافات و هرج و مرج و کشت و کشتارها در برنامه‌ریزی کلّی الهی دخالت داشته و برای انجام وعده الهی مؤثر و سهیم می‌باشند.
(2)

جهت دوم: اخبار و روایاتی که دلالت می‌کنند بر وقوع رویدادهای معین و مخصوصی که از ضلالت و گمراهی مردم به بار می‌آید.

اشاره

(3)

از این جمله است:
(4) 1) بخاری از حضرت رسول نقل می‌کند:
«از جمله علائم قیامت آن است که علم از بین می‌رود و جهل و نادانی جایگزین می‌شود.» «26»
(5) 2) در حدیث دیگر چنین نقل کرده است:

---
(26) صحیح بخاری 1/ 30.

«علم اندک، و جهل پدیدار می‌شود.» «27»
(1) 3) و در جای دیگر چنین نقل کرده است:
«پیش از وقوع قیامت، روزگاری است که علم از بین می‌رود، و جهل و نادانی منزل می‌گیرد.» «28»
(2) 4) در جای دیگر از حضرت رسول نقل می‌کند:
«دانش جمع گشته و فتنه و نادانی آشکار می‌شود و هرج زیاد می‌گردد.» «29»
مسلم نیز چندین عبارت به همین مضمون را در فصلی مخصوص این مطالب آورده است «30» که نیازی به ذکر آنها نیست، و دیگران نیز مانند: ابن ماجه و ترمذی و احمد، آنها را نقل کرده‌اند.
(3) مقصود از برطرف شدن علم، آن است که از بین مردم رخت برمی‌بندد، و تعداد دانشمندان و دانشجویان کم می‌شود. و مقصود از علم، همان علوم اسلامی و مسائل مذهبی است، چنانکه مقصود از آشکار شدن و منزل گرفتن جهل، گسترش جهل و نادانی نسبت به افکار اسلامی در بین افراد جامعه است.
(4) در تعبیر به رفع علم و جمع کردن بساط دانش، این توضیح نهفته است که این امر به خدای تبارک و تعالی مستند است، همچنانکه متقابلا در روایت استقرار جهل و گسترش آن به ساخت مقدّس او نسبت داده نشده است.
همچنانکه حضرت ابراهیم خلیل فرمود: وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ: «و هنگامی که بیمار گشتم، اوست که بهبودیم می‌بخشد» «31» و نگفت: اوست که مرا مریض می‌کند و شفا می‌دهد، چنانکه گفت: وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ: «و آن کسی که او مرا خوراک می‌دهد و سیراب می‌سازد.» «32»

(27) صحيح بخاری 1/ 31.
(28) صحيح بخاری 9/ 61.
(29) صحيح بخاری 1/ 31.
(30) صحيح مسلم 8/ 58.
(31) شعرا/ 79- 80.
(32) شعرا/ 79- 80.

(1) به هر حال نسبت دادن اين عمل به خداوند، گاهى به توسط بندگان خدا است، كه منحرفين، مؤمنين را وادار به سكوت مى‌كنند و نمى‌گذارند احكام خداوند به گوش مردم برسد؛ و گاهى با عمل مستقيم خداوند است كه دانشمندان و علما تدريجا از دنيا مى‌روند و تعداد دانشجويان كم مى‌شود، و نسلهاى آينده دچار كمبود عالم و دانشمند مى‌شوند، و زمينه از تفكر و انديشه اسلامى خالى مى‌شود.

(2) و در همين زمينه، بخارى «33» از حضرت رسول روايت كرده است كه آن حضرت فرمود:

«خداوند علم را از بندگان نمى‌گيرد، لكن با از بين بردن علما، علم را از بين آنها مى‌برد. و وقتى كه ديگر دانشمندى باقى نگذاشت، مردم زمامدارانى جاهل و نادان براى خود برگزينند، از آنان سؤال كنند و آنان از روى نادانى فتوى دهند؛ خود گمراه باشند و ديگران را هم گمراه كنند.»

(3) و اين مسأله از چيزهايى است كه وجدان ما حكم مى‌كند كه اتفاق افتاده، و با قاعده كلى و برنامه‌ريزى الهى نيز منطبق است، و با رواياتى كه درباره پيدايش دانشمندان بد و بى‌تقوا آمده است، داراى يک مضمون و معنى است. همچنين در اثر جريان كلّى گسترش فساد و تباهى و دورى مردم از تعاليم اسلامى، طالبان علم نيز كار تعلّم را رها مى‌نمايند. و اين امر به نوبه خود دورى افزونترى را از تعاليم اسلام به بار مى‌آورد، و به همين ترتيب با ادامه اين تأثير و تأثّر دو جانبه روز به روز علم و دانش بيشتر از جامعه رخت برمى‌بندد.

(4)

قسم دوم: روایاتی که بر تشتت آراء و اختلاف انگیزه‌ها و خواسته‌ها و فزونی دعوتهای باطله و مکتبهای انحرافی دلالت دارد:

1) ابن ماجه در کتاب سنن روایت کرده است:
«به زودی فتنه و تفرقه و اختلافی خواهد بود.» «34»

---

(33) صحیح بخاری 1/ 36.
(34) سنن ابن ماجه 2/ 1310.

(1) 2) و نیز روایت کرده است:
«دعوت‌کنندگانی بر درهای جهنم ایستاده‌اند، و هر کس به آنها پاسخ مثبت بدهد او را به درون جهنم پرت کنند.» «35»
مثل همین روایت را مسلم نیز در کتاب صحیح روایت کرده است. «36»
(2) 3) و نیز ابن ماجه روایت کرده که حضرت رسول- صلّى اللّه علیه و آله- فرموده است:
«از جمله چیزهایی که بر امّت خود می‌ترسم پیشوایانی گمراه‌کننده می‌باشند.» «37»
(3) 4) و نیز فرموده است:
«با یکدیگر مفاخره خواهید کرد، و سپس به یکدیگر حسادت خواهید ورزید، و سپس به یکدیگر پشت خواهید کرد، و سپس نسبت به هم خشمگین و کینه‌توز خواهید شد ...» «38»
(4) 5) نعمانی از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است:
«دوازده پرچم شبیه به هم برافراشته خواهد شد، که از یکدیگر قابل تمیز نیست.» «39»
(5) 6) صدوق نیز در کمال الدین این روایت را آورده است. «40»
(6) 7) نعمانی نیز از حضرت باقر- علیه السلام- در ضمن حدیثی که فساد جامعه را توصیف می‌فرمایند، این خصوصیّات را برای آن زمان نقل کرده است:
«و اختلاف شدیدی در بین مردم، و پراکندگی در دینشان، و دگرگونی در حالاتشان.» «41»
(7) 8) شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از ابو سعید خدری، و

---

(35) سنن ابن ماجه 2/ 1317.

(36) صحیح مسلم 6/ 20.
(37) سنن ابن ماجه 2/ 1304.
(38) سنن ابن ماجه 2/ 1324.
(39) غیبت نعمانی/ 153.
(40) کمال الدین/ 347.
(41) غیبت نعمانی/ 235.

او از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- که فرموده است:

«شما را بشارت می‌دهم به حضرت مهدی که در امّت من برانگیخته می‌شود در حالی که مردم دچار اختلاف و زلزله‌ها می‌باشند، زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد ...» «42»

این حدیث را ابن حجر در الصواعق «43» با لفظی نزدیک به همین لفظ از احمد و ماوردی نقل کرده است.

(1) این مضمون همچون مضمون قبل، با قاعده کلّی و برنامه‌ریزی الهی مطابق است، و بیانگر شکلی دیگر از ظلم و فساد است؛ زیرا اختلاف آراء و پراکندگی عقائد از روشنترین اشکال ظلم و انحراف، و از لوازم و پیامدهای آن است و این حالت در تمام زمینه‌های سیاسی و مذهبی و اقتصادی، در تمام دوره‌های زندگی بشر وجود داشته است. یک جامعه منحرف، همیشه در درون خود دچار تجزیه و کشت و کشتار داخلی بوده و به انحراف خود ادامه می‌داده است.

(2) و امّا دعوت کنندگان و مبلّغین بدکار و پیشوایان گمراهی هم که چه بسیار در تاریخ وجود داشته و دارند. در دوران خلافتهای اسلامی به عنوان مبلغین و طرفداران اسلام در کنار بساط خلافت جلوه‌گری کرده، و تا زمان ما نیز همواره امثال آنان موجود بوده‌اند. در گذشته به صورت گروههایی همچون قرامطه و اسماعیلیان به نام اسلام مبلّغان آن افکار انحرافی شدند، و در زمان ما نیز به تعداد زیاد و به طور آشکار بر سر راه مسلمین نشسته مردم را به مکاتب انحرافی و مرامهای وابسته به اجانب همچون بهائیّت و قادیانی‌گری و اکثر فرقه‌های متصوفه دعوت می‌کنند. و لذا می‌بینیم آنچه در روایات آمده است، واقعیّت داشته و هزاران مصداق برای آن می‌توان یافت، و می‌بینیم که چگونه پیروان خود را به پرتگاه جهنم افکنده‌اند؛ به این معنی که زمینه‌ساز خروج آنان از اسلام حقیقی گشته‌اند که مستوجب عقوبت و کیفر الهی است.

---

(42) غیبت شیخ طوسی/ 111.
(43) الصواعق/ 99.

تاریخ غیبت کبری ،ص:305
(1)

قسم سوم: اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه مردم درباره خود حضرت مهدی اختلاف نظر پیدا می‌کنند

، و به خاطر طولانی شدن دوران غیبت و دوری مردم از آن حضرت، دچار ادعاهای انحرافی و حقه‌بازها و گمراه کنندگان می‌شوند.
در این باره از ائمه- علیهم السلام- روایات بسیاری نقل شده است، ولی اهل سنت در این باره چیزی نقل نکرده‌اند؛ زیرا با افکار و عقاید آنان که قائل به غیبت کبری برای حضرت نیستند منافات دارد.
(2) 1) از آن جمله روایت شیخ صدوق است در کتاب کمال الدین از حضرت باقر- علیه السلام- در ضمن حدیثی که حضرت را به پیامبران دیگر تشبیه می‌فرمایند، تا آنجا که فرموده است:
«و اما شباهت آن حضرت به حضرت عیسی- علیه السلام- اختلافی است که درباره آن حضرت می‌شود، تا آنجا که عده‌ای می‌گویند: به دنیا نیامده است، و گروهی دیگر می‌گویند: مرده است، و جمعی گویند: کشته و به دار آویخته شده است ...» «44»
(3) 2) و نیز در همان کتاب روایت کند از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین- علیه السلام- در ضمن حدیثی که آن حضرت می‌فرمایند:
«و امّا شباهت او به حضرت عیسی، اختلافی است که مردم درباره او می‌کنند.» «45»
(4) 3) نعمانی از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است که:
«همانا برای قائم- علیه السلام- دو غیبت است، در یکی از آن دو غیبت درباره آن حضرت گویند: از بین رفته است و معلوم نیست در کدام درّه بسر می‌برد!» «46» (5) 4) و نیز از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است با لفظ:
«مرده یا هلاک شده است، در کدام درّه بسر می‌برد.» «47»

---
(44) کمال الدین/ 327.
(45) کمال الدین/ 322.
(46) غیبت نعمانی/ 173.
(47) غیبت نعمانی/ 157.

(1) 5) شیخ صدوق در کمال الدین از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است:
«همانا به خدا سوگند، امام شما برای مدتی از دیدگان شما پنهان می‌شود

و شما در این دوره در بوته آزمایش قرار خواهید گرفت، تا آنجا که گفته می‌شود: مرده است یا نابود شده و یا در کدام درّه بسر می‌برد!؟
در حالی که چشمهای مؤمنین برای او اشکبار است.» «48»
(2) 6) ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نیز در کتاب کافی در این باره روایات متعددی را تحت عنوان «باب فی الغیبه» آورده است.
واضح و روشن است که تمام این امور در برنامه‌ریزی کلّی الهی برای آزمایش و امتحان بندگان و مؤمنان مندرج و پیش‌بینی شده است زیرا طول عمر بیشتر از اندازه معمول و طبیعی، خود یکی از موجبات شک و تردید برای مردم است، که اگر دلیل قطعی بر بقای حضرت بقیة اللّه نبود و برای ما ثابت نشده بود که خداوند متعال برای تحقق هدف نهایی خود این برنامه را تنظیم کرده است که آن حضرت عمری طولانی داشته باشد، شک و تردید در بقای حضرت چندان بی‌مورد نبود. و لذا کسی که در اصل مذکور دچار تردید باشد، و یا به مادیگرائی گرایش داشته باشد، بقا و غیبت حضرت مهدی- علیه السلام- برای او محلّ تأمّل و تردید خواهد بود.
(3) و به هر حال، گرچه ما نمی‌توانیم به تمام معتقدان و مدعیان مسائل گوناگونی که در روایات درباره حضرت مطرح شده دست پیدا کنیم و همه آنان را شناسائی نماییم، ولی در هر حال اختلاف مردم درباره آن حضرت در خلال دوران غیبت کبری عملا تحقق یافته است.
و امّا آن موارد اختلاف که در روایات آمده است. چهار نظریّه می‌باشد:
قول اوّل: آن حضرت متولّد نشده است؛ مقصود از این کلمه آن است که حضرت عسکری از دنیا رفت و فرزندی از او باقی نماند. در تاریخ غیبت صغری

---

(48) کمال الدین/ 35.

انگیزه پیدایش این عقیده را شناختیم که چگونه عقیده رسمی درباره خلافت عباسی بعد از حضرت عسکری بر این مطلب قرار گرفت و موجب گردید که جعفر کذاب روی تمام اموال و ما ترک حضرت عسکری- علیه السلام- دست بگذارد و تصرف کند.
(1) و امّا این عقیده که حضرت مهدی اصلا متولد نشده است و در آینده متولد خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، این مطلب عقیده برادران اهل سنت ما می‌باشد، که با وجود پذیرش اصل اعتقاد به ظهور حضرت مهدی و هماهنگی با عقیده شیعیان درباره برپایی دولت حقه حضرت مهدی، معتقدند که آن حضرت در آینده متولّد خواهد شد.
(2) قول دوم: آن حضرت متولد شده، ولی از دنیا رفته است. طرفداران این عقیده به دو گروه تقسیم شده‌اند:

(3) گروه اوّل: کسانی که گمان می‌کنند حضرت محمّد بن الحسن العسکری- علیه السلام- از دنیا رفته و مرده است. برخی از متأخّرین طرفدار این نظریّه‌اند، همچون شیخ محمّد بن احمد سفارینی اثری حنبلی، در کتاب لوائح الانوار البهیّه، وی در این کتاب گوید:

«و امّا پندار شیعیان که اسم آن حضرت محمد بن الحسن، و او فرزند امام عسکری می‌باشد سخنی بیهوده است، زیرا محمّد بن الحسن مرده و از دنیا رفته، وارث او را جعفر عمویش برده است.» «49»

(4) این قول را مصادر و مدارک تاریخی ابتدایی تمام فرق اسلامی مردود دانسته و آن را نفی کرده‌اند. و امّا تاریخ‌نویسان شیعه همچون شیخ نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید و کسانی که در خط آنها حرکت کرده و با آنها هم عقیده بوده‌اند، همچون مسعودی و یعقوبی، وضعشان در این مسأله روشن است؛ زیرا آنان ولادت و غیبت حضرت مهدی را به صراحت اثبات کرده و همچون دیگر دانشمندان شیعه در این باره سخن گفته و اظهار نظر کرده‌اند و

---

(49) لوائح الانوار البهیّه 2/ 68.

جز این امکان نداشته است که چیزی بگویند؛ زیرا این مسأله از ضروریّات مذهب بوده است.

(1) لکن تاریخ‌نویسان متقدم اهل سنت همچون طبری و ابن اثیر و ابن خلکان و ابن الوردی و ابو الفداء، و از متأخران همچون ابن العماد و زرکلی و دیگران، اینان به ولادت حضرت تصریح کرده و از پنهانی و غیبت حضرت نام برده و گفته‌اند بر طبق عقیده شیعیان، مهدی منتظر اوست و صاحب سرداب می‌باشد، و هیچ یک از اینان به مرگ آن حضرت اشاره‌ای نکرده‌اند.

(2) و چگونه می‌توانند این سخن را بگویند، بعد از آنکه ما در کتاب تاریخ غیبت صغری به طور گسترده این مطلب را اثبات کردیم، که حضرت از بسیاری از پیروان و شیعیان خود پنهان شده و غیبت اختیار کرده است، تا چه رسد به دیگر افراد؛ و لذا در این دوره به صورت بریده و جدای از هم، اخبار و اطلاعاتی از آن حضرت به دست آمده است به طوری که حتی برخی از اوقات از دسترسی به هرگونه اطلاعی از سوی آن حضرت ناامید می‌شدند؛ و لذا چگونه می‌توانستند مدّعی مرگ آن حضرت بشوند و بگویند که آن حضرت مرده است، مگر اینکه به دروغ و تزویر مطلبی را اشاعه دهند؛ و لذا هیچ کس در این باره سخنی نگفته و مطلبی ننوشته است، و این مطلب برای هر کس که به کتب و مدارک تاریخی مراجعه کند، واضح و روشن است.

(3) و امّا متأخّران همچون سفارینی که در سال 1114 ه متولّد شده است «50»، این گونه افراد، ریزه‌خوار خوان پیشینیان خود می‌باشند و نمی‌توانند خبر تازه‌ای داشته باشند، و اگر با گفتار متقدمین سخنی معارض بگویند از آنان پذیرفته نمی‌شود و می‌بایست که سخن متقدمان را بر گفتار آنها ترجیح داد. بنابراین اشخاصی همچون سفارینی، باید عهده‌دار اثبات سخن خود باشند و برای حرف خود دلیل بیاورند. و امّا اینکه جعفر کذّاب دست روی ارث حضرت عسکری گذاشته است، این تصرّفی مباح و مشروع نبوده است، و تفصیل این مطلب را در کتاب غیبت صغری نگاشته‌ایم.

---

(50) ملحقات 1/ 1.

(1) گروه دوم از معتقدان به مرگ حضرت مهدی- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- کسانی هستند که ادعا کرده‌اند حضرت ظاهر شده و کارش را انجام داده و دوره‌اش پایان پذیرفته است. اینان پیروان مدّعیان مهدویّت می‌باشند که عدّه‌ای از آنان با شمشیر قیام کرده، یا مردند، و یا کشته شدند و پیروانشان دیگر در انتظار کسی نیستند.

ولی باید بدانیم که اینگونه گروهها با مرگ رهبر و پیشوایان منقرض شده و اثری از آنان باقی نمی‌ماند و نمانده است؛ زیرا نمی‌توانند افکار خود را به نسلهای بعد از خود منتقل کنند؛ و با مرگ پیشوا و عدم موفقیّت او در برنامه‌های جهانی خود، کذب و دروغش روشن شده و همه می‌بینند که ظلم و فساد از دنیا رخت برنبسته و عدل و داد جایگزین نشده و احکام اسلامی اجرا نمی‌شود.

ما و همه مسلمانها به کسی به عنوان مهدی معتقد هستیم که این کارها را انجام دهد، و وقتی دیدیم این مدعی مهدویّت در طول دوران زندگی خود نتوانست به این اهداف جامه عمل بپوشد، یقین پیدا می‌کنیم که او کاذب و دروغگو می‌باشد.

(2) قول سوم: آنچه که روایات بر آن دلالت می‌کند، آن است که عدّه‌ای می‌گویند آن حضرت کشته، و یا به دار آویخته شده است.

ما کسی را نیافتیم که این سخن را بگوید، مگر آنچه را که ممکن است پیروان مدعیان مهدویّت معتقد شوند که پیشوایان کشته، و یا به دار آویخته شده است و بگویند مهدی به دار زده شده و یا کشته شده است. «51»

(3) قول چهارم: شک و تردید در اینکه آن حضرت در کجا به سر می‌برد، و در چه بیابانی راه می‌پیماید.

اگر مقصود از این عنوان پنهانی و ناآگاهی از مکان حضرت است، این مطلب واضح و روشن است؛ زیرا معنای غیبت حضرت همین است، ولی این

(51) بابیه و بهائیه بعد از آنکه سید علی محمّد باب در تبریز به دار آویخته شد، معتقد شدند که قائم اسلام را به دار زده‌اند، و این حدیث شریف درباره آنها مصداق پیدا کرد. (مترجم)

معنی بر خلاف ظاهر روایاتی است که می‌گفت: حضرت مرده و هلاک گشته و معلوم نیست در کدام درّه به سر می‌برد؛ زیرا مقصود از ظاهر این عبارات آن است که او در بعضی از دره‌ها و بیابانها از دنیا رفته است.

(1) ما کسی را که قائل به این سخن باشد و یا این احتمال را بدهد نیافتیم، علاوه بر اینکه این سخنی است بسیار دور از احتمال و ذهن مردم؛ زیرا کسانی که معتقد به غیبت حضرت مهدی می‌باشند، آن را ناشی از اراده و قدرت خداوند دانسته و طبق برنامه‌ریزی کلّی الهی می‌دانند، همان‌گونه که خداوند وجود مقدّس آن حضرت را در طول دوران بسیار دراز غیبت از تمام خطرات حفظ کرده، در آینده نیز نگهداری فرموده و از هرگونه بلیّه و آفتی حفظ خواهد کرد تا در رستاخیز بزرگ برای اقامه عدل و داد، برنامه و هدف الهی را برآورده سازد «52» و شاید این دو سخن اخیر- قول سوم و چهارم- در سالهای آینده پدید آید، مخصوصا که اگر دوره غیبت صدها و یا هزاران سال دیگر- خدای ناکرده- بخواهد طول بکشد.

(2)

و فسق و فجور آنان و انحرافشان از تعالیم اسلامی دلالت می‌کند.
(3) 1) یکی از روایاتی که به طور واضح و روشن گویای این حقیقت می‌باشد، روایتی است که مسلم در کتاب صحیحش از حضرت رسول- صلوات اللّه علیه و آله- روایت کرده است، که آن حضرت فرموده است:
«بعد از من پیشوایانی خواهند آمد که به هدایت و راه من هدایت نگشته و به سنت من رفتار نمی‌کنند، و به زودی در بین آنان مردانی بپا خواهند خاست که دلهایشان قلوب شیاطین است در بدنهای انسانی.» «53»

---

(52) با توجّه به توضیحی که در مورد معنای روایت در پاورقی بحث اوّل تمهید آغاز کتاب آمد، طرح مطالب اخیر تحت عنوان قول چهارم وجهی نخواهد داشت. (مترجم).
(53) صحیح مسلم 6/ 20.

تاریخ غیبت کبری ،ص:311

(1) 2) و همو نیز روایت کرده است:
«بعد از من خودخواهیهایی شدید و اموری دیگر پیش خواهد آمد که آنها را نمی‌پسندید و ناخوش دارید.» «54»
(2) 3) شیخ صدوق در کتاب کمال الدین حدیثی را از رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- نقل کرده است، که در آن حضرتش در پاسخ سؤال از هنگام ظهور حضرت مهدی فرموده است:
«خداوند به من وحی کرد که ظهور هنگامی خواهد بود که علم از بین رفته و نادانی آشکار شود ... و فرمانروایان کافر گشته و زمام امور به دست تبهکاران باشد و همکاران و همیاران آنان ستمگران، و اندیشمندان و متفکّران و صاحب نظران آنان فاسقان و زشتکاران باشند.» «55»
(3) 4) و در حدیث دیگری از قول امیر المؤمنین- علیه السلام- چنین آمده است:
«و هوی و هوسها را پیروی کرده، و خونریزی را سبک بشمرند، حلم و بردباری را ضعف و ظلم را مباهات و فخر بدانند، فرماندهان، تبهکاران؛ و وزیران، ستمگران باشند.» «56»
(4) 5) و در حدیث دیگری از حضرت صادق- علیه السلام- نقل شده است:
«و دیدی که فرمانروایان با کافران نزدیک شده و از نیکوکاران به دور باشند. و دیدی که والیان در احکام و قضاوتها رشوه بگیرند و به استقبال افزون طلبی روند.» «57»

(54) صحیح مسلم 6/ 17.
(55) کمال الدین/ 251.
در جمله «اذا رفع العلم و ظهر الجهل» که قبلا نیز این مضمون در ضمن فصل مستقلّی توضیح داده شده، احتمال دیگری نیز هست و آن این است که بگوئیم هنگامی که علم بالا رود و اوج گیرد و تمام آنچه بشر نمی‌دانسته و فکر می‌کرده که می‌داند آشکار گردد، و جهل او از حال ترکیب به بساطت برسد و بداند که نمی‌داند، این دوره دوران شکوفائی علم و بالا رفتن سطح علوم مردم است که در این صورت مقصود از علم و جهل، علم و جهل به تمام مسائل و حقائق زندگی باشد. و در عین حال منافات ندارد که در همین حالت حکومتها فاسد و فاسق باشند، چنانکه این وضع را امروز می‌بینیم. (مترجم)
(56) منتخب الاثر/ 427 از کتاب الخرائج و الجرائح.
(57) منتخب الاثر/ 429.

این مطلبی است که با واقعیّت موجود موافقت داشته و با قواعد عمومی و آنچه که مقتضی آزمایش الهی است، تطبیق می‌کند.
و امّا موافقت با قواعد عمومی و امتحان خدایی به اعتبار دو امر نزدیک به هم است:
(1) امر اوّل: فرمانروایان معمولا از فرزندان همین مردم منحرف معمولی بوده، و نتیجه همین تعلیم و تربیت انحرافی می‌باشند؛ زیرا از همان اوان رشد و دوران کودکی در محیطی دور از دین و مذهب بسر برده، و مانند سایر کسانی هستند که تحت همین تربیت انحرافی پرورش یافته‌اند. و لذا می‌بینیم که همان انحرافات موجود را که معمول بوده و در جامعه فاسد یافته‌اند، دارا می‌باشند؛ اگر چه در سبک و شیوه انحراف و تباهی ممکن است تغییر و دگرگونی پدید آورند.
بدین ترتیب به دشواری می‌توان تصوّر کرد و احتمال داد که از انسان منحرف پرورده جامعه منحرف، فرمانروایی عادل و عامل به حق و تحقق‌بخش احکام اسلام، به دست آید؛ و بلکه باید گفت فسق و تبهکاری حکّام و دستیارانشان مولود طبیعی انحراف اجتماع و فساد و نابسامانی آن می‌باشد.
(2) امر دوم: انحراف حکومتها در ازدیاد و فزونی ظلم و ستم در جامعه مؤثّر بوده و بیشتر موجب دوری طرفداران حق و حقیقت از صحنه جامعه می‌باشد، و این خود محکی دیگر برای آزمایش سخت و دشوار خدایی می‌شود، چنانکه مقتضای آن برنامه‌ریزی کلّی الهی همین است.
و امّا موافقت آن با آنچه در خارج واقع گشته، بدین جهت است که تاریخ به

روشنی گویای این حقیقت است که بعد از دوران نخستین خلافت در کشورهای اسلامی، اوضاع حکومت در این کشورها سه مرحله را طی کرده و گذرانده است: «58» (3) مرحله نخستین: حکومت اسلامی منحرف تحت فرماندهی پادشاه گزنده

---

(58) البته طی این دوران و تحمّل این حکومتهای سه‌گانه نتیجه همان دوران نخستین خلافت (منهای دوران خلافت ظاهری حضرت امیر المؤمنین) است و لذا آن خلافت نخستین را می‌توان ریشه این سه دوره حکومت منحرف دانست. (مترجم)

- که رسول خدا از وجود چنین فرمانروایانی با این عنوان خبر داده است- اداره می‌شود، که خلفای اموی و عباسی و عثمانی را می‌توان مصداق این نوع حکومت دانست. «59» اینان با اینکه زمام امر جامعه اسلامی را تحت عنوان خلیفه اسلامی و به نام مذهب در دست داشتند، و فرض بر این بود که می‌بایست مروجان اسلام و نگهداران شریعت باشند، خود عاملی مخرب برای دین و مذهب بودند و فقط ریاست و حکومت و مصالح مادّی و شخصی خود را در نظر می‌گرفتند، و اصول و احکام اسلامی را زیر پا نهاده به دست فراموشی سپردند. ما در کتاب تاریخ غیبت صغری در این باره توضیح بیشتری داده و در آنجا دیدیم که این حالت فقط منحصر به شخص خلیفه نبود، بلکه وزیران و استانداران و دیگر دست‌اندرکاران حکومت نیز همچون خلیفه رفتار می‌کردند.

(1) مرحله دوم: حکومت کفر؛ گرچه در ظاهر شخص حاکم خود را مسلمان می‌داند. «60»

و این حکومتهایی است که بعد از انقراض نظام خلافت در کشورهای اسلامی تاکنون روی کار آمده‌اند. این حکومتها بر شالوده و اساسی غیر اسلامی، و اقتباس شده از تمدّن مادی غربی بنا شده است، چه به صورت سرمایه‌داری و چه به صورت اشتراکی. با روی کار آمدن این حکومتها، تمامی دستورات و قوانین اسلامی به دور افکنده شده و مبنای قانون‌گذاری اصول و قوانین موضوعه به دست انسان است.

(2) مرحله سوم: حکومت در اصل و قانون‌گذاری و فرمانروا همگی کافر هستند و بر اساس کفر بنا شده است. «61»

این نحوه حکومتها، برخی اوقات بر اثر حمله و هجوم کفّار بر کشورهای

---

(59) قالب فکری چنین حکومتی آن است که حاکم مسلمان فاسقی باشد که در ظاهر ادّعای مسلمانی می‌کند و مدّعی پیاده کردن قوانین اسلامی است.

(60) قالب فکری این حکومت آن است که حاکم مسلمان فاسقی است که صریحا در پی اجرای قوانین موضوعه بشری است.
(61) قالب فکری این حکومت آن است که حاکم اساسا کافر باشد و احکام و قوانین هم وضع‌شده بشر باشد.

اسلامی برای مدتی وجود داشته است، همچون هجوم مغولها، و سلطه مسیحیان در جنگهای صلیبی، و استعمار اروپایی در زمان ما که بر کشورهای اسلامی زیر سلطه خود اعمال کرده‌اند.
(1) تمام پیشگوئیهایی که در روایات شده است و قدر جامع آنها را انحراف نسبی از اسلام تشکیل می‌دهد، در مرحله اول از این سه دوره روی داده است، تا چه رسد به دو مرحله دیگر. در این دوره افرادی بر کشورهای اسلامی حکومت می‌کردند که دلهایشان قلب شیطان، و عواطف و احساساتشان به سوی بدی، و همگی دنباله‌رو خواسته‌ها و هواهای نفسانی بودند. از خونریزی باکی نداشتند، کشتن یک انسان بلکه صدها و هزاران نفر در نزد آنها بسیار سبک و ناچیز آمده، بلکه برای کسی که دست به چنین جنایاتی می‌زد، افتخار و عنوان به حساب می‌آمد. حلم و بخشش به هنگام پیروزی را ضعف دانسته، ستم و سختگیری را شخصیّت و افتخار می‌شمردند.
(2) فرمانروایان در شکلهای مختلف؛ خلیفه، پادشاه، رئیس و زمامدار، همگی فاجر و تبهکار، و همکاران و وزیران آنها نیز همرنگ آنها و از فاسقان بودند. دولتمردان در هر سه دوره، به ویژه دو دوره اخیر به اهل کفر نزدیک گشته، و انسانهای گمراه و منحرف نزد آنها قرب و منزلتی داشتند. نیکوکاران و شایستگان را از خود رانده، و کسانی را که تن به پستی نمی‌دادند و حاضر نبودند چاپلوسی کنند طرد می‌کردند. و امّا رشوه و رشوه‌خواری، که دیگر هر چه می‌خواهی در این باره بگو و باکی نداشته باش.
تمامی این دگرگونیها و انحرافات در آن جامعه اسلامی به وجود آمد که رسول خدا آن را بنا نهاده و تحت رهبری خود پرورانده بود؛ ولی بعد از رحلت آن حضرت اساس آن خروج از حدود کتاب خدا و سنت آن حضرت قرار گرفت که این روایات درباره آن سخن گفته است.
(3) و امّا اوضاع در غیر جامعه اسلامی، که معلوم است همگی بر مبنای کفر و الحاد حرکت کرده و از نظر عقیدتی روز به روز به سوی مادیّت و ماده‌پرستی رفته و از جنبه اخلاقی در پرتگاه سقوط قرار گرفته، و اقتصاد، حتی در کشورهای بزرگ رو به ضعف نهاده تا چه رسد به کشورهای کوچک، چنانکه آثار موجود و اخبار

و روایات نیز بر آن دلالت دارند.
(1)

بعد از آنکه فلسفه امتحان را دانستیم و فهمیدیم که اساسی‌ترین مادّه در برنامه‌ریزی الهی است، هم اکنون می‌خواهیم به بررسی روایات وارده در این مورد بپردازیم و با عبارات آنها آشنا شویم.
(2) 1) ابو داوود «62» و ابن ماجه- با لفظی نزدیک به هم- از رسول خدا روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:
«چگونه می‌گذرد بر شما زمانی که در پیش است و به زودی فرا خواهد رسید! مردم در آن زمان غربال می‌شوند و عدّه‌ای فرومایه باقی می‌مانند که عهد و پیمان خود را می‌شکنند؛ آنگاه با یکدیگر به نزاع برخاسته و اختلاف کرده و این چنین خواهند بود- و در این هنگام حضرت بین انگشتان خود را باز کرد- ...» «63»
(3) 2) شیخ صدوق در کمال الدین و کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده‌اند که آن حضرت فرموده است:
«این امر به شما نمی‌رسد مگر بعد از نومیدی. نه به خدا سوگند، تا اینکه از یکدیگر تمیز داده شوید؛ نه به خدا قسم، تا اینکه امتحان شوید؛ نه به خدا سوگند، تا شقی و بد فرجام گردد آن کس که شقی خواهد شد؛ و به سعادت دست یابد، آنکه سعید می‌گردد.» «64»
(4) 3) شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده است:
«چگونه هستید شما وقتی که بدون امام و بدون راهنما و پیشوا باقی بمانید، برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جوید. در این هنگام امتحان و آزمایش می‌شوید و از یکدیگر مشخّص شده و غربال می‌گردید ...» «65»

---

(62) سنن ابن ماجه 2/ 237
(63) سنن ابن ماجه 2/ 1307
(64) کمال الدین/ 346؛ کافی 1/ 370
(65) کمال الدین/ 348

(1) 4) نعمانی در غیبت و کلینی در کافی از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرموده است:
«گریزی برای مردم از این نیست که آزمایش گردند و از یکدیگر تمیز داده و غربال شوند. و از غربال عدّه بسیاری رد خواهند شد.» «66»
(2) 5) نعمانی «67» از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است که آن حضرت فرموده است:

«به خدا سوگند تميز داده و جدا مى‌شويد، و به خدا سوگند آزمايش مى‌گرديد، و به خدا سوگند همچنانكه زوان «68» از گندم غربال مى‌شود، شما نيز غربال خواهيد شد».
(3) 6) در كتاب كافى از حضرت صادق- عليه السلام- روايت شده است كه حضرت امير- عليه السلام- وقتى بعد از كشته شدن عثمان، مردم با آن حضرت بيعت كردند، بر روى منبر مسجد مدينه رفته و براى مردم سخنرانى فرمودند و در آن خطبه چنين فرمودند:
«آگاه باشيد كه گرفتارى و آزمايش شما همچون روزى كه رسول خدا- صلّى اللّه عليه و آله- به پيامبرى مبعوث شد هم اكنون برگشته است، سوگند به خدايى كه او را به راستى و حقيقت برگزيد، آزمايش و امتحان خواهيد شد و غربال مى‌شويد به گونه‌اى كه زيردستان، بالادست، و بالادستان و بالانشينان، زير دست خواهند شد، و كسانى كه در حكومت گذشته عقب افتاده بودند جلو خواهند افتاد، و آنان كه در گذشته به پيش مى‌تاختند عقب خواهند رفت» «69» (4) 7) نعمانى در كتاب غيبت روايت كرده است از حضرت امير المؤمنين كه آن حضرت در ضمن حديثى چنين فرموده است:
«سوگند به خدايى كه جان من در دست اوست، آنچه را كه دوست داريد نخواهيد ديد تا آنجا كه برخى از شما به صورت ديگرى آب

---

(66) غيبت نعمانى/ 204؛ كافى 1/ 370
(67) غيبت نعمانى/ 205.
(68) زوان دانه‌اى است غير از گندم كه به شكل آن است ولى گندم نيست.
(69) كافى 1/ 369.

دهن خواهد انداخت، و برخى از شما ديگرى را كذّاب خواهد خواند تا آنجا كه از شما- يا فرمود: از شيعه من- جز به اندازه سرمه در چشم و يا نمك در طعام باقى نخواهد ماند. و اينك براى شما مثالى مى‌زنم، و آن مثل مردى است كه غذايى داشت. آن را پاک و تميز كرد و داخل اتاقى نهاده و چندين روز در آنجا گذاشت. بعد از چند روز كه برگشت، ديد در آن غذا كرم افتاده، آن را بيرون آورده و پاک و تميز كرد و بعد به همان اتاق برگردانيد و بار ديگر در آنجا گذاشت. بعد از چندين روز باز از آن خبر گرفت، ديد دوباره كرم در آن افتاده، باز آن را بيرون برده و پاک كرد و برگرداند. و همينطور چندين بار تكرار كرد تا اينكه ديگر از آن چيزى جز تفاله‌هاى سبوس گندم باقى نماند، كه ديگر كرم هم توان آسيب رساندن به آن را نداشت. و همينطور شماها از يكديگر جدا و مشخّص مى‌شويد، تا آنجا كه

از شما جز گروهی که دیگر فتنه‌ها در آنها کارگر نیست باقی نماند» «70».
(1) غربال شدن انسانها، بر طبق قانون آزمایش الهی است که قبلا در آن باره سخن گفتیم. کیفیّت غربال، همان عبور دادن از مسیر سختیها و تاریکی‌هایی است که یک فرد و یا یک جامعه از یک سو از آن می‌گذرد و از سوی دیگر مسیر خواسته‌های شهوانی و منافع مادّی و تنگناهای زندگی است.
(2) «و به زودی عدّه زیادی از غربال بیرون می‌شوند» بدان معنی است که اکثریّت انسانها، دنباله‌رو شهوات، و پیرو باطلها و هوادار منافع و مصالح مادی، و همراه ستمکاران و منحرفین می‌باشند، و به صورت فرومایگانی که پیمان و تعداتشان را در هم شکسته و امانتها را فاسد و تباه ساخته‌اند در خواهند آمد؛ و مقصود از این امانت و عهد، همان اسلام و پایبندی به دین و دیانت و فضیلتهای اخلاقی و انسانی است.
(3) در نتیجه این آزمایش طولانی «گروهی باقی خواهند ماند که آشوبها و فتنه‌ها به آنها زیانی نمی‌رساند»؛ زیرا اینان خواهان راستین حقیقت می‌باشند و به زیر چادر و خیمه حقی رفته‌اند که هیچ‌گونه کفر و ناسپاسی در آن نیست، چنانکه این مطلب را در اخبار و روایات ملاحظه کردیم.

---

(70) غیبت نعمانی/ 209- 210.

تاریخ غیبت کبری ،ص:318

(1) و قبلا دانستیم که قانون آزمایش و امتحان عمومی است و تمام افراد انسانی را فرا می‌گیرد، و در تمام دوران عمر طولانی بشریّت پا به پای او حرکت می‌کرده و هیچ‌گاه از او جدا نشده است، و قرآن مجید نیز به صراحت در این باره سخن گفته است، آنجا که فرماید:
و ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. «71»
(2) و نیز فرماید:
لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ. «72»
(3) و همچنین فرموده است:
وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ. «73»
این قانون آزمایش وقتی با آمادگی برای روز موعود همراه شود، سخت‌تر و محکمتر خواهد شد، آن آماده باشی که احساس مسئولیت و درک فهم وظیفه سنگین را در مقابل تمامی گیتی و جهانیان به دنبال دارد.
(4) و شاید بتوانیم چگونگی امتحان را از این آیه شریفه به دست آوریم که خداوند متعالي مي‌فرماید:

وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللّهُ الّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ.
و آن اینچنین است که آزمایش فقط برای آن نیست که دیگران از حقیقت کار و واقعیّت آن آگاه شوند و در مقابل تاریخ و نزد دیگران مشخّص گردند- گرچه این خود یکی از اسرار و رموز آن است- بلکه در واقع یک تحوّل و

---

(71) آل عمران/ 179: بدین گونه نیست که خدا مؤمنین را بر همین حالتی که هم اکنون شما در آن هستید رها کند؛ تا اینکه ناپاک را از پاک جدا سازد.
(72) انفال/ 37: تا خداوند آلوده را از پاک جدا سازد، و تا برخی از ناپاکان را روی هم انباشته کرده آن را در جهنّم قرار دهد. و آنان زیانکارانند.
(73) آل عمران/ 141- 142: تا خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند بیازماید و کافران را نابود کند. پنداشته‌اید که وارد بهشت خواهید شد با اینکه هنوز خداوند پیکارگران و پایداران را ندیده است.

دگرگونی ذاتی و جوهری در درون یک شخص به وجود می‌آورد که خداوند از آن آگاه است.
(1) این مطلب با ذکر دو مقدّمه روشن می‌شود:
مقدّمه نخست: هر انسان عاقل و مختاری برای خویش دارای دیدها و جهت‌گیریها و نقطه نظراتی است و در برابر هر رویدادی که در زندگی خود با آن رویارو می‌شود، مواضع و آرایی ویژه دارد. موضع و موقف آدمی- در اقدام به عملی یا ترک آن- و نیز آراء و نظریّات سلبی و ایجابی او، به طور طبیعی از دیدها و نقطه نظرهای عقلی و فرهنگی و اعتقادی او سرچشمه می‌گیرد. بنابراین در صورتی که این دیدگاهها ثابت بماند، موضع فرد نیز تغییری نمی‌کند، و متقابلا در صورت دگرگونی دیدگاهها، موضع او نیز در برابر تمام رخدادهای زندگی دگرگون می‌شود.
(2) همچنین حوادث گوناگون در دگرگون کردن دیدگاههای انسان اثری بزرگ دارد، تا چه رسد به تأثیر در موضع‌گیریها او. و بدین روال است که فرد جوان و بی‌تجربه، خبره و مجرّب می‌گردد، و انسان باتجربه حکیمی پخته و فهیم و ...
(3) میزان تأثیر رویدادها وابسته به درجه اصالت و اساسی بودن آن است نسبت به زندگی یک فرد، و اساسی بودن آن نیز نسبت به افراد مختلف است.
گاهی حوادث و رویدادها دیدها و جهت‌گیریهای آدمی را عمیق و ریشه‌دار می‌سازد و برخی از اوقات بالعکس؛ و گاهی نیز در آنها تغییرات سطحی پدید می‌آورد. و پس از این تغییر دیدگاه و بینش فرد، طبیعی است که موضع او نیز گونه‌ای دیگر می‌شود؛ تا آنجا که گاهی از او انسانی دیگر به

وجود می‌آید و یا در روش زندگی او تغییرات بزرگ و کوچکی- متناسب با اهمیّت رویدادها- پدید می‌آید. گاه می‌شود که شخص منحرفی به فردی معتدل تبدیل می‌شود و فردی معتدل به انسانی آگاه و بیدار. و بلکه گاهی بالعکس انسانی آگاه روشن به شخصی منحرف و کج‌رو مبدّل می‌گردد و گاهی یک فرد معتدل از راه به در رفته، ترسوها شجاع، و افراد بی‌باک و متهوّر ترسو می‌گردند، و گاه کریمان بخیل، و

بخیلان کریم و سخاوتمند؛ راستگویان دروغگو، و دروغگویان تبدیل به انسانهای راستگو می‌گردند، و همچنین ...

(1) تمام اینها مربوط به رویدادهایی است که برای یک فرد اتفاق می‌افتد. هر چه این رویدادها از دایره یک فرد تجاوز کند، گسترده‌تر و عمیق‌تر باشد، تأثیرش بر روی فرد و جامعه بیشتر است؛ مانند برخورد با سیاستمداران و اقتصاددانان در سطح جامعه، و همچون مسأله جنگ و استعمار که مشکل مهمّ بسیاری از کشورهای جهان است، و همچنین درگیریهای اقتصادی و مشکلات آن که هر یک از اینها بر روی افراد، بلکه جوامع تأثیرات بسیاری گذاشته و موجب دگرگونیهایی در اوضاع یک جامعه می‌شود.

(2) از همین جا است که اندیشه امتحان و آزمایش خداوندی شکوفا می‌شود، زیرا بعد از آنکه دانستیم در دیانت مقدسه اسلام برای هر رویدادی حکمی و قانونی وضع شده است، و فهمیدیم که فرد در مقابل هر حادثه‌ای موضعی ویژه خود دارد، پس می‌بایست وظیفه او نسبت به احکام اسلامی و وظیفه دینی مخصوصش شناخته شود. اگر گفتار و موضع‌گیری او با دستورات اسلامی تطبیق کرد، از امتحان خدایی پیروز و موفق بیرون آمده است، و اگر موافق نبود و بر خلاف جهت حرکت کرده بود، وامانده و مردود خواهد بود.

(3) حوادث پیاپی، گاهی موجب رشد و شکوفایی اعتقادات دینی یک شخص می‌شود، و گاهی موجب سستی و ضعف او می‌گردد؛ زیرا هر انسان معمولی یک سلسله جاذبه‌های خیر و یک سلسله جاذبه‌های شر دارد که در مقابل هر یک، جهت‌گیرهای مخصوصی داشته، که گاهی اختصاص به یک موضوع و یک حالت پیدا می‌کند، و هر رویدادی که اتفاق می‌افتد به ناچار در مقابل آن بازتابی از خود نشان می‌دهد و به فکر می‌افتد که چگونه در مقابل آن موضع‌گیری کند؛ و گاهی به این نتیجه می‌رسد که می‌بایست در خطمشی خود تجدید نظر کند و آنچه را که سابقا خود را به آن قانع می‌ساخته هم اکنون رها کند و دنبال روش دیگری برود.

(4) برای موضع‌گیری افراد در مقابل حوادث و رویدادها ضابطه و قانونی نیست که بتوان برای آن حدودی تعیین کرد؛ زیرا اجزاء و عوامل درونی و

اجتماعی که در این جهت‌گیری دخالت دارند بسیار می‌باشند، و در مورد هر انسانی با انسان دیگر متفاوت می‌باشند.
(1) و از همینجا است که اهمیّت تمحیص و آزمایش معلوم می‌شود، زیرا تا رویدادی جدید رخ نداده است، معلوم نیست که شخص در مقابل آن، چه عکس العملی خواهد داشت و این حالت در درون او مجمل و ناشناخته است، و تنها با وقوع حوادث است که بینش جدید و درجه ایمان و اعتقاد انسان در خارج متجلّی می‌شود، همچنانکه این حوادث برای دیگران- و برای خود شخص نیز- آن بینش جدید و مقتضیّات آن را که در نحوه رفتار جدیدی که فرد پیش می‌گیرد نشان داده می‌شود، آشکار می‌سازد.
(2) و از آنجا که حوادث و رویدادها پشت سر یکدیگر اتفاق می‌افتد و در مقابل هر یک دیدها و جهت‌گیریها تغییر پیدا می‌کند، پس امتحان و آزمایش نیز استمرار داشته و تا وقتی که انسان در روی زمین زندگی می‌کند، این آزمایش الهی نیز وجود دارد، و لذاست که هر چه اهمیّت آزمایش در این برنامه‌ریزی خدایی بیشتر شود- چنانکه در دوران غیبت کبری این چنین است- خداوند هم اراده می‌کند که حوادث دشوارتر و سخت‌تر باشد، تا موضع‌گیریها قاطع‌تر، و حقیقت افراد نسبت به پایبندی به تعالیم اسلامی روشنتر شود.
(3) مقدمه دوم مربوط است به فهم آیه کریمه و معنای آن:
علم خداوند نسبت به اشیا، از جهت متعلّق علم، نه از جهت ذات خداوند، بین حالت پیش از وجود یک شیء و بعد از وجود آن فرق می‌کند. وقتی چیزی هنوز در خارج موجود نشده است، خداوند می‌داند که به زودی موجود می‌شود، و وقتی که موجود شد، خداوند می‌داند که موجود شده است. تحقیق و بررسی بیشتر در این باره را واگذار به مباحث فلسفه اسلامی می‌کنیم.
(4) با در نظر گرفتن این دو مقدمه می‌توانیم آیه شریفه را معنی کنیم که خداوند فرمود: وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ الصَّابِرِینَ.
پیش از آنکه شرایط جهاد به وجود آید و حکم جهاد صادر شود، در حقیقت انسان از نظر تکوین شخصیّت خویش ناقص است؛ نه مجاهد است و نه

صابر و پایدار، و حالت نفسانی او و جهت‌گیریهایش مجمل است و معلوم نیست که به هنگام لزوم جهاد چه حالتی خواهد داشت، آیا صابر و پایدار است و نسبت به مسئولیّت و تعهد خود محکم و استوار، یا این که گریخته و میدان را خالی می‌کند. پس در این رتبه نه مستحق پاداش مجاهدان و مبارزان است و نه شایسته کیفر فراریان از میدان جنگ. و لذا خداوند فرموده: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ الصَّابِرِینَ.

(1) وقتی شرایط و زمینه‌های جهاد آماده شد، موقف و موضع‌گیری واقعی یک انسان معلوم می‌شود، که آیا او واقعا مجاهد است، یا مجاهد نیست. و در این موقعیّت است که درجه و ارزش جدید خود را به دست می‌آورد، یا درجات بالا و به سوی کمال، و یا درجه پایین و سقوط از مقام و ارزش پیشین خود؛ زیرا اگر جهت‌گیری او با دستورات اسلام مطابق بود، از این امتحان الهی موفق و پیروز بیرون آمده و از نردبان تکامل به درجات بالای ایمان می‌رسد، و اگر با آن تعالیم و دستورات تطبیق نکرد، از درجه و مقام خود تنزل کرده مستحق کیفر الهی خواهد بود. وقتی وضعیّت خود را در مقابل این موقعیّت جدید روشن کرد، و پایدار و استوار در صف مجاهدان قرار گرفت، خداوند این حالت را از او می‌داند، همچون علم خداوند به اشیاء بعد از وجود آنها، و در این هنگام آن انسان مجاهد، سزاوار پاداش مجاهدان است.
(2) بنابراین مقصود از آیه شریفه که فرمود: «هنوز خداوند ندانسته مجاهدان را» این نیست که پس از وقوع جهاد حقیقت افراد برای خداوند کشف می‌شود، زیرا این معنی مستلزم آن است که خداوند از اوّل نمی‌دانسته و بعد دانا شده است، و انتساب جهل و نادانی به خداوند درست نیست و خداوند منزّه از آن است؛ بلکه مقصود، تغییر حالت افراد است در مقابل رویدادهای جدیدی که برایشان پیش آمده و خداوند این حالات جدید و درجات نوی را که برای یک فرد حاصل می‌شود می‌داند، یعنی قبل از تحقق خارجی این امور عالم است به این که این حالت موجود خواهد شد و بعد از وجودش می‌داند که حاصل شده است. و اثبات اینگونه علم برای خداوند اشکالی ندارد و مستلزم جهل نیست.
(3) هنگامی که این قاعده و قانون عمومی آزمایش و اثر واقعی آن را دانستیم،
تاریخ غیبت کبری ،ص:323
مقصود روایات گذشته را بهتر می‌فهمیم، که چگونه در پی آزمونهای الهی بعضی از اشخاص که در گذشته عقب افتاده بودند، به پیش می‌افتند، و یا بالعکس برخی از کسانی که قبلا بسی پیشرفت داشتند، به پس می‌روند و می‌فهمیم که چگونه می‌شود که بعد از امتحان، گروهی پدید می‌آیند که عهد و پیمان خود را شکسته و نسبت به امانت و تعهدی که داشته‌اند خیانت می‌ورزند، و در مقابل گروهی دیگر را می‌بینیم که فتنه‌ها و آشوبها به آنها زیانی نزده، از آزمایشها سرفراز بیرون آمده و بر تمام مشکلات چیره شده، ظلم و ستم با تمام نیرومندیش بر آنها پیروز نگشته، و دنیا با تمام ظواهر فریبنده‌اش نتوانسته آنان را بفریبد، با تمام اندکی و قلّت نفرات- همچون سبوس گندم، و یا سرمه چشم و یا نمک غذا- که نسبت به فزونی جمعیّت روی زمین چندان هم به حساب نمی‌آیند، در عین حال

پیروزمندانه از بوته آزمایش سرفراز بیرون می‌آیند. و این معنای همان روایت است که فرمود: «تا شقی و بد فرجام گردد آن کس که شقی خواهد شد؛ و به سعادت دست یابد، آنکه سعید می‌گردد».

و نیز فهمیدیم که عامل آزمایش و امتحان و غربال شدن مردم، همان رویدادهای مرتب و پیاپی است که در زمینه ظلم و ستم و فریبکاری در جامعه پدید می‌آید.

(1)

(2) 1) بخاری از انس روایت کرده است که حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- فرمود:
«از جمله نشانه‌های قیامت آن است که علم برداشته شده، و جهل پای بر جا می‌شود، شراب نوشیده شده، و زنا آشکار می‌گردد» «74».
و در حدیث دیگری با این لفظ نقل کرده است: «جهل پدیدار شده، و زنا

---

(74) صحیح بخاری 1/ 30

آشکار می‌گردد.» «75»

1) 2) ابن ماجه روایت کرده است که رسول خدا فرموده است:
«گروهی از امّت من شراب خواهند نوشید، ولی نه به اسم شراب، و با آلات لهو و زنان آوازه‌خوان از آنان پذیرایی می‌گردد» «76» (2) 3) نویسنده کتاب نور الابصار گوید: اینها نشانه‌های قیام قائم است که از حضرت باقر- علیه السلام- روایت شده است که آن حضرت فرموده است:
«هرگاه مردها خود را همچون زنان ساختند، و زنان همچون مردان و زنان بر زینها نشستند، و مردم نماز را از بین برده و پیرو شهوات شدند، خونریزی را سبک شمرده، و به ربا دادوستد کردند، و خودنمایی به زنا نموده، بناها را محکم و دروغ را مباح دانستند، رشوه گرفته و هوی و هوس را دنبال کرده، دین را به دنیا فروخته و از خویشاوندان بریده و نسبت به طعام و خوراکیها بخل ورزیدند، حلم و بردباری در بین آنها ضعف و ناتوانی، و ظلم و ستم، فخر و مباهات محسوب شد؛ فرمانروایان، ستمگر؛ و وزیران، دروغگو؛ و افراد امین، خیانتکار؛ مددکاران، تجاوزگر؛ و قاریان قرآن، تبهکار و فاسق بودند، و جور و ستم پدیدار گشت و طلاق فزونی یافته، زشتکاری آشکار شد، شهادت به دروغ پذیرفته شده و شراب‌خواری عادی شد، و مردها به مردان، و زنان به همجنس خود متمایل شدند و غنیمت و فیء بهره و سود و صدقه زیان و غرامت شمرده شود و از بدکاران و اشرار به خاطر زبانشان پروا شود و حساب برده شوند ...» «77».
(3) 4) در کتاب کمال الدین، شیخ صدوق از حضرت رسول روایت کرده

است «78». که آن حضرت در شب معراج، در ضمن صحبتها و مکالماتی که با خداوند داشته است به خداوند چنین عرض کرده است: خداوندا، این مطلب کی خواهد بود؟ (یعنی ظهور حضرت مهدی- علیه السلام-) و خداوند به وی وحی فرمود:

---

(75) صحیح بخاری 1/ 31.
(76) سنن ابن ماجه 2/ 1333.
(77) نور الابصار شبلنجی/ 171.
(78) کمال الدین/ 253.

«ظهور هنگامی خواهد بود که علم برداشته شده و جهل پدیدار گردد، خوانندگان و تلاوت کنندگان قرآن زیاد شوند و عمل به قرآن کم باشد، کشتار زیاد شود، و فقیهان هدایتگر و راهنما کم شوند، و فقیهان گمراه‌کننده و خیانتکار زیاد گردند، شاعران زیاد شوند، و امّت تو قبرهای خود را مسجد خود سازند، قرآنها زینت داده شده، و مسجدها تزیین گردد، ستم و تجاوز و تبهکاری فزونی یابد، منکرات پدید آمده و امّت تو امر به منکر و نهی از معروف بنمایند، مردها به مردها و زنها به زنها بسنده کنند، فرمانروایان کافر، و مأموران و والیانشان فاسق و فاجر و همدستان آنها ظالم و ستمگر، و صاحب نظران و اندیشمندان آنها زشت کار و معصیت کار باشند ...»

(1) 5) در کتاب الخرائج و الجرائح با اسنادش از برک بن سبره روایت کرده است «79» که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- علیه السلام- روزی برای ما سخنرانی فرمود، و در آن خطبه فرمود: از من بپرسید، پیش از آنکه من از بین شما بروم. «صعصعة بن صوحان» از جا بلند شد و پرسید: ای امیر المؤمنین، دجّال چه وقت خروج می‌کند؟ حضرت فرمود:

«آن کس که از او سؤال شده است در این موضوع، از سؤال‌کننده داناتر نیست، لکن خروج او را نشانه‌هایی است که برخی از آنها در پی برخی دیگر خواهد آمد، و آن نشانه‌ها اینها است:

هرگاه که مردم نماز را رها کرده و امانت را از بین برند، دروغ را روا دانسته و ربا خورند، ساختمانها را محکم ساخته و دین را به دنیا فروشند، سفیهان و نادانان را به کار گماشته و با زنان به مشورت بپردازند، از خویشاوندان خود بریده و هوی و هوسها را پیروی کنند، و خونریزی را سبک؛ حلم و بردباری را ضعف، ظلم و ستم را فخر و مباهات انگارند، و امیران و فرماندهان، تبهکار؛ وزیران ستمگر و دانشمندان خیانتکار و تهیدستان گنهکار باشند، و به باطل گواهی داده شود و زشت‌کاری، آشکار

گردد، و تهمت و گناه و سرکشی و طغیان بین مردم رایج شود، قرآنها زیور یافته و مسجدها آرایش و تزیین گردد، مناره‌ها بلند ساخته شود و بدکاران و اشرار مورد احترام

---

(79) کتاب الخرائج و الجرائح/ 191.

قرار گیرند، صفوف نماز جماعت در هم فشرده شود و دلها با یکدیگر اختلاف داشته باشد، قراردادها و عهد و پیمانها شکسته شده و وعده خدا نزدیک گردد، زنها با همسرانشان در تجارت و دادوستد به خاطر حرص بر دنیا شریک گشته، و صدای فاسقان بلند شود، و صحبت آنان شنیده گردد، پیشوا و فرمانروای مردم، پست‌ترین آنان باشد، از بدکار به خاطر ترس از بدی و زیانش پرهیز شود، دروغگو تصدیق گشته و خیانتکار امانتدار گردد، و زنان آوازه‌خوان در مجالسی آورده شوند، و مردها به زنان و زنان به مردان نسبت داده شوند «80»، شاهد بدون آنکه از وی بخواهند بر امری شهادت دهد، و شخصی دیگر برای ادای حقّی بدون اینکه حقیقتی را بداند، بر آن گواهی دهد، «81» مسائل اسلامی نه به خاطر اسلام بررسی و تفقه شود، مردم کار دنیا را بر کار آخرت ترجیح دهند، پوست میش را بر دل «ذباب» (مگس) پوشند «82»، دلهایشان از مردار متعفنتر و بدبوتر و از تلخترین میوه‌ها- که صبر باشد- تلختر است.»

(1) در این مورد اخبار و روایات طولانی فراوان است، و دوست دارم که حدیث ذیل را با اینکه طولانی است، لکن چون در موضوع کتاب که بررسی تاریخ غیبت کبری است سند مهمّی به حساب می‌آید نقل کنم.

(2) 6) در کتاب منتخب الاثر «83» از تفسیر صافی از تفسیر قمی از ابن عباس روایت شده است که گفت:

«در حجة الوداع در خدمت رسول خدا بودیم، و با آن حضرت مراسم حج را انجام می‌دادیم. حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفته و روی به ما کرد و فرمود: آیا شما را از علائم روز قیامت خبر بدهم؟

---

(80) در متن عبارت کلمه «نسبت» است ولی ممکن است «تشبهت» باشد یعنی همانند سازند.

(81) نصّ عبارت اخیر حدیث در منتخب الاثر/ 428 چنین است: «و یشهد الشاهد من غیر أن یستشهد و شهد الآخر قضاء لذمام لغیر حقّ عرفه.» و ترجمه نیز بر اساس همین عبارت انجام گرفته است.

(82) در منتخب الاثر عبارت روایت «قلوب الذئاب» است یعنی پوست میش به تن می‌کنند در حالی که قلب گرگ دارند.

(83) منتخب الاثر/ 432.

نزدیکترین افراد در آن لحظه در کنار رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- جناب سلمان فارسی بود، و او عرض کرد: آری ای رسول خدا.

(1) حضرت فرمود: از جمله علائم قیامت اینها است «84»: از بین بردن نماز، و پیروی از شهوات، و تمایل به سوی هوی و هوسها، و احترام گذاردن به پولداران، و فروش دین به دنیا؛ در این موقعیّت دل انسان مؤمن همچنان که نمک در آب حل می‌شود، در اندرونش آب می‌گردد، چون منکراتی را می‌بیند و نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد و آنها را دگرگون سازد.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

حضرت فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این هنگام بر آنها فرمانروایانی جنایتکار، و وزیرانی تبهکار، و رئیسانی ستمگر، و امانتدارانی خیانت پیشه بر آنها حکومت خواهند کرد.

(2) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

حضرت فرمود: آری، قسم به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این هنگام منکر، معروف؛ و معروف، منکر می‌شود؛ خائن، امین، و امناء، خیانتکار شمرده می‌شوند؛ دروغگو، تصدیق گشته؛ و راستگو را دروغگو می‌پندارند.

(3) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

حضرت فرمودند: آری، سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست.

ای سلمان، در این زمانه زنها فرمانروایی کرده، و کنیزان به مشورت گرفته می‌شوند، کودکان بر روی منبرها خواهند رفت؛ دروغ، چیز جالب و نویی خواهد بود؛ و زکات، غرامت؛ و غنیمت و فیء سود به حساب آید، مرد به پدر و مادرش ستم روا داشته و به دوستش

---

(84) کلمه «ساعة» در قرآن مجید و روایات ائمّه طاهرین هم به معنای قیامت آمده، هم به معنای هنگام ظهور حضرت بقیّة اللّه. و لذا اشراط و علائم و مقدّمات قیامت را گاهی در ردیف علائم ظهور حضرت نقل کرده‌اند که همین مسأله باعث تشویش و اضطراب در شناخت علائم ظهور حضرت شده است. البتّه از آنجا که خود ظهور حضرت یکی از مقدّمات و اشراط قیامت است بدین معنی که تا حضرت ظاهر نشوند قیامت برپا نخواهد شد از این جهت علائم قیامت را بعضی به عنوان علائم ظهور و علائم ظهور را گاهی به عنوان علائم و اشراط قیامت ذکر کرده‌اند. (مترجم)

نیکی می‌کند، و ستاره دنباله‌دار طلوع خواهد کرد.

(1) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

حضرت فرمود: آری، ای سلمان، سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست. در این هنگام زنان با مردهایشان در تجارت شرکت جسته، باران به تندی باریده، و بزرگواران اندک خواهند شد، مرد بی‌پول و تهیدست تحقیر گشته، و در این هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می‌شود، آن هنگام یکی می‌گوید چیزی نفروخته‌ام، و دیگری می‌گوید سودی نبرده‌ام، و جز بدگویی‌کننده از خداوند کسی را نخواهی دید.

(2) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

حضرت فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در کف قدرت اوست.

ای سلمان، در این شرایط است که بر آنان مردمی فرمانروایی خواهند کرد که اگر سخنی بگویند آنان را می‌کشند، و اگر هم ساکت بنشینند آنان را ذلیل و نابود خواهند کرد، غنائم را از خود کند، آزادی آنان را پایمال نمایند و خونهایشان را بریزند، دلهایشان را پر از ترس و هراس سازند، پس آنان را جز اندوهگین و ترسان و وحشت زده نخواهی دید.

(3) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

حضرت فرمود: آری، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این هنگام چیزی را از مغرب و چیز دیگری را از مشرق می‌آورند که بر امّت من حکومت کنند. «85» پس ای وای برای ضعیفان امّت من از دست آنها، و وای بر آنها از خداوند، نه به صغیر رحم می‌کنند و نه احترام بزرگترها را رعایت می‌نمایند و نه از گناهکاری در می‌گذرند، هیکل و جثّه آنان به شکل آدمیان، ولی دلهایشان همچون دل شیاطین است.

(4) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

حضرت فرمود: آری، سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این هنگام، مردها به مردها و زنها به زنها بسنده کرده، و

---

(85) نصّ حدیث «یلون امّتی» است و مؤلّف چنانچه در شرح این عبارت خواهد گفت کلمه «یلون» را از مادّه «ولی» گرفته، و لذا در ترجمه نیز نظر ایشان رعایت شد. البتّه با توجّه به سیاق عبارت درست آن است که این کلمه از مادّه «لون» گرفته شود. یعنی آن چیزی که از شرق و غرب آورده می‌شود امّت پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- را رنگ می‌کند و از صبغه اسلام خارج می‌سازد. (مترجم)

بر پسر بچه به همان‌گونه که بر کنیزان در خانه شوهرانشان وارد شوند هجوم برده و تجاوز می‌کنند، مردها به زنان و زنان به مردها خود را شبیه سازند، و زنها سوار بر زین می‌گردند. پس لعنت خداوند بر این گروه از زنان امّت من باد.

(1) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟
فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در آن زمان مردهای امّت من خود را با طلا آرایش کنند و لباس ابریشمی و دیبا بپوشند، و پوست پلنگ را بر روی لباس خود به تن کنند.
(2) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟
فرمود: آری، به خدایی که جانم در دست اوست، این کارها رخ خواهد داد؛ و در این زمان ربا آشکار شده و خریدوفروش با عینه «86» و رشوه انجام می‌دهند، دین ترک می‌شود و دنیا ارزش و منزلت می‌یابد.
(3) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟
پیغمبر فرمود: آری، قسم به خداوندی که جانم در دست اوست. در این هنگام طلاق فزونی یافته، و هیچ یک از حدود الهی اجرا نمی‌شود، و البته به خدا زیانی نخواهند رسانید.
(4) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟
فرمود: آری، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست ای سلمان. و در این هنگام زنان آوازه خوان، و ابزار طرب و موسیقی پدیدار گشته، و اشرار امّت من زمام امر مردم را در دست گرفته و بر آنان حکمفرمایی خواهند کرد.
(5) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟
حضرت پاسخ داد: آری، ای سلمان، سوگند به کسی که جانم در کف قدرت اوست. در این زمانه ثروتمندان امّت من برای خوشگذرانی به حج می‌روند، و طبقه متوسط آنها برای بازرگانی و تجارت، و تهیدستان آنان برای ریا و نام‌آوری، و در کنار این اوضاع عدّه‌ای دیگر به دنبال فهم و درس دین می‌روند، نه به خاطر خدا، زنازادگان زیاد می‌شوند، و قرآن را به صورت غنا می‌خوانند، برای دنیا تلاش می‌کنند و

---

(86) بیع عینه، فروش چیزی است به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن در عوض گرفتن بهای آن در زمان آینده. (المنجد) می‌گویم: این کار در شریعت اسلام جایز نیست. (مؤلّف)

از خودگذشتگی نشان می‌دهند.
(1) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟
فرمود: آری ای سلمان، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست. این امور هنگامی اتفاق می‌افتد که پرده محرمات الهی دریده شده گناهان و کارهای زشت به بار آید، بدکاران بر نیکوکاران سلطه یافته و دروغ شایع و بازگو گردد، لجاجت و پافشاری‌های نابجا آشکار شده، فقر و تهیدستی و بیچارگی همه جا را بگیرد، در لباس و پوشش بر یکدیگر مباهات کنند، و در

غیر فصل باران، باران بر آنها ببارد. آلات قمار- یا طبل- و ابزار موسیقی را نیکو شمرده، امر به معروف و نهی از منکر را زشت شمارند، تا آنجا که در آن زمانه، مؤمن از کنیز بی‌ارزشتر و خوارتر به حساب آید، خوانندگان قرآن و عابدان به سرزنش یکدیگر می‌پردازند، اینان در ملکوت آسمانها به نام پلیدها و نجسها خوانده شوند.
(2) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟
فرمود: آری، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این هنگام ثروتمند بر تهیدست ترحّم نمی‌کند، تا آنجا که سائلی در بین جمعیّتی از مردم چیزی می‌طلبد و هیچ کس در طول هفته چیزی در کف دست او نمی‌گذارد.
(3) سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟
رسول خدا فرمود: آری ای سلمان، سوگند به خدایی که جانم در کف قدرت اوست. در این هنگام «رویبضه» سخن می‌گوید.
سلمان پرسید: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، رویبضه چیست؟
حضرت فرمودند: یعنی در امر مردم کسی سخن می‌گوید [که نمی‌بایست سخن بگوید و] قبلا سخن نگفته است. «87»»
(4) 7) شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه «88» از اصبغ بن نباته، و او از حضرت امیر المؤمنین علی- علیه السلام- روایت کرده است که حضرت می‌فرمود:
«در آخر الزمان و به هنگام نزدیکی ساعت که بدترین زمانه‌ها است،

---

(87) در مورد «رویبضه» مراجعه شود به سنن ابن ماجه 2/ 1340 و مدارک دیگر.
(88) فقیه 3/ 247؛ منتخب الاثر/ 426.

زنانی آشکار می‌شوند که لخت و برهنه هستند، از دین خارج گشته و در فتنه‌ها وارد شده‌اند، به شهوات مایل و به لذتها شتابان، حرام را حلال دانسته و در جهنم داخل می‌شوند.»
(1) در این موارد، روایات فراوان و بسیاری است؛ برخی طولانی و بعضی مختصر، و همان اندازه که در اینجا آوردیم ما را بس است که در مجموع با وثاقتی که از حیث سند و مضمون دارا می‌باشد و با قواعد و قوانین کلّی نیز تطبیق می‌کند، دورنمائی از وضعیّت بشر و امّت اسلامی را در دوران غیبت کبری مشخص می‌سازد.

: (2) مقصود و مفهوم کامل این روایات را در ضمن چند امر می‌توان به دست آورد:
(3) امر اوّل: ما از سلمان فارسی- رضی اللّه عنه- که در آن جامعه نمونه و عادلی که رسول خدا ایجاد کرده بود می‌زیست، چنین احساس می‌کنیم که از شنیدن این مطالب دچار شگفتی و حیرت شده، و مرتب سؤال می‌کند که: آیا ممکن است اینگونه امور در بین امّت اسلامی رخ دهد!؟ و رسول خدا هم با تأکید و قسم خوردن، از رویداد این انحرافات خبر می‌دهد و تأکید می‌فرماید که این کارها اتفاق خواهد افتاد.
همان‌گونه که به وضوح و روشنی شاهد تأسّف شدید و نگرانی آن حضرت از وجود این مفاسد در جامعه اسلامی می‌باشیم، که خروج مردم را از دین و شریعت و عصیان و نافرمانی آنان را از دستورات الهی و زیر پا گذاردن عدالت و دادگری را که پی‌آمدهای ناگواری برای امّت اسلامی دارد توصیف می‌فرمایند.
(4) چگونه می‌شود که حضرت از رویدادهای ناگوار متأثّر نباشد، و حال آنکه خداوند فرموده است:
یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ «89» وقتی که رسول خدا این سخنان را به اصحاب خود می‌گوید، نمی‌خواهد که

---
(89) روم/ 36.

فقط آنان را مخاطب قرار دهد و از ارتکاب این کارهای ناشایسته که هلاکت و نابودی آنان را در بردارد برحذر سازد، بلکه غرض و مقصود اساسی آن حضرت، آن است که با نسلهای آینده صحبت کند و آنان را از پیش‌آمدها و حوادثی که در پیش روی دارند آگاه سازد، تا از بی‌خبری و ناآگاهی به در آمده و دچار این انحرافات و تبهکاریها نشوند؛ و با این اخطار، حجت را بر آنها تمام سازد.
(1) اینگونه اتمام حجتها و اخطارهای شدید، در وجدان انسانهای با اخلاص تأثیر مطلوب داشته، بر درجه اخلاص و تقوای آنها می‌افزاید و میزان احساس مسئولیّت آنها را نسبت به مسائل اسلامی بیشتر می‌کند، و موجب می‌شود تا از انحرافات به دور مانند و به سطحی برسند که شایسته زندگی در روز موعود باشند و با برنامه‌ریزی کلّی الهی هماهنگ گردند.
(2) امر دوم: از مطلبی که در امر اوّل گفته شد چنین به دست آمد که

روایت ابن عباس، بلکه تمامی روایاتی که این گونه مطالب را نقل کرده‌اند، از جهت انگیزه صدور و نتایج مترتبه بر آنها در برنامه کلی الهی شریک و هماهنگ می‌باشند.
امّا از جهت سبب و انگیزه صدور؛ بدان جهت که رسول خدا و ائمه- علیهم السلام- از برنامه‌های خدایی و تمام پیشامدها و رویدادهای آینده که در طول تاریخ انجام می‌گیرد آگاه بوده و بدانها عالم می‌باشند، و لذا می‌بینیم که از وقوع آنها خبر داده‌اند همان‌گونه که از دیگر برنامه‌های الهی نیز خبر داده‌اند.
و امّا نسبت به نتایج و آثار؛ بدان جهت که این اخبار حجت را بر مردم تمام کرده و آنان را از غفلت و بی‌خبری به در آورده و موجب می‌شود درجه اخلاص مردم بالاتر رفته و بدین وسیله شرایط ظهور حضرت آماده گردد.
(3) امر سوم: برخی از این روایات بیانگر ابهامات و روشن‌کننده معنای روایات دیگر می‌باشند، زیرا با اینکه برخی از این روایات که از وقوع انحرافات خبر داده، هیچ صحبتی از اینکه این انحرافات در دوران غیبت کبری خواهد شد نکرده است، ولی روایت نور الابصار و کمال الدین، این رویدادها را به دوران پیش از ظهور حضرت مربوط دانسته است، و با توجّه به اینکه این حوادث همه

یکنواخت و به یک صورت می‌باشند، می‌فهمیم که مقصود از کلیه این روایات یکی است، و همه مربوط است به پیش از ظهور حضرت و دوران غیبت کبری؛ چنانکه در روایت «الخرائج و الجرائح» این حوادث را مربوط به پیش از ظهور دجال دانسته است؛ و چون به طور قطع و مسلّم می‌دانیم که خروج دجال پیش از ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- می‌باشد- همان‌گونه که روایات شیعه و سنی بر این مطلب دلالت می‌کند- به وضوح و روشنی می‌دانیم که این حوادث هم مربوط به دوران غیبت کبری خواهد بود.
(1) در برخی دیگر از این روایات، حوادث مزبور را پیش از قیامت ذکر کرده است، و این نکته ضرری به مطلب ما ندارد؛ زیرا هر آنچه که پیش از ظهور حضرت واقع شود، پیش از قیام قیامت هم خواهد بود، و لزومی ندارد که تمام چیزهایی که به عنوان اشراط الساعه ذکر شده است حتما چسبیده به قیامت باشد.
(در بخش سوم این کتاب به تفصیل در این باره بحث خواهیم کرد) (2) امر چهارم: مقصود رسول خدا و ائمه- علیهم السلام- از پیشگویی این مطالب، آن بوده است که امّت اسلامی را نسبت به انحرافات اساسی که موجب دوری از مفاهیم عدالت‌بخش اسلامی است و با تعالیم اسلامی در زمینه‌های گوناگون اجتماعی و اخلاقی منافات دارد آگاه سازد، تا با پیروی

از تمامی دستورات واجب و مستحب در زمینه‌های مختلف عبادات و اخلاقیّات، جامعه‌ای عادل و دادگر تشکیل دهند و اگر از هر یک از آن دستورات منحرف شوند، به همان اندازه از آن هدف عالی دور شده‌اند. و لذا در برخی از این روایات انحراف از مستحبات را می‌بینیم همچون ترک صدقه مستحبه، و آراستن و زیور کردن قرآنها، و طلاکاری مساجد، و بلند ساختن مناره‌ها، و امثال این گونه کارها که ترک مستحب است.
(3) امر پنجم: تعدادی از رویدادهایی که در این روایات آمده بود، مطالبی را در برداشت که دارای دو جنبه است: هم امکان دارد به صورت صحیح و درستی انجام گیرد، و هم ممکن است به صورت انحرافی باشد، و از اینکه در ردیف انحرافات ذکر شده و رسول خدا و ائمه- علیهم السلام- آنها را به عنوان نکات

انحرافی ذکر کرده‌اند، می‌فهمیم که مقصود، صورت انحرافی آن است. مانند محکم ساختن ساختمانها و بناها که این عمل اگر از کسی سر بزند که تمام وجوهات شرعیه خود را پرداخته و از راه حلال مالی را جمع کرده و به صورت شرعی به ساختن بنایی محکم پرداخته است، اشکالی از نظر شرعی برای او نخواهد داشت، بلکه چه بسا مصالحی عمومی در برداشته باشد. لکن همین عمل اگر بدون در نظر گرفتن مسائل شرعی و از راه حرام و با برنامه‌ای خلاف شرع باشد، مسلما باطل خواهد بود و از انحرافات محسوب می‌شود.
مثال دیگر: همکاری زن با مردش در کار تجارت، که اگر به صورت شرعی باشد اشکالی نخواهد داشت، گرچه در جوامع انحرافی جز با خودآرایی و انحراف از تعالیم اسلامی همراه نیست.
(1) امر ششم: این روایات، گویای مطالبی است که از نظر شرع صحیح است و پسندیده، لکن همین کارها اگر با رفتاری ناپسند و اهدافی پلید همراه باشد، خواه ناخواه به صورت انحرافی درآمده و معنایی انحرافی و زشت پیدا خواهد کرد، بدان معنی که دیگر نمی‌توان مجموع افعال و رفتار یک شخص را نیک و پسندیده دانست.
نمونه این مطلب این جمله است: «هرگاه که صفها فشرده و دلها از یکدیگر جدا بودند». صفهای فشرده نماز جماعت و یا جمعیّت فراوان در مساجد برای شنیدن وعظ، و یا انبوه جمعیّت در تشییع جنازه و امثال اینگونه امور از نظر اسلام بسیار خوب و پسندیده است، لکن همین کارها اگر با جدایی دلها از یکدیگر و پیروی از هوی و هوسها همراه باشد، دیگر نمی‌تواند دلیل بر نیروی ایمان و قدرت بینش و فرهنگ اسلامی باشد، لذاست که ناپسند و انحرافی به شمار می‌آید.
(2) نمونه دیگر این جمله است: «انسان به پدر و مادرش ستم روا داشته

ولی به دوستش نیکی می‌کند». نیکی کردن به دوست، به خودی خود کاری پسندیده و نیکو است، ولی وقتی همراه با جفا و ستم به پدر و مادر است، دلالت بر ناخالصی نیّت و انحراف دید شخص می‌کند، و در این صورت او انسانی منحرف خواهد

بود؛ و معلوم می‌شود که دوستی و رفاقت او بر اساس اسلام نیست، بلکه بر مبنای مصالح مادی و خواهشهای نفسانی است؛ زیرا اگر زیر بنایی اسلامی داشت، این شخص با پدر و مادرش آنچنان رفتاری نمی‌داشت. (موارد دیگری از این گونه مطالب در آن روایات وجود دارد.)

(1) امر هفتم: برخی از تعبیرات که در این روایات آمده است، معنایی رمزی و کنایی دارد و نمی‌توان گفت که معنای حقیقی آنها اراده شده است، و نیازی نیست که بگوییم آن معانی به صورت اعجازی اتفاق خواهد افتاد، بلکه به صورت عادی و معمولی نیز ممکن است اتفاق افتد.

(2) از آن جمله است این عبارات: «پوست میش را بر دلهای گرگها پوشیده‌اند». مقصود از این تعبیر آن است که ظاهر اشخاص بسیار آرام، ولی باطنی گرگ صفت و درنده‌خوی دارند. (این مطلب روشن است.)

(3) نمونه دیگر: «دل مؤمن در درونش آب می‌شود همان‌گونه که نمک در آب حل شود، از بس که منکرات را می‌بیند و نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد.» مقصود از این جمله، شدّت تأسّف و ناراحتی اوست که نافرمانی خدا و انحرافات مردم را می‌بیند و کاری از او ساخته نیست.

(4) و از آن نمونه‌ها این جمله است: «در این هنگام اشیایی از مشرق و مغرب آورده می‌شود که امّت مرا محکوم خود می‌سازند و بر آنها ولایت می‌یابند.»

بهترین تفسیری که می‌توان برای این عبارت آورد، همین افکار مادی است که گاهی از غرب و گاهی از شرق به کشورهای اسلامی آورده شده و حکومتهای منحرف، از آنها در قلمرو حکومت خود ترویج می‌کنند و آنها را پیاده می‌نمایند.

(5) آنچه که از ظاهر عبارت روایت فهمیده می‌شود، آن است که هر دو چیز که از غرب و شرق می‌آید، در اداره و سرپرستی امّت اسلامی شریک می‌باشند؛ و این مطلب در طول تاریخ جز در همین سالهای اخیر دوران زندگی ما اتفاق نیفتاده است، که می‌بینیم حکومتهای کشورهای اسلامی، برنامه‌های خود را از کشورهای شرقی بی‌دین، و بلوک غرب مشرک می‌گیرند و آنها را بهترین برنامه

و عالیترین الگو برای زندگی به شمار می‌آورند، و در نظر کوتاه و اندیشه غلط آنها، از تعالیم اسلامی پیشرفته و مترقی‌تر به حساب می‌آید.

(1) نمونه دیگر: «رویبضه سخن می‌گوید». مقصود از این جمله همان‌گونه که رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- خود تفسیر فرموده است، آن کسی است که درباره امور مردم لب به سخن بگشاید بدون اینکه این کار از او سابقه داشته باشد.
(2) بهترین معنایی که می‌شود برای این عبارت کرد، آن است که بگوییم: در جامعه اسلامی تا گذشت قرنها کسانی که از سوی مردم سخن می‌گفتند و اداره امور جامعه را بر عهده داشتند، در هر حال به گونه‌ای دارای عنوانی دینی- مانند خلیفه، قاضی و فقیه- می‌بودند. تا آنکه تمدن جدید به جهان اسلام وارد شد، و به دنبال آن گروهی از اشخاصی فاسد و منحرف برای خویش جایز شمردند که از طرف عامّه مردم و به نام ملّت سخن رانند و در امور جامعه ابراز نظر کرده و اداره شئون اجتماعی را بر عهده گیرند، و بدون اینکه حقیقتا شایستگی و حق این کارها را داشته باشند، با توسّل به قوای نظامی بر جوامع اسلامی چیرگی یافتند.
در پی این اوضاع سخن گفتن به نام ملّت و از سوی مردم شعاری شد که در جامعه ریشه دوانید و بسیاری آن را پذیرفتند، در حالی که این کار نمایشگر یک انحراف حقیقی از اسلام است؛ زیرا در اسلام سخن گفتن حاکم و فرمانروا باید به نام خدا و از سوی حق باشد، نه به نام ملّت.
(3) و شاید تعبیر به کلمه رویبضه اشاره به وجود جریانی پنهانی و سر پوشیده باشد که مدّت زمانی در بین مسلمانها وجود داشته و سرانجام این وضعیّت را نتیجه داده است.
(4) این مطلب با آنچه که از تاریخ شناخته و می‌شناسیم، درست از کار در می‌آید؛ زیرا استعمار در آغاز سلطه فرهنگی و عقیدتی خود را بر مغزهای بسیاری از افراد این کشورها گسترش داده، و نتیجتا در طول زمان حکومت نیز در تحت سلطه اینگونه افراد در آمده است و سپس اینگونه حکومتها برنامه‌های کفرآمیز آنان را در کشورهای خود پیاده کرده‌اند. بنابراین، این سلطه و چیرگی فکری سالها به صورت پنهانی در جامعه فعالیّت می‌کرده تا توانسته پیدایش این حکومتها را در نهایت امر، زمینه‌سازی نماید.
تاریخ غیبت کبری ،ص:337
این مطلب علاوه بر نکته فوق، دلیلی واضح بر درستی، روایات گذشته می‌باشد که در آنها از وجود فرمانروایانی کافر، و وزیرانی ستمکار و اندیشمندانی تبهکار و فاسق خبر داده بود.
(1) امر هشتم: در مبحث روش فهم دلالت روایات، به این نکته اشاره کردیم که گاهی در روایات تعبیراتی را می‌بینیم که در طول مرور زمان مصداق آنها تغییر کرده، و مصادیق جدیدی برای آنها به وجود می‌آید، گرچه به هنگام صدور روایت افرادی که در آن زمان می‌زیسته‌اند مصداق معینی

را می‌فهمیده‌اند، و یا در خود روایت به خاطر فهم آنها، به همان مصداق معین تصریح شده است، و ما گفتیم که می‌بایست مصداق را توسعه داد و آن مفهوم را که در روایت آمده است با مصادیق جدید منطبق کرد، به ویژه وقتی که می‌دانیم رسول خدا و یا ائمه- علیهم السلام- مقصودشان همان مصداقی است که در زمان وقوع آن حادثه وجود خارجی دارد، نه آن مصداقی که به هنگام گفتن روایت وجود داشته است. و بدیهی است که ممکن است در دو زمان، دو مصداق با یکدیگر تفاوت زیادی داشته باشند.
وقتی به این نکته توجه پیدا کردیم، می‌توانیم این مطلب را بر بسیاری از تعبیرات این روایات منطبق سازیم.
(2) از آن جمله است این عبارت: «و زنان بر روی زینها سوار می‌شدند». زین، گرچه مصداقش همان چیزی است که روی اسب گذاشته می‌شود و در زمانهای گذشته گاهی هم زنها بر آن سوار می‌شده‌اند، و این پیشگویی در برخی از زمانها اتفاق افتاده و این روایت درست از کار در آمده است؛ لکن در عین حال ما می‌توانیم مصادیق دیگری برای زین پیدا کنیم، وقتی که از کلمه زین، هرگونه وسیله سواری مخصوص به مردها را بفهمیم. بدان معنی که اگر زنها بخواهند از آن استفاده کنند، لازمه‌اش تبرج و خودنمایی و بیرون شدن از وضع اسلامی و آداب دینی است، چنانکه در اسب سواری در آن زمانها این حالت به وجود می‌آمده است. همچنین است دوچرخه سواری، و یا موتورسواری، یا رانندگی ماشین، و یا خلبانی، و یا کشتی‌رانی و امثال اینها.
تاریخ غیبت کبری ،ص:338
(1) و از آن جمله است عبارت «وسائل و ابزار موسیقی و زنان خواننده آشکار می‌شوند» و یا «زنان خواننده آورده می‌شوند»، با این که این امور از دوران خلافت بنی امیّه و تا چندین قرن بعد از آنان نیز وجود یافته و اتفاق افتاده است، در عین حال می‌توانیم معنایی عمومی‌تر و گسترده‌تر از آن بفهمیم تا شامل مجلسهای لهو و آوازه‌خوانی که وسائل جدید تبلیغاتی پخش می‌کنند، نیز بشود؛ و نیز مواردی از رفتارهای خلافت عفّت و غیر اخلاقی را که در پرده‌های سینما و تلوزیون و یا با امواج رادیو عرضه می‌دارند، دربرگیرد؛ زیرا تنها تفاوت مجالسی که امروزه در سینماها و یا در کنار رادیو و تلویزیونها و ... تشکیل می‌شود، با محافل لهو و لعب قدیمی در آن است که شنونده و یا بیننده با اجرا کنندگان در یک جا جمع نمی‌شوند، و از پشت دستگاه، بیننده و یا شنونده آن می‌باشند، چنانکه از جهت میزان انحراف از اسلام و مخالفت با تعالیم آن نیز اختلافی ندارند.
(2) امر نهم: در روایتی که ابن عباس از حضرت رسول روایت کرده بود، مطالبی در ضمن سخنان رسول خدا وجود داشت که اشخاصی که در آن زمان زندگی می‌کردند معنایی مشکل و پیچیده از آن می‌فهمیدند، و فقط

به اندازه معنای لغوی، چیزی از آن درک می‌کردند؛ لکن زمانهای اخیر بر اثر تجربه‌ها و آزمایشات پیشرفته، اهمیّت آنها و مطالب ارزنده آن را بهتر فهمیده و اثر شگفت‌آور آن را در جوامع بشری درک کرده‌اند.
(3) از آن جمله است این عبارت: «اگر سخن گویند آنها را می‌کشند، و اگر ساکت نشینند، مال و جان آنها را مباح می‌شمرند»، که رسول خدا در این جمله، رفتار حکام و فرمانروایان اسلامی را با افراد تحت حکومت خود تشریح فرموده است، که چگونه مسلمانها را به ضعف و سستی کشانیده و به زور و ستم بر آنها حکمرانی می‌کنند؛ که در اینگونه رفتارهای ظالمانه، فرقی بین دستورات استبدادی یک دیکتاتور با قوانین ساختگی بشری که زیر بنایی مادی و بشری دارد و از قوانین الهی به دور است نمی‌باشد.
(4) در این شرایط نخستین چیزی که امّت اسلامی با آن برخورد می‌کنند همان

است که آزادیهای فکری و سیاسی و آزادی بیان و سخن گفتن را از آنها گرفته اگر سخن گویند آنها را می‌کشند، و یا به شکنجه و زندان تهدیدشان می‌نمایند، و اگر هم تسلیم شوند و لب فرو بندند مال و جانشان را مباح دانسته، سرمایه‌ها و همه چیز آنها را به یغما می‌برند و چپاول می‌کنند.
(1) و نیز از آن جمله، اکراهی است که رسول خدا- صلوات اللّٰه علیه و آله- از فزونی طلاق در بین مردم ابراز می‌دارند، با اینکه در زمان آن حضرت طلاق اندک و کم اتفاق می‌افتاد، زیرا در آن زمان زن و مرد ملتزم بودند که بر طبق دستورات اسلامی با یکدیگر زندگی کنند و خودخواهیها را کنار بگذارند، لکن وقتی مردم تعالیم اسلامی را پشت سر افکنده و راه انحراف را در پیش گرفتند، خواه‌ناخواه اساس خانواده‌ها از هم پاشیده شده، و حتی بعد از آنکه فرزندانی از یکدیگر دارند اقدام به طلاق می‌کنند.
(2) جامعه‌شناسی جدید اثبات کرده است که کثرت طلاق به خاطر انگیزه‌های تازه‌ای است که در زندگی اجتماعی امروز پدید آمده، و این تمدن جدید آثار شوم بیشتری در آینده خواهد داشت، و از این به بعد دولتها بایست مبالغی را برای ایجاد پناهگاههایی برای سرپرستی اطفال بی‌سرپرست در نظر گیرند تا از این گونه فرزندان نگهداری کنند.
و نیز از آن جمله این عبارت است: «فقر و فاقه گسترش پیدا می‌کند».
گسترش یافتن فقر به خاطر یکی از دو سبب است که هر دو از برنامه‌ریزیهای غلط اقتصادی پدید می‌آید:
(3) سبب اوّل: سرمایه‌داری و یا پول محوری نزد برخی از مردم که دیگران را به حالت فقر و ناتوانی نگهداشته و آنان را در تمامی مسائل زندگی چه از نظر سیاسی، و یا اقتصادی، و یا اجتماعی محکوم خویش ساخته‌اند، بلکه بسیاری اوقات، اخلاق و عقاید آنها را نیز تحت تأثیر خود

قرار داده‌اند؛ زیرا همیشه پولداران علاوه بر نفوذ سیاسی و اقتصادی خود، زمام امور تربیت و فرهنگ یک ملّت را نیز به دست می‌گیرند.
(4) سبب دوّم: پایین بودن سطح اقتصاد در تمام اجتماع به سبب کمبود درآمد

عمومی و خصوصی، رویارویی جامعه با این ضعف اقتصادی گاهی در اثر برخی قحطی‌ها [یا پاره‌ای کمبودهای منابع و سرمایه‌های طبیعی کشور] و یا شیوه غلط حکومت در اداره امور است.
(1) آنچه که در بیشتر جوامع عامل عمده به شمار می‌آید، همان سبب اوّل است، مخصوصا که اگر سرمایه‌داری را به زمین‌داران و دارندگان کارخانجات بزرگ تعمیم دهیم و در کشورهای اسلامی بعد از آنکه عدالت اسلامی را از یاد برده، و نخواستند بر طبق دستورات الهی رفتار کنند، این وضع پدید آمده که نتیجه‌اش همین گسترش فقر و بیچارگی است که اکنون شاهد آن می‌باشیم.
(2) امر دهم: از آنچه که در این روایات آمده است، چیزی نمانده که تاکنون اتفاق نیفتاده باشد؛ و می‌توان گفت که همگی آنها به صورتهای گوناگون واقع شده‌اند، و هنوز هم امکان وقوع آنها می‌باشد که تا ظهور حضرت بقیّة اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- برخی از آنها ادامه خواهد داشت، و ممکن است به صورتی واقع شود. و ما فعلا نمی‌توانیم بیش از آنچه گفتیم، در این باره سخن گوییم، و هر کس می‌خواهد می‌بایست به نصوص و روایات وارده در این باب مراجعه کند. در اینجا سخن ما در جهت دوم از ناحیه دوم این فصل پایان می‌پذیرد.
(3)

بررسی روایات بر اساس روش سندی

: هرگاه این روایات را با روشی که برای پذیرفتن یک خبر از نظر سند بدان ملتزم شدیم عرضه کنیم و با آن معیارها بسنجیم- که عبارت بود از نپذیرفتن خبر واحد در صورت نبود قرینه‌ای ویژه که دال بر صحت آن باشد، و یا رسیدن خبر به حد استفاضه و تواتر- در این صورت می‌گوییم که بسیاری از این روایات، گرچه به تنهایی خبر واحد و گاهی ضعیف می‌باشند، لکن چون از نظر محتوی متعدد می‌باشند و به حد تواتر و یا استفاضه می‌رسند، لذا مورد قبول خواهند بود.
در برخی دیگر از این روایات قرائنی قطعیه بر صدور وجود دارد که می‌توان آنها را در عناوین ذیل مورد بررسی قرار داد:
(4) قرینه اوّل: تحقق و انجام یافتن حوادثی که در روایت ذکر شده که این خود
تاریخ غیبت کبری ،ص:341
قرینه‌ای است بر صحّت آن.
(1) قرینه دوم: بعضی از این روایات در زمانی که صادر و یا ثبت شده با نظام موجود حاکم در معارضه بوده است، همچون فرمایش رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- که می‌فرمایند: «گروهی از امّت من خواهند آمد که شراب می‌نوشند ولی اسم دیگری بر آن می‌گذارند.» این عمل روش عدّه‌ای از خلفای اموی و عباسی بود که شراب را به نام «طلی» یا «بختج»، یا «فقاع» می‌نوشیدند، و شراب را تا اندازه‌ای که سکرآور نباشد تجویز می‌کردند.
(2) قرینه سوم: تعدادی از این روایات پیش از آنکه اتفاق افتاده باشد در کتابها ثبت شده است، و در زمانهای بعد امّت اسلامی بر اثر دوری از تعلیم اسلام مرتکب آن کارها شده‌اند، این گونه روایات را هر کس که تعدادی از حوادث منقوله در آنها را استقراء نماید، تصدیق خواهد کرد، و ما برخی از آنها را متذکر شدیم.
(3) علاوه بر قرائن موجود، مضمون برخی از این روایات به صورت مکرر در احادیث دیگر نیز آمده بود که خود قرینه‌ای بر صحت خواهد بود، و روایات را از خبر واحد بودن خارج ساخته است و این خود از مرجحات سندی است.
و شما نیز ملاحظه کردید که برخی از این حوادث در روایات متعددی ذکر شده و مقصود ما نیز همان حوادث مکرره است.
(4) برخی دیگر از این روایات از نظر لفظ هم به حد تواتر و یا استفاضه

رسیده‌اند، همچون روایت «یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا». این روایت را با اسناد مختلف شیعه و سنی نقل کرده‌اند، که برخی از آنها را ما متذکر شده و برخی را نیاوردیم. آیة اللّه شیخ لطف اللّه صافی در کتاب منتخب الاثر، بیش از صد و بیست طریق برای این روایت ذکر کرده است. «90»

و امّا مضامینی از این روایات که دارای این قرائن و خصوصیات نیستند، مقتضای اصل سختگیری سندی این است که آنها را کنار گذاشته و علمش را

---

(90) منتخب الاثر/ 247.

تاریخ غیبت کبری ،ص:342

به اهلش بسپاریم. همچون روایتی که نعمانی در کتاب غیبت ذکر کرده است که:

«دوازده پرچم شبهه‌انگیز پدید می‌آید» و یا آنچه که ابن ماجه روایت کرده است که: «پیش از قیام قیامت، حدود سی نفر دجال دروغگو خروج می‌کنند که هر یک خود را پیامبر می‌خواند.» (اگر نبوّت را به معنای اصطلاحی بگیریم که آوردن وحی از سوی خدا باشد.) و در کتاب صحیح بخاری می‌گوید «91»: «همه آنها بدروغ ادّعا می‌کنند که پیامبر خدایند.» این ارقام و شماره‌ها ثابت نشده گرچه تاریخ چندین نفر را نشان می‌دهد که به دروغ ادعای پیامبری و امامت کرده‌اند.

(1)

جهت سوم: اخباری که بر خوبی اوضاع و احوال دلالت دارند

اشاره

و به طور کلّی گویای بهتر شدن وضع مردم در دوران غیبت کبری می‌باشند.
ما در مبحث روش بررسی روایات از نظر دلالت، گفتیم که در اینگونه روایات، چگونه باید مطلقات را بر مقیّدات حمل کنیم.
در این موضوع روایاتی را نقل می‌کنیم و مقصود صحیح از آنها را خواهیم گفت.
(2) در اخبار و روایاتی که شیعیان از ائمه نقل کرده‌اند، روایتی که بر خوبی اوضاع دلالت کند نقل نشده است، بلکه عموما از بدی اوضاع و فساد زمانه صحبت کرده‌اند. و فقط روایات بسیار اندکی در کتب عامه آمده است:
(3) 1) از آن جمله روایتی است که بخاری از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده که آن حضرت فرموده است:
«صدقه بدهید، که به زودی زمانی بر مردم خواهد رسید که انسان بر روی زمین راه می‌رود و صدقه‌اش را در دست می‌گیرد و کسی نیست که آن را از او بپذیرد.» «92»

---

(91) صحیح بخاری 9/ 74.
(92) صحیح بخاری 9/ 73- 74.

(1) 2) در حدیث دیگری که شرایط و علائم قیامت را برمی‌شمرد، چنین می‌فرماید:
«تا آنجا که مال و ثروت در بین شما فزونی می‌یابد و زیاد می‌شود و می‌جوشد به حدی که پولداران دنبال کسی می‌گردند که به او صدقه بدهند و پیدا نمی‌شود، وقتی هم کسی را پیدا می‌کنند او نمی‌پذیرد و می‌گوید: نیازی ندارم.» «93»
(2) 3) مسلم از رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- روایت کرده است:
«صدقه دهید. نزدیک است زمانی برسد که مردی صدقه‌اش را در دست بگیرد و این طرف و آن طرف دنبال نیازمند بگردد، و وقتی به کسی بگوید بگیر، او پاسخ بدهد که اگر دیروز آمده بودی می‌پذیرفتم، ولی امروز نیازی ندارم.» «94»
(3) و نیز مسلم روایت کرده است:
«قیامت برپا نمی‌شود مگر اینکه ثروت در بین شما زیاد شود و فزونی یابد،

تا آنجا که پولدار به دنبال کسی بگردد که به او صدقه بدهد، و شخصی را صدا بزند که: این صدقه را بگیر، و او پاسخ دهد که نیازی ندارم.» «95»
بر این روایات اعتراضاتی وارد شده است، گرچه ممکن است توجیهاتی برای آنها قائل شد، که بر فرض قبول توجیهات، می‌توان روایات را قبول کرد و الا قابل قبول نیست.
(4)

: امّا توجیهات و محملها عبارت است از چندین قید و تقییداتی که ممکن است بر آنها وارد آید:
(5) تقیید اوّل: این اخبار را به بعد از ظهور حضرت مربوط بدانیم، که در این صورت مفهومی درست و طبیعی خواهد داشت و با بسیاری از اخبار و روایات

---
(93) صحیح بخاری 9/ 74.
(94) صحیح مسلم 3/ 84.
(95) صحیح مسلم 3/ 84.
تاریخ غیبت کبری ،ص:344
وارده در این موضوع مطابقت دارد، به طوری که در بخش آینده این کتاب- سومین کتاب از این مجموع به نام تاریخ ما بعد الظهور- بحث خواهیم کرد.
(1) و ممکن است جمله‌ای که در آن روایت آمده بود که «اگر دیروز آمده بودی می‌پذیرفتم» بدین معنی باشد که اگر پیش از ظهور آمده بودی قبول می‌کردم و بدان نیازمند بودم، ولی اکنون که بعد از ظهور است نیازی بدان ندارم.
با این توجیه، باید از ظهور کلمه «یوشک»: «نزدیک است» که دلالت بر قرب زمان دارد دست برداشت، و آن سه روایت دیگر را قرینه بر آن قرار داد.
این تقیید، اگر چه توجیهی است که امکان دارد که سه روایت را بر آن حمل کنیم، لکن باید دانست که ظاهر روایت دومی که از کتاب صحیح بخاری نقل کردیم با آن نمی‌سازد؛ زیرا در آن روایت خبر دادن از کثرت مال را با حوادثی دیگر همراه آورده است که آنها- فتنه‌ها و هرج و مرجها- مربوط است به پیش از ظهور حضرت و دوران غیبت کبری؛ لکن این ایراد و اشکال بر اصل روایت وارد است نه بر توجیهی که شده است.
(2) تقیید دوم: این روایت را مربوط بدانیم به حالت سرمایه‌داری دجّال و یا دیگران که پول در نزدیک شخص و یا چند نفر فراوان است.
این توجیه را با ظاهر هیچ‌یک از روایات فوق نمی‌توان تطبیق کرد، زیرا تمام آن روایات گویای آن بود که کسی یافت نمی‌شود تا صدقه را بگیرد، و این دلیل بر آن است که مال، نزد عموم مردم فراوان است.
(3) تقیید سوم: اینکه بگوییم آخرین چیزی که این روایات دلالت بر آن دارند آن است که مردم صدقه را قبول نمی‌کنند. و امّا اینکه منشأ این نپذیرفت

فقط زیادتی اموال است دلیلی بر آن نیست، شاید انگیزه‌های دیگری همچون مناعت نفس و بزرگ منشی اشخاص، و یا تنفر از گرفتن صدقه اسلامی به خاطر انحراف در عقیده‌شان و امثال اینها باشد.
(4) این تقیید را، گرچه ممکن است با روایت اوّلی منطبق کرد، لکن با دیگر روایات نمی‌شود تطبیق کرد؛ زیرا در آن روایات صراحتا می‌گوید: «من نیازی ندارم» که معلوم است نگرفتن صدقه به خاطر این است که نیازی ندارد و خود،

پولدار است مخصوصا در آن جمله که می‌گوید: «اگر دیروز آمده بودی می‌پذیرفتم» که معلوم می‌شود روز قبل نیازمند بوده و امروز نیازی ندارد.
اگر فرض شود که این توجیهات درست نیست، به ناچار مفهوم این روایات آن است که در دوران غیبت کبری پول و ثروت در نزد مسلمانها زیاد خواهد بود، و در این صورت اشکالات و اعتراضات ذیل بر این روایات وارد می‌شود.
(1)

اعتراضاتی بر روایات فوق

: اعتراض اوّل: این اخبار با روایاتی که دلالت بر بردی اوضاع و آشفتگی مردم و فزونی شرور و بدیها داشت، معارش و مخالف است.
از آن جمله روایتی است که بخاری «96» از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده است که آن حضرت فرموده است:
«صبر پیشه سازید؛ زیرا زمانی بر شما نخواهد گذشت، مگر اینکه زمان بعدیش بدتر از آن خواهد بود، تا وقتی که به لقای پروردگارتان برسید.»
(2) مقصود از لقای پروردگار، مردان افراد است، نه برپایی قیامت، تا اینکه شامل دوران ظهور و بعد از ظهور حضرت نشود. و بر فرض هم که اطلاق روایت شامل آن زمان بشود، ادله قطعیه‌ای که دلالت بر خوبی اوضاع و رفاه حال مردم در زمان ظهور حضرت دارد، آن اطلاقات را مفید می‌سازد.
به هر حالت در هم پیچیدگی و آشفتگی اوضاع که در طول دوران غیبت کبری جریان دارد، با این گونه روایات کثرت مال منافات دارد.
(3) اعتراض دوم: این اخبار به طور کلّی با طبیعت اشیاء و اینکه برای هر کاری علت و سببی است و کارها می‌بایست از طریق اسباب صورت گیرد مباین و معارض است؛ زیرا بعد از آنکه واضح شد که در دوران غیبت کبری، مفاسد و انحرافات روبه فزونی است و فرمانروایان کافر و وزرای فاسق بر جامعه حکومت خواهند کرد، در این صورت چگونه ممکن است وضع اقتصادی مردم خوب باشد

---

(96) صحیح بخاری 9/ 61- 62.

به طوری که اصلا فقیری در جامعه پیدا نشود، و گیرنده صدقات از بین برود؛ زیرا انحرافات اخلاقی و ظلم و جور همیشه با اختلاف طبقاتی و تهی دست شدن عدّه زیادی همراه است و تاکنون چنین بوده است و در آینده نیز چنین خواهد بود، و تا وقتی که قانون عدالت‌گستر اسلامی در جامعه پیاده نشود وضع به همین صورت خواهد بود.
(1) و از مطالب شگفت‌آوری که دلیل و وجهی برایش نیافتیم، آن است که در روایتی که بخاری نقل کرده بود کثرت مال را با انحراف و ظلم و پیشامد زشت و فاسدی که در جامعه هست مقارن ساخته و اینها را با هم آورده است، که در آن روایت چنین آمده است:
«تا آنجا که علم و دانش جمع گردد، زلزله‌ها زیاد شود، زمانه نزدیک گردد،

فتنه‌ها پدید آید، هرج که همان قتل و کشتار است افزون شود، و تا آنجا که مال زیاد شود ... تا آنکه مردم ساختمانهای بلند بنا کنند و فردی بر سر قبر دیگری برسد و تمنای مرگ کند و بگوید: ای کاش من جای او بودم.» «97»
(2) و احتمال اینکه حوادث به اعتبار زمانهای متعدد باشد، نه به اعتبار یک زمان، با ظاهر خبر منافی و مغایر است، زیرا ظاهر خبر آن است که این حوادث مقارن یکدیگر می‌باشند. و همین طور با ظاهر روایاتی که می‌گفت در طول دوران غیبت کبری فساد و انحراف جریان دارد، منافی و مباین است.
(3) اعتراض سوم: این اخبار با روایاتی که دلالت بر شیوع فقر و تنگدستی دارد مباین است، چنانکه در حدیث ابن عبّاس دیدیم، و آن حدیث با طبیعت قضیه و دگرگونی حوادث مناسبتر است.
به هر حال اگر این اعتراضات را در نظر گیریم، این روایات از درجه اعتبار ساقط است و نمی‌شود به آنها معتقد بود؛ مخصوصا اگر ضوابط و شرایط لازمه در سند را نیز در نظر بیاوریم، چون قرائن دلالت می‌کند بر بی‌اعتباری این روایات و تاکنون مدلول و محتوای آنها واقع نشده است. بنابراین نمی‌شود گفت که

---

(97) صحیح بخاری 9/ 74.

در طول دوران غیبت کبری امکان اینکه اوضاع بهتر شود وجود دارد، و می‌بایست مدلول دیگر روایات را پذیرفت، که دلالت بر وقوع انحراف و فزونی مفاسد در این دوره می‌کرد و آنچه را هم که بالعیان می‌بینیم همین است.
آری، امکان اینکه این روایات را حمل بر ما بعد الظهور بکنیم وجود دارد، و در آن صورت از مورد استدلال خارج می‌شود.
در اینجا سخن ما در ناحیه دوم از فصل دوم از بخش دوم این تاریخ پایان می‌پذیرد و این فصل نیز در همین جا تمام می‌شود.

(1)

فصل سوم وظیفه راستین اسلامی در دوران غیبت کبری

اشاره

1) رفتار فردی و اجتماعی ما چگونه باید باشد؟
2) چه آمادگی روحی و فرهنگی باید داشته باشیم؟
3) آن کس که به این وظیفه خطیر عمل کند چه فضیلتی دارد؟
4) آن کس که شانه از زیر بار این تکلیف بیرون نماید چه گناهی کرده است؟
5) از اصول و قواعد کلی اسلامی در این زمینه چه می‌فهمیم؟
6) از روایات و اخبار مربوط چه چیز به دست می‌آید؟

موضوعات فوق را در ضمن چند جهت، به آن مقدار که این تکالیف در اسلام خواسته شده است و نتائجی را که بر آنها مترتب است، بررسی می‌کنیم.

تاریخ غیبت کبری ،ص:349
(1)

جهت اوّل: پذیرش وجود و امامت حضرت بقیّة اللّه (عج)

از مهمترین تکالیف اسلامی دوران غیبت، اعتراف به وجود حضرت بقیّة اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- است که می‌بایست او را پیشوایی واجب الاطاعه بدانیم. و با اینکه وجود شریفش از دیده‌ها ناپیدا است و ظاهرا کسی او را نمی‌شناسد، در عین حال لازم است مقام رهبری و پیشوایی را از آن ایشان دانست.

(2) این مطلب از ضروریّات مذهب شیعه و از بدیهیّات عقائد امامیه است، که ما در این کتاب آن را به عنوان یک اصل پذیرفته و به نوشتن تاریخ دوران غیبت آن حضرت پرداخته و استدلال و برهان آن را در کتابهای آینده خواهیم آورد.

آن حضرت برای پیروان خود، دوازدهمین رهبر و پیشوا محسوب می‌شود، او امامی مفترض الطاعه، و از آغاز تولّد تا هنگام ظهور زنده است.

(3) ما در کتاب تاریخ غیبت صغری و غیبت کبری، روایات بسیاری را که بر این مطلب دلالت داشت متذکر شدیم، و میزان دخالت این اعتقاد را در برنامه کلّی خدایی و اندازه تأثیر آن حضرت را در ایجاد شایستگی در مردم به ویژه پیروان و شیعیان خود بازگو کردیم؛ همانطور که میزان تأثیر آن حضرت را در بالا بردن سطح درجه معنویّت شیعیان، و پاکسازی اخلاقی آنان و بهبود کارها و اعمالشان نیز گفتیم.

(4) برای انسان مسلمان همین بس است که می‌داند امام و پیشوای او از کارهایش آگاه، و از گفته‌هایش با خبر است، از کارهای نیک و شایسته‌اش شادان، و از رفتار زشتش غمگین می‌شود، و در ناراحتیها به کمک او می‌شتابد

تاریخ غیبت کبری ،ص:350

و ... و همین عقیده برای درک موقعیّت خویش و کنترل اعمال و رفتار خود در محضر امامش او را کافی است. زیرا می‌داند که آن حضرت نمایانگر عدالت محض است، خشنودی او، خشنودی خدا و رسول است؛ و خشم و غضب او، موجب خشم خداوند و پیامبر می‌باشد.

(1) چنانکه باز این مطلب برای او کافی است که بداند کارهای نیک و شایسته او، بالا رفتن درجه معنویّت و اخلاص او، ژرفائی احساس مسئولیّت او در مقابل اسلام و مسلمین، در ایجاد شرایط ظهور و نزدیک سازی روز موعود سهیم است.

(2) بنابراین بزرگترین جهاد برای هر انسانی همین است که خود را در مقابل جهان و جهانیان و پر کردن زمین مملوّ از ظلم و ستم با عدل و داد، مسئول ببیند.

و با احساس چنین مسئولیّت بزرگ، چگونه ممکن است که از قید و بند مادیّات خود را رها نسازد و به فداکاری و ایثار در راه خودسازی و خشنودی خداوند نپردازد!؟ و لذاست که می‌بینیم حضرت رسول- صلوات اللّه علیه و آله- شالوده این احساس مسئولیّت را در یک فرد مسلمان ایجاد کرده و پیروی از آن حضرت را با پیروی از خویشتن همراه نموده، و شناخت آن حضرت را- به معنی واقعی که در عمل بروز کند- با شناخت خود یکی دانسته است؛ زیرا شناختن حضرت رسول با ویژگیهای رسالت خود که چراغی است فرا راه عدالت جهانی؛ فقط با اعتراف به وجود تاریخی آن حضرت و وجود شریعت و دیانتش، تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه می‌بایست ملتزم به تعالیم و دستورات آن حضرت شد و راهنماییهایش را به کار بست، وگرنه در واقع کسی که به دستورات اسلام عمل نکند، هر چند به وجود آن حضرت از نظر تاریخی اعتراف داشته باشد، می‌توان گفت که: منکر رسالت حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- می‌باشد.

(3) و از آنجا که بهترین و عادلانه‌ترین رفتار اسلامی، در صورتی تحقق می‌یابد که تحت رهبری بزرگوارانه حضرت مهدی باشد؛ لذا بهترین نحوه پیروی از پیامبر اسلام و هماهنگی با دستورات آن بزرگوار، وقتی انجام می‌گیرد که تحت رهبری حضرت بقیّة اللّه و در حضور و مقابل چشم و گوش حضرت باشد.

لذا درست است که بگوییم شناختن حضرت بقیّة اللّه- در حد تجلّی در مقام عمل و رفتار- همان شناختن رسول خدا است، و انکار آن حضرت در همان

تاریخ غیبت کبری ،ص:351

زمینه عبارت است از انکار پیامبر اسلام- صلوات اللّه علیه و آله. و بدین جهت است که می‌شنویم حضرت رسول فرموده است:

«هر کس که قائم از فرزندان مرا انکار کند، مرا انکار کرده است.» «1»

(1) و باز می‌بینیم که می‌فرماید:

«قائم از فرزندان من است، اسمش اسم من، و کنیه‌اش کنیه من است، شمائلش شمائل من، و کردار و رفتارش همچون سنت و رفتار من است. مردم را بر روش و شریعت و قانون من برپای می‌دارد، و به کتاب پروردگار من فرا می‌خواند، هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است، و هر کس نافرمانی دستورات او را بنماید از دستورات من سرپیچی نموده است. هر که او را در غیبتش انکار کند مرا انکار کرده است و آن کس که او را تکذیب کند مرا تکذیب نموده، و هر کس تصدیق امر او را بکند مرا تصدیق کرده است.» «2»

اخبار و روایاتی دیگر بدین مضمون از ائمه- علیهم السلام- وارد شده است.

(2) این فرمایش حضرت رسول، گرچه با معتقدات شیعیان درباره حضرت

مهدی تطبیق می‌کند، لکن به خودی خود می‌تواند با عقائد اهل سنت و عامه نیز منطبق باشد، اگر بتوانیم از فرمایش حضرت مسأله غیبت را نادیده بگیریم؛ زیرا در این صورت در مضمون حدیث مجملا و تفصیلا با شیعیان اتفاق نظر دارند، زیرا آنچه که مسلم است و همه مسلمانها بر آن اتفاق نظر دارند، آن است که حضرت مهدی، رهبری بزرگ است که در دوران خود، اسلام را کاملا پیاده می‌کند؛ اوست که مردم را بر ملت و آیین رسول خدا برپای داشته و آنان را به سوی کتاب فرا می‌خواند. و از نظر اصل فرضیه و نظریّه، طبیعی همان است که اطاعت و پیروی از حضرت مهدی، با اطاعت و فرمانبرداری از حضرت رسول یکی باشد؛ و نافرمانی از آن حضرت، نافرمانی نسبت به رسول خدا محسوب گردد؛ تکذیب حضرت مهدی، تکذیب رسول اللّه؛ و تصدیق آن جناب، تصدیق

---

(1) کمال الدین/ 412؛ منتخب الاثر/ 492.
(2) کمال الدین/ 411.

پیامبر اسلام به حساب آید. چنانکه مسلم و حتمی است که انکار ظهور و قیام مسلحانه حضرت مهدی برای بهسازی جهان، همچون انکار رسالت پیامبر اسلام و پشت پا زدن به تمام تلاشهای آن حضرت برای پایه‌ریزی اسلام به حساب می‌آید.
(1) چگونه ممکن است چنین نباشد، و حال آنکه ظهور حضرتش، بزرگ آرمان و آرزوی رسول خدا بوده و پیوسته در آرزوی گسترش آیین خود بوده، و پیروزی نهایی را از خدا می‌خواسته است؛ چون می‌دیده که در زمان او تحقق این نوید خدایی امکان‌پذیر نبوده و شرایط برای فراگیری جهانی آیین پاکش فراهم نیست.
(2) بلکه می‌توان گفت انکار حضرت بقیّة اللّه در واقع انکار انگیزه و هدف اساسی آفرینش انسان است، که خود موجب تعطیل و بیهوده انگاشتن خلقت خداوندی است. و این سخن، سخنی باطل و یاوه و با عقاید اسلامی، ناسازگار است، زیرا بعد از آنکه ثابت کردیم که هدف نهایی از خلقت انسان، ایجاد جامعه‌ای خداپرست در تمام جهان است، و این جامعه فقط تحت رهبری حضرتش تشکیل خواهد شد، در این صورت انکار وجود آن حضرت، مستلزم انکار و نادیده گرفتن مطالبی بسیار است و پی‌آمدهایی ناروا خواهد داشت.
و امّا آن پی‌آمدها:
(3) 1) بیهودگی و بی‌هدفی آفرینش انسان؛ این سخن به صریح آیه قرآن باطل است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» «3» یعنی جن و انس را نیافریدم، مگر برای اینکه مرا پرستش

کنند. وَ همچنین از نظر فلسفه و دلائل عقلی که برای هر فعل اختیاری علتی غائی و هدفی را لازم می‌داند نیز باطل است، مخصوصا در صورتی که فاعل دارای حکمتی بی‌نهایت باشد.
2) برای آفرینش هدفی وجود دارد لکن آن هدف ایجاد جامعه‌ای عادلانه و خداپرست نیست، و از آن هدف ما آگاه نیستیم.

---
(3) ذاریات/ 52.

این مطلب نیز، هم با آیه قرآن مخالف است، و هم با آنچه که در ادیان الهی، مورد پذیرش عموم قرار گرفته است منافات دارد؛ زیرا تمامی ادیان این مطلب را قبول دارند که سرانجام زندگی جوامع بشری، جامعه‌ای دادگستر و حکومتی عادلانه و یکتاپرست خواهد بود.
(1) 3) گرچه این هدف الهی ثابت و محقق است، لکن ضروری و حتمی نیست و چندان لزومی ندارد که حتما واقع شود، و ممکن است در حد یک فرضیه باقی بماند.
این سخن نیز از عجایب و غرایب است؛ زیرا نتیجه آن عبارت است از آنکه خداوند متعال بر طبق مقتضای حکمت خود عمل نکند و خود نقض غرض خود را بنماید، و از نظر فلسفه محال است که این عمل از خداوند سربزند، و معنای تنفیذ و تحقق بخشیدن این هدف همان است که آن را ایجاد فرماید.
(2) 4) این هدف الهی ایجاد می‌شود، ولی لزومی ندارد که حتما تحت رهبری شخصی معین باشد، و ممکن است خداوند خود دست به کار شود و دیگر نیازی به وجود حضرت مهدی- علیه السلام- نیست.
این سخن نیز بی‌معنی است، زیرا متضمن انکار چیزی است که تمامی ادیان الهی آن را پذیرفته و همگی قبول کرده‌اند، که در روز موعود، رهبری الهی، زمام امر را به دست خواهد گرفت. به علاوه که متضمن انکار مسیر طبیعی جهان است؛ زیرا امّت بدون رهبر، جز جامعه‌ای گسسته و از هم پاشیده نیست، و خود به خود نمی‌توانند هیچ‌گونه مصلحتی را برای خود ایجاد کنند؛ و تا وقتی که پیرامون یک نقطه مرکزی جمع نشوند و دور یک رهبر را نگیرند، هیچ کاری را در سطح جامعه از پیش نخواهند برد، مگر اینکه به صورت معجزه باشد، و این را هم که قبلا گفتیم امکان ندارد، و معجزه باید طبق یک سلسله قوانین انجام گیرد.
(3) 5) بر فرض پذیرش وجود رهبر، لزومی ندارد که حتما رهبری را مخصوص حضرت بقیّة اللّه بدانیم، بلکه اشخاص دیگر هم می‌توانند زمام امر را به دست گیرند.
این سخن نیز پنداری شگفت‌آور است، زیرا مقصود ما از حضرت مهدی

تاریخ غیبت کبری ،ص:354
همان کسی است که برآورنده هدف خداوندی است- البته اگر از عقیده شیعه اثنا عشری صرف نظر کنیم- پس در این صورت انکار وجود حضرت مهدی، انکار هدف اصلی آفرینش است.

(1) و اما از جهت شایستگی رهبری، که آیا فقط این شایستگی در یک نفر مخصوص است، یا اینکه ممکن است افراد متعددی دارای این لیاقت باشند، این بحثی است که در کتاب آینده خود، به طور گسترده در این باره صحبت خواهیم کرد.

بنابراین چاره‌ای نیست جز اینکه به وجود حضرت مهدی به عنوان تحقق‌بخش هدف الهی اعتراف کنیم. و نتیجه این استدلال، مخصوص به مسلمانها نخواهد بود، تا چه رسد به اینکه آن را مخصوص امامیه بدانیم، بلکه در سطح تمامی ادیان الهی مفید خواهد بود.

تاریخ غیبت کبری ،ص:355

(1)

جهت دوم: انتظار فرج

اشاره

از جمله تکالیف و وظائف دوران غیبت، انتظار فرج آن حضرت است، و در این باره در ضمن چندین نکته به بررسی می‌پردازیم:
(2)

نکته نخستین: مفهوم انتظار

مفهوم اسلامی گسترده و درست انتظار، عبارت است از اینکه انسان پیوسته چشم به راه روزی باشد که هدف و مقصود نهایی خدایی برآورده شود، و روزی فرا رسد که انسانیّت از یک زندگانی عادلانه کامل، تحت رهبری و زعامت حضرت مهدی- علیه السلام- برخوردار باشد.
(3) در این مفهوم گسترده تمامی مذاهب اسلامی شریکند؛ زیرا بعد از آنکه دانستیم که غرض و هدف خداوند از آفرینش انسان چیست و روایات متواتر یقین‌آور را از رسول خدا درباره حضرت مهدی- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- دانستیم و دیگر برای انکار وجود مقدس آن حضرت عذری و بهانه‌ای در پیشگاه خداوند متعال نداشتیم؛ و بعد از آنکه دانستیم که برآورده شدن این هدف فقط وابسته به اراده و خواست خداوند است و جز خداوند دیگران رأی و خواسته‌ای نمی‌توانند داشته باشند؛ بنابراین هر روز احتمال قیام شکوهمند حضرت مهدی- علیه السلام- و برپایی و تحقق بخشیدن به هدف بزرگ خدایی، مطرح می‌باشد، زیرا در هر لحظه احتمال آن می‌رود که خداوند اراده فرماید و دستور ظهور و قیام به آن حضرت بدهد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:356
(1) در این مسأله، امامیه با دیگران اختلافی ندارند؛ زیرا بنا به عقیده آنان، خداوند متعال دستور ظهور به آن حضرت را بعد از اختفاء می‌دهد، و بر طبق نظر دیگران که گفته بودند حضرت در آینده متولّد خواهد شد و با شمشیر قیام خواهد کرد، احتمال آن هست که حضرت متولّد شده باشد و خداوند به او دستور خروج و ظهور بدهد و این احتمال در هر لحظه و ساعتی وجود دارد. بلکه می‌توان گفت انتظار، مفهومی کلی‌تر و قدیمی‌تر از مفهوم اسلامی دارد.
امّا قدمت آن، بدین جهت که قبلا گفتیم پیامبران پیشین همگی نوید و بشارت ظهور آن حضرت را به پیروان خود داده‌اند، و انسانیّت، پیوسته در انتظار او به سر می‌برده- گرچه شخصیّت و عنوان او بنابر آنچه ذکر کردیم مورد تحریف واقع شده است- و در آینده نیز تا وقتی که ستم و بیدادگری وجود داشته باشد، در حال انتظار به سر خواهد برد.
و امّا اینکه گفتیم مفهوم انتظار، اعم و کلّی‌تر از مفهوم اسلامی است؛ از این رواست که پیروان دیگر ادیان آسمانی نیز با صرف‌نظر از نام و عنوان، به پیشوایی جهانی که برپا دارنده عدل و داد است معتقدند، و ملتزم به انتظار ظهور او می‌باشند.
این عقیده به خودی خود، بهترین انگیزه برای تربیت و تهذیب نفوس تمامی

پیروان و معتقدان به این ادیان است، که باعث رشد و تربیت و تهذیب اخلاق آنان و تکمیل درجه اخلاص و نیروی اراده و ایمان اشخاص می‌شود تا مقدّمات ظهور را در خود و دیگر برادران دینی و انسانی خود فراهم آورند. (2)

نکته دوم: ویژگیهای منتظر

اشاره

هیچ فردی به حد مطلوب از انتظار نمی‌رسد، مگر اینکه دارای سه ویژگی همراه با هم باشد، که عبارتند از: عناصر عقیدتی و روحی و رفتاری، که اگر این سه نباشند برای انتظار مفهومی راستین نمی‌توان یافت و از آن فقط یک انحراف روحی و نفسانی باقی می‌ماند که مبتنی بر همان منطق کسانی است که به حضرت موسی خطاب کرده و گفتند: «تو همراه با خدای خودت بروید و بجنگید، ما

تاریخ غیبت کبری ،ص:357

اینجا نشسته‌ایم.» «1»

این همان عقیده نادرستی است که برای انسانیّت درخواست و آرزوی نیکی و خیر شود، بدون اینکه کاری و تلاشی در راه استقرار آن انجام گیرد.

(1)

اين مسأله در نتيجه سه امر مبرهن مى‌شود:
(2) امر اوّل: اعتقاد داشتن به اينكه هدف خداوند، اصلاح همگى بشريّت است، و در آينده عدل مطلق سراسر زندگى بشر را فرا خواهد گرفت، و اينكه وعده خداوند در قرآن مجيد و آنچه كه هدف خدايى به آن تعلق گرفته، تخلف‌ناپذير است. برهان و دليل اين مطلب را در گذشته آورديم.
(3) امر دوم: اعتقاد به اينكه آن رهبر پيروز در آن روز موعود، حضرت مهدى- ارواحنا فداه- مى‌باشد، چنانكه اخبار و روايات شيعه و سنى در اين مورد به حد تواتر رسيده، بلكه بيش از حد تواتر است. و دانستيم كه ثبوت مفهوم روايت متواتر بديهى و ضرورى است.
(4) امر سوم: اعتقاد به اينكه آن رهبر پيروز، حضرت محمّد بن الحسن العسكرى- عجل اللّه تعالى فرجه الشريف- است كه اعتقاد به او از ضروريات مذهب اماميه است، و اخبار و روايات فراوانى در مجموعه‌هاى خبرى و روائى شيعه در اين باره نقل شده است، وعده زيادى از متفكران و انديشمندان بزرگ اهل سنت، همچون ابن عربى در فتوحات مكيّه و قندوزى در ينابيع الموده، و حموينى در فرائد السمطين، و گنجى در كتاب بيان، با آنها هم عقيده مى‌باشند.
كسانى كه به اين امور سه‌گانه معتقدند، گرچه مختصر اختلافى در بعضى از جزئيّات با يكديگر دارند، لكن ما در بخش برنامه‌ريزى الهى متذكر اين نكته شديم كه دو امر اوّل به امر سوم برمى‌گردند، و نتيجه و حاصل آن دو نيز همان امر سوم خواهد شد. بنابراين مى‌شود بدون هيچ‌گونه اختلاف و تضادى به هر سه امر

---

(1) مائده/ 24.
تاريخ غيبت كبرى ،ص:358
معتقد شد و آنها را باور داشت.
(1)

عنصر دوم: جنبه روحی و نفسانی انتظار

این مطلب از دو امر اصلی و اساسی تشکیل می‌شود:
(2) امر اوّل: استعداد و آمادگی کامل برای تحقیق یافتن و پیاده شدن عدالت کامل، به طوری که اگر هم جزء دعوت کنندگان و ایثارگران در راه آن حضرت نیست، ولی حد اقل فردی شایسته برای پذیرش دعوت آن حضرت باشد.
(3) امر دوم: آغاز و شروع تحقق عدالت کامل جهانی و دمیدن سپیده فجر ظهور را در هر لحظه و ساعتی منتظر باشد؛ زیرا گفتیم که ظهور حضرت به دست خدا و تحت اراده الهی است، و هیچ کس نمی‌تواند برای آن وقت و ساعتی تعیین کند، و هر لحظه احتمال آن هست که خداوند اراده ظهور آن حضرت را بفرماید، به علاوه روایاتی در این باره آمده است که ظهور آن حضرت ناگهانی و بدون مقدمه خواهد بود. (در آینده بخشی از آن روایات را نقل خواهیم کرد.)
(4) این احساس و آگاهی، ممکن است بر طبق هر یک از امور سه‌گانه‌ای که در عنصر اوّل ذکر کردیم ایجاد شود، چنانکه در صورت اجتماع هر سه امر در یک شخص نیز ممکن است این آگاهی به وجود آید و تحقق پذیرد.
این احساس و آگاهی، برای روان و جان او موجب پاکی و خوشی است؛ زیرا در این صورت خود را در مقابل خویشتن خود و جامعه و امّت خود مسئول می‌بیند و به زودی در روز رستاخیز جهانی حضرت، از لابلای مشکلات و سختیها و ستمها و بیدادها بیرون آمده و جلوه‌گری می‌کند.
وقتی احساس و آگاهی به این دو امر در روان کسی به حد کمال برسد، و به عبارت دیگر عنصر دوم در او تحقق یابد، به آسانی و سادگی می‌تواند وارد مرحله سوم شود و عنصر سوم را تحقق بخشد.
(5)

عنصر سوم: جنبه رفتاری و عملی انتظار

اگر کسی بخواهد نمونه یک منتظر راستین باشد، باید پیوسته خود را پایبند احکام الهی نموده و دستورات خداوند را بر دیگر علاقه‌های فردی و کارها و
تاریخ غیبت کبری ،ص:359
گفتارهای شخصی ترجیح دهد، و پیروی راستین برای حق و هدایت الهی باشد.

در این صورت دستاورد او اراده‌ای قوی و نیرومند و اخلاصی راستین خواهد شد که او را آماده تشرف به حضور حضرت و پذیرش پاره‌ای از مسئولیّتهای روز موعود می‌نماید.

(1) این رفتار برای هر کسی که ایمان به آن روز شکوهمند دارد، لازم و ضروری است، به هر اندازه که ایمان و اعتقاد داشته باشد، و اگر به تمام آن خصوصیّات معتقد باشد، چنین رفتاری لازمتر است؛ به ویژه برای آن گروه از مسلمانانی که با دلیل و برهان برایشان ثابت شده است که حضرت مهدی نقشه عدالت جهانی و کامل خود را بر اساس دستورات دیانت مقدّسه اسلام پایه‌ریزی خواهد کرد.

و امّا آن مسلمان شیعه‌ای که می‌داند امام و پیشوایش همزمان با اوست، و اعمال و رفتارش در معرض دید حضرت است و هر لحظه ممکن است به او بنگرد و کارهای زشت او باعث ناراحتی و تأسّف حضرت می‌شود، او علاوه بر آنکه خود را آماده روز ظهور می‌کند، خود را در محضر آن حضرت دیده و در حضور او مسئولیّت دارد و در تمام دوران زندگی مواظب است یک لحظه هم از فرمان آن حضرت سرپیچی نکند. این احساس خود موجب می‌شود که انسان زودتر به آن حد و درجه مطلوب برسد، که پیروزی در امتحان و آزمایش الهی و آمادگی برای روز موعود است.

وقتی که یک شخص به این درجه رسید، می‌تواند خیرات و نیکیها را در چهار زمینه به شرح ذیل به دست آورد:
(2) زمینه اوّل: دستیابی به خیر دنیا و آخرت خویش. امّا در آخرت، به اعتبار خشنودی خداوند متعال؛ و امّا در دنیا، به دو جهت: اوّل: رفتاری عادلانه که فرد در رابطه با خود و دیگران خواهد داشت. و دوم: ایجاد آمادگی روحی برای پذیرش مسئولیّت در مقابل رهبری برای روز ظهور.
(3) زمینه دوم: به دست آوردن خیر و نیکی برای هم‌کیشان و هم‌دینان خود.
تاریخ غیبت کبری ،ص:360
زیرا وقتی یک فرد خویشتن را به طور شایسته آماده سازد، برای ایجاد شرایط ظهور و فرا رسیدن روز موعود به اندازه توان و امکانات خود کمک کرده، و از این راه، باب خیرات و نیکیها را به روی امّت گشوده است.
(1) زمینه سوم: دستیابی به خیرات، نه تنها برای خود و امّت خود، بلکه برای عموم انسانها؛ زیرا بهره و سودی که از ایجاد شرایط ظهور حاصل می‌شود به تمامی انسانها می‌رسد، و همکاری در ایجاد آن شرایط، همکاری در ایجاد عدالت و دادگستری همه جانبه و فراگیر است، و اختصاص به یک گروه و طایفه ندارد.
این سه زمینه را تمامی مذاهب اسلامی قبول دارند، و بلکه می‌توان گفت این امور مقتضای عقیده به روز موعود است در هر دینی که باشد.
(2) زمینه چهارم: سهیم بودن در ایجاد شرایط ظهور است که موجب جلب خشنودی و رضایت خاطر شریف حضرت بقیّة اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- می‌باشد؛ زیرا هر چه از تعداد گنهکاران کم، و بر جمعیّت مؤمنین افزوده گردد، باعث خشنودی آن حضرت گشته و در حقیقت یک نحوه همکاری در راه ایجاد اهداف عالیه آن بزرگوار می‌باشد.
این مطلب، فقط ویژه کسانی است که امامت آن حضرت را قبول دارند و مخصوص شیعیان دوازده امامی است.
اینها بود آن جهات اساسی و اصلی که می‌بایست هر انسانی دارای آنها باشد تا نمونه کامل یک فرد منتظر شود و مصداقی راستین برای مفهوم درست و اسلامی انتظار باشد.
(3)

نکته سوم: اندیشه مهدویّت، انگیزه‌ای برای تلاش هر چه بیشتر

اشاره

از آنچه در دو نکته پیش گفته شد، پاسخ صحیح به شبهه مشهوری که می‌گفت: «انتظار حضرت مهدی، موجب سستی و تنبلی در اصلاحات اجتماعی شده و انسان را از مبارزه و پیکار با ستم و ستمکاران بازمی‌دارد و پیوسته اصلاح امور را به ظهور حضرت حواله می‌دهد» داده شد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:361
و نیز ممکن است این شبهه به این صورت نیز مطرح شود که بر طبق این اعتقاد که حضرت مهدی ظاهر نمی‌شود مگر بعد از آنکه زمین از ظلم و جور پر شده باشد بنابراین می‌بایست در افزودن ظلم و جور کمک کرد و دست از کار کشید تا حضرت هر چه زودتر آشکار گردد.

اشاعه‌دهندگان شبهه

: (1) برای پاسخگویی به این شبهه، می‌توان در سه زمینه صحبت کرد؛ زیرا کسانی که این اندیشه را به دوش خود کشیده و این سوی و آن سوی می‌برند، به سه گروه مهم تقسیم می‌شوند که هر یک دارای عقیده و روحیات ویژه خود هستند و نتیجتا با دیگران متفاوت می‌باشند:
(2) گروه اوّل: کسانی که اعتقاد به وجود حضرت مهدی نداشته و دارای اندیشه‌ای مادی می‌باشند، اینان برای سخن خود دلیلی نداشته و فقط موضوع را بعید دانسته و در آن شک و تردید کرده‌اند. آنان خود را فقط به ادعائی که می‌کنند قانع ساخته، و شاید بتوانند مهدویّت و مسائل گوناگون آن را در خیال و اندیشه خود پرورانده و در آن شک و تردید کنند و به همان خیالات خود دل خوش داشته باشند.
البته کسانی که اصل دین را افیون ملتها دانسته و موجب تخدیر می‌دانند، مسلما اعتقاد به مهدویّت را که از فروع و شاخه‌های مذهب است در همان مسیر قرار می‌دهند.
(3) خداپرستان در مقابل آنها چنین می‌گویند- و گفتار درستی هم دارند- که دین همیشه و پیوسته، مبدأ نهضتها و تحولات و درگیریها و پیکارها بوده، و همیشه می‌خواسته است که عدالت را پای‌برجا سازد و ظلم و ستم را ریشه کن کند. در طول تاریخ، همیشه دین و مذهب بوده است که توانسته عواطف و احساسات توده را در مقابل ستمگران تحریک نماید. با یک نگاه گذرا به تاریخ، می‌توان به حقیقت این موضوع پی برد؛ و ما مسأله مهدویّت را در همین مسیر دانسته و همین نظر را در مورد این اعتقاد نیز باور داریم و ابلاغ می‌کنیم.
(4) گروه دوم: کسانی که اساس مهدویّت را پذیرفته و دارای دو خصوصیّت
تاریخ غیبت کبری ،ص:362
مهم و اصلی می‌باشند:
اوّل: کسانی که دست از کار و تلاش کشیده، و مصالح فردی را بر مصالح عمومی ترجیح می‌دهند.
دوم: کسانی که مفاهیم اسلامی را به صورتی ناقص فهمیده، و برداشتی نادرست از عقاید اسلامی دارند، که در واقع اندیشه‌ای نادرست و فاسد در مغز آنها است.
(1) شبهه بیشتر در بین این اشخاص وجود دارد، که می‌گویند حضرت مهدی ظهور نخواهد کرد، مگر بعد از آنکه زمین را جور و ظلم فرا گرفته باشد،

چنانکه در حدیث متواتر از رسول خدا نقل شده است. از آن حدیث چنین فهمیده‌اند که می‌بایست بر ظلم و ستم افزود، و هیچ‌گاه در مقابل آن کاری انجام نداد تا ظهور حضرت زودتر فرا رسد.
(2) گروه سوم: کسانی که معتقدند اصولا تلاش و فعالیّت برای اصلاح جامعه و پیکار با ستم و ستمکاران به جایی نمی‌رسد و فایده‌ای ندارد. اینان مردمانی مأیوس و ناامیدند که شکوه و هیمنه ستمگران و جنایتکاران بر سر آنها سایه افکنده و به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ‌گونه قدم اصلاح‌گرانه به جایی نمی‌رسد و فایده‌ای ندارد، و باید در گوشه‌ای نشست و دست از هر گونه اصلاح و امر به معروفی کشید و در انتظار حضرت به سر برد تا او بیاید و کارها را اصلاح کند.
این مهمترین شبهه‌ای است که در ذهن پاره‌ای از طبقات مردم وجود دارد، و ما می‌توانیم با توجه و تکیه بر مباحث گذشته به پاسخ این شبهات بپردازیم و با در نظر گرفتن سه نکته، ایراد و اشکال را برطرف سازیم:
(3)

: اوّل: مشارکت فرد و جامعه در ایجاد شرایط ظهور جز با کوشش جدّی و پی‌گیری که میزان اخلاص و احساس مسئولیّت را بالا ببرد، امکان‌پذیر نیست. و در این صورت است که افراد با اخلاص می‌توانند به هنگام ظهور حضرت، در کار بزرگ هدایت عالم سهیم گردند. و قبلا نیز در این باره به تفصیل سخن گفته و دانستیم که این مسأله، اساس و پایه برنامه‌ریزی خدایی برای روز موعود است و
تاریخ غیبت کبری ،ص:363
مهمترین عنصر برای پیدایش آن، موفقیّت در آزمایشی است که در زمینه‌های ظلم و ستم برای اشخاص پیش می‌آید.
(1) دوم: دانستیم که بر هر فردی لازم است خود را در مسیر جلب رضایت و خشنودی حضرت قرار دهد، و بتواند به هنگام ظهور و پیش از آن مورد رضایت حضرت قرار گیرد؛ و در صورتی موفق به آن خواهد شد که با دقت هر چه تمامتر به دستورات اسلامی در تمامی زمینه‌های فردی و اجتماعی عمل کند. و باید بداند که رضایت خاطر حضرت، فقط در عمل به احکام شخصی و فردی حاصل نخواهد شد، بلکه باید به وظایف اجتماعی خود نیز عامل باشد و نسبت به آنها کوتاهی نکند؛ که کوتاهی و سستی در آنها را خدا و پیامبر و حضرت مهدی نمی‌پسندند.
بنابراین، اعتقاد به وجود حضرت بقیّة اللّه، خود مهمترین انگیزه برای تلاشهای اجتماعی و سازندگی جامعه بوده، و این انگیزه بدون آن اعتقاد رنگی نداشته و کار زیادی از آن ساخته نیست؛ و جز این نیست که رو گردانی عموم مردم از تلاش و عمل، حاصل عدم توجّه آنان به رهبر خود و غفلت از مسئولیتهایی است که در پیشگاه او دارند.
(2) سوم: صرف‌نظر از دو نکته پیش، و بر فرض که برای اعتقاد به وجود حضرت بقیّة اللّه- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- هیچ‌گونه اثر و انگیزه‌ای اجتماعی قائل نباشیم، دیگر این را نمی‌توان گفت که اعتقاد به آن حضرت مانع و بازدارنده از تلاشها و جنبشهای اجتماعی است و از آنها جلوگیری می‌کند؛ و لذا اگر عامل دیگری برای تلاش وجود داشته باشد می‌تواند به طور آشکار تأثیر خود را بنماید و در عقلها و دلهای مخلصین اثر گذارد.
(3) سرّ این مطلب در زمینه عقائد اسلامی بسیار روشن است زیرا آن دسته احکام اسلامی که در کتاب و سنت وارد شده، برای عموم مردم روشن و شناخته شده است و مورد عمل مردم می‌باشد و همیشه مردم خود را در قبال آنها مسئول دانسته و می‌دانند. و این چنین نیست که اعتقاد

به وجود حضرت بقيّه اللّه- عجل اللّه تعالى فرجه الشريف- مانع از عمل به آنها باشد، و يا آنها را مخصوص به

زمانهاى ديگر بگرداند، زيرا اينها از ضروريّات دين و مورد اجماع مسلمين است.
(1) وظيفه هر فرد مسلمان، آن است كه احكام دينى خود را شناخته و در عمل به آنها بكوشد و زندگى فردى و اجتماعى خود را با آنها هماهنگ سازد، و اين احكام را در زندگى خود پياده كند، و وظيفه امر به معروف و نهى از منكر و جهاد و مبارزه با ظلم و ستم را در زمينه تكاليف اجتماعى خود فراموش نكند. و اين تكاليف با وظايف ديگرى كه يک فرد به هنگام ظهور حضرت خواهد داشت، منافات ندارد و اين چنين نيست كه اگر حضرت در زمان او ظاهر شد، تكاليف ديگرى كه به او مى‌دهد با آنها منافات داشته باشد.
(2) و امّا نسبت به اشخاص منحرف و بى‌دين كه دنباله‌رو شهوات و خواسته‌هاى مادّى خود هستند و دينشان را به دنيايشان فروخته‌اند، براى آنها هم اعتقاد به حضرت مهدى، مانع از عمل كردن به دستورات اسلامى نيست؛ همان گونه كه اصل اعتقاد به اسلام، آنها را وادار به انجام احكام نكرده است، و اين تقصير خود آنها است، نه اين كه در اصل احكام و عقايد اشكالى وجود داشته باشد.
(3) در اينجا دوست دارم براى روشنگرى بيشتر، به سه ديدگاه اساسى در زمينه اهميّت عمل به دستورات اسلامى در دوران پيش از ظهور اشاره كنم.
ديدگاه اوّل:
ما در ضمن بررسى برنامه‌ريزى كلّى الهى، بر اين مطلب استدلال كرديم كه مبارزه در مقابل ظلم و ستم تا چه اندازه در بالا بردن درجه اخلاص و ايجاد شرايط ظهور مؤثّر است. و با در نظر گرفتن اهميّت آن، مى‌بايست زمينه‌هايى از ظلم و ستم در جامعه باشد تا انسان در مبارزه با آن بتواند خود را بسازد و به سطح مطلوب و درجه كامل اخلاص برسد.
و لذا مى‌دانيم كه انسانى كه از ظلم مى‌گريزد و وحشت دارد و به رفاه و

تن‌آسايى عادت كرده، هيچ‌گاه نخواهد توانست خود را به آن حد مطلوب از اخلاص و فداكارى برساند. و بر فرض هم كه به جايى برسد، بسيار كند خواهد بود، و لنگ‌لنگان قدم بر خواهد داشت.
(1) چنانكه هرگاه مردمى به ظلم و ستم عادت كنند و پذيراى آن باشند، هيچ‌گاه به فكر مبارزه با آن نيفتاده و هيچ كارى نخواهند كرد، و خواه ناخواه مردمى خائن و پست بوده و نتيجتا در سطحى پايين از اخلاص و احساس

مسئولیّت خواهند بود و پیدایش آن حالت ایثار و فداکاری در چنین مردمی به زمانی بیشتر نیاز دارد. و خداوند فرموده است:
إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ «2».
و ای کاش می‌توانستم بفهمم مردمی که از اصلاح جامعه کوچک خود ناتوانند، چگونه خواهند توانست که در روز ظهور حضرت، جهان و جهانیان را اصلاح کنند و چهره گیتی را تغییر دهند.
(2) بنابراین می‌توان گفت اساس و پایه اصلی بالا بردن درجه اخلاص، احساس مسئولیّت، و گذار از شرایط سخت زندگی، و ایثار و فداکاری و اندیشه‌ای راستین، توأم با تلاش، می‌باشد که شرط اساسی برای به دست گرفتن زمام امور در روز موعود همین است.
(3) بنابراین می‌توان گفت آنان که عقیده به وجود حضرت مهدی را موجب

---

(2) رعد/ 11: همانا خدا آنچه را قومی دارند دگرگون نمی‌سازد، مگر آنکه آنان آنچه را خود دارند دگرگون کنند.
ناگفته نماند: عبارات بعدی همین آیه شریفه و روایات وارده در ذیل آن و نیز ملاحظه آیه 53 از سوره انفال روشن می‌سازد که در اینجا مقصود از ایجاد تغییر و دگرگونی، گرفتن نعمتها و نزول بلایا بر اقوام ناسپاس است. از نظر قواعد کلّی و اصول بینش اسلامی- چنانکه در برخی از روایات مورد اشاره نیز آمده است- جز این نیست که خدای متعال جز در مواردی که مردمی خود بد کنند، برای آنان بد نمی‌خواهد؛ ولی در مورد اعطای نعمتها فضل و عنایت الهی مقدّم است- یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها- و اعطای نعمتها منحصرا موکول به افعال نیک اختیاری نیست، بلکه مبدأ خیرات و نعمات توفیق و یاری خدای سبحان است و البتّه پس از تحقق عمل نیک نیز فضل الهی یقینا شامل بندگان شده و بازهم بابهای دیگری از خیرات به روی آنها گشوده می‌شود. (مترجم)

تخدیر و ذلّت و سستی و تنبلی دانسته‌اند، سخنی بیهوده گفته و یاوه‌سرایی نموده‌اند.
(1) دیدگاه دوم:
بالا رفتن سطح درجه اخلاص، گاهی به صورت اضطرار و ناچاری، و گاهی اختیاری است.
اما حالت اضطراری «3» همان چیزی است که به طور عمومی و همگانی، آزمایش الهی آن را پدید می‌آورد؛ زیرا نوعا انسانها به خاطر خود خواهی و خویشتن دوستی و راحت طلبی به کارهای اجتماعی تن در نمی‌دهند و از تلاش و احساس مسئولیّت اجتماعی گریزان هستند، مگر اینکه اضطرار و احتیاجی در کار باشد و از ناچاری دست به کاری بزنند. و لذا اگر بخواهیم

آنها را وادار به کاری اجتماعی بکنیم، باید آنان را در شرایط نیاز و احتیاج قرار دهیم.
برنامه‌ریزی کلّی الهی از این حالت استفاده کرده و لذا گهگاه شرایط زندگی را دشوار نموده سختیها و دشواریهایی پیش می‌آورد تا آنها را وادار به تلاش و کوششی بیشتر کند.
(2) و امّا اخلاص و درک و بینشی که با اختیار پدید می‌آید، در هنگامی است که یک شخص بیش از اندازه اضطرار و ناچاری دست به کار می‌شود؛ و همین که وظیفه اسلامی خود را فهمیده دنبال آن می‌رود، چه آنکه آن کار بر او واجب باشد یا مستحب باشد. او پیوسته در حال مبارزه با ظلم و ستم است و مردم را به سوی خداوند، با حکمت و موعظه نیکو فرا می‌خواند.
(3) درست است که رسیدن به این حد، می‌بایست با وجود بینشی گسترده و عمیق و اخلاص و اراده‌ای در سطح بالا باشد و جز اندکی از مردم در این حد

---

(3) نباید دو واژه «اضطرار» و «کراه» با هم درآمیزند. زیرا واژه اضطرار نمایانگر حاجت و درخواست شدید با حفظ اراده فردی است، بسان کسی که خانه خود را به خاطر وام زیادی که بر عهده دارد، بفروشد، امّا در اکراه، دیگر اراده مطرح نیست، بسان کسی که خانه خویش را به خاطر فشار دیگری (چون تهدید به قتل، ضرب و کتک و یا ...) بفروشد. برای هر کدام از این دو حالت اختیاری خاص، مطرح خواهد بود.

نیستند، لکن باید بدانیم که این اندازه قلیل و اندک، برای رهبری و زمامداری در روز ظهور حضرت کافی نیست، و می‌بایست از مجموع این تلاشهای اختیاری، و به عبارت دیگر این آزمایشهای اختیاری و اضطراری، درجه‌ای از اخلاص و احساس مسئولیّت پدید آید که بتواند جهانی را اداره کند و بر سراسر گیتی حکمفرما باشد.
(1) و روشن است که آن اندازه اندک آزمایشات اختیاری، که احیانا چند نفر معدود در خود ایجاد کرده‌اند، نمی‌تواند آن اثر سریع و آن تحرک عظیم را در دنیا ایجاد کند، بلکه باید یک آزمایش عمومی‌تر به صورت اضطرار پدید آید تا در آن حالت آزمایش خدایی افرادی را بسازد؛ از تنبلی و سستی به درآورد، و شرایط ظهور را آماده سازد؛ البته در کنار دیگر زمینه‌های فرهنگی و فلسفی که در هر زمانی جامعه اسلامی واجد آن می‌باشد.
با در نظر گرفتن این مطلب، دیگر آن سخن که گفته بود: «اعتقاد به حضرت مهدی، انسان را از کارهای اصلاحی و اجتماعی بازمی‌دارد و مانع می‌شود» ارزشی ندارد و سخنی بیهوده است.
(2) دیدگاه سوم:

بعد از آنکه از برنامه‌ریزی کلّی خداوندی درباره روز موعود آگاه گشتیم، معنی و مفهوم حدیث رسول خدا را به راحتی می‌توانیم بفهمیم که فرمود:
«یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا»:
زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است.
(3) وجود ظلم و جور پیش از ظهور حضرت، خود یکی از اجزاء این برنامه‌ریزی است، زیرا دومین شرط ظهور را فراهم می‌آورد و باعث می‌شود که نیروی اخلاص و اراده محکم افراد به صورتی همگانی ایجاد شود. البته وجود چنین اراده و اخلاصی محکم و پای‌برجا، در افراد بسیار اندک خواهد بود و دیگر مردم در همان مسیر انحراف و کژی خود گام می‌نهند.
(4) بنابراین سراسر گیتی را ستم و بیداد فرا می‌گیرد، لکن نه آنکه خداوند آن را ایجاد کند و به جبر و زور پدید آورد، بلکه از آنجا که اکثر افراد مردم دنبال
تاریخ غیبت کبری ،ص:368
منافع خود رفته و به فکر رفاه و راحتی خویشند، و در مقابل ظلم و ستم هیچ‌گونه پایمردی و استواری از خود نشان نمی‌دهند، خواه ناخواه ظلم و بیداد فزونی می‌یابد. و این حالت منافات با پیدایش شرایط ظهور و آمادگی ظهور حضرت ندارد، زیرا این آمادگی در وجود تعداد اندکی از مردم که به خودسازی پرداخته و بر ایمان و اراده خود می‌افزایند، تحقق می‌یابد.
(1) یک فرد، به حالت فردی، نمی‌تواند زمین را از ظلم و جور پر کند، و توان و اختیار چنین کاری را ندارد، بلکه انسانها به صورت جمعی و به صورت کلّی جهان را پر از ظلم و ستم می‌نمایند، البته در صورتی که از مسائل اخلاقی و مذهبی به دور باشند، و جامعه‌ای ناقص و عقب افتاده داشته باشند. در چنین جامعه‌ای، یک فرد مسلمان باید سعی کند که از راه مبارزه با ظلم و ستم و کوشش در ریشه‌کن‌سازی و جلوگیری از رشد آن، بر اراده و اخلاص خود بیفزاید تا به تدریج شرایط ظهور را مهیا سازد.
(2) و ای کاش این نکته برای همگان روشن می‌شد که آنچه شرط ظهور است، همین رسیدن افراد است به این درجه و سطح از ایمان و اخلاص؛ نه آنکه فزونی بیداد و ستم و پر شدن زمین از ظلم و جور شرط ظهور باشد. (چنانکه بعضی چنین پنداشته‌اند.)
(3) زیرا واضح و مسلّم است که اگر سراسر گیتی را ظلم و جور بگیرد و اصولا عنصر ایمان از بین برود، و ریشه تقوی و پارسایی بخشکد، دیگر امکان ندارد که یک رهبر به صورت عادی و معمولی کاری انجام دهد و اصلاحاتی را به وجود آورد، بلکه راه اصلاح، منحصر به معجزه‌ای خواهد

بود، که ما قبلا ثابت کردیم که چنین اعجازی به وقوع نخواهد پیوست، و یا می‌بایست پیامبری تازه بیاید که آمدن آن هم بر خلاف ضروریّات است؛ زیرا این مطلب، ضروری دیانت مقدّسه اسلام است که بعد از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- پیامبری دیگر نخواهد آمد.
(4) اندیشه مهدویّت، متضمن این مفهوم است که در آینده، ایمان بر کفر چیره خواهد شد، به همان‌گونه که مدتها کفر بر ایمان سلطه داشته است. و در هر دو حالت وجود کفر و ایمان هر دو مطرح است. چنانکه خداوند نسبت به مؤمنین
تاریخ غیبت کبری ،ص:369
می‌فرماید: لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً و رسول اکرم می‌فرماید: «یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا».
(1)

نکته چهارم: مفهوم انتظار نسبت به ادوار مختلف دعوتهای الهی

اشاره

قبلا با دلیل و برهان ثابت کردیم که هدف و انگیزه اساسی از آفرینش انسان، پیدایش روز موعود است که خداوند متعال از طلوع فجر خلقت، برای آن برنامه‌ریزی دقیقی کرده و تا وقتی که آن شرایط و آن روز روشن موعود پدید نیاید، آن برنامه‌ریزی پیگیری می‌شود، تا آنکه آن روز شکوهمند فرا برسد.

از آن هنگام که پیامبران الهی، بشریت را از وجود چنین آینده درخشانی آگاه ساختند و نوید آن روز را دادند، انسانها چشم به راه چنین روزی بودند؛ ولی به شکلهای گوناگون و نسبت به زمانهای مختلف، هر یک برای خود ترسیمی از آن داشتند که می‌توان آنها را به چهار دوره و یا چهار مرحله تقسیم کرد:

(2)

در این دوره، مردم از سخنان پیامبران پیرامون روز موعود، دو چیز وابسته به یکدیگر می‌فهمیدند. اوّل اینکه زمان تحقق این روز مشخص نیست و فقط موکول به اراده خدای متعال است. و دوم اینکه این پیامبری که خود سخن از آن روز می‌گوید، پیشوای آن روز نیست و خداوند او را برای چنان روزی ذخیره نکرده است؛ بلکه شخص دیگری را در آینده‌ای بسیار دور، برای آن کار برگزیده، و این مأموریّت را به او واگذار خواهد کرد.
(3) در این صورت، انتظار بدان معنی که در دوران غیبت کبری ممکن است تفسیر شود نخواهد بود، و همان‌گونه که در این دوره به معنای پدیدار شدن هر لحظه و فرا رسیدن در هر آن می‌باشد، در آن زمانها بدان معنی بوده که هنوز وقت آن نرسیده و قرار نیست به این زودیها فرا رسد، و فقط همین اندازه کافی است که به آن آینده روشن معتقد باشند و آن را باور داشته باشند.
در این دوره، اگر چه مردم سرّ آن را نمی‌دانستند و توجهی به آن نداشتند، ولی با در نظر گرفتن برنامه‌ریزی کلی الهی، و اینکه دانستیم در آن زمانها
تاریخ غیبت کبری ،ص:370
هیچ یک از دو شرط ظهور موجود نبوده است، می‌توانیم بگوییم که اصولا انسانیّت، نه در آن درجه بوده که طرح کلّی عدالت را بفهمد، و نه در آن سطح از اخلاص و اراده محکم و استوار بوده، که بتواند رهبری روز موعود را به دست گیرد.
(1)

در این دوره، انسانها نقشه و برنامه کلّی عدالت الهی را از سوی خدای تعالی دریافت داشتند، و می‌توان گفت که یکی از دو شرط ایجاد شده است.
ولی در عین حال، مفهوم انتظار با معنایی که در دوره قبل داشت تفاوتی نکرده، و آن چنان نبود که مردم آرزوی فرا رسیدن ناگهانی آن روز را داشته باشند، بلکه افراد مؤمن، این مسأله را باور داشتند که در آینده دوری این مطلب تحقق می‌یابد و آن روز شکوهمند فرا می‌رسد. تنها تفاوتی که این دوره با دوره قبل داشت، آن بود که مسلمانها می‌دانستند که این طرح و نقشه الهی مطابق دین و آیین آنها خواهد بود، و حکومت عادلانه جهانی زیر سایه اسلام تشکیل خواهد شد، و در آینده، اسلام بر سراسر جهان حکمفرمایی خواهد کرد.
(2) اگر به کیفیت و راههای تبلیغ و نحوه‌های ابلاغ این روز از سوی رسول خدا و پیشوایان گرامی اسلام بنگریم، این مطلب را به وضوح و روشنی می‌بینیم.
(3) و امّا نسبت به رسول خدا؛ همین اندازه ما را بس است که می‌بینیم آن حضرت از وجود حضرت مهدی خبر داده و فرموده است که او از فرزندان و خاندان وی، و از ذراری و فرزندان حضرت فاطمه- علیها السلام- است. و تذکر داده است که او به وجود خواهد آمد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، و او از فرزندان حسین- علیه السلام- است، و دارای این چنین ویژگیهایی است.
بنابراین پیشوا و زمامدار روز موعود، شخص حضرت رسول نخواهد بود، و در دوران زندگیش، آن کار مهم و عمده را در سطح جهانی انجام نخواهد داد، چنانکه حکمت آن را در گذشته دانستیم.
(4) بنابراین، کلمه انتظار در دوران رسول خدا، با یقین به اینکه در آن زمان
تاریخ غیبت کبری ،ص:371
ایجاد نخواهد شد، همراه بوده است.
(1) و امّا انتظار در دوران ائمه- علیهم السلام- در آن زمانها هم می‌توانیم بگوییم که به همان معنی و مفهوم زمان رسول خدا بوده است، که می‌توان این برداشت را از مجموعه فرمایشات ائمه اظهار که در آن روایات، ائمه می‌خواسته‌اند درباره اندیشه مهدویت صحبت کنند، به دست آورد. مانند این جمله:

«مهدی هفتمین نفر از فرزندان پنجمین نفر آنها است.» «4»
و یا فرمایش حضرت باقر- علیه السلام-: به خدا سوگند من صاحب شما (آن صاحب الامری که شما در انتظار اویید) نیستم. راوی می‌پرسد: پس صاحب ما کیست؟ حضرت می‌فرمایند:
«بنگر به کسی که تولدش از مردم پنهان است، اوست صاحب شما.» «5»
(2) وقتی حضرت باقر، مهدی بودن خود را انکار می‌کند، می‌فهمیم که لااقل تا وقتی حضرت زنده است، آن روز موعود نخواهد رسید.
و یا همچون این جمله که فرموده‌اند:
«چگونه خواهد بود وضع شما، وقتی که بدون پیشوای رهنما و رهبر قرار گیرید، برخی از شما از برخی دیگر تبری جوید ...» «6»
(3) بنابراین تا زمانی که ائمه- علیهم السلام- در بین مردم شناخته شده و در ارتباط با آنها بودند، هیچ یک مهدی- علیه السلام- نبوده؛ و لذا برای تحقق بخشیدن به آن روز، دست به شمشیر و قیام مسلحانه نبرده‌اند.
و نیز اگر اخبار و روایات مربوط به آزمایش و امتحان را در نظر گیریم، که ظهور حضرت را پیش از آزمایش عمومی مردم نفی می‌کند، می‌توانیم بگوییم که تا وقتی آزمایش مردم به انجام نرسیده، روز موعود فرا نخواهد رسید.
آن روایات از این قرار است:

---

(4) منتخب الاثر/ 212.
(5) کمال الدین/ 325.
(6) کمال الدین/ 348.

«این امر واقع نخواهد شد مگر بعد از نومیدی؛ نه به خدا سوگند تا اینکه از یکدیگر جدا و شناخته شوید؛ نه به خدا سوگند تا وقتی که آزمایش گردید، نه به خدا سوگند شما را فرا نخواهد رسید تا وقتی که شقی و بدبخت شود آن کس که شقی و بدبخت می‌شود و سعادتمند و خوشبخت شود آن کس که سعید خواهد شد.» «7»
و همچنین وقتی اخبار مربوط به پدید آمدن نشانه‌های ظهور را مطالعه کنیم، نشانه‌هایی می‌بینیم، که در دوران ائمه اطهار، هیچ یک از آنها وجود نداشته است، همچون «صیحه آسمانی» و «خسف» که در آینده خواهد آمد، و تا وقتی این نشانه‌ها آشکار نشود حضرت ظهور نخواهد کرد. به طوری که در بخش سوم این کتاب توضیح خواهیم داد.
بنابراین در زمان حضرت رسول و دیگر امامان، مسلمانها ظهور حضرت را منتظر نبودند، گرچه به صورتی حتمی و مسلم ظهورش را در آینده معتقد بودند و باور داشتند.

(1) می‌گوییم: این مطلب از جنبه تئوری و نظری می‌بایست به همین گونه باشد و صحیح است، لکن واقعیت غیر از این بوده، و اگر چه در زمان رسول خدا مطلب از همین قرار بوده، لکن در زمان ائمه- علیهم السلام- این نظریّه بی‌اشکال نیست؛ زیرا ما در آن زمانها انتظار ظهور حضرت را در بین مردم به فراوانی می‌بینیم؛ هم در بین شیعیان و پیروان ائمه، و هم در دیگر طبقات مردم.

و امّا در دیگر طبقات که روشن است، زیرا آنان تولّد و قیام حضرت مهدی را بعد از رحلت حضرت رسول، ممکن دانسته و بر طبق عقیده آنها، اشکالی در آن نبوده است.

(2) و امّا در بین شیعیان نیز تاریخ بر این انتظار آنان گواهی می‌دهد، زیرا اخبار تمحیص و آزمایش، گویای همین مطلب است که شما از این انتظاری که دارید، مأیوس می‌شوید و حضرت بعد از یأس شما ظاهر خواهد شد. آنجا که حضرت می‌فرماید:

---

(7) کمال الدین/ 346؛ کافی 1/ 370.

«این امر به شما نخواهد رسید مگر بعد از نومیدی.»

(1) و یا می‌فرمایند:

«هیهات، هیهات، آنچه به سوی آن گردن می‌کشید و در انتظار آن هستید واقع نخواهد شد مگر بعد از آنکه امتحان شوید.» «8»

ابو بصیر از حضرت صادق نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«چه عجله‌ای برای ظهور و خروج حضرت قائم- علیه السلام- دارید؟! به خدا سوگند لباسی جز لباس خشن و درشت نمی‌پوشد و غذایی جز غذای سخت و ناگوارتر نمی‌خورد.» «9»

(2) از ابراهیم بن هلیل روایت شده است که گوید: به حضرت ابو الحسن رضا- سلام اللّه علیه- عرض کردم: پدرم با این اعتقاد از دنیا رفت و من نیز به این سن و سال که می‌بینید رسیده‌ام. من خواهم مرد و شما چیزی به من نمی‌گویید؟! حضرت فرمود: ای ابو اسحاق، تو عجله می‌کنی؟! گفتم: آری، به خدا سوگند شتاب می‌کنم و چرا عجله نداشته باشم، در حالی که به سنی رسیده‌ام که مشاهده می‌فرمایید! حضرت فرمود:

«ای ابو اسحاق، این امر واقع نخواهد شد مگر اینکه از یکدیگر جدا و شناخته شوید و آزمایش گردید و تا آنجا که در بین شما جز افراد اندکی باقی نمانند ...» «10»

(3) این اخبار به وضوح و روشنی، گویای انتظار و چشم به راه داشتن برای فرا رسیدن روز موعود در همان زمان آنها می‌باشد، تا آنجا که ابو اسحاق فکر نمی‌کرده که به پیری برسد و سنش زیاد شود و هنوز حضرت مهدی

ظاهر نشده باشد.
(4) و همچنین است اگر به روایاتی رجوع کنیم که گویای توقع مردم از امامان است که بپا خیزند و کار حضرت مهدی را انجام دهند، همچون روایت قبلی که حضرت باقر- علیه السلام- می‌فرماید: من صاحب شما نیستم ... و روایت

---

(8) غیبت نعمانی/ 209.
(9) غیبت نعمانی/ 233.
(10) غیبت نعمانی/ 208.

حمران بن اعین که می‌گوید: از حضرت امام باقر- علیه السلام- سؤال کرده و به او گفتم: «آیا تو قائم هستی؟ ...» «11»
(1) و در حدیث دیگری از او که به حضرت باقر می‌گوید: فدای تو شوم، من به مدینه وارد شدم و در خرجین من کیسه‌ای بود که هزار دینار داشت و با خداوند پیمان بستم که دینار به دینار در آستانه خانه شما خرج کنم، تا اینکه شما پاسخ سؤالی که دارم بدهید.
حضرت فرمود: ای حمران سؤال کن جواب بشنو و پولهایت را خرج نکن.
گفتم: تو را به حق خویشاوندیت با رسول خدا، از تو می‌پرسم که آیا صاحب الامر تو هستی و تویی بپا دارنده این امر؟
حضرت پاسخ داد: نه.
گفتم: پدر و مادرم فدایت، پس او چه کسی است؟
پاسخ داد: او کسی است که رنگ رخسارش آمیخته به سرخی است و ... «12»
(2) و در حدیث دیگری از ریان بن صلت چنین آمده است: به حضرت رضا- علیه السلام- گفتم: تو صاحب این امر می‌باشی؟ پاسخ داد:
«من صاحب این امر می‌باشم، لکن من آن کسی نیستم که زمین را پر از عدل و داد می‌کند به همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. و چگونه ممکن است که من باشم با این ضعفی که در بدن من می‌بینی. و قائم کسی است که به هنگام خروج و ظهورش، در سن پیر مردان و قیافه جوانان است.» «13»
(3) و دیگر احادیثی که به همین مضمون می‌باشد.
و نیز اگر به این روایت بنگریم که می‌گوید: از حضرت صادق پرسیده شد: آیا قائم متولد شده است؟ فرمود:

---

(11) غیبت نعمانی/ 216.
(12) غیبت نعمانی/ 215.

(13) اعلام الورى/ 407.

«نه، و اگر من او را درک می‌کردم، تمام دوران زندگیم را به او خدمت می‌کردم.» «14»

(1) ما وقتی به این روایات می‌نگریم، مفهوم انتظار را می‌یابیم، و همت گماردن هر چه بیشتر را به ظهور حضرت مهدی، که از یک انگیزه اساسی ناشی می‌شده است، و آن عبارت است از ابهام اندیشه مهدویّت در اذهان مردم، که به طور اجمال اصل اعتقاد به وجود حضرت را می‌دانستند، ولی از جزئیّات آن خبر نداشتند؛ حتی اشخاص بزرگواری همچون حمران بن اعین و ریان بن صلت، با اینکه از بزرگان صحابه و یاوران ائمه بودند، در عین حال شخص حضرت مهدی را نمی‌شناختند، با اینکه از صدر اسلام بیش از یک صد سال گذشته بود.

(2) و اینگونه احادیثی که گویای توضیحات بیشتری پیرامون مسأله مهدویت بود، اثری بس بزرگ در روشنگری اذهان شیعیان داشت، و کاملا برنامه‌ریزی کلی الهی را که امکان قیام مهدی در آن زمانها نبوده روشن می‌کرد؛ زیرا شرایط لازمه وجود نداشت، و حضرت هم هنوز متولّد نشده بود، و هیچ یک از امامان پیشین نیز آن مهدی که برپاکننده حکومت باشد نبودند.

(3) البته این ابهام و اجمال، در دیگر افراد، گاهی آثار ناگواری داشت، زیرا میدان را برای افراد بسیاری باز کرده بود که از آن بشارات پیامبر و ائمّه سوء استفاده کرده و به دروغ ادعای مهدویّت کنند. و این خاطره را از یاد نمی‌بریم که به همین منظور، خلیفه عباسی، منصور دوانیقی «15» فرزند خود را مهدی نامید تا شاید مردم او را مهدی منتظر بدانند.

(4) و در کتاب اوّل این مجموعه- تاریخ الغیبة الصغرى «16»- دیدیم که چگونه قرامطه (اسماعیلیان) در خاور نزدیک و تعداد بسیاری در شمال آفریقا به مهدویت «محمّد بن عبد اللّه علوى» جدّ فاطمیون، همانها که بعدها در مصر به حکومت رسیدند، ایمان آوردند.

---

(14) اعلام الورى/ 129.

(15) در متن کتاب سهوا هارون الرشید ذکر شده است. (مترجم)

(16) تاريخ الغيبة الصغرى/ 353 به بعد.

(1)

در این دوره- چنانکه در تاریخ غیبت صغری دانستیم- حضرت به صورت پنهانی می‌زیست، و شیعیان خود را رهبری می‌فرمود، و بدیهی است که در این دوره، شیعیان هر لحظه انتظار ظهور حضرت را داشتند؛ زیرا مرتب از سوی حکومتهای وقت بر آنها ستم و بیداد وارد شده، و از طرف دیگر، آنها یقین به وجود حضرت داشتند، و می‌دانستند که آن حضرت از تمام اوضاع و احوال آشفته و پریشان جامعه آگاه است. و این را نیز می‌دانستند که خداوند او را برای برافکندن ریشه ظلم و فساد از روی زمین و از پهنه گیتی ذخیره کرده است؛ ولی از اینکه خداوند برای این کار در آن برنامه‌ریزی خود، زمان ویژه‌ای معین کرده غافل بودند، و نمی‌دانستند که هنوز شرایط ظهور آماده نشده است.

(2) و اگر در این مسأله عمیقتر بیندیشیم، می‌بینیم که خود این جو فکری، دارای مصلحتی بوده و آن حضرت صلاح نمی‌دانسته‌اند که این حالت انتظار مردم را تبدیل به یأس و نومیدی کنند، بلکه مصلحت در همین بوده که هر لحظه در اندیشه انتظار آن حضرت به سر برند، و این خود در ایجاد پیوند و علاقه بیشتر و عاطفه و محبت افزونتری نسبت به آن حضرت از سوی پیروان و شیعیانش مؤثر بوده است. و لذا حضرت، این انتظار سریع آنها را تصحیح نکرده، و آن حالت را تکذیب نفرمودند؛ زیرا هر چه امید در اشخاص، قویتر و نیرومندتر باشد، ارتباط و پیوند با آن حضرت بیشتر و محکمتر خواهد بود.

(3) بلکه اخبار و روایاتی وارد شده است که حضرت، خود به این حالت انتظار، شدت بخشیده و نزدیکی زمان ظهور خود را تأکید فرموده‌اند، که این روایات را در کتاب تاریخ غیبت صغری نقل کرده و اشکالات و مناقشات آنها را متذکر شدیم. «17»

(4) گاهی چنین به ذهن می‌رسد که در این دوره مردم می‌توانستند از اخباری که ظهور حضرت را متوقف بر امتحان و آزمایش می‌دانست، و یا روایاتی که گویای

---

(17) تاریخ الغیبة الصغری/ 584 و صفحات بعد.

پیدایش علائم ظهور بود آگاه شوند، تا بدانند که در زمان آنها ظهوری واقع نخواهد شد، چون هنوز امتحان برگزار نشده و دیگر نشانه‌های ظهور پدیدار نگشته است.

(1) این مطلب را می‌توان از چندین جهت ضعیف و بی‌دلیل دانست، که روشنترین جواب این است که ممکن است یک انسان معمولی فکر کند که احتمال دارد در همان دوره عمر او آن امتحان انجام گیرد و آن نشانه‌های ظهور ظاهر گردد، و احتمال بدهد که تا زمان ظهور چندان وقتی هم نمانده است، و ممکن است که حضرت در همان دوره عمر او قیام کند. و همین احتمال کافی است که او را در حال انتظار و چشم به راهی نگاه دارد، و او خود را آماده ظهور حضرت کند، و فکر و اندیشه خود را برای ظهور حضرت آماده و روبه‌راه گرداند، و به خودسازی بپردازد.

(2)

قبلا گفتیم که در این دوره، انتظار به معنای چشم به راه بودن و در انتظار ظهور و برپایی روز موعود در هر زمان و هر روز بودن است؛ زیرا ظهور، فقط وابسته به اراده خداوند است و هیچ شرط دیگری ندارد، چنانکه در آخرین پیام حضرت به آخرین نایب خاص- که در آن پیام، پایان دوره غیبت صغری و آغاز غیبت کبری را اعلام می‌فرمایند- آمده است که حضرت فرموده‌اند:
«ظهوری نخواهد بود، مگر بعد از اجازه خداوند متعال» «18».
(3) و یا روایاتی که فرا رسیدن روز ظهور حضرت را به صورت ناگهانی و بدون مقدمه مطرح می‌کند، چنانکه در نامه حضرت به شیخ مفید، این مضمون آمده بود، و دیگر روایاتی که به زودی متذکر آنها خواهیم شد.
(4) آری، ممکن است که بگوییم در آغاز غیبت کبری، دلایل و نشانه‌هایی بر عدم فوریت ظهور وجود داشت، چنانکه در همان آخرین پیام حضرت می‌خوانیم که حضرت می‌فرماید: «غیبت کلی واقع شد و ظهوری نخواهد بود مگر بعد از

---

(18) تاریخ الغیبة الصغری/ 634؛ غیبت شیخ طوسی/ 243.

اجازه خداوند متعال، و این ظهور بعد از زمانی طولانی و تیرگی دلها خواهد بود ...»، زمان طولانی، معنایش گذشتن چندین سال است، بلکه ده‌ها سال باید طول بکشد تا آن دوره به سر آید، نه آنکه انتظار ظهوری فوری را داشته باشیم.
(1) البته مفهوم طول زمان، نسبت به تصور اشخاص و افراد، و سطح بینش فرهنگی و عقلانی آنها فرق می‌کند. وقتی یک شخص معمولی این کلمه را می‌شنود، در ذهن او طول زمان فقط شامل چندین سال می‌شود، مخصوصا وقتی می‌شنود که ظهور وابسته به اجازه خداوند است، و خود شاهد گرفتگی دلها و گسترش ظلم و فساد در روی زمین می‌باشد، بنابراین خیلی ساده و معمولی است که در آن زمان و با آن جوّ حاکم بر افکار، اشخاص عادی مقصود از طول زمان را همان چند سال بگیرند و نیازی نیست که آن مردم بدانند مقصود از طول زمان، زمانی بیش از هزار است، چنانکه ما از این کلمه امروزه درک می‌کنیم و می‌فهمیم.
کیفیّت تطابق انتظار ظهوری ناگهانی با علائم و شرایط ظهور (2) اگر کسی بگوید: انتظار ظهور فوری، با دیگر علائم ظهور و شرایطی که برای

روز موعود گفته شده است، سازگار نیست؛ زیرا وقتی ظهور وابسته به پدید آمدن آن شرایط است، انتظار ظهور پیش از پیدایش آن شرایط، انتظاری بی‌جا و بی‌مورد است، و باید مفهوم انتظار به همان مفهومی که در صدر اسلام در بین مسلمانها رایج بوده برگردد، با یقین بر اینکه ظهور در آن زمان واقع نخواهد شد.

(3) این اشکال، مشابه همان ایرادی است که در مرحله سوم (عصر غیبت صغری) وارد شده بود، و جواب هم همان پاسخ آنجا است. و خلاصه آن این است که علائم و نشانه‌ها در هر زمانی، احتمال وقوع آنها می‌باشد، و امکان دارد که بعد از پیدایش آنها حضرت بلافاصله ظاهر شود. شرایط ظهور نیز ممکن است که در هر زمانی و هر ساعتی ایجاد گردد، و ما گفتیم که هر کس این احتمال را در ذهن خود بیاورد، انتظار برای ظهور فوری نیز برایش مفهوم خواهد داشت.

(4) اگر کسی بگوید: ما دانستیم که شرط اساسی و اصلی ظهور، که به این زودیها هم محقّق نمی‌شود، همان تمحیص و آزمایش افراد است، و ما به چشم

خود می‌بینیم که بسیاری از افراد مردم- اگر نگوییم اکثریت و یا همه مردم- هنوز امتحان نشده‌اند، و امتحان آنها به پایان نرسیده است، (1) می‌گوییم: می‌توان به این اشکال دو پاسخ داد:

اوّل: این سخن حاکی از این است که معنای امتحان و آزمایش درست فهمیده نشده است، زیرا مقصود از امتحان آن نیست که یک فرد در دوران کوتاه عمرش امتحان داده و در امتحان هم قبول شده باشد، تا منتظر آن باشیم که هر فردی به آخرین حدّ امتحان نهایی خود رسیده باشد، بلکه مقصود، تمحیص و آزمایش تمام امت و عموم افراد است به صورت جمعی در طول امتداد زمان، به صورتی که نتیجه‌اش قبولی و سرفراز بیرون آمدن از امتحان است در آخر امتحان.

(2) و این مطلب، با در نظر گرفتن مطلبی که ما از آن به عنوان قانون «پیوند و پیوستگی بین نسلها» نام می‌بریم، کامل می‌شود، زیرا هر نسلی نتیجه جزئیات و پیشرفتهای نسلهای پیش از خود را به نسلهای بعدی منتقل می‌کند، و نسل بعدی نیز موظّف است که آنها را تکمیل کرده و به نسلهای آینده تحویل دهد، و آن نسل نیز به نسلهای پس از خود. همچنین است نسبت به نتایج تمحیص و آزمایش، که هر نسلی نتیجه آزمایش نسل قبل را گرفته و با رشد و تکمیل آن به نسلهای بعدی تحویل می‌دهد، و ممکن است در دوران خود به تجربیات و نتایج جدید دست یابد که درجات او را بالا برده و بر اثر برخورد با ظلم و ستمهایی که در جامعه او وجود دارد و مقابله با آنها، از یک تمحیص و آزمایش قوی بهره‌مند شود، و سپس آنها را

به نسلهای بعدی خود منتقل کند.
(3) بر طبق قانون «به هم پیوستگی نسلها» در آینده، امّت و توده‌های مردم در شرایطی قرار خواهند گرفت که تمحیص الهی و آزمایش خداوندی به حد مطلوب رسیده و شرایط ظهور فراهم خواهد آمد؛ در زمانی که مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: عدّه‌ای از این بوته آزمایش نتوانسته‌اند پیروزمندانه بیرون آیند و در آن وامانده‌اند. اینان همان کسانی هستند که بیراهه را پیموده و همان اکثریتی هستند که زمین را پر از ظلم و جور کرده‌اند. و گروهی دیگر پیروز گشته و توفیق
تاریخ غیبت کبری ،ص:380
یافته است، و راه هدایت را برگزیده و در صراط مستقیم و اخلاص محض قدم می‌گذارند. با وجود این مجموعه، شرایط ظهور محقق می‌شود.
(1) بنابراین چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که اکثریت مردم، هنوز آزمایش نشده و تمحیص الهی صورت نگرفته است- چنانکه در سؤال آمده بود- با اینکه مقصود مورد نظر از آزمایش در بسیاری از افراد حاصل شده است.
این مطلب در مورد کافران و تبهکاران، به خوبی صدق کرده و می‌بینیم که چگونه امتحان خدایی موجب گرایش شدید آنها به ضلالت گشته است و همچنین در نقطه مقابل آنها، عده‌ای را می‌بینیم که با اخلاص هر چه تمامتر، در راه هدایت و صراط مستقیم قدم برمی‌دارند، و این حالت، همان نتیجه امتحان و تمحیص است.
آری، گاهی اراده خداوند چنین تعلق می‌گیرد که شرایط امتحان را سخت‌تر نماید تا بر عمق اخلاص مخلصین بیفزاید، و تا به راستی شایسته رهبری جهان در روز موعود بشوند و به آن درجه مطلوب برسند.
بهر حال امکان وجود شرط ظهور در هر وقتی و زمانی می‌باشد، و با انتظار فوری برای ظهور حضرت منافات ندارد.
(2) دوم: آزمایش دقیقی که در برنامه‌ریزی الهی وارد شده بود، لزومی ندارد که حتما در همین زمان نتیجه مطلوب را نسبت به هر شخصی به دست دهد، بلکه آنچه لازم است، آن است که به هدف خود که ایجاد شرط ظهور است، برسد.
توضیح این مطلب از این قرار است که تمحیص در دو زمینه انجام می‌گیرد:
(3) زمینه اول: موقعیت هر فردی در مقابل مصالح و خواسته‌هایش؛ این تمحیص با وجود انسانیت و مفاهیمی همچون بشریت و حق و عدالت که در بین مردم روشن و واضح است، موجود می‌شود، و تا پایان عمر انسان در روی زمین، با او همراه است، و در این مورد، دوران غیبت با دوره ظهور تفاوتی ندارد، زیرا در عصر ظهور، حق روشن می‌شود و بر تمامی صحنه جهان چیره و پیروز می‌گردد، لکن غرائز و خواسته‌های اشخاص را دگرگون

نمی‌سازد.
(4) زمینه دوم: موضع و موقعیت هر فردی در مقابل ستم و ستمکاران؛ این

آزمایشی است که ویژه دوران پیش از ظهور است؛ زیرا بعد از ظهور حضرت، دیگر ظلم و ظالمی وجود نخواهد داشت. و این همان رکن اصلی و پدیده مهمی است که برای ایجاد شرایط ظهور، خداوند متعال آن را برنامه‌ریزی کرده و منظم ساخته است. و اگر قرار بود که پیش از ظهور، این شرط در هر فردی حاصل شود و هر انسانی از این امتحان خدایی سرافراز بیرون آید، دیگر نیازی به ظهور حضرت نبود- چنانکه سؤال‌کننده گفته بود- لکن باید بدانیم که شرط ظهور به این گستردگی نیست، بلکه همین اندازه که عده‌ای با اخلاص و با اراده محکم، به اندازه‌ای که حضرت لازم دارد تا با همراهی آنها بر جهان و جهانیان چیره و پیروز گردد، اگر وجود پیدا کند، کافی است و شرط ظهور محقق شده است، و به همین مقدار اگر حاصل شود، نتیجه تمحیص نسبت به آنها حاصل شده؛ چنانکه متقابلا نسبت به گروه دیگر نیز تمحیص کامل شده و آنان در جبهه انحراف و فساد قرار می‌گیرند.
(1) و امّا دیگر افراد، مانعی ندارد که آنها به یک اندازه و درجه از تمحیص و آزمایش برسند و در همان سطح باقی بمانند و نتوانند به درجات بالاتری دست یابند، و این حالت همان‌گونه که نسبت به خیلی از افراد پیش از ظهور و در هنگام پایان دوره غیبت امکان دارد، همچنین ممکن است که بعد از ظهور حضرت هم باز عده‌ای در یک حد و یک درجه که رسیدند، توقف کنند و دیگر پیش نروند.
(2) و ما می‌بایست در اینجا درجات سه‌گانه اخلاص را که قبلا یادآور شدیم، بار دیگر در نظر بیاوریم، و بدانیم که ممکن است نتیجه تمحیص و آزمایش خداوندی نسبت به افراد در یک سطح نباشد، و آن درجه کامل را فقط عده معدودی داشته باشند، و درجه دوم و سوم در افراد بیشتری حاصل شده باشد، و ظهور حضرت، خود زمینه مساعدی باشد برای رشد درجات اخلاص اشخاص که عده‌ای بعد از ظهور به نتیجه مطلوب برسند.
(3) و به هر حال در هر آن و لحظه‌ای، این احتمال وجود دارد که آن تعداد کافی برای تشکیل حکومت وجود پیدا کرده و شرایط ظهور آماده گردد و در نتیجه ظهور واقع شود، و احتمال تحقق شرط برای انتظار ظهور فوری، کافی

است؛ و بنابراین در دوران غیبت کبری انتظار فوری برای ظهور مفهوم داشته و عملی درست و صحیح است.

تاریخ غیبت کبری ،ص:383
(1)

جهت سوم: پایبندی نسبت به تعالیم راستین اسلامی که می‌بایست پیش از ظهور انجام گیرد

این مسأله از مسلمیات آیین اسلام است، زیرا لازمه شمول و فراگیری تعالیم اسلامی نسبت به همه جا و همه وقت در تمام قرون و اعصار همین است که می‌بایست همه مردم نسبت به آنها در تمامی زمینه‌های عقاید و احکام فرمانبردار و عامل باشند.
در مقابل این مطلب دو احتمال عمده وجود دارد:
(2) احتمال اول:
اشخاص با دگرگونیها و خطوط انحرافی از اسلام هماهنگ شده، از اندیشه‌ها و افکار و دستورات و برنامه‌های آنان پیروی نموده، دستورات اسلامی را پشت سر انداخته و عقاید صحیح خود را در مقابل آن افکار انحرافی از دست بدهند.
اینگونه رفتار و عکس العمل، مسلم است که باطل و نادرست می‌باشد، و بهترین دلیل همان است که اینگونه کارها گناه و عصیان پروردگار محسوب شده و موجب رد شدن در آزمایش الهی است.
(3) و معنای فساد این حالت، این است که تنها عقیده درست و تنها احکام و قوانینی که می‌بایست در تمام زمانها اجرا شود، همان عقاید و دستورات اسلامی است، و دیگر عقاید و اندیشه‌های بیگانه باطل بوده، و قوانین و برنامه‌های موضوعه، بی‌اعتبار، و اطاعت آنها واجب نیست.
تاریخ غیبت کبری ،ص:384
(1) احتمال دوم:
حضرت مهدی- ارواحنا فداه- (به طوری که در تاریخ آینده گفته خواهد شد) قوانین جدیدی صادر نموده و مسائل و ابعاد جدیدی از اسلام را مطرح خواهد نمود. بنابراین احتمال دارد عمل به آن احکام و قوانین در دوره غیبت کبری نیز لازم باشد و بدین ترتیب نمی‌توان به عمل به احکام موجود در دوران قبل از ظهور اکتفا نمود.
(2) این احتمال نیز درست نمی‌باشد؛ زیرا ما به دو امر یقین داریم:
امر اوّل: احکامی که بعد از ظهور اجرا خواهد شد، قابل بازگشت به زمان پیش از ظهور نیست و نمی‌شود از حالا به آنها عمل کرد؛ زیرا حضرت، آن قوانین را برای دوران ظهور خود، بر طبق مصالحی که در آن زمان موجود است، وضع خواهد کرد، و در دوران غیبت اثر و نشانه‌ای از آنها نیست.
امر دوم: ما به هر حال، خبری از آن احکام و قوانین نداریم، و ندانستن آنها در معذور بودن از امتثال آنها برای ما کافی است، و عذر ما در پیشگاه خداوند متعال و رسول بزرگوار اسلام موجه است.
(3) بنابراین همان قوانین و دستورات اسلامی که از صدر اسلام وضع

شده، با تمام خصوصیات و ویژگیهایش، برای دوران غیبت لازم‌الاجرا است، و هیچ چیزی نمی‌تواند آنها را نسخ کند و با آنها معارضه نماید. و هر فردی باید به آنها عمل کند و آن او امر را امتثال نماید، و این مسأله از دیدگاه اسلامی واضح و روشن است. و مقصود از روایاتی که به مسلمانها دستور پایداری نسبت به عقاید و قوانین اسلامی می‌دهد همین مطلب است، که نکند خدای ناکرده شبهات و افکار انحرافی موجب انحراف مسلمانان شود.
ابن ماجه «1» از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده است که آن حضرت تکالیف دوران فتنه‌ها را چنین بیان کرده است که:
«آنچه را شناخته‌اید بگیرید، و آنچه را که نمی‌شناسید رها کنید. به

---

(1) سنن ابن ماجه 2/ 1308.

خواصّ خودتان روی آورید و امر (کار یا فرمان) عوامتان را وانهید».
(1) مقصود از این فرمایشات در این حدیث شریف- البته با در نظر گرفتن قواعدی که باید در فهم روایات به کار برد- آن است که می‌بایست هر چیز را که دلیلی بر آن اقامه شده است گرفت و بدان پایبند بود؛ بدان معنی که هرگاه دلیل صحیح اقامه شد بر اینکه فلان کار معین، حکم اسلامی، و یا عقیده‌ای مربوط به اسلام است، واجب است که آن را پذیرفت و بر طبق آن، اگر قانون و دستور است عمل کرد، و اگر عقیده و اندیشه است بدان معتقد بود. و امّا آنچه بر خلاف دلیل صحیح است، باید رها کرد و آن را بدعت و انحراف دانست.
(2) اشخاصی که اینگونه مطالب را می‌فهمند و تشخیص می‌دهند که حکم اسلامی چیست و عقیده اسلامی و بر حق کدام است، اینان دیگر آن توده عوام الناسی نیستند که به دنبال هر صدایی به حرکت در آمده و با هر بادی به سویی بجنبند؛ زیرا اینان خواه‌ناخواه تحت تأثیر افکار انحرافی قرار گرفته، هوی و هوسها آنها را به انحراف می‌کشاند؛ و آن گروه خاص می‌بایست که از این توده‌های منحرف دوری گزیده و خود دارای رأی و اندیشه‌ای مستقل باشند. این حکم فقط مربوط به کسانی است که در احکام و ادله اسلامی صاحب نظر بوده و توانسته‌اند احکام و دستورات خدا را خود به دست آورند. اینان خود را به زحمت انداخته عقاید و مفاهیم اسلامی را بررسی نموده و با دیدی ژرف پذیرفته‌اند.
(3) و بدین وسیله رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- خواسته‌اند که نظر یک فرد مسلمان را به سوی اینان جلب کرده، و بر او واجب نمایند که پیرامون این دانشمندان و کاوشگران را بگیرد تا او را به سرچشمه حقیقت رسانده و از باطلها به دور نگاه داشته، و از گرداب فتنه‌ها و آشوبها نجات دهند، و او را در آزمایش بزرگ الهی پیروز و موفق گردانند «2».

(2) ممکن است که حدیث را طوری دیگر نیز معنی کنیم، و آن اینکه بگوییم: حدیث مربوط به تعیین وظیفه در دوران غیبت نیست، بلکه رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- از حال عمومی مردم خبر می‌دهند، به عنوان اخبار از یک واقعیّت نامطلوب از حال مردم، که شماها فقط به همان اندازه که می‌شناسید عمل می‌کنید و دیگر احکام و دستوراتی را که از آن آگاه نیستید رها می‌نمائید و

(1) اخبار دیگری به همین مضمون نیز شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است که در یکی از آن اخبار چنین آمده است، که حضرت می‌فرماید:

«هرگاه صبح کردی و شب نمودی و امامی را ندیدی تا به او اقتدا کنی (یعنی در دوران غیبت کبری) هر که را قبلا دوست داشتی، دوست داشته باش، و با هر که قبلا دشمن بودی، دشمن باش، تا اینکه خداوند او را ظاهر و آشکار گرداند.» «3»

(2) در حدیث دیگری گفته شده است:

«به همان امر اول و فرمان پیشین خود چنگ زنید تا برای شما آشکار شود.» «4»

(3) در سومین حدیث چنین آمده است:

«به آنچه که در دست دارید چنگ زنید، تا اینکه حقیقت امر برای شما روشن شود.» «5»

(4) در چهارمین حدیث آمده است:

«بر همان حالتی که هستید پایدار باشید، تا ستاره شما بر شما طالع شود.» «6» (اشاره به ظهور حضرت است.)

مقصود از امر اول که در دست مردم است، همان احکام و عقاید اسلامی است که در دوران غیبت، رایج و مرسوم بوده است. و معنای چنگ زدن به آنها آن است که می‌بایست همانها را بر زندگی خود تطبیق کرده، و از نظر عقیده و رفتار و نظام زندگی بر طبق آنها عمل کنند.

(5) تمام این روایات، عقیده و احکام را فرا می‌گیرد، به جز روایت اوّل که مخصوص به عقیده است؛ زیرا در آن روایت دستور می‌دهد که هر آنچه را که

دنبال یادگیری نمی‌روید، هر چه را که فقط به نفع خود شما باشد می‌پذیرید، و دیگر به فکر مردم و توده‌های انسانها نیستید. و به اصطلاح فقط گلیم خود را از آب می‌کشند. (مترجم)

(3) کمال الدین/ 348.

(4) کمال الدین/ 348.
(5) کمال الدین/ 349.
(6) کمال الدین/ 349. تاریخ غیبت کبری 387 جهت سوم: پایبندی نسبت به تعالیم راستین اسلامی که می‌بایست پیش از ظهور انجام گیرد ..... ص : 383

دوست داشته، دوست بدارد، و هر که را دشمن داشته، دشمن بدارد. دوستی و دشمنی در معنای دقیق و گسترده اسلامی دو نکته مهم را شامل می‌شود:

(1) نکته اوّل: انسان، کسی را که می‌خواهد دوست داشته باشد و از او پیروی کند، می‌بایست شامل تمام صفات و ویژگیهای آراسته اسلامی باشد، تا یک فرد بکوشد از او پیروی کند و قدم جای قدم او بگذارد، به طوری که بدون پیروی از او به حد کمال نرسد.

و در مقابل او، کسی را که می‌خواهد دشمن داشته باشد، می‌بایست از منافقین و منحرفین باشد؛ زیرا اینان نمونه کامل زشتی و ستم می‌باشند که می‌بایست از آنها دوری گزید و با رفتار آنها مخالفت کرد، تا یک فرد بتواند به کمال مطلوب و رفتار صحیح و مناسب دست یابد.

(2) نکته دوم: یک فرد مسلمان، وقتی کسی را دوست می‌دارد، فرمانبرداری از او را لازم و امتثال اوامر او را بر خود واجب می‌شمرد، زیرا دستورات او را دستورات خداوند، و گفته‌های او را مطابق فرمایشات الهی می‌داند. بنابراین چگونه ممکن است که بدون این حالت بتواند یک زندگی شایسته داشته باشد؟

(3) از نظر عقیده نیز، برای او امکان ندارد که بدون داشتن عقاید صحیح، بتواند زندگی درستی داشته باشد؛ و اگر در اخبار صحبتی از عقاید شده است، نه بدان جهت بوده که در زمان آن حضرت عقاید اسلامی تغییر می‌کند زیرا مسلم است که حضرت، عقاید و احکام اصلی اسلام را تغییر نمی‌دهند، بلکه اگر تغییری بخواهند بدهند در مسائل جزئی و غیر اصلی می‌باشد.

(4) به هر حال، ما در این زمان، نسبت به دستورات و احکام حضرت مسئولیّتی نداریم، و همان اندازه که از اسلام شناخته‌ایم، ما را کفایت می‌کند، و آنچه قرار است بعد از ظهور پدید آید، به همان زمان خودش واگذار می‌کنیم.

و از اینجا است که می‌فهمیم چرا در برخی از روایات، از احکام امروزه، به کلمه «امر اوّل» یا «آنچه در دست داریم» تعبیر می‌شود، زیرا اینها را با آنچه که بعد از ظهور واقع می‌شود مقایسه می‌کنیم. و همچنین آن عبارت که فرموده بودند:

«به آن کس که دوست می‌داری، و آن کس که دشمن می‌داری»، که در مقایسه با

فرمانروایان بعد از ظهور است.
(1) کلینی در کافی، و صدوق در کمال الدین، و نعمانی در کتاب غیبت، از مفضل بن عمر از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده‌اند که وقتی از آن حضرت پرسید که تکلیفش در زمان غیبت، هنگامی که فتنه‌ها و دعوت به گمراهی‌ها و انتشار شبهات زیاد گشته- چیست، حضرت به نور آفتابی که داخل اتاق شده بود نگاه کرد و فرمود: ای ابا عبد اللّه، آیا این آفتاب را می‌بینی؟
گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند امر ما از این آفتاب روشنتر و آشکارتر است. «7»
(2) پس آنچه اسلام از ما می‌خواهد، آن است که از خط و راه امامان، که بهترین نمونه‌ها و الگوی نبوت و اسلام می‌باشند پیروی کنیم، زیرا درستی راه آنان همچون آفتاب تابان روشن است، و حجت و دلیل در این مورد بر عموم مردم قائم گشته. به ناچار یک فرد مسلمان باید دست به دامان آنان زده و در طول دوران غیبت کبری، راه آنان را پیش بگیرد، تا از فتنه‌ها و آشوبها در امان بوده، و از لغزشگاههای انحراف به دور ماند. اگر چنانچه این حدیث را فقط برای شیعیان معتبر بدانیم، برای دیگران احادیث قبلی وجود دارد و شامل حال همه مسلمانها می‌شود.

---

(7) کافی 1/ 336؛ کمال الدین/ 347؛ غیبت نعمانی/ 152- 153.

(1)

جهت چهارم: آیا در دوران غیبت کبری باید کناره‌گیری را پیش گرفت و مبارزه منفی کرد

اشاره

، یا اینکه باید دست به جهاد و پیکار زد؟
این مطلب در ضمن چند نکته قابل بررسی است:
(2)

آنچه در دوران غيبت كبرى واقع شده و ملاحظه كرده‌ايم، و اخبار و روايات خاصه و قواعد عمومى- چنانكه ديديم- گوياى اين مطلب است كه در اين دوران ظلم و فساد و انحراف همه جا را فرا مى‌گيرد. حال وظيفه يک فرد مسلمان در مقابل اين حالت چيست؟ آيا از جامعه كناره‌گيرى كند و دست به كارى نزند و هيچ‌گونه وظيفه‌اى براى برپايى عدالت و از بين بردن كژيها و انحرافات ندارد؟

يا اينكه وظيفه‌اش تلاش و كوشش اجتماعى و جهاد و پيكار قطعى در راه خدا در مقابل ظلم و طغيان است؟

(3) آيات كريمه قرآن، با مفهوم عام و گسترده‌اى كه دارد، دليل بر آن است كه جهاد واجب است؛ همچون اين دو آيه شريفه:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ «1» ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «2»

---

(1) انفال/ 60: تا آن اندازه كه توان داريد نيرو مهيّا كنيد.

(2) توبه/ 120: اين مطلب بدان جهت است كه آنان را تشنگى و رنج و تعب در راه خدا

(1) در مقابل، بسيارى از روايات مربوط به اخبار آينده دلالت مى‌كند بر وجوب كناره‌گيرى و خانه‌نشينى، به طورى كه مى‌توان گفت تمام اخبار عامه و اهل تسنن و اغلب اخبار خاصه و شيعيان گوياى اين مطلب مى‌باشند، و كمتر روايتى را مى‌توان يافت كه دستور به جهاد داده باشد و در دست گرفتن زمام امر را لازم دانسته باشد، كه در آينده به آنها خواهيم پرداخت.

حال بايد ببينيم كه قواعد عمومى اسلامى، مقتضى كدام يک از دو وظيفه است؟ آيا يكى از آن دو را بايد انجام داد، يا اينكه در حالات مختلف، انجام هر دو لازم است؛ و در پرتو اين قواعد از آن روايات چه مى‌فهميم؟ در اينجا بايد ابتدا از آن قواعد سخن گفت و در آخر روايات را بررسى كرد.

(2)

نکته دوم: عزلت و جهاد در دوره غیبت از دیدگاه قواعد عمومی

اشاره

در این باره می‌توان از دو سوی نگریست (3)

جانب اوّل: احکام و دستورات اسلامی از نظر فقهی، در زمینه کوشش و تلاش اجتماعی

اشاره

، و یا کناره‌گیری و خانه نشستن.
کار و تلاش اجتماعی اسلامی به منظور هدایت و اصلاح مردم، به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:
اوّل: امر به معروف و نهی از منکر دوم: جهاد و دعوت به سوی اسلام هر یک از این دو، قلمرو ویژه و شرایط مخصوصی دارند.
جهاد در مفهوم گسترده‌اش شامل استقرار و تثبیت عقاید اسلامی، یا به صورت انتشار و تبلیغ از آن، و یا به صورت دفاع از حریم آن می‌شود،

نرسیده است و قدم در جائی که کفار را به خشم آورد نگذاشته‌اند و از دشمن چیزی به آنان نرسیده است مگر اینکه خداوند بخاطر آن کار شایسته‌ای به حسابشان منظور داشته. خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.
تاریخ غیبت کبری ،ص:391
به هر شکلی که برای یک فرد و یا یک جامعه امکان داشته باشد، چه به صورت صلح و سازش، و یا به جنگ و پیکار. گرچه روشنترین و بارزترین نمونه‌اش همان برخورد مسلحانه مسلمین با کفّار می‌باشد.
(1) و امّا امر به معروف و نهی از منکر؛ زمینه و قلمرو آن اقدامات اصلاحی در جامعه اسلامی با حفظ و نگهداری اصل عقیده اسلامی است، که می‌بایست اسلام را از دستبردهای انحراف و بدعت، و جامعه اسلامی را از انحراف و تفرقه و شیوع فحشا و منکرات حفظ کرد.
(2) شرایط امر به معروف و نهی از منکر بسیار است، که می‌شود همه را در دو بخش مهم خلاصه کرد:
اوّل: دانستن و شناختن معروف و منکر؛ که اگر کسی حکم شرعی را ندانست، و یا اینکه احراز نکرد که کار و عمل یک شخص گناه و معصیت است، بر او لازم نیست که امر به معروف و نهی از منکر بکند.
دوم: احتمال تأثیر در فرد دیگر را بدهد؛ که اگر چنین احتمالی را نداد، لازم نیست که امر به معروف و نهی از منکر بکند، تا چه رسد به جایی که احتمال درگیری و زیان دیدن را بدهد.
(3) در این مورد روایتی از حضرت صادق- علیه السّلام- وارد شده است که از آن حضرت درباره امر به معروف و نهی از منکر سؤال شده که: آیا بر عموم مردم واجب است؟ حضرت فرمودند: نه. گفته شد: چرا؟ فرمودند:
«این وظیفه، بر عهده آن انسان نیرومند و مطاعی است، که از معروف و منکر آگاهی داشته باشد، نه بر آن شخص ناتوانی که نمی‌داند از کجا به

کجا می‌رود و ممکن است از حق به باطل راه پیدا کند. و دلیل بر این مطلب فرمایش خداوند است در قرآن مجید که می‌فرماید:
وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: «و باید از شما گروهی باشد که به خیر و نیکی دعوت کرده و بخوانند و به معروف و شایسته فرمان دهند و از منکر و ناشایسته بازدارند.»
پس این وظیفه، یک وظیفه مخصوص به بعضی افراد است، نه برای

عموم مردم.» «3»
(1) و همچنین فرمایش حضرت در این روایت:
«همانا امر به معروف و نهی از منکر می‌شود شخص با ایمانی که پند گیرد، و یا نادانی که چیزی بیاموزد؛ لکن آن کس که تازیانه در دست دارد و یا صاحب شمشیر است، امر و نهی نمی‌شود.» «4»
(2) لکن جهاد چنین شرایطی را ندارد. چگونه این چنین مشروط باشد، و حال آنکه فرض چنین است که در راه جهاد باید از جان‌گذشتگی نمود و بهترین چیزها را در راه خدا و به خاطر مصالح والای اسلامی بخشید.
(3) قرآن مجید در چندین مورد بر این مسأله تأکید نموده است همچون این آیه شریفه:
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِى التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِى بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ «5» (4) بنابراین برای گسترش پیام خداوندی، جهاد بهترین وسیله بوده، و برای هدایت مردم در برنامه‌ریزی کلی خدایی مطرح می‌باشد، هم پیش از اسلام، و هم پس از اسلام؛ هم در تورات و انجیل، و هم در قرآن مجید.

---

(3) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 533؛ طبع حروفی 11/ 400.
(4) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 534؛ طبع حروفی 11/ 401.
(5) توبه/ 111- 112: بدرستی که خدا از مؤمنین و گروندگان جانها و دارائیهایشان را خرید که (بجای آن) بهشت برای ایشان باشد. آنان هم در راه خدا کارزار می‌کنند، پس می‌کشند و کشته می‌شوند. وعده‌ای است که وفا به آن بر خدا حقّ و درست است و آن را در تورات و انجیل و قرآن بیان نموده، و کیست که به عهد و پیمان خود وفاکننده‌تر از خدا باشد؟! پس شاد باشید به دادوستد خودتان، آنچنان دادوستدی که به آن معامله و

دادوستد نمودید. و آن معامله و دادوستد همان فیروزی و رستگاری بزرگ است. آن توبه‌کنندگان و عبادت کنندگان و حمد کنندگان و ... و بشارت ده مؤمنان را.

(1) به این فریضه الهی در امتداد تاریخ، همان برگزیدگان با اخلاصی دست به کار می‌شوند که از آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده، و دارای ایمانی والا و بلند پایه می‌باشند؛ «همان توبه‌کنندگان پرستشگر و ستایشگران راکع و ساجد.»

و این سخن از رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- رسیده است که فرموده است:

«هر کس جهاد را کنار بگذارد، خداوند لباس خواری و بیچارگی را بر اندام او می‌پوشاند، و در زندگی به تنگدستی و در دین به نابودی کشانده می‌شود. خداوند امت مرا به سم اسبها و آوردگاه نیزه‌ها بی‌نیاز می‌سازد.» «6»

(2) و از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- نقل شده است که آن حضرت فرموده است:

«همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند برای دوستان ویژه‌اش گشوده است- تا آنجا که فرماید: جهاد، لباس تقوی و زره پولادین خدایی و سپر نفوذناپذیر خداوند است. هر کس آن را کنار بگذارد، خداوند جامه ذلت بر او پوشانیده و لباس بدبختی و بیچارگی بر اندام او می‌آویزد و دچار انسانهای فرومایه و بی‌ارزش خواهد شد، و بر دل و قلب او، پرده و موانعی زده خواهد شد؛ و با از بین بردن و نادیده گرفتن جهاد، حق او پایمال شده، و گرفتار ذلّت و مشقّت شده، و از عدل و انصاف بازداشته می‌شود.» «7»

(3) حضرت صادق- علیه السلام- فرموده است:

«خداوند رسولش را به مدت ده سال در بین مردم مأموریت داد، مردم نپذیرفتند، تا اینکه به او فرمان جنگ و کشتار داد. پس تمامی خوبیها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است، و کار همان‌گونه که آغاز شد، به همان‌گونه برخواهد گشت (به هنگام ظهور حضرت مهدی- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف-).» «8»

---

(6) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 469؛ طبع حروفی 11/ 5.

(7) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 469؛ طبع حروفی 11/ 8.

(8) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 469؛ طبع حروفی 11/ 9.

(1) امّا جهاد با تمام اهمیتی که در اسلام دارد، مشروط است به دو شرط:

شرط اوّل: مخصوص است به جهادی که به منظور گسترش پیام و دعوت اسلامی در بین ملتهای غیر اسلامی انجام می‌گیرد، و آن شرط عبارت است از آنکه ولیّ امر و امام معصوم بدان امر کند، مثل اینکه رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- و یا یکی از امامان، همچون حضرت مهدی، صاحب الزمان- علیه السلام- فرمان جهاد را بدین منظور صادر فرمایند؛ بر خلاف جهاد دفاعی که چنین شرطی را ندارد، بلکه هر وقت لازم شد باید انجام گیرد.

در این حکم فرق نمی‌کند که پای خون و خونریزی در بین باشد یا نباشد، و شامل جهاد فرهنگی اسلامی نیز می‌شود.

(2) شرط دوم: احتمال تأثیر و دستیابی به نتیجه مطلوب، گرچه در درازمدت باشد؛ که اگر فرد و یا جامعه‌ای چنین احتمالی را نداد و امکان وصول به نتیجه نبود، در این صورت واجب نخواهد بود.

این شرط، در جهاد جنگی و نظامی معلوم است، که اگر به اندازه کافی، امکانات و نفرات نبود واجب نخواهد بود، چنانکه خداوند می‌فرماید:

الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ «9».

امّا در صورتی که دشمن متجاوز، از امکانات بیشتری برخوردار بود و نفرات بیشتری داشت، در این صورت جهاد واجب نیست؛ زیرا احتمال پیروزی کم است، و جهاد موجب از دست دادن تمام نفرات می‌شود.

(3) لکن جهاد فرهنگی و عقیدتی، آن نیز گرچه مشروط است به احتمال تأثیر، که اگر این احتمال وجود نداشته باشد واجب نخواهد بود؛ لکن این فقط در مورد یک فرد ممکن است وجود داشته باشد، لکن در تبلیغ دسته جمعی و

---

(9) انفال/ 66: اکنون خدا تکلیف شما را سبک گردانید و دانست که در شما ضعف و ناتوانی است؛ پس اگر صد تن از شما (بر سختیهای جنگ) شکیبا باشند بر دویست تن (از کفار) غالب و چیره گردند. و اگر هزار تن از شما باشند به اذن و فرمان خدا بر دو هزار تن غالب شوند. و خدا با صبرکنندگان است.

عمومی، تأثیرش از مسلمیات است؛ زیرا اقلا در تعدادی از مردم تأثیر خواهد داشت و بی‌اثر نخواهد بود، و اگر شرط اول وجود داشت، واجب خواهد بود.

(1)

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توانیم به فوائد و نتایج بزرگی دست یابیم که در چند امر بیان می‌شود:

(2) امر اوّل:

در تاریخ زندگی انسانها همیشه مسأله جهاد در منطق پیام و دعوت خدایی، همراه با مردمانی با اخلاص و آزمایش شده بوده است، زیرا جهاد دری بود ویژه اولیای خدا. نه بدان معنی که فقط بر آنها واجب بوده است، بلکه خداوند شرایط وجوب و وجود آن را وقتی فراهم می‌آورده که چنین اشخاصی وجود داشته باشند؛ زیرا در افتادن و اعلام جنگ با تمام مردم جهان و گسترش عدل جهانی، کار مهمی است که جز از عهده آن انسانهای فرزانه، از کسی دیگر ساخته نیست، و الا با خطر نابودی و واماندگی روبرو خواهد بود.

(3) و بدین جهت است که می‌بینیم رسول خدا به پیکار با دشمنان خویش پرداخت و پیروز شد، و توانست که در مدت کوتاهی به فتوحات و پیروزیهایی دست پیدا کند، و هنگامی هم که مسلمین این خصوصیات را از دست دادند، دیگر روی پیروزی را ندیدند.

و با همین ویژگیها است که وجود مقدس حضرت بقیّة اللّه- عجل الله تعالی فرجه الشریف- بر دشمنان خود پیروز می‌شود و بر سراسر گیتی سلطه می‌یابد.

(4) البته باید تفاوتهایی را که بین اصحاب رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله و سلّم- و یاران حضرت مهدی- علیه السلام- وجود دارد نادیده نگیریم، که عبارت بود از بعثت رسول خدا در بین مردمی سست عنصر و آزمایش ناشده، که تجربه و سابقه‌ای در اخلاص و فداکاری نداشتند، و هیچ‌گونه آمادگی برای گسترش دادن عدالت و مفاهیم الهی در پهنه گیتی در میان آنها نبود، و کاری جز دزدی و قتل و غارت نداشتند. و لذا انگیزه بیشتر آنها برای جهاد، همان

مسائل عاطفی و تشویقاتی بود که از رسول خدا می‌دیدند، و بیشتر نحوه رهبری رسول خدا و مسائل شخصی آن حضرت بود که آنان را وادار به دفاع و جنگ می‌کرد، نه اینکه همه آنها به تمام مسائل اسلامی آگاهی پیدا کرده و به خاطر خدا و حفظ مصالح فرهنگ اسلامی بجنگند. و لذا بیشتر آنها از یک حالت اخلاص و بینش عمیق و گسترده‌ای برخوردار نبودند و نمی‌توانستند حاملان رسالت و برپایدارندگان عدالت جهانی باشند؛ که اگر می‌توانستند، از آن زمان تاکنون دنیا زیر چکمه‌های استعمار در ذلت بندگی به سر نمی‌برد، و حضرت رسول- صلوات اللّه علیه و آله- خود، کار حضرت

مهدی را انجام می‌داد و وظیفه و رسالت جهانی حضرت بقیّة اللّه را بر عهده می‌گرفت، و خود، مهدی این امّت می‌شد (به طوری که در برنامه‌ریزی الهی بدان اشاره شد).
(1) و لذا دیدیم همین که شکوه و ابّهت رهبری حضرت رسول از بالای سر امّت برداشته شد، آن هیجانها و گرمیهای عاطفی رو به خمودی و خاموشی گذاشت. و گرچه کم و بیش تا دویست سال بعد، با آن شور و حرارت کارهائی انجام می‌دادند و به همان جهت توانستند بر منطقه‌ای پهناور از جهان دست یابند و آن را تحت سلطه فرماندهی خود درآورند، لکن این فتوحات به تدریج به صورت یک معامله و دادوستد مادی در آمد و چهره اسلامی خود را از دست داد، «10» و در آخر کار از پیشروی ناتوان شد. و اگر این مردم با همان شور و حرارت دوران حضرت رسول باقی می‌ماندند، به چنین وضع اسفبار و تأسّف‌آوری نمی‌افتادند.
(2) علّت و رمز این مسأله، در همان است که قبلا هم متذکّر شدیم که به هنگام پیدایش اسلام و نزول قرآن کریم، نخستین شرط که آمادگی مردم برای گسترش عدالت جهانی باشد، آماده بود؛ ولی شرط دوم که وجود افرادی شایسته و آماده به اندازه کافی باشد وجود نداشت.
لکن در زمان حضرت مهدی، خداوند این شرط را در اصحاب و یارانش ایجاد کرده، و در عین حال سالیان دراز بر عمر بشر گذشته است، که در

---

(10) تفصیل این مطلب در تاریخ الغیبة الصغری/ 94 و صفحات بعد از آن آمده است.

شرایط دشواری به سر برده‌اند که شرط اول را دارا بوده‌اند؛ و لذا امکان پیاده شدن چنان نقشه عدالت جهانی در آن شرایط بیشتر خواهد بود.
(1) اگر کسی بگوید: لازمه این سخن، آن است که بگوئیم یاران حضرت مهدی، از اصحاب حضرت رسول برتر و افضل می‌باشند! در پاسخ گوئیم: آری، بیشتر یاران حضرت چنین خواهند بود، و اشکالی هم ندارد؛ زیرا یاران حضرت مهدی- علیه السلام- در حقیقت، همان اصحاب و یاران پیامبر- صلوات اللّه علیه و آله- و پیکارگران در راه دین آن حضرت و استقرار نظام عادلانه آن بزرگوار می‌باشند، و کوتاهی در آن مردمی است که آماده برای پیاده شدن و استقرار نظام الهی و برنامه‌های خدائی نبوده‌اند، و این همان شرط دوم از شرائط ظهور می‌باشد.
(2) امر دوم:
جهاد اسلامی، وابسته به وجود رهبری است که شایستگی پیکار و مبارزه جهانی و گسترش عدل و داد را در سراسر گیتی داشته باشد، و تا وقتی چنین رهبری وجود نداشته باشد، این جهاد واجب نیست؛ مگر جهاد دفاعی

که در هر شرایطی واجب و لازم است، چه اینکه افراد از آزمایش بیرون آمده، و یا دارای رهبری شایسته باشند، یا امتحان ناشده، و از رهبری و پیشوای لایق برخوردار نباشند. و این گونه جهاد به خاطر حفظ و نگهداری اساس اسلام از آن قواعد کلّی استثنا شده است.
(3) و البتّه در موارد بسیاری، همین دفاع هم، به خاطر نبود رهبری شایسته دچار سستی و شکست شده است. و لذا هم اکنون ما در شرایطی این چنین ناگوار به سر می‌بریم، که شاهد سلطه دشمنان هستیم، به طوری که در آستانه خانه خود با دشمن درگیر شده و حتی آب و نان ما نیز از ما ربوده شده، آرامش و ثبات و امنیّت ما به خطر افتاده است.
(4) در دیگر موارد جهاد، می‌بایست آن شرط اساسی- وجود رهبری شایسته و با صلاحیّت که بتواند زمام عدالت جهانی را در دست گیرد و در سطح جهانی با جنایتکاران به مبارزه برخیزد- در نظر گرفته شود. و بدین جهت بود که در دوران
تاریخ غیبت کبری ،ص:398
رسول خدا، این جهاد حتمی و لازم بود، و بعد از رحلت آن حضرت به کلّی از بین رفت؛ و زمامداران مسلمین نیز، از همان انگیزه‌های عاطفی که رسول خدا ایجاد کرده بود، استفاده کرده و در جنگها و حملات خود از آن بهره بردند. و لذا چندان هم آن روحیّه و شور و حرارت دوام نیاورد، و فقط برای چند سالی فتوحات و پیروزی‌هایی را نصیب جامعه اسلامی نمود، با اینکه نه مردم چندان از امتحان به سلامت بیرون آمده بودند، و نه رهبری شایسته داشتند.
این رهبری بزرگ و شایسته، به زودی در شخص شخیص حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- شکل یافته، از راه جهادی همه جانبه، عدل و داد را در سراسر گیتی بر پای خواهد ساخت، تا آنکه زمین را به همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است، از عدل و داد آکنده سازد.
(1) امر سوم:
امر به معروف و نهی از منکر، آن دو شرط (آزمایش مردم و رهبری شایسته) را لازم ندارد، بلکه در شکلهای مختلف و گونه‌های دیگر نیز قابل عمل می‌باشد.
چون می‌دانیم که انجام این تکلیف مهمّ اسلامی، جز به شناخت معروف و احتمال تأثیر و اطاعت از آن کس که مورد امر و نهی قرار می‌گیرد، به چیز دیگری وابسته و مشروط نمی‌باشد، و نیازی به فداکاری و از خودگذشتگی فراوان و بینشی عمیق و ژرف و اخلاصی در سطح عالی ندارد. و از شرایطی که حضرت صادق برایش بر شمردند، که عبارت بود از عدم ترس و احتمال ضرر (چون عبارت حضرت چنین بود که: امّا صاحب تازیانه و شمشیر، پس نه) می‌توانیم بفهمیم که وابسته بودن به این شرایط

مخصوص، به همین عبارات نسبی است تا شامل حال همه افراد بشود، و حتّی انسانهای معمولی که چندان هم از بینش عالی و آزمایش کامل برخوردار نیستند، در این راه قرار گیرند و تا جایی که خطر جان در بین نیست و می‌توانند جلو بروند، به این امر مهمّ اقدام کنند.
تا اینجا، ما می‌توانیم از این بحث و این وظیفه، دو نتیجه معتبر و با ارزش به دست آوریم:
تاریخ غیبت کبری ،ص:399
(1) نتیجه نخست: بسیاری از مردم، در دوران امتحان و آزمایش الهی، می‌بایست به این وظیفه مهمّ الهی (امر به معروف و نهی از منکر) اقدام کنند؛ چه آنکه آزمایشی که خداوند از آنها به عمل آورده نتیجه‌ای عالی داده باشد، و یا اینکه از آزمایش سرفراز و موفّق بیرون نیامده باشند. و با این عمل دیانت مقدّس اسلام (در حدّ قانون‌گذاری) توانسته است جامعه خود را از سقوط به پرتگاه گمراهی و پستی‌های اخلاقی نجات دهد.
(2) نتیجه دوم: این افراد از امّت اسلامی در زمینه عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، در بوته آزمایش الهی قرار می‌گیرند. بنابراین اگر بدان عمل نکرده و به خوبی آن را انجام ندهند در امتحان شکست خورده‌اند. و اگر بدان عمل کردند، موجب تکامل آگاهی و پرورش و کارآمدی آنان گشته، باعث می‌شود که بتوانند وظایف سنگینتر و مسئولیّتهای بزرگتری را به دوش گیرند، که در پایان کار، اشخاصی امتحان شده با بینشی عالی و دانشی گسترده و اخلاصی آماده و برتر (و مهیّای ظهور مولایشان حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام-) خواهند بود.
(3) امر چهارم:
پی‌آمدهای ترک جهاد از نتایج و پی‌آمدهای ترک امر به معروف و نهی از منکر بیشتر و مهمتر است.
این مسأله را می‌تواند در دو زمینه مطرح کنیم:
(4) زمینه اوّل: از آنجا که جهاد، این وظیفه بزرگ اسلامی محدود به داخل جامعه اسلامی نیست، بلکه وظیفه‌ای در سطح جهانی است و بیشتر، درگیری با دیگر جوامع غیر اسلامی و برای بازگرداندن زمینهای تحت سلطه کفّار به دست مسلمین می‌باشد؛ از این جهت دامنه‌ای گسترده‌تر و وسیعتر از امر به معروف و نهی از منکر دارد، که مخصوص داخل جامعه اسلامی و در زمینه عصیان و انحراف از دستورات می‌باشد. و لذا اگر جهاد ترک شود، پی‌آمدهای دشوارتری از نتایج مترتّبه بر ترک امر به معروف و نهی از منکر دارد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:400
(1) زمینه دوم: امر به معروف همچون شاخه و فرعی از جهاد است، و از سوی دیگر ترک آن موجب و انگیزه وجوب جهاد می‌باشد.

توضیح مطلب آنکه: امر به معروف، وقتی واجب می‌شود که یک منطقه، داخل در منطقه و حدود اسلامی باشد. و غالبا وقتی یک سرزمین جزء کشورهای اسلامی می‌شود که جهادی موفّق و پیروز صورت گرفته شود. پس جهاد، مقدّمه امر به معروف و نهی از منکر، و آن دو، نتیجه جهاد خواهند بود، که اوّلی بر گسترش کشورهای اسلامی می‌افزاید، و دومی در نگهداری آنها نقش دارد و گسترش عدالت را در آن سرزمینها به عهده می‌گیرد.
(2) و امّا در صورتی که امر به معروف در بلاد اسلامی ترک شود، اخلاص و فداکاری در اعمال اسلامی رو به سستی و ضعف می‌گذارد، تا آنجا که به وضع موجود ما می‌رسند که در آستانه خانه خود باید با دشمن بجنگیم، و لقمه چربی برای هر خورنده‌ای باشیم. همچنان که امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا- علیه السلام- فرموده است:
«امر به معروف و نهی از منکر بنمائید، و الّا بدترین شما بر شما حاکم و کارگزار خواهند شد، و در آن هنگام نیکان شما دعا می‌کنند و دعایشان مستجاب نمی‌شود.» «11»
(3) این سستی و ضعف، موجب می‌شود که نیروی کفر استعمارگران بر کشورهای اسلامی چیره شود، همان‌گونه که در اندلس و فلسطین به چشم دیده‌ایم. و در آن صورت است که برای بازگرداندن آن سرزمینها، جهاد واجب می‌گردد. و بدین گونه است که می‌بینیم چگونه ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب و انگیزه وجوب جهاد می‌شود.
(4) امر پنجم:
از مباحث گذشته دانستیم که در چه هنگامی کناره‌گیری و خانه‌نشینی واجب می‌شود، در چه وقت جایز، و در چه جایی حرام است.

---

(11) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 532؛ طبع حروفی 11/ 394. و شبیه این روایت در سنن ترمذی 3/ 317 از پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- نقل شده است.

عزلت و خانه‌نشینی به معنای ترک وظایف اجتماعی و انجام ندادن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد است. از این رو، به هنگامی که این وظایف واجب و لازم باشد، عزلت حرام خواهد بود؛ و به هنگامی که انجام این تکالیف حرام باشد، عزلت و کناره‌گیری واجب خواهد بود. و در جایی که انگیزه‌های وجوب یا حرمت امر به معروف و نهی از منکر و جهاد وجود نداشته باشد جایز و مباح می‌باشد.
(1)

: حرمت برکناری در جایی است، که رفتن و شرکت در میدانهای کار و کوشش اجتماعی واجب و لازم باشد، در آن صورت کنار نشستن و ساکت ماندن حرام است، و می‌بایست با اقدام به جهاد، به دو شکل مسلّحانه و غیر مسلّحانه‌اش، و یا به صورت امر به معروف و نهی از منکر و اقدامات اصلاحی در سطح جامعه انجام وظیفه نماید، خواه اینکه، مسلّحانه باشد، و یا فرهنگی؛ به شرط اینکه شرایط لازمه‌اش، مخصوصا در جهاد غیر مسلّحانه و فرهنگی، که حالتی عمومی‌تر و همگانی‌تر دارد فراهم باشد.
(2) بهر حال، هرگاه که تلاش و کوشش در زمینه مسائل اجتماعی لازم و واجب شد، در آن صورت، عزلت و کناره‌گیری، حرام و معصیت و انحراف از مسیر اسلام محسوب می‌شود؛ و به هر اندازه که تلاش و کوشش از اهمیّت اسلامی برخوردار باشد، عزلت و کناره‌گیری مخالفت و دشمنی با اسلام محسوب می‌گردد.
(3) از همین جا است که به هنگام وجوب جهاد، اگر کسی آن را ترک گوید و از میدان جنگ بگریزد، مرتکب یکی از بزرگترین گناهان کبیره شده است.
چنانکه خداوند متعال فرماید:
وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ «12»

---

(12) انفال/ 16: و هر که در آن روز به ایشان (کفار) پشت کند مگر آنکه برای جنگ کردن و زد و خورد بازگردد، یا به سوی گروهی پناه برد؛ پس به خشمی از جانب خدا بازگشته و جای او

تاریخ غیبت کبری ،ص:402

چنانکه ترک امر به معروف و نهی از منکر نیز، در آنجا که واجب باشد، از نظر اسلام حرام است و مستوجب کیفر می‌باشد، (1) چنانکه از رسول خدا نقل شده است:
«هرگاه امّت من، امر به معروف و نهی از منکر را واگذار کنند و رها نمایند، در این صورت اعلام جنگ با خدا بدهند.»
(2) و نیز از آن حضرت روایت شده است:
«امّت من پیوسته در خیر و خوبی خواهند بود تا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر بنمایند، و بر خوبیها و نیکیها همکاری و همیاری داشته باشند. وقتی این وظیفه را ترک کردند، برکتها از آنها گرفته شده و برخی بر برخی دیگر چیره خواهند شد و در زمین و آسمان یاوری نخواهند داشت.»
معنای اینکه در آسمان یاوری ندارند، آن است که خداوند از کار آنها راضی

نیست، و اعمالشان را امضا و تثبیت نخواهد کرد.
(3)

: در جایی که کارهای اجتماعی و شرکت در مسائل جمعی حرام باشد، بر کنار بودن و عزلت واجب است. و این در چندین حالت امکان دارد:
(4) حالت اوّل: قیام به جهاد اسلامی، بدون اجازه امام و یا رهبر اسلامی و یا رئیس دولت اسلامی. این قیام خودسرانه در اسلام حرام و غیر مشروع می‌باشد، چه اینکه مقام رهبری از آن بی‌خبر باشد، و یا توجّه داشته باشد و اجازه ندهد؛ تا چه رسد به قیامی که علیه امام و در مقابل دولت اسلامی باشد، چه به صورت جنگ منظّم و با لشکر و سپاه باشد، و یا به صورتی نامنظّم و شورشی (که در این صورت گناهی کبیره و در مواردی کفر است).
(5) ما به روشنی، مصلحت و اسرار این مسأله را می‌فهمیم، زیرا همیشه آن کس که در مسند رهبری اسلامی نشسته، مصالح امور را بهتر تشخیص می‌دهد و بهتر می‌تواند هنگام لزوم جهاد را تعیین کند؛ و لذا تصمیم‌گیری و کارهای او در

دوزخ است. و دوزخ بد مرجع و بازگشتنی است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:403
آن برنامه‌ریزی کلّی الهی، در هدایت مردم، بهتر از دیگران می‌تواند دخالت داشته باشد، و چه بسا کارهای دیگران موجب تباهی و تخریب آن برنامه‌های خدایی باشد (چنانکه در جانب دوم از نکته دوم خواهد آمد).
(1) حالت دوم: انجام امر به معروف و نهی از منکر، در آنجا که احتمال تأثیر ندارد و مستلزم زیان و ضرر زیادی باشد، و یا موجب به هلاکت افتادن و از دست دادن جان باشد، حرام خواهد بود، و حرمت آن با قواعد عمومی مطابق است؛ زیرا معنای اینکه وجوب چیزی مشروط به عدم ضرر است، آن است که اگر ضرری در بین باشد واجب نخواهد بود، و این وظیفه لزومی ندارد؛ و اگر ضرر مهمّی باشد از موارد به هلاکت افکندن خویش و خودکشی می‌باشد و حرام خواهد بود. و وقتی امر به معروف و نهی از منکر حرام باشد، در این صورت برکناری و عزلت واجب خواهد شد.
(2) مصلحت تشریع این حکم برای همگان- اعمّ از افراد آزمایش شده و دیگران- روشن و واضح است، زیرا در مورد انسانهای امتحان شده و اولیای خدا، فداکاری و تحمّل ضرر در موردی که اثری ندارد و کاری انجام نمی‌گیرد، به هدر دادن نیروی ارزشمند آنها است و می‌بایست آن نیرو را در کاری مهمتر در راه اسلام و خدا صرف کنند؛ و نسبت به دیگران نیز به همین جهت، و به خاطر اینکه در این گونه موارد بی‌فایده و بی‌اثر، باعث می‌شود نیروی ایمان آنها سست شود و درجه ایمانشان پایین آید.

(3) حالت سوم: در آنجا که کناره‌گیری، خود یک نوع مبارزه منفی به حساب می‌آید، که همچون جهاد واجب می‌باشد. و این، خود یک عمل اجتماعی در سطح کاملتر و بالاتری شمرده می‌شود، لکن برای درازمدت، باید با برنامه‌ریزی دقیق و حساب‌شده‌ای باشد، و شرایط زمان و مکان و اهداف و آرمانهایی را که مترتّب بر آن است، نیز باید در نظر گرفت.
این نحوه کناره‌گیری، علی رغم مفهوم منفی که دارد، خود مرحله بزرگ و با اهمیّتی از جهاد است. خداوند متعال فرموده است:
ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ
تاریخ غیبت کبری ،ص:404
مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ «13» (1) بنابراین در صدق مفهوم جهاد و عمل صالح، کافی است که به دشمن آسیبی برسد و کفار از کاری به خشم آیند، چه اینکه این عمل از راه یک حرکت مثبت و متحرک، و یا یک کار منفی و ساکت باشد.
چنانکه در صدق مفهوم امر به معروف و نهی از منکر نیز، گاهی اصلاح امور جامعه و جلوگیری از یک منکر، مترتّب بر کناره‌گیری و یک حرکت منفی است، که در این صورت کناره‌گیری و سکون واجب خواهد بود. و شاید از مهمترین نمونه‌های این مطلب این آیه شریفه باشد: وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ «14» که این دوری گزیدن و کناره‌گیری، خود نوعی بازداری از نافرمانی زن سرکش و متمرّدی است که از دستورات شوهر خود سرپیچی کرده است.
ما، در تاریخ، شاهد آثار و ره‌آوردهای مهمّی از نوع مبارزه منفی می‌باشیم، که از مبارزات مثبت دست‌کمی نداشته، بلکه در مواردی آثار بیشتری در برداشته است.
(2) حالت چهارم: آنجا که انسان، از خود اطمینان نداشته و بترسد که پایش بلغزد و تحت تأثیر انگیزه‌های شخصی و یا تهدید ستمکاران، و یا رویاروئی با افکار و اندیشه‌های غیر اسلامی قرار گیرد و از راه منحرف شود.
(3) در چنین مواردی، می‌بایست از عوامل وادارکننده به انحراف و کژی دوری جست، و به خاطر حفظ عقیده و رفتار بر طبق دستورات اسلامی از شرکت در جامعه و کارهای اجتماعی خودداری کرد. در جائی که انسان نیروی کافی برای ایستادگی در مقابل فشارهای وارد از محیط و اجتماع ندارد، خود کناره‌گیری وظیفه‌ای است الهی.

---

(13) توبه/ 120. ترجمه آیه در ابتدای همین مبحث در پاورقی ذکر شد.
(14) نساء/ 34: و آن زنانی که از سرکشی آنان می‌ترسید، پس آنان را

اندرز دهید و از آنان در خوابگاهها کناره‌گیری کنید.
تاریخ غیبت کبری ،ص:405
البتّه باید بداند که این وظیفه‌ای کلّی و همیشگی نیست، و به آن اندازه باید کناره‌گیری کند که بتواند دین و ایمان خود را حفظ نماید، نه آنکه به طور کلّی از جامعه کناره بگیرد؛ که در این صورت تا آن اندازه، نه لازم است، و نه از نظر اسلامی جایز می‌باشد؛ مخصوصا اگر از جهات دیگر امکان کار و تلاش در مسائل اجتماعی را داشته باشد.
(1)

کناره‌گیری جایز

: و امّا جاهایی که کناره‌گیری واجب، و یا حرام نیست، بلکه جایز و مباح است، در هر موردی است که شرکت و عدم شرکت در کارهای اجتماعی جایز باشد، که در این صورت مکلّف مختار است که شرکت کند یا نکند.
لکن ما کمتر موردی داریم که شرکت در کارهای اجتماعی جایز باشد، و هیچ جهت رجحان و مزیّتی نداشته باشد، بلکه نوعا اگر واجب نباشد، مستحب خواهد بود، و خواه ناخواه کناره‌گیری، مکروه و مرجوح و مخالف با آداب اسلامی است، و این خود یک نحوه خروج از عدالت اسلامی است.
به هر حال شاید توانسته باشیم در این چند سطر، مختصری بینش اسلامی در مورد شرکت و عدم شرکت در کارهای اجتماعی و موارد حرمت و وجوب و جواز آن را بررسی کرده باشیم.
و در اینجا بحث در مورد جانب اوّل پایان می‌پذیرد.
(2)

این احکام و دستورات اسلامی چگونه با برنامه‌ریزی کلّی الهی و با قانون آزمایش خدائی ارتباط پیدا می‌کند؟
در گذشته آثار و پی‌آمدهای عجیب ظلم و ستم و انحراف و کژی را در آزمایش و غربال شدن مردان خدا و انسانهای ایثارگر، و دور شدن هر چه بیشتر آنها از مسیر باطل دانستیم.
(3) در اینجا، به بررسی این نکته می‌پردازیم که این پی‌آمد بسیار زیبا، آثار مستقیم آن انگیزه‌های نازیبا نیست، و این چنین نیست که مستقیما ظلم و انحراف، خلوص و ایثار و محبّت خدا ایجاد کند، بلکه آنچه که به طور مستقیم از
تاریخ غیبت کبری ،ص:406
آن بدست می‌آید، نابودی حق و حقیقت و از بین رفتن مردان خدا است، بلکه این اثر از آنجا به دست می‌آید که یک انسان مسلمان وقتی شاهد ظلم و ستم می‌باشد و کژی و انحراف را به چشم خود می‌بیند، و خود را رو در روی آنها مشاهده می‌کند، نتایج و تجربیّات مختلفی برای او ایجاد می‌شود:
(1) نتیجه اوّل: از ظلم و انحراف عبرت می‌گیرد، و آن را یک نمونه زشت می‌بیند که باید از آن دوری گزیده از سنخیّت با آن پرهیز کند. زیرا ظلم با هر انگیزه و فلسفه و ویژگیهای اخلاقی و سلوکی که داشته باشد، در عین حال هرگز نخواهد توانست خود را بپوشاند و معایب و نقایص خود را مستور دارد. بلکه بزودی در نتیجه آزمونها و تمحیصها یکی پس از دیگری اسلوبها و ظروف آن، و نیرنگها و نقاط ضعفی که بر آنها پایه‌گذاری شده، آشکار می‌گردد.
در زمان ما، کافی است که به دست‌اندرکاران این ظلم و ستمها بنگریم.
می‌بینیم که چگونه پیوسته در فکر تغییر و دگرگون کردن چهره‌های نازیبای ظلم خود افتاده و هر لحظه آن را به شکلی اشتباه‌انداز درمی‌آورند، و سعی می‌کنند که رسوائیهایش آشکار نشود. بنابراین، هرگونه فکر انحرافی، اگر ترمیم و اصلاح نشود، خود رشد فرهنگی و تمدّن انسانها در رو کردن چهره نازیبا و اعلام رسوائی آن کافی است.
(2) نتیجه دوم: نقشه‌ها و طرحهائی که بشر مدّعی بوده که اگر اجرا شود می‌تواند صلاح و سعادت به بار آورد، یکی بعد از دیگری، وقتی اجرا شد و کاری را از پیش نبرد، برای همه معلوم و آشکار می‌شود که اینگونه طرحها و پیشنهادها و نظریّه‌ها، نمی‌تواند سعادت‌آفرین باشد.

خداوند متعال، با نشان دادن عجز و ناتوانی تمامی مکاتب و نظریّات انسانی، پیوسته انسانها را تحت تربیت خود به پیش می‌برد؛ و وقتی که از اجرای تمامی این برنامه‌ها مأیوس شد، راه حلّ نهائی برای گشودن تمام مشکلات و دستیابی بر تمامی دشواریها را به او می‌نمایاند.
در اخبار و روایات، با کمال وضوح و روشنی به این مطلب اشاره شده است:

(1) 1) نعمانی در کتاب غیبت با سندش از هشام بن سالم، از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است که حضرت فرموده است:
«این امر (یعنی دولت حضرت مهدی) وجود پیدا نخواهد کرد تا هیچ گروهی باقی نمانند مگر اینکه بر مردم حکومت کرده باشند؛ تا کسی نگوید: اگر ما حکومت می‌کردیم، به عدالت رفتار می‌نمودیم. و آنگاه قائم ما قیام به حقّ و عدالت خواهد کرد.» «15»
(2) 2) در روایت دیگری چنین آمده است:
«دولت ما آخرین دولتها است. و خاندان اهل حکومتی باقی نخواهند ماند، مگر اینکه پیش از ما به حکومت می‌رسند، تا وقتی که سیره و رفتار ما را دیدند، نگویند اگر حکومت به دست ما می‌افتاد، همچون اینان کار می‌کردیم. و این است فرمایش خداوند: وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ.* «16»
در این باره بحث مفصّلی در کتاب سوم از این مجموعه خواهیم کرد.
(3) نتیجه سوم: آثار و نتایجی که از این نومیدی عمومی به دست می‌آید به طوری که انسانها به راستی می‌یابند که نیازمند راه تازه‌ای برای حلّ مشکلات و ایجاد یک جامعه عادلانه می‌باشند.
این احساسی است که هم اکنون در بیشتر جوامع بشری پیدا شده است، و همه گروهها و ادیان و مذاهب، در هر ملّت و طائفه و زبان و نژادی که هستند، به این نتیجه رسیده‌اند که راههائی که تاکنون پیموده‌اند، راه حلّ مشکلات نبوده است؛ و این حالت، مولود همان برنامه‌ریزی الهی است که آگاهانه و یا ناخودآگاه بشریّت را به این مرحله رسانده است.
(4) نتیجه چهارم: درک ویژگیهای عدالت اسلامی و کار و برنامه‌ها و رهبری اسلامی، به هنگام برخورد با دیگر ایدئولوژیها و مکاتب؛ که می‌بینیم چگونه برنامه‌های اسلامی از دیگر مکاتب جدا شده و خالص گشته است. و هر چه این مقایسه و تطبیق بیشتر باشد، بر عمق این درک و بینش افزوده می‌شود،

---

(15) غیبت نعمانی/ 146.
(16) اعلام الوری/ 432.

و انسان به وضوح و روشنی می‌یابد که تنها برنامه و نقشه برای ایجاد عدالت جهانی، برنامه‌های اسلامی است، (بحث در این موضوع را به جای مناسب خود واگذار می‌کنیم.)
(1) نتیجه پنجم: تجربه و تمرینی برای فداکاریها و از خودگذشتگیها؛ که این نتیجه از راه آزمایشات مکرّر و گوناگون، چه به صورت اختیار یا به صورت اضطرار به دست می‌آید، و از راه قانون دریافت و انتقال نسلها از یکدیگر، به آیندگان منتقل می‌شود.
با در نظر گرفتن این نتایج و بهره‌ها به خوبی می‌بینیم که دستورات مختلف جهاد و امر به معروف و نهی از منکر؛ و در بعضی جاها کناره‌گیری، چه اثر و نقش به سزائی در برنامه‌ریزی الهی دارد، اگر به آن دستورات عمل شود، و یا نافرمانی آنها گردد؛ که در هر حالت، اشکال مختلفی به شرح ذیل به خود می‌گیرد:
(2) و امّا یک انسان مسلمان با اخلاص، که ایمان و عقایدش او را وادار به پیروی از احکام اسلامی می‌کند، هر جا که باید دست به کار شود وارد مسائل اجتماعی می‌گردد، و در هر جا که وظیفه‌اش سکوت و کناره‌گیری باشد، دست از کارهای اجتماعی می‌کشد و کناره‌گیری را برمی‌گزیند.
چنین شخصی، از آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده و به موفقیّت دست یافته است، و در ایجاد شرائط ظهور، به تنهایی یا با کمک دیگران، شریک است. او اگر در متن جامعه باشد، در پی اصلاح حال مردم بوده و امر به معروف، و از منکرات نهی می‌نماید. او از نزدیک، جنایات و سنگینی‌های ظلم و ستمی را که بر امّت اسلامی و یا عموم افراد بشر وارد می‌شود احساس می‌کند، احساسش را به دیگران نیز منتقل می‌نماید، و به آنها می‌فهماند که تنها راه حلّ این مشکلات، برنامه‌های عدالت‌بخش اسلامی است.
(3) و اگر به هنگام وجوب جهاد، دست به جهاد زند، از آنجا که این وظیفه مهمّ اسلامی به دو گونه انجام می‌گیرد؛ جهاد فرهنگی و جهاد نظامی، او در هر دو مرحله اقدام می‌کند:
تاریخ غیبت کبری ،ص:409
(1) امّا جهاد فرهنگی: از آنجا که دانستیم جهاد فرهنگی، تنها آن نیست که شخصی را وادار کنیم که شهادتین را بر زبان جاری کند، بلکه می‌بایست که به تمام دستورات و برنامه‌های اسلام که فقها برای او تعیین می‌کنند، عمل نماید، و نظام اسلامی را در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عادلانه‌تر و برتر از هرگونه نظامی بداند، و این مطلب را در قول و عمل برای دیگران نیز اثبات کند؛ با توجّه به این مطلب، می‌یابیم که چگونه یک فرد مسلمان در مرحله جهاد فرهنگی و پیکار در میدان اندیشه و بینش، پیاده کننده برنامه‌های خدائی و نزدیک کننده شرائط ظهور حضرت بقیّة

اللّه- عجّل اللّه فرجه- می‌باشد؛ چه خود بداند و توجّه به این نکته داشته باشد، و یا نداشته باشد.
(2) اندیشمندان اسلامی، ابتدا خود را به سوی کمال برده، و ثانیا دیگر مسلمین را به سوی رشد هدایت و رهبری می‌نمایند، و ثالثا دیگر انسانها را از حقیقت عدل اسلامی آگاه می‌کنند؛ و از سوی دیگر شبهات و اشکالات را از دامن اسلام می‌زدایند، و تمام اینها همکاری و شرکت در ایجاد شرائط ظهور است؛ زیرا همین فضای فرهنگی و علمی که آنها ایجاد کرده‌اند، برای آگاهی مسلمانها نسبت به اندیشه و نظریّه حکومت عادلانه جهانی اثری بسزا دارد، و آنان را مهیّای دفاع از آن می‌کند، و ضامن پیروزی و غلبه آنان، در مقابل مکتبهای الحادی و انحرافی بوده، و موجب می‌شود تا به اخلاصی که لازم است دست یابند، و بالاخره در پایان کار، افراد آزمایش شده و موفّق در امتحانات خدائی باشند.
(3) و امّا جهاد رزمی و نظامی: این گونه جهاد که به منظور دعوت به اسلام است، در صورت نبود رهبر و امام، و در ایّام تمحیص و امتحان (دوران غیبت) مشروع نیست؛ زیرا چنانکه دانستیم، با نبود افراد مناسب و آزمایش شده و فقدان رهبری معصوم، چنین وظیفه‌ای تشریع نشده است، بلکه می‌بایست آن مقدّمات انجام گیرد، تا این وظیفه مقرّر شود. چنین جهادی که خود مترتّب بر تمحیص و آزمایش است، نمی‌شود که موجب و انگیزه آن باشد و مقدّمه‌ای برای آن به حساب آید.
تاریخ غیبت کبری ،ص:410
(1) امّا جهاد دفاعی: وجوب چنین جهادی بر عموم مردم- چه اینکه در مرتبه عالی اخلاص باشند یا نباشند- خود آموزنده درس فداکاری و اخلاص و تحمّل ضرر به خاطر اسلام می‌باشد، و انسانها را آماده فداکاری در راه خدا می‌کند. و تربیت و رشد شایسته‌ای به افراد می‌دهد؛ زیرا اصل تفکّر وجوب حفظ و پاسداری از حریم اسلام، در اذهان همه مردم وجود دارد و آن را وظیفه‌ای بزرگ و الهی می‌دانند، چنانکه این حالت، خود محک آزمایشی است برای دیگر افرادی که دست از جنگ و دفاع شسته و تن به ذلّت و خواری و تحمّل هرگونه ظلم و ستم از سوی استعمارگران داده؛ و یا اینکه اگر هم جنگ و پیکاری دارند، نه به خاطر اسلام و مصالح مسلمین است، که این گونه افراد به گونه‌ای بسیار نازیبا از امتحان خدائی مردود شده و از قافله انسانهای وارسته عقب افتاده‌اند.
(2) حال، اگر این دفاع از حریم اسلام مفید واقع شد و دست کفّار و متجاوزین از حریم اسلام قطع شد، فداکاری در راه خدا پیروز شده و تلاش اسلامی یک گروه اسلامی به نتیجه رسیده است، و اگر شکست خورد و بار دیگر به دست کفّار و اجانب افتاد و سلطه بیگانه بر او چیره شد، مرحله دیگری از امتحان و آزمایش خدائی شروع شده که به صورت زندگی در

زیر سایه کفر و استعمار و در مقابل هجوم افکار غیر اسلامی و نظامات غیر الهی در می‌آید، که وظیفه‌ای دیگر و به گونه‌ای مناسب بر او بار می‌شود، که در مقابل آنها صف‌آرائی کند و مقابله‌ای مناسب داشته باشد، که در این صورت نیز گروهی موفّق شده و گروهی دیگر ناتوان و مردود می‌شوند.
(3) و به هر حال: کارها و برنامه‌های اجتماعی اسلامی، به هر دو گونه اصلیش (جهاد، امر به معروف و نهی از منکر) سهم به سزائی در برنامه‌ریزی الهی دارد، و خود محکی هستند برای عدم قبول بسیاری از مسلمین در این امتحان؛ آنان که از زیر بار این تکلیف شانه خالی کرده و به این دو وظیفه مهم عمل نکردند، که از غربال امتحان خارج شده و دچار ذلّت و خواری و خسران می‌گردند. و امّا در آن صورت که کناره‌گیری از نظر تعالیم اسلامی واجب و یا جایز باشد، آن هم نیز در برنامه‌ریزی کلّی الهی دخیل بوده، بدان معنی که داخل بودن آن حالت در متن

تشریع و قانون‌گذاری الهی، خود، دلیل بر آن است که در اصل برنامه نیز دخالت دارند، که عمل کردن به آن نیز دارای نتائج و پی‌آمدهائی به شرح ذیل می‌باشد:
(1) نتیجه اوّل: عمل و کاری که یک فرد مسلمان در این زمینه انجام می‌دهد، با برنامه‌ریزی کلّی هماهنگ بوده و در همان مسیر قرار می‌گیرد؛ زیرا عزلت و کناره‌گیری به خاطر مصالح خاصّی تشریع شده است که در آن برنامه‌ریزیها نقشی داشته‌اند، و وقتی مکلّف به آنها عمل می‌کند، در واقع مشارکتی حقیقی با آن برنامه‌ریزی کرده و نتائج و مصالحش به ایجاد شرائط ظهور برمی‌گردد.
بر خلاف وقتی که کناره‌گیری و عزلت انتخاب نکند، مثل اینکه بدون اجازه امام به جهاد برخیزد، و یا با احتمال هلاکت امر به معروف و نهی از منکر بکند، که در این صورت از امتحان عقب مانده و نامش از ردیف اولیای با اخلاص خدا حذف می‌شود.
(2) نتیجه دوم: موفقیّت در امتحان؛ آن کسی که به خاطر وظیفه‌اش، گوشه‌گیری را انتخاب نموده و از شرکت در مسائل اجتماعی خودداری کرده است، از آنجا که در مقابل مشکلات پایداری کرده و رنج و زحمت زیادی را متحمّل شده، از امتحان خدائی سرفراز بیرون آمده و مورد قبول واقع شده است.
لکن در این مورد، ما باید دو نکته اساسی را در نظر داشته باشیم:
(3) نکته اوّل: کناره‌گیری، گرچه در مواردی مخصوص مطابق برنامه‌ریزی کلّی الهی است، لکن آن چنان نیست که تأثیر به سزائی در رشد اخلاص و بینش گسترده افراد داشته باشد؛ زیرا به هر صورت، عزلت و کناره‌گیری،

یک نوع عمل منفی است، و این گونه اعمال غالبا توأم با استراحت و آرامش است. و این مطلب روشن است که اخلاص و بینش اشخاص، در شرائط راحتی و استراحت، رشدی نکرده و بیشتر به هنگام تلاش و فداکاری و از جان‌گذشتگی و رویاروئی با شرائط سخت و دشوار، تکامل می‌یابد؛ و لااقل اینکه رشد در شرائط راحتی و استراحت، کمتر از شرائط سختی و دشواری است.
(4) و لذا در تعالیم اسلامی، گاهی بین عزلت و کوشش ترکیب شده تا به تدریج وجود چنین حالتی در انسان مقیّد به تکالیف الهی، موجب خالص شدن و قبولی
تاریخ غیبت کبری ،ص:412
در امتحان باشد؛ زیرا کناره‌گیری توأم با اطاعت خدا به صورتی که فرد به عنوان انجام یک تکلیف از جامعه کناره گرفته، ولی در هر حال آماده فداکاری و از خودگذشتگی باشد، سهم به سزائی در ساختن انسان و حرکت او به سوی رشد و کمال دارد.
(1) نکته دوم: عزلت، در آنجا که مطلوب است و وظیفه یک فرد، فقط در مورد همان شخص کناره‌گیر اثر و نتیجه دارد، بر خلاف کار و تلاش اجتماعی که هم برای فرد کوشا مؤثّر است و هم برای دیگران.
از خود مفهوم این دو کلمه، می‌توان فرق بین آن دو را از این جهت فهمید، زیرا عمل همیشه متّصل به غیر است، و لذا هر دو طرف را وارد معرکه امتحان و آزمایش می‌کند؛ آن کس که خوب کار کند، رستگار شده و طرف مقابل او مردود و نامطلوب می‌گردد؛ لکن عزلت، کاری یک طرفه، و مقتضی دوری از دیگران است، و لذا جز تمحیص و خالص شدن خود فرد کناره‌گیر، برای دیگران فایده‌ای ندارد.
(2) نتیجه سوم: خویشتن‌داری و حفظ جان خود و بیهوده از بین نرفتن؛ مثل اینکه کسی در موردی که اجازه شرعی ندارد، بخواهد دست به جهاد و پیکار بزند، و یا در مورد وجود ضرر حتمی و زیان بسیار امر به معروف بکند، و یا از منحرفین پی‌گیری کند و انحراف او موجب قتل او بشود، و امثال اینها. و معلوم است که حفظ جان چه اندازه اهمیّت دارد، البتّه نه به اعتبار اصل تشریع و وجوبش، گرچه آن هم به نوبه خود بسیار مهم است، بلکه از آن جهت که در برنامه‌ریزی کلّی الهی دخالت دارد؛ زیرا قوانین تمحیص و ساختن افراد با اخلاص، وقتی قابل اجرا است که افرادی دارای این شرایط، وجود داشته باشند و در این مسیر قرار گیرند و به تربیت و تکامل خود بپردازند، لکن اگر این افراد در راه دیگری بیهوده جان خود را از دست بدهند، علاوه بر آنکه خود از امتحان سرفراز بیرون نیامده‌اند، موجب شده‌اند تعداد افراد لازم برای شرکت در برنامه‌ریزی کلّی الهی برای روز موعود کم شود.

(3) بنابراین باید سعی کرد که بیهوده نیروهای مفید و کار آمد و شایسته از بین نروند، تا در معرض امتحان قرار گرفته و با رستگاری و موفّقیّت در آن، در ایجاد
تاریخ غیبت کبری ،ص:413
شرائط ظهور حضرت شرکت داشته باشند.
و مقصود و غرض اصلی از تشریع تقیّه، که در قرآن و روایات معصومین- علیهم السلام- وارد شده است، همین نگهداری افراد و حفظ نیروهای مفید می‌باشد. (تفصیل بیشتر این بحث را در نکته سوم آینده خواهیم گفت.)
(1) تا اینجا ما توانستیم به مفهوم عزلت و نتائج آن اشاره کنیم، و دانستیم که مقصود از عزلت، برکناری کامل از مسائل اجتماعی و ترک عمل به وظیفه اسلامی و گوشه‌گیری نیست؛ زیرا شرکت در مسائل اجتماعی بسیاری از اوقات واجب شرعی و کناره‌گیری یکی از گناهان است. بلکه مقصود از آن، برکناری از کارهائی است که واجب نیست و احیانا حرام می‌باشد. و نیز دانستیم که عزلت در مواردی که مطلوبیّت دارد، خود در برنامه‌ریزیهای الهی سهمی بسزا داشته و در ایجاد شرائط ظهور شریک است.
(2) و به هر حال، در هر یک از دو راه عزلت و عمل، اگر کسی بخواهد فقط یک طرف را بگیرد نادرست است، بلکه باید وظیفه و دستور دین، و اسلام را در مورد هر یک بشناسد؛ اگر عمل و تلاش اجتماعی واجب و لازم بود، اقدام کند؛ و اگر در موردی عزلت و کناره‌گیری لازم بود، از کارها بر کنار ماند، تا با این رفتار در امتحان خدائی موفّق شده و در حدّ خود شرائط ظهور را آماده سازد.
تا اینجا سخن ما در مورد نکته دوم در مقتضای قواعد عمومی نسبت به جهاد یا عزلت پایان پذیرفت.
(3)

نکته سوم: عزلت و جهاد در دوره غیبت از دیدگاه روایات

اشاره

بیشتر اخبار و روایات- چنانکه قبلا گفتیم- بر لزوم عزلت و وجوب کناره‌گیری از مردم، و رها کردن کارها و گفتگوهای اجتماعی، دلالت می‌کنند. و در آینده، درباره اینکه این روایات تا چه اندازه با قواعد عموی تطبیق می‌کنند بحث خواهیم کرد. اگر توانستیم جهت درستی بیابیم که بتوان آنها را با آن قواعد تطبیق داد، در این صورت به آنها عمل کرده و روایات را می‌پذیریم، و الّا باید آن روایات مخالف با قواعد را کنار گذاشت. و مخصوصا اگر از نظر سند

هم قدری سختگیری کنیم، بسیاری از آنها را قبول نخواهیم کرد.

این اخبار، داری مضامین و مفاهیم گوناگونی هستند، که از این نظر به چندین قسم تقسیم می‌شوند:

(1)

قسم اوّل: فتنه‌ای که در آن نشسته بهتر از ایستاده است

1) مسلم و بخاری «17» در کتاب صحیح خود این روایت را از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- نقل کرده‌اند که آن حضرت فرموده است:
«به زودی فتنه‌هائی خواهد بود. آن کس از شما که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر است از آن کس که بپا خیزد؛ و ایستاده، بهتر از کسی است که راه رود؛ و راه رونده بهتر است از کسی که تلاش کند و بدود.
آن کس که خود را با آن فتنه درآویزد، آن هم او را دربرگیرد، و اگر کسی پناهگاهی جست به آن پناهگاه برود.»
هم مسلم، و هم بخاری، برای این روایت اسناد زیادی را نقل کرده‌اند.
(2) 2) مسلم از آن حضرت روایت کرده است که:
«به زودی فتنه‌هائی خواهد بود، و سپس فتنه‌ای دیگر. در آن فتنه‌ها نشسته بهتر از رونده، و رونده بهتر از دونده به سوی آن است. آگاه باشید هرگاه آن فتنه فرود آمد و واقع شد، هر کس شتری دارد به شتر خود بپیوندد، و آن کس که گوسفندی دارد به گوسفند خود، و آن کس که زمینی دارد به زمین خود مشغول شود ...» «18»
وی برای این حدیث دو سند ذکر کرده است.
دیگر صاحبان کتب صحاح نیز این مضمون را روایت کرده‌اند، لکن ما چنانکه یادآور شدیم، در مواردی که روایتی در این دو صحیح باشد، به نقل آن از همین دو بسنده می‌نمائیم. و البتّه این مضمون فقط در کتب اهل سنّت وارد شده است، و در کتب و مصادر شیعه امامیّه بدین مضمون روایتی را نیافتیم.
(3) دو نظریّه برای فهم و برداشت از این اخبار وجود دارد؛ بعد از اینکه می‌دانیم گاهی مقصود از فتنه‌ها، آزمایشات و امتحانات است، و گاهی نتیجه ناروائی

---

(17) صحیح بخاری 9/ 64؛ صحیح مسلم 8/ 167.
(18) صحیح مسلم 8/ 169.

است که بر یک امتحان مترتّب می‌شود، همچون کفر و انحراف، و هر دو از معانی لغوی کلمه «فتنه» می‌باشند که به معنای اوّل، این آیه قرآنی آمده است: وَ فَتَنَّاكَ فُتُوناً «19»: یعنی تو را آزمایش کردیم، آزمایش‌کردنی؛ و یا این آیه: وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ «20»: یعنی داود گمان کرد که او را آزمایش کردیم.

و بر طبق معنای دوم این آیه آمده است: وَ احْذَرْهُمْ أنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکَ «21»: یعنی: بپرهیز از آنان که تو را از آنچه که بر تو نازل کردیم بازدارند و منحرف بسازند؛ و یا این آیه شریفه: إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ «22»: یعنی: همانا کسانی که مؤمنین و مؤمنات را منحرف می‌کنند و از کار نیک بازمی‌دارند و سپس توبه نمی‌کنند، عذاب جهنّم برای آنها است.
(1) مقصود از این روایات، معنای اوّل نیست، زیرا خلاصی و برکناری از امتحان خدائی معنائی ندارد؛ برای اینکه این تمحیص و امتحان یکی از قوانین کلّی در برنامه‌ریزیهای خدائی است، پس خواه ناخواه مقصود از فتنه‌ها همان معنای دوم است که کفر و انحراف باشد. و بر طبق این معنی می‌توان برای فهم و معنای این روایات دو نظریّه و پیشنهاد داد:
(2) نظریّه اوّل: رسول خدا، آینده زمان خود را می‌نگرد که فتنه‌ها پدید آمده و انحرافاتی پیش می‌آید؛ در این مورد امّت خود را نصیحت می‌کند که از آن فتنه‌ها به دور باشند و گرد آنها نروند، در مقابل آنها به مخالفت و دشمنی نپردازند، بلکه به گوشه‌ای پناهنده شده به صحراها بروند، و از اینکه در آن فتنه داخل شوند بپرهیزند.
اگر این نظر را درست بدانیم، خواه ناخواه مطابقت این معنی با قواعد عمومی، در مواردی است که جای عزلت و کناره‌گیری باشد و باید کناره‌گیری

---

(19) طه/ 40.
(20) ص/ 24.
(21) مائده/ 49.
(22) بروج/ 10.

کرد؛ ولی در مواردی که عمل و تلاش واجب است، این روایات مخالف با قواعد است، زیرا این روایات اطلاق دارد و دستوری عام و همیشگی می‌دهد.
(1) نظریّه دوم: رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- به خود فتنه‌ها اشاره می‌فرمایند با این عبارت: «ستکون فتنة»، نه اینکه به زمان وقوع فتنه اشاره کرده باشند- چنانکه نظریّه اوّل می‌گفت- بلکه می‌بینیم در این روایات اسمی از زمان برده نشده است. پس مقصود آن است که آن کس که در هنگام برافروختن آتش فتنه نشسته و کار نمی‌کند، بهتر است از آن شخصی که ایستاده و در آن شرکت دارد؛ و آن کس که ایستاده، بهتر است از آن کس که به سوی آن می‌رود، و آن کس که راه می‌رود بهتر است از کسی که به سوی آن می‌دود؛ زیرا هر چه شرکت در فتنه کمتر باشد، از

فضیلت بیشتری برخوردار است.
(2) قواعد عمومی با این نظریّه مطابقت بیشتری دارد، زیرا همکاری و مشارکت در فتنه مستلزم انحراف و تباهی است، و رسول خدا آن را برای امّت خویش نمی‌پسندد و امّت را نصیحت می‌کند که از آن به دور باشند، (و این مطلب بسیار روشن است).
با این معنی و برداشت، این روایات از ردیف روایاتی که دستور به عزلت و خانه‌نشینی می‌دهند خارج می‌شوند، بلکه دستور به برکناری از فتنه و انحراف را می‌دهند، نه اینکه دستور برکناری از اقدام علیه فتنه و انحراف را بدهند. و بلکه ممکن است گفته شود که این روایات دلیل بر جواز، بلکه وجوب مخالفت با فتنه می‌باشد؛ زیرا گاهی تنها راه رهائی از فتنه همان قیام علیه آن است، و طبق دستور رسول خدا، هر کس هرگونه پناهگاهی برای فرار از فتنه دید، باید به آن پناهنده شود.
(3) برای این نظریّه، چندین قرینه در عبارات این حدیث وجود دارد:
قرینه اوّل: عبارت «من تشرف لها تستشرفه». مقصود از این کلمه، آن است که هر کس خود را در معرض فتنه قرار دهد، فتنه‌ها بر او اثر گذاشته و او را به درون خود می‌کشانند.
می‌گوئی: «تشرفت للشیء» وقتی مشرف بر آن شوی؛ و نیز «استشرف»:

یعنی بپا خاست و در مقابل او قرار گرفت. و معلوم است که بسیاری از مردم دارای بینش و تیزنگری عمیقی نیستند و همین که مکتب و یا ایده‌ای نو بر آنها عرضه شد، اذهانشان متوجّه آن شده و درگیری ذهنی پیدا می‌کنند و شکوه و عظمتی برای آن می‌بینند، و در راهی قرار می‌گیرند که آن را تصدیق نمایند. و این حالت انگیزه‌ای برای انحراف آنها می‌شود. و امّا آن عملی که خود شخص و دیگران را از فتنه‌ها حفظ می‌کند آن کار و کوشش از مهمترین کارهای اسلامی است. و بر طبق این نظریّه، روایات هیچ‌گاه آن را نفی نکرده‌اند.
(1) قرینه دوم: کلمه «السّاعی إلیها» (آن کس که به سوی آن بشتابد). شتاب به سوی فتنه، متضمّن آن است که خود را در معرض آن و در مسیر آن قرار دهد. و از این عبارت می‌فهمیم که مقصود از قیام و مشی در مسیر آن همین است که خود را در معرض آن قرار دهد. و با این عبارت، هیچ منعی و اعتراضی به اینکه کسی بخواهد در مقابل آن جهت‌گیری کند وجود ندارد.
(2) قرینه سوم: عبارت «من وجد فیها ملجأ فلیعذبه» در این عبارت، کلمه «فی» به معنای «من» است که گویا چنین فرموده‌اند. آن کس که از آن فتنه پناهگاهی جست. و به هر حال، مقصود از این عبارت، همین است که

هر کس برای فرار از آن فتنه پناهگاهی جست و توانست آن را از بین ببرد، انجام دهد؛ زیرا لازم نیست که حتما پناهگاه، پناهگاه مکانی و جایگاهی مخفی به دور باشد؛ بلکه هرگونه عاملی که انسان را از فتنه و انحراف نجات دهد و او را دور سازد، ملجأ و پناهگاه محسوب می‌شود. و معلوم است که ارتباط و پیوند با طرفداران حق و حقیقت و عمل بر طبق دستورات اسلامی، خود بهترین پناه در مقابل امواج فتنه‌ها و انحرافات می‌باشد.

(3) آری، اگر راه منحصر به فرد برای نجات از فتنه، فرار و دوری از آن، و رفتن به جای امنی بود، در این صورت فرار لازم است، به اینکه در جایگاه گوسفندان و شتران خود مخفی شود و به آنها بپیوندد، چنانکه در تعبیر روایت بود.

و شاید علّت اینکه اینگونه پناهندگی را مثل زده‌اند، بدان جهت بوده که بسیاری از مردم در دوران غیبت کبری از تعالیم اسلامی بی‌خبر هستند، و عمق

کافی که بتوانند با الهام از آنها خود را از انحراف نگهدارند در آنها نمی‌باشد، لذا آن کس که بیش از همه، حفظ و نگهداری ایمان خود را لازم می‌داند، می‌بایست از جامعه کناره‌گیری کند و گرانبهاترین چیز را در این راه فدا نماید، گرچه لازمه کناره‌گیری، زندگی کردن در کنار آغل گوسفندان باشد. و این حکمی صحیح و به جا است، چنانکه در چهارمین صورت از اشکال عزلت متذکر آن شدیم.

(1) و این عبارت، چنین نمی‌رساند که شخصی که در خود، توان مقابله با انحرافات را می‌بیند، و می‌تواند رو در روی انحرافات بایستد، بر او هم لازم باشد که کناره‌گیری کند. نه، چنین نیست، بلکه بر چنین شخصی واجب و لازم است که دست به کار شود و برای اعلای کلمه خدا و استواری و استقرار مفاهیم اسلامی در جامعه خود و در جان دیگران برنامه‌ریزی نماید و بکوشد.

(2)

قسم دوم: عدم مشارکت در قتل

روایاتی که دلالت بر عدم مشارکت در قتل دارد، بلکه تحمّل قتل را- گرچه قاتل ظالمی باشد- واجب می‌کند:

(3) 1) ابن ماجه «23» و ابو داوود «24» تقریبا با یک لفظ روایت می‌کنند، با این عبارت که از ابن ماجه نقل می‌کنیم که ابو ذر می‌گوید: به رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- عرض کردم: آیا دست به شمشیر نبرم و گردن آن کس را که چنین کاری را کرد، نزنم؟ حضرت فرمود: تو با این کارت با مردم شریک گشته‌ای، و لکن داخل خانه‌ات بشو. گفتم: ای رسول خدا، اگر دشمن داخل خانه‌ام شد؟

فرمود: اگر می‌ترسی برق شمشیر چشم تو را خیره کند، گوشه عبایت را بر روی صورت خود بینداز و روی خود را بپوشان. او گناه تو و گناه خویش را در بر می‌گیرد و از دوزخیان خواهد شد.

(4) 2) همین دو نفر «25» نیز با لفظی نزدیک به هم روایت کرده‌اند- با

---

(23) سنن ابن ماجه 2/ 1308.

(24) سنن ابو داوود 2/ 417.

(25) سنن ابن ماجه 2/ 1310؛ سنن ابو داوود 2/ 416.

تاریخ غیبت کبری ،ص:419

این عبارت که از ابن ماجه نقل می‌کنیم- از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- که درباره فتنه‌ها صحبت می‌فرمایند:

«کمانهای خود را بشکنید، و زه کمان خود را پاره کنید، و شمشیرهای خود را به سنگ بزنید. و اگر کسی به خانه یکی از شما وارد شد، باید همچون فرزند بهتر در میان دو فرزند آدم (یعنی هابیل) باشد.»

(1) 3) ترمذی «26» نیز حدیث دیگری را به همین مضمون نقل کرده است که می‌گوید:

«آیا می‌فرمائید که اگر به خانه‌ام وارد شد و خواست مرا بکشد چیزی نگویم؟ حضرت فرمودند: همچون فرزند آدم- علیه السلام- باش.»

(2) در این احادیث، اشاراتی روشن به فرمایش خداوند متعال در قرآن مجید شده است، آنجا که فرماید:

وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ. لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیْکَ لِأَقْتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ. إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ

الظّالِمِينَ «27».
ما این مضمون را نه در صحیحین (مسلم و بخاری) و نه در روایات امامیّه ندیدیم.

---

(26) صحیح ترمذی 3/ 329.
(27) مائده/ 27- 29: و حکایت دو پسر آدم را بحقّ و راستی بر ایشان (یهود) بخوان. هنگامی که قربانی کردند و هر یک کاری را که به وسیله آن به (رحمت) خدا نزدیک می‌شوند، انجام دادند.
پس قربانی یکی از ایشان قبول و پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نگردید. آنکه قربانیش پذیرفته نشد گفت: هرآینه من تو را می‌کشم؛ آنکه قربانیش پذیرفته شد گفت: جز این نیست که خدا از پرهیزکاران می‌پذیرد. اگر دستت را دراز کنی مرا بکشی، من به سوی تو دست دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم؛ زیرا من از خدای پروردگار جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم تو به (عذاب) گناه (کشتن) من و گناه خودت (که به سبب آن قربانیت قبول و پذیرفته نشده) بازگردی. پس از یاران و همدمان آتش خواهی بود و آن آتش جزاء و سزای ستمکاران است.

(1) آنچه که به طور عموم مدلول این روایات است، آن است که بعد از رحلت رسول خدا بر اثر انحرافات و فتنه‌ها، جنگها و خونریزیهائی در داخل جامعه اسلامی بوقوع می‌پیوندد. در چنین موقعیّتی، وظیفه یک انسان مسلمان آن است که در این درگیریهای خونین شرکت نکرده و به هیچ طرف نرود، بلکه از آن معرکه کناره‌گیری کند و خانه‌نشینی را برگزیند؛ حتّی اگر پیکارگران وارد خانه او شدند، تسلیم شده و مقاومتی از خود نشان ندهد، و همچون هابیل- که در مقابل قابیل ایستاد و تسلیم شد و دستش را به برادرکشی دراز نکرد و خداوند هم او را به سبب این عملش ستود- او هم تسلیم شود.
(2) حال ما از آنجائی که این مضامین با ضروریّات اسلامی سازگار نیست، می‌بایست اینگونه برداشتها را کنار بگذاریم و نپذیریم؛ زیرا وقتی در یک جامعه اسلامی بین دو گروه جنگی پیش می‌آید، وضعیّت یک فرد مسلمان در مقابل این پدیده اجتماعی، از نظر عمل به دستورات دینی از یکی از دو حالت بیرون نیست:
(3) اوّل: می‌داند که یکی از این دو گروه بر حقّ، و دیگری بر باطل است؛ مثل جائی که سرپرست شرعی و اسلامی جامعه، با گروهی محارب و سرکش که بر او طغیان کرده‌اند، می‌جنگد. در این موقع، بر هر مکلّفی واجب است که جانب حق را بگیرد و به کمک او بشتابد و با باطل مبارزه کند؛ بر طبق فرمایش خداوند در قرآن مجید که می‌فرماید:

وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّى تَفِیءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ «28».
و «بغی» در صورتی صادق است که یکی از دو طرف جنگجو، هدفی باطل داشته باشد، و از ضروریّات شرع و عقل آن است که با باطل جنگیده شود و حق یاری گردد.
(4) دوم: آنکه فرد می‌داند که حق با هیچ یک نیست، و هر دو به سوی باطل

---

(28) حجرات/ 10: و اگر دو گروه از مؤمنین با یکدیگر مقاتله نموده و جنگیدند، پس میان ایشان صلح و آشتی دهید. پس اگر یکی از آن دو گروه بر گروه دیگر سرکشی نمایند، پس با آن گروهی که تعدی و سرکشی می‌کنند پیکار نمائید تا به سوی امر و فرمان خدا بازگردند.

می‌روند و اهدافی غیر اسلامی دارند، و یا اینکه در این مورد یقین ندارد و احتمال آن را می‌دهد. در این صورت یاری هیچ‌یک بر او جایز نیست؛ زیرا اگر به یاری هر کدام برود، یا یقین به خلاف دارد، و یا احتمال خلاف و عمل حرام را می‌دهد.
(1) اگر این روایات بر وجوب کناره‌گیری از هر دو گروه درگیر در چنین مواردی دلالت کند، سخنی درست و کاری صحیح است، و شاید هم مقصود رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- همین بوده است که فرموده است: «در این صورت تو هم با مردم شریک شده‌ای» یعنی در باطل و انحراف آنها شریک گشته‌ای، لکن عمومیّت مفهوم روایات، شامل گروه اوّل هم می‌شود که در این صورت قابل قبول نخواهد بود.
(2) همانطور که دستور به تحمّل قتل را، در صورتی که وارد خانه‌اش بشوند، نیز نمی‌شود پذیرفت، زیرا با ضرورت عقل و شرع- که دستور دفاع از جان را می‌دهند و می‌گویند اگر کسی تسلیم قتل شود در حقیقت خود قاتل خویشتن است- مخالف است، که در این صورت آن شخص در گناه قاتل نیز شریک است، نه اینکه قاتل، دو گناه را متحمّل شود، بلکه هر دو مشمول فرمایش خداوند متعال در قرآن مجید می‌شوند که می‌فرماید: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً «29» زیرا که قاتل مباشر قتل است، و مقتول هم، خود وسیله قتل خود شده است.
(3) ممکن است چنین به ذهن برسد که وقتی یک فرد کاملا بدون سلاح باشد، دفاع برای او امکان ندارد؛ و در آن صورت تحمّل قتل برای او کاری منطقی و درست است؛ زیرا چاره‌ای جز آن ندارد.
پاسخ آن است که این سخن نسبت به کسی که بدون سلاح باشد درست

است؛ لکن روایات، تنها او را نمی‌گوید، زیرا افراد دیگری را نیز شامل می‌شود، چون دستور می‌دهد: کمانهای خود را بشکنید، و زه‌های کمان خود را

---

(29) نساء/ 93: و کسی که مؤمنی را عمدا و از روی قصد بکشد، سزای او دوزخ است که همیشه در آن ماندگار است. و خدا بر او خشم و لعن و نفرین کرده و برای او عذاب و شکنجه بزرگ آماده ساخته است.

پاره کنید، و شمشیرها را بر سنگ بزنید. خواه ناخواه وقتی اسلحه‌هایشان را از بین بردند، باید تن به مرگ دهند. و این مطلبی است که در شرع و هم از نظر عقل ناپسند است، و یقین داریم که رسول خدا چنین دستوری نمی‌دهند.

(1) و امّا روایاتی که هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنّت وارد شده است که هرگاه دو گروه از مسلمین به روی یکدیگر شمشیر بکشند، قاتل و مقتول هر دو در آتش می‌باشند؛ این روایات مخصوص جائی است که یک گروه در حال دفاع از خود نباشد، زیرا در این صورت هر کس حق دارد از جان و مال خود دفاع کند، و جنگ دفاعی به ضرورت عقل و شرع جنگی عادلانه است، و از همین جا درستی کار هابیل را می‌فهمیم؛ زیرا آیه قرآن دلالتی بر این ندارد که او از خود دفاع نکرده است، اگر چه نیّت کشتن برادر را نداشته است، لکن از خود دفاع کرده و برادرش با نیرومندی بیشتر از او، او را کشت؛ بر خلاف مضمونی که از ظاهر این روایات به دست می‌آید که اصلا باید تسلیم شد و هیچ کاری را نکرد.

بنابراین راهی برای پذیرش این گروه از روایات وجود ندارد؛ بویژه با توجه به اصل سختگیری سندی.

(2) و ما را همین اندازه کافی است که بدانیم بسیاری از روایات و اخبار به سود طبقه حاکمه جعل شده و به نفع آنهائی بوده که می‌خواسته‌اند تمام کارهای خود را شرعی قلمداد کنند، و به هر صورت شده از قیام و دفاع مردم جلوگیری نمایند تا اوضاع بر وفق مرادشان گردد و خاطرشان از همه جا جمع باشد؛ و لذا اینگونه اخبار و روایات در آن زمانها بسیار جعل و نقل می‌شده است.

(3)

1) بدین مضمون روایتی را در دو کتاب صحیح نیافتیم، لکن ابو داوود «30» در ضمن حدیثی که درباره فتنه‌ها از رسول خدا نقل کرده است این جمله را آورده است که گفتند: پس چه دستوری به ما می‌دهید؟ حضرت پاسخ دادند:

«پلاسهای (زیرفرشیهای) خانه خود باشید. (یعنی خانه‌نشین گردید.)»

---

(30) سنن ابو داوود 2/ 417.

تاریخ غیبت کبری ،ص:423

(1) 2) ابن ماجه «31» از رسول خدا روایت کرده است که فرمود:

«به زودی فتنه‌ای و جدائی و اختلافی خواهد بود. هرگاه چنین شد شمشیرت را به کوه احد ببر و بر کوه بزن تا تکّه‌تکّه شود، و سپس در خانه‌ات بنشین؛ تا اینکه یا دستی خطا کار بیایدت، و یا مرگی برسد که کارت را به پایان رساند.»

سند این حدیث را ابن ماجه صحیح دانسته است.

(2) 3) صدوق در کتاب کمال الدین «32» از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است که راوی از آن حضرت می‌پرسد: بهترین کاری که یک مؤمن در این زمان (زمان غیبت) می‌تواند انجام دهد، چه کاری است؟ حضرت می‌فرمایند:

نگهداری زبان و خانه‌نشینی.

(3) 4) نعمانی در کتاب غیبت «33» از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است:

«و هرگاه چنین بود، پس زیر فرشهای خانه خود باشید. (یعنی خانه‌نشین گردید.)»

(4) 5) شیخ طوسی در کتاب غیبت «34» از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«هرگاه چنین بود، پس ملازم زیرفرشیهای خانه خود باشید (یعنی خانه‌نشینی اختیار کنید) تا آن پاکیزه فرزند پاکیزه، صاحب غیبت، آشکار شود.»

مقصود از این روایت، همچون روایات پیشین، خانه‌نشینی است. گفته می‌شود: «حلس و تحلّس بالمکان» یعنی چسبید به آن. و گفته می‌شود: «فلان حلس بیته» یعنی چسبیده به خانه خود و جدا نمی‌شود.

(5) احد (در روایت ابن ماجه) همان کوه معروف نزدیک مدینه منوّره

است،

---

(31) سنن ابن ماجه 2/ 1310.
(32) كمال الدين/ 330.
(33) غيبت نعمانى/ 263.
(34) غيبت شيخ طوسى/ 103.

تاريخ غيبت كبرى ،ص:424

و مقصود از زدن به كوه، آن است كه شمشيرت را بشكن و از بين ببر.
(1) پس مقصود از اين روايات، آن است كه از جامعه‌اى كه فتنه و آشوب سراسر آن را گرفته است، بايد كناره‌گيرى كرد. عموميّتى كه در اين روايات مى‌باشد، شامل جائى مى‌شود كه يک فرد بتواند وارد آن جامعه شود و آن را اصلاح كند، و حال آنكه كناره‌گيرى براى چنين فردى بر خلاف حكم شرعى و اصول كليّه اسلامى است، مگر اينكه از مواردى باشد كه عزلت و كناره‌گيرى براى او هم جايز باشد، مثل اينكه بترسد كه اگر وارد اين معركه شود، انحراف و لغزش در دينش مى‌افتد كه در اين صورت براى او اشكالى ندارد.
(2)

بخاری در دو جا از کتاب صحیح «35»، از ابو سعید خدری از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده است:
«زمانی برای مردم پیش خواهد آمد که بهترین مال هر کس گوسفند باشد که برای چرانیدن آنها به بالای قلّه‌های کوه و مراتع سرسبز و جاهای بارانی می‌رود و دینش را از فتنه‌ها سالم نگاه می‌دارد.»
این روایت را ابو داوود «36» و ابن ماجه «37» نیز به همین عبارت نقل کرده‌اند.
(3) ابن ماجه روایتی دیگر را با این عبارت نقل کرده است «38»:
«فتنه‌هائی خواهد بود و بر درهای آن خوانندگان و دعوت کنندگان به سوی آتش، اگر بمیری در حالی که ریشه درختان را به دندان گرفته‌ای، بهتر است از اینکه دنباله‌رو اینان باشی.»
این روایات، گرچه با مفهوم گسترده‌ای که دارند با قواعد عمومی مخالف می‌باشند، ولی به هر حال می‌توان آنها را مربوط به مواردی دانست که قبلا هم گفته بودیم، که همان موارد وجوب عزلت و کناره‌گیری از جامعه باشد. لکن

---

(35) صحیح بخاری 8/ 129، و 9/ 66.
(36) سنن ابو داوود 2/ 418.
(37) سنن ابن ماجه 2/ 1317.
(38) سنن ابن ماجه 2/ 1318؛ صحیح مسلم 6/ 20.

در مواردی که عزلت و کناره‌گیری حرام است؛ باید در متن جامعه زندگی کرد و به کارهای اجتماعی پرداخت.
(1) در همین گونه روایات، جملات و عباراتی دیگر نیز آمده است که جهاد را در همین شرایط لازم دانسته، و در عین حال که نصیحت به فرار از فتنه‌ها می‌کند، وادار به جهاد نیز می‌نماید، و وجوب فرار را مربوط به کسانی می‌داند که نتوانند جهاد کنند و از آن عاجز باشند، و جهاد در مرتبه جلوتر قرار دارد، چنانکه از نظر قواعد عمومی نیز صحیح همین است.
(2) ابن ماجه «39» روایت کرده است که حضرت رسول فرموده است:
«بهترین طرز زندگی مردم، آن است که یک شخص افسار اسبش را در راه خدا به دست گیرد و بر پشت او بجهد و شتابان بتازد؛ از هر جا فریادی شنید و در هر گوشه‌ای اضطرابی مشاهده کرد، به سوی آنجا بشتابد و در

پی مرگ یا کشته شدن (در راه خدا) باشد. و یا شخصی در بالای کوه و یا درّه‌ای از همین کوه و درّه‌ها به دنبال گوسفندانش باشد و به نماز بایستد و زکاتش را بدهد و خدایش را بپرستد تا آن لحظه که مرگش برسد. این دو گروه از مردم، همیشه در حال خیر و خوبی هستند.»
(3) و همو نیز «40» از ابو سعید خدری روایت کرده است که مردی به حضور رسول خدا آمد و گفت: کدام یک از مردم برتر و بهترند؟ حضرت فرمود: مردی که در راه خدا با جان و مالش پیکار کند و بکوشد. پرسید: بعد چه کسی؟ فرمود:
مردی که در درون درّه‌ها به عبادت خدا بپردازد و مردم را از شرّ و آفت خود حفظ کند و آسیبش به کسی نرسد.
ترمذی «41» نیز حدیث دیگری را به همین مضمون نقل کرده است.
(4) بنابراین در دوره فتنه و آشوب، تکلیف و وظیفه دینی به دو دستور تقسیم می‌شود که دیگر شقّ سومی ندارد؛ آن کس که از دینش آگاهی دارد و وظائفش را

---

(39) سنن ابن ماجه 2/ 1316.
(40) سنن ابن ماجه 2/ 1317.
(41) صحیح ترمذی 3/ 320.

می‌شناسد، یا توانائی پیکار و مبارزه و جهاد را دارد و می‌تواند کژیها را راست و از انحرافات و مفاسد جلوگیری کند، و یا اینکه قادر بر این کار نیست.
(1) اگر توانائی داشت و توانست که جهاد کند، بر او واجب و لازم است؛ ولی اگر نتوانست، در این صورت بهتر است که از جامعه دوری گزیند، و گوسفندان خود را بردارد و در کوهستانها زندگی کند و از فتنه‌ها و آشوبها به دور باشد. و امّا اگر بخواهد با همان انسانهای منحرف همنشین باشد، و خود از اراده و ایمانی محکم برخوردار نباشد، خواه ناخواه آینده‌ای روشن نخواهد داشت و کارش به جایی می‌رسد که نه در دنیا خوشبخت و نه در آخرت سعادتمند است، چنانکه زندگی امروز اکثر مردم را می‌بینیم.
(2)

در این روایات به صبر و استقامت دستور داده شده و دشواری آن برای مؤمن خالص در میان جامعه منحرف بیان شده است:
(3) 1) مسلم و بخاری «42» از ابن عبّاس نقل کرده‌اند که رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- فرموده است:
«هر کس از فرمانروای خود چیزی ناپسند ببیند، بر آن صبر و پایداری کند. زیرا هر کس از جامعه خود کنار بکشد و به اندازه یک وجب جدا شود و در این حال بمیرد، نمرده است مگر همچون مردگان جاهلیّت.»
در عبارتی که مسلم نقل کرده است چنین آمده است: «پس مرده‌ای از جاهلیّت است.»
(4) 2) همین دو نفر «43» از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده‌اند که:
«شما بعد از من خودکامگی‌ای را خواهید دید. صبر کنید و پایدار باشید تا وقتی مرا ملاقات کنید.»
(در نسخه کتاب مسلم آمده است: تا اینکه مرا بر لب حوض ملاقات کنید.)

---

(42) صحیح بخاری 9/ 59؛ صحیح مسلم 6/ 21.
(43) صحیح بخاری 9/ 60؛ صحیح مسلم 6/ 19.

(1) 3) مسلم «44» از حذیفه یمانی، در ضمن گفتگوئی که با رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- داشته است، نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: بعد از من پیشوایانی خواهند بود که به راه و روش من رفتار نخواهند کرد. و به زودی در بین آنها مردانی به بپا خواهند خاست که دلهایشان دل شیطان در اندام انسانی است. حذیفه گوید: عرض کردم: ای رسول خدا، اگر چنین زمانه‌ای را درک کردم، چه کنم؟ فرمود: به فرمان فرمانروا گوش فرا می‌دهی و اطاعت می‌کنی، و اگر به پشتت زد و مالت را گرفت، گوش بده و اطاعت کن.
(2) دیگر کتب صحاح نیز همین مضمون را نقل کرده‌اند، ولی ما به همان مقدار که دو کتاب صحیح مسلم و بخاری روایت کرده‌اند بسنده کردیم.
اینها بود اخباری که دلالت بر صبر و پایداری می‌کردند، و امّا اخبار و روایاتی که گویای مشکلات صبر و دشواری آن می‌باشند عبارتند از:
(3) 1) ابو داوود از مقداد بن اسود «45» روایت کرده است که وی می‌گوید: به خدا سوگند از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- شنیدم که

می‌فرمود:
«خوشبخت کسی است که از فتنه‌ها دوری گزیند. خوشبخت کسی است که از فتنه‌ها دوری گزیند. خوشبخت کسی است که از فتنه‌ها دوری گزیند. و کسی که مبتلا گردد و صبر کند و پایداری نماید؛ وای به حال او، (یعنی چه قدر سخت و دشوار است.)»
(4) 2) نعمانی در کتاب غیبت «46» از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است که حضرت فرمود:
«نه به خدا سوگند، آنچه که به سویش گردن دراز کرده و چشم براه آن هستید، نخواهد آمد مگر بعد از نومیدی.»
(5) 3) در حدیث دیگری از آن حضرت «47» درباره شرور و بدیهائی که پیش از ظهور حضرت بقیّة اللّه به مردم می‌رسد، روایت کرده است که:

---

(44) صحیح مسلم 6/ 20.
(45) سنن ابو داوود 2/ 417.
(46) غیبت نعمانی/ 209.
(47) غیبت نعمانی/ 235.

«خروج و ظهور حضرت به هنگام نومیدی و یأس است.»
(1) 4) صدوق در کمال الدین «48» از منصور، و او از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده که حضرت به او فرمود:
«ای منصور، این کار انجام نخواهد شد و نخواهد آمد، مگر بعد از نومیدی.»
(2) 5) ابن ماجه «49» از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده است:
«تا آنجا که بخل و کینه‌توزی را مطاع، و هوی و هوس را پیروی شده، و دنیا را ترجیح داده شده و غرور و شگفتی هر کسی را از آرا و اندیشه‌های خود دیدی، و مشاهده کردی که مردم دنبال چیزی هستند که با دیانت تو سازگار نیست، در این صورت به آنچه که مخصوص تو است، پای بر جا و ملتزم باش، که در وراء شما روزگاری است که صبر و پایداری در آن همچون نگهداری آتش در دست است.»
(3) 6) ترمذی «50» از انس بن مالک روایت کرده است، که رسول خدا فرمود:
«بر مردم زمانی خواهد آمد، که آن کس که بر دینش پایدار است، همچون کسی است که آتش در دست گرفته است.»
(4) درباره این گونه اخبار، در ضمن دو امر به بررسی می‌پردازیم:
امر اوّل: امر به صبر در مقابل فرمانروای جابر و منحرف و تحمّل مظالم و ناروائیهای او با قواعد کلّی اسلامی سازگار نیست، و چنین و اخباری را

نمی‌توان پذیرفت، زیرا هم از جهت صدور، و هم از جهت دلالت و محتوی، مخدوش می‌باشند.
امّا از جهت صدور، بدان جهت که بیشتر این گونه روایات در مسیر منافع طبقه حاکم بر جامعه اسلامی- که خون و مال مسلمین را بر خود روا کرده بودند-

---
(48) کمال الدین/ 346.
(49) سنن ابن ماجه 2/ 1331.
(50) صحیح ترمذی 3/ 359.

صادر شده است، چون به طور واضح و روشن، این روایات دستور می‌دهد که هیچ‌گونه عکس العملی در مقابل ستمکاران نباید از خود نشان داد و فقط باید صبر کرد و هیچ نگفت، و این دستورات را هم به رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- نسبت می‌دهند.
(1) اگر کسی بگوید: چطور می‌شود این روایات ساختگی باشد، با اینکه در ضمن همین روایات، حکومتها را جابر و فاسد برشمرده‌اند و به آنها هم نیز طعنه‌ای زده شده است؟
می‌گویم: از سه دیدگاه، بین این دو منافاتی نیست:
(2) دیدگاه اوّل: اینکه توصیف حکومتها به جور و ستم، از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- صادر شده، و چون نمی‌توانستند صدور این فرمایشات را از رسول خدا منکر شوند، در دنباله آن روایات، این مطلب را فرمودند که می‌بایست از همین فرمانروایان ظالم و جابر اطاعت شود. بنابراین قسمتی از روایت درست، و قسمت دیگر ساختگی می‌باشند. (آنچه بیشتر به آن گمان برده می‌شود همین است).
(3) دیدگاه دوم: در این روایات، حکومتها توانستند روشن‌ترین چهره ظلم را مجسم سازند: «اگر به پشت تو تازیانه زد و مالت را گرفت»، و در عین حال اطاعت و حرف شنوائی از آنان در همین صورت واجب و لازم است، تا چه رسد به جائی که ظلم و ستم کمتر و سبک‌تر باشد، که در آن صورت اطاعت و فرمانبرداری لازم‌تر و واجب‌تر است. بنابراین ظلم به هر شکلی و کیفیتی باشد، اطاعت از آن حاکم ظالم، واجب و لازم است.
(4) دیدگاه سوم: در قرون بعد از صدر اسلام ظلم و ستم کاملا روشن و واضح بود، به طوری که امکان تردید و مناقشه در آن وجود نداشت. و لذا مطرح شدن این روایات در مورد ظلم حکومتها مطلب پنهانی را آشکار نمی‌کرد، و غرض آنان از نشر این روایات این بود که فرمان اطاعت از خود را به پیامبر خدا- صلّی اللّه علیه و آله- منسوب سازند.
(5) و امّا اشکال و خدشه در دلالت این روایات، از این جهت است که این

روایات، با روایات دیگری که در صحیح مسلم و بخاری نقل شده- و با مضامین این روایات مخالف است- تعارض دارد. و از آنجا که آن روایات، با قواعد اسلامی، بیشتر موافق و مطابق است، می‌بایست آنها را مورد عمل قرار دهیم:

(1) 1) مسلم و بخاری «51» حدیثی را با لفظی نزدیک به هم نقل کرده‌اند که ما عبارتی را که بخاری نقل کرده است می‌آوریم:

عبد اللّه بن عمر از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«بر انسان مسلمان، اطاعت و فرمانبرداری در آنچه دوست و یا ناخوش دارد، تا جایی لازم است، که مأمور انجام معصیت نشود. و هرگاه دستور معصیت به او دادند، در آن صورت دیگر نباید اطاعت کند و فرمان ببرد.»

(2) 2) مسلم «52» از حضرت رسول روایت کرده است که:

«اطاعت و پیروی، در مورد کار معروف و نیک است.»

(3) 3) و نیز روایت کرده است «53» از عبد اللّه بن عمرو بن العاص در ضمن حدیثی که از معاویه نقل می‌کند که او گوید: حضرت ساعتی درنگ کرد و سپس فرمود:

«در اطاعت خدا از او اطاعت، و در معصیت خدا با او نافرمانی نما.»

و دیگر احادیثی که در این مورد آمده است.

با وجود این روایات، می‌توانیم آن روایات صبر و پایداری را مربوط به جائی بدانیم که حاکم دستور به معصیت خدا ندهد، و یا قانونی انحرافی وضع ننماید، و یا عقیده و اندیشه‌ای باطل را رواج ندهد؛ که اگر این کارها را کرد، دیگر اطاعت او بر انسان لازم نیست.

(4) در قواعد علم اصول، بدیهی است که عام را بر خاص، و مطلق را باید بر مقید حمل کنیم، و بدین صورت بین دو روایت جمع نمائیم، لکن این تقیید

---

(51) صحیح بخاری 9/ 78؛ صحیح مسلم 6/ 15.

(52) صحیح مسلم 6/ 16.

(53) صحیح مسلم 6/ 18.

فرمانبرداری از حکومت باطله را در صورتی که دستور به اطاعت خدا بدهد واجب می‌داند، و حال اینکه از نظر اسلامی درست نیست؛ زیرا وجوب طاعت، مخصوص حاکم شرعی عادل است و لذا باید بعضی از اخبار گذشته را بر این مطلب حمل نمود، و آن روایاتی را که با قواعد کلّی ناسازگار است، کنار نهاد.

(1) و امّا اخبار و روایاتی که گویای دشواری صبر و پایداری در محیط فتنه

و آشوب بود، آنها مطلبی صحیح و درست را می‌گفتند؛ زیرا چه تصوری می‌شود درباره انسانی راستگو در میان جمعی دروغگو، و فردی امین و درستکار در بین جمعی خائن و متجاوز داشت. حال مؤمن در بین انسانهای منحرف آنچنان است، و این خود یکی از موارد تمحیص و آزمایش الهی در دوران غیبت کبری می‌باشد.
(2) امر دوم: اخباری که دلالت بر وجود یأس و نومیدی می‌کرد، مضمونی درست و مطابق با قاعده داشت، زیرا طولانی شدن دوران غیبت، خود یکی از حلقه‌های زنجیر آزمایش الهی است؛ چون در آن دوره ظلم و ستم فزونی می‌یابد و شکوه ستمکاران، بیچارگان، و مظلومان را در خود فرو می‌برد، و فکر می‌کنند که این زندگی نکبت‌بار، سرنوشتی حتمی و جاویدان برای آنها خواهد بود، و از این جهت دچار یأس و نومیدی می‌شوند. همان‌گونه که ادامه غیبت حضرت نیز از روی شکّ و انکار اشخاص مادّی، پرده بر خواهد داشت و تردیدهای درونی را آشکار خواهد ساخت.
وقتی می‌بینیم اکثریّت مردم، دچار ضعف اراده هستند و جامعه انسانی از همین اشخاص تشکیل می‌شود و همینها هستند که نتوانسته‌اند از امتحان خدا موفّق و پیروز بیرون آیند، خواه ناخواه چهره حاکم بر این جامعه یأس و نومیدی خواهد بود، به همان‌گونه که این روایات گویای آن بودند.
(3)

1) در روایتی که صدوق در کمال الدین از امام باقر- علیه السلام- روایت کرده بود، دیدیم که حضرت بهترین روشی را که ممکن است یک مؤمن در زمان غیبت در پیش گیرد، حفظ زبان و خانه‌نشینی دانستند.
تاریخ غیبت کبری ،ص:432
(1) 2) ابو داوود «54» از حضرت رسول- صلوات اللّه علیه و آله- روایت کرده است که فرمود:
«به زودی فتنه‌ای کر و گنگ و کور به وجود خواهد آمد. هر کس خود را در معرض آن قرار دهد، گرفتارش می‌شود. و دخالت در آن از طریق زبان، همچون وارد شدن با شمشیر است.»
(2) 3) ترمذی «55» روایت کرده است که:
«فتنه‌ای پیش خواهد آمد که در آن، زبان از شمشیر برّانتر و سخت‌تر است.»
(3) 4) ابن ماجه «56» نیز این حدیث و حدیث قبلی را از عبد اللّه بن عمر، از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- نقل کرده است.
(4) 5) روایت دیگری را ابن ماجه «57» از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- نقل کرده است که:
«حذر کنید از فتنه‌ها؛ که زبان در آنها همچون شمشیر کار می‌کند.»
(5) در بررسی و فهم معنا و مقصود از این روایات، دو نظریّه است:
نظریّه اوّل: مقصود، خودداری از صحبت کردن در دوران فتنه می‌باشد؛ چه در توجیه و تعریف از فتنه، و چه در مخالفت و تضادّ با آن، که بخواهد از نفوذ و پیشرفت آن جلوگیری کند و نگذارد آسیبش به کسی برسد. اطلاق و عمومیّت مفاهیم این روایات گویای همین مطلب است؛ مخصوصا در روایت اوّل.
این مفهوم عام را باید با مقتضای قواعد سنجید و آنها را قیدی برای این اطلاقات دانست؛ چون مقتضای قواعد عمومی آن بود که عزلت و کناره‌گیری در همه جا خوب نیست، گاهی جایز، و گاهی حرام است.
بنابراین، وجوب سکوت در مواردی است که در مسیر دامن زدن به فتنه

---

(54) سنن ابو داوود 2/ 417.
(55) صحیح ترمذی 3/ 320.
(56) سنن ابن ماجه 2/ 1312.
(57) سنن ابن ماجه 2/ 1312.

تاریخ غیبت کبری ،ص:433
باشد، ولی در مواردی که در مخالفت با فتنه و برای از بین بردن آن باشد، این روایات نسبت به آنها ساکت است و باید حکم آن را از ادلّه اسلامی دیگر به دست آورد.
(1) نظریّه دوم: وجوب نگهداری زبان از اینکه در فتنه شرکت جوید. زیرا اگر انسان بخواهد با زبان خود مشارکت در فتنه و آشوب کند، بدترین شکل انحراف را مرتکب شده است و به ناچار در امتحان و آزمایش خدائی مردود شناخته می‌شود. و با این وظیفه، دیگر وظائف اجتماعی که شرکت قولی و عملی در از بین بردن فتنه‌ها و کم کردن آثار و پی‌آمدهای زیانبار آنها و درگیری رو در رو با آنها باشد، به جای خود باقی است و طبق قواعد عمومی اسلامی، واجب و لازم می‌باشد، و این روایات آنها را نفی نمی‌کند،
(2) دو قرینه، این نظریّه را تأیید می‌کند:
قرینه اوّل: تشبیه زبان به شمشیر در متن روایات، زیرا معلوم است که دست به شمشیر بردن به شکل ناروا و حرام در دوران فتنه، در جائی است که موجب تأیید و پابرجا کردن فتنه باشد، نه در جائی که با اجتماع شرایط لازمه‌اش موجب از بین رفتن آن بشود. و در این صورت به کار بردن زبان به صورت حرام، مخصوص جائی است که موجب تأیید و تشدید فتنه باشد. و شاید مقصود از این تشبیه، آن باشد که وقتی زبان در مسیر تأیید و توجیه فتنه‌ها به کار رود، چه بسا هلاکت و نابودی افراد بسیاری را از نظر مادّی و معنوی در برداشته باشد. پس کار زبان از این جهت شباهت به شمشیر دارد.
(3) و از نظر اسلام، این مطلب، معلوم واضح است که سخن و گفتاری انگیزه هلاکت و نابودی می‌شود که در مسیر فتنه و در جهت تحریک آن باشد؛ ولی سخنی که به منظور فرونشاندن آتش فتنه و پاسخگویی به افکار و اندیشه‌های انحرافی باشد، موجب خوشبختی و عزّت دنیا و آخرت می‌شود و عدالت راستین اسلامی را در بر دارد، و نمی‌شود درباره آن گفت که هلاکت‌آور است.
بنابراین، از قرینه تشبیه به شمشیر، چنین می‌فهمیم که مقصود از سکوت، خاموش بودن از گفتاری است که در کنارش فتنه و آشفتگی ایجاد گردد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:434
(1) قرینه دوم: اخبار و روایات دیگری که در این مورد وارد شده است، دلالت بر این دارند که مقصود از حفظ زبان، رها کردن سخن زشتی است که موجب نافرمانی و خشم خداوند است؛ و این است معنای آنچه که گفتیم که سخن، موجب مشارکت در تأیید فتنه و انحراف می‌شود، و در این صورت سخنی که ضدّ فتنه باشد، جایز، بلکه از نظر اسلام واجب است.
(2) ابن ماجه «58» از حضرت رسول نقل کرده است که آن حضرت

فرموده است:
«آن کس که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است، باید گفتاری نیکو داشته باشد، و یا دم فرو بندد و ساکت باشد.»
(3) و از آن حضرت نیز نقل کرده است:
«همانا مردی به گفتاری لب می‌گشاید که موجب خشم خداوند می‌گردد و باکی از آن ندارد، و به خاطر این گفتارش هفتاد سال در جهنّم فرو می‌افتد.»
(4) و در حدیث دیگری آمده است که:
«همانا یکی از شماها سخنی می‌گوید که موجب خشم خداوند می‌شود، و گمان نمی‌کند که این گفتارش به آنجا که باید برسد می‌رسد، پس خداوند خشم خود را بر او تا روزی که خدا را ملاقات کند حتمی می‌گرداند.»
(5)

اين مضمون، فقط در اخبار اماميّه و كتب شيعه ديده مى‌شود، و ديگران در اين باره چيزى نقل نكرده‌اند. و به عبارت ديگر، اين مطلب از ويژگيهاى شيعه است:
(6) 1) صدوق در كتاب كمال الدين «59»، و شيخ حرّ عاملى در كتاب وسائل الشيعة «60»، و طبرسى در اعلام الورى «61» از حضرت رضا- عليه السلام- روايت

---
(58) سنن ابن ماجه 2/ 1313.
(59) كمال الدين/ 371.
(60) وسائل الشيعة (طبع سنگى) 2/ 545؛ طبع حروفى 11/ 466.
(61) اعلام الورى/ 408.

كرده‌اند كه فرمود: «كسى كه ورع ندارد دين ندارد، و ايمانى نيست براى كسى كه تقيّه نمى‌كند. گراميترين شما نزد خداوند عمل‌كننده‌ترين شما است به تقيّه.»
گفته شد: اى فرزند رسول خدا، تا كى؟ فرمود: «تا هنگام قيام قائم. پس هر كس تقيّه را پيش از قيام قائم ترک كند، از ما نيست.»
(1) 2) در كتاب وسائل «62» از معمر بن خلاد روايت كرده است كه مى‌گويد: از حضرت رضا- سلام اللّه عليه- درباره كار كردن براى فرمانروايان پرسيدم.
حضرت پاسخ دادند كه حضرت باقر- عليه السلام- فرموده است:
«تقيه، دين من و آئين پدران من مى‌باشد، و كسى كه تقيه ندارد ايمان ندارد.»
(2) 3) از ابو عمر اعجمى روايت شده است «63» كه گويد: حضرت صادق- عليه السلام- فرمود:
«اى ابو عمر، نه دهم دين در تقيّه است، و كسى كه تقيّه ندارد دين ندارد.»
(3) 4) از حضرت صادق- سلام اللّه عليه- نقل شده كه حضرت فرموده است «64»:
«پدرم مى‌گفت: چه چيز، بيشتر از تقيّه، موجب نور چشم من مى‌باشد؟! تقيّه، سپر مؤمن است.»
(4) 5) از نكات ظريف و دقيقى كه در تفسير وارد شده است، «65» روايتى است كه جابر از حضرت صادق- عليه السلام- نقل مى‌كند كه

حضرت در ذیل آیه شریفه تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا ... فَمَا اسْطاعُوا أنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً «66» فرمود که: مقصود از این سدّ غیر قابل نفوذ، تقیّه است.

(5) 6) مفضّل گوید: از حضرت صادق- سلام اللّه علیه- پرسیدم که مقصود از

---

(62) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 544؛ طبع حروفی 11/ 460.

(63) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 544؛ طبع حروفی 11/ 460.

(64) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 544؛ طبع حروفی 11/ 460 و شبیه آن ص 465 ح 24.

(65) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 545؛ طبع حروفی 11/ 467.

(66) کهف/ 94 و 97 با اختلافی جزئی.

این آیه شریفه چیست: أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً (یعنی قرار می‌دهم بین شما و بین آنها سدّی را)، فرمود: تقیّه است.

فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً فرمود: هرگاه به تقیّه عمل کنی، نمی‌توانند بر تو دست یابند و چیره شوند و آن، دژی محکم و بین شما و دشمنان سدّی نفوذناپذیر است.

(1) مفضّل گوید: پرسیدم معنای این آیه چیست: فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ؟ (یعنی: وقتی وعده پروردگارم سر رسید، آن را درهم کوبیده قرار می‌دهد.) فرمود: برداشتن حکم تقیّه به هنگام کشف است که در آن هنگام از دشمنان خدا انتقام می‌گیرد. «67»

می‌گویم: مقصود از کلمه کشف که در آن لحظه تقیّه برداشته می‌شود، ظهور حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- می‌باشد.

و روایات دیگری، که به حدّ و فور و شاید به حدّ تواتر در این مورد رسیده باشد.

(2) معنی و مدلول صحیح اسلامی این روایات، دو چیز است:

اوّل: نگهداری و حفظ جان، در موردی که وجهی شرعی برای تحمّل ضرر در بین نباشد، که در مرحله اوّل کشته شدن است و بعد به دیگر زیانهای جانی می‌رسد، نه اینکه انسان حریص بر زندگی باشد، بلکه جان خود را از آن جهت حفظ کند که یکی از دین‌باوران راستین در جامعه زنده باشد و از تعداد آنان کسی کم نشود، و ستمکاران در کار و هدف خود توفیق نیابند؛ و این در صورتی است که اگر بخواهد علیه آنان رسما اقدامی کند، آنها به منظور خود زودتر می‌رسند.

در این گونه موارد و به خاطر این هدف مهمتر، تقیه می‌کند.

(3) دوم: پنهان کردن کارهای مفید اجتماعی، که اگر آشکار شود بهره و

استفاده آنها کمتر شده، و احیانا ممکن است ریشه کن که گردد.
پیشوایان گرامی اسلام، با این برنامه تقیّه توانستند نهضتهای پدید آمده در

(67) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 545؛ طبع حروفی 11/ 467.

عصر خود را که به «شخص مورد رضا از آل محمّد» دعوت می‌نمودند، پایه‌گذاری نمایند، بدون اینکه هیچ‌گونه راهی برای مشخّص شدن نقش خود برای دیگران بجا گذارند. چنانکه در کتاب تاریخ غیبت صغری به این مسأله اشاره کردیم.
هر دو توجیه و هدفی که برای تقیّه نمودیم، با موازین عقلی سازگار، و بر طبق قواعد عقلی می‌باشد، و برای هر کس که دست‌اندرکار فعالیتهای سیاسی و فرهنگی باشد، این خطّمشی روشن و واضح است.
(1) امّا نسبت به امر اوّل، بدان جهت این مسأله بدیهی و روشن است که هر فردی با هر عقیده و کاری که باشد، هیچ‌گاه بدون جهت جان خود را به خطر نمی‌اندازد، و به خاطر کارهای کوچک و انگیزه‌های ناچیز، خون خود را نمی‌ریزد.
(2) و نسبت به امر دوم نیز بدان جهت که امروز شاهد برتری و پیروزی ایدئولوژیهای حزبی و تشکیلاتی می‌باشیم که طبیعتا اموری پنهانی و سرّی می‌باشند، زیرا چه بسا اگر اسرار بر ملا شود و رازها آشکار گردد و از نقشه‌ها و برنامه‌ها، همه مردم آگاه شوند، مشکلاتی برای آن حزب و گروه پیش آید؛ و لذا اگر تقیّه را پیشه خود نسازند، افراد کمتری با آنها همراه می‌شوند.
و در مورد ظهور حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- از آنجا که وجود افراد با اخلاص و آزمایش شده، خود یکی از شرائط ظهور می‌باشد، در صورت عدم تقیه، تعداد این افراد کم شده و هر یک به عناوین مختلف از بین خواهند رفت؛ و حال آنکه وجود آن افراد برای در دست گرفتن زمام امور و برپائی عدل و قسط در صحنه جهانی به هنگام ظهور حضرت، از شرائط و عوامل مهم می‌باشد؛ زیرا نوعا در هر زمانی کسانی که دست به جهاد می‌زنند افرادی با اخلاص و از خود گذشته می‌باشند و می‌توان به آنها امید بست که تا آخرین درجه اخلاص راه تقوی را بپیمایند.
(3) حال اگر دستور تقیّه نبود، در هر زمانی رفتن به جهاد بر آنها واجب می‌شد؛ و خواه ناخواه هم اینان بودند که در صف اوّل قرار می‌گرفتند و به ناچار نیروهای آنان تحلیل رفته، همگی و یا اکثریّت آنها از بین می‌رفتند. و با از بین رفتن آنان، شرائط ظهور به کندی انجام می‌گرفت، و هدف بزرگ الهی در

هدایت تمامی جهان و جهانیان تحقّق نمی‌یافت و جامه عمل نمی‌پوشید. و حال اینکه انگیزه مهمی برای شتاب داشتن در جهاد نیست، زیرا علاوه بر آنکه نتیجه‌ای فوری ندارد، باعث به تعویق انداختن ظهور حضرت و تأخیر در اصلاح جهان می‌شود.
(1) و اگر امر دائر باشد بین جهادی عجولانه در گوشه‌ای از جهان، و بین جهاد در زمان خود حضرت و در سطح جهانی، خواه ناخواه دومی با برنامه‌ریزی کلّی الهی مطابق‌تر خواهد بود؛ زیرا هدف نهائی از خلقت انسان مترتّب بر آن می‌باشد، و با انجام یافتن آن، بشریّت به آخرین هدف خود می‌رسد.
(2) اگر کسی بگوید که: اگر بعضی از این افراد با اخلاص جهاد کنند، و گروهی دیگر تقیّه نمایند و آنان ذخیره روز موعود باشند، چه اشکالی دارد؟
می‌گوئیم: اگر دستور تقیّه نباشد و امر به جهاد واجب العمل باشد، در این صورت، جهاد بر همه مسلمین واجب خواهد بود و ترک آن عصیان و گناه است، و با اخلاص و تقوی منافات دارد، و تمامی افراد با اخلاص در تمام گوشه و کنار جهان می‌بایست قیام کنند و به آن عمل نمایند. و این عمل، به تدریج باعث ناتوان شدن و کمبود نفرات و امکانات افراد با اخلاص و باتقوا می‌شود؛ زیرا دانستیم که اصولا این افراد نسبت به دیگر افراد منحرف و تبهکار، در اقلیّت می‌باشند، و با از بین رفتن آنان، یکی از شرایط مهمّ ظهور از بین می‌رود و دیگر به وجود نمی‌آید.
(3) بنابراین مفهوم درست و عمیق تقیه، همان چیزی می‌شود که نتیجه بحث ما در مورد عزلت و کناره‌گیری شد، و اخبار وجوب عزلت و نگاهداشتن زبان گویای آن بودند، و نسبت به آنها دستوری جدید و سخن تازه‌ای نیست تا از سوی اهل سنّت مورد تاخت‌وتاز قرار گیرد، و این اعتقاد را بر شیعیان خرده بگیرند و سرزنش کنند؛ زیرا امر به عزلت و نگهداری زبان، علاوه بر آنکه بر طبق قواعد کلّی اسلامی می‌باشد، همان نتیجه را می‌دهد که از تقیّه به دست می‌آید، که عبارت باشد از نگهداری جان و خون و عقاید افراد با اخلاص و مؤمن از آزمایش بدر آمده، برای همکاری و پذیرش مسئولیّتهای بزرگ در روز ظهور حضرت.
(4) اگر گفته شود: اهل سنّت، غیبت حضرت مهدی- علیه السلام- را قبول
تاریخ غیبت کبری ،ص:439
ندارند، چگونه ممکن است شرایط ظهور را قبول داشته باشند؟
(1) می‌گوئیم: شرط ظهور، از جمله چیزهائی است که خداوند برای گسترش عدل و داد در سراسر گیتی برنامه‌ریزی کرده است، چه اینکه حضرت مهدی- علیه السلام- پیش از ظهورش غایب باشد یا نباشد؛ و از دیدگاه کسی که اصل مهدویّت حجّة بن الحسن را قبول ندارد، شرایط ظهور از جمله چیزهائی است که پیش از تولّد مهدی اسلام، حتمی و

ضروری است، که هرگاه آن شرایط ایجاد شد، خداوند حضرت را به دنیا می‌آورد. بنابراین نگهداری و حفظ جان افراد با اخلاص برای روز موعود، از هر دو دیدگاه شیعه و سنّی مورد قبول و صحیح می‌باشد.
(2) بلکه اگر اندک تأمّلی در این مسأله بکنیم، می‌بینیم که نشستن و نگهداری زبان و کناره‌گیری از جامعه، خود یک نوع تقیّه عملی است؛ زیرا تقیّه معنائی جز حفظ جان از شرّ اشرار و به دور ماندن از تحریکات آنها که گاهی باعث قیام و نهضت ما می‌شود، ندارد. بنابراین، تقیه وقتی تحقّق پیدا می‌کند که اصلا رو در رو نشود، و زبان خود را از درگیری با منحرف نگهدارد، چنانکه نشستن و چیزی نگفتن، خود تقیه کردن است. بنابراین اخبار و روایات شیعه و سنّی، گویای یک مطلب می‌باشند.
(3) از این برداشتی که ما از روایات و اخبار داشتیم، چندین مطلب فهمیده می‌شود:
اوّل: کارها و کوششهای اجتماعی اسلامی، اگر بخواهد مطابق با برنامه‌ریزی الهی باشد، باید در محدوده احکام و تعالیم اسلامی قرار گیرد، و چیزی زیادتر و کمتر از آنها نباشد، که هرگونه کم‌وکاستی و یا فزونی، نوعی انحراف از اسلام و دین به حساب می‌آید.
امّا زیاده و بیشتر از وظیفه انجام دادن؛ بدان معنی که بخواهد کاری را که بر او واجب نیست، و یا احیانا از آن نهی شده است انجام دهد، که این عمل موجب بیهوده از دست دادن نیروی افراد با اخلاص و به تعویق انداختن شرایط ظهور می‌باشد.

(1) و امّا کم کردن وظیفه؛ به معنای عمل نکردن به وظیفه- در موردی که انجام یک کاری واجب باشد- خود عصیان و انحراف می‌باشد.
و از اینجا دانسته می‌شود که استدلال و تمسّک به اخبار و روایات تقیه در مورد کارها و فعالیّتهای سیاسی و اجتماعی اسلامی، در جائی که واجب است، استدلالی باطل و بیهوده است؛ زیرا دانستیم که این روایات، اگر چه مدلول و معنائی وسیع و گسترده دارد، لکن به ناچار باید مقیّد شود به جائی که شرایط وجوب عمل و فعالیّت نباشد؛ زیرا در صورتی که تلاش و فعالیّتهای سیاسی و اجتماعی واجب باشد، در آن صورت تقیه و خانه‌نشینی و زبان در کام نهادن، گناه و انحراف محسوب می‌شود.
(2) دوم: امر به تقیه و انجام دادن کار و تلاشهای اجتماعی به آن صورت که فهمیده شد، مخصوص دوران غیبت و یا دوره پیش از ظهور می‌باشد؛ زیرا دانستیم که در شرایط ظهور، دخیل می‌باشد؛ و در روایتی که سابقا از حضرت رضا- علیه السّلام- نقل کردیم، در این باره گفته شده بود که:
«هر کس تا پیش از ظهور قائم ما، تقیه را ترک کند از ما نیست» «68» و امّا بعد از ظهور حضرت، معلوم است که گسترش عدل و داد در سطح

جهانی جز با به کار بردن اسلحه و جهاد و مدارا نکردن با کفّار و منحرفین امکان‌پذیر نیست، و در آن صورت حکم تقیه و نگهداری زبان از بین می‌رود؛ (3) و لذا از خود حضرت مهدی در دوران غیبت صغری این روایت نقل شده است که:
«و خدا مولای شما تقیّه را اظهار نموده و آن را به من واگذار کرده است. پس من تا روزی که خداوند اجازه خروج بدهد در حال تقیّه می‌باشم» «69» (4) و به همین جهت نیز از دوران پیش از ظهور، در برخی از روایات، به زمان «صلح و سازش» تعبیر شده است؛ مانند روایتی که از مسعدة بن صدقه از حضرت صادق- علیه السّلام- نقل شده است که فرمود: از آن حضرت شنیدم که در پاسخ

---

(68) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 545؛ طبع حروفی 11/ 466.
(69) تاریخ الغیبة الصغری/ 583؛ غیبت طوسی/ 161.

سؤال از امر به معروف و نهی از منکر، که آیا بر عموم مردم واجب است یا نه، می‌فرمود: نه. گفت: چرا؟ فرمود:
«همانا امر به معروف و نهی از منکر، بر شخص توانای مطاعی که بتواند معروف را از منکر تشخیص دهد، واجب است- تا آنجا که می‌فرماید:- و بر کسی که آن را می‌داند و در زمان صلح و سازش به سر می‌برد وجوبی ندارد، البتّه در صورتی که نیرو و نفرات نداشته باشد، و کسی نباشد که از او اطاعت کند.» «70»
(1) و در روایت دیگری از حبیب بن بشیر از آن حضرت نقل شده است که می‌فرماید: از پدرم شنیدم که می‌فرمود:
«نه به خدا سوگند، هیچ چیز در روی زمین بیشتر از تقیّه محبوبیّت ندارد- تا آنجا که گوید:- ای حبیب، همانا مردم در دوران صلح و سازش به سر می‌برند ...» «71»
این دوران با طلوع سپیده صبح ظهور برطرف شده، و شمشیر و اسلحه، حاکم خواهد شد، و جنگ و خونریزی بین مؤمنین و کفّار رخ خواهد داد تا کار یکسره شود؛ یا ایمان بیاورند، و یا از بین بروند.
تفصیل بیشتر این بحث را در کتاب تاریخ ما بعد الظّهور خواهیم آورد. «72»
(2) سوم: آنچه که بسیاری از مردم، چه شیعه و چه غیر شیعه فکر کرده‌اند که حکم تقیّه فقط مخصوص نگهداری افراد است در مقابل دیگر مذاهب اسلامی، سخنی نادرست و باطل است، بلکه حکم تقیّه عمومیّت داشته، هم شامل حفظ جان در مقابل مسلمانان دیگر است، و هم در مقابل کفّار و مشرکین؛ البتّه در جائی که نقطه مقابل آن، یعنی کار و تلاش و جهاد

واجب نباشد؛ زیرا حفظ جان افراد با اخلاص و آزموده شده، به آن است که از هرگونه درگیری با هر کس صرف‌نظر کنند، بلکه چه بسا قتال و جنگ با مسلمانها خطرش بیشتر و

---

(70) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 534؛ طبع حروفی 11/ 400.
(71) وسائل الشیعة (طبع سنگی) 2/ 544؛ طبع حروفی 11/ 461.
(72) وعده‌ای که نویسنده محترم داده‌اند به مرحله تحقّق رسیده و توفیق نگارش و انتشار آن را خداوند به ایشان داده است و این کتاب نیز چاپ شده است. (مترجم)

فسادش افزونتر باشد. و همین اندازه کافی است که بدانیم که همین درگیریها و جنگها بوده است که جمع مسلمین را پراکنده و وحدت‌کلمه‌شان را به تفرقه و جدائی مبدّل ساخته، و موجب شده است که دشمنان چشم طمع به آنها دوخته و راه نفوذ استعمار را در کشورهای اسلامی باز کرده است، چنانکه در قرون اخیر شاهد آن بوده‌ایم.
(1) اگر گفته شود: پس چرا اخبار تقیه فقط در کتب شیعه آمده است و در کتب دیگر فرق اسلامی، بحثی از آن نشده است؟
در پاسخ می‌گوئیم: مضمون گسترده و جامع تقیه، چیزی است که از محتوای بسیاری از احادیث و روایات هر دو فرقه به دست می‌آید، و فقط از لحاظ لفظ و اصطلاح با یکدیگر اختلاف دارند، و هر یک اصطلاحی برای آن وضع کرده‌اند. در اخبار امامیّه به نام «تقیّه» نامیده شده، و در کتب اهل سنّت به نام «عزلت» بنابراین تنها شیعیان نیستند که این مضمون و محتوی را در کتب خود نقل کرده باشند.
(2) اگر گوینده‌ای بگوید: در برخی از اخبار، وجوب تقیّه را فقط در مورد حفظ جان در مقابل اهل سنّت مطرح کرده‌اند، و این گویای آن است که این حکم فقط مربوط به همین موارد است، و قرینه‌ای است بر اینکه مقصود از تمام اخبار تقیّه همین مقابله با اهل سنّت است.
در پاسخ می‌گوئیم: درست است، آری، چنین روایاتی وارد شده و از ائمّه معصومین- علیهم السلام- نقل شده است، لکن از باب تطبیق یک حکم عام است بر بعضی از مواردش؛ بدان جهت که در دوران ائمّه مصداق بارزش، همان خویشتن‌داری از زیانی است که از سوی اکثریّت اهل سنّت مخصوصا حکومتهای وقت به آنها می‌رسیده است، و ائمّه- علیهم السلام- به خاطر حفظ جان شیعیان خود به آنها تذکّر می‌داده‌اند، که خیلی در مقابله با آنها تندروی نکنند و درگیری ایجاد ننمایند، که چه بسا پی‌آمدهای ناگواری را در برخواهد داشت. و از این جهت، به آنها دستور تقیّه در همین موارد را می‌دادند و مصداق را نیز تعیین می‌کردند، نه اینکه تعیین مصداق، موجب

اختصاص حکم به همین مورد باشد.

(1) و واضح‌ترین دلیل بر اینکه حکم تقیّه در تمامی گروههای اسلامی بود، و مخصوص به تقیّه از یکدیگر نبوده و شامل تقیّه از کفّار هم می‌شده است، این آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید:
لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً «73» این آیه دلالت می‌کند بر جواز تقیّه مسلمین از کفّار. و داستان عمّار بن یاسر- رضوان اللّه علیه- با مشرکین معروف است که او را وادار کرده بودند که از اسلام (نه از مذهب معیّن و مخصوصی) برائت جوید و دست بردارد.
و شمول و عمومیّت احکام قرآن بر تمامی مسلمین، از ضروریّات دین می‌باشد.
(2) چهارم: فهم و بررسی جملات و کلمات اخبار تقیّه در پرتو برداشتهای گذشته؛ که این بررسیها در ضمن چند شماره انجام می‌گیرد:
اوّل: جمله «التقیة جنّة المؤمن»: تقیّه سپر مؤمن است، بدان معنی که او را حفظ می‌کند و می‌پوشاند؛ و کلمه «مجن» که از همان ریشه گرفته شده است به معنای سپری است که یک جنگجو از آن استفاده می‌کند که تیری و یا شمشیری بر او اصابت نکند.
خداوند متعال فرموده است: اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً* «74» یعنی: سوگند خوردنهای خود را سپر خویش قرار داده‌اند. و در حدیث است که «الصوم جنة» «75»، یعنی: روزه سپری است. تاریخ غیبت کبری 443 قسم هفتم: امر به تقیه در دوران غیبت کبری ..... ص : 434
3) در تمامی این کلمات، حالت حفاظت و در امن بودن از شرّ و آفت به صورت پناهندگی و پوشش در زیر یک وسیله نگهدارنده و پوشاننده که سپر یا سوگند و یا روزه باشد، آمده است.
آثار و فوائد تقیّه در موارد جواز و یا وجوب آن، معلوم و روشن است که

(73) آل عمران/ 28.
(74) منافقون/ 2.
(75) مفردات راغب اصفهانی/ 98.

چه اثر مهمّی در زندگی افراد دارد و چگونه می‌توان بدان وسیله از کید و مکر دشمنان در امن بود و زندگی و عقیده و تلاش و کار خود را از خطرات حفظ کرد؛ و تا انسان نتواند بر خود مسلّط باشد که در جائی که نباید حرف بزند و یا کاری را انجام دهد، حرف نزند و عمل نکند، به این فوائد دسترسی پیدا نخواهد کرد؛ و لذا حضرت صادق در آن روایت، تقیّه را به

«سدّ ذو القرنين» تشبيه كرد، و فرمود: «اگر به تقيّه عمل كردى، هيچ كارى عليه تو انجام نخواهند داد و مكر و حيله‌اى بر تو وارد نخواهند كرد، و آن دژ محكمى است و سدّى نفوذناپذير، كه دشمنان رخنه‌اى در آن نمى‌توانند وارد كنند» زيرا وقتى كه يک فرد، خودش از خود مواظبت كرد و تقيّه را پيشه خود ساخت و بهانه‌اى به دست آنها نداد، آنها راهى براى ضرر رساندن به او ندارند.

(1) دوم: جمله «إنّ من لا تقيّة له لا دين له»، يا «لا ايمان له»؛ و يا «تسعة أعشار الدّين فى التقيّة» «76».

مقصود از اين جملات، واضح و روشن است؛ زيرا در صورتى كه ترک شود، باعث ريشه‌كن شدن افراد با اخلاص مى‌شود و ديگر دينى باقى نمى‌ماند.

زيرا ما از كلمه تقيّه، جز آن را نفهميديم كه در مواردى، به اندازه معيّن كه مشروع باشد، بايد جهاد و امر به معروف و نهى از منكر را ترک كرد، و آن موارد، جاهائى بود كه خطرى بزرگ، افراد با ايمان و مخلص را تهديد كند، و ادلّه تقيّه بيشتر از اين معنى را نمى‌رسانيد. بنابراين ترک تقيّه يعنى انجام دادن عمل نامشروع، زيرا وقتى كه كارى موجب شود كه جان عدّه‌اى از افراد با اخلاص به خطر بيفتد، نامشروع و حرام خواهد شد، بلكه گناهى بزرگ است كه انجام دهنده آن از دين و ايمان كاملا دور مى‌شود، چنانكه روايات گوياى آن بود.

اين مطلب، هم از روايات شيعه و هم از روايات اهل سنّت فهميده مى‌شود، با در نظر گرفتن نكات و تذكّراتى كه قبلا در اين باره داديم.

(2) سوم: فرمايش حضرت رضا- عليه السلام- كه فرمود: «انّ اكرمكم عند

---

(76) ترجمه: كسى كه تقيه ندارد دين ندارد. و يا: ايمانى براى او نيست. و يا: نه دهم دين در تقيه است.

تاريخ غيبت كبرى ،ص:445

اللّه اعملكم بالتقيّة»، يعنى گراميترين شما در نزد خداوند، عمل‌كننده‌ترين شما است به تقيّه؛ كه حضرت، كلمه «أتقاكم» را به معناى عمل‌كننده‌ترين شما به تقيّه گرفته‌اند.

(1) اين مطلب نيز با در نظر گرفتن مطالب قبل، اشكالى را پيش نمى‌آورد و قابل پذيرش مى‌باشد، و با معناى لغوى نيز سازگار است؛ زيرا كلمه «اتقى» يعنى حذركننده‌تر و پرهيزكارتر، و آن كس كه از عذاب خداوند خود را بر حذر مى‌دارد، انسانى متّقى و پرهيزكار است. و عملى كه موجب نجات او مى‌شود، تقوى ناميده مى‌شود. و همين‌طور كسى كه خود را از شرّ اشرار، و كيد و وسوسه منحرفين حفظ مى‌كند، نام او متّقى است. و كارى را كه باعث آن مى‌شود، تقيّه مى‌ناميم.

(2) و لذا مى‌توانيم از آيه قرآن، هر دو معنى را بفهميم، با در نظر گرفتن

این مطلب که لغت هم شامل هر دو معنی می‌شود. پس مقصود آیه شریفه، آن می‌شود که: گرامیترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است از خداوند و از مردم. و تفسیر حضرت یک قسمت از آن را شامل می‌شود، نه آنکه مخصوص همان یک معنی باشد تا سخنی عجیب و غریب به نظر آید؛ و حضرت به خاطر مصلحتی که در بین بوده فقط همان یک معنی را گفته‌اند؛ مثل اینکه خواسته‌اند این معنای مخفی را توضیح دهند، چون آن معنای دیگر برای همه واضح و روشن بوده است، لکن این را باید بدانیم که تقیه‌کننده، در صورتی در پیشگاه خداوند ارزش دارد، که تقیّه کردن او در مواردی باشد که تقیّه واجب و یا جایز است. زیرا در این گونه موارد تقیّه کردن او به خاطر تقوای اوست نسبت به خداوند، ولی اگر در جائی که تقیّه حرام است بخواهد تقیّه کند، کار او ارزشی و کرامتی نزد خداوند نخواهد داشت، بلکه معصیت انجام داده و از خداوند متعال دور شده است و باتقوا منافات دارد.
(3)

از اخباری که تعیین کننده وظیفه مردم در دوران غیبت کبری می‌باشند، روایاتی است که دلالت می‌کنند بر وجوب انتظار فوری و انتظار ظهور در هر

لحظه و زمانی، به معنائی که آن را بررسی نمودیم.

(1) 1) شیخ طبرسی در کتاب اعلام الوری، و کلینی در کافی، و صدوق در کمال الدین «77»، از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده‌اند که حضرت در ضمن گفتاری که درباره غیبت داشته‌اند فرموده‌اند:

«در آن هنگام، صبح و شام متوقّع فرج باشید».

(2) 2) قبلا نیز این روایت را آوردیم، که خود حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- در نامه‌ای که به شیخ مفید نوشته بودند (بر طبق روایت طبرسی در احتجاج «78».

فرموده بودند:

«هر یک از شما باید کاری انجام دهد که او را به ما نزدیک و مورد محبت و دوستی ما قرار دهد، و از کاری که ناخوشایند ما است و خشم ما را برمی‌انگیزد دوری کند، زیرا امر ما به صورت ناگهانی خواهد رسید ...»

(3) 3) از حضرت صادق- علیه السلام- روایت شده است که آن حضرت ابعاد دین حقّ و آئین صحیح را چنین برمی‌شمارد:

«پرهیزکاری، و عفّت، و شایستگی ... و انتظار فرج با پایداری و صبر.» «79»

(4) 4) امیر المؤمنین- علیه السلام- فرموده است:

«در انتظار فرج باشید و از رحمت خداوند نومید نباشید، زیرا محبوبترین کارها نزد خداوند انتظار فرج است.» «80»

(5) 5) در کتاب کمال الدین از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- نقل شده است که به آن حضرت گفته شد: ای رسول خدا، قائم از فرزندان تو در چه وقت ظهور خواهد کرد؟ فرمود:

«مثل او همچون قیامت است (که جز خداوند از هنگام و زمان آن کسی آگاه نیست) و این خداوند است که باید در سر وقتش آن را

---

(77) اعلام الوری/ 404؛ اصول کافی 1/ 333؛ کمال الدین/ 337.

(78) احتجاج 2/ 324.

(79) منتخب الاثر/ 498.

(80) منتخب الأثر/ 498.

آشكار كند، حادثه ظهور را و واقع نمى‌شود مگر به صورت ناگهانى.» «81»

(1) 6) در كتاب منتخب الاثر از كمال الدين صدوق نقل شده است، كه حضرت رضا- عليه السلام- فرموده است «82»:

«صبر و انتظار فرج چقدر زيبا و نيكو است. آيا سخن خداوند را در قرآن نشنيده‌ايد كه مى‌فرمايد:

وَ ارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَكُمْ رَقِيبٌ «83» فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ* «84» پس بر شما باد به صبر، كه فرج و گشايش به هنگام يأس و نوميدى خواهد رسيد.»

(2) 7) ترمذى از ابو الأحوص از عبد اللّه روايت كرده، كه حضرت رسول خدا- صلّى اللّه عليه و آله- فرمود:

«از خداوند از فضلش بخواهيد. خداوند دوست دارد كه از او سؤال و.

درخواست شود. و بهترين عبادتها، انتظار فرج است.» «85»

(3) 8) در كافى از ابو الجارود نقل مى‌كند كه گويد: به حضرت باقر- سلام اللّه عليه- عرض كردم: اى فرزند رسول خدا، آيا از دوستى من با خود و از ديگران بريدن و پيوستن با شما، و از پذيرفتن من ولايت و سرپرستى شما را، آگاه مى‌باشيد؟ حضرت فرمودند: «86» «آرى- تا آنجا كه مى‌فرمايند- به خدا سوگند دين و آئينى را كه پدرانم پايبند بدان بوده‌اند به تو مى‌گويم: شهادت بر وحدانيّت خداوند، و رسالت حضرت محمّد ... و انتظار قائم ما، و كوشش در راه خدا، و پرهيزكارى از گناهان.»

(4) 9) در همين كتاب كافى از حضرت باقر- عليه السلام- درباره دين و آئينى كه مى‌بايست پايبند بدان بود و به آن عمل كرد، نقل شده كه حضرت مى‌فرمايد: «87»

---

(81) كمال الدين/ 373.

(82) منتخب الأثر/ 496.

(83) هود/ 93.

(84) اعراف/ 71.

(85) صحيح ترمذى 5/ 225.

(86) كافى 2/ 21 و 22.

(87) كافى 2/ 22 و 23.

«شهادت دادن بر اينكه جز اللّه خدائى نيست، يكتا است و شريكى براى او نمى‌باشد ...، پرهيزكارى و فروتنى و انتظار قائم ما؛ زيرا براى ما دولتى

است که هرگاه خداوند بخواهد آن را ظاهر می‌سازد.»
(1) و دیگر روایاتی که در این باره وارد شده است. و در آینده نیز روایات دیگری را در فضیلت انتظار و منتظرین در دوران غیبت کبری نقل خواهیم کرد.
در گذشته، درباره مفهوم انتظار توضیح دادیم و اخبار و روایاتی را که دلیل بر آن بود، متذکّر شدیم.
و امّا درباره این مطلب، که آیا مفهوم انتظار با علامات ظهور منافاتی دارد یا ندارد، بطور مختصر اشاره‌ای به آن شد، و در بخش سوم این کتاب مفصّلا بحث خواهیم کرد.
(2) ممکن است گفته شود که: در بیشتر این روایات، به طور صریح و روشن، بحثی از انتظار ظهور حضرت مهدی نشده بود، و این احتمال داده می‌شود که مقصود انتظار فرج و گشایش در کارها باشد، که بعد از هر سختی فرجی هست.
در پاسخ می‌گوئیم: از دو دیدگاه می‌توان این اخبار را مربوط به ظهور (3) حضرت مهدی- علیه السلام- بدانیم:
دیدگاه اوّل: با استفاده از اخبار و روایاتی که در این باره صراحت دارد که آنها را قرینه برای دیگر روایات قرار دهیم.
در این مطلب چیزی که با دو نظریّه موجود درباره حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- منافات داشته باشد وجود ندارد، نه با عقیده امامیّه که معتقد به وجود حضرت مهدی می‌باشند، و نه با عقیده دیگر فرق اسلامی در مسأله مهدویّت، و در هر دو صورت انتظار ظهور مهدی یکی از بهترین عبادات می‌باشند، چه اینکه بگوئیم او موجود و غایب است، یا اینکه معتقد باشیم که هنوز به دنیا نیامده است.
(4) دیدگاه دوم: انتظار فرج، که تا این اندازه اهمیّت دارد و در سخنان پیشوایان معصوم آن قدر به آن اهمیّت داده شده است، تا آنجا که می‌شنویم که محبوبترین کارها و برترین عبادتها است، و اساس و پایه دین بشمار می‌آید، هیچ‌گاه نمی‌تواند انتظار گشایش یک مشکل شخصی و یا یک گرفتاری اجتماعی باشد؛
تاریخ غیبت کبری ،ص:449
زیرا آخرین چیزی که ممکن است اسلام از یک شخص بخواهد آن است که به او بگوید: «در مشکلات صابر باش، و بردباری را پیشه خودساز، و بر خداوند اعتراض نکن»؛ ولی انتظار برطرف شدن مشکل و رسیدن به رفاه و آسایش بر حسب آنچه از قواعد و اصول کلّی اسلام فهمیده می‌شود، برای شخص مزیّت افزونتری محسوب نمی‌شود.
(1) بنابراین، این انتظار بزرگ با آن همه فضائل و برتریها، جز انتظار روز موعود چیزی نخواهد بود که احساس مسئولیّت و رستگاری در آزمایش

الهی را در بردارد و در ایجاد شرایط ظهور شریک می‌باشد البتّه تمام این فضائل، برای کسی است که احساس مسئولیّت نموده باشد و در آن سطح از آگاهی باشد، بر خلاف کسی که اصلا هیچ‌گونه آگاهی در او نیست و فقط به فکر مصالح و منافع شخصی خود می‌باشد، که او از این عبادت و پرستش برترین و عالی، چیزی به دست نخواهد آورد و طرفی نخواهد بست.

و از همین‌جا است که می‌توانیم به اهمیّت آن پی ببریم و بدانیم که به چه جهت یکی از پایه‌های دین محسوب می‌شود؛ برای اینکه در تحقّق بخشیدن به اهداف اساسی الهی، و غرض اصلی خداوند از آفرینش مؤثّر می‌باشد، و در همگامی با انبیا و رسولان و شهیدان و شایسته‌کاران- که همراهانی بسیار ارزنده می‌باشند- نقشی بسزا دارد.

بنابراین برای این روایات و اخبار، معنائی جز همین مشارکت و همگامی در راه تحقّق بخشیدن به آن هدف بزرگ الهی نخواهد بود.

تاریخ غیبت کبری ،ص:450

(1)

جهت پنجم: فضیلت انتظار و منتظران و شکیبایان بر سختیها و تنگدستیها در عصر فتنه و انحراف

اشاره

در این باره، از دو ناحیه وارد بحث و بررسی می‌شویم: (2)

ناحیه اوّل: قواعد عمومی اسلامی مقتضی چه چیز می‌باشند

اشاره

؟ یک فرد مسلمان با اخلاص، در دوران غیبت کبری، کارهای مهمّی را ممکن است انجام دهد که برخی از آنها، از نظر اهمیّت و میزان تأثیرش در تربیت و رشد جامعه انسانی و در نزدیک ساختن او به خداوند، حتّی ممکن است از دوران نبوّت رسول اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- و یا دوران ظهور مهدی- علیه السلام- هم مهمتر باشد، که ما می‌توانیم آن کارهای ارزنده را در چندین کار خلاصه کنیم:
(3)

یک فرد مسلمان در دوران غیبت، با یک فرد مسلمان در دوران رسول خدا، از این جهت متفاوت است که مسائل اعتقادی خود را از راه حس به دست نیاورده است، و به چیزهائی معتقد است که نه با چشم دیده و نه با گوش شنیده است؛ و نوعا انسان به چیزهای محسوس زودتر پایبند می‌شود و گرایش پیدا می‌کند. این حالت، در زمان رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- وجود داشته و مردم از آن بزرگوار چیزهائی می‌دیدند و مشاهده می‌کردند که در هیچ زمان دیگر وجود نداشته است، و آنها را می‌توان در چندین مزیّت خلاصه کرد:
(4) مزیّت اوّل: نیروی قانع کردن، که از بینش والای الهی آن حضرت
تاریخ غیبت کبری ،ص:451
سرچشمه گرفته و در نفوس و ارواح مردم تأثیری بسزا داشت.
(1) مزیّت دوم: دریافت مستقیم وحی از خداوند، به صورت قرآن و یا غیر قرآن، به طوری که یک فرد معمولی می‌توانست آثار و پی‌آمدهای تعالیم وحی را در زندگی عملی خود و نیز پیاده شدن آنها را در جامعه‌ای که در آن می‌زیست احساس کند، و آثار و نتایج آن را به چشم خود ببیند و نویدها و بشارتها یا تهدیدات و انذارات قرآن را مشاهده کند.
(2) مزیّت سوم: عدالت گسترده‌ای که بر دولت اسلامی در زمان آن حضرت- صلّی اللّه علیه و آله- حاکم بود. این همان عدالت و دادگری است که محکمترین دلیل تاریخی را در تمامی دورانها، و تا زمان ظهور موعود، بر موفقیّت طرح اسلامی در مرحله اجرا و پیاده شدن، ارائه می‌کند.
(3) مزیّت چهارم: یاری و تأییدات الهی که پیوسته شامل لشکریان تحت فرماندهی حضرت رسول می‌شد، که به فکر و اندیشه هیچ‌کس، چنان خطور نمی‌کرد و به ذهن کسی نمی‌رسید؛ و حضرت با برنامه‌ریزیها و فرماندهیهای ویژه خود موجب می‌شد که لشکریان اندک و قلیل او در مقابل لشکریان چندین برابر مخالفین خود به پیروزی دست یابند و آنان را شکست دهند.
این پیروزیها مولود تأییدات الهی بود که در تمام غزوات و جنگهای حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- او را همراهی و کمک می‌کرد، چنانکه قرآن مجید بر آن تأییدات گواهی داده و تاریخ بر آن شاهد است.
(4) مزیّت پنجم: شخصیّت والای حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که خود الگوی مجسّم اخلاق اسلامی بود، که تمامی تعالیم و برنامه‌های اسلامی را در خود پیاده کرده و برای عموم پیروان خود اسوه‌ای گویا و

نمونه انسان کامل بود، تا آنجا که خلق والای او شگفتی به بار آورده و قرآن مجید از این شگفتی یاد می‌کند، آنجا که فرماید: وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ «1».

---

(1) قلم/ 4.

و دیگر امتیازاتی که بدون تردید، اثری بسزا و تأثیری عمیق و ژرف در وادار کردن مردم به ایمان آوردن، و جایگزین کردن ایمان در اعماق دل و روح مردم داشته است، به طوری که مجموعه عقاید و مفاهیم اسلامی و مژده‌ها و نویدهای رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- را به وضوح و روشنی احساس می‌کردند و هیچ جای ابهام و اجمال نداشت، و با اینکه مسائل اعتقادی، مطالبی فکری و ما بعد الطبیعی است، در عین حال برای آنها ملموس و محسوس می‌نمود.

(1) در عین حال، خداوند متعال، کسانی را که ایمان به غیب آورده، ستوده و فرموده است: الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ «2» و الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ* «3» و در چندین جا از قرآن مجید، آنان را مورد ستایش و تمجید قرار داده است.

هنگامی که این امتیازات- به جز امتیاز وحی- بار دیگر در پیشوای جهانی اسلام ظاهر شود؛ یعنی وجود مقدّس حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- زمام امر جهان را به دست گیرند، این امتیازات روشنتر و واضح‌تر جلوه‌گری خواهد کرد.

(2) لکن این ویژگیها، در دوران غیبت حضرت که دوران فتنه‌ها و انحرافات می‌باشد وجود نخواهد داشت، و لذا اعتقادات و مفاهیم اسلامی از احساس و مشاهدات مردم به دور خواهد بود، و نیازمند دلی بازتر و وجدانی دست نخورده‌تر و تلاشی بیشتر و اندیشیدنی ژرفتر می‌باشد. به ویژه که دستور اسلامی و تأکید قرآنی بر آن است که در مسائل اعتقادی نباید از کسی تقلید کرد؛ و پیروی کورکورانه از پدران و آموزگاران بدون دلیل و برهان، نکوهش شده، و هر کس می‌بایست عقاید خود را روی دلیل و برهان به دست آورد و ایمانی مبتنی بر استدلال و ژرف‌نگری داشته باشد.

(3) این نکته بدیهی است که اگر کسی در راه به دست آوردن عقیده، بیشتر تلاش و کوشش کند، و در راه ایمان، فداکاری و از خودگذشتگی نشان بدهد و به نتایج و ره‌آوردهای بهتر و شایسته‌ای دست یابد، اینها خود عواملی بزرگتر برای

---

(2) بقره/ 3.

(3) انبیاء/ 49؛ ملک/ 12؛ فاطر/ 18.

تاریخ غیبت کبری ،ص:453

رسیدن به قلّه‌های کمال انسانی و رسیدن به قرب الهی می‌باشد.

و این معنی، به خودی خود از جمله اجزای برنامه‌ریزیهای الهی برای تربیت افراد با اخلاص و آزمایش شده در دوران فتنه و انحراف می‌باشد. و بزودی در این باره توضیحاتی خواهیم داد.

(1)

امر دوم: تحمّل مشکلات و دشواریها

از جمله چیزهائی که یک انسان با اخلاص در دوران غیبت با آن مواجه است، تحمّل مشکلات و دشواریهائی است که می‌بایست در راه ایمانش متحمّل شود و به دامن اسلام چنگ زند. مشقّتها و دشواریهائی که در زمان حضرت رسول وجود نداشت و در دوران ظهور نیز هرگز پدید نخواهد آمد، زیرا دشواریها و مشقّاتی که معمولا در راه عقیده به میان می‌آید، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

(2) اوّل: مشقّات و دشواریهائی که یک فرد، با اختیار خود متحمّل می‌شود و در راه حفظ عقیده و ایمان خود زحماتی می‌کشد و رنجها می‌برد، و این همان تمحیص و آزمایش اختیاری است و اثر بزرگ و تأثیرات ژرف آن را در تکامل فرد، بر طبق قانون کلّی تمحیص شناختیم.

(3) دوم: رنجها و آزارهائی است که از سوی دیگران بر او وارد می‌شود و به خاطر ضدیّت، با ایمان و عقاید و اعمال او، انواع قهر و طرد و سرزنش را بر او وارد می‌سازند.

این دو نوع اذیّت و آزار و رنج و زحمت، در سه زمینه مهم با یکدیگر تفاوت دارند:

(4) زمینه اوّل: گروه اوّل، بین دوران نبوّت و عصر غیبت و دوران ظهور مشترک است و هر یک از این سه دوره دشواریهای ویژه خود را دارد که افراد با اخلاص و با ایمان می‌بایست برای حلّ آنها زحماتی متحمّل شوند. و همین اندازه ما را بس است که بدانیم در دوران رسالت حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- افرادی بودند که به خاطر حق و انجام وظیفه، با میل و رغبت خود، خواهان شهادت در راه خدا می‌شدند و به میدانهای جنگ می‌رفتند.

تاریخ غیبت کبری ،ص:454

لکن گروه دوم، در یک جامعه اسلامی وجود نخواهد داشت، چه در دوران حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- و چه در زمان ظهور حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- بلکه مخصوص دوره فتنه و انحراف، یعنی همین دوره‌های زندگی ما، می‌باشد، که می‌بینیم معروف، منکر؛ و منکر، معروف گشته است، و افراد با اخلاص با وجود پاکی و اخلاص و کارآمدیشان از متن زندگی اجتماعی و دخالت در امور طرد گشته‌اند. «4»

(1) زمینه دوم: گروه اوّل فداکاری و از خودگذشتگیها منسجم و هماهنگ با عقیده شخص است و فرد در آن هیچ‌گونه رویارویی با عقیده و یا منافاتی با مقتضیات آن نمی‌یابد. زیرا که اقدام به این فداکاریها مطابق تعالیم عقیده

او و به صلاح دعوت به آن است.
امّا گروه دوم، به طور مستقیم، یک جبهه‌گیری و رو در روئی با عقیده او را در بر دارد و تحمّل آنها، به خاطر آن است که فرد دارای ایمان است و می‌خواهد بر عقیده و ایمانش استوار باشد، و در راه حق و حقیقت، تلاش نماید.
(2) زمینه سوم: گروه دوم از دشواریها، بیشتر موجب آزردگی خاطر است و تحمّلش برای فرد مشکلتر می‌باشد؛ زیرا گروه اوّل از مشکلات هر اندازه هم که سخت و دشوار باشد، لکن از آنجا که انسان آنها را با اختیار و از روی میل انجام می‌دهد برایش قابل تحمّل و در مواردی شیرین و گوارا می‌باشد، زیرا حلاوت ایمان و نورانیّت عمل صالح را در آن می‌بیند؛ لکن گروه دوم، با ناچاری و درماندگی و تلخی همراه است، و اگر اتّکای انسان به خداوند و رهبرش حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- نباشد، از بین می‌رود و هلاک می‌شود.
(3) به هر حال، روشن است که تحمّل هر دو نوع فداکاری با هم- چنانکه در دوره غیبت لازمه حالت کلّی انجام وظیفه است- سختتر و پیچیده‌تر از تحمّل تنها

---

(4) در اینجا باید توجه داشت که مقصود از این زمانه، اولا زمان غیبت کبری بطور کلّی است، و ثانیا ناظر به تمام جهان اسلام و عموم کشورهای جهانی است و یک گوشه از دنیا مقصود نیست. (مترجم)

یک نوع از آنها است. و این خود یکی از عناصر آزمایش خداوندی است که انسان مؤمن را به آنها می‌آزماید.
(1)

امر سوم: پایداری در برابر فریبها و نیرنگها

در دوران غیبت، پایداری و سرسختی انسان در مقابل فریبها و نیرنگها، به شکلی است که در دوران حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- و یا زمان ظهور وجود ندارد.
فریبکاریهائی که رو در روی انسان قرار می‌گیرد، دو نوع است:
(2) اوّل: فریبکاری ناشی از مصالح شخصی و هوی و هوسهای فردی، بدان جهت که شهوات غریزی انسانی، او را وادار به اشباع آنها می‌کند، بدون اینکه کاری به راه و روش صحیح داشته باشد، و این سخن درست است که گفته است:
«غرائز، عقل و اندیشه نمی‌شناسد».
(3) دوم: فریبکاری و وادار کردن از سوی دیگران، در آن هنگام که ویژگیهای فریبنده دوران فتنه و انحراف را در زرق و برق تمدّن جدید، و راحتیها و خوشیهائی و مال و شهرت حکّام و پیروان آن را می‌بینند، که هر یک به نوبه خود عاملی فریبنده برای انحراف انسان از مسیر حق و حقیقت می‌باشند، و او را وادار به دستیابی به آنها می‌کنند.
(4) قسم اوّل از این عوامل فریب دهنده و وادارکننده، از آغاز خلقت انسان همراه او بوده و اختصاص به دوره و زمان خاصّی نداشته‌اند، و آنها خود اساسیترین محک برای آزمایش انسان بوده‌اند؛ ولی قسم دوم مخصوص دوران غیبت کبری می‌باشند، که متّصف به فتنه و انحراف می‌باشد، زیرا سود خواهیهای شخصی و انگیزه‌های فردی که موجب تحریک به سوی دستیابی به قدرت هر چه بیشتر و مال هر چه فراوانتر می‌باشد، در دوران نبوّت و عصر ظهور حضرت، همگی در مسیر حکومت حق و دولت عدل کار می‌کنند، بر خلاف دوران غیبت که همه آنها بر ظواهر فریبنده دنیا می‌افزایند و تمدّن مادّی و حکمرانان
تاریخ غیبت کبری ،ص:456
منحرف را تقویت می‌کنند. «5»
(1)

ایمان داشتن یک فرد به حضرت مهدی- ارواحنا فداه- و نتایج و پی‌آمدهای آن از نظر فداکاریها و از خودگذشتگیها.
این مطلب را، در سه زمینه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.
(2) زمینه اوّل: این خود یک نحوه ایمان داشتن به غیبت است، و نتایجی را که در امر اوّل گفتیم در برخواهد داشت، چه از آن جهت که این خود ایمان به روز موعود است، که خداوند آن را به عنوان هدف نهائی آفرینش در نظر گرفته است، و یا به اعتبار ایمان داشتن به شخص حضرت و رهبری نهضت جهانی آن حضرت در آن روز موعود؛ و یا به جهت ایمان داشتن به وجود و غیبت حضرتش (بنابر اختلافی که مردم در این جهت با یکدیگر دارند) که به هرگونه از این سه جهت که ایمان داشته باشد، ایمان به غیب می‌باشد، تا چه رسد که به هر سه جهت ایمان بیاورد، چنانکه عقیده یک فرد امامی مذهب چنین است؛ زیرا هر سه موضوع از دایره حس و شهود معمولی بیرون است، مگر برای کسانی که موفّق به دیدار شخص حضرت شده باشند که آنان بسیار اندک می‌باشند.
(3) زمینه دوم: طولانی شدن دوران غیبت حضرت، بیشتر از حدّ معمولی که در ذهن یک فرد می‌باشد، مستلزم آن است که وجود حضرت را منکر شده و آن را بعید بدانند، و معتقد شوند که یا حضرت اصلا وجود نداشته، و یا اگر هم به وجود آمده، از دنیا رفته است.

---

(5) در اینجا می‌توان گفت که مقصود از عصر غیبت، یعنی دوران سلطه بی‌دینان بر جامعه اسلامی و نبود قدرت جهانی در دست رهبران راستین الهی و انسانهای شایسته و باتقوا، و الّا دوران رسالت پیامبر در سیزده ساله اوّل و 250 سال به ظاهر ظهور ائمه هم چندان تعریفی نداشتند.
فریبکاریهای دست‌اندرکاران حکومتهای بظاهر اسلامی و ریاکاریهای دستگاه خلافت، زرق و برق مساجد و کاخهای خلفا و سفره‌های چربین آنان، اگر بالاتر از زرق و برقهای تمدّن جدید و بساطهای رنگین مستکبران فعلی نبوده، دست‌کمی هم از آنها نداشته، بنابراین نمی‌توان گفت که قسم دوم از ریاکاریها و تزویرات مخصوص دوران غیبت است. (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:457
و با توجّه به اینکه حضرت ذخیره خداوندی برای روز موعود می‌باشند و قرار است که به هنگام ظهور، ظلم و ستم را ریشه کن فرمایند، در این صورت این سؤال به ذهن می‌رسد که اگر چنین است، پس چرا با مشاهده

این همه ظلم و ستم، ظهور نمی‌فرمایند، که پاسخ این شبهه را هم در جای خود داده‌ایم و تکرار نمی‌کنیم.
(1) زمینه سوم: نتایجی که ایمان به وجود حضرت و آگاهی آن بزرگوار از اعمال و کردار مردم و ناظر بودن آن حضرت به اوضاع و احوال مردم از پس پرده غیبت در بردارد، که عبارت باشد از ایجاد حسّ مسئولیّت در فرد، که سعی کند شایستگیهای خود را فزونی بخشد تا مورد توجّه و اطمینان پیشوا و رهبر خود بشود.
و این مطلب روشن است که در دوران رسالت حضرت رسول، و یا در زمان ظهور خود حضرت، این نتایج که بر ایمان به غیبت حضرت مهدی- علیه السلام- مترتّب بود، وجود نخواهد داشت.
(2) بر طبق این چهار امر گفته شده، وظیفه و مسئولیّت هر کس در دوران غیبت کبری مشخّص می‌شود، و معلوم می‌شود که چگونه باید آماده فداکاری و ایثار و از خودگذشتگی بود، و با در نظر گرفتن آن می‌توان میزان دشواری و سختی این دوره را نسبت به دیگر ادوار تاریخ بشریّت فهمید، که چقدر امتحان خدائی دشوارتر و عمیقتر و گسترده‌تر است، و میزان موفّقیّت و رستگاری در این آزمایش تا چه اندازه پائین و اندک است، و تا چه اندازه نیازمند امتداد زمان و تربیت پی‌گیر، چه در سطح فرد و چه در سطح جامعه می‌باشد.
(3) تمام این ویژگیها است که متضمّن پیدایش گروهی فداکار و ایثارگر می‌باشد که در مقابل تمام این مشکلات ایستادگی کرده جان خود را در کف دست گرفته و در راه خدا و ایمان خود فدا کنند، و هیچ عاملی بازدارنده‌ای آنان را از راه خدا بازنمی‌دارد، و می‌کوشند تا از یاران و انصار حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- برای گسترش عدل و داد در روز ظهورش باشند، و تا به این پایه از اخلاص نرسند، حکومت جهانی عادلانه حضرت، به هیچ وجه استقرار نخواهد یافت.
تاریخ غیبت کبری ،ص:458
این بود خلاصه گفتار ما در ناحیه اوّل از آنچه که قواعد اسلامی و ضوابط کلّی امتحان و اخلاص، در خلال دوران فتنه و انحراف عصر غیبت کبری ایجاب می‌کرد، به طوری که امتیاز و ویژگی این دوران را نشان می‌داد.
(1)

اخبار و روایات، فضیلت مؤمنین با اخلاص فداکار در راه خدا را، در دوره فتنه‌ها و انحرافات، چگونه بیان می‌کند و چهره منتظران راستین آن حضرت را چگونه ترسیم می‌نماید؟

روایت اوّل:

(2) مسلم «6»، و ترمذی «7»، و ابن ماجه «8»، از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

«عبادت در هرج (دوران آشفتگی) همچون هجرت به سوی من است.»

برای فهم بهتر و عمیقتر این روایت شریفه و این فرمایش گرانقدر رسول خدا، چهار مقدّمه را متذکّر می‌شویم:

(3) مقدّمه اوّل: مقصود از «هرج»، فتنه و انحرافی است که در دوران غیبت کبری پدید می‌آید، بر طبق آنچه که روایات شیعه و سنّی گویای آن می‌باشد، که در این دوره اقسام هرج و مرج و کشت و کشتار واقع خواهد شد، و اینها خود دلیل بر آن است که این اخبار، قرینه‌ای است بر اینکه مقصود از کلمه «هرج» در این روایت، همان دوره هرج و فتنه است، نه خود هرج که به معنی قتل است.

(4) مقدّمه دوم: مقصود از هجرت به سوی پیامبر، هجرت از سرزمین کفر به سرزمین اسلام است، که در واقع پایه تمام کارهای اسلامی است، که از آنجا

---

(6) صحیح مسلم 8/ 208.

(7) صحیح ترمذی 3/ 332.

(8) سنن ابن ماجه 2/ 1319.

تمام کارها شروع می‌شود، و نشان پذیرش راستین اسلام است.

(1) مقدّمه سوم: قبلا دانستیم که مقتضای قواعد، عبارت است از آنکه هر چه ایمان و عمل صالح با مشکلات و دشواریهای بیشتری همراه باشد و نیاز به فداکاری و از خودگذشتگی بیشتری داشته باشد، به طور گسترده‌تر و عمیقتر موجب نزدیکی به خدا بوده و تکامل و رشد یک فرد را بیشتر در بردارد.

(2) مقدّمه چهارم: مقصود از «عبادت» در این روایات، همان معنای عام و کلّی آن است، نه آنکه فقط نماز و روزه باشد- گرچه اینها از مقدّسترین شکلهای عبادت می‌باشند- بلکه هرگونه عمل مطلوبی که یک فرد به منظور امتثال فرمان خداوند انجام دهد و مطابق دستورات اسلامی باشد، عبادت

به حساب می‌آید، چه به صورت فردی باشد یا به شکل اجتماعی، چنانکه قبلا به طور گسترده این بحث را متذکّر شدیم و مفهوم عام عبادت را بررسی کردیم.
(3) از این مقدّمات چهارگانه، چنین نتیجه می‌گیریم که مقصود رسول خدا از آن حدیث، آن است که هرگونه کار اسلامی در سطوح گوناگون، که در دوران هرج و مرج و فتنه و انحراف انجام گیرد، در پیشگاه خداوند، فضیلتی و ارزشی همچون اصل پذیرش اسلام را دارا می‌باشد.
(4) و در این برداشت، جای شگفتی و تعجّبی نیست، زیرا دیدیم که اخبار و احادیث چگونه اوضاع دوران فتنه و هرج و مرج را ترسیم می‌کند، و رودررویی آنها را با اصل عقیده و نیز خود افراد پایبند، به دین و ایمان دیدیم و مبارزه و اجبار آنها را برای ترک دین و کنار گذاشتن ایمان، و بیرون رفتن از دایره اطاعت خداوند با انگیزه‌ها و ابزار گوناگون مشاهده کردیم. در یک چنین شرایطی حفظ عقیده و باقی ماندن در خطّ دین و تقوی از اهمیّتی بس بزرگ همچون اصل دخول در دین برخوردار خواهد بود؛ و چه بسا در مواردی، باقی ماندن در راه تقوی و کارهای شایسته، زحمات و فداکاریهای بیشتر از اصل پذیرش دین را در برداشته باشد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:460
روایت دوم:
(1) ابن ماجه «9»، و ترمذی «10»، در حدیثی که قبلا نیز قسمتی از آن را نقل کردیم، از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:
«پیش روی شما، دوران صبر و پایداری است. صبر در این زمانه، همچون گرفتن پاره‌های آتش در مشت است. آن کس که در این زمانه عمل کند و بکوشد، پاداش پنجاه نفر دارد که در زمانه دیگر، این گونه کاری انجام دهند.»
(2) یک عمل واحد، فضیلت و پاداشش به نسبت فداکاری و زحمتی است که در راه آن کشیده می‌شود، که اگر از خودگذشتگی و فداکاری به اوج خود رسید، تا آنجا که نگهداری دین همچون نگهداری آتش در مشت شد، فضیلت و اجرش بدین پایه می‌رسد که رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- فرمود. و اجر یک عمل از یک نفر در چنین شرایطی، همچون انجام دادن همین عمل است از پنجاه نفر در حالتی آسانتر و راحت‌تر.
عدد پنجاه در این روایت، طبیعتا بیانگر عدد خاصّ و محدود نیست، بلکه مقصود، کثرت و زیادتی می‌باشد؛ همچون فرمایش خداوند در قرآن مجید که می‌فرماید: إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً «11» یعنی: اگر هفتاد بار برای آنان استغفار کنی.
بنابراین منافاتی نخواهد داشت که بگوئیم فضیلت عمل یک انسان پایدار و

صابر در برخى شرايط، و به تناسب زحمت و رنج و كوشش او، گاهى به چندين برابر اين مقدار (عمل پنجاه نفر) نيز مى‌رسد.
روايت سوم:
(3) كلينى در كافى «12» از عمّار ساباطى روايت كرده است كه گويد:

---

(9) سنن ابن ماجه 2/ 1331.
(10) صحيح ترمذى 2/ 437.
(11) توبه/ 80.
(12) كافى 1/ 333- 334، ح 2.

«به حضرت صادق- عليه السلام- عرض كردم: كدام يک از دو نحوه بندگى خداوند افضل و برتر است؛ آيا عبادت در پنهانى با امامى از خاندان شما در حال پنهانى در دوران دولت باطل «13» يا عبادت در زمان ظهور دولت حق و با امامى از شما كه ظاهر و آشكار باشد.
فرمود: اى عمّار، صدقه در پنهانى، برتر است از صدقه دادن آشكارا. و به خدا سوگند همين طور عبادت شما در پنهانى با پيشواى پنهانتان در دوران دولت باطل و در حال سازش (و عدم قيام)، برتر است از كسى كه خداوند را در دوران ظهور دولت حق با پيشواى بر حق ظاهر عبادت مى‌كند؛ و عبادت در حال ترس، در دوران دولت باطل، همچون عبادت در حال آسايش و امنيّت در زمان دولت حق نمى‌باشد ...
تا آنجا كه عمّار مى‌گويد: عرض كردم: به خدا سوگند كه مرا به عمل (عبادت و كارهاى خير) ترغيب فرموديد و بر آن تشويق كرديد و لكن دوست دارم كه بدانم چگونه ما امروز عملى برتر از ياران امام آشكار در زمان دولت او داريم و حال اينكه همه داراى يک دين مى‌باشيم.
(1) فرمود: شما در دخول در اسلام و پذيرش اسلام، پيشتر از آنان مى‌باشيد، و قبل از آنها به نماز و روزه و حجّ و هرگونه كارهاى خير و فهميدن معارف دينى روى آورده و مخفيانه از دشمن به عبادت پروردگار همراه امام غايب و پيشواى پنهانتان پرداخته‌ايد، از او پيروى كرده و در راهش پايدار بوده و در انتظار دولت حق به سر برده‌ايد، از دست فرمانروايان ستمگر بر خود و جان امام خويش ترسان بوده، دين و ايمان خود را حفظ كرده و در راه پرستش خدا و پيروى از امامتان در حال ترس از دشمنان پايدارى كرده‌ايد، و بدين جهت است كه خداوند، پاداش كارهاى شما را دو چندان كرده است، پس گوارا باد شما را.
عرض كردم: فدايتان شوم، پس با اين حساب، چه لزومى دارد كه ما از اصحاب قائم- عليه السلام- باشيم و در دولت حقّه او به سر بريم، در حالى كه امروز تحت نظر امامت شما و پيرو شمائيم و اعمال ما افضل و برتر از

افرادی است که در زمان دولت حق به سر می‌برند!؟
(2) فرمود: سبحان اللّه! آیا دوست ندارید که خداوند حق و عدالت را در روی زمین آشکار گرداند، سخنها را یکی گرداند و دلهای پراکنده را

---

(13) مفهوم «امام مستتر و پنهان» در این روایت در توضیحات مؤلّف خواهد آمد.

به یکدیگر پیوند زند، و کسی در روی زمین گناه و نافرمانی خداوند را نکند، و حدود الهی در بین مردم اجرا گردد و برپا شود، و خداوند حق را به صاحب حق برگرداند و دیگر هیچ حقّی مخفی نماند و به خاطر ترس از مردم حقیقتی پوشانده نباشد!؟ آگاه باش، به خدا سوگند ای عمّار، کسی از شما در چنین حالتی که تو هم اکنون می‌باشی (و در انتظار آن دولت حقّه به سر می‌بری) نمی‌میرد، مگر اینکه در پیشگاه خداوند از بسیاری از شهدای بدر و احد برتر است. پس بشارت باد شما را.»
(1) جای هیچ‌گونه تردید و شبهه‌ای نیست که این روایت، گویای برتری عبادت و پرستش و صبر و پایداری در دوران ظلم و انحراف، بر عبادت در دوره راحت و آسایش است، گرچه راحتی و آسایش از سوی حکومت حق و دولت حضرت مهدی- علیه السلام- باشد.
با اینکه دلالت این روایت بر این مطلب بسیار روشن و واضح است، در عین حال، اشاره کردن به دو نکته بی‌فایده نیست:
(2) نکته اوّل:
حضرت صادق- علیه السلام-، فضیلت صابرین را محدود کرد به این که حتما با امام پنهان باشند، و در اینجا مقصود از امام مستتر و پنهان به قرینه سایر مطالب روایت، امامی است که امر امامت او در استتار است و مستقیما در مقام حکومت و رهبری علنی امّت قرار ندارد.
(3) ممکن است کسی بگوید: ما هم اکنون در دوران غیبت کبری، نه با امام ظاهر و آشکار هستیم، و نه با امام پنهان و مستور (بدین معنی که در روایت بود)، بنابراین فضائلی که در روایت گفته شده بود، شامل حال ما نمی‌شود.
(4) به این شبهه در دو مرحله می‌توان پاسخ داد:
1) ما در این دوره نیز عملا طبق عقیده امامیّه با امام مستور و پنهان می‌باشیم، و لذا فضائلی که در این روایت آمده است شامل حال ما هم می‌شود؛ زیرا آنچه که مهم است همراهی و معیّت با امام از حیث ایمان و عقیده است، نه معیّت جسمی و ظاهری. و علاوه بر این می‌توان معاصر بودن با آن حضرت را نیز برای تحقّق مفهوم «با امام بودن» بر مطلب گذشته افزود. و هر کس که معتقد به

تاریخ غیبت کبری ،ص:463
غیبت حضرت مهدی- ارواحنا- فداه- باشد، این دو جهت را دارا است؛ زیرا معتقد است که در زمان آن حضرت به سر می‌برد و در عقیده و ایمان با آن حضرت همراه است. و امّا اینکه شخص هیئت و شمایل امام خود را بشناسد و تشخیص دهد، هیچ‌گونه دخالتی در صدق مفهوم همراهی با حضرت و با وی بودن، ندارد.
(1) و به تعبیر دقیقتر، آنچه که روایت بر آن تأکید دارد، آن است که امر امامت و حکومت امام- علیه السلام- از ترس ستمگران پوشیده و پنهان باشد، و فردی که معتقد به او است، در عقیده و رفتار خود، از او تبعیّت کند. و این حالت در دوران غیبت برای یک فرد با اخلاص کاملا صدق می‌کند؛ چنانکه در دوران زندگی دیگر امامان نیز به همین صورت بوده است، زیرا هر دو دوره دارای فتنه‌ها و انحرافات و سرکوبی حق و پنهانی امام می‌باشد، و مشخّص بودن امام و آشکاری ظاهر وی در این جهت چندان دخالتی ندارد.
(2) 2) بر فرض بپذیریم که غیبت امام، مانع از این است که بودن با او صدق کند و یا فراتر از آن بر فرض عدم اعتقاد به غیبت حضرت مهدی می‌گوییم بازهم می‌توان فضیلتی را که در این روایت ذکر شده شامل افراد با اخلاصی دانست که در دوران فتنه و انحراف به سر می‌برند. زیرا آنچه که موجب فضیلت و برتری می‌شود و در آزمایش الهی، پایه و اصل به حساب می‌آید، همان ترس از ظلم و جهت‌گیری همیشگی در مقابل حیله و نیرنگ دشمنان و رویاروئی با منحرفین است؛ و کوشش و پرستش در شرایط خوف، برتر و والاتر است از عبادت و هرگونه کاری در دوره راحتی و آسایش. و این حالت در این دوره‌های اخیر، به همان‌گونه که در دوران زندگی ائمّه- سلام اللّه علیهم- وجود داشته، موجود است، و تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا هر دو دوره از دوره‌های فتنه و انحراف می‌باشد، بلکه می‌توان گفت در این سالیان اخیر، ترس و مشکلات از چندین جهت از زمان ائمّه- سلام اللّه علیهم- بیشتر بوده است:
(3) 1) در دوران ائمّه- علیهم السلام- حکومتهای موجود، چه مصلح و چه منحرف هر چه بودند، بازهم به نام اسلام حکومت می‌کردند و مدّعی بودند که اسلام را در جامعه پیاده می‌کنند (و اسم اسلام و عنوان آن در جامعه رسمیّت و
تاریخ غیبت کبری ،ص:464
اهمیّتی داشت). در حالی که امروز در سراسر روی زمین جائی را که با نام اسلام، حکومتی رسمی داشته باشد نمی‌بینیم «14» و تمام حکومتها به مادیّت و بی‌دینی روی آورده‌اند.
(1) 2) نظام حکومت و برنامه‌ریزیهای دولتها در آن زمان، از جهات

گوناگون، ساده‌تر از نظامات حکومتها در این زمان بوده است؛ از جهت ارتش، پلیس، نوع سلاح جنگی، شکل حکومت، اطّلاعات و تشکیلات امنیّتی، سازمانهای اداری، احزاب و گروه‌ها و دیگر برنامه‌های دولتها.
(2) 3) در آن زمان، اگر هم افکار و اندیشه‌های الحادی و تخریبی به جنگ جامعه اسلامی می‌آمد، هم از سوی عامه مردم رد می‌شد، و هم از نظر حکومتها مطرود بود و خود آن افکار هم چندان نیرو و توانی نداشتند؛ لکن امروزه افکار مادّی از سوی هزاران دانشمند و نویسنده تأیید و تقویت می‌شود و وسائل ارتباط جمعی دنیا در اختیار آن افراد بی‌دین و خدانشناس است، و بسیاری از دولتها نیز پشتیبان همان افکار و اندیشه‌های الحادی بوده و امکانات خود را در راه نشر و گسترش آنها به کار می‌برند و با مخالفین خود با تمام قدرت می‌جنگند، و هر کس را که بخواهد در مقابل آنها ایستاده و مردم را به حق و حقیقت و اسلام و تعالیم الهی دعوت کند، از بین خواهند برد.
(3) بنابراین می‌بینیم که ظلم و ستم بعد از دوران زندگی ظاهری امامان بیشتر شده، و همراه آنها آزمایش و امتحان خدائی سخت‌تر گشته است؛ بنابراین اگر برای یاران و اصحاب ائمّه- علیهم السلام- آن همه فضیلت و پاداش تعیین شده باشد، درباره افراد با اخلاص این دوره باید بیشتر باشد، و هر چه امتحان دشوارتر و سخت‌تر باشد، فضیلت و پاداش در نزد خدا بیشتر، و کمالات به دست آمده در راه ایمان و اخلاص، بزرگتر خواهد بود.
(4) نکته دوم:
فرمایش حضرت صادق علیه السلام- که فرمود: بر این حالت که شما

---

(14) باید توجه داشت که این کتاب قبل از برپا شدن نظام جمهوری اسلامی در ایران، نوشته شده است. (مترجم)

هستید، اگر یکی از شما بمیرد، در نزد خداوند، از شهدای بدر و احد برتر است، پس بشارت باد شما را.
(1) با در نظر گرفتن دو مطلب که قبلا گفته‌ایم، این مطلب نیز به روشنی واضح است. خلاصه آن دو مطلب چنین است:
اوّل: برتری و افضلیّت اصحاب آزمایش‌شده حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- و شایستگی آنان برای اداره و رهبری جهان زیر نظر و پیشوائی حضرت بقیّة اللّه، که اینان از اغلب اصحاب رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- افضل و برتر می‌باشند، چنانکه دلیل آن را گفتیم.
دوم: آنچه اندکی پیشتر گفته شد؛ یعنی برتری کسانی که در عصر غیبت زندگی می‌کنند از کسانی که در سایر دورانها زندگی می‌کردند، در صورتی که فرد شایستگی و سرسختی و ایستادگی خود را در برابر ظلم و انحراف

ثابت کند.
(2) اگر کسی بگوید: اصحاب رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- در راه خدا به درجه شهادت رسیدند، و لذا باید از ما برتر و افضل باشند.
می‌گوئیم: نه، چنین نیست، زیرا شهادت آنان در جنگهای بدر و احد، به خاطر دفاع و جلوگیری از دشمن و یا به خاطر آن احساسات عاطفی و هیجانهای روحی آنان بود که رسول خدا در آنها ایجاد کرده بود، و شهادت بدین گونه گرچه پیروزی بزرگی را در امتحان خدائی در بردارد، لکن عاملی برای تربیت و تکامل یک فرد نمی‌شود، زیرا تکامل و رسیدن به مرحله نهائی امتحان الهی، نیازمند به زمانی طولانی و طی کردن مراتب و درجات مختلف است که می‌بایست به تدریج و به هم پیوسته انجام گیرد، و یک فرد نمی‌تواند به یک بار به قلّه کمال بجهد و پرواز کند، هر چند شرایط زندگی او دشوار و سخت باشد.
(3) ولی این گونه رشد بطیء و کند را در طول تاریخ غیبت کبری، افراد مؤمن و معتقد به وجود حضرت بقیّة اللّه می‌گذرانند و روز به روز کاملتر می‌شوند و به درجاتی بالاتر از درجات اصحاب رسول خدا می‌رسند، و دست آوردهائی ارزنده‌تر از آنچه یاران پیامبر- صلوات اللّه علیه و آله- به آن رسیدند خواهند داشت؛ چنانکه بحثهای مفصّل این موضوع را در گذشته آوردیم.
تاریخ غیبت کبری ،ص:466
(1) ادامه روایات پیرامون مؤمنان منتظر:
با در نظر گرفتن این نکته، می‌توانیم دیگر روایاتی را که درباره فضیلت پابرجایان در راه حق و چشم‌براهان روز موعود وارد شده، بفهمیم:
(2) 1) از آن جمله، روایتی است در کتاب کمال الدین «15» از حضرت حسین بن علی- علیه السلام- که درباره حضرت مهدی صحبت می‌فرمایند:
«برای آن حضرت غیبتی است که در آن غیبت، گروهی از دین خدا برمی‌گردند و گروهی ثابت قدم خواهند بود که آنها اذیّت می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: «این وعده چه وقت سر می‌رسد، اگر شما راست می‌گوئید؟» آگاه باشید که صابر و پایدار بر اذیّت و آزار و تکذیب و افترا، همچون کسی است که شمشیر به دست گرفته و در پیشگاه رسول خدا پیکار می‌کند.»
(3) 2) برقی در کتاب المحاسن «16» از حضرت صادق- علیه السلام- روایت می‌کند که فرمود:
«هر یک از شماها که بمیرد در حالی که با اعتقاد به ما و ولایت ما باشد، او همچون کسی است که خیمه‌اش را در رواق حضرت مهدی زده است، بلکه به منزله کسی است که در کنار او با شمشیر پیکار کرده است، بلکه به منزله کسی است که با او شهید شده است، بلکه به منزله کسی است که

با رسول خدا شهيد گشته است.»
(4) 3) و نيز روايت كرده است «17»:
«هر كس از شما بر اين امر بميرد در حالى كه در انتظار باشد، همچون كسى است كه در خيمه و چادر حضرت به سر مى‌برد.»
(5) 4) از حضرت باقر- عليه السلام- در ضمن حديثى چنين آمده است:
«آن كس از شما كه مى‌گويد اگر حضرت قائم ظهور كند و من زمان او را درک كنم ياريش خواهم كرد، چنين كسى همچون شخصى خواهد بود كه با شمشير در خدمت او مى‌جنگد و پيكار مى‌كند».

---

(15) كمال الدين/ 317.
(16) محاسن/ 172.
(17) محاسن/ 172.

بلكه مى‌توان گفت افراد آزمايش شده و كامل، حتّى از اين درجه هم بالاتر مى‌باشند، چنانكه روايات ديگرى بر اين مطلب دلالت مى‌كند.
(1) از آن جمله اين روايت كه صدوق در كتاب كمال الدين از حضرت زين العابدين، امام سجّاد- عليه السلام- نقل مى‌كند كه آن حضرت درباره حضرت مهدى چنين فرموده است:
«همانا مردم زمان غيبت آن حضرت، كه به امامت او معتقد و منتظر ظهور او مى‌باشند، از مردم تمام زمانها برتر مى‌باشند؛ زيرا خداوند متعال عقل و انديشه‌اى به آنان داده است، كه غيبت در نظر آنها، همچون مشاهده و ظهور مى‌باشد و آنان را در چنين شرايطى، همچون مجاهدان پيكارگر در حضور رسول خدا قرار داده است. آنان مخلصانى راستينند و همانها هستند كه در پنهانى و آشكار، مردم را به دين خدا دعوت مى‌كنند» «18».
(2) شيخ طوسى در كتاب الغيبه «19» از حضرت رسول- صلّى اللّه عليه و آله- روايت كرده است كه فرمود:
«به زودى مردمى بعد از شما خواهند آمد، يک مرد آنان پاداش پنجاه نفر از شما را خواهد داشت. گفتند: اى رسول خدا، ما با تو در بدر و احد و حنين بوده‌ايم و قرآن در بين ما نازل شده است! فرمود: اگر شما آنچه را كه آنان متحمّل مى‌شوند، بخواهيد تحمّل كنيد، نمى‌توانيد همچون آنان پايدار و بردبار باشيد».
(3) بنابراين مى‌توان گفت كه اين افراد صابر و پايدار، از عموم مردم زمان رسول خدا برترند. و سرّ اين مطلب در همان است كه گفتيم كه اينان از نظر امتحان و آزمايش عميقتر و امتحاناتشان دشوارتر است ولى امتحان آنان سطحى‌تر مى‌باشد و خواه‌ناخواه آن كس كه عمقش بيشتر است، از آن كس كه سطحى‌تر است ارزنده‌تر خواهد بود. و معناى

فرمایش رسول خدا همین است که فرمود: «شما اگر آنچه را که آنان متحمّل می‌شوند، بخواهید تحمّل کنید، نمی‌توانید همچون آنان پایداری و مقاومت کنید».

---

(18) کمال الدین/ 320
(19) کتاب الغیبه ص 275. در کتاب الخرائج همین روایت در ص 195 آمده است.

(1) در اینجا بی‌مناسبت نیست که در تشریح این روایات، دو نکته را بیاوریم:
اوّل: تعبیر به خیمه و شمشیر که در این روایات آمده است، به خاطر آن است که در آن زمان مردم با همینها سر و کار داشته‌اند، و ما در آغاز بخش دوم این کتاب درباره این مصادیق بحث کرده‌ایم، که می‌باید در هر زمانی مصادیق شمشیر و خیمه را در تناسب با همان زمان ذکر کنیم. پس مقصود از شمشیر، اسلحه امام زمان است؛ و مقصود از خیمه، مقرّ فرماندهی و پایتخت حکومت حضرت است. و احتمال دارد که مقصود از خیمه، مکتب فکری و اعتقادی باشد، بر طبق آنچه که اصطلاح امروزه ما است؛ و یا مقصود آن مبادی و اصولی باشد که مستلزم یک جهت‌گیری خاصّ فکری و عملی در زندگی است.
قرینه بر این مطلب، روایتی است که ابو داوود «20» از حضرت رسول نقل کرده است که در ضمن گفتاری که درباره فتنه و آشفتگی اوضاع داشته‌اند، چنین فرموده‌اند:
«انسانی به هنگام صبح مؤمن و شامگاه، کافر می‌شود، تا آنکه مردم به زیر دو خیمه می‌روند: خیمه ایمان که نفاقی در آن نیست، و خیمه‌ای از نفاق که ایمانی در آن نیست ...»
مقصود از این دو خیمه، بدون تردید، دو مکتب فکری و یا دو مبدأ اعتقادی است که به دو خیمه برای دو لشکر- که با یکدیگر سر جنگ دارند- تعبیر شده است، چنان که در جنگهای آن زمان متداول بوده است.
(2) نکته دوم: در آنجا که درباره انتظار و منتظران سخن گفتیم، همانچه را که این روایات گویای آن بود، ملاحظه کردیم، و فضیلت و برتری انسانهای آزمایش شده و به کمال رسیده دوره غیبت کبری را، حتّی بر کسانی که در پیش روی رسول خدا به شهادت رسیده‌اند، دانستیم؛ چنانکه نیز دانستیم که این افراد همچون کسانی هستند که با حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- بوده و در خدمت آن حضرت او را یاری نموده و در راه اهداف او می‌کوشند.

---

(20) سنن ابو داوود 2/ 411.
تاریخ غیبت کبری ،ص:469
همزمانی و هم مکانی با حضرت، چندان اهمیّتی از نظر اعتقاد و یا عمل ندارد؛ و آنچه که دارای اهمیّت و ارزش است، همان میزان اخلاص و ایمان و مقدار مجاهدت و کوشش است. و دانستیم که ویژگی خاصّ یاران حضرت مهدی- علیه السلام- در همان درجه عالی اخلاص و نیروی ایمان آنها است.
(1) بنابراین اگر کسی در دوران غیبت به همان درجه از اخلاص رسیده باشد، همچون یاران آن حضرت خواهد بود. لکن مضمون بعضی از این روایات که می‌گفت: افراد با اخلاص و آزمایش شده در دوران غیبت، همچون شهیدان در رکاب حضرت مهدی- علیه السلام- می‌باشند، این مضمون با قواعد و اصولی که داریم تطبیق نمی‌کند؛ زیرا در صورتی که هر دو از نظر اخلاص در یک پایه هستند، ولی یکی از آنها در خدمت حضرت به شهادت رسیده، چگونه مقام او با آن کس که به فیض شهادت نرسیده است یکسان می‌باشد!؟ مگر اینکه این فرد هم در زمان غیبت به فیض شهادت در راه خدا نائل گردد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:470
(1)

جهت ششم: بی‌ارزشی و انحطاط مقام دشمنان حضرت مهدی (ع) در دوران غیبت کبری و پیش از آن

اشاره

(2) نعمانی در کتاب الغیبه و شیخ صدوق در کمال الدین و شیخ طبرسی در اعلام الوری «1» از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده‌اند که فرمود:
«زمانی مردم در مقرّبترین و نزدیکترین موقعیّت نسبت به خدا هستند، و هنگامی خدا از آنان راضی‌تر است که حجّت خدا را از دست بدهند و بر ایشان آشکار نگردد و جای او را ندانند ولی با وجود این می‌دانند که حجّت الهی از بین نرفته و نشانه‌های پروردگار، باطل نگشته است. در این هنگام، شب و روز در انتظار فرج بسر برید و چشم براه باشید.
و شدیدترین هنگام خشم خداوند بر دشمنانش نیز، همین زمانه است، که حجّت خدا را نیابند و بر ایشان آشکار نگردد. و خدا می‌داند که دوستانش شک و شبهه به دل راه نمی‌دهند، و اگر می‌دانست که آنها به شک و تردید می‌افتند، یک لحظه نیز حجّت خود را از آنان مخفی نمی‌داشت و آن (یعنی ظهور، یا احتمالا غضب خدا) جز بر سر مردمان شرور ستمکار نخواهد بود.»
توضیح و تفسیر این روایت را در ضمن چند نکته متذکّر می‌شویم:
(3)

از نظر نافرمانی نسبت به احکام خداوند در دوران

---

(1) غیبت نعمانی/ 162؛ کمال الدین/ 333؛ اعلام الوری/ 404؛ کافی 1/ 333.

غیبت کبری، از نظر قاعده و اصل تا چه اندازه است؟

درست آن است که اگر کسی در دوران فتنه و انحراف و فریب معصیت کند، مقدار مسئولیّت او از مسئولیّت ارتکاب همان معصیت در زمان حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که دوران تشریع قوانین اسلامی است پائینتر است امّا نه تا آن حدّ که اختیار از دست برود و تکلیف به کلّی ساقط گردد.

دلیل و برهان بر این مطلب را در ضمن چند مقدّمه می‌آوریم.

(1) مقدّمه اوّل:

میزان اراده و اختیار یک فرد، نسبت به تمام کارها یکسان نیست، بلکه مراتب گوناگونی دارد. در بعضی از کارها، آن قدر ناچیز است که از بین می‌رود، و در بعضی کارها واضح و روشن است، چنانکه در مراتب ذیل توضیح داده می‌شود:

(2) مرتبه اوّل: جبر فلسفی؛ بدان معنی که انسان اعمالش را انجام می‌دهد، همانطور که نور از خورشید و رایحه از گل صادر می‌شود و یا همچون قلم در دست نویسنده، و عصا در دست زننده است. این بالاترین مرتبه جبر و از بین رفتن اراده و فقدان اختیار است. این جبر، بر روی یکی از این دو پایه استوار است:

(3) پایه اوّل: پایه مادّی؛ مانند نظریّه مادیّت تاریخ، و یا ماتریالیسم تاریخی که تمامی تحوّلات و دگرگونیهای تاریخی را به رشد ابزار تولید، مرتبط و وابسته می‌دانند، که در واقع آنچه که مؤثّر است و عامل اصلی به حساب می‌آید، همان ابزار تولید است و انسان هیچ‌گونه اختیاری در تغییر کارهای خویش ندارد.

از نظر ماتریالیسم تاریخی، این مسأله روشن و واضح است؛ و اگر افراد در نظر آنان اختیاری داشتند، سازندگان تاریخ را افراد می‌دانستند نه ابزار تولید، ولی آنها اصرار و پافشاری زیادی دارند که محرّک تاریخ و سازنده تاریخ را ابزار تولید بدانند.

(4) ظاهرا تمامی مکاتب مادّی، قائل به جبر فلسفی می‌باشند، زیرا اگر اقرار کنند که انسان دارای اختیار است، خواه ناخواه اقرار به عالم غیب

کرده‌اند که نمی‌توانند به آن ایمان داشته باشند. به علاوه که اثبات اختیار برای انسان، با این

سخن که علل مادی در انسان تأثیر ضروری دارند منافات دارد.

(1) پایه دوم: اساس الهی؛ بدان معنی که خداوند متعال، فقط فاعل مؤثّر است و تمامی کارهای انسانی به خداوند نسبت داده می‌شود.

مشهورترین گروه طرفدار این نظریّه در بین مسلمین، فرقه اشاعره و همچنین یهودیان می‌باشند.

از نظر اسلام، هر دو پایه و اساس جبر، چه مادّی، و چه الهی، باطل است.

امّا اساس مادّی، بدان جهت که اصولا نظر اسلام با مادیگری در اصل پیدایش جهان و زندگی مخالف است، چنانکه در کتابهای اعتقادی مفصّلا در این باره بحث شده است.

و امّا جبر الهی، بدان جهت که اگر خداوند ما را مجبور کرده باشد، دیگر ثواب و عقاب و پاداش و کیفری نخواهد بود، و هیچ‌کس سزاوار چیزی نیست، بلکه همه کارها به خدا نسبت داده می‌شود، و بطلان این نظریّه نیز در کتب عقاید اثبات شده است.

(2) مرتبه دوم: وادار کردن بر کاری مخصوص، بعد از آنکه اصل جبر را باطل بدانیم، مثل اینکه دست کسی را ببندند و در دهان او آب یا غذا بریزند، و یا از جائی به جای دیگر منتقل کنند. این مورد را در اصطلاح «اضطرار» نمی‌نامند، گرچه ممکن است که اضطرار هم نامیده شود.

(3) مرتبه سوم: اکراه. با فرض اختیار در دو مرتبه پیش، سوّمین مرتبه، اکراه است. روشنترین شکل آن، صورتی است که کسی را تهدید به قتل یا کار زشتی بکنند تا کاری را انجام دهد، که مثلا اگر نکند او را می‌کشند، و یا ضرر جانی بر او وارد می‌کنند. این اکراه، شکلهای دیگری نیز دارد، مثل اینکه تهدید متوجّه شخصی باشد و امر و دستور متوجّه شخصی دیگر، مثلا کسی را تهدید کنند که اگر این کار را انجام ندهی پسرت را می‌کشیم، یا اینکه چندین کار مورد تهدید باشد، مثلا بگوید این کارها را انجام بده، و الّا تو را می‌کشیم.

(4) مرتبه چهارم: اضطرار؛ و آن عبارت است از روی آوردن به کاری به خاطر دوری جستن از کاری دیگر، که اگر این کار را انجام ندهد، آن ضرر و زیان به او

می‌رسد، مثل اینکه خانه‌اش را برای پرداخت قرضهایش، و یا برای درمان بیماریش و امثال اینها بفروشد.

(1) این دو مرتبه (سوم و چهارم) با اختیار منافات ندارد، زیرا فعل با اراده انجام می‌گیرد، گرچه مطابق خواسته و میل و یا عقیده انسان نیست. ولی

دو مرتبه اوّل و دوّم با اختیار منافات داشت، و در آن موارد سلب اختیار شده بود.
(2) مرتبه پنجم: موردی که می‌توانیم آن را اضطرار غیر مستقیم بنامیم، که عبارت باشد از انجام کاری بر اثر انگیزه‌های عمومی و یا خصوصی، که انسان کاری را با اراده و اختیار خود انجام می‌دهد، لکن به گونه‌ای است که چاره‌ای هم جز انجام ندارد، گرچه از نظر عقلی راه چاره‌ای هست، لکن فعلا بهترین راه برای او همین است.
(3) بسیاری از کارهای مردم، از این قبیل است، مثل اینکه تاجری کالای خود را گاهی ارزانتر از قیمت معمولی می‌فروشد، و یا کسی که به چیزی عادت کرده برای بهبود حال خویش آن اعتیاد را انجام می‌دهد- مثلا دائم الخمر و یا معتاد به موادّ مخدّره- و یا ادامه کار در یک گروه و طبقه مخصوص، که به ناچار در همان رشته تخصص خود عمر خود را می‌گذراند، همچون طبیبی که اصلا کاری به مسائل فیزیکی و یا مهندسی ندارد و به ناچار همان رشته پزشکی خود را ادامه می‌دهد، و یا همچون کسی که از آداب و رسوم اجتماعی و سنّتهای قومی و قبیلگی خود تبعیّت می‌کند، و یا همچون اضطرار انسان گرسنه و احتیاج او به غذا در موعد مقرّر، تا جائی که به سر حدّ ترس از مردن نرسد، که در این صورت وارد مرتبه چهارم می‌شود و مصداق اضطرار خواهد بود.
(4) در این حالت و مرتبه، دو زمینه از حیث حفظ اختیار وجود دارد:
زمینه اوّل: فرد در شرایطی است که جز انجام آن کار چاره‌ای ندارد و نمی‌تواند آنها را ترک کند و عرفا چاره‌ای جز آن کار برای او نیست.
زمینه دوم: انگیزه‌ها، به آن درجه از حتمیّت و تعیّن نرسیده، بلکه فرصتی برای انسان وجود دارد که در آن فرصت کاری را که می‌خواهد، انجام دهد، و آنچه را که خود اراده می‌کند برگزیند، گرچه عوامل وادارکننده برای او بسیار باشد.

(1) مثالهائی که برای این دو زمینه می‌توان آورد، به طوری است که نسبت به اشخاص مختلف فرق می‌کند، و هر یک از شرایط روانی و عقلی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی که هر فردی در آن شرایط زندگی می‌کند، در میزان اختیار انسان مؤثر است، گاهی می‌شود که کاری برای یک فرد حتمی است، و برای فرد دیگر چندان اضطراری به آن نیست. گاهی یک فرد کاری را می‌تواند انجام دهد، و همان کار را شخصی دیگر نمی‌تواند بکند. ممکن است یک پزشک، علاوه بر رشته پزشکی در فیزیک نیز دارای تخصّص باشد، و طبیبی دیگر اصلا برایش چنین امکانی نباشد.
(2) مرتبه ششم: اختیار مطلق؛ بدان صورت که انجام و عدم انجام یک کار برای او یکسان بوده و نسبتش پنجاه درصد باشد.

این نیز امری نسبی است. زیرا گاهی تمام اطرافی که قابل اختیار هستند ممکن می‌باشند و در مورد هیچ‌یک از آنها نسبت به دیگری انگیزه بیشتری وجود ندارد، و گاهی در یکی انگیزه بیشتری وجود دارد. گاهی در مورد بعضی از آنها عوامل نگهدارنده یا دور کننده‌ای می‌باشد. و گاهی بعضی از آنها حالت ناچاری به انجام آن در مرتبه دوم و سوم را دارد، و اختیار به اعتبار اطراف دیگر مطرح می‌باشد، و ...
(3) مقدّمه دوم:
بعد از آنکه مراتب ششگانه افعال را دانستیم، حال می‌توانیم اختلاف آنها را از نظر اختیار و نیز میزان مسئولیّت قانونی ارتکاب آنها بشناسیم. زیرا هر عملی حکمی و قانونی دارد که مقدار مسئولیّت شخص در اطاعت یا عصیان آن قانون، وابستگی کلّی به مقدار اختیار وی در انجام عمل دارد.
(4) تشریع و قانون‌گذاری بر محور اختیار و آزادی دور می‌زند، چه قوانین عقلی و چه قوانین شرعی، و یا دیگر قراردادهای اجتماعی؛ بلکه هر قانون‌گذاری که دست به وضع قوانینی می‌زند، ابتدا اختیار افراد و آزادی آنان را در مقابل خود در نظر می‌گیرد، و آنگاه شروع به قانون‌گذاری می‌کند، و الّا امر و نهی، نصیحت و پند و اندرز معنائی ندارد. اگر کیفر کند، ظلم کرده، و اگر پاداش دهد، کار

بیهوده انجام داده است؛ زیرا هرگاه اختیار از بین رفت، مسئولیّت هم از بین می‌رود، و گناهکاری که بالاجبار و بدون اختیار، کار زشتی از او سرزده است و مجبور بر گناه بوده، اگر کیفر ببیند، بر او ستم شده است.
(1) اگر کسی بگوید: عده زیادی هستند که به وجود قانون و احکام تشریعی، ایمان داشته و بر طبق آن عمل می‌کنند، با اینکه معتقد به جبر بوده و منکر آزادی انسان می‌باشند، همچون مادّیون و اشاعره، اینها را چگونه توجیه می‌کنید؟
در پاسخ می‌گوئیم: احترام و عمل به قانون از سوی این افراد به خاطر این است که آزادیشان در افعال بر وجدانشان روشن است، چنانکه زندگی عملی و کاری آنها گواه ایمان آنها به آزادیشان می‌باشد؛ زیرا قبول بار مسئولیّت در مقابل گناهان، یک امر عقلی است و همگی آن را قبول دارند. آنان، گرچه از نظر فلسفه و تفکّر و استدلال قائل به جبر می‌باشند، ولی عملا طرفدار آزادی انسان و اختیار او هستند، و از تناقض بین ثبوت مسئولیّت و نبود اختیار، غافل می‌باشند.
(2) به هر حال، مسئولیّت قانونی انسان با زیادتی اختیار، زیادتر، و با کمی آن کمتر می‌شود؛ با وجود اختیار، مسئولیّت به وجود آمده، و با از بین رفتنش از بین می‌رود. و این اختیار در مرتبه سوم و ما بعد آن وجود دارد. آری، گاه می‌شود که یک فرد معمولی در بعضی از مراتب اکراه و اضطرار

شدید- با اینکه اگر دقیقا به آن بنگریم او را گناهکار می‌دانیم- معذور شمرده می‌شود، چنانکه همین فرد اگر از علم و آگاهی بیشتری برخوردار باشد، حتّی در همین مراتب هم او را مسئول دانسته و عذرش را پذیرفته ندانسته، بلکه تحمّل شدائد و سختیها را بر او لازم می‌دانیم.
(3) مثلا یک فرد عادی، اگر ناچار شد که دست به دزدی بزند، و یا او را وادار به این کار بکنند، چه بسا او را معذور بدانیم؛ لکن اگر همین کار را شخص اوّل مملکت و یا رئیس دولت و یا یکی از علمای اسلام انجام بدهد؛ عذرش پذیرفته نیست، و مورد ملامت قرار می‌گیرد؛ زیرا با مختصر دزدی، آبروی دولت و یا دین خود را برده است، بلکه لازم است که صبر پیشه کند و خویشتن‌داری را هیچ‌گاه
تاریخ غیبت کبری ،ص:476
از یاد نبرد، حتّی اگر در مقابل خطر مرگ قرار گیرد، مخصوصا در جائی که هدفی عالی و آرمانی بزرگ داشته باشد، به طوری که می‌بایست جانش را در راه آن فدا کند.
(1) هر چه اختیار انسان کمتر باشد، مسئولیّت او هم کمتر خواهد بود، تا جائی که در مواردی ممکن است اصلا مسئولیّت از بین برود، لکن در موارد اضطرارهای غیر مستقیم، مسئولیّت به صورت ناقصی وجود دارد، چون ممکن است انسان آن کار را به صورتی دیگر انجام دهد و کاری را که گناه و عصیان محسوب می‌شود، انجام ندهد و برای خود راه چاره‌ای پیدا کند، و در هر جا که آزادی و اختیار بیشتر باشد، خواه ناخواه مسئولیّت هم سنگینتر و زیادتر خواهد بود.
(2) تفاوت درجات مسئولیّت، سخن تازه‌ای نیست، بلکه نمونه‌های بسیاری را می‌توان در قانون برای آن ذکر کرد:
مثلا قتل را به قتل عمد و شبه عمد و خطا تقسیم کرده‌اند. و کیفر عمد را اگر به شبه عمد یا خطا جاری کنند ظلم می‌دانند، چنانکه همان قتل را به قتل سابقه‌دار، که اصراری بر آن شده و یا نشده باشد نیز تقسیم کرده‌اند، و گفته‌اند که اگر آنچه را که کیفر اوّلی است، بر دومی جاری سازند، ظلم و ستم خواهد بود. و همین‌طور است در مورد دزد، که اگر کیفر دزدی معمولی را در مورد دزدی که در شرایط گرسنگی و اضطرار دزدی کرده است، جاری سازند، ظلم و ستم خواهد بود.
(3) در قوانین اسلامی، می‌بینیم که کیفر زنای غیر محصنه «1» شدیدتر است. تمامی این موارد به خاطر آن است که درجه اختیار در آنها کمتر شده و به همان نسبت مسئولیّت سبکتر می‌شود، و به دنبالش درجه استحقاق عقاب و کیفر کمتر خواهد شد.

---

(1) کلمه محصنه از حصن می‌آید. مردی که زن دارد و زنی که شوهر دارد،

در واقع در حصار و دژ عفاف به سر می‌برند و اگر پا را از این حصار فراتر بنهند و کاری نامشروع انجام دهند، کیفرشان سخت‌تر و شدیدتر است. (مترجم)

(1) در این دو مثال، بهتر روشن و واضح می‌شود که میزان اختیار دزد معمولی در اینکه دزدی نکند، بیشتر است از وقتی که در گرسنگی و قحطی بسر می‌برد، گرچه در حالت دوم هم گناهکار است؛ همانطور که درجه اختیار کسی که در حصار و حصن زنداری و یا شوهرداری بسر می‌برد، بیشتر است از کسی که ازدواج نکرده است، گرچه او هم گناهکار است.
و ای کاش می‌دانستم که مادّیون و کسانی که قائل به جبر می‌باشند، در اینگونه موارد چه توجیهی دارند و چه پاسخی می‌دهند؛ زیرا بنا به نظر آنها فرقی بین افراد نیست، زیرا هر گناهکاری به نظر آنها مجبور است که گناه بکند، و درجه جبر تفاوتی ندارد، بلکه چه بسا خود قائلین به جبر، مجبور بوده‌اند که این سخن را بگویند و دنبال این نظریّه بروند! (2) مقدّمه سوّم:
هر چه که اسباب و زمینه‌های ایمان به اسلام در یک فرد زیاد گردد، بر میزان گزینش اسلام و عمل کردن او به تعالیم آن می‌افزاید، تا جائی که همچون ششمین مرتبه از مراتب اختیار، میزان اختیارش نسبت به آن به صورت پنجاه پنجاه درمی‌آید. و بلکه برای پذیرش اسلام انگیزه و محرّکی نیرومند در او پدید می‌آید که در جانب ترک آن همانند آن وجود ندارد. چنانکه در دوران رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- بعد از فتح مکّه، این حالت در اکثر افراد وجود داشت. حتّی چنانکه گفتیم، در برخی از افراد در آن زمان، ایمان داشتن به غیب همچون یک امر حسّی بود، به طوری که بعد از ظهور نیز، همین حالت وجود خواهد داشت، و در آن صورت است که معصیت و گناه، و مسئولیّت بزرگ و کیفری بس زیاد را در بر خواهد داشت.
(3) هرچه راه ایمان دشوارتر و کیفرها و لغزشهایش بیشتر باشد، و فداکاریهائی که لازم دارد و پایداریهائی که می‌بایست در روبرو شدن با انواع ستم از خود نشان داد و همچنین عوامل محرّک و وادارکننده به سوی انحرافات بیشتر باشد، در این صورت درجه اختیار و مسئولیت فرد کمتر خواهد بود، تا اینکه از مرتبه اضطرار غیر مستقیم به یکی از دو حالت قبل از آن درمی‌آید، بلکه در بعضی

اوقات از آن هم پائینتر می‌رود.
(1) و ممکن است گفته شود: از آنجا که در دوران فتنه و انحراف مصالح شخصی افراد قوی و ریشه‌دار می‌گردد، و موانع دینی و اخلاقی کاهش

می‌یابد، و شخص چنین می‌پندارد که بسیاری از اعمال انحرافی از ضروریّات زندگی به حساب آمده و امنیّت و آسایش وی متوقّف بر آنها است، در این صورت می‌توان گفت که اکثر این موارد لااقل از قبیل اضطرارهای غیر مستقیم در زمینه دوم محسوب می‌شود.
(2) و امّا در آن موارد که واقعا قصور است و عدم دسترسی، آن را می‌توان کمترین جزء برای انحراف افراد دانست، بدان جهت که مسائل اولیّه دینی روشن و واضح است، و این فرد خود باید دنبال آنها برود، همچون سؤال از مبدأ جهان و هدف آفرینش، که وقتی یک فرد می‌تواند با کمترین حرکت و کوشش به پاسخ این سؤالات دست یابد، خواه‌ناخواه دسترسی به حق و حقیقت برای او آسان خواهد بود؛ و لذا است که قرآن مجید، تقلید و پیروی از پدران را نکوهش کرده؛ زیرا با این احکام اولیّه واضح و روشن، صریحا منافات دارد.
(3) و اگر کوتاهی و عدم دسترسی به مسائل اسلامی، به عنوان کمترین جزء از عوامل انحراف در بین افراد را معذور دانستیم، هم از نظر عقلی و هم از نظر شرعی، اضطرار غیر مستقیم را نمی‌توانیم موجب عذر بدانیم؛ زیرا در آن صورت اختیار و مسئولیّت به اندازه کافی موجود است، مخصوصا بعد از آنکه نشانه‌های حق آشکار بوده و حجّت و دلیل برای اثبات حق و امکان فداکاری فرد در راه آن به اندازه معقول وجود دارد.
(4) از مقدّمات سه‌گانه فوق، چنین نتیجه گرفته می‌شود که مسئولیّت در مقابل قانون، گرچه برای منحرفین در دوران غیبت کبری وجود دارد، و انسان در عقاید و رفتار و کردار باطلش معذور نیست، لکن باید این مطلب را هم بدانیم که شرایط زندگی موجود آنها خود یکی از عوامل مهمّی است که باعث می‌شود به سوی حق نروند و گرایشی به سوی آن نداشته باشند، و این شرایط از میزان مسئولیّت و عمق آن می‌کاهد، به همان درجه که از میزان اختیار انسان می‌کاهد، و

جاذبه‌های انحراف را قویتر می‌سازد.
(1) روایتی که شیخ طوسی، در کتاب غیبت، با سندی صحیح از زراره از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است، به همین مطلب اشاره می‌کند، آنجا که فرمود: سزاوار است که خداوند گمراهان را به بهشت ببرد. زراره پرسید: چگونه می‌شود فدایت شوم؟ پاسخ فرمود: گوینده می‌میرد، و ساکت لب نمی‌گشاید و یک انسان در این بین می‌میرد و خداوند او را به بهشت داخل می‌سازد. «3»
(2) نخستین مطلبی که در شرح این روایت باید گفت، آن است که مقصود از کلمه «ضلال» با تشدید در این روایت، منحرفین از مسلمین می‌باشند، و علّت آنکه خداوند آنان را داخل بهشت می‌کند، آن است که مسئولیّت

آنها کمتر است، تا جائی که ممکن است اصلا مسئولیّتی نداشته باشند، که در این صورت کیفر و عقاب بکلّی از بین می‌رود، و این حالت در شرایطی است که اصلا تبلیغی در بین نباشد؛ در وقتی که گویندگان حقایق می‌میرند، و کسانی که زنده‌اند ساکت می‌نشینند و تبلیغ نمی‌کنند.
(3) و ممکن است که مقصود از ناطق و صامت را ائمّه اطهار- سلام اللّه علیهم- بگیریم که مقصود از صامت، حضرت مهدی- علیه السلام- و از ناطق، دیگر امامان- علیهم السلام- باشند؛ و دوران فترتی که به آن اشاره شده است، دوران غیبت کبری- همین زمانی که تاریخش را می‌نگاریم- باشد.
و ممکن است که مراد از ناطق و صامت، هر اندیشمند و مبلّغ اسلام دعوت‌کننده به سوی حق باشد، معصوم باشد و یا غیر معصوم. در آن صورت مقصود از فترت، دورانهای دشواری است که در بین زمان غیبت کبری پیش می‌آمده که در غیر آن زمان و آن حالت، دعوت و تبلیغ و ارشاد مردم واجب بوده است.
(4) آنچه گفتیم، برداشتی سطحی و ابتدائی از این روایت بود، و امّا معنای دقیق و بررسی کامل این روایت را به جای دیگر و مناسبت دیگر واگذار می‌کنیم.

---

(3) غیبت شیخ طوسی/ 277.
تاریخ غیبت کبری ،ص:480
در این مرحله همین اندازه کفایت می‌کند که بگوئیم تفاوت سخن ما و آنچه که این روایت می‌گوید، در این است که کمی مسئولیّت به نظر ما، وابسته به شرایط ظلم و ستم جامعه است، ولی در روایت، کمی مسئولیّت را مربوط به ضعف تبلیغ اسلامی، و به دنبال آن جهل و نادانی و بی‌خبری نسبت به عقاید دینی دانسته است.
(1) و هر دو مطلب نیز درست است، زیرا هر دو باعث می‌شود که مسئولیّت فرد کمتر گردد، تا چه رسد به اینکه هر دو در یکجا جمع شود، چنانکه در چندین سال و چندین دوره از زمان غیبت کبری، این حالت بوجود آمده است. و مقصود از اینکه به این روایت استشهاد کردیم، آن بود که از تقلیل و کم بودن مسئولیّت در بعضی از شرایط، کسی تعجّب نکند و نمونه‌ای از آن را ببینیم.
(2)

نکته دوم: [رابطه کاهش مسئولیت و قانون آزمایش و تمحیص]

با وجود اینکه مسئولیتها، در دوره فتنه‌ها و انحرافات کمتر می‌شود، ولی باید بدانیم که منافاتی با قانون آزمایش و تمحیص ندارد، و با روایتی که قبلا آوردیم که در هنگام غیبت حجّت خدا، خشم و غضب پروردگار بر دشمنانش بیشتر می‌شود، مخالف نیست.
این مطلب را از دو جهت می‌توانیم مورد بررسی قرار دهیم:
(3) جهت اوّل:
قلّت مسئولیّت با تمحیص و آزمایش منافاتی ندارد؛ زیرا ما نگفتیم که اصلا مسئولیّت از بین می‌رود. چگونه چنین شود، در حالی که نافرمانی خدا مسئولیّتی بزرگ و کیفری بس زیاد را در بر دارد!؟ ما گفتیم که به هنگام اضطرار غیر مستقیم، در مقایسه با حالت اختیار مطلق، مسئولیّت کمتر می‌شود.
(4) و به عبارت دیگر، در دوره فتنه و آشوب، مسئولیّت یک فرد از زمان حضور رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- و دوره تشریع دین و زندگی در کنار رهبران مذهبی کمتر خواهد بود، چه در زمان ائمّه و رسول خدا، و چه در زمان ظهور حضرت مهدی؛ که در آن هنگام مسئولیّت انسان از مسئولیّت دوران

غیبت بیشتر است، و آن کس که از امتحان خدائی در زمان حضور و ظهور امام نتواند سرفراز بیرون آید، جرمش از آن کسی که در زمان غیبت نتواند به خوبی امتحان بدهد، بیشتر است؛ و آن کس که در زمان غیبت از این امتحان خدائی سرفراز بیرون آید و خوب امتحان بدهد، مقام و منزلتش بیشتر است از کسی که با حضور امام و پیامبر- صلوات اللّه علیهم- توانسته است از امتحان خوب بیرون آید «4»؛ زیرا هرچه امتحان، دشوارتر و مشکلتر باشد، قبولی در آن، ارزش و مقام بیشتری دارد.
(1) با در نظر گرفتن این مطلب، تمحیص و امتحان به جای خود خواهد بود، هم از جهت روشهای امتحان، و هم از جهت نتایجش.
امّا از جهت روشها، بدان جهت که قلّت مسئولیّت، واقع را تغییر نمی‌دهد، و شرایطی که یک انسان از نظر ظلم و انحراف و فساد در آن زندگی می‌کند به جای خود هست، و این شرایط نه اسلوب و روش امتحان را تغییر می‌دهد، و نه موجب از بین رفتن اصل مسئولیّت انسان می‌شود.
(2) و امّا پی‌آمدها و نتایج امتحان، بدان جهت که تمحیص باعث می‌شود آنچه خداوند برنامه‌ریزی کرده، حاصل شود، که عبارت است از وجود افراد مخلص و با ایمان به اندازه‌ای که بتوانند حضرت را یاری کنند، و مسئولیّت

فتح جهان را به عهده گیرند. بلکه می‌توان گفت نتیجه تمحیص، به نسبت کسانی که در امتحان موفّق شده‌اند بیشتر و بهتر است، اگر چه به نسبت مردودین در امتحان، نتیجه، کم است.
(3) جهت دوم:
قلّت مسئولیّت با صدق روایت منافات ندارد، زیرا ما ایمان به غیبت حضرت مهدی و روش زندگی پدران بزرگوارش- که این روایت از جانب آنها صادر شده است- داریم. و لذا روایت را از هر جهت صحیح می‌دانیم، برای اینکه در قلّت مسئولیّت، دوری از زمان تشریع و سختی دسترسی به جزئیّات دستورات

---

(4) لکن باید بدانیم که بعد از ظهور، امتحانات اضافی بیشتری پیش خواهد آمد که بنابر آن، دیگر نمی‌شود به کلیّت این مطلب را پذیرفت، و این بحث در کتاب تاریخ ما بعد الظهور خواهد آمد.

اسلامی تا حدّ زیادی مؤثّر است، مگر برای افراد بسیار کمی از اشخاص متخصّص و اندیشمندان اسلامی؛ لکن در زمان تشریع و دوران زندگی حضرت رسول و یا ائمّه اطهار- علیهم السلام- این مسأله چندان دشواری نداشته است، زیرا برای افراد این امکان بوده است که خدمت حضرت رسول و یا یکی از امامان بروند و مسائل خود را از آن حضرت سؤال کنند، و این رجوع بر آنها واجب بوده است.
(1) ما در کتاب تاریخ غیبت صغری «5»، دلایل و قرائن بسیاری را آوردیم که ثابت می‌کرد بسیاری از خلفا، حقّانیّت أئمّة را می‌دانستند، و در عین حال آنها را تحت تعقیب و شکنجه و حبس قرار می‌دادند.
با در نظر گرفتن این حالت به خوبی معنای روایت روشن می‌شود که فرمود:
«شدیدترین حالت خشم پروردگار بر دشمنانش، آن زمانی است که حجّت خدا را از دست بدهند و بر ایشان ظاهر نگردد». البتّه باید دو مقدّمه را در نظر داشت:
(2) مقدّمه اوّل: آنچه هم اکنون دانستیم، که مسئولیّت و جرم گناهان در زمان حضور ائمّه از دوران غیبت بیشتر است، تا چه رسد به آزار و اذیّت به خود امامان و یا پیروان و شیعیانشان با اینکه حکومتها به حقّانیّت آنان آگاه بودند.
(3) مقدّمه دوم: مقصود از کلمه «آنگاه که حجّت خدا را از دست بدهند» روزهای اوّل غیبت است؛ زیرا از دست دادن حضرت و غیبت او در دوره اوّل غیبت معنی دارد، و پس از گذشت آن دیگر استمرار آن همان از دست دادن اولیّه به حساب می‌آید، نه از دست دادنی مجدّد.

از این دو مقدّمه، چنین نتیجه گرفته می‌شود که مقصود، شدّت یافتن خشم پروردگار بر حکومتها و خلفا در آغاز غیبت صغری است؛ زیرا آنها بودند که با علم به حقّانیّت ائمّه، می‌کوشیدند که به هر قیمت که شده آنان را از بین ببرند، و همانان بودند که به این گناه بزرگ دست زدند.
(4) و اگر در مقدّمه دوم مناقشه کرده و بگوئیم که فقدان و از دست دادن، فقط مربوط به اوّل غیبت نیست، بلکه شامل تمام اوقات می‌شود؛ زیرا در روایت داشت

---

(5) تاریخ الغیبة الصغری/ 447 و صفحات بعد.

تاریخ غیبت کبری ،ص:483

که نزدیکترین حالت بندگان به خداوند، هنگامی است که حجّت خدا را از دست دادند، و شدیدترین هنگام خشم خداوند وقتی است که حجّت خدا را از دست داده و نیابند و با در نظر گرفتن اینکه خشنودی خداوند از بندگان، شامل تمام دوران غیبت است، پس حالت خشم هم باید شامل تمام دوران غیبت باشد.
(1) در این صورت، این اشکال وارد است و با برنامه‌ریزی کلّی الهی تطبیق می‌کند، زیرا دانستیم هنگامی که در پایان عصر غیبت کبری تمحیص نتایج نهائی خود را پدید می‌آورد، مردم در دو طرف قرار می‌گیرند: گروه اندکی با ایمانی محکم، و اراده‌ای استوار؛ و اکثریّتی منحرف و گناهکار. و این است همانچه روایت به آن اشاره می‌کند، که خشنودی خداوند و قرب و نزدیکی به او شامل حال آن اقلیّت با ایمان شده، و خشم پروردگار شامل حال آن اکثریّت منحرف می‌شود.
و امّا در فاصله زمانی این دوره، واضح است که تمحیص و امتحان هر چه شدیدتر و درجات بیشتری داشته باشد، ایمان مؤمنین و انحراف منحرفین بیشتر می‌شود، و به دنبال آن خشنودی و خشم خدا هم بیشتر می‌گردد، چنانکه در این روایت آمده بود.
(2)

نکته سوم [شرح آخرین فقره روایت مربوطه]

: فرمایش حضرت در آن روایت که فرموده بود: «و خداوند می‌دانست که اولیائش شک و تردید به خود راه نمی‌دهند، و اگر می‌دانست که آنها شک می‌کنند، حجّت خود را یک لحظه هم از آنان غایب نمی‌ساخت» این تعبیر در روایات بسیاری آمده است. «6»
(3) از این روایات چنان فهمیده می‌شود که شک و تردید در وجود حضرت مهدی در اثنای غیبت، در حقیقت از انحراف و فساد موجود سرچشمه می‌گیرد، و الّا اگر انسان را به حال خود واگذارند و محیط در او القای شبهه نکند، هیچ‌گاه

---

(6) کتاب کمال الدین/ 338؛ غیبت نعمانی/ 161- 162.

شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهد.
(1) ما اگر چه گفتیم که طول غیبت خود به خود باعث شک و تردید می‌شود، زیرا در زندگی معمولی مردم چنین چیزی سابقه نداشته است، لکن انسانی که می‌تواند کارها را به منشأ اصلی آن مرتبط و وابسته کند و خدا را در رأس همه کارها ببیند و قدرت گسترده و حکمت بی‌نهایت او را در نظر آورد، هیچ‌گاه طول عمر ولیّ خدا را بعید ندانسته و مسأله برای او خیلی عادی جلوه می‌کند؛ بلکه بعد از آنکه با دلیل و برهان به وجود حجّت خدا یقین کرد، نگهداری حجّت خداوند را برای گسترش عدل و داد در روز معلوم لازم می‌داند. و حتّی اگر هم هیچ روایتی بر وجود حضرت مهدی- علیه السلام- دلالت نکند، بازهم او بر طبق شناختی که از هدف آفرینش دارد و برنامه‌ریزی کلّی خدائی را می‌داند، وجود چنین شخصی را در کلّ جهان لازم می‌داند.
(2) و آنچه که انسان را از پذیرش این حقیقت بازمی‌دارد و مشکلات و دشواریها را بر سر راه او جلوه‌گر می‌سازد و ایجاد شک و شبهه می‌کند، همان انحراف فکری است، مخصوصا برای توده‌های مردم و افرادی که پایه مذهب را بر این گذاشته‌اند که حتما باید امام در جامعه باشد و فایده‌ای برایشان داشته باشد تا تسلیم به امامت او بشوند. برای چنین مردمی، شبهات کارگر است و تردید و شک، راهی به سوی آنان دارد.
(3) و لذا می‌بینیم که اولیای آزموده خداوند، هیچ‌گاه در معرض این شک و تردیدها قرار نگرفته و نیروی اراده و ایمان آنها را هیچ تندباد شک و تردیدی نمی‌تواند بلرزاند؛ زیرا انگیزه انحراف و جاذبه‌های شک و شبهه اصلا در آنها وجود ندارد، بلکه بر فطرت توحیدی خداوند، که عموم انسانها

را بر آن فطرت آفریده است باقی مانده، به قدرت و حکمت پروردگار ایمان داشته، و با دلیل او برهان قطعی، یقین به وجود حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- دارند.
(4) از این دیدگاه، می‌توانیم بفهمیم که وقتی فکر انسان این مسأله را به خوبی درک نکرد، و امکان داشت که شک و تردید در جامعه راه پیدا کند، در این صورت خداوند متعال، حجّت خود را از مردم مخفی نمی‌کرد؛ زیرا مستلزم آن است که حجّت ناقص شده و نسبت به مردم حجّت تمام نشده و باطل گردد، و

چنین کاری از خداوند متعال سر نمی‌زند، زیرا مستلزم یکی از دو نتیجه‌ای است که هر دو باطل و ناممکن است: یا باید امامت را ملغی کند، و یا تکلیف امام‌شناسی را از مردم بگیرد، که هیچ یک از این دو کار شدنی نیست. پس لازم است که تا آنجا که اتمام حجّت بر مردم شود، حضرت را ظاهر و آشکارا نگهدارد.
(1) اگر گفته شود: اگر بنا باشد خداوند حضرت را غایب نکند، غرض و هدف نهائی از آفرینش برآورده نخواهد شد؛ زیرا بنابر آن لازم می‌آید که روز موعود تحقّق نیابد، و آن جامعه نمونه تشکیل نگردد، و با در نظر گرفتن این مطلب که مصلحت و حکمت الهیّه ایجاب کرده چنان روزی باشد، دیگر تخلّف از آن جایز نیست.
در پاسخ می‌گوئیم: این مطلب صحیح است، لکن غیبت آن حضرت، در حقیقت به دنبال همان چیزی آمده است که در روایت گفته است که اولیای خداوند شک نمی‌کنند؛ و این مطلب را خداوند از اوّل می‌دانسته و بر آن اساس از آغاز آفرینش برنامه‌ریزی کرده است.
(2) و امّا این سخن، که غیبت حضرت خود انگیزه‌ای برای ایجاد شبهه و تردید است و باعث نقصان در حجّت خدا در مورد اثبات وجود حضرت مهدی؛ این سخن باطل است؛ زیرا اثبات حضرت، پیش از مسأله غیبت است.
و اگر این سخن بخواهد درست باشد، لازمه‌اش آن است که در برنامه‌ریزی کلّی خدائی نسبت به انجام هدف کلّی از آفرینش تغییراتی اساسی انجام گیرد، و ما مجبور شویم که فرضهای خیالی و غیر واقعی را در نظر آوریم که لزومی برای آنها نیست؛ زیرا دلیل قطعی و برهان علمی بر خلاف آن داریم.
(3) در اینجا سخن در جهت ششم که آخرین مبحث از فصل سوم از بخش دوم این کتاب بود پایان پذیرفت، و نیز بخش دوم را در همین جا ختم کرده، و ان شاء اللّه به بخش سوم کتاب که درباره شرایط ظهور و علائم ظهور است خواهیم پرداخت.

و الحمد للّه ربّ العالمین
تاریخ غیبت کبری ،ص:487
(1)

بخش سوم شرایط و نشانه‌های ظهور

اشاره

تاریخ غیبت کبری ،ص:489
(1)

فصل اوّل شرایط ظهور

اشاره

مفهوم فوق از چندین جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد: (2)

جهت اوّل: فرق شرایط با علائم

از جمله چیزهائی که به عنوان شرایط ظهور دانسته شد، وجود تعداد کافی از اشخاص با اخلاص و مؤمن و آزمایش شده، در رکاب حضرت مهدی- علیه السلام- برای نبرد و پیکار جهانی حضرت در راه حقّ و هدایت می‌باشد؛ و در آینده خواهیم دید که از جمله علائم ظهور وجود دجّال و فرو رفتن در زمین و مطالبی دیگر ذکر شده است.
(3) مفهوم شرایط و علائم در این جهت با یکدیگر شریکند، که هر دو پیش از ظهور حضرت تحقّق خواهند یافت، و تا آنها انجام نگیرد، حضرت ظاهر نخواهد شد، زیرا اگر پیش از تحقّق شرایط و نشانه‌ها ظهور انجام گیرد؛ لازم می‌آید که مشروط پیش از آنکه شرطش وجود یابد تحقّق پذیرد، و پیش از رسیدن مقدّمه و وسیله غایت و نتیجه محقّق شود، و همچنین علاماتی که درستی آن محرز شده است، دروغ از کار درآید. «1»

---

(1) علائم ظهور در روایات از نظر وقوع به دو دسته حتمی و غیر حتمی تقسیم شده‌اند. و لذا مسلّم است علائمی که در مورد محتوم بودن آنها نصّی نداشته باشیم، احتمال رخ ندادن آنها وجود دارد. گذشته از این، طبق روایتی که در کتاب الغیبه نعمانی/ 303 آمده است حتّی امور محتوم نیز بداء پذیرند؛ و لذا امکان عدم وقوع علائم حتمی نیز در جای خود مطرح می‌باشد. مرحوم نوری
تاریخ غیبت کبری ،ص:490
(1) بنابراین می‌بایست که حتما شرایط و نشانه‌ها پیش از ظهور جامه عمل به خود بپوشد، و در همان دوره غیبت کبری یا پیش از آن محقّق شود؛ و به تدریج و هماهنگ به وجود آید تا تکمیل شده و ظهور محقّق شود؛ و هر وقت تمامی شرایط و نشانه‌ها کامل شد، دیگر امکان تأخیر ظهور نیست، زیرا اگر شرایط محقّق شود و ظهور واقع نگردد، لازمه‌اش تخلّف معلول از علّت تامّه است؛ و به عبارت دقیقتر لازمه‌اش آن است که وجود مقدّس حضرت مهدی- علیه السلام- در انجام وظیفه‌اش کوتاهی کند که هیچ‌گاه چنین خطائی از حضرت سر نخواهد زد، و یا به طوری که به زودی توضیح خواهیم داد لازم می‌آید که برنامه‌ریزی الهی عقیم مانده و انجام نشود، و اگر بنا باشد که ظهور حضرت بعد از تحقّق نشانه‌ها انجام نگیرد لازمه‌اش آن است که تمامی روایات وارده درباره علائم و نشانه‌ها را دروغ بپنداریم و حال اینکه صحّت اجمالی آنها احراز شده است.
با اینکه نشانه‌ها و شرایط در مطالب کلّی مذکور با یکدیگر شریکند، در عین حال از جهات متعدّد دیگر با هم تفاوتها و فرقهائی دارند که می‌بایست

به بررسی آن تفاوتها بپردازیم.
(2) تفاوت اوّل:
وابستگی ظهور به شرایط یک نحوه وابستگی واقعی است لکن وابستگی به نشانه‌ها وابستگی از جهت کشف و اعلام است نه به عنوان یک امر واقعی و ارتباط حقیقی.
و تفاوت عمده بین این دو مفهوم همین است. زیرا معنای شرط در فلسفه آن است که رابطه آن با مشروط، رابطه علّت با معلول باشد به طوری که مشروط بدون وجود شرط، هیچ‌گاه موجود نشود.
(3) و این همان چیزی است که به طور حتم می‌توانیم درباره شرایط ظهور

به همین جهت، و نیز پاره‌ای جهات دیگر، از تفصیل بحث علائم ظهور، در کتاب خود نجم ثاقب/ 325 عذر آورده است. بنابراین، واقع نشدن بعضی از اموری که در پیشگوییهای معصومین- علیهم السلام- آمده است، به معنی دروغ از کار در آمدن آنها نیست. در مورد مسأله بداء در پاورقی فصل دوم از بخش دوم توضیح کوتاهی ذکر شد. (مترجم)

بگوئیم که نبود بعضی از شرایط موجب عدم ظهور است تا جائی که اگر آنها موجود نشود، اصلا ظهور معقول نخواهد بود، و نبود آنها اصلا کار ظهور و تحقّق اهداف آن را که گسترش عدالت جهانی باشد مختل می‌سازد و خواه ناخواه برنامه‌ریزی کامل الهی برای تحقّق این منظور ناتمام می‌ماند. بنابراین می‌بایست تمام شرایط ظهور موجود باشد تا تحقّق ظهور و پیروزی و موفّقیّت آن امکان یابد.
(1) امّا نشانه، هیچ‌گونه دخالتی در اصل ظهور ندارد، و فقط دلالتی بر ظهور کرده و موجب آگاهی و اطّلاع مردم از ظهور می‌شود، همچون پرواز و هیجان پرنده‌ها است که بر بارش باران و یا رعد و برق دلالت می‌کند بدون اینکه هیچ‌گونه رابطه‌ای با ریزش باران و یا وجود صاعقه داشته باشد. باران طبق عوامل و علل خود می‌بارد، پرنده‌ای باشد یا نباشد پرواز و هیجانی از خود نشان بدهد یا ندهد، گرچه همیشه با هم همراه و هم زمان هستند.
(2) آنچه در علائم ظهور می‌یابیم همین ویژگی است که می‌توانیم بدون وجود آن نشانه‌ها، ظهور حضرت را تصوّر کنیم؛ و با تخلّف از آن نشانه‌ها، رابطه و پیوستگی بین علّت و معلول و یا سبب و مسبّب از بین نمی‌رود. فقط اشکالی که ممکن است پیش آید آن است که روایات گویای علامات، دروغ از کار درمی‌آید و دروغ را نمی‌توان به ساحت مقدّس پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- یا ائمّه معصومین- علیهم السلام- نسبت داد. و اگر دلیل و

روایت معتبری بود خواه ناخواه می‌بایست به طور حتم آن نشانه‌ها تحقّق یابد، و ظهور پیش از وقوع آن نشانه‌ها امکان‌پذیر نیست گرچه بین نشانه و ظهور- همچون شرایط- ارتباط و وابستگی واقعی نباشد.
(3) آری نکته‌ای که باید در نظر داشت آن است که بعضی از این نشانه‌ها خود جزئی از شرایط هستند، مثلا وجود دجّال و یا قتل نفس زکیّه؛ از پی‌آمدها و نتایج دوران فتنه‌ها و انحرافاتی است که وسیله‌ای برای آزمایش مردم و یکی از شرایط ظهور است.
بنابراین بین این گونه نشانه‌ها و بعضی شرایط ارتباطی محکم و رابطه‌ای لازم همچون ارتباط سبب با مسبّب وجود خواهد داشت، و نهایتا همان
تاریخ غیبت کبری ،ص:492
خصوصیّت شرایط در این گونه نشانه‌ها نیز می‌بینیم.
(1) در عین حال با در نظر گرفتن دو مطلب هماهنگ زیر درمی‌یابیم که وجود این علامات نیز با آنچه در تفاوت میان شرط و نشانه گفتیم منافات ندارد:
اوّل: اینگونه علامات نیز در سلسله علل ظهور قرار ندارد، بلکه یکی از معلولات و پی‌آمدهای برخی از علل ظهور است و لذا جزء علّتها نمی‌باشد، گرچه وجود آن پیش از ظهور لازم و ضروری باشد.
دوم: اینگونه موارد در روایات همچون نشانه‌ای برای جلب نظر مردم به تحقّق ظهور مطرح شده، و از این دیدگاه خاصّ، چیزی جز کاشف بودن از ظهور و دلالت بر آن مورد نظر نبوده است، خواه در شمار علل ظهور نیز باشد یا نه. امّا شرایط ظهور اینگونه نیستند، زیرا نتایج و آثار آنها از نظر مردم شناخته شده نیست و به طور کلّی- چنانکه یادآور خواهیم شد- جلب کننده نظر مردم به امر دیگری نمی‌باشند.
(2) بنابراین آنچه که از تسلسل علائم و ظهور در اندیشه ایجاد می‌شود آن است که این نشانه‌ها می‌بایست پیش از ظهور تحقّق یابد، و این مطلب درستی است که بین نشانه و شرط مشترک است. امّا اینکه لزوم تحقّق نشانه‌ها پیش از ظهور موجب آن شود که تفاوتی بین شرط و نشانه نباشد و همه نشانه‌ها علّت و سبب ظهور باشند این مطلب به دست نمی‌آید.
(3) تفاوت دوم:
علائم ظهور، عبارت است از چندین رویداد و حادثه که گاهی نیز به طور پراکنده پدید آمده و تنها ارتباط واقعی که بین آنها و ظهور وجود دارد، این است که همه آنها پیش از ظهور تحقّق می‌یابند، و به همین جهت در روایات به عنوان علامت مطرح شده‌اند. امّا شرایط ظهور به اعتبار برنامه‌ریزی طولانی الهی، با ظهور رابطه واقعی داشته و سبب پیدایش آن می‌باشند؛ چه ظرف وجود آنها پیش از ظهور را در نظر گیریم، و چه ظرف نتیجه دادن آنها را پس از ظهور.

(4) تفاوت سوم:
نشانه‌ها لزومی ندارد که حتما در یک زمان با یکدیگر واقع شوند بلکه یک
تاریخ غیبت کبری ،ص:493
نشانه در یک زمان پدید می‌آید و پایان می‌پذیرد و نشانه‌ای دیگر در زمانی دیگر.
البتّه گاهی هم به طور تصادف در یک زمان چندین نشانه با هم پدید می‌آیند. بنابراین نشانه‌ها همچنانکه ارتباط واقعی با یکدیگر ندارند از نظر زمانی هم پراکنده می‌باشند.
(1) امّا شرایط اینگونه نبوده و می‌بایست با یکدیگر مرتبط باشند و در آخر کار موجب ظهور شوند، و به تدریج ایجاد شده و آنچه که وجود می‌یابد استمرار داشته و از بین نرود. و اینگونه شرایط که جزئی از برنامه کلّی الهی هستند بعد از آنکه موجود شوند دیگر امکان ندارد که از بین بروند. و هرگاه پدید آید همراه و هماهنگ شرط اوّل است، و به همین‌گونه شرایط یکی بعد از دیگری با یکدیگر جمع شده تا آخرین لحظه از دوره غیبت کبری آخرین شرط به عنوان جزء اخیر از علّت تامّه حاصل می‌شود و در پی بی‌آن ظهور تحقّق می‌یابد.
تفاوت بعدی را از همین جا می‌توانیم بهتر بفهمیم.
(2) تفاوت چهارم:
علامت ظهور، رویدادی عارضی است که طبیعتا ادامه و گسترش ندارد و هر اندازه که به طول انجامد در نهایت دوامی نخواهد داشت؛ بر خلاف شرایط که به طبیعت حال خود مستلزم بقا و تداوم است، و بر طبق برنامه‌ریزی الهی تا هنگام ظهور حضرت آن شرایط پدید آمده می‌بایست باقی باشد تا نتیجه خود را بدهد و ظهور تحقّق یابد.
(3) تفاوت پنجم:
تمامی علامات پیش از ظهور پدید آمده و از بین می‌رود؛ لکن شرایط به طور کامل به وجود نمی‌آیند مگر نزدیک ظهور و یا به هنگام وقوع آن و ممکن نیست که از بین بروند؛ و الّا لازم می‌آید که شرط از مشروط جدا شده و نتایج با مقدّمات ارتباط و پیوستگی نداشته باشند و وقوع چنین چیزی محال است.
سرّ این مطلب در نتایج و آثاری که بر این دو مفهوم مترتّب می‌باشد، نهفته است زیرا علائم با همان خصوصیّاتی که دارند نشانه‌هایی هستند که بر وقوع ظهور دلالت می‌کنند، و کاشف از تحقّق آن می‌باشند، و وظیفه‌ای که بر آن
تاریخ غیبت کبری ،ص:494
علائم مترتّب است، ممکن است به هنگام ظهور، پایان پذیرد و در این هنگام بعد از ظهور دیگر بی‌معنی خواهند شد، لکن شرایط از آنجا که در

ایجاد ظهور مؤثّر می‌باشند باید در همان زمان ظهور وجود داشته باشند، تا در مجموع شرط کامل پیروزی باشند؛ زیرا با نبود برخی از شرایط، اصل ظهور منتفی می‌شود.
(1) تفاوت ششم:
شرایط ظهور در برنامه‌ریزی الهی دخیل می‌باشند و می‌بایست مورد توجّه قرار گیرند؛ زیرا فرا رسیدن روز موعود متوقّف بر آنها است. بلکه قبلا دانستیم (و این مطلب ثابت شد) که انسانیّت از نخستین روز پیدایش تا روز ظهور در یک مسیر واحد و در خطّ برنامه‌ریزی‌شده الهی برای موفّقیّت ظهور آماده می‌شده است، لکن نشانه‌ها هیچ‌گونه دخالتی در این مسیر ندارند بلکه فایده مهمّ آنها این است که مسلمانها را از وجود آن روز آگاه ساخته و ذهن آنها را برای استقبال از آن روز آماده می‌سازند.
(2) تفاوت هفتم:
نشانه‌های ظهور را می‌توان شناسائی کرد و می‌توانیم بفهمیم که کدام یک از آنها تاکنون موجود شده و کدام یک هنوز موجود نگشته، و از آن راه پی‌برد که آیا ظهور نزدیک است یا هنوز خیلی دور است.
امّا شرایط، به طور اجمال قبلا گفتیم که نمی‌توان به تمام شرایط در یک زمان پیش از ظهور دست یافت، و یا آنها را حاصل کرد. زیرا برخی از آن شرایط، وجود تعداد کافی از افراد آزموده و با اخلاص در سطح جهانی بوده، و بررسی درست و شناسائی آنها برای اشخاص عادی امکان‌پذیر نیست، و نمی‌توانیم بفهمیم که آیا این اشخاص به آن درجه از اخلاص لازم رسیده‌اند یا نه، و در پیدایش تعداد کافی از این اشخاص همیشه شک و تردید داریم. بنابراین حصول این شرط برای جهانیان همواره نامعلوم است تا وقتی که حضرت ظاهر شود؛ در آن هنگام معلوم می‌شود که تمامی شرایط حاصل شده است، و ظهور کاشف از تکمیل شرایط است.
(3) آنچه گذشت مجموعه تفاوتها بین علامات ظهور و شرایط آن بود که
تاریخ غیبت کبری ،ص:495
می‌توان تفاوت اوّل را تفاوت در مفهوم و معنی و دیگر تفاوتها را تفاوت در ویژگیها و صفات دانست.
(1)

جهت دوم: معنی و تعداد شرایط ظهور

اشاره

مقصود ما از شرایط ظهور همان شرایطی است که تحقّق روز موعود متوقّف بر آنها است، و گسترش عدالت جهانی به آنها وابستگی دارد. همان روز موعودی که رکن اساسی تحقّق آن ظهور حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- می‌باشد. و لذا ظهور حضرتش متوقّف بر وجود همین شرایط است.
البتّه مسأله غیبت و ظهور را اگر بخواهیم به طور مجرّد بنگریم به طور مستقیم جز به اراده خدا منوط و وابسته نمی‌باشد، لکن خداوند اراده کرده است که ظهور وابسته به همین شرایط باشد تا روز موعود تحقّق یابد، زیرا که حضرت مهدی- علیه السلام- برای همین مسأله ذخیره گشته است و بنابراین رابطه و پیوستگی کاملی بین ظهور آن حضرت و پیدایش شرایط روز موعود وجود دارد.
با در نظر گرفتن این سطح گسترده می‌توان تعداد شرایط را سه چیز دانست:
(2)

شرط اوّل: وجود طرح و برنامه عادلانه [کامل]

کاملی که عدالت خالص واقعی را در برداشته باشد، و بتوان آن را در هر زمان و مکانی پیاده کرده و برای انسانیّت سعادت و خوشی ببار آورد، و تضمین کننده سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد.
روشن است که بدون وجود چنین برنامه و نقشه جامعی، عدالت کامل متحقّق نخواهد شد، و وجود عدالت ناقص و جزئی در سعادت بشریّت نقش چندانی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا به همان اندازه که عدالت، ناقص است؛ سعادت و خوشبختی انسان نیز ناقص خواهد بود، علاوه بر آنکه همان جنبه‌های نقص ممکن است زیادتر گشته و خودنمائی کند، و نهایتا سبب گردد که همان عدالت جزئی نیز نتواند مفید فایده قرار گیرد.
(3) چنانکه نمی‌توان گفت که هدف خداوند وجود عدالت ناقص است و برای

آن برنامه‌ریزی کرده است، زیرا برنامه‌ریزی الهی عبارت است از پرستش و عبادت کاملی که جز با تحقّق عدالت کامل موجود نخواهد شد. بویژه بعد از آنکه دانستیم که از آغاز پیدایش انسان در روی زمین مسیر حرکت او رسیدن به این هدف بوده، و در آن صورت نمی‌توان گفت که خداوند هدف این حرکت کلّی را یک عدالت ناقص تعیین کرده است. و اگر چنین باشد ستمی ناروا است که بر بشریّت وارد می‌شود، و خداوند بالاتر از آن است که نسبت ظلم و ستم به او بدهیم.
(1) بنابراین از این شرط سه مطلب به دست می‌آید:
امر اوّل: در حقیقت هدف نهائی، پیاده شدن نقشه کامل عدل جهانی است که در آن هیچ ظلم و ستمی وجود ندارد.
امر دوم: این نقشه فقط به هنگام ظهور حضرت عملی می‌شود. و اگر بخواهد در آن روز هم قابل پیاده شدن نباشد دیگر در هیچ زمانی پیاده نخواهد شد، و گسترش عدالت در روز موعود محال و ممتنع می‌شود.
امر سوم: پیش از آنکه بخواهند این نقشه را عملی کنند، اصول و کلیّات آن باید برای مردم روشن باشد و از آن اطّلاع داشته باشند. زیرا قبلا گفتیم که تطبیق و پیاده کردن نقشه خدائی وابسته به آن است که انسانها در طول زمان تجربیّاتی به دست آورند و آزمایشاتی بدهند، تا در پذیرش عدالت واقعی قبلا تمرین کرده و بر ایشان بی‌سابقه نباشد، و از آن وحشت نکنند، و عمل بدان بر ایشان دشوار و سخت نباشد و موفقیّت و پیروزی آن ناممکن نشود.
(2) شرط دوم: وجود رهبر و پیشوائی شایسته و بزرگ که شایستگی

رهبری همه‌جانبه آن روز را داشته باشد. در این باره در ضمن دو نکته به بحث می‌پردازیم:
نکته اوّل: این شرط به هنگام تحلیل به دو شرط زیر تقسیم می‌شود:
اوّل؛ وجود رهبر برای این نهضت جهانی که بدون او چنین نهضتی راه نمی‌افتد.
دوم؛ این رهبر باید شایستگی رهبری در سطح جهانی را داشته باشد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:497
(1) شرط اوّل را در گذشته به هنگام بحث درباره اهمیّت رهبری اثبات کردیم و آنچه که در اینجا اضافه می‌کنیم، بحث رهبری جمعی است؛ یعنی آنچه که جای رهبری فردی را می‌گیرد. اگر بتوانیم رهبری جمعی را مورد مناقشه قرار دهیم و بطلان آن را ثابت کنیم نتیجه این می‌شود که فقط رهبری فردی و ایمان به آن تحقّق روز موعود را ممکن می‌سازد.
یک جامعه را در یکی از سه حالت ذیل می‌توانیم در نظر گیریم:
اوّل: هر فردی به تنهائی شایسته رهبری باشد، تا چه رسد به صورت جمعی.
دوم: فرد به تنهائی نتواند وظائف رهبری را انجام دهد، بلکه رأی و نظریّه متّفق علیه عموم را اتّخاذ کند.
سوم: هم فرد و هم جامعه ناقص بوده و شایستگی رهبری نداشته باشند.
(2) صورت اوّل از درجه اعتبار ساقط است. زیرا هیچ‌گاه و در هیچ زمانی نه در گذشته و نه در آینده این وضعیّت قابل تحقّق نیست و هیچ قانونگذار و فیلسوف و جامعه‌شناسی مدّعی آن نمی‌تواند بشود که چنین وضعی پیش آید که تمام افراد، شایسته رهبری باشند و هر کس به تنهائی رهبر باشد. و اگر بخواهد روز موعود متوقّف بر چنین حالتی باشد، هیچ‌گاه فرا نخواهد رسید و این انتظار بیهوده خواهد بود و هیچ‌یک از ادیان آسمانی که نوید چنان روزی را داده‌اند، چنین مطلبی را نگفته‌اند.
(3) علاوه بر آن چنین تلازمی بین این دو مسأله نیست که اگر فردی در صورت انفرادی شایستگی رهبری را داشته باشد، در صورت اجتماعی هم شایستگی خواهد داشت. زیرا در صورت انفرادی برخورد تضادّ آراء و اندیشه‌ها چندان نیست و لذا رهبری آسانتر انجام می‌گیرد، ولی در صورت رهبری جمعی به جهت برخورد و تضادّ اندیشه‌ها، رهبری دشوار می‌گردد. بنابراین هرگونه شایستگی رهبری فردی همراه شایستگی رهبری جمعی نخواهد بود، و اگر گفته شود که بر طبق موازین دموکراسی جدید، برخی از اشخاص و یا گروه اقلیّت نظریّه خود را پس گرفته و یا به نظر آنها اعتنا نشده و ملاک رأی اکثریّت است، در این صورت زیان جبران‌ناپذیر و ظلمی ناروا انجام گرفته است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:498

(1) و امّا صورت سوم؛ بدیهی است که این حالت نیز بی‌اعتبار است. زیرا اجتماع ناقصها هیچ‌گاه کمال آفرین نخواهد بود. اگر اندیشه جمع‌شده آنها ناقص باشد، خواه ناخواه رهبری آنان نیز ناقص بوده و از پیاده کردن نقشه عدالت جهانی ناتوان خواهند بود.
اگر کسی بگوید: نقصان نسبی است و حدّ و اندازه خاصّی ندارد و شاید از این مقدار اندک نقص بتوان چشم‌پوشی کرد.
در پاسخ می‌گوئیم: نه! در این موضوع مورد بحث، مقدار اندک نقص هم، کم اهمیّت نیست. زیرا کمبود نسبت به هر چیزی با اهداف و خواسته‌های مطلوب از آن در نظر گرفته می‌شود، و نقص در این مورد باید با آن هدف نقشه کامل سنجیده شود. در این صورت اگر هدف پیاده شدن کامل نقشه عدالت جهانی است، هرگونه نقصی هر چند اندک باشد؛ دلیل بر آن است که نقشه بطور کامل انجام نگرفته و هدف نهائی محقّق نشده است.
(2) امّا صورت دوم؛ از نظر تصوّر و اندیشه ممکن است درست باشد. بدین صورت که بگوئیم رأی و نظریّه یک فرد ناقص و غیر قابل قبول، لکن رأی عموم و متّفق علیه، مورد قبول باشد. در عین حال باید در نظر داشته باشیم که یک چنین رهبری گسترده‌ای از زمامداری هرگونه کشوری از دولتهای امروز دقیقتر و مهمتر است، و لذا می‌بایست آن رأی همگانی از افرادی تشکیل شود که هر یک از بینشی عمیق و فرهنگی گسترده و اندیشه‌ای والا برخوردار باشند تا بتوان بر رأی برخاسته از آنان تکیه کرد و زمام رهبری را به دست آنان سپرد، یک چنین حالتی در طول تاریخ زندگی انسانیّت به وجود نیامده و در هیچ ملّت و هیچ کشور و دولتی دیده نشده، تا چه رسد که بخواهیم در سطح جهانی یک چنین حالتی داشته باشیم و این مطلبی است که هر کس با کمترین توجّه به نگرانی و آشفتگیهای ملّتها و دولتها آن را یافته و وجدان می‌کند. نظامات حاکم بر جهان و حکومتهای دموکراتیک امروز دنیا را می‌بینیم که چه لغزشها و اشتباهات، و در مواردی از روی عمد چه حق‌کشیها و جنایاتی را مرتکب شده‌اند.
(3) آری، فقط در یک مورد که مهمترین و بزرگترین موارد است می‌توان بدان

قائل شد و آن وقتی هست که آن افراد آزمایش شده و با اخلاص که ویژگیهایشان را برشمردیم، پس از آنکه زمام امور دنیا را در هنگام ظهور بدست گرفتند و تمرینات و تجربیّات فراوان و اطّلاعات و معلومات وسیع و گسترده‌ای کسب کرده و بر تمام جزئیّات و دقائق جهان آگاهی یافتند، در این صورت آن نظری که آنان در آن متّفق باشند، رأیی کامل و پخته بوده قابل آن است که در رهبری عالم سهمی داشته باشد و با استمرار و تداوم تربیت تحت نظر حضرت مهدی- علیه السلام- این رأی عمومی بدون شک

از خطا معصوم است.
(1) این گونه شوری همان است که در قرآن مجید بدان اشارت رفته است که می‌فرماید: وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ و همین شوری و نظرخواهی است که حضرت بدان اعتماد کرده است و در برنامه‌ریزی الهی برای اداره جهان و رهبری گیتی بعد از وفات و رحلت حضرت بقيّة اللّه در نظر گرفته شده است. «2»

---

(2) باید در نظر داشته باشیم که بسیاری از امور مربوط به دوران پس از ظهور و تحقّق حکومت حضرت مهدی- علیه السلام- و نحوه اداره جهان در آن زمان و یا پس از رحلت حضرتش، از مسائلی است که نه از واجبات عقاید است و نه بطور صریح و مسلّم می‌توان درباره آنها از مدارک اسلامی و مجموعه‌های روائی یک امر واضح و حتمی و لازم الاعتقادی را فهمید. و لذا در عین حال که مؤلّف محترم و نویسنده بزرگوار در اینجا اشاره‌ای به نحوه حکومت مبتنی بر شورا و رأی عام در دوران بعد از ظهور کرده‌اند، نمی‌توان خواننده را ملزم به پذیرفتن آن کرد و به فکر نحوه رأی‌گیری و تشکیل مجالس شورای بعد از آن انداخت. بنابراین بهتر همانست که همان فرمایش حضرت امیر المؤمنین علی- علیه السلام- را در نظر داشته باشیم که در جواب سؤال کننده‌ای که از خصوصیّات بعد از امام زمان- علیه السلام- پرسیده بود، حضرت به او جواب دادند که: «ذلک امر موکول الیه» و این را هم واگذار کنیم تا هر وقت حضرت ظاهر شدند به هرگونه که خواستند و صلاح دانستند حکومت بعد از خود را اداره کنند، و اوصیاء و جانشینان بعد از خود را تعیین نمایند.
البتّه این نحوه توجیه برای بعد از حکومت حضرت که امور به شورای مؤمنین بعد از حضرت واگذار می‌شود ممکن است در ذهن بعضی از خوانندگان آن مطلبی را که برخی از نویسندگان به اصطلاح روشنفکر مملکت خودمان در موضوع خاتميّت رسول اکرم- صلّى اللّه علیه و آله- گفته‌اند و خاتميّت را چنان معنی کرده‌اند که مردم رشد یافته بر اثر تعالیم پیامبران بعد از پیامبر اسلام دیگر نیازی به آمدن وحی و پیامبر و خداوند ندارند و خودشان بر اساس همان تعالیم اسلامی و با توجه به پیشرفت علم می‌توانند مشکلات خود را حل کرده و برای خود به جعل و تدوین قوانین تازه بر اساس
تاریخ غیبت کبری ،ص:500
(1) این شورا در اسلام مربوط به جامعه ناقص و یا منحرف و کافر نیست بلکه مربوط به افرادی با ایمان و کامل است، خداوند متعال از آنان بدین گونه (در سوره شوری آیات 37- 38) یاد می‌فرماید:
«کسانی که از گناهان بزرگ و زشتیها اجتناب کرده و هنگامی که به خشم

می‌آیند ببخشایند و کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده و نماز بپادارند و کارهایشان در بین خودشان با شوری و مشورت خواهی از یکدیگر می‌گذرد و از آنچه که به آنها روزی کرده‌ایم انفاق کنند.»
(2) بنابراین در صورتی که یک امّت تحت اشراف حکیمانه با یک تربیت و رشد کامل و گسترده و به هم پیوسته بتواند به مرحله‌ای برسد که تمام افراد و یا اکثریّت افرادش به این درجه از اکمال برسند، در آن صورت رأی عمومی که مورد اتّفاق همگان باشد، به ناچار معصوم از اشتباه و خطا خواهد بود و پیدایش اتّفاق نظر و اجماع در چنین شرایطی تا اندازه زیادی به سهولت انجام می‌شود و رأی اجماعی امّت به تنهایی قابلیّت رهبری عالم را خواهد داشت و از آن نظریّه می‌توان پیروی کرد و در آن روز و روزگار دموکراسی استوار بر پایه‌های عدالت خالص را، اگر نیازی بدان باشد، می‌توان پذیرفت. زیرا از حکومت فردی در آن صورت بی‌نیاز می‌باشیم.
(3) این همان اجماعی است که فرمایش رسول خدا بدان اشارت دارد که فرمود: «لا تجمع أمّتی علی خطأ أو علی ضلالة» یعنی امّت من بر اشتباه و یا گمراهی اجماع نخواهد کرد. در صورتی می‌توان این جمله را گفت که رأی عمومی مردم معصوم از اشتباه باشد، نه در آن حالت که در زیر فشار جوّ آشوب و انحراف و تجزیه امّت اسلامی به چندین گروه و دسته و مذهب نظری عمومی پدید آید.

کتاب و سنّت و شورای افرادی که فکرشان را رسالت روحی بارور ساخته است بپردازند، و به اصطلاح روزگار دین سپری شده و روزگار علم و پیشرفت افکار رسیده. ولی مسلّم است چنین چیزی در نظر مؤلّف محترم نبوده است. و خوانندگان گرامی نیز در نظر داشته باشند که: «حلال محمّد حلال الی یوم القیامة و حرام محمّد حرام الی یوم القیامة» و اینکه بشر هیچ‌گاه بی‌نیاز از دین و وحی و دستورات آسمانی الهی نخواهد شد. (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:501
(1) چنانکه آیه شریفه قرآنی نیز به همین مطلب اشاره کرده است که می‌فرماید: کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ».
این خطاب به این اعتبار است که قوانین و دستوراتی که به این امّت داده شده است توانائی تربیت کردن آنان را تا شایستگی برخورداری از عنوان بهترین امّتها را داشته باشند دارد. و به این درجه نخواهند رسید مگر با پیروی همه جانبه و رسیدن به مقام عصمت در آراء و اندیشه‌های عمومی خود. لکن در دوران آشفتگی و انحراف نمی‌شود گفت بهترین امّتها می‌باشند، و لذا خداوند متعال فرمود: کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاس تَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ «3» َو امّت اسلامیَ فقط در آن دوره شکوهمند آمر به معروف و ناهی از منکر و مؤمن خواهد بود.
(2) و به هر حال روزگار فتنه‌ها و انحرافات نخواهد توانست نظریّه‌ای همگانی و مورد اتّفاق و عادلانه و واقع‌بینانه که بتوان رهبری جهان را به دست آن داد، داشته باشد. و در این صورت شکلهای سه‌گانه رهبری دسته جمعی از ارزش افتاده و فقط شکل رهبری فردی برای اداره جهان و زمامداری تمام پهنه گیتی به صورت عادلانه باقی خواهد ماند و مقصود ما از رهبری واحد همین حالت می‌باشد.
(3)

شرط سوم: وجود یاران همکار و همفکر و پایدار در کنار آن رهبر واحد.

دلیل و برهان بر لزوم این مطلب را بعد از ابطال دو فرض می‌توان اقامه کرد:

---

(3) آل عمران/ 110: شما بهترین امّتهائی هستید که برای عموم مردم بیرون آورده شده‌اید؛ به معروف امر کرده و از منکر نهی می‌کنید و به خداوند ایمان دارید.
نکته‌ای که با عرض پوزش از نویسنده محترم لازم است تذکّر داده شود، آن است که خلاصه مطلب اگر در جامعه اسلامی نظر امام معصوم باشد و مردم با تربیت و رشد کاملی که دارند با آگاهی کامل و ایمان راستین پذیرای آن نظر باشند و وحدت کلمه و اتّفاق نظر بر آن عقیده و دستور پیدا کردند، در آن صورت اجماعی حقیقی و وحدتی واقعی شکل یافته؛ و اگر نظر امام نباشد و یا مخالف نظریّه عموم باشد، هیچ‌گونه ارزشی برای اجماع بدون نظر امام نخواهد بود. (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:502
(1) فرض اوّل: اینکه بگوئیم آن رهبر واحد به تنهائی با دنیا بجنگد و به مقابله برخیزد. بطلان این نظریّه واضح است، زیرا آن شخص هر چند توانائی جسمی و روحی داشته باشد، باز به تنهائی نخواهد توانست با تمامی دشمنان بستیزد و همه را از بین ببرد؛ البته با ابطال نظریّه دوم که اظهار معجزه باشد، و الّا به صورت اعجاز امکان آن پیروزی وجود دارد.
اگر کسی بگوید که این رهبر واحد ابتدا به تنهائی کارش را شروع می‌کند و به تدریج یاران و همکارانی تربیت کرده و کارش را پیش می‌برد، چنانکه رسول خدا این چنین عمل کرد؛ می‌گوئیم: معنای این مطلب آن است که این شخص به تمام عالم نمی‌پردازد مگر بعد از آنکه به تعداد کافی یار و یاور داشته باشد، نه اینکه خود به تنهائی با تمامی نیروهای دنیا بجنگد.
(2) فرض دوم: این رهبر از طریق معجزه با جهانیان بجنگد.
در گذشته به اختصار این مسأله را مورد مناقشه قرار دادیم و حاصل آن در دو جواب خلاصه می‌شود:
پاسخ اوّل: اگر دعوت الهی در طول تاریخ بر اساس ایجاد معجزات برای یاری و پیروزی آن، پایه‌گذاری شده بود، از آغاز آفرینش بر روی کره زمین هیچ‌گونه انحراف و ضلالتی پدیدار نمی‌گشت و دیگر نیازی به پیکار و جهاد انبیاء و یارانشان نبود، و بدین ترتیب روز موعود نیز نیازمند برنامه‌ریزی برای تحقّق آن نبوده به تأخیر نمی‌افتاد. زیرا از همان آغاز تولّد بشریّت تا پایان عمر بشر می‌توانست موجود باشد.

پاسخ دوم: دعوت الهی همواره بر پایه تربیت اختیاری فرد و امّت قرار داشته است. چرا که خدای متعال به انسان عقل و اختیار عطا فرموده و راه حق و باطل را به او نشان داده و مسئولیّت اعمالش را بر دوش خود وی گذارده است. و در چنین شرایطی است که تمحیص و امتحان الهی آغاز گشته و معنی می‌یابد. و روشن است ایمان آزموده شده، و لو در شکل بسیط و ابتدائی، گرانبهاتر و ریشه‌دارتر از ایمان قهری و اضطراری است. و با فرض به کار برده شدن معجزات مورد بحث، آنچه می‌تواند به دست آید، همین ایمان قهری است.

تاریخ غیبت کبری ،ص:503

(1) با در نظر گرفتن بطلان این دو فرض، آنچه که ما گفتیم اثبات می‌شود که برای پیاده کردن عدالت جهانی نیاز به یار و یاور و پشتیبان می‌باشد تا با همکاری آنان بتوان به صورتی طبیعی و عادی به گسترش عدل و داد پرداخت. ویژگیهائی را که این افراد می‌بایست واجد باشند، در همین شرط نهفته است. زیرا این افراد می‌بایست دارای خصوصیّات معیّنی باشند تا بتوانند آن کار مهم را انجام دهند و الّا هرگونه پشتیبانی کفایت نمی‌کند.

بنابراین نمی‌توان گفت که فقط روح فداکاری و از خودگذشتگی اگر در افراد باشد، برای یاری کردن و همکاری با آن رهبر واحد کافی است. بلکه شرایط دیگر نیز لازم دارند که مهمترین آنها دو شرطی است که هر دو یکدیگر را تکمیل کرده و پا به پای هم باید وجود داشته باشند، و دیگر ویژگیها را می‌توان به آن دو شرط اساسی برگرداند. و آن دو عبارتند از:

اوّل: درک و فهم راستین از اهمیّت آن هدف و نتیجه‌ای که به خاطر آن تلاش و کوشش می‌کنند و می‌خواهند آن را پیاده کنند.

دوم: آمادگی همه جانبه برای فداکاری و از خودگذشتگی در راه هدف.

(2) هر اندازه که از این دو حالت در یک فرد ایجاد شود، او را شایسته کار اجتماعی و دسته جمعی و جهاد در راه حق می‌نماید. و آنچه که از آزمایش الهی به دست می‌آید، تکامل در درجات این دو شرط است. و آنچه که شرط ظهور است، همان است که این دو ویژگی در تعدادی کافی از افراد مردم به وجود آید. و این همان نتیجه‌ای است که از برنامه‌ریزی الهی برای تحقّق روز موعود به دست می‌آید. و به هر اندازه که از این دو ویژگی کم شود، و افراد نسبت به آن کمبود داشته باشند، به همان مقدار از کار و تلاش و جهاد عاجز و ناتوان می‌باشند؛ هر چند نسبت به حالات روحی گوشه‌گیری و به خود فرو رفتن خیلی با اخلاص و در درجات بالا باشند. و به همین نسبت یک امّت هر چند نسبت به وجود این افراد کمبود داشته باشد، به همان اندازه از پیاده کردن عدالت در جامعه خود ناتوان است. حتّی اگر تمام مردم جهان برای نجات او بپاخیزند، تا وقتی خود افراد یک ملّت به راستی نخواهند اصلاح شوند و درک و شعور کامل نداشته باشند و از

آزمایش به خوبی بیرون نیایند، روی صلاح و خوشبختی را نخواهند دید.
(1) از اینجا می‌فهمیم که هدف برنامه‌ریزی الهی آن است که می‌خواهد آزمایشی برگزار کند که به تدریج امّت اسلامی را بسوی ایجاد این دو شرط بالا ببرد و روحیّات آنان را کامل گرداند، به طوری که بتوانند زمام رهبری جهان را به دست گیرند، و این شرط سوم را تحقّق بخشند. در گذشته در این باره به تفصیل سخن گفته‌ایم.
(2) بعد از بررسی سه شرط اساسی ظهور دو نکته دیگر را باید در نظر داشته باشیم:
نکته اوّل: گاهی گفته می‌شود که علاوه بر شرایط سه‌گانه فوق، شرط دیگری نیز لازم است تا در روز موعود بتوان عدالت کامل جهانی را پیاده کرد. و آن شرط عبارت است از وجود توده‌های مردمی که در سطحی کافی از فرهنگ و شعور اجتماعی و روحیّه فداکاری باشند، تا در نخستین مرحله روز موعود گروه‌های اولیّه پیروان حضرت را تشکیل دهند. زیرا آن افراد با اخلاص درجه یک که شرط سوم با وجود آنها محقّق می‌شد، گروه پیشرو جبهه جنگ جهانی هستند؛ لکن اگر بخواهند آن نقشه عدالت جهانی را پیاده کنند، می‌بایست جمعیّت بیشتری را داشته باشند تا در آغاز زمینه‌ای برای پذیرش آن برنامه باشند و از جامعه آنان شروع شود.
(3) این مطلب را می‌توانیم صحیح بدانیم زیرا خداوند در برنامه‌ریزی خود دو سطح از شعور و آگاهی را به عنوان نتیجه آزمایش مشخّص ساخته است:
اوّل: اخلاص در خواسته‌ها که همان آمادگی مردم برای پذیرفتن و پاسخ‌گوئی به ندای امام عصر باشد. و قبلا گفتیم که این آمادگی در بسیاری از مردم وجود دارد، گرچه پیش از ظهور دست به انجام گناهان و معصیتهائی می‌زنند و احیانا انحرافاتی دارند.
دوم: احساس ناامیدی از تمامی تجربیّات گذشته‌ای که مدّعی حلّ

مشکلات جهانی بوده‌اند و بعد رسوائی و ناتوانی برنامه‌هایشان رو شده و با تجربه معلوم شده که کاری از پیش نبرده‌اند.
(1) عکس العمل این ناتوانی و تجربه آن است که به طور پیچیده و مبهم این حالت در روح مردم ایجاد می‌شود که در انتظار پیاده شدن برنامه راستین عدالت جهانی و راه حلّ حقیقی برای مشکلات و گرفتاریها و تجاوزات بشری به سر می‌برند، و به مجرّد اینکه با اولین برنامه فراگیر عدالت جهانی آشنا شوند با آن رابطه برقرار کرده آن را اجابت می‌کنند.
(2) این دو زمینه بهترین موقعیّت برای پذیرائی روز ظهور می‌باشند- به طوری که در تاریخ گذشته شرح دادیم- لکن وجود گروههای گسترده پیرو

حضرت در جهان که شعور و احساسی در سطح بالا داشته باشند که روز موعود را به راحتی پذیرفته و در انتظار آن باشند، آن مطلبی است که نبایست منتظرش بود. زیرا بعد از آنکه آن حدیث متواتر را از رسول خدا شنیده‌ایم که طبق آن گریزی از پر شدن زمین از ظلم و جور نیست، و برنامه‌ریزی کلّی الهی را دیده‌ایم که تا هنگام ظهور چه نقشه‌ای در پیش است، دیگر انتظار پیدا شدن چنین جوامعی بی‌مورد است. «4»
(3) همچنین با وجود این دو زمینه در مردم دیگر نیازی به آن نیست. و نیز با در نظر گرفتن این نکته که حضرت در نهایت نیرو و سختی پیکار جهانی خود را آغاز می‌کند (به طوری که در تاریخ آینده خود خواهیم دید) و نیز وجود شرایط مثبتی که پیروزی آن حضرت را تضمین می‌کند، دیگر وجود اینگونه گروهها چندان اهمیّتی برای پیشرفت کار آن حضرت ندارد.
(4) نکته دوم: شرایط چهارگانه فوق مربوط به پیاده کردن عدالت خالص در روز موعود است. ولی اگر نسبت به شرایط ظهور بسنجیم، یکی از آنها که وجود رهبر باشد کم می‌شود و سه شرط دیگر باقی می‌ماند. زیرا معنی ظهور آن است که فرد آماده قیام و به عهده گرفتن مسئولیّت انجام برنامه الهی در آن روز، وجود

---

(4) ما در بخش اوّل ترجمه این کتاب در آن هنگام که نویسنده محترم در این باره بحث می‌فرمودند، حاشیه‌ای بر این مطلب زدیم و آن روایات را نه به صورتی که گویای شرطیّت ظلم و جور برای ظهور باشد، معنی کردیم. (مترجم)

دارد که می‌خواهد ظاهر شود. و با گفتن این کلمه شرط دوم را در ضمن پذیرفته‌ایم و خواه‌ناخواه سه شرط بیشتر باقی نمی‌ماند.
(1) و اگر عبارت را تغییر داده و گفتیم: «شرایط ظهور در اسلام» شرط اوّل را محقّق گرفته و دو شرط دیگر باقی می‌ماند. و اگر از راه دیگر قدم برداشته و گفتیم:
شرط چهارم در مقابل شرط سوم چندان اهمیّتی ندارد، بطوری که شرط چهارم را اصلا حذف کردیم، و آن را از صفات و ویژگیها دانستیم، نه از شرایط، و یا آن را ضمن شرط سوم جا دادیم و گفتیم: شرط سه و چهار به یک نتیجه و یک مطلب می‌رسند و آن نتیجه امتحان الهی است؛ لکن در شرط سوم به طور پیچیده و ضمنی و در شرط چهارم به طور گسترده و مفصّل. در این صورت فقط یک شرط خواهیم داشت که همان شرط سوم باشد، که عبارت بود از: وجود تعداد کافی برای پیکار جهانی. و این همان شرط اساسی است که در اصل برنامه‌ریزی الهی بعد از اصل اسلام، وجود دارد و هدف‌گیری شده است. لکن باید در نظر داشته باشیم که بی‌توجّهی

به دو شرط اوّل، به معنای اسقاط و از بین بردن آن دو نیست، بلکه تمرکز دادن و اهمیّت دادن به شرط سوم است.
(2) در پایان بحث می‌بایست تفاوت اساسی دو شرط اوّل و دوّم را با دو شرط اخیر در نظر داشته باشیم. دو شرط اوّل به عنوان پایه و اساس برای تحقّق روز موعود می‌باشند؛ زیرا بدون وجود برنامه عدالت جهانی و رهبر بر پای دارنده آن، اصلا وجودش بی‌معنی است. ولی دو شرط دیگر پیروزی آن روز متوقّف بر آن دو است. مخصوصا شرط سوم که وجود تعداد کافی از افراد با اخلاص و آزموده، که بتوانند به پیکار جهانی دست بزنند، می‌باشد؛ زیرا اگر آنها نباشند، جز از راه معجزه پیروزی در آن روز امکان ندارد. و دانستیم که قرار بر انجام کارها به صورت معجزه نیست.
(3)

جهت سوم: ارتباط شرایط ظهور با برنامه‌ریزی الهی

اشاره

وابستگی شرایط ظهور را با برنامه‌ریزی الهی؛ تاکنون در ضمن بحثها متذکّر شده‌ایم. لکن در این فصل می‌خواهیم به طور اساسی و اصلی به این بحث

پرداخته، و آن را محور کلام و بررسی قرار دهیم. البتّه تا جائی که ممکن باشد از تکرار خودداری خواهیم کرد. این بحث را در ضمن دو نکته می‌آوریم:
(1)

: در فصلی که صحبت از برنامه‌ریزی الهی برای تحقّق روز موعود کرده بودیم، دانستیم که این نقشه و برنامه بدان جهت این چنین تنظیم شده است که روز موعود حتما فرا رسد و پیروزی قطعی باشد و عدالت و دادگری تحقّق یابد. و اگر مشروط به شرایطی نبود در هر وقت ایجاد آن ممکن، و دیگر نیازی به برنامه‌ریزی نبود. وجود این برنامه‌ریزی از آن جهت برهانی و مستدلّ شد، که از یک طرف دلیل بر وجود این شرایط داشتیم، و از طرف دیگری می‌دانستیم که قرار نیست کارها در آنجا که راه غیر اعجازی دارد، به صورت اعجازی تحقّق یابد.
برنامه‌ریزی الهی، بشریّت را با روشی ویژه و مخصوص تربیت می‌کند تا به تدریج این شرایط را در ضمن عمر طولانی انسان آماده سازد.
(2) اوّلین شرطی که حاصل شده و جامه هستی به خود پوشیده، وجود اصل برنامه و نقشه عدالت کامله جهانی است که با آمدن دیانت اسلام موجود گشته است. بدان اعتبار که پیش از آمدن دیانت اسلام، بشریّت به تدریج آماده فهم و درک مبانی اسلام می‌شد (چنانکه قبلا توضیح داده شد)؛ و در آن وقت این استعداد در انسانها نبود که بتوانند نقشه عدالت جهانی را درک کرده و بیشتر از همان اندازه که آنها را فرا می‌گرفت، نمی‌توانستند بفهمند. به علاوه که هنوز از آزمایشات کامل بیرون نیامده و می‌بایست امتحانات بیشتری را پشت سر بگذارند.
(3) و لذا این شرط به طور منطقی، تقدّمی طبیعی بر دیگر شرایط دارد. زیرا پیش از آنکه قانونی قابل پیاده شدن مطرح شود، لزومی برای وجود رهبر نیست.
همانگونه که بدون وجود برنامه کامل عدالت، آزمایشی که نتیجه‌اش تحقّق دو شرط آخر باشد معنی ندارد.
اگر گفته شود: به چه دلیل وجود رهبر پیش از وجود برنامه و یا همراه آن بی‌معنی است؟
تاریخ غیبت کبری ،ص:508
در پاسخ گوئیم: اگر مقصود شما از وجود او رهبری و انجام کارهای رهبری است، در صورتی که اصل برنامه تنظیم نشده و نقشه به دست او داده نشده است؛ با چه برنامه‌ای رهبری خود را انجام دهد؟
(1) و اگر مقصود شما صرف وجود او است، اگر چه در حال غیبت و بدون انجام کاری باشد که حتّی پیش از اسلام وجود داشته باشد و تا هنگام اذن خداوند برای ظهور در همان حالت باقی بماند؛ در این صورت این احتمال به گونه‌ای تغییر فکر و اندیشه و پائین آوردن سطح فکر را در بر دارد. زیرا

در این صورت اصلا لزومی ندارد که وجود داشته باشد. زیرا با وجودش خالی از حکمت و بی‌فایده است. خداوند کار بیهوده انجام نمی‌دهد، و نمی‌بایست او را در آن شرایط ایجاد کند.
(2) ولی وجود او بعد از آمدن اسلام و در حال غیبت نگه‌داشتن وی، از چندین جهت دارای فایده و حکمت می‌باشد، که اگر پیش از اسلام وجود می‌داشت و سالهای سال می‌خواست غایب باشد، شک و تردید در ذهن، و شبهات در گفتار مردم بیشتر شده و کمتر از ادلّه و براهین کافی که پایه‌های محکمی برای استدلال باشند، در دست داشتیم. بنابراین اگر پیش از اسلام موجود می‌شد، در نظر مردم، کم ارزش بود و دلیلی بر وجودش نداشتیم. و خداوند از اوّل برنامه را طوری ترتیب داده که این محذورات پیش نیاید. و دیگر انگیزه‌هائی که خداوند خود به آنها داناست. و بدین ترتیب مشخّص می‌شود که می‌بایست وجود و تولّد رهبر بعد از آمدن اصل برنامه باشد.
و شرط دوم از نظر تحقّق خارجی در این زمان، وجود پیشوا و رهبری است که برای روز موعود ذخیره شده است، البتّه با توجّه به اعتقاد به غیبت.
(3) فوائد و آثار مهمّی که در رابطه با ایجاد آمادگی و آزمایش بر وجود آن حضرت مترتّب است، قبلا دانسته شد. مانند تربیت یافتن در خطّ پیروی از او و احترام گذاردن به نظریّه و رأی آن حضرت و امتثال دستورات و اوامرش؛ که اگر حضرت در غیبت به سر نمی‌برد این مراتب حاصل نمی‌شد. به اضافه دیگر مصالحی که ان شاء اللّه در جای خود در آن باره بحث خواهیم کرد.
تاریخ غیبت کبری ،ص:509
(1) با در نظر گرفتن این ویژگی، تقدّم این شرط بر دو شرط آخر تقدّمی منطقی و طبیعی خواهد بود. زیرا آن دو شرط از تمحیص و آزمایش پدید می‌آید و تا رهبر و غیبت او نباشد، بخش مهمّی از تمحیص و آزمایش حاصل نمی‌شود. و اگر تمحیص و آزمایش نباشد و یا ناقص باشد، روز موعود محقّق نخواهد شد (به طوری که در تاریخ آینده «تاریخ ما بعد الظهور جلد سوم این کتاب» خواهد آمد).
و امّا دو شرط دیگر یعنی وجود یاران آزمایش شده به اندازه کافی برای مبارزه جهانی، و وجود توده‌های مردمی که پذیرای آن عدالت باشند؛ این دو شرط از نظر تحقّق بعد از دو شرط اوّل خواهند بود و هر دو با هم بر اثر تمحیصها و آزمایشات طولانی در دوران غیبت کبری و در ضمن فتنه‌ها و انحرافات پدید می‌آیند (چنانکه قبلا این مسأله را روشن کرده‌ایم).
(2)

: شرایطی که برای روز موعود برشمردیم، با در نظر گفتن روح شرایط و گسترش دادن به مفاهیم و مدلولاتشان، می‌توانیم آنها را در هر زمانی شرایط دعوت الهی بدانیم که دعوت پیامبران هر مقدار دارای این شرایط بوده توانسته گسترش یابد و پیش رود؛ و هر اندازه که فاقد این شرایط بوده، به همان اندازه با مشکلات و تنگناها روبرو بوده و بناچار به انزوا کشیده شده و یا مجبور به تقیّه گشته است. حتّی می‌توانیم بگوئیم که این شرایط در مفهوم گسترده‌اش، همان شرایط اساسی برای پیشرفت هرگونه مکتب و دعوتی می‌باشند که خواهان پیشرفت و گسترش بوده که به اندازه برخورداری از این شرایط توسعه و ترقّی داشته، و در صورت کمبود آنها به همان مقدار ضعیف و عقب مانده شده است و به سازشکاری و رکود دچار گردیده است.

(3) البتّه اگر بخواهیم کاملا این مسأله را در ذهن خود مجسّم کنیم، می‌بایست با نگرشی وسیعتر به معنی شرایط بنگریم و تا جائی که ممکن است مفاهیم آنها را وسیعتر در نظر گیریم. که در این صورت شرط اوّل عبارت می‌شود از وجود برنامه و قانونی اساسی برای بهبود بخشیدن به اوضاع جهان، که در اصطلاح عقیده‌شناسان از آن به سر آغاز و یا مبدأ تعبیر می‌شود، و کاری به هدف و جهت

تاریخ غیبت کبری ،ص:510

آن نداریم. حال اگر این مبدأ و این برنامه دارای رهبری مصمّم و توانا و با اراده بود، و در اطراف او به اندازه کافی افرادی با اخلاص و فداکار وجود داشتند، و توده‌های مردم نیز با آنها همراهی کردند، خواه‌ناخواه دعوت و برنامه او پیروز و موفّق خواهد بود. و مهمترین وجهه همّت عموم دعوتهای جهانی همین بود که این دو شرط اخیر را برای دعوت خود بوجود آورند، البتّه بعد از آنکه دو شرط اوّل را موجود کرده‌اند.

(1) برنامه‌ریزی خدائی نیز روی همین مطلب اصرار و پافشاری کرده است.

مخصوصا بعد از آنکه آن برنامه با میلاد حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- که رهبر این نهضت و پیشوای این برنامه است، کامل گشت. هر دعوی که برخوردار از این شرایط نباشد، مخصوصا اگر این دو شرط آخر را نداشته باشد، دچار عقب گرد و رکود شده، و در مقابل مخالفین و دشمنانش پیروز می‌شوند، و خود آن دعوت یا تا سر حدّ نابودی به پیکار و مبارزه ادامه می‌دهد و یا اینکه به گوشه‌ای خزیده و انزوا را پیش می‌گیرد و سازشکارانه به زندگی خود ادامه می‌دهد تا بتواند مبادی و عقاید خود را

حفظ کند، که اساس معنای تقیّه همین است، چنانکه در گذشته آن را توضیح دادیم.
(2) بنابراین مسأله تقیّه همیشه و در هر زمانی، هنگامی که شرایط نام برده، در حدّی فراهم نیاید که ضامن پیروزی باشد؛ خود راهی است که تمامی گروه‌های پایدار و اصیل، و مخصوصا در این دورانهای اخیر، آن راه را برگزیده‌اند، و حتّی الامکان دستور به اختفا و کتمان و نگهداری اسرار را داده‌اند. همانگونه که دیانت اسلام برای زمانی که شرایط مذکوره نسبت به طرح عدالت کامله، تحقّق نیافته بود، دستور تقیّه را داده است. چنانکه دوران پیش از ظهور دارای این ویژگی است و زمان تقیّه است.
(3) به هر حال آئین و دعوت خدائی در طول تاریخ، وامدار وجود و عدم این شرایط بوده است. و این مطلب در تاریخ اسلام و زندگی پیشوایان اسلامی به روشنی دیده می‌شود. چنانکه در آغاز بعثت رسول خدا می‌بینیم که حضرت دعوت خود را در ابتدا به صورت مخفی و سرّی شروع می‌کند. و چون دو شرط آخر که وجود یاران و توده‌های همراه مردمی باشد وجود نداشت، تقیّه را در پیش

گرفته و در حال تقیّه به دعوت اسلام پرداخت. و بعد از آنکه به اندازه کافی از وجود دو شرط برخوردار شد، دعوت خود را آشکار کرد. و همچنین در هنگامی به پیکار و نبرد با دشمنان در جنگ بدر دست زد، که به اندازه کافی یارانی فداکار و با حرارت و جوش و خروش لازم را داشت که همان ایمان و عشق و حسّاسیّت سرشارشان جای آگاهی و اخلاص آزموده شده و کامل را گرفته بود و الّا آنها هم هنوز به اندازه کافی در بوته آزمایش قرار نگرفته بودند.
فتوحات و پیروزیهای صدر اسلام بر همین اساس انجام می‌گرفت. و دوره انحطاط و عقب‌افتادگی از آن زمان شروع شد که از اخلاص افراد مخلص کاسته شد و افرادی که از حریم اسلام دفاع کنند، وجود نداشتند.
(1) امیر المؤمنین علی- علیه السلام- را می‌بینیم که هنگامی خلافت اسلامی را پذیرفت و زمام امر خلافت را به دست گرفت که یاوران و تأییدکنندگانی را در اطراف خود دید، و با وجود آنها به نبرد و پیکار با ناکثین و قاسطین و مارقین پرداخت. و اگر آن همکاران و یاران نبودند، بر آن حضرت جهاد کردن لازم نبود. چنانکه این مطلب را از فرمایش خود آن حضرت می‌فهمیم. آنجا که فرماید:
«أما و الذی فلق الحبّة و برأ النسمة، لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر و ما أخذ اللّه علی العلماء ان لا یقارّوا علی کظّة ظالم و لا سغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس أوّلها و لألفیتم دنیاکم هذه أزهد عندی من عفطة عنز» «5»:

آگاه باشید! سوگند به خداوندی که دانه را شکافته و مخلوقات را آفریده است، اگر نبود حضور افرادی که حاضر شدند، و با وجود یاور حجّت بر من تمام شد، و اگر نبود پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته که بر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده ساکت نشینند؛ زمام خلافت را بر کوهانش انداخته و آخر آن را به کاسه اوّلش آب می‌دادم (همچون ابتدای امر بازهم کناره‌گیری می‌کردم) و شما می‌دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه یک بز ماده بی‌ارزشتر است.
(2) این پیمان را خداوند از دانشمندان در صورتی گرفته که یار و یاوری داشته

---

(5) نهج البلاغه، شرح محمّد عبده چاپ مصر، ص 31، خطبه شقشقیه.

باشند و از این جهت حجّت بر آنها تمام شده باشد. و این همان شرط سومی است که اگر وجود نداشته باشد، لزومی ندارد که زمام رهبری مردم را در دست گیرند. و حضرت علی- علیه السلام- هم این موقعیّت مهم را نمی‌پذیرفت و شهرت و منصب و اسم و رسم آن، او را فریب نمی‌داد. و علّت آنکه بر روی این شرط تأکید بیشتری نموده است، به خاطر آن بوده که دیگر شرایط درباره آن حضرت موجود بوده است و آفاتی که امکان داشت موجود شود به همین شرط برمی‌گشت. چرا که دعوت او پایدار و از رهبری صحیحی برخوردار بود؛ زیرا رهبری در دست خود آن حضرت بود، و حضرت می‌خواست که شرط سوم را ایجاد کند. و لذا می‌بینیم که در اواخر دوران حکومتش یاران خود را مخاطب قرار داده و به آنها می‌گوید: «شما سینه‌ام را پر از خون کردید و ...» و آرزو می‌کند که یارانی بهتر از آنان می‌داشت. و این مطلب در حقیقت به همان شرط سوم برمی‌گردد که اشخاص آماده و آزمایش شده به نحو مطلوب وجود نداشته است و این به سبب شرایط و اوضاع اجتماعی آن زمان بوده که مجال بررسی آن نیست.
(1) و فرزند بزرگوارش امام مجتبی نیز هنگامی که زمام رهبری را بعد از آن حضرت بدست می‌گیرد و به قصد پیکار و مبارزه با کج‌روان و منحرفین بیرون می‌رود، سپاهیانش از دور او پراکنده شده و معاویه می‌تواند دلهای فرماندهان سپاه حضرت را یکی بعد از دیگری به سوی خود جلب کند. تا آنجا که دیگر از آن سپاه یار و یاوری برای حضرت باقی نمی‌ماند، و بناچار تن به صلح در می‌دهد که در حقیقت برمی‌گردد به اصل نگهداری از اساس و پایه دین، بعد از آنکه شرط سوم از بین رفته باشد. و یا خود نوعی تقیّه است به همان معنی که به هنگام نبود یار و همکار می‌بایست به آن پناه برد. (بررسی گسترده‌تر پیرامون آن امام ممتحن و پایدار را به وقتی دیگر

واگذار می‌کنیم.)
(2) بعد از دوران حضرت مجتبی زمان حضرت امام حسین فرا می‌رسد. صدها نامه از سوی مردم عراق به آن حضرت می‌رسد که گویای وجود افرادی هوادار و یاور بر علیه حکومت منحرف بنی امیّه بود. بر آن حضرت حجّت تمام می‌شود که افرادی را یار و یاور دارد. به عبارت دیگر شرط سوم محقّق می‌شود، دیگر شرایط هم که وجود داشت. در این صورت قیام به دعوت الهی و نهضت به منظور اصلاح
تاریخ غیبت کبری ،ص:513
در امّت جدّ بزرگوارش، بر آن حضرت واجب می‌شود و می‌بایست به سوی عراق حرکت کند، چنانکه خود فرموده بود. «6»
(1) و در آن هنگام که این مدّعیان یاوری حضرت را تنها گذاشتند و به عبارت دیگر شرط سوم از بین رفت می‌بینیم که چه فاجعه خونین بزرگی در کربلا برپا شد.
- درود خدا بر آن حضرت و بر خاندان و یارانش باد- که در ضمن آن فاجعه درسی جاودان از فداکاری و ایثار و جهاد در راه خدا و در راه به ثمر رسیدن نقشه کامله عدالت جهانی را به همگان دادند و خود الگو و اسوه‌ای شدند برای هر کس که می‌خواهد از این آزمایش بزرگ الهی رو سفید و پیروز بیرون آید.
بعد از شهادت آن حضرت دوران دیگر امامان فرا می‌رسد و دوره سستی و سازش آغاز می‌گردد. چنانکه خود آن ائمّه این دوران را به همین اسم نامیده‌اند.
زیرا شرط سوم محقّق نبوده و افراد با اخلاص که یاری و همکاری کنند وجود نداشتند، و یا اگر بودند به اندازه کافی نبودند.
(2) این مطلب را از موضع‌گیری ویژه‌ای که حضرت صادق در مقابل نماینده مردم خراسان داشتند به روشنی می‌فهمیم که آن شخص به حضرت گفت که رزمندگان سلحشور خراسانی همگی یار و یاور حضرتند و گوش به فرمان اویند، چرا حضرت قیام نمی‌کنند و حقّشان را از ستمگران نمی‌ستانند. وی با این کلمات حضرت را مخاطب ساخته و می‌گفت: ای فرزند رسول خدا! مهربانی و دلسوزی از آن شما است و شما شایسته امامت و رهبری هستید. چرا نشسته‌اید و حقّ خود را نمی‌ستانید؟ صد هزار شیعه و پیرو دارید که همگی در پیش روی شما شمشیر خواهند زد! حضرت به او پاسخ داد که: بنشین ای خراسانی! خداوند حقّ تو را نگهدارد

---

(6) مقتل الحسین/ 139.
البتّه این وجوب هنگامی بود که حضرت به مکه آمده بود، و الّا در اصل حرکت حضرت از مدینه و کیفیّت حرکت دادن اهل و خانواده خود، هدفی

بالاتر از تشکیل حکومت داشتند که روح آن هدف اصلی که تجدید دعوت رسول خدا و جداسازی خلافت باطل از دیانت حق باشد، حاکم بر تمام حرکات آن حضرت بود. بحث مفصّل را موکول به جای دیگر می‌کنم. (مترجم) تاریخ غیبت کبری 514 نکته دوم شرایط روز موعود ..... ص : 509

و حفظ کند. و سپس به کنیزش دستور داد که تنور را آتش کند، کنیز تنور را آتش انداخت تا داغ شد و قسمت بالای آن از داغی سفید گشت. و سپس فرمود: ای خراسانی بلند شو و در تنور بنشین.

خراسانی گفت: ای آقای من! ای فرزند رسول خدا! مرا به آتش نسوزان و عذاب نکن، مرا ببخش خداوند تو را ببخشاید.

حضرت فرمود: از تو گذشتم و بخشیدم.

(1) راوی که در آن مجلس حاضر بوده است، گوید: در همین موقع هارون مکّی از در وارد شد در حالی که نعلینش را به انگشتانش گرفته بود، به حضرت سلام داد. حضرت به او فرمود: کفشت را از دستت بینداز و در تنور بنشین.

راوی گوید که آن شخص کفشهایش را انداخته وارد تنور شد.

بعد از چند لحظه حضرت روی به آن شخص خراسانی کرده و فرمود: در خراسان چند نفر مثل چنین شخصی پیدا می‌شوند!؟

پاسخ داد: به خدا سوگند یک نفر هم پیدا نمی‌شود.

سپس حضرت فرمود: ما در زمانی که پنج نفر که یاریمان کنند نیابیم قیام نخواهیم کرد، و ما به وقت قیام داناتر می‌باشیم. «7»

(2) از این روایت دو مطلب نزدیک به هم بدست می‌آید:

اوّل: ویژگی و صفاتی که می‌بایست یاران دعوت الهی بدان ویژگی آراسته باشند، که بر اثر اخلاص آزمایش شده که بارها آن را تجربه کرده و بر آن معیارها زیسته و میوه‌اش را چیده‌اند، عبارت است از ایمان همه جانبه به مقام رهبری، به طوری که هیچ عامل بازدارنده‌ای او را از امتثال دستورات رهبری بازندارد و سرزنش هیچ‌کس در او اثر نکند، گرچه به زحمت و ناراحتی بیفتد و به هیچ وجه مصلحت و حکمت آن دستور را نداند و نفهمد، زیرا ایمان مطلق به دستورات و تعالیم او دارد.

(3) دوم: این ویژگی در دوران صلح و سازش ائمّه- علیهم السلام- و در آن

---

(7) بحار (کمپانی) 11/ 139؛ طبع جدید 47/ 123؛ سفینة البحار 2/ 714 ذیل هارون مکّی؛ مناقب ابن شهر آشوب 3/ 362.

دوره تمحیص و آزمایش در کمتر افرادی وجود داشته و آن افراد تعدادشان

به اندازه کافی که برای قیام و برپا داری دعوت الهی کفایت کنند نمی‌رسیده است. و از همین‌جاست که می‌بینیم سومین شرط تحقّق نمی‌یابد و لذا قیام به این دعوت از وجوب می‌افتد، و بر فرض که قیام کند هیچ چیزی ضامن پیروزی نخواهد بود.
چنانکه در نهضتهای دوران بنی امیّه و بنی عباس این عدم موفّقیّتها را دیده‌ایم و هیچ‌کدام به پیروزی نرسیده‌اند، و اگر هم برای اندک مدّتی پیشروی مختصری کرده‌اند، به زودی دچار شکست و نابودی شده‌اند.
(1) از همین جا می‌توانیم اهمیّت شرط سوم را بفهمیم که چرا خداوند برای ایجاد آن برنامه‌ریزی مفصّلی کرده و خواسته است که آن شرط، در ضمن تمحیص و ابتلائات و آزمایشات، ایجاد شود. و نیز متوجّه اهمیّت آن دست آورد عظیم و نتیجه مهمی که فرد با اخلاص آزمایش شده بدان آراسته می‌گردد، و می‌تواند با داشتن آن در پایداری و برپائی عدالت جهانی در پیشگاه حضرت مهدی- علیه السلام- شرکت جوید، می‌شویم.
(2) بنابراین، شرایط مذکور را در واقع می‌توانیم شرایط دعوت الهی در هر زمانی بدانیم. و در هر دوره و زمانی که این شرایط حاصل نشود، این دعوت نمی‌تواند راه خود را به سوی آن هدف نهائی الهی بپیماید با اینکه خداوند دینش را به هدف پیروزی بر تمامی ادیان فرستاده و فرموده است: لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ* «8».
البته این دعوت راه خود را بازخواهدکرد و مدلول این آیه کریمه تحقّق خواهد یافت. و آن در اوّلین فرصتی است که این شرایط حاصل شود، که حاصل نخواهد شد مگر به هنگام ظهور حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه. و اگر خداوند خود برای ایجاد این شرایط برنامه‌ریزی نکرده بود، تا با تحقّق آنها آن روز موعود فرا رسد، امکان داشت که هیچ‌یک از آنها در هیچ وقتی پدید نیاید. لکن خداوند نسبت به بندگانش دارای لطف است و از همه چیز آگاه. چنین خواسته است که

---
(8) توبه/ 33.

بر بندگان خود تفضّل فرموده و روز موعود را بر ایشان عطا کند. و خواسته است که انسان را تربیت کرده و بذر مسئولیّت در مقابل چنان روزی را در دلش بکارد و شرایطی را ایجاد کند که بتواند در مقابل آن روز مسئولیّتی را به عهده بگیرد.
(1)

جهت چهارم: برنامه‌ریزی ویژه الهی برای ایجاد و پیدایش رهبر

اشاره

که به عنوان شرط دوم سهمی در اصل برنامه‌ریزی روز موعود داشت، که عبارت باشد از رهبری بزرگ که با دانش و تعالیم خود بتواند آن عدالت خالص فراگیر را در تمامی پهنه گیتی گسترش دهد.
این مطلب را در دو زمینه می‌توانیم بررسی کنیم:
اوّل: از نظر ایجاد قابلیّت و شایستگی این رهبری در شخص رهبر.
دوم: این قابلیّت در او رشد یافته و به سر حدّ کمال برسد. با در نظر گرفتن طرحی احتمالی که بزودی به بررسی و برداشت آن از ادلّه اسلامی خواهیم پرداخت.
(2)

انسانی که بتواند این رهبری جهانی را به دست گیرد.
وجود چنین شخصی بعد از داشتن قابلیّت ذاتی، از نظر مسائل روحی و عقلانی، وابسته به آن است که شخصی آگاه از روشها و قوانین این رهبری، به او که شایستگی ذاتیش را دارد، تعلیم دهد و کاملا به او بیاموزد.
و اگر این شخص تعلیم دهنده که خود دارای خصوصیّات رهبری باشد و بتواند فرد بعد از خود را آموزش دهد، در روی زمین وجود نداشت، و مصلحت خداوند بر این تعلّق گرفت که با ایجاد این رهبر حجّت را بر انسانها تمام کند (بر طبق قانون معجزاتی که قبلا بحث کرده‌ایم)؛ در این صورت از راه معجزه وحی، شخصی را به پیامبری برمی‌گزیند.
بنابراین آموزگار و مربّی پیامبران که آنها را شایسته مقام رهبری جهانی بنماید، فقط خداوند است که در این صورت پیامبر را به وجود آورده و برنامه و قانون
تاریخ غیبت کبری ،ص:517
اساسی را به او می‌دهد. و به هر اندازه که به او ایمان بیاورند و از او پیروی کنند، خداوند شایستگی رهبری بر آنها را به او می‌دهد. اگر دعوتش جهانی بود شایستگی رهبری جهانی، و اگر قومی و قبیله‌ای بود، در سطح قوم و قبیله‌اش می‌تواند رهبری داشته باشد. چنانکه پیامبر اسلام- صلّی اللّه علیه و آله- این چنین بود. دلیل این مطلب را قبلا آورده‌ایم.
(1) امّا اگر این رهبر در روی زمین وجود داشت و دعوت الهی نیازمند رهبری دیگر بود، دیگر در این صورت نیازی به آوردن معجزه وحی در تربیت این شخص جدید نیست. زیرا همین رهبر موجود به تعلیم و تربیت رهبر بعد از خود می‌پردازد.
و بعد از آنکه آن فرد جدید که قابلیّت ذاتی برای فراگیری دستورات الهی و قواعد رهبری را داشت، از سوی خداوند اختیار و انتخاب شد، به آموزش و تربیت او مشغول می‌شود.
(2) ممکن است این مطلب به ذهن خطور کند که: چه نیازی به این آموزش وجود دارد، درحالی‌که می‌بینیم بسیاری از رهبران بزرگ دنیا، همچون ناپلئون زمام رهبری ملّت خود را در دست گرفته‌اند، بدون اینکه قبلا آموزشی در این باره دیده باشند؟
(3) پاسخ این سؤال آن است که آموزش و فراگیری رسوم رهبری به یکی از سه نحوه ممکن است تحقّق یابد:
اوّل: از فرهنگ عمومی موجود در اندیشه‌های انسانها در یک رشته یا چندین رشته استفاده کند. آموزش در این سطح درباره تمام رهبران صادق

است؛ چه رهبران بشری و چه پیشوایان الهی. و بلکه ممکن است بگوئیم که رهبری اصلا متوقّف بر این آموزش نیست. بطوری که بر فرض فردی از این قواعد و فنون آگاهی نداشته باشد، بازهم ممکن است در کار رهبری خود موفّق باشد. چنانکه در رهبریهای قدیم در تاریخ نمونه‌هائی از اینها اتّفاق افتاده و رخ داده است. آری اگر رهبر از این آگاهی برخوردار باشد و فنون رهبری دیگران را دانسته باشد، بدون تردید برتر و مهمتر خواهد بود.
دوم: از رهبری نظامی و ایجاد حرکت در گروههای نظامی و واحدهای

ارتشی آگاه باشد. این آگاهی گرچه برای رهبر ضروری و لازم است، ولی نمی‌شود که قواعد عمومی نظامی را کسی بدون آموزش بداند. بلکه حتما می‌بایست فرا بگیرد، که اگر نداند رهبریش به شکست خواهد انجامید و چنان نیست که کسی بدون آموختن بتواند این کار را انجام دهد؛ چنانکه این سؤال‌کننده چنین پنداشته بود. امّا تطبیق و پیاده کردن آن قواعد در جنگها وابستگی به زیرکی و هوشیاری آن رهبر دارد و به آموختن و فرا گرفتن وابسته نیست.
(1) سوم: آگاهی از عقیده و ایدئولوژی عمومی که می‌خواهد آن را به ثمر برساند و پیاده کند و این مهمترین پایه و اساس است که به رهبری جهت می‌بخشد و به پیکارها و مبارزه‌ها معنی می‌دهد. و در این محک رهبری الهی از غیر الهی جدا می‌گردد و مشخّص می‌شود؛ زیرا رهبران معمولی مردم، ایدئولوژی عمومی را از برخوردهای با مردم و مصالح شخصی و یا خواسته‌های مردمی، خواه اینکه جامعه منحرف و یا کافر باشد، به دست می‌آورند. در این صورت همان اندیشه غلبه و سلطه و یا ملّی‌گرائی و دیگر انگیزه‌ها، برای سرپوش گذاشتن روی این نیاز کافی است و دیگر نیازی به آموزش ندارد.
امّا رهبری استوار بر پایه تعالیم الهی، از دیدگاههای گوناگون باید مورد توجّه باشد؛ که هر یک اولا، به آموختن، و ثانیا، به تمرین و آزمایش، و ثالثا، به عمق یافتن و رشد و تکامل نیازمند می‌باشد:
(2) دیدگاه اوّل: فراگیری و همگانی بودن هدفی که به خاطر آن، بشریّت ایجاد شده و هدایت آنان در نظر گرفته شده است، و به خاطر آن پیامبران برگزیده شده و جهاد واجب گشته است و دولت اسلامی تشکیل می‌یابد.
(3) دیدگاه دوم: فراگیری و همگانی بودن قوانین الهی که می‌بایست در جامعه بشری، چه در سطح دولت داشتن و یا پیش از تشکیل دولت پیاده شود.
(4) دیدگاه سوم: راههای ارتباط با مردم و پی‌گیری در هدایت و راهنمائی آنان و امر به معروف و نهی از منکر نمودن به آنان و قواعد عمومی که با اینها وابسته و در ارتباط می‌باشد.

(5) دیدگاه چهارم: بیگانگی همه جانبه از غیر خدا و کنار گذاشتن انانیّت و خودخواهیها به طوری که در هر آنی امکان داشته باشد که یک فرد خود را در راه

هدفش قربانی کند.
(1) و دیگر دیدگاههائی که می‌توان به آسانی به اختصار از آنها اسم برد، لکن پیاده کردن و عمق بخشیدن به آنها کاری است بس دشوار، به اضافه دو زمینه اوّل و دوم که شامل هر رهبری می‌شود و لذا رهبری الهی نیازمند به آموزش است.
این بود نتیجه‌ای که از برنامه‌ریزی الهی در ایجاد دو عامل در شخص رهبر؛- قابلیّت ذاتی و شایستگی تربیتی- به دست آمده. علاوه بر آن، چندین نتیجه مهمّ دیگر می‌توان بدست آورد، به شرح ذیل:
(2) نتیجه اوّل: بعد از آنکه فهمیدیم که مهمترین عامل در تربیت رهبران الهی عبارت است از تربیت شدن رهبر، مستقیما بوسیله خداوند؛ و یا با وساطت واسطه الهی؛ در این صورت وجود شخصی که بتواند رهبری جهان را بدون این گونه تربیت الهی و به صورت معمولی در دست گیرد، محال و ممتنع است. و تاکنون در هیچ برهه‌ای از تاریخ اتّفاق نیفتاده است. زیرا رهبری جهانی جز از راه آموزش خدائی امکان ندارد. همان تعلیماتی که با اساس تفکّر مادّی منافات دارد، و هیچ‌یک از رهبران دنیائی و یا مادّی، چنین دانشی را ندارند؛ گرچه توانسته باشند دولتهای بزرگی را رهبری کنند و سرپرستی نمایند.
(3) نتیجه دوم: اگر این مطلب را پذیرفتیم که تنها عامل برای وجود رهبر همان تعلیم و تربیت الهی است، می‌توانیم هرگونه زمامداری و خلافتی را که پیش از ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- از راه شمشیر و زور به دست آید، در تمام دوران خلافت اسلامی باطل بدانیم و محکوم کنیم. همچون خلافت عبّاسی و عثمانی و تمام حکومتهائی که همچون آنها پدید آمده و به یقین می‌دانیم که این عامل خدائی به همراه آنها نبوده است.
(4) نتیجه سوم: همین مطلب را درباره آن مهدی که بخواهد در آخر الزّمان متولّد شود، نیز خواهیم گفت. زیرا بعد از آنکه به طور مسلّم می‌دانیم که وحی الهی قطع شده، در صورتی که این شخص از تربیت پیوسته و متّصل خداوند به دور مانده است، و پیش از او امام و رهبری نیست که تربیت او را به عهده گیرد، چگونه می‌تواند از تربیت الهی برخوردار شود و شایستگی رهبری جهانی در او

بوجود آید!؟
(1) اگر کسی بگوید: آن آزمایش همگانی که در دوران غیبت کبری در

جامعه اسلامی حاکم است، چنین شخصی را تربیت می‌کند و شایستگی لازم را در او بوجود می‌آورد.
در پاسخ می‌گوئیم: نه! هرگز چنین شایستگی بوجود نخواهد آمد. زیرا آخرین چیزی که از تمحیص و آزمایش بدست می‌آید، وجود یک عدّه افراد با اخلاص و درجه عالی است، بطوری که بتوانند در رهبری جهانی سهمی داشته باشند و شرکت جویند، در صورتی که زیر نظر آن رهبر بزرگ باشند. لکن تمحیص و آزمایش چندین‌ساله نمی‌تواند شخصیّتی واجد شرایط رهبری بسازد.
(2) اگر کسی بگوید: ممکن است فرض کنیم که نتیجه تمحیص و آزمایش نسبت به یک شخص بیشتر باشد، تا حدّی که قابلیّت رهبری را در او بوجود آورد و از او رهبری جهانی بسازد.
در پاسخ می‌گوئیم: اصولا تحمیص، توان سازندگی چنین شخصی را ندارد. زیرا آزمایش چیزی است و رهبری چیزی دیگر. اگر آن آموزشهائی که حضرت بقیّة اللّه بعد از ظهورش به این افراد آزمایش شده می‌دهد، وجود نداشته باشد؛ آنها هم نمی‌توانند سهمی در اداره و رهبری جهان داشته باشند. زیرا تمحیص و آزمایشات الهی، نیروی ایمان و اراده افراد را تقویت می‌کند. و تنها ایمان کامل و اراده محکم برای اداره و رهبری کافی نیست. گرچه چنین افرادی برای شرکت در جبهه‌های جنگ و دفاع از عقیده و دین به درد می‌خورند، و در جنگ جهانی حضرت هم آن افراد با اخلاص نقشی بیشتر از شرکت در جبهه‌های جنگ ندارند. و ما اگر چه منکر آثار برجسته تمحیص در رشد اخلاقی و دینی افراد نیستیم و این مطلب را قبول داریم که حتّی می‌تواند افراد را در مقابل امواج خروشان انحرافات نگهداری کند، لکن در عین حال نمی‌تواند عاملی اساسی برای رهبری جهانی باشد. بنابراین تمحیص عامل پیدایش شخص مهدی نمی‌باشد و هر شخصی که با فاصله زمانی دورتر از زمان ائمّه بوجود آید، به خاطر آن که از تربیت الهی به دور مانده است، نخواهد توانست وظیفه مهمّ مهدویّت را

انجام دهد.
(1) اگر کسی بگوید: مهدی از طریق الهام با خداوند متّصل است و با آن وسیله مورد تربیت خداوند قرار می‌گیرد؛ چنانکه محیی الدین ابن عربی در کتاب فتوحات مکیّه «9» و عدّه‌ای دیگر از عرفا گفته‌اند؛ و بنابراین می‌توانیم الهام خداوندی را عامل سازندگی و تربیت شخص مهدی بگیریم و دیگر نیازی به آموزش و فراگیری از وسائط الهیّه نیست.
می‌گوئیم: این مطلب نسبت به دوران زمامداری و بر عهده گرفتن رهبری جهانی درست است، لکن سخن در این است که پیش از رسیدن به مقام رهبری به او الهام شود و این الهام بتواند او را شایسته رهبری نماید. و ابن

عربی در این باره و در دوره پیش از به عهده‌گیری رهبری صحبت نکرده است، و همچنین تمام کسانی که بدون آشنائی با منطق شیعه امامیّه خواسته‌اند درباره مهدی صحبت کنند.
(2) بنابراین اعتقاد به وجود و ولایت حضرت مهدی در آخر الزمان، سخنی ناروا است، و پیدایش رهبری جهانی در آن زمان ممکن نخواهد بود. زیرا هر کس که در دوره بعد از زمان تشریع بوجود آید، از آن جهت که از زمان وحی به دور مانده و حتّی با واسطه هم نتوانسته مورد تربیت خداوند قرار گیرد، شایسته رهبری جهانی نخواهد بود. و هیچ‌کس از این قاعده مستثنی نیست. و بدین ترتیب اعتقاد به تولّد رهبر جهانی در آخر الزمان لازمه‌اش بهم خوردن اصل برنامه‌ریزی الهی خواهد شد و روز موعود فرا نخواهد رسید.
(3) لذا باید بر اساس برنامه‌ریزی الهی به غیبت امام غائب معتقد بود و ایمان داشت و برای خود غیبت سهمی فراوان در آن برنامه‌ریزی قائل بود. زیرا تنها روش و راهی که می‌توان حضرت را با تربیت الهی و آموزشهای خداوندی مرتبط دانست، همان است که: حضرت مهدی را پسر حضرت عسکری- علیهما السلام- بدانیم، تا بتواند حقایق وحی الهی را از طریق آن حضرت

---

(9) باب 366 از جلد سوم، ص 327.

از پدران بزرگوارش و از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- دریافت نماید.
(1) اگر این مطلب تمام و درست باشد (چنانکه حق و صحیح همین است) مسلّم می‌گردد که ایشان در زمان پدرش متولّد شده و تاکنون زنده است و با عنایت خداوندی محفوظ مانده است، تا اینکه در روز موعود زمام امر جهان را بدست گیرد. بنابراین غیبت کبری یکی از عوامل ضروری و اسباب حتمی پیروزی و موفّقیّت دعوت الهی در آن روز خواهد بود.
آری؛ می‌توان بدون غیبت نیز به صورتهای گوناگون دیگری، راه ارتباط آن حضرت را با وحی فرض کنیم؛ مثل اینکه بگوئیم، به صورت وراثت، یکی بعد از دیگری این شایستگی از پدران به فرزندان در طول دوران پیش از روز موعود، تا هنگام تکمیل شرایط لازمه به ارث رسیده باشد، تا به آن شخص رهبر در آن زمان برسد. و یا اینکه فرض کنیم که تولّد آن حضرت به صورت معجزه پس از وفات پدرش مدّتها طول کشیده است و معجزه‌آسا از آن حضرت تعلیم یافته است و یا فرضیّات دیگر. لکن هیچ‌یک از این فرضیّه‌ها قائلی ندارد و هیچ مسلمانی چنین احتمالی را نداده و چنین سخنی را نگفته است. لذا با ضرورت دین و اجماع مسلمین این سخن بی‌اعتبار است. پس تنها می‌ماند اعتقاد به غیبت آن حضرت، از زمان

زندگی پدرش در طول دوران پیش از ظهور تا هنگامه ظهور.
(2) نتیجه چهارم: بعد از آنکه عامل سازندگی و ایجاد مهدی و مقام مهدویّت را شناختیم، می‌توانیم بر روی تمام مدّعیان مهدویّت که در گذشته تاریخ ادّعا کرده‌اند و یا در آینده بیایند، خطّ بطلان بکشیم. زیرا شخصی که دارای این ویژگی نباشد، نخواهد توانست که رهبری جهان را به دست گیرد و عهده‌دار این مسئولیّت سنگین باشد. لذا هیچ‌یک از مدّعیان مهدویّت را ندیده‌ایم که توانسته باشند بر تمامی پهنه گیتی چیره شوند و تمام جهان را اداره کنند. علاوه بر آنکه این مدّعیان غافل از آن بوده‌اند که به اندازه کافی اشخاص با اخلاص و آزمایش شده وجود ندارند. و این خود بهترین دلیل و برهان بر ابطال ادّعای مهدویّت است و از دلیلی که قبلا در کتاب تاریخ غیبت صغری ص 355 بر بطلان ادّعای مهدویّت
تاریخ غیبت کبری ،ص:523
آوردیم، مقدّم است. زیرا از عدم موفّقیّت برنامه مدّعی مهدویّت، پی می‌بریم به بطلان ادّعای او. و می‌فهمیم که این شخص آن مهدی منتظر و آن قائم حقیقی اسلام نیست. زیرا مهدی در نظر ما جز همان پیشوای جهانی که برنامه عدالت راستین و فراگیر جهانی را پیاده می‌کند شخص دیگری نیست.
(1)

از مرحله کامل بودن به مرتبه اکمل شدن، از نظر برنامه‌ای که طرح کرده و دلیل آن را می‌آوریم.
در این باره از سه جهت بحث می‌کنیم:
(2) جهت اوّل:
تعریف و تبیین برنامه مورد نظر، و مفهومی که مقصود ما است، و معنای تکامل را نسبت به آن شخصیّت بزرگواری که شایستگی رهبری جهان را دارا است توضیح داده و عوامل آن را بررسی می‌کنیم.
(3) درجاتی که عقل می‌تواند برای تکامل تصوّر کند، بی‌نهایت است. هرگاه فردی به یکی از درجات کمال رسید، مستحقّ رسیدن به درجه بعدی نیز هست.
درجات ایمان از اوّلین مرحله کمال شروع شده و به وجود بینهایت، که جامع تمام صفات کمالیّه است که خداوند باشد، منتهی می‌شود. و هیچ‌گاه ممکن نیست که انسان به درجه کمال بینهایت برسد بلکه همیشه از درجه کامل به مقام کاملتر و از آن مقام به مقام برتری رسیده و به هر درجه برسد، بازهم محدود است و به بینهایت نخواهد رسید (چنانکه در فلسفه الهی این مطلب ثابت شده است).
(4) مؤمنان که درجات ایمان را از اندک شروع کرده رو به فزونی رفته‌اند، بر همین اساس بوده و لذا است که می‌توانیم بگوئیم، بالاتر از مقام عصمت نیز مقامی هست. و معصوم با اینکه بهترین انسانها است باز قابل تربیت و ارتقاء به درجات بالاتر می‌باشد. زیرا هر چند پائین‌ترین درجه او بالاترین درجه تکامل نسبت به بقیّه افراد به حساب می‌آید، در عین حال برای او امکان بالا رفتن به درجات بالاتر هست، و هیچ‌گاه عالیترین درجه، آخرین درجه نخواهد بود.
وقتی امکان این تکامل ثابت شد، ضرورت و حتمیّت آن نیز اثبات

می‌گردد، زیرا قبلا گفتیم که هرگاه فردی به یک درجه از کمال رسید، شایسته و مستحقّ رسیدن به مقام بالاتر می‌شود. و در این قاعده فرقی بین معصوم و غیر معصوم نیست (بر طبق دلیلی که در فلسفه الهی اثبات کننده این مطلب است).
(1) رهبر جهانی که در آغاز در سطح اوّلیه از شایستگی و قابلیّت است، و فردی همچون حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- می‌باشد، می‌تواند از طریق عوامل ویژه‌ای خود را کاملتر گرداند. و می‌توانیم آن عوامل را به سه چیز ارجاع دهیم:

عامل اوّل: الهام برای مقام رهبری جهانی که نخستین مرحله کمال را پیموده است. الهام شدن از سوی خداوند به او ثابت و مسلّم است. و می‌توانیم با چندین دلیل آن را ثابت کنیم که در اینجا به ذکر دو دلیل اکتفا می‌کنیم:
(2) دلیل اوّل: مطلبی است که در اخبار و احادیث آمده است که هرگاه امام بخواهد چیزی را بداند، خداوند به او می‌فهماند. مرحوم کلینی باب ویژه‌ای را اختصاص به نقل این روایات داده و آنها را نقل کرده است. امام که با تعبیر جدید ما همان رهبر جهانی است، هرگاه با مشکلی برخورد کند که نتواند آن را حل نماید و پاسخ آن را نداشته باشد، خداوند به ذهن او الهام کرده و جواب درست را به او می‌فهماند.
(3) دلیل دوم: از آنجا که رهبری جهانی دارای مشکلات و دشواریهائی است؛ تا الهام از سوی خداوند نباشد، امکان انجام آن برای هیچ‌کسی نیست. زیرا باید از راه الهام بسیاری از رویدادها را با خبر شود و دستورات لازمه را از خداوند بگیرد. وقتی انجام آن وظیفه مبتنی بر الهام شد، بر خداوند لازم است که این معجزه را پدید آورد (بر طبق قانون معجزات) تا نیازهای دولت و حکومت اسلامی که هدف اساسی از آفرینش انسان بود، برآورده شود. (در تاریخ ما بعد الظهور در این باره مفصّلا بحث خواهیم کرد.)
(4) عامل دوم: دشواریها و آزمایشاتی که شخص رهبر گرفتار آنها خواهد بود.
درگیر شدن با مشکلات، خود عاملی مهم برای ارتقاء درجات کمال خواهد بود. به همان تفسیر و توضیحی که برای تکامل حاصل شده از تمحیص گفتیم. البتّه با در نظر گفتن تفاوتی که در درجات اشخاص وجود دارد. زیرا
تاریخ غیبت کبری ،ص:525
تفاوتی که بین کمالات حضرت با کمالات بقیّه مردم هست، قابل سنجش نیست.
زیرا اصولا کمالات پیشین امام با افراد معمولی و عادی فرق دارد.
(1) این تکامل را نمی‌توانیم به نام تکامل تمحیص بنامیم؛ با اینکه از همان قاعده و قانون پیروی می‌کند و دارای همان بار و همان نتیجه است. زیرا معنای اوّلیّه تمحیص، گزینش خوب از بد (و ناسره از سره) است. و معنائی که ما برای آن اصطلاح کردیم، عبارت بود از عاملی که فرد را از قصور و کمبود، به کمال و برتری می‌رساند. و هیچ‌یک از این دو معنی درباره امام و رهبر جهانی، مناسب نیست و مصداق ندارد. زیرا آن حضرت در اوّلین درجه مقام رهبری، در عالیترین درجه کمالات بودند. بطوری که با هیچ‌یک از افراد بشر قابل مقایسه و سنجش نبودند.
(2) عامل سوم: تلاشها و کوششها و فداکاریهائی که شخص رهبر در راه

انجام وظیفه رهبریش انجام می‌دهد که با انجام آنها بر درجات کمال خود می‌افزاید و به شخصیّت و ارزندگی خود فزونی می‌بخشد.
(3) از نمونه‌های تاریخی می‌توان پذیرش حضرت ابراهیم خلیل، دستور کشتن فرزندش را، که با شرح صدر کامل و رضایت خاطر پذیرفت؛ مثال زد. و همچنین قیام حضرت امام حسین و دست زدن به آن نهضت خونین را نمونه آورد. و لذا است که حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- به آن حضرت فرمود که برای تو مقامهائی در نظر گرفته شده است که جز با شهادت به آن مقامات نخواهی رسید.
و این همان معنائی را در بر دارد که ما برای تمحیص اختیاری و نسبت به افراد معمولی آزمایش شده گفتیم. البتّه با اختلاف در مرتبه که به زحمت می‌توانیم نام تمحیص را روی آن بگذاریم. بلکه عبارت است از تکامل اختیاری از درجات بالاتر.
(4) شخص رهبر هر چه از طریق این عوامل سه‌گانه بر تکامل خود بیفزاید، و یا از هر راه دیگر کمالات خود را فزونی بخشد، بر خوبی و کمال رهبری خود می‌افزاید، و پیاده کردن نقشه عدالت جهانی برای او آسانتر می‌گردد، و می‌تواند با شایستگیهای برین و اندیشه ژرف الهام یافته‌اش، دشواریهای جهانی را در سر

راه دعوت خود برطرف کرده و همه ناهمواریها را هموار و نرم کند.
(1) اگر گفته شود: این مقدار قابلیّت و شایستگی را، رهبر در نخستین مرحله رهبری دارای است، چه نیازی دارد که بر آن بیفزاید و به درجه کاملتر برسد؟
گوئیم: شکّی نیست که شایستگی رهبری جهانی در همان مرحله اوّل وجود دارد. لکن این شایستگی قابل کم و زیاد شدن است و بدیهی است که هر چه ریشه نیکوتر باشد، میوه‌اش نیکوتر و زیباتر خواهد بود، و پی‌آمدها با عمیقتر شدن ریشه‌ها عمیقتر و ژرفتر می‌گردد. این رهبر نیز این قاعده مستثنی نیست که اگر بعد از مقام عصمت به مقام بالاتری دست پیدا کند، کارها و برنامه‌هایش با موفّقیّت و سهولت بیشتری انجام می‌شود و نتایج بیشتری خواهد گرفت. (در جهت سوم همین مبحث تفصیل و شرح بیشتری در این باره خواهیم داد.)
(2) جهت دوم:
کیفیّت به دست آوردن این نظریّه از روی ادلّه اسلامی: «قرآن مجید و سنّت شریف».
محکمترین این ادلّه، روایت صریحی است که مرحوم کلینی در کتاب کافی، با سندی صحیح از حضرت امام جعفر صادق- علیه السلام- روایت کرده است که حضرت فرمود: اگر ما فزونی نیابیم کاسته می‌شویم و پایان

خواهیم پذیرفت. «10»

روایات دیگر نیز به همین مضمون از حضرت صادق و حضرت هادی- علیهما السلام- با دو سند دیگر نقل شده است.

(3) در روایت دیگری از حضرت باقر- علیه السلام- نقل کرده است که حضرت همین جمله فوق را فرمودند و بعد راوی سؤال می‌کند: آیا شما بر خود چیزی می‌افزائید که رسول خدا آن را نمی‌دانست؟

حضرت فرمود: آگاه باش که هرگاه چیزی بخواهد بر ما افزوده شود، اوّل بر رسول خدا عرضه می‌گردد و سپس بر ائمّه- علیهم السلام- و آنگاه به

---

(10) کافی 1/ 255.

ما می‌رسد. «11»

(1) کلینی در کتاب کافی بابی را به همین مضمون اختصاص داده است که ائمّه- علیهم السلام- در هر شب جمعه بر مقامشان افزوده می‌شود، و سه حدیث در این باب آورده است که بر این مطلب دلالت می‌کند، و در آنها به این نکته تصریح شده است که ائمّه از طریق الهام به علوم و معلومات تازه‌ای می‌رسند، و همین الهام اوّلین عاملی بود که برای تکامل ذکر کردیم، که از آن به این جمله تعبیر شده است که: اگر نباشد آن، ما تمام می‌شویم و پایان می‌پذیریم. و یا اینکه فرمودند: اگر آن نباشد، آنچه که نزد من است پایان می‌پذیرد.

(2) برای بهتر فهمیدن این پایان پذیرفتن که در این روایات بود دو نظریّه وجود دارد:

نظریّه اوّل: این پایان‌پذیری و تمام شدن از کارهای بزرگ و فداکاریهای دشواری پدید می‌آید که امام- علیه السلام- بر طبق مسئولیّت خود آنها را انجام می‌دهد، زیرا اگر توفیق الهی همراهی نکند انجام این کارهای بزرگ توان انسان را روبه فرسایش برده و از بین می‌برد.

(3) نظریّه دوم: نفاد و از بین رفتن نیروهای موجود امام- علیه السلام- به خاطر مواجه شدن نیروهای اوّلیّه ایشان است با مشکلات و دشواریهائی که بیش از حدّ توان و طاقت است، و در برخورد با آنها به تحلیل می‌روند، و اگر دریافت الهام از خداوند نباشد و بر امکانات و نیروهای حضرتش افزوده نگردد قابلیّت رهبری از ایشان گرفته می‌شود و شایستگی خود را از دست می‌دهند.

(4) البتّه می‌توانیم هر دو نظریّه را به یک مسأله برگردانیم و تفسیری واحد برایش بیاوریم و جزئیّاتش را کنار بگذاریم. بهر حال این اخبار و روایات گویای آنند که بر مراتب کمالات امام افزوده شده و دائما نیروهای ایشان رو به کمال رفته و از مرتبه عصمت هم بالاتر می‌روند؛ زیرا این

مسأله واضح و روشن است که مراتب پیش از درجه عصمت، عصمت را پدید آورده و حضرت را شایسته مقام

---

(11) کافی 1/ 255.

امامت کرده‌اند خواه‌ناخواه می‌بایست درجاتی از عصمت بالاتر نیز تصوّر شود، که امام- علیه السلام- با استکمال خود به آن درجات برسند؛ زیرا شیعه امامیّه از امامت برداشتی جز این مطلب را ندارد. این اخبار هم گویای همین مطلب می‌باشند.

(1) این مطلب را می‌توانیم از چندین آیه قرآن نیز استفاده کنیم:

از آن جمله است فرمایش خداوند به حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله-: وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً «12» که این دستور در آنچه مورد بحث ما است صراحت دارد، زیرا با اینکه حضرت رسول بهترین انسانها و داناترین آنان است، در عین حال می‌شود که بر علم و دانشش افزوده گردد (و لذا خداوند به او دستور می‌دهد که درخواست فزونی علم از پروردگار بکن).

(2) و نیز این آیه شریفه که می‌گوید:

«و آن هنگام که ابراهیم گفت: پروردگارا به من نشان بده چگونه مرده‌ها را زنده می‌گردانی، خداوند فرمود: آیا ایمان نیاورده‌ای؟

گفت: آری و لکن برای اینکه قلبم مطمئن گردد. گفت: پس چهار پرنده را بگیر و گوشت آنها را نزد خود بهم بیامیز آنگاه بر روی هر کوهی پاره‌ای از آنها را بگذار آنگاه با شتاب به سوی تو خواهند آمد.

و بدان که خداوند با عزّت و با حکمت است» «13» (3) ابراهیم- علیه السلام- بعد از انجام این کار به اطمینان و یقین بیشتری رسید و مراتب کمالاتش بیشتر شد، زیرا جز حصول اطمینان هدفی نداشت و بعد از انجام آن کار بر اطمینانش افزوده گشت.

(4) آیه دیگر درباره حضرت یونس است که خداوند می‌فرماید:

«و همانا یونس از مرسلین است آن هنگام که به سوی کشتی پرجمعیتی گریخت، قرعه به نام او اصابت کرد و از غرق‌شدگان گشت ماهی او را بلعید و او سرزنش کننده خود بود. پس اگر نبود که او از تسبیح کنندگان و ثناگویان بود در شکم آن ماهی تا روزی که مردم برانگیخته

---

(12) طه/ 115.

(13) بقره/ 260.

می‌شوند می‌ماند.» «14»

حال می‌بینیم تسبیح و ذکر ثنای خداوند از حضرت یونس در شکم ماهی،

کمالی را در او پدید آورد که نجات و رهائی او را باعث شد؛ در صورتی که قبلا مقدّر شده بود که تا روز قیامت در آن زندان باقی بماند و اگر گریه و زاری در پیشگاه خدا نکرده بود و تسبیح نگفته بود و مقرّب پیشگاه خدا نشده بود، آن مقدّر عملی می‌شد.
(1) آیه دیگر: فرمایش خداوند درباره حضرت نوح:
«و نوح پروردگارش را صدا زده و گفت: پروردگارا همانا پسرم از خاندان من است و وعده تو حقّ است و تو استوارترین حکم‌کنندگانی.
خداوند فرمود: ای نوح او از خاندان تو نیست او کاری ناشایسته است.
از آنچه که به آن آگاهی نداری از من مپرس. من به تو پند می‌دهم که از نادانان نباشی. گفت: پروردگارا به تو پناه می‌برم از اینکه چیزی را که نمی‌دانم و دانشی برایم نیست از تو بخواهم. و اگر مرا نیامرزی و رحمت نکنی از زیانکاران خواهم بود.» «15»
(2) شکّی نیست که نوح بعد از آنکه خداوند موعظه و پندش داد، بر کمالاتش افزود و از حالت پیشین کاملتر گشت، و با این کمال و درجه جدیدی که بر او افزوده گشت، راه تلاش و فعالیّت خود را در راه دعوت الهی ادامه داده و دیگر نیازی به فرزندش نداشت، زیرا فرزندش فردی ناشایست و کاری ناپسند شده و در برنامه‌ریزی کلّی الهی عضوی فاسد و تباه گشته بود. و لذا دیدیم که حضرت نوح از این پرسش و درخواست خود که از روی ناآگاهی بوده است به خدا پناه می‌برد و طلب عفو و بخشش می‌کند.
(3) آیه دیگر درباره حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- است که خداوند می‌فرماید:
«گرچه نزدیک بود که تو را از برخی از آنچه که به تو وحی کرده بودیم بازدارند، تا بر ما افترا ببندی و سخنی دیگر را به ما نسبت بدهی و در این هنگام تو را دوست خود بگیرند. و اگر نبود که ما تو را پابرجا و استوار

---

(14) صافّات/ 139- 144.
(15) هود/ 47.

ساخته بودیم چه بسا نزدیک بود که اندکی به آنها اعتماد کرده و بر آنان تکیه کنی.» «16»
(1) این آیه گرچه دلالت بر آن دارد که رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- هیچ‌گاه به کفار رکون و اعتماد نکرده، زیرا در متن آیه کلمه «ترکن» در جواب کلمه «لو لا» آمده است (که این کلمه در ترکیبات جملات عربی دلالت بر امتناع دارد و از کلمات شرطیّه‌ای است که برای عدم وقوع می‌آید) ولی در عین حال گویای آن است که این عدم رکون از تثبیت و

پای‌برجا کردن خداوند ناشی می‌شود؛ همان تثبیتی که بر کمالات پیامبر می‌افزاید و به درجاتی بالاتر او را می‌برد، و اگر این تثبیت نبود، کمالات قبل از آن مانع از رکون و اعتماد به کفّار نمی‌شد. و مصلحت خداوندی چنین اقتضا کرده است که این تثبیت را درباره رسول اعظمش انجام داده و او را مورد این لطف قرار دهد.
آیات و موارد دیگری نیز در قرآن کریم در این موضوع وارد شده است.
(2) با این توجیه می‌توانیم درباره عصمت پیامبران و نقاط ضعف و گناهانی که به آنها نسبت داده می‌شود و مورد استناد اشخاص منحرف قرار؟؟؟
بررسی پردازیم، که گناه از ساحت مقدّس آنان به دور است بلکه؟؟؟
مربوط به بالا رفتن از یک درجه به درجه بالاتر بعد از عصمت است؟؟؟
همان درجه قبلی شایستگی رهبری بزرگ الهی را داشته‌اند. (بحث و بررسی بیشتر درباره کمال و تکامل انبیا جای وسیع و گسترده‌ای در عقاید اسلامی دارد که می‌بایست در همان مباحث مورد بررسی قرار گیرد.)
بهر حال وجود تکامل نسبت به تمام کسانی که رهبری الهی به صورتهای مختلف نبوت و رسالت و امامت به آنان واگذار شده، از مسلمیّات کتاب و سنّت است و می‌توان با آنها اثباتش نمود.
(3) جهت سوم:
بعد از آنکه قاعده فوق با ادلّه روشن ثابت شد، حال این قاعده را بر

---

(16) اسراء/ 73- 74.

وجود مقدّس حضرت بقیّة اللّه تطبیق کرده، دخالت غیبت را در برنامه‌ریزی الهی معلوم می‌کنیم و می‌بینیم که رسیدن به مرحله کمال لازم در روز موعود، بدون غیبت امکان نداشته است. خلاصه آنچه از گذشته به دست آمد این است که حضرت بقیّة اللّه در دوران غیبت بعد از مرحله مقام عصمت رو به کمال می‌روند و از چندین وسیله استفاده کرده و مراتب کاملتری را می‌پیمایند:
(1) سبب اوّل: الهام، به همان معنی که به صحت آن قائل شدیم، و اخبار وجود آن را اثبات می‌کرد که اگر قبول کردیم پدران آن حضرت در طول مدّت کوتاه عمر شریف خود در هر شب جمعه کاملتر می‌شدند، می‌بایست بپذیریم که آن حضرت در این مدّت طولانی عمر خود که از صدها سال گذشته- و چه کسی می‌داند، شاید به هزاران سال نیز برسد- درجاتی بس والا را پیموده و به نتایجی بیش از آنچه که دیگر ائمّه- علیهم السلام- دست یافته‌اند برسد.
(2) اگر گفته شود: لازمه این سخن آن است که مقام حضرت بقیّة اللّه از مقام پدرانش بالاتر باشد و این بر خلاف روایاتی است که می‌گوید ائمّه

همگی از نور واحدند و در فضیلت با یکدیگر مساوی می‌باشند، و فقط حضرت امیر المؤمنین افضل از همه ائمّه می‌باشد زیرا وصی بلافصل رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- است. گوئیم: ممکن است از دو طریق این سؤال را جواب گفت:

جواب اوّل: چه اشکالی دارد، که معتقد باشیم که حضرت بقیّة اللّه از پدرانش افضل است؛ از آن جهت که برنامه‌ریزی الهی رهبری روز موعود را به او سپرده نه به دیگر امامان، و بر این مطلب روایات نیز دلالت می‌کند، و شاید واضحترین عبارات همان روایتی است که قبلا از کتاب غیبت نعمانی از حضرت صادق نقل کردیم از حضرت سؤال می‌شود: آیا قائم متولّد شده است؟ حضرت می‌فرماید: نه و اگر من او را درک کنم تمام عمرم را خدمتگزار او خواهم بود. «17»

(3) در حدیث دیگر ریان بن صلت به حضرت رضا می‌گوید: آیا تو صاحب الامری؟ حضرت پاسخ می‌دهد: من صاحب الامر هستم لکن من آن کسی نیستم

---

(17) غیبت نعمانی/ 245.

که زمین را از عدل به همان‌گونه که از جور پر شده است پر می‌کند. چگونه من آن کس باشم با اینکه می‌بینی ضعف بدنم را! و لکن قائم آن کسی است که هرگاه بیرون آید در سن پیرمردان و منظره و قیافه جوانان است. «18»

(1) و امّا احادیثی که دلالت بر یکسان بودن ائمّه می‌کند، ممکن است مقصود تساوی در مقام امامت و یا در قابلیّت و شایستگی رهبری جهانی با صرف نظر از مقامات بعد از مقام عصمت باشد که می‌توان حضرت مهدی- علیه السلام- را با در نظر گرفتن این ادلّه از آنها استثنا کرد.

(2) جواب دوم: از آنچه که گفتیم برتری و افضلیّت حضرت بقیّة اللّه نسبت به سایر امامان ثابت نمی‌شود، به خلاف آنچه که این سؤال‌کننده پنداشته و یا آنچه که در پاسخ اوّل گفتیم. زیرا این روایات دلالت می‌کند بر آنکه هر کمالی را که امام بعدی به دست می‌آورد خداوند آن را به امامان پیشین و رسول خدا نیز داده است، و قبلا این فرمایش را از امام باقر- علیه السلام- شنیدیم که فرمود: آگاه باش که وقتی اینچنین می‌شود، بر رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- عرضه می‌شود و سپس بر ائمّه، و بعد از آنها به ما می‌رسد. «19»

(3) در روایت دیگری کلینی در کافی نقل می‌کند از حضرت صادق که فرمود:

چیزی نیست که از سوی خداوند متعال صادر شود، مگر اینکه در ابتدا به

رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- می‌رسد و سپس به امیر المؤمنین- صلوات اللّه علیه- و سپس به یکایک ائمّه؛ تا اینکه آخرین نفر ما اعلم از اوّلین نفر ما نباشد. «20»

(4) سبب دوم: انحرافات و آشوبهائی که در دوران غیبت پیش می‌آید خود از دو جهت عاملی برای تکامل حضرت بقیّة اللّه می‌باشد.

جهت اوّل: ظلمها و ستمهائی که بر شخص آن حضرت- علیه السلام-

---

(18) کمال الدین/ 376.

(19) کافی 1/ 255.

(20) کافی 1/ 255.

وارد می‌شود، با در نظر گرفتن نظریّه دومی که در بخش اوّل این کتاب آوردیم که عبارت باشد از نظریّه خفاء عنوان که می‌گفت: حضرت در دوران غیبتش مانند بقیّه افراد اجتماع زندگی می‌کند، و در تحمّل ستمهائی که بر دیگر افراد اجتماع وارد می‌شود نیز شریک است. و بلکه از دو نظر عوامل تکامل آن حضرت از این جهت بیش از افراد آزمایش شده است:

(1) اوّل: آگاهی و اشراف و نظارت همه جانبه‌ای که حضرت بر کارها دارند و انجام عمل درست و بجا در مقابل آنها، در حینی که افراد معمولی هر چند بر کمالاتشان افزوده شود، هیچ‌گاه به آن درجه نخواهند رسید. وقتی این مراقبت و آگاهی از ابتدای امر موجود باشد، خواه ناخواه تکامل حاصل از آن سریعتر و نتیجه‌اش عمیقتر است بطوری که قابل قیاس با دیگران نیست.

دوم: طول زمان و شکلهای گوناگون ستمهائی که بر حضرت در طول دوران عمر وارد شده، که اگر یک فرد معمولی بتواند در ضمن چندین دهه اندک از عمرش آزمایش شده و غربال گردیده شود، حتما فردی که صدها سال از عمرش را در حال تکامل گذرانیده، دارای کمالات بیشتری خواهد شد.

(2) ممکن است چنین به ذهن بیاید که قبلا گفتیم آزمایشات یک نسل در نسلهای بعدی نیز اثر گذارده، و همیشه آیندگان از تجربیّات گذشتگان استفاده می‌کنند، و نیازی به آن نیست که یک فرد خودش عمری طولانی داشته باشد تا واجد تمام کمالات پیشینیان باشد.

(3) در پاسخ این مطلب می‌گوئیم که ما در کنار آن بحث این نکته را هم گفتیم که قانون پیوستگی نسلها هیچ‌گاه مقتضی انتقال تمام تجارب گذشتگان بطور صددرصد به آیندگان نیست، گرچه سهمی بسزا و مشارکتی فعّال دارد، و این با تجارب و تکاملی که یک شخص خودش در طول چندین سال کسب می‌کند قابل قیاس و سنجش نیست. به علاوه این

نکته که هرگاه شخصی قدم بر مرحله تمحیص می‌گذارد، ابتدا از تجارب دیگران استفاده می‌کند و بعد خود بر آن تجارب می‌افزاید، ولی کسی که کمالات را به خودی خود از گذشتگان گرفته و به حقیقت راستین زندگی رسیده، دیگر لازم نیست شخصا آن دشواریها را تحمّل کند و مدّتی طولانی در تجربه بگذراند، بلکه بقیّه وقت خود را در بالا رفتن و

تصاعد در درجات کمال صرف می‌کند و بر کمالات خود می‌افزاید.
(1) جهت دوم: ممکن است بصورت یک نظریّه احتمالی چنین بگوئیم که: همدوره بودن حضرت بقیّة اللّه در این طول تاریخ با نسلهای مختلف موجب می‌شود تا اطّلاع و آگاهی بیشتری بر تطوّر تاریخ و پیوستگی رویدادها به یکدیگر و آنچه که در جوامع بشری تأثیر دارد پیدا کند، و بر میزان تأثیرات مثبت و منفی و نقش سازنده مردم از نزدیک آگاه می‌شود، و این گونه آگاهی را از راه نقل و گفته دیگران و مراجعه به تاریخ و کسانی که مدّتی کوتاه را با یک حادثه گذرانیده‌اند نمی‌توان بدست آورد؛ زیرا تاریخ کوتاهتر از آن است که بتواند جزئیّات گسترده رویدادها را به طور دقیق و عمیق بازگو کند، و ما نمی‌توانیم از لابلای آن حقیقت حوادث را بطور خالصانه و واقع‌بینانه بنگریم. (قبلا این مبحث را در مقدّمه تاریخ غیبت صغری با استدلال گفته‌ایم.)
(2) دوران زندگی یک فرد معمولی تنگتر و ناتوانتر از آن است که بتواند فردی را بر تمام رویدادهای تاریخ بشریّت آگاه کند، بلکه هر فردی به اندازه استعداد و سطح فکر و محدوده زمان و مکانی که در آنها زندگی می‌کند می‌تواند از حوادث و اتّفاقات با خبر شود، و خواه‌ناخواه چنین شخصی با کسی که همراه تاریخ بوده و با تمام دگرگونیها و درگیریها پا به‌پا حرکت کرده و توانسته است که ارتباط بین انگیزه‌ها و انگیخته‌های اجتماعی را بفهمد هیچ‌گاه مقایسه نباید بشود، زیرا چنین کسی می‌تواند با دید و نگاهی گسترده و ژرفتر تا آینده‌ای بسیار دوردست را بنگرد و هرگونه جنبش و حرکتی را با میزان تأثیرات اجتماعی آن به حساب آورد و پیش‌بینی کند، هم بعد از ظهور شریفش و حتّی در دوران غیبت؛ با توجّه به آن نظریّه که قبلا درباره آن بحث کردیم که نظریّه خفاء عنوان باشد و می‌گفت که امکان دارد حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- در طول دوران غیبتش برخی از کارها را که به نفع اسلام و مصلحت مسلمین است انجام دهد.
(3) در مقابل این نظریّه دیگر جای هیچ سؤالی باقی نمی‌ماند مگر آن گونه روایاتی که دلالت داشت بر اینکه حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- هرگاه که اراده کنند چیزی را بدانند خداوند آن چیز را به حضرت

می‌فهماند «21» که در این صورت گفته می‌شود دیگر نیازی ندارد که بگوئیم چون حضرت همراه حوادث بوده است از رویدادها آگاهی دارد، زیرا در امکان حضرت هست که از تمام قوانین تاریخ به طور تفصیل به مجرّد اراده کردن آگاهی پیدا کند.
(1) به این اشکال چندین پاسخ می‌توان داد که فقط به ذکر دو پاسخ اکتفا می‌کنیم:
اوّل: در اخبار وارد شده است که خداوند متعال گاهی که می‌خواهد الهام را از امام می‌گیرد و مانع از رسیدن الهام می‌شود. از جمله آن اخبار، روایتی است که کلینی در کافی از حضرت امام محمّد باقر- علیه السلام- نقل کرده است که حضرت فرمود: «علم برای ما پهن می‌شود و گسترش می‌یابد و ما می‌دانیم و از نزد ما جمع می‌شود پس نمی‌دانیم.» «22»
با در نظر گرفتن مطلب فوق این احتمال وجود دارد که برخی از قوانین کلّی‌تر تاریخ باشد که از الهام شدنش به امام جلوگیری به عمل آمده باشد تا از راه زندگی معمولی به دست آورد و از راه تجربه‌های حسّی که با دگرگونیهای تاریخ و تغییرات و تطوّرات و رویدادها همراه است نتیجه‌گیری کند.
(2) و از آنجا که آگاهی حاصل از تماس مستقیم دقیقتر و نقش‌پذیرتر در دوران انسانی از علم نظری و دانش مبتنی بر فکر و اندیشه است، خواه‌ناخواه مصلحت الهی بدان تعلّق می‌گیرد و حضرت مهدی- علیه السلام- را از راه تماس مستقیم با حوادث آشنا می‌سازد و الهام را از او مانع می‌شود که نتواند از آن طریق آگاهی پیدا کند تا کمال بیشتری را پدید آورد و راه برای تحقّق بخشیدن به روز موعود هموارتر گردد.
(3) دوم: قاعده مذکور که گفته بود: «هرگاه امام اراده کند خداوند به او آگاهی می‌دهد» این مضمون در عین حال که از عمق و گستردگی بسیاری برخوردار است، در عین حال نباید در نتایجش مبالغه و پافشاری کرد زیرا نکته

---

(21) کافی 1/ 258.
(22) کافی 1/ 256.

مهمّی که در آن وجود دارد آن است که علم امام را مبتنی بر اراده و خواست او می‌کند و نتیجه‌اش آن است که هرگاه امام اراده کند که بداند می‌داند و آگاه کردن خدا هم مبتنی و وابسته به اراده امام می‌شود و اگر بتوانیم دو مطلب دیگر را به این قاعده ضمیمه کنیم بهتر به این حقیقت پی می‌بریم که مبالغه کردن در نتایج این قاعده نادرست است:
(1) مطلب اوّل: علی رغم آن چه که در علم عقاید مستدل گشته است که

بر امام محال است غفلت عارض شود، در عین حال نمی‌توانیم ملتزم این مطلب بشویم که امام در هر لحظه به تمام امور و جزئیّات هستی توجّه دارند؛ زیرا این از اختصاصات و ویژگیهای خداوند است، و درباره دیگران دلیلی بر اثباتش نداریم. بنابراین غفلت به این معنی برای امام هست و اشکالی در آن نیست و با وجود غفلت ممکن نیست که اراده کند و بداند زیرا اراده و دانستن متوقّف است بر التفات و توجّه داشتن، و بدون توجّه اراده کردن معنی ندارد، و هرگاه امام اراده دانستن نکند، این قاعده پیاده نمی‌شود و آگاه ساختن خدا وی را تحقّق نمی‌یابد.

(2) مطلب دوم: آنچه که بیشتر و به طور جدّی می‌شود مورد ظنّ و گمان قرار گیرد آن است که این قاعده مربوط است به موارد جزئیّه و رویدادهای روزمره نوظهور که در هر حادثه‌ای هرگاه امام راه حلّ مشکل را نمی‌یابند و اراده می‌کنند که بدانند خداوند آن مطلب را به امام می‌فهماند، و امّا اینکه این قاعده شامل مسائل کلّی و تمام حوادث جهان هستی و یا تمام تاریخ بشریّت بخواهد بشود، پس خیلی بعید است که یکی از ائمّه از خداوند بخواهد که به یک بار او را از تمامی حوادث جهان آگاه سازد. و آنچه که سیاق روایت به طور عموم بر آن دلالت می‌کند آن است که از شامل شدن به این حالت امتناع دارد و شامل این کلّیات نمی‌شود.

(3) با در نظر گرفتن این دو مقدّمه می‌توان گفت که بطور یقین و حتم اگر حضرت بخواهد بر قوانین عمومی تاریخ آگاهی پیدا کند، می‌بایست با این تاریخ همراه باشد و با آن زندگی کند و به جزئیّات آن بنگرد و تمام تفصیلات رویدادها را مورد دقّت قرار دهد، ارتباط و پیوستگیهای آنان را ببیند تا با اندیشه ژرف و الهامات پیاپی که در هر رویدادی به او می‌شود، از روی قوانینی که در دست دارد

تاریخ غیبت کبری ،ص:537

پی‌آمدهای آنها را بدست آورد. «23»

(1) سبب سوم: از جمله اسباب تکامل حضرت (تکامل بعد از مقام عصمت در دوران غیبت) کارهائی است که حضرت در این دوره در راه اسلام و مسلمین انجام می‌دهد و فداکاریها و از خودگذشتگیهائی است که می‌کند.

برای اطّلاع بیشتر بر آن کارها می‌بایست دو مقدّمه‌ای را که قبلا درباره آنها بحث کرده‌ایم در نظر داشته باشیم:

(2) مقدّمه نخست: فعل اختیاری هر فرد به حرکت تکامل هر انسان از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر شتاب می‌دهد و سرعت حرکت را زیادتر می‌گرداند. و چنانکه گذشت در تکامل پیش از عصمت آن را تمحیص اختیاری نامیدیم. پس اگر رهبری جهانی و معصوم باشد کمالاتی را که از فداکاری گسترده‌اش به دنبال مسئولیت سنگینش بدست می‌آورد بزرگ و عظیم خواهد بود.

(3) مقدّمه دوم: همان‌گونه که در نظریّه خفاء عنوان گفتیم حضرت بقیّة اللّه در دوران غیبت در زمینه مصالح اسلام و مسلمین دست به انجام کارهائی طبق شرایطی می‌زنند.

---

(23) جمله‌ایست مشهور که «ثبّت العرش ثمّ انقش»: اوّل سقف را بزن و استوار کن و بعد به نقش در و دیوار بپرداز. و یا اینکه می‌گویند: اوّل برادریت را اثبات کن بعد ادّعای ارث کن. مسأله قانونمندی تاریخ و قانون داشتن آن را نویسنده محترم، از مسلمیّات گرفته‌اند و مرتّب روی آن تأکید و برای آگاهی حضرت از آن دنبال فرمولی می‌گردند. فکر نمی‌کنم که قضیه به آن حتمیّتی که ایشان فرض کرده‌اند باشد که اگر هم چیزی در محافل علمی از آن بحث می‌شود اصل علم جامعه‌شناسی است.
که به عنوان ششمین مرحله تحقّق علوم از آن یاد می‌کنند، و هنوز جزئیّاتش که یکی علم تاریخ باشد بعید است که به مرحله تحقّق اصطلاحی علمی رسیده و حتما ثابت شده باشد که تاریخ دارای حرکتی جبری و قانونمندانه است و اراده مستقیم الهی و یا انسانها را در آن هیچ دخالتی نیست تا قوانینش را کشف کرده و بصورت علّت و معلول پیش‌بینی کنیم.
بهر حال شاید راه کشف قوانین ثابت ناشده تاریخ تنها تماس مستقیم نباشد و راههای دیگری حتّی غیر از الهام نیز وجود داشته باشد. پس جای چنین احتمال را برای حضرت اگر باز بگذاریم شاید بهتر باشد. و همچنین اگر تعبیر غفلت را برای امام معصوم نیاوریم شاید جلو سوء استفاده را بهتر بگیریم و بجای آن کلمه علم محدود و یا مقام عجز و فقر را در پیشگاه خداوند و امثال اینگونه تعبیرات را اگر بیاوریم شاید بهتر باشد. (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:538
از این دو مقدّمه نتیجه می‌گیریم که کارهائی که آن حضرت در راه خدا و اسلام انجام می‌دهند باعث تکامل پیوسته حضرت از مرحله‌ای به مرحله دیگر می‌شود، و به ویژه در اعمالی که خود آنها مربوط به قرب و نزدیکی به خدا و ارتقاء معنوی آن حضرت است.
(1) اگر کسی بگوید: کارهائی را که حضرت انجام می‌دهند نسبت به مقام شامخ امامت حضرت کارهائی خیلی مهم نیست بلکه یک سلسله کارهای جزئی و آسان و موردی است که نمی‌شود اثری چندان مهم در تکامل حضرت برای آنها قائل شد.
در پاسخ گوئیم: بر فرض بی‌مقداری و کم اهمیّتی این کارها را نسبت به حضرت بپذیریم، ولی نمی‌توانیم تأثیرات آنها را در تکامل حضرتش فراموش کرده و نادیده بگیریم و یا اینکه نفی کنیم؛ گرچه مقدار اندکی موجب تصاعد و ارتقاء درجات حضرت بشود، زیرا دانستیم که هرگونه فداکاری اختیاری انگیزه‌ای برای تکامل می‌شود.

(2) ثانیا: کارهائی که حضرت انجام می‌دهد، نه اندک است و نه کم ارزش. چگونه می‌توانیم آنها را کم ببینیم و حال آنکه حفظ جامعه اسلامی متوقّف بر آنها است و بلا را از مسلمانها برطرف می‌کنند. قبلا در پیامی که حضرت برای شیخ مفید فرستاده بودند خواندیم (به روایت شیخ طبرسی در کتاب احتجاج):

«ما مراعات و توجّه به شما را نادیده نگرفته و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، و اگر نبود این توجّه ما به شما گرفتاری بر شما نازل شده و دشمنان شما را پایمال می‌کردند.» «24»

(3) این کارهای حضرت گرچه نسبت به برنامه‌های بعد از ظهورش چندان کار مهمّی نیست، لکن در زمان خودداری اثری بس بزرگ در ایجاد تکامل بوده است و کمالی که به حضرت می‌رسد تابع نتایجی است که از آن کارها می‌گیرد، نه روشی که در کارها عملی کرده؛ چنانکه هر کس در راه حق و حقیقت کار می‌کند بلکه در هر کاری که هر کس انجام می‌دهد، کار او با نتایجش

---

(24) احتجاج 2/ 323.

سنجیده می‌شود نه با مقدّماتی که در انجام کار عملی کرده است.

(1) اینها بود اسباب سه‌گانه‌ای که موجب تصاعد و تکامل حضرت بقیّة اللّه در دوران غیبت کبری می‌شد، البتّه تا آن اندازه که ما شناخته‌ایم، نه اینکه اسباب تکامل حضرت منحصر به همین‌ها باشد. و اگر آغاز تکامل را اصل شایستگی رهبری حضرت دانستیم، تکامل چندین برابری را که حضرت بدست می‌آورند و تأثیرات مهمّی را که در پیاده کردن برنامه‌های الهی در روز موعود و هنگامه ظهورش دارد، خواهیم فهمید.

(2)

نکته قابل توجّه

: این اسباب سه‌گانه تکامل فقط مربوط به نحوه عقیده‌ای است که شیعه امامیّه نسبت به وجود و غیبت حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- دارد. و امّا نظریّه دیگران که ولادت مهدی را در آخر الزمان می‌دانند همان‌گونه که طبق آن رهبر نمی‌توانست تمام شایستگی رهبری جهانی را داشته باشد، تکاملی نیز بیش از تکامل یک فرد معمولی نسبت به همان زمانی که در آن زیسته است نمی‌تواند داشته باشد.
(3) بنابراین وقتی این دو مطلب را کنار هم بگذاریم که حضرت مهدی- علیه السلام- با وحی حتی با واسطه ارتباط ندارد، و از این راه نمی‌تواند شایسته رهبری شود و در طول مرور زمان هم (چون وجود نداشته) نتوانسته است کامل شود، نتیجه می‌شود که:
رهبری که در آخر الزمان متولد می‌شود بیشتر از یک فرد با اخلاص آزمایش شده که مقداری از خصائص آنان را دانستیم شخصیتی ندارد. وقتی رهبر این چنین باشد به ناچار سربازان و لشکریانش نیز چندان اهمیتی نخواهند داشت، و در این صورت محال است چنین رهبری با چنان پیروانی مسئولیّت و وظیفه‌ای چنان مهم را به عهده گیرند و به خوبی انجام دهند و هدف بزرگ الهی را جامه عمل بپوشانند.
(4) بنابراین، اینگونه اعتقاد به مهدی با انکار عملی روز موعود یکسان است، و لذا به ناچار می‌بایست برای تنفیذ و اجراء برنامه الهی غیبتی طولانی داشته باشد
تاریخ غیبت کبری ،ص:540
و از همین جا است که می‌بینیم غیبت طولانی حضرت در اصل برنامه‌ریزی الهی داخل شده و نقش مهمی در آن دارد.
این بود تمام سخن در جانب سوم، و در اینجا بحث ما درباره دوّمین زمینه در تکامل استعداد و قابلیّت رهبری جهانی پایان می‌پذیرد و همچنین بحث درباره جهت چهارم در برنامه‌ریزی مخصوص الهی در ایجاد رهبر و نیز فصل اوّل در شرایط ظهور تمام می‌شود.
تاریخ غیبت کبری ،ص:541
(1)

فصل دوم نشانه‌های ظهور

اشاره

در این فصل از چندین جهت مطلب را مورد بررسی قرار می‌دهیم: (2)

جهت اوّل: روش برخورد با روایات علائم و برداشت از آنها

در این جهت، روش خود را در برخورد با روایات علائم ظهور توضیح داده و خطّمشی خود را در برداشت از این روایات در ضمن چندین نکته توضیح می‌دهیم.

(3) نکته اوّل:

در بخش دوم همین کتاب روش عمومی خود را در مقابل روایاتی که خطوط آینده را ترسیم می‌کرد و نسبت به حوادث آینده پیشگوئی داشت مشخّص ساختیم، چه روایاتی که بر علائم ظهور دلالت داشت و چه اخباری که مقدّمات و نشانه‌های قیامت را می‌گفت، و چه احادیثی که از انحرافات زمانه بحث می‌کرد.

همان روشی که در مقابل آن روایات داشتیم در اینجا نیز قابل عمل است و نیازی به تکرار آن نیست.

و در اینجا دو مطلب دیگر بر آن می‌افزائیم که در دو نکته بعد آنها را خواهیم آورد.

تاریخ غیبت کبری ،ص:542

(1) نکته دوم:

روایاتی که دلالت بر وقوع رویدادهای مشخّصی در آینده می‌کند سه‌گانه است:

اوّل: روایاتی که با صراحت مربوط به ظهور حضرت بقیّة اللّه است چنانکه این صراحت را در بسیاری از روایات شیعه امامیّه می‌بینیم که همگی به همین منظور و برای اثبات این هدف گردآوری شده‌اند و از نشانه‌ها و علائم قیامت که بعد از ظهور بوجود می‌آید کمتر صحبت به میان آمده است.

دوم: روایاتی که مربوط به قیامت و معاد است. این روایات بیشتر در کتب و منابع روائی اهل سنّت به چشم می‌خورد که فقط اندکی از آنها مربوط به حضرت مهدی- علیه السلام- می‌شود.

سوم: روایاتی که نسبت به این دو موضوع بحثی ندارد؛ بدان معنی که حوادثی را نسبت به آینده پیشگوئی کرده بدون اینکه مشخص کند که آیا مربوط به ظهور حضرت مهدی است و یا مربوط به مقدّمات قیامت است.

(2) در هر دو مورد اوّل و دوم دو قسم روایات متشابه و نظیر یکدیگر وجود دارد:

اوّل: آن‌گونه روایاتی که دلالت می‌کند بر وقوع حادثه پیش از ظهور و پیش از قیام قیامت و چسبیده به آنها که فاصله بین آن حوادث و ظهور حضرت و یا قیام قیامت مدّتی کوتاه و فقط چند روز است، مانند روایاتی که مربوط

به کشته شدن نفس زکیّه است که می‌گوید فاصله بین آن و ظهور حضرت بقیّة اللّه فقط پانزده روز است، و یا روایتی که می‌گوید: «قیامت بپا نخواهد شد مگر بر وجود بدترین مردم.» پس فاصله میان وجود مردم شرور و بد با قیامت مدّتی اندک است.
(3) دوم: روایاتی که دلالت بر وقوع حوادثی پیش از ظهور حضرت و یا قبل از قیام قیامت دارد، بطوری که امکان دارد فاصله آن حادثه با آن دو موضوع مدّتی بسیار باشد، و در روایت گفته نشده که فاصله اندک است و نزدیک به هم می‌باشند چنانکه در برخی از روایات آمده است که حضرت می‌فرمایند: «ساعت برپا نخواهد شد مگر اینکه این حوادث رخ دهد» و یا این جمله که می‌فرمایند:
تاریخ غیبت کبری ،ص:543
«آنچه را که به سوی آن گردن می‌کشید (یعنی ظهور) نخواهد بود مگر اینکه این کارها اتّفاق افتد» و سخنانی دیگر به همین عبارات.
(1) نسبت به آن گونه روایاتی که وقت آن معیّن و مشخّص است- مثل اینکه دلالت بر وقوع حادثه پیش از ظهور و یا پیش از قیام قیامت بلافاصله دارد- بحثی نداریم؛ زیرا می‌شود به آنها عمل کرد و با در نظر گرفتن ضوابط لازم سندی، می‌شود به عنوان اینکه یک پدیده تاریخی را اثبات می‌کنند آنها را پذیرفت.
و امّا روایاتی که مانند اینها نیستند و وقت مشخّص را ندارند، ظاهر آنها آن است که این حادثه با آن وقت معیّن ظهور و یا قیامت فاصله بسیاری داشته باشد که گاهی به صدها و یا هزاران سال می‌رسد، حتّی بسیاری از آن حوادثی را که روایات پیشگوئی کرده‌اند در زمان خود می‌بینیم و یا پیش از زمان ما اتّفاق افتاده است؛ و در عین حال هنوز ظهور حضرت اتّفاق نیفتاده تا چه رسد به قیام قیامت.
(2) بنابراین کلّیه روایاتی که مربوط به حضرت مهدی- علیه السلام- می‌باشد، چه علائم متّصل به ظهور و چه غیر متّصل، چه آنها که تاکنون اتّفاق افتاده و چه آنها که تاکنون واقع نشده است، در حقیقت همگی از نشانه‌های قیامت می‌باشند به همان تعبیری که کردیم، که مقصود از علامت آن است که مردم را از وقوع قیامت آگاه کند و آنها را نسبت به حوادث بعدی متوجّه سازد و این مسلّم است که هرگونه حادثه‌ای که پیش از ظهور و آگاه‌کننده نسبت به آن باشد، این حالت را نسبت به قیامت هم خواهد داشت و نشانه و علامت قیامت خواهد بود، چنانکه بسیاری از روایات به همین گونه آمده است.
(3) روایاتی که مربوط به قیامت است و به صورت غیر متّصل و دور از زمان قیامت مطرح شده است احتمال دارد که آنها را به عنوان نشانه ظهور هم بدانیم، به همان اعتبار متقابلی که بین ظهور و قیامت قائل

شدیم، که هر چه نشان قیامت باشد نشان ظهور هم باشد مگر آنچه که فقط نزدیک و چسبیده به قیامت باشد و بعد از ظهور اتّفاق افتد.
و هم چنین روایاتی که نسبت به ظهور و یا قیامت بیانی مخصوص ندارد و متن روایت به طور مجمل و بدون قید آمده است آنها را نیز به عنوان علائم ظهور

می‌توانیم بپذیریم. بنابراین علائم مخصوص قیامت در روایات همانهائی است که پیش از قیام قیامت واقع می‌شود و در متن روایت نزدیکی و چسبیدگی آن به وقوع قیامت مشخّص شده است و در این گونه روایات آن علائم بعد از ظهور واقع خواهد شد.
(1) اگر کسی بگوید: حوادثی که به عنوان علائم ظهور گفتید متیقن و مشخّص درباره ظهور نیست؛ زیرا به همان‌گونه که ممکن است پیش از ظهور اتّفاق افتد احتمال دارد که بعد از ظهور واقع شود، و وقتی بعد از ظهور واقع شد، دیگر علامت و نشانه‌ای برای ظهور نیست.
گوئیم: قرائنی در دست داریم که به ما می‌گوید بیشتر حوادثی که در این روایات وارد شده پیش از ظهور خواهد بود و می‌شود آنها را نشانه ظهور گرفت و متناسب با ظهور می‌باشند، گرچه در روایات به عنوان علائم قیامت ذکر شده‌اند و یا ذکری از قیامت و یا ظهور نشده است.
(2) قرینه اوّل:
وجود دلائل تاریخی بر وقوع حادثه‌ای که روایات پیشگوئی کرده‌اند و معنایش آن است که این حوادث پیش از زمان ما اتّفاق افتاده‌اند. و این خود بهترین دلیل است بر اینکه این علائم مربوط به ظهور حضرت بوده و بر ظهور مقدّمند؛ مانند روایاتی که نابودی و سقوط حکومت بنی عبّاس را پیشگوئی کرده و یا از جنگهای صلیبی خبر داده است (به طوری که به زودی متذکّر آن روایات خواهیم شد).
(3) قرینه دوم:
ارتباط حادثه‌ای که روایات از آنها خبر داده است به دوران فتنه‌ها و انحرافات؛ مانند وجود مدّعیان دروغین و یا دجّال و جنگهای انحرافی. و ما قبلا دانستیم که دوران فتنه و انحراف پیش از ظهور حضرت می‌باشد، بنابراین هر روایتی که گویای حوادث و مسائل دوران فتنه باشد، جزء علائم ظهور و مقدّم بر آن خواهد بود.

(1) اگر کسی بگوید: به چه دلیل دوران فتنه‌ها بر دوران ظهور مقدّم است با اینکه بسیاری از روایاتی که قبلا آورده شد و مربوط به دوران فتنه و انحراف بود، ارتباطی از نظر دلالت ظاهریّه لفظ به زمان ظهور حضرت نداشت و بسیاری از روایاتی که اهل سنّت در این زمینه آورده بودند از این

گونه بود. بنابراین چگونه دوران فتنه‌ها را مطلقا بر ظهور مقدّم بدانیم؟
گوئیم: ممکن است از این سؤال در دو سطح پاسخ داد:
اوّل: مقدّم بودن زمان ظلم و ستم و دوران فتنه و آشوب بر ظهور حضرت بقیّة اللّه از مسلّمیّات و بدیهیات اسلام و بلکه تمامی ادیان است که به روز موعود معتقدند و ریشه‌کن شدن ظلم را در آینده باور دارند. بنابراین هرگونه روایتی که دلیل بر وجود انحراف باشد، مربوط می‌شود به زمان پیش از ظهور حضرت.
دوم: روایات بسیاری داریم که صریحا این دوره را مربوط به پیش از ظهور می‌داند و اینها خود قرینه‌ای می‌شوند برای آن دسته از روایاتی که نسبت به این مطلب ساکت است و تقدّم و تأخّر زمان فتنه‌ها را بازگو نمی‌کند. و ما در بخش دوم از همین کتاب هر دو گروه این روایات را متذکّر شدیم.
(2) اگر کسی بگوید: از کجا بدانیم که این حوادث از آن ظلم و انحرافات پدید می‌آید؟ چه بسا این رویدادها مربوط به حوادث پیش از قیام قیامت باشد؛ چنانکه در روایات وارد شده است که: «قیامت برپا نخواهد شد مگر بر بدترین مردم.» «1»
در پاسخ گوئیم: این احتمال اهمیّت چندانی ندارد زیرا می‌توانیم از چندین راه آن را مردود بدانیم:
اوّل: این گونه روایات که دلیل بر قیام قیامت بر شرار خلق است چندان سند محکمی ندارد و قابل اثبات نیست و نمی‌تواند مثبت رویدادی تاریخی باشد.
(بطوری که در کتاب آینده خود در این زمینه بحث خواهیم کرد و اثبات خواهیم نمود. «2»)

---

(1) صواعق المحرقه/ 98؛ غیبت شیخ طوسی/ 218.
(2) سومین کتاب از این مجموعه به نام «تاریخ ما بعد الظهور».

(1) دوم: این همه اخبار فراوان که درباره فتنه‌ها و آشوبها و انحرافات صحبت می‌کند اصلا احتمال ندارد که مربوط به قیام قیامت باشد و سیاق و سبک مطالب طوری است که نمی‌شود آنها را مربوط به قیامت بدانیم و این مطلب برای هر کس که به متن آنها مراجعه کند واضح و روشن است. به اضافه این مطلب که روایات پیشگوئی‌کننده را تا جائی که می‌شود باید نزدیک به زمان رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- بدانیم و کمتر آنها را باید به قیامت وابسته کنیم. و معلوم است که عصر و دوران پیش از ظهور نزدیکتر به زمان صدور این روایات از هنگامه برپا شدن قیامت است، و لذا جائی برای این احتمال که آنها را مربوط به زمانی بس دور و دراز بدانیم نمی‌ماند، و جز مربوط دانستن آنها به دوران پیش از ظهور راهی دیگر

نداریم و مطلوب ما همین است، و برای دوران پیش از قیامت بیشتر از یک یا دو روایت همچون روایت «لا تقوم الساعة إلّا علی شرار الخلق» لازم نیست.
سوم: روایات بسیاری وجود دارد که صراحتا حوادث دوران فتنه و انحراف را به دوران پیش از ظهور مربوط می‌داند و این روایات قرینه‌ای می‌شود بر اینکه مقصود از آن روایات نیز همین دوره است.
(2) قرینه سوم:
گاهی یک حادثه همچون «فرو رفتن در صحرای بیداء» مثلا چندین مرتبه در روایات متعدّد تکرار شده است که بعضی از این حوادث مربوط به قیامت، و بعضی مربوط به ظهور می‌باشند و بعضی هم هیچ‌گونه ارتباطی را اثبات نمی‌کنند و نسبت به آنها به اهمال برگزار شده است. و روایاتی که دلالت بر تقدّم آن حوادث بر ظهور حضرت دارد دلیل بر آن می‌شود که دیگر روایات مربوط به دوران پیش از ظهور است.
(3) امّا روایاتی که به طور اهمال واگذار کرده و نسبت به زمان ظهور و قیامت ساکت است حمل کردن و مربوط به دانستن آنها بر دوران پیش از ظهور واضح است، زیرا از باب حمل مطلق است بر مقیّد. «3»

---

(3) دو کلمه مطلق و مقید و یا اطلاق و تقیید از اصطلاحات علم اصول است. هر جمله‌ای که قیدی نداشته باشد آن را مطلق و اگر قیدی داشته باشد آن را مقیّد می‌گوئیم. مثلا اگر گفته شود:
تاریخ غیبت کبری ،ص:547
(1) و امّا روایاتی که حادثه را مربوط به قیامت می‌داند و به عنوان نشانه‌های آن ذکر می‌کند، از آن جهت که این ارتباط و وابستگی با دور بودن زمان نیز مناسبت دارد و می‌شود که یک حادثه را و لو از زمانی بس دور نشانی از قیامت بدانیم، از این جهت می‌شود که پیش از ظهور حضرت واقع شود. لذا وقوع آن حادثه با هر دو زمان پیش از ظهور و پیش از قیامت ارتباط دارد و با دلالت روایاتی که مخصوص به پیش از ظهور بود می‌بایست آن روایات مطلق را بر این روایات پیش از ظهور حمل کنیم و احتمال وقوع بعد از زمان ظهور منتفی می‌شود.
(2) و اگر بخواهیم شکلی استدلالی و برهانی به آن بدهیم با این عبارات صورت استدلال را بیان می‌کنیم: ما اگر بگوئیم این حوادث بعد از ظهور واقع می‌شود لازمه‌اش تکذیب روایاتی است که آنها را پیش ظهور می‌داند؛ ولی اگر آنها را مربوط به پیش از ظهور بدانیم، همه روایات را پذیرفته و به مضمون آنها عمل کرده‌ایم؛ زیرا هر حادثه‌ای که پیش از ظهور باشد پیش از قیامت هم خواهد بود و عمل کردن به یک گروه از روایات بهتر است از آنکه آنها را تکذیب کنیم. پس متیقن است که بگوئیم حادثه بر

دوران ظهور مقدّم است و باید ملتزم به آن شویم که این حوادث در دوران غیبت کبری واقع خواهد شد.
(3) قرینه چهارم:
در بسیاری از مواقع دلائلی وجود دارد که این حوادث بر بعضی از حوادث مقدّم بر ظهور، مقدّم و یا با آنها معاصر می‌باشد، و این امر برای اثبات وقوع این حوادث پیش از ظهور کافی است.
به عنوان مثال تقدّم وجود دجّال بر نزول مسیح در روایات ثابت شده است

«نماز بخوان» این جمله نسبت به زمان و مکان نماز اطلاق دارد. و اگر گفته شود: «نماز را در مسجد بخوان» نسبت به مکان نماز مقیّد می‌شود در عین حال نسبت به تعیین مسجد باز مطلق است. حال اگر در روایت داشتیم: «نماز بخوان» و روایت دیگری گفت: «نماز را در مسجد بخوان» ما آن روایت مطلق را بر مقیّد حمل کرده و حکم می‌کنیم که نماز را می‌بایست در مسجد بخوانیم. و این عمل را می‌گویند حمل مطلق بر مقیّد. در اینجا ما روایات مطلق را نسبت به زمان ظهور و زمان پیش از قیام قیامت حمل می‌کنیم بر دوران پیش از ظهور از باب حمل مطلق بر مقیّد. (مترجم)

و لذا چون نزول حضرت مسیح- علیه السلام- همزمان با ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- خواهد بود؛ پس مسلّم است که دجّال پیش از حضرت بقیّة اللّه خواهد بود.
(1) با در نظر گرفتن این قرائن ثابت می‌شود که بسیاری از روایاتی که اهل سنّت به عنوان علائم و نشانه‌های قیامت آورده‌اند، در حقیقت مربوط به پیش از ظهور و علائم ظهور می‌باشد.
آری؛ نمی‌شود یک قاعده عمومی و کلّی به دست داد که تمام حوادث و روایات را مربوط به پیش از ظهور دانست بلکه باید در مورد هر یک از آنها قرائن موجود را در نظر گرفت و در آنجا که قرینه‌ای ویژه وجود نداشته باشد دوران وقوع آن رویداد را مجهول بدانیم و مجبور نیستیم که حتما آن را بر دوران پیش از ظهور حمل کنیم.
(2) نکته سوم:
قرائنی که ذکر کردیم فقط مربوط به تعیین زمان این حوادث نیست بلکه شامل دیگر خصوصیّاتی که در روایات آمده است می‌شود؛ زیرا عموما می‌شود که روایاتی را قرینه بر روایات دیگر بگیریم و مطالبی را از آن راه اثبات و یا نفی کنیم، مخصوصا با توجّه به اینکه خود را ملتزم به اصل استحکام و سختگیری در سند احادیث نمودیم.

تاریخ غیبت کبری ،ص:549
(1)

جهت دوم: معنی و اقسام علائم

اشاره

علامت متضمّن معنای کشف، دلالت، نشان دادن چیزی، که این شیء علامت آن است می‌باشد. و چون ما اکنون درباره ظهور حضرت بقیّة اللّه بحث می‌کنیم، درباره سبب وجود این حالت در علائم ظهور صحبت خواهیم کرد.

علائم به این مفهوم و معنی از دو دیدگاه تقسیم می‌شود: (2)

تقسیم اوّل

: با در نظر گرفتن ارتباط این علائم با برنامه‌ریزی الهی، به دو قسم تقسیم می‌شود:
اوّل: رویدادهائی که در برنامه‌ریزی الهی دخالت دارند، همچون انحرافات که نشانه‌ای از ظهور نیز هستند.
دوم: حوادثی که در این برنامه‌ریزی دخالتی ندارند، بلکه به خودی خود بدون ارتباط با وجود انسان وجودی مستقل دارند، مانند گرفتن ماه در شبهای آخر ماه، و گرفتن خورشید در وسط ماه، و دیگر رویدادهائی نظیر اینها که به عنوان علائم ظهور ذکر شده‌اند.
(3)

: علائم از جهت نزدیکی و دوری از زمان ظهور، به دو قسم تقسیم می‌شود:
اوّل: رویدادهائی که نزدیک و چسبیده به زمان ظهور است، بطوری که از آخرین مقدّمات ظهور شمرده می‌شود؛ همچون قتل نفس زکیّه، چنانکه در اخبار و روایات آمده است.
دوم: روایاتی که گویای وقوع حادثه‌ای پیش از ظهور می‌باشند و لو اینکه با
تاریخ غیبت کبری ،ص:550
فاصله زمانی دور باشد.
(1) بنابراین مجموعه علائم را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد:
اوّل: آنهائی که در برنامه‌ریزی الهی داخل و نزدیک زمان ظهور می‌باشند، مانند قتل نفس زکیّه؛ اگر دلیل نقلی آن ثابت شود.
دوم: آنها که در برنامه‌ریزی داخل و دور از زمان ظهورند، همچون وجود دولت بنی عبّاس و جنگهای صلیبی.
سوم: امور تکوینی نزدیک به زمان ظهور، همچون کسوف و خسوفی که بدان اشاره شد.
چهارم: امور تکوینی دور از زمان ظهور، همچون پیدایش آبهای جاری و سیلابها، و هجوم گروههای ملخ و قحطی و خشکسالی در دوران غیبت کبری.
بررسی دقیق درباره خود این علائم از یک طرف و از طرف دیگر ارتباط و وابستگی اینها با ظهور و اینکه به چه جهت اینها را به عنوان علامت ذکر کرده‌اند در اینجا لازم و ضروری است.
(2) امّا علائمی که بطور عموم مربوط به برنامه‌ریزی الهی است، از آنجا که واضح است که هدف این برنامه‌ریزی آماده ساختن و زمینه‌سازی دوران ظهور است، از این جهت وقتی یک انسان این مطلب را فهمید و روش این برنامه‌ریزی را دانست، می‌تواند بفهمد که کدامیک از این رویدادها مربوط به ظهور است و کدامیک مربوط نیست، و حوادثی که بار مقدّماتی ظهور را دارا است و زمینه‌ساز ظهور حضرت بقیّة اللّه می‌باشد از نظر اندیشه یک انسان متفکّر بناچار همگی جزو نشانه‌ها و کاشف از روز ظهور خواهد بود.
(3) و این علامت با قواعد عمومی اولیّه مطابق بوده و می‌بایست آن را پذیرفت؛ چه اینکه در روایات آمده باشد یا نیامده باشد، زیرا با دلیل و برهان صحّت برنامه‌ریزی الهی را فهمیدیم و این خود یک مزیّت و ویژگی است در اینگونه روایات نسبت به دیگر روایات. بعلاوه که در احادیث هم

عملا نقل شده و شامل اخبار و روایاتی است که دالّ بر انحراف زمان و مردم آن بود، چه آنها که در رابطه با زمان ظهور است و چه آنها که مربوط به قیامت است و یا اینکه بدون

ارتباط به هیچ‌یک ذکر شده است (چنانکه در جهت اوّل درباره آن بحث کردیم).

(1) و امّا نسبت به رویدادهای تکوینی که بشارت وقوع آنها و لو در فاصله زمانی بسیار دور پیش از ظهور داده شده است، سرّ اساسی و نکته اصلی در اینکه آنها را به عنوان علامت ذکر کرده‌اند، آن است که رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- و ائمّه اطهار- علیهم السلام- برخی از حوادث بزرگی را که در آینده اتّفاق خواهد افتاد و جلب نظر می‌کرده است، از طریق وحی و یا الهام فهمیده و به مردم می‌گفتند، و آن را مرتبط به ظهور حضرت بقیّة اللّه می‌کردند تا مردمی که در زمان وقوع آن حوادث بسر می‌برند، صداقت گفتار ائمّه را درباره آن حوادث ببینند و نسبت به اخبار مربوط به حضرت بقیّة اللّه نیز اعتقادشان محکمتر شود، و آنها را نیز درست بدانند. پس از این جهت این حوادث نشانه ظهورند که دلیل بر صدق اعتقاد و روایات مربوط به حضرت بقیّة اللّه می‌باشند.

(2) و از اینجا می‌فهمیم که این حوادث را وقتی می‌توانیم علامت ظهور بدانیم که در روایات اسمی از آنها برده شده باشد و آنها را به عنوان نشانه و علامت ذکر کرده باشند؛ ولی اگر در روایات نیامده بود این گونه رویدادهای تکوینی را که در دوران پیش از ظهور واقع می‌شوند نمی‌توان گفت ارتباطی با ظهور حضرت بقیّة الله- عجّل اللّه تعالی فرجه- دارند.

(3) و امّا نسبت به رویدادهای تکوینی نزدیک به زمان ظهور بر طبق دلالت اخبار و احادیث، سرّ اساسی و نکته اصلی در اینکه اینها را علامت ظهور دانسته‌اند آن است که انگیزه ایجاد آنها در نظر خداوند متعال همان است که اینها را نشانه‌ای برای ظهور قرار دهد، و نظر مردم را نسبت به ظهور جلب کرده، و مخصوصا افراد با اخلاص و آزمایش شده را که همیشه در حال انتظار به سر می‌برده‌اند آماده ظهور گرداند.

بنابراین، اینگونه روایات نشانه بودن برای ظهور را در برنامه‌ریزی الهی از آن جهت دارا می‌باشند که نظر مردم را به ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- جلب می‌کنند.

(4) لکن باید بدانیم که رویدادهای مذکور همچون رویدادهای سابق، در صورتی

می‌توانند نشانی برای ظهور حضرت باشند که روایات متذکّر آنها شده باشند؛ زیرا این مطلب واضح است که هر حادثه‌ای را و لو نزدیک به زمان

ظهور و باعث جلب نظر مردم باشد، نمی‌شود علامت ظهور بدانیم.
این بود بررسی مجموعه گوناگون علائم ظهور که از جهات مختلف علامت ظهور شده بودند که رابطه آنها را با ظهور بررسی کردیم.
تاریخ غیبت کبری ،ص:553
(1)

اشکال اوّل:
برخی از این علائم که در روایات آمده است گویای معجزات و خوارق عاداتی است که پدید آمدن آنها امکان ندارد و بنابراین می‌بایست، فقط آنهائی را پذیرفت که به صورت طبیعی و معمولی اتّفاق می‌افتد.
پاسخ: قانون معجزات بهترین داور برای اعتقاد به آنها است که با منطبق ساختن آن قانون با این موارد می‌توانیم آنها را بپذیریم و یا رد کنیم. با این توضیح که، هر علامتی که اقامه دلیل و حجّت بر وجود حضرت بقیّة اللّه منحصر به آوردن آن علامت باشد می‌توان گفت که خداوند متعال آن را معجزه‌آسا و به صورت غیر طبیعی انجام می‌دهد و می‌بایست هم انجام دهد تا حجّت را اقامه کند، و این مطلب مطابق با قواعد عمومی ثابت‌شده اسلامی است. و اگر آن علامت منقوله در این راه قرار نگرفت، مطابق قاعده نبوده و نمی‌بایست آن را قبول کرد و تا وقتی که قطعی و مسلّم نشده نمی‌توان آن را پذیرفت، و در اسلام دلیل قطعی بر لزوم پذیرفتن آن نداریم.
(2) ما وقتی علائم را جستجو می‌کنیم در بین آنها چیزی نمی‌یابیم که بر پایه اعجاز استوار باشد، بجز برخی از رویدادهای تکوینی که پیش از ظهور واقع می‌شود مانند خسوف و کسوف در غیر موقع خودش و یا صیحه آسمانی، که درباره آنها بزودی بحث خواهیم کرد و تطابق آنها را با قانون معجزات بازگو خواهیم نمود.
تاریخ غیبت کبری ،ص:554
(1) اشکال دوم:
تمامی علامات ظهور متضمّن پیشگوئیهائیست. چگونه می‌توانیم آنها را صحیح بدانیم با اینکه آگاهی انسان از آینده ممکن نیست؟
پاسخ: خبر دادن از آینده، جز از راه آگاهی از طرف خداوند علّام الغیوب امکان ندارد؛ چه اینکه از طریق وحی باشد و یا به هر وسیله‌ای که با یک واسطه یا چند واسطه به خدا برسد، چنانکه رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- و ائمّه- علیهم السلام- این چنین بودند؛ و اگر کسی بخواهد در این زمینه اشکال کند، می‌بایست از نو درباره اصل اعتقاد به اسلام با او صحبت شود که فعلا در این کتاب جای بحث آن نیست.
(2) بنابراین تا وقتی که معصوم از حوادث آینده آگاهی دارد می‌تواند از آنها خبر بدهد و گاهی مصالحی در بین هست که می‌بایست از آینده خبر داد، مثل اینکه این رویدادها کاشف از ظهور حضرت باشند که قبلا هم گفتیم بسیاری از آن حوادث در صورتی علامت ظهورند که در حدیث و روایت

آمده باشند و این اخبار سهمی بسزا در برنامه‌ریزی الهی دارند.
بنابراین می‌بایست به متون احادیث نگریست. اگر پدیده‌ای تاریخی را اثبات کردند که برای علامت معیّنی کافی بودند، باید آن را پذیرفت و الّا می‌بایست آن را کنار گذاشت زیرا توان اثبات را ندارد، نه اینکه اساس آن را نادیده بگیریم و در آن مناقشه نمائیم.
(3) اشکال سوم:
علائم ظهور همان طور که افراد با اخلاص و آزمایش شده و یاران حضرت بقیّة اللّه را آماده ظهور می‌کند و باعث می‌شود آنها خود را ساخته و بر آمادگی خود بیفزایند برای دشمنان حضرت نیز ممکن است این مسأله را بوجود آورد که خود را آماده مقابله کنند و بر نیروها و آمادگی خود برای مبارزه با حضرت بیفزایند؛ و این هشدار بر خلاف مصلحت است. چگونه می‌شود این کار بر خلاف مصلحت در برنامه‌ریزی الهی واقع شود؟
پاسخ این اشکال را می‌توان در چندین زمینه داد:
تاریخ غیبت کبری ،ص:555
(1) زمینه اوّل:
ما اگر بشریت امروز، بلکه تمام دوره‌های تاریخ را بنگریم می‌بینیم این اشکال درباره هیچ‌یک از آنها صدق نمی‌کند. و امّا نسبت به منکران وجود حضرت و کسانی که روز موعود را به خاطر دیدگاههای مادّی خود قبول ندارند، اینان علائم ظهور را هم طبیعتا بکلّی قبول نخواهند داشت و هیچ حادثه‌ای را کاشف از ظهور و یا نشان ظهور نخواهند دانست، و اصولا ظهوری را قبول ندارند تا علائم و نشانه‌هائی برای آن قائل باشند.
(2) و امّا نسبت به کسانی که روز موعود را قبول دارند و تابع دیگر ادیان و مکاتب هستند، نزد آنها علامت و نشانه‌ای برای آن روز نیست و به هیچ مقدّمه و نشانه‌ای توجّه ندارند. و لذا آنان همچون منکران اصل مهدویّت و روز ظهور در انتظار چیزی نیستند و با منکران در این مسأله یکسانند. عدّه‌ای از مسلمانهای منحرف و بی‌عقیده‌ای که بر مبنای تفکّر مادّی می‌اندیشند و یا در فکر مصالح و تأمین نیازمندیهای شخصی خود هستند نیز مانند آنهایند.
و بعد از حذف اینها جز عدّه‌ای از مسلمانهای با اخلاص که بوجود آن حضرت اعتقاد داشته و منتظر ظهور شریف اویند باقی نمی‌مانند، که اینان تمام علائم را شناخته و وقوع آن حوادث آنان را متوجّه قرب زمان ظهور کرده و با مشاهده آن بر آمادگی خود می‌افزایند، و خود را از نظر روحی و ایمانی و اجتماعی مهیّای ظهور می‌کنند بعد از آنکه تمحیص الهی نیز اثر عمیق خود را در یکی از چهار سطحی که سابقا ذکر شد در آنها گذارده و بارور شده است.
(3) زمینه دوم:

این اشخاص منحرف و کافر که از توجّه آنها به ظهور حضرت بیم داریم، هیچ‌گاه ملتفت و متوجّه نخواهند شد؛ گرچه بطور احتمال بفهمند که اخباری بر وقوع آن دلالت می‌کند.
انگیزه غفلت آنها را چندین چیز ممکن است بدانیم، که مهمترین آنها عبارت از مسائل ذیل است:
اوّل: انحراف از راه حق به خودی خود انسان را سرگرم منافع و
تاریخ غیبت کبری ،ص:556
مصالح مادّی و انحرافات کرده و از عوامل آگاهی‌زا به دور می‌دارد و نمی‌گذارد که انسان متوجّه راه حق و درست شود. و لذا بسیاری از علائم وجود یافته و از کنار او می‌گذرند و او هیچ توجّهی به آنها ندارد، و انحرافش از پیش رو و پشت سر برایش سدّی محکم ساخته و نمی‌تواند حقیقت را درک کند و با آن همراه شود.
(1) دوم: آنان از نظر فکری و روحی به جستجوی این اخبار در متون کتب و مآخذ قدیمی نمی‌پردازند و از آنها دورند و هنگامی هم که این نشانه‌ها موجود می‌شود در پی یافتن و شناختن آنها نیستند و زندگی آنها را غرق در گرفتاریها و تلاشهای خود کرده است.
(2) سوم: بر فرض که گاهی هم از این اخبار اطلاعی بدست آورند و از زبان مردم چیزی بشنوند نتیجه‌ای واضح و روشن دستگیرشان نخواهد شد، با توجّه با اینکه بسیاری از این علائم بصورت رمزی و مناسب با فرهنگ مردم همزمان با صدور روایات گفته شده است. به اضافه زحمتی که می‌بایست در تحقیق سند کشید و تدبّری که باید در فهم روایات داشت، که این گونه آدمهای منحرف توانائی آنها را ندارند. و وقتی یک فرد نتوانست مقصود این روایات را بفهمد تطبیق کردن علائم و نشانه‌ها را هم با ظهور نخواهد توانست، بلکه در حال تردید و بلا تکلیفی مانده و این علائم در نظر او نشانه‌هائی متشابه خواهند بود.
(3) چهارم: اینان بر فرض که بطور تصادف با یکی از علائم برخورد کنند و نشانه‌ای همچون خسوف و کسوف در غیر وقت را ببینند، برخوردی مادّی با آن کرده و برداشتی مادّی از آن خواهند داشت. و اگر هم نتوانند توجیه علمی مادّی برایش بیابند به فکر پیدا کردن آن راه حلّ افتاده و اگر هم نتوانستند در انتظار می‌نشینند تا علم راه تازه‌ای را برایش بیابد، و ما اکنون در مقابل خود مباحث و نظریّات مختلف آنان را درباره پیدایش حیات در روی زمین می‌بینیم که به نتیجه‌ای قطعی نرسیده‌اند و نمی‌خواهند که آن را به مبدئی غیر مادّی نسبت دهند، با اینکه صراحت و روشنی متافیزیکی بودن حیات به درجاتی بیشتر از صراحت این نشانه‌ها است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:557
(1) زمینه سوم:

بر فرض پذیرفتیم که دشمنان حضرت بقیّة اللّه- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- علائم ظهور را فهمیده و شناخته و به هنگام تحقّق و وقوع آنها آن علائم را درک کردند و خود را مهیّا ساختند تا در مقابل حضرت بایستند و مبارزه کنند، مگر ظهور یک امر خودکار و اتوماتیک است که بلافاصله بعد از تحقّق علائم واقع شود و نتواند خود را حفظ کند؟ نه، چنین نیست، بلکه یک امر اختیاری است که از سوی خداوند برنامه‌ریزی شده، و ممکن است حتّی بعد از تحقّق علائم تا چندین سال به تأخیر افتد تا این آمادگی مقابله و دشمنی از بین رود، و حضرت ظهور نخواهد کرد مگر در حال غفلت دشمنانش تا آنها را غافلگیر کند.

(2) اگر کسی بگوید: درباره علائمی که نزدیک و چسبیده به ظهور می‌باشند چه می‌گوئید که اگر از آنها تخلّف کند و تا مدّتی به تأخیر افتد بر خلاف فرض می‌شود؟

گوئیم: به دو صورت به این سؤال پاسخ می‌دهیم:

اوّل: معنای نزدیکی به زمان ظهور آن نیست که فقط چند روزی با ظهور فاصله دارد و آنچه که بر این مطلب دلالت دارد می‌توانیم از نظر سند روایت آن را مردود بدانیم و کنار بگذاریم (چنانکه درباره قتل نفس زکیّه خواهیم گفت).

بلکه مقصود از قرب زمان نزدیکی در مقابل قرنها و قرن است و ده سال و بیشتر از آن هم نزدیک به زمان ظهور حساب می‌شود، و معلوم است که آمادگی رزمی نمی‌تواند ده‌ها سال طول بکشد.

(3) دوم: ادلّه و مدارک بسیاری داریم که می‌گوید ظهور در هنگامی اتّفاق خواهد افتاد که مقابله با سلاح برای دشمنان حضرت مهدی- علیه السلام- خیلی دشوار خواهد بود، و بر فرض که بخواهند با آن حضرت به مقابله برخیزند شرایط اجتماعی و اقتصادی و طبیعی موجب فرار و هزیمت آنها شده و پا به فرار خواهند گذاشت.

با توجّه به این مطلب باید چنین در نظر بگیریم که این علائم نزدیک به زمان

ظهور خواهند بود و در صورتی واقع می‌شوند که دشمنان حضرت از مقابله و رودرروئی مسلّحانه عاجز و ناتوان شده‌اند؛ و همین که آن علائم واقع شدند، بلافاصله حضرت ظاهر می‌شوند و از دشمنان در آن صورت کاری ساخته نیست، و اگر هم بخواهند کاری کنند شکست و رسوائی آنان حتمی است.

(1) مطلب مهمتر اینکه هر کس به خداوند متعال و روز موعود اعتقاد داشته باشد بناچار این مطلب را هم باور دارد که خداوند متعال خود ضامن ایجاد نیروئی همه جانبه برای پیاده شدن هدف اساسی پیدایش انسان در

آن روز می‌باشد و وقتی که خدا ضامن چیزی بود می‌تواند با تمام مشکلات برنامه خود را اجرا و تنفیذ نماید و هیچ مانعی بر سر راه او نخواهد بود.
تاریخ غیبت کبری ،ص:559
(1)

جهت چهارم: تقسیم‌بندیهایی کلّی برای روایات علائم ظهور

اشاره

روایات علائم ظهور را از جهات گوناگون تقسیم می‌کنیم تا طریق استفاده و استدلال به آنها بهتر مشخّص شود، و معلوم شود که در چه مواردی مفید و قابل استفاده است، و در چه مواردی قابل استناد نیست.
آنچه می‌شود گفت آن است که این روایات را به دو بخش اصلی می‌توان تقسیم کرد:
اوّل از جهت ترتیب زمانی، و دوم از جهت اتّکا و استناد آنها به معجزات.
با در نظر گرفتن تقسیم فوق بناچار باید از دو ناحیه صحبت کرد.
(2)

ناحیه اوّل: ترتیب زمانی حوادث

اشاره

این مطلب را در ضمن چند نکته بحث می‌کنیم: (3)

نکته اوّل: حوادثی که تاریخ گویای وقوع آنها است

اشاره

و از رخ دادن آنها خبر داده است.
رسول خدا و ائمّه اطهار- صلوات اللّه علیهم اجمعین- پیش از وقوع بعضی از حوادث از آنها خبر داده‌اند، چه آنها که با حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- مربوط است، و چه وقایعی که ارتباطی ندارد و آن حوادث در زمانهای پیش از ما اتّفاق افتاده است و تاریخ گویای وقوع آنها است، و بهترین و بزرگترین دلیل بر صدق آن روایات همان وقوع آنها است، گرچه در مواردی

دلیل بر صحّت آن روایات از خارج نباشد.
(1) و قابل توجّه آنکه با بعضی از این پیشگوئیهای رسول خدا که اهل حدیث پیش از وقوع حادثه آنها را در کتب خود ذکر کرده، و بعد هم آن حادثه اتّفاق افتاده است؛ و بطور قطع و مسلّم می‌دانیم که آنها را بعد از زمان وقوع در آن کتب حدیث وارد نکرده‌اند، و این خود یکی از معجزاتی است که دلیل صدق آن عقیده است، تا چه رسد به اثبات وجود حضرت بقیّة اللّه- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- و روشنترین نمونه برای اینها پیشگوئیهای مربوط به جنگهای صلیبی است (بطوری که در آینده ذکر خواهیم کرد).
مواردی که تاریخ گویای وقوع آنها، و در روایات از آنها پیشگوئی شده است چندین امر است:
(2)

از آن جمله، روایتی است که مسلم «1» از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: به زودی سستی‌ها و ناتوانیها خواهد بود. و نیز فرمود: بزودی فرمانروایانی خواهند بود، پس می‌شناسید و انکار می‌کنید. آن کس که بشناسد بر کنار می‌ماند و آن کس که انکار کند سالم می‌ماند. «2»
و نیز فرمود: بر شما فرمانروایانی به کار گماشته خواهند شد پس شما می‌شناسید و انکار می‌کنید. «3»
(3) حذیفه یمانی در ضمن حدیثی که از او نقل شده است، می‌گوید: عرض کردم: آیا بعد از این بدی خوبی وجود دارد؟ فرمود: آری و در آن تیرگی و فسادی است. عرض کردم: فسادش در چیست؟
فرمود: مردمی هستند که به غیر از سنّت و روش من رفتار خواهند کرد و به جز هدایت و راهنمائی من و راهی که من نشان داده‌ام راهنمائی خواهند کرد، کارهای معروف و منکر از آنها سر می‌زند (کارهای بدشان خوب و خوبشان بد

---

(1) صحیح مسلم 2/ 22.
(2) صحیح مسلم 2/ 23.
(3) صحیح مسلم 2/ 23.
تاریخ غیبت کبری ،ص:561
است).
عرض کردم: آیا بعد از آن خیر و خوبی شرّی خواهد بود؟
فرمود: آری، دعوت‌کنندگانی هستند بر درهای جهنّم هر کس آنان را اجابت کند به جهنّم می‌اندازندشان. «4»
(1) و نیز از آن حضرت روایت کرده است:
«بعد از من پیشوایانی خواهند بود که به راهنمائی من رهنمون نخواهند بود و به رفتار من عمل نخواهند کرد، و بزودی در بین آنان مردانی بپا خواهند خاست که دلهایشان دلهای شیطان و ابدانشان پیکرهای انسانی است.» «5»
کتب صحاح دیگر، همچون ترمذی و ابن ماجه و دیگر نویسندگان کتب حدیث، همچون احمد و حاکم روایاتی به همین مضمون را نقل کرده‌اند، ولی ما هر آنچه را که صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) نقل کنند در اینجا می‌آوریم گرچه دیگران هم همان مضمون را نقل کرده باشند.
(2) و اینها همان چیزهائی بود که در جامعه اسلامی بعد از رسول خدا بوقوع پیوست، در آن هنگام که حکومت بر محور سودجوئی و انتخاب و گزینش مردمی دور می‌زد، که جزئیّاتش نیازی به گفتن ندارد و واضح و

روشن است و دست بدست گشتن پیاله‌ها و جامهای می در بساط و سفره خلفا از واضحات و مسلّمیّات تاریخ است، و در بسیاری از مدارک و مصادر حدیثی و تاریخی از آنها اسم برده شده است «6» (و نمونه‌های کافی از آنها را در کتاب تاریخ غیبت صغری نگاشته‌ایم «7»).

(3)

خبر دادن رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- یا یکی از ائمّه

---

(4) صحیح مسلم 2/ 20.
(5) صحیح مسلم 2/ 20.
(6) به کتاب تاریخ ابن خلّکان 2/ 434؛ ابو الفداء 1/ 354؛ ابن الوردی 1/ 232؛ مسعودی 4/ 11؛ کامل 6/ 241 و دیگر مدارک اهل سنّت مراجعه شود.
(7) به صفحات 124 و 347 مراجعه شود.

- علیهم السلام- از اوضاع دولت بنی عبّاس در کتب حدیثی ما به چندین عبارت و سبک بیان شده است:

(1) سبک و روش اوّل: رسواسازی بنی عبّاس و خرده‌گیری از آنان از جهت انحراف و فسادشان و بیرون رفتن آنها از راه حق.

تا آنجا که می‌دانیم کتب و مدارک شیعه امامیّه اختصاص به نقل این روایات دارد.

از آن جمله روایتی است که نعمانی در کتاب غیبت خود آن را از حضرت رسول نقل کرده است که حضرت روی به عبّاس نموده و فرمود: ای عمو آیا تو را از آن چه که جبرئیل به من خبر داد با خبر کنم؟

عرض کرد: آری ای رسول خدا.

فرمود: جبرئیل به من گفت: وای به حال فرزندان و ذریه تو از فرزندان عبّاس.

عبّاس عرض کرد: یا رسول اللّه؛ پس آیا از زنان دوری نگزینم؟

رسول خدا فرمود: خداوند از آن چه که می‌بایست بشود فارغ شده (و کارها را تقدیر کرده است). «8»

(2) و در حدیث دیگر «9» از عبد اللّه بن عبّاس که گوید: رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- به پدرم عبّاس فرمود: ای عبّاس وای به حال فرزندانم از فرزندان تو؛ و وای به حال فرزندان تو از فرزندانم.

عبّاس عرض کرد: ای رسول خدا پس آیا از زنان اجتناب نکنم- و یا گفت: پس آیا من زنان را از باروری نیندازم؟- فرمود: علم خدا بر این کار گذشته و امور به دست خداوند است و امر بزودی در دست فرزندان من خواهد بود.

(3) وضع دولت بنی عبّاس و رفتاری که با فرزندان علی و فاطمه اولاد رسول خدا- علیهم السلام- نمودند، واضح و روشن است و ظلمها و ستمهائی

(8) غیبت نعمانی/ 248.
(9) غیبت نعمانی/ 248.

که از دست آنها کشیدند و آوارگیها و دربه‌دریها و زندانیهائی که از آنها دیدند پوشیده نیست، و نیازی ندارد که بازگو کنیم. همان‌طوری که ناراحتیهائی که بنی عبّاس از دست شورشگران علوی در طول تاریخ دیدند نیز لازم به تذکّر نیست و کافی است همین اندازه بدانیم که بخش مهمّی از کتاب مقاتل الطّالبیّین ابو الفرج اصفهانی و بسیاری از فصول کتب تاریخ اسلام اختصاص به همین درگیریها دارد، که ما هم بخشی از آنها را در کتاب خود «تاریخ غیبت صغری» (صفحات 80 به بعد)، آنجا که سخن از این برهه زمان بود نگاشتیم.
(1) و امّا فرمایش رسول خدا که فرمود: «خداوند از آنچه که بوده و مقدّر شده است فارغ شده است»! و یا این جمله «علم خدا بر این کار گذشته» روشنترین معنائی که می‌شود برای آن نمود همان است که این جملات را اشاره به همان برنامه‌ریزی الهی بدانیم، زیرا آن برنامه‌ریزی مستلزم وجود انحراف در جامعه بود و مصلحت تمحیص ایجاب نمی‌کند که خداوند آن را بردارد و تا پیش از ظهور حضرت آن را جابجا کند؛ بنابراین، این رو در روئی و تضادّ باید وجود داشته باشد تا با تمحیص و برنامه‌ریزی الهی شریک و سهیم باشد و علّت آنکه صریحا به آن اشاره نشده است عدم فهم و درک مردم آن زمان بوده که امکان نداشته برای آنان از اینگونه قوانین عمومی اسم برده شود، بلکه این مفاهیم از لابلای کتاب و سنّت به دست می‌آید. و روشنترین دلیل بر اینکه مقصود همان است که گفتیم، این است که رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- فرمود: «امر به زودی در دست فرزندان من خواهد بود» و آن در روز ظهور است، زیرا نخستین کسی که بطور همگانی و در سطح عموم مردم جهان از اولاد حضرت علی و فاطمه- علیهما السلام- حکومت را بدست می‌گیرد و حکمی نافذ در سطح جهانی دارد وجود مقدّس حضرت بقیّة اللّه- ارواحنا فداه- خواهد بود و با حکومت او این تضادّ و درگیری خاتمه می‌یابد.
(2) سبک و روش دوم: اخباری که از هلاکت و سقوط دولت بنی عبّاس خبر می‌دهد، همچون روایتی که از حضرت باقر- علیه السلام- وارد شده است که حضرت فرمود:
«سپس بنی عبّاس مالک قدرت می‌شوند، دوران جوانی قدرت و

شادکامی را می‌گذرانند و مدّتی به طول می‌کشد؛ تا اینکه در بینشان اختلاف افتاده و بعد از آن که دچار اختلاف شدند حکومتشان از بین

می‌رود.» «10»
(1) دولت بنی عبّاس هجده سال بعد از رحلت حضرت باقر- علیه السلام- تشکیل شد، و حضرت باقر- علیه السلام- در سال یک صد و چهارده شهید شد «11»، و ابو العباس سفّاح نخستین خلیفه عبّاسی در سال 132 «12» به خلافت رسید. ستاره بخت آنها به هنگام سلطه ترکان بر حکومت افول کرد و در دوران آل بویه و سلاجقه بکلّی زمام امر از دست آنها به در رفت و دیگر نقشی در اداره مملکت نداشتند، تا این که در دوره آل بویه و سلاجقه کاملا بی‌اثر بودند. و در این دوره‌ها، خلافت عبّاسی، هیبت یا رهبری نداشت. و جامعه اسلامی، لقمه‌ای آماده برای هجوم تاتارها- به زعامت هلاکوخان مغول- شد، و آخرین خلیفه عبّاسی، عبد اللّه- مشهور به المستعصم باللّه- در سال 656 سقوط کرد. «13»
(2) سبک و روش سوم: مدح بنی عبّاس و تمجید از برخی خلفای آنها.
این روایات را فقط راویان اهل سنّت آورده‌اند، و در مصادر شیعه امامیّه اثری از این اخبار دیده نمی‌شود.
از جمله این اخبار، خبری است که ترمذی از ابن عبّاس آورده است که گفت: رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- به عبّاس فرمود: وقتی صبح روز دوشنبه فرا رسید، خودت و فرزندانت به نزد ما بیائید، تا اینکه دعائی برای آنها بکنم که خدا ترا و فرزندانت را به سبب آن دعا نفع دهد.
صبح روز دوشنبه خدمت حضرتش رسیدیم. پیامبر، عبایی بر ما پوشانید و گفت: خدایا عبّاس و فرزندانش را بیامرز، آمرزشی ظاهر و باطن که هیچ گناهی را باقی نگذارد. خدایا عبّاس را در فرزندانش، حفظ کن.

---

(10) غیبت نعمانی/ 262.
(11) ارشاد مفید/ 245.
(12) مروج الذهب 3/ 251.
(13) دلیل خارطه بغداد/ 277.

ترمذی گوید: این حدیثی حسن و غریب است، که آن را جز از این طریق نمی‌شناسیم. «14»
(1) ابن حجر در کتاب الصواعق گوید: حاکم به روایت صحیح از ابن عبّاس- رضی اللّه عنه- نقل کرده است: از ما اهل البیت چهار نفر هستند؛ سفّاح و منذر و منصور و مهدی از ما هستند. «15»
وی بعد از نقل این روایت گوید: اگر مقصودش از اهل البیت بنی هاشم باشد که سه نفر اوّل یعنی سفّاح و منذر و منصور از اولاد عبّاس و مهدی از نسل حضرت فاطمه باشند در این صورت اشکالی در آن نیست. و اگر مقصودش آن باشد که هر چهار نفر از اولاد عبّاس می‌باشند، در این صورت

باید، مقصودش از مهدی سوّمین خلیفه عبّاسی باشد که وی در بین بنی عبّاس همچون عمر بن عبد العزیز در بین بنی امیّه بود و از عدالت و خوشرفتاری مشهوری برخوردار بود.
و نیز در روایات صحیح وارد شده است که اسم مهدی اسم رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- و اسم پدرش اسم پدر حضرت رسول است؛ و مهدی عبّاسی این چنین بود زیرا وی محمّد پسر عبد اللّه منصور بود.
(2) روایت ابن عدی نیز مؤیّد این مطلب است که نقل می‌کند: مهدی از فرزندان عبّاس عمویم می‌باشد. لکن ذهبی گوید: این روایت را فقط محمّد بن ولید آزاد کرده بنی هاشم نقل کرده است و او حدیث جعل می‌کرده است. «16»
(3) ما بر این روایات سه حاشیه و تعلیقه داریم:
اوّل: حدیث دوم از رسول خدا نقل نشده بلکه از ابن عبّاس روایت شده است، و از پایه و اساس دلیل و حجّت نیست و نمی‌تواند یک مسأله اعتقادی و تاریخی را اثبات کند.
دوم: به هنگام بررسی، سند هیچ‌یک از این اخبار قابل اثبات نیستند، حتّی اگر راویانش افرادی مطمئن باشند، زیرا قرائنی عمومی که دلیل بر ساختگی

---

(14) سنن ترمذی 5/ 1319.
(15) صواعق المحرقه/ 99.
(16) صواعق المحرقه/ 99.

بودن این روایات است وجود دارد و آن عبارت است از ثناگوئی و چاپلوسی نسبت به دستگاه حاکمه آن زمان که برای خوشایند خلیفه وقت گفته شده است؛ و هر روایتی که از این خصوصیّات برخوردار باشد از اعتبار ساقط می‌شود. این گونه روایات ساختگی برای خوشایند حکومتها و تحکیم پایه‌های پوشالی آنها بسیار نقل شده و هیچ‌یک اعتبار ندارند.
(1) سوم: سازندگان دو حدیث آخر می‌خواهند بگویند که آن مهدی که حضرت رسول بشارت وجود او را داده است، مهدی پسر منصور عبّاسی است. و می‌بینیم که ابن حجر این مطلب را پذیرفته و با آوردن ادلّه می‌خواهد آن را اثبات کند.
(2) حقیقت امر آن است که کثرت ورود روایات درباره حضرت مهدی- علیه السلام- و شهرت آنها در بین مردم و ایجاد انتظار در آنها نسبت به مصلح جهانی، این حالت را در بعضی از جاه‌طلبان و منحرفین ایجاد کرده بود که خود و یا فرزندانشان دارای این منصب و مقام بزرگ الهی باشند، و تعریفات و بشارات رسول خدا بر آنها منطبق شود. و لذا بسیاری از

اشخاص ادّعای مهدویّت نموده و در تاریخ به مدّعیان مهدویّت، بسیار برخورد می‌کنیم. و منصور دوانیقی هم به همین منظور نام فرزند خود را مهدی گذاشت و مخصوصا که این احتمال را می‌داد روزی به مقام خلافت برسد. و آنگاه که هیچ‌یک از اینها نتوانستند کار مهمّی را که می‌بایست حضرت مهدی- علیه السلام- انجام دهد عملی کنند و اصلاح کار جهان و ایجاد عدالت جهانی را جامه عمل بپوشند، سرشان به سنگ خورده و بطلانشان آشکار شد. و ما قبلا گفته بودیم که بهترین دلیل بر دروغگو بودن این افراد همان ناتوانی و ناکامی آنها است نسبت به انجام کار مهمّی که از حضرت مهدی انتظار انجامش می‌رود.

(3) و امّا دلیلی که ابن حجر آورده که در روایت صحیحی نقل شده که «اسم پدرش اسم پدر حضرت رسول است» این روایت هم نه صحیح است و نه قابل اثبات. (ما بزودی در کتاب آینده خود در این مجموعه آن روایات را بررسی خواهیم کرد.)

و شاید یکی از واضحترین دلائل عدم صحت این روایت همان باشد که این

خصوصیّت را ممکن است افراد بسیاری در خود ایجاد کنند، و هر شخصی که اسم خودش عبد اللّه باشد اسم فرزندش را محمّد بگذارد و بعد هم پسرش ادّعای مهدویّت کند و خود را مصداق این حدیث بداند تا در بین مردم به این منصب و مقام برسد.

(1) پس باید دانست که تنها این ویژگی در اثبات مهدویّت کفایت نمی‌کند، بلکه می‌بایست تمامی خصوصیّات و ویژگیهای مربوط به آن حضرت وجود داشته باشد، و یکی از آنها آن است که، از اولاد حضرت فاطمه- علیها السلام- باشد، و بعد هم بر تمامی پهنه گیتی سلطه و غلبه بیابد، و شکّی نیست که هیچ‌یک از این خصوصیّات تا کنون در مورد هیچ‌کس پیدا نشده و چنین کسی را با این خصوصیّات در تاریخ ندیده‌ایم.

(2) سبک و روش چهارم: خبر دادن رسول خدا از بیرون آمدن پرچمهای سیاه از خراسان، که اینها یکی از نشانه‌های ظهور است.

در این مورد اخبار فراوانی از شیعه و سنّی وارد شده که بزودی در بخش آینده به نقل و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

(3) آنچه که در اینجا برای ما اهمیّت دارد آن است که به بررسی این احتمال بپردازیم، که مقصود این روایات قیام ابو مسلم خراسانی و شورش او بر بنی امیّه باشد؛ همان نهضت و قیامی که راه را برای روی کار آمدن بنی عبّاس هموار کرد و آنها را بر کرسی خلافت نشاند. بنابراین، این نشانه تحقّق یافته؛ گرچه بین وقوع آن و ظهور حضرت زمانی بس دراز فاصله شده است، و این فاصله منافات با نشان ظهور بودن این حوادث ندارد. و از اینکه می‌بینیم شعار این انقلاب پوشش جامه سیاه بوده و این شعار در

بین بنی عبّاس بعدها رایج شده و باقی مانده است این احتمال رجحان پیدا می‌کند و قوی می‌شود.
(4) روایتی هم که در بحار الانوار از رکاز بن ابی رکاز واسطی نقل شده مرجّح این احتمال است. وی گوید: مردی سر حضرت صادق- علیه السلام- را بوسید و حضرت دست به جامه‌های او کشیدند و فرمودند من تا امروز از این پارچه سفیدتر و نیکوتر ندیده‌ام. وی گفت: فدایت شوم این جامه مردم شهر ما است و بهتر از

این را برایتان آورده‌ام.
(1) گوید: حضرت گفت: ای معتب آن پارچه را از این شخص بگیر؛ و سپس آن شخص بیرون رفت. آنگاه حضرت صادق- علیه السلام- فرمودند: صفت و خصوصیّت درست است و وقت نزدیک شده است، این شخص صاحب پرچمهای سیاه است که از خراسان می‌آیند. سپس فرمود: ای معتب خود را به او برسان و از او بپرس اسمش چیست. و بعد گفت که اگر اسمش عبد الرحمن باشد بخدا سوگند که او خودش است. گوید: معتب رفت و پرسید. وقتی جواب داد که اسمش عبد الرحمن است. هنگامی که بنی عبّاس به حکومت رسیدند به او نگریست دید که وی عبد الرحمن ابو مسلم خراسانی است. «17»
(2) و از نظر تاریخ صحیح اسم ابو مسلم عبد الرحمن و امام صادق- علیه السلام- همزمان با او بوده است. و ظاهر فرمایش آن حضرت که می‌فرماید:
«این شخص صاحب پرچمهای سیاه است» اشاره به همین فرمایش رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- است، مخصوصا در کنار این جمله حضرت: «وصف درست است و وقت نزدیک شده است» که مقصود نزدیک شدن خروج پرچمهای سیاه و یا خروج ابو مسلم خراسانی است نه نزدیک شدن ظهور حضرت بقیّة اللّه؛ گرچه خبر دادن پیامبر از این واقعه همراه با بشارت به وجود حضرت مهدی- علیه السلام- است.
(3) بنابراین این احتمال که مقصود قیام و تشکیل حکومت بنی عبّاس باشد رجحان دارد و فقط دو اشکال در آن هست:
اشکال اوّل: صرف نظر از سختگیری لازم در سند، راویان این حدیث ناشناخته هستند و از این جهت نمی‌شود به آن اعتماد کرد.
اشکال دوم: این معنی با روایات دیگری «18» که از حضرت رسول رسیده است معارضه و مخالفت دارد؛ مانند اینکه حضرت فرمودند:
«هرگاه دیدید پرچمهای سیاه از سوی خراسان بیرون آمده به سوی آن

---

(17) بحار الانوار (کمپانی) 11/ 142؛ طبع جدید 47/ 132- 133.

(18) صواعق المحرقه/ 98.

تاريخ غيبت كبرى ،ص:569

بروید گرچه بر روی برف حرکت کنید و بخزید، زیرا خلیفه خدا حضرت مهدی در بین آنها است.»

(1) و در حدیث دیگر چنین نقل شده است که حضرت می‌فرماید:

«ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است. بزودی اهل بیت من بعد از من به گرفتاری شدیدی دچار شده و از جامعه آواره می‌شوند؛ تا اینکه مردمی می‌آیند که با آنها پرچمهای سیاه است ... تا اینکه آن پرچمها را به مردی از خاندان من خواهند داد. وی زمین را از قسط و عدل پر می‌کند به همان گونه که از ظلم و جور پر کرده‌اند. هر کس به آنها رسید نزد آنان برود گرچه بر بالای برف بخزد و حرکت کند زیرا خلیفه خدا مهدی در بین آنها است.»

(2) ظهور این دو روایت مربوط به حضرت مهدی است، و می‌گوید که خروج پرچمهای سیاه با ظهور مهدی ارتباط دارد. حتّی در روایت اوّل می‌گفت که حضرت مهدی در بین همان دارندگان پرچمهای سیاه است. با اینکه بطور قطع و مسلّم می‌دانیم که بین نهضت ابو مسلم خراسانی و ظهور حضرت بقیّة اللّه بیش از هزار سال فاصله وجود دارد و شاید هم بیشتر از این بطول انجامد.

(3) امّا اشکال اوّل، وارد نیست زیرا سختگیریهای سندی که پایبند به آن بودیم، مخصوص اخبار و روایاتی است که از آینده خبر می‌دهد و شامل تمام اخبار و روایات نمی‌شود، و در این صورت روایتی که از بحار الانوار نقل کردیم مشمول لزوم آن سختگیریها و دقّت نظرها نمی‌شود، زیرا از اخبار و روایات پیشگوئی نیست و تا حدودی قابل اثبات تاریخی می‌باشد، و ناشناخته بودن راویانش به جائی ضرر نمی‌رساند (چنانکه در کتاب تاریخ غیبت صغری این مطلب را اثبات کردیم «19»).

(4) و امّا اشکال دوم؛ نتیجه معارضه بین دو خبر آن می‌شود که این دو روایت منقوله در صواعق بی‌اعتبار بشود و روایت اوّل که در بحار نقل شده بود مورد عمل و پذیرش قرار گیرد، زیرا وقتی امر دائر شد بین اینکه این دو روایت درست باشد یا

---

(19) تاريخ الغيبة الصغرى/ 47.

تاريخ غيبت كبرى ،ص:570

آن یک روایت، با در نظر گرفتن قرائن موجوده می‌توانیم این دو خبر را نادرست بدانیم و آن روایت را صحیح.

(1) قرینه‌ای که در اینجا وجود دارد و می‌توانیم به آن اعتباری قائل شویم همان است که در دوره خلافت و حکومت بنی عبّاس چون دیده بودند که

بین خروج پرچمهای سیاه و بین ظهور حضرت مهدی در روایات رابطه‌ای وجود دارد، و در این زمینه روایات بسیاری از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- رسیده است، تصمیم گرفتند از این ارتباط به نفع خود استفاده کنند و گفتند که مقصود از کلمه مهدی در این اخبار همان مهدی عبّاسی است، زیرا او مرتبط و نزدیک به قیام ابو مسلم و پرچمهای سیاه او بوده و بلکه به انحایی در آن شرکت داشته؛ چنانکه حدیث را دلالت‌کننده بر این مطلب قرار داده بودند.
(2) دلیل دیگر بر ساختگی بودن این احادیث سخن خود صاحب صواعق است که در ابتدا، این جمله را نقل می‌کند: که «ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما اختیار کرده است ...» و سپس در حاشیه آن می‌نویسد: در سند این حدیث شخصی است که حافظه درستی نداشته است و در آخر عمرش مطالب را با یکدیگر مخلوط می‌کرده و درهم می‌آمیخته است، و بعد از نوشتن این جمله حدیث دیگر را نقل می‌کند که «هرگاه دیدید پرچمهای سیاه را ...» و بعد می‌گوید: در سند این حدیث شخص ضعیفی است که احادیثی منکر (نوعی از احادیث ضعیف) روایت نموده است؛ و مسلم متابعتا این حدیث را آورده است. و در این حدیث و حدیث جلوترش بر فرض صحت دلیلی برای کسانی که پنداشته‌اند مهدی سومین خلیفه عبّاسی است وجود ندارد. «20»
(3) ابن حجر این دو روایت را از این جهت که دلالت بر وجود مهدی منتظر- علیه السلام- دارند مورد اشکال قرار نداده، زیرا همو اخبار زیادی از این دست را بدون ایراد کردن در آنها نقل نموده است، و ایراد او در این دو روایت فقط به جهت ضعیف بودن آنها می‌باشد.
و امّا بر طبق ضوابط لازم در سند و وجود قرائن بر نادرستی این دو حدیث

---

(20) صواعق المحرقه/ 98.

از آن جهت که مشتمل بر تأییداتی از دستگاه حاکمه آن روز بوده؛ می‌بایست به هر حال این دو روایت را از درجه اعتبار ساقط کرد.
(1) و بنابراین مطلب مورد نظر و مظنون ما آن است که مقصود از پرچمهای سیاه همان پرچمهای ابو مسلم خراسانی است، که نهضتش از خراسان بپاخاست و با پرچمهای سیاه به سوی بغداد حرکت کرد؛ و این قیام و شورش از آن جهت که در تاریخ از اهمیّتی بس بزرگ برخوردار بوده و برای آیندگان جلب نظر می‌کرده، نشانی از علائم ظهور قرار داده شده است، و فاصله بسیاری که بین آنها واقع شده است زیانی نخواهد داشت؛ زیرا بسیاری از علائم دیگر نیز همین فاصله را دارند.
(2) فقط احتمالی که در مقابل این ظنّ و گمان ممکن است وجود داشته

باشد آن است که مقصود پرچمهای سیاه دیگری باشد که در آینده از خراسان حرکت خواهد کرد، که بین حرکت آنها و ظهور حضرت فاصله چندانی نیست (ولی دلیلی برای اثبات این احتمال وجود ندارد «21»).

و به هر حال احادیث پرچمهای سیاه از اخبار علائم ظهور قرار داده شده و در عین حال در آنها اشاره‌ای به تشکیل دولت بنی عباس نیز هست، گرچه فاصله زمانی خیلی زیاد است، و لذا ما این اخبار را در روش چهارم از روشهای پیشگوئی نسبت به تشکیل دولت بنی عبّاس قرار دادیم.

(3)

امر سوم: سقوط حکومت بنی امیّه

روایاتی سقوط حکومت بنی امیّه را پیشگوئی کرده‌اند، همچون روایتی که از حضرت باقر- علیه السلام- رسیده که:
«قائم در سالهای طاق قیام خواهد کرد؛ نه، یک، سه، پنج. و فرمود: هرگاه بنی امیّه با هم اختلاف کردند و حکومتشان از بین رفت.» «22»
و ما می‌دانیم که حضرت باقر- علیه السلام- هیجده سال پیش از سقوط

---

(21) برای اثبات احتمال، صرف احتمال، در صورتی که لفظ احتمال آن را بدهد کافی است و نیازی به دلیل دیگر نداریم. و ضرری هم ندارد که این احتمال را احتمال درست بدانیم؛ که خراسان خاصیّت این قیامها و شورشها را دارد. (مترجم)
(22) غیبت نعمانی/ 262.

حکومت بنی امیّه و روی کار آمدن دولت بنی عبّاس رحلت فرمودند. (1)

روایاتی از اختلاف اهل مشرق و مغرب صحبت می‌کند، همچون روایتی که از حضرت امام محمّد باقر- علیه السلام- نیز روایت شده است، که در همان حدیث حضرت می‌فرمایند:
«و اهل مشرق و مغرب با هم اختلاف پیدا کنند.» «23»
اختلاف اهل مشرق و مغرب را می‌توان به دو گونه معنی کنیم:
(2) اوّل: اختلاف اهل مشرق و مغرب کشورهای اسلامی و بر اساس اسلامی به شکل کلّی. این همان چیزی است که در طول تاریخ اتّفاق افتاده است که در شرق بنی عبّاس حکومت می‌کردند و در غرب که اندلس باشد بنی امیّه حکومت داشتند؛ چنانکه در کشور مغرب (شمال آفریقا) مهدی آفریقائی محمد بن عبد اللّه حکومت می‌کرد و فرزندانش به مصر آمده و حکومت فاطمیّون مصر را تأسیس کردند، و این دو حکومت غربی از حکومت شرقی بنی عبّاس جدا بوده و با آنها اختلاف و درگیری داشتند.
(3) دوم: آنچه که در زمان ما پدید آمده است و از جنگ جهانی دوم تاکنون با آن دست به گریبان هستیم که دو دولت بزرگ در دنیا زمام امور جهان را بدست گرفته، و جهان را به دو بلوک شرق و غرب تقسیم کرده‌اند. و اگر ما به اساس و پایه تشکیل این دو قدرت بزرگ بنگریم می‌بینیم که بر دو پایه فکری عمیق و ریشه‌دار که تا حدود دو قرن امتداد و کشش دارد استوار است: یکی فکر سرمایه‌داری و دیگری سوسیالیستی. و به هر حال این دو تفکّر زائیده تمدّن جدید اروپا است که بر پایه مادّی محض که با ادیان الهی تناقض و مخالفت همه جانبه دارد استوار است (چنانکه در بحثهای اعتقادی مطرح است) (4) به هر حال این اختلاف به هر یک از دو معنی که باشد، از نشانه‌های ظهور قرار داده شده، از این جهت که پدیده‌ای است مهم و جالب نظر و از جهت دیگر

---

(23) غیبت نعمانی/ 262.
تاریخ غیبت کبری ،ص:573
در انحرافی که نتیجه‌اش تمحیص و خودسازی است اثری بسیار دارند.
(1)

امر پنجم: قیام صاحب زنج

از جمله آن روایات حدیثی است که شیخ صدوق در کمال الدین از ابن عبّاس نقل کرده است، که از جمله مطالبی که خداوند در شب معراج به عنوان نشانه‌های ظهور به حضرت رسول فرمود، این مطلب بود:
«و خراب شدن بصره بدست مردی از فرزندان تو که زنجی‌ها از او پیروی می‌کنند.» «24»
و در ارشاد گوید «25»: آثار و روایاتی از تعداد زیادی از علائم زمان قیام حضرت مهدی- علیه السلام- خبر داده است. از آن جمله است- تا آنکه گوید:- و خروج بنده‌ها از اطاعت آقایان خود و کشتن آنها سروران خود را.
(2) تمام اینها بدست صاحب زنج اتّفاق افتاده است (چنانکه در کتاب تاریخ غیبت صغری آنها را ذکر کردیم و به بررسی نتایج فساد بار و تباهی‌آور آن قیام و زحماتی که برای حکومت بنی عبّاس ایجاد کرده بودند پرداخته و گفتیم که چگونه بصره و بسیاری از شهرها را قتل و کشتار و آوارگی و ویرانی فرا گرفت). «26»
(3) اسم این شخص علی بن محمّد بود و می‌گفت که از سادات علوی است در صورتی که علوی نبود؛ زیرا از خاندان عبد قیس و مادرش از قبیله بنی اسد بن خزیمه بود «27». ولی روایت صدوق علوی بودن او را اثبات می‌کند، در صورتی که می‌بینیم که حضرت عسکری- علیه السلام- به روایت ابن شهر آشوب «28» این مطلب را رد می‌کند، و می‌گوید که «صاحب زنج از ما نیست». (این بحث را در کتاب تاریخ غیبت صغری آورده‌ایم. «29»)

---

(24) کمال الدین/ 251.
(25) ارشاد/ 337.
(26) ارشاد/ 71 به بعد.
(27) کامل 5/ 436.
(28) مناقب 3/ 529.
(29) تاریخ الغیبة الصغری/ 184 به بعد

و به هر حال احتمال دارد که مقصود حضرت عسکری آن باشد که صاحب زنج از نظر فکری و اعتقادی از ما نیست همچون پسر نوح که از خاندان نوح نبود چون کار ناشایست انجام داده بود گرچه از نظر نسبی ارتباط داشت. و اللّه العالم.
(1)

ابو داوود و ابن ماجه در کتابهای صحیح خود با لفظی نزدیک به هم از رسول خدا نقل کرده‌اند- ما عبارت ابو داوود را می‌آوریم «30»- که فرمود:
«بزودی با روم صلح و سازش خواهید کرد، و سازشی امنیّت‌آور، و شما با آنها با دشمنانتان که از پشت سر شما هستند خواهید جنگید و پیروز می‌شوید و غنیمت بدست می‌آورید و به سلامت بیرون می‌آیید و سپس برمی‌گردید تا اینکه به مرتع ذی تلول می‌رسید؛ مردی از مسیحیان صلیب را بلند می‌کند و می‌گوید: «پیروز باد صلیب!» و مردی از مسلمین خشمگین می‌شود و به سوی آن برخاسته، آن را در هم می‌کوبد. در این هنگام رومیها نیرنگ زده و برای انتقامگیری با هم جمع می‌شوند.»
(2) ابو داوود با سندی دیگر این مطلب را بر آن افزوده است:
«و مسلمانها دست به شمشیرهایشان برده و می‌جنگند و خداوند آن گروه را به شهادت گرامی می‌دارد.» «31»
(3) و امّا ابن ماجه به حدیث اوّل با سند دیگری این جمله را افزوده است:
«پس در زیر هشتاد پرچم می‌آیند؛ زیر هر پرچم دوازده هزار نفر می‌باشند.» «32»
این حدیث شریف با دوران شکست و سستی تاریخ اسلامی کاملا مطابق است، و ما گفته‌ایم که بهترین دلیل بر صحت یک روایت همان است که آنچه که خبر داده‌اند واقع شده باشد و این حدیث از روشنترین مصادیق آن می‌باشد، زیرا بطور قطع و یقین مضمون آن اتّفاق افتاده و رخ داده است. و اگر دیگر روایاتی که

---

(30) سنن ابو داوود 2/ 425؛ سنن ابن ماجه 2/ 1369.
(31) سنن ابو داوود 2/ 425.
(32) سنن ابن ماجه 2/ 1369.

در این فصل آوردیم در مجموعه‌های روایات بعد از اتّفاق افتادنشان نگاشته شده باشد و جای تردید و شک برای بعضی از مادّیین باشد که در استناد آنها به رسول خدا تردید کنند، و گمان نمایند که بعد از وقوع نوشته شده است، لکن در این حدیث شریف اصلا جای چنین شک و شبهه‌ای نیست زیرا صدها سال پیش از وقوع جنگهای صلیبی از رسول خدا صادر شده و در کتب حدیثی که چندین سال قبل از وقوع جنگهای صلیبی نوشته شده وارد شده است زیرا ابو داوود در سال 257 و ابن ماجه در سال 273 «33» از دنیا رفته‌اند در صورتی که قدس در سال 492 بدست

فرنگیان مسیحی افتاد. «34»
(1) این مصادر و منابع حدیثی بطور متواتر از نویسندگانش نقل شده و هیچ‌گونه احتمال زیاد کردن چیزی در آنها نیست، و اهل سنّت همیشه در فقه و عقاید و تاریخ به آن اعتماد داشته‌اند.
از همین جا است که می‌توان اینگونه احادیث را خود یکی دیگر از معجزات دانست که چنانکه سابقا گفتیم صرف نظر از ارتباط آنها با اندیشه وجود مهدی- علیه السلام- صحت عقیده اسلامی و درستی گفتار رسول خدا را اثبات می‌کند و گویای این حقیقت است که آن حضرت هیچ‌گاه از روی هوی و هوس سخنی نگفته و هر چه که فرموده وحی الهی بوده است (2) ما اگر صد سال یا بیشتر پیش از جنگهای صلیبی را بنگریم خواهیم دید که هیچ‌گونه جنگی و فتوحاتی پیش از آن سالها اتّفاق نیفتاده و از طرف رومی‌ها مسلمین خاطر جمع بودند، و با آنها در صلح و سازش زندگی می‌کردند؛ بجز حرکت پیروزمندانه‌ای که در مقابل هندیها داشتند «35»، و یا برخی از مشاجره‌ها و اختلافات جزئی که احیانا بین مسلمین و رومی‌ها پیش می‌آمد که غالبا هم از طرف رومی‌ها شروع می‌شد، مانند حوادثی که در سالهای 361 «36» و 421 «37»

---

(33) ابن خلکان 2/ 138 و 407.
(34) کامل 8/ 89.
(35) فتوحات الاسلامیه.
(36) کامل 7/ 44 (چاپ بیروت، سال 1386 ج 8/ 418).
(37) کامل 7/ 241 (چاپ بیروت، ج 9/ 404).

اتّفاق افتاد؛ و بجز این موارد می‌توان بطور قطع و مسلّم گفت که بین مسلمین و رومی‌ها همیشه صلح و صفا برقرار بوده است، و این خود بهترین مصداق روشن برای فرمایش حضرت رسول است که فرمود: «بزودی با رومی‌ها صلح و سازشی امنیت‌آور خواهید کرد» و ظاهرا مقصود صلح و سازش نظامی که گاهی بین دو لشکر انجام می‌گیرد نیست. زیرا در آن صورت این صلح و یا سازش بر اساس دوستی و مودّت با کفّار و یا خضوع در مقابل آنان نیست تا در اسلام حرام باشد.
(1) و سرّ این مطلب آن بود که جرقّه سوزان نهضت رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- که در جامعه اسلامی ایجاد کرده بود رو به افول و خاموشی و سردی گذاشته بود، انحراف مسلمین و فراموش کردن آنها تعالیم اسلامی را و پیروی از هوی و هوسهای زودگذر موجب شده بود که از جهاد و مبارزه دست بردارند و از احکام اسلامی غفلت کنند، و به همان وضع اسفبار و تلخی که در آن دوره بر جامعه اسلامی حکمفرما بود و

گرفتاریها و تجزیه‌ها و درگیریهائی که با آن روبرو بودند عادت نمایند و خلافت عبّاسی هم آخرین نفسهای حیات خود را می‌کشید. این سازش و همکاری با رومی‌ها موجب آن شده بود که مسلمین به کفّار اطمینان و اعتماد کرده و به آنها حسن ظنّ پیدا کنند، و دیگر مانعی برای همکاری و یا اشتراک در یک کار نظامی و جنگی نمی‌دیدند؛ و این همان حالتی است که از یک قرن پیش از آغاز جنگهای صلیبی در بین آنها ایجاد شده بود و این روشنترین مصداق برای فرمایش رسول خدا بود که فرموده بودند: «شما همراه آنها با دشمنان خود می‌جنگید، پیروز می‌شوید و غنیمت بدست می‌آورید و سالم می‌مانید».
(2) شاید بتوان رویداد سال 375 را بطوری که تاریخ «38» برای ما بازگو می‌کند مصداقی روشن برای این فرمایش دانست، که اختلافی بین پادشاهان و زمامداران رومی افتاد و بعضی از آنها از فرمانروایان اسلامی کمک خواستند، این شخص بنام «ورد» رومی است که از رؤسای بزرگ و فرماندهان لشکر و بزرگان روم بود که هوای سلطنت در سرش افتاده ولی قدرتی برای شکست حریفان و رقیبان تاریخ غیبت کبری 576 امر ششم: جنگهای صلیبی ..... ص : 574

---

(38) فتوحات الاسلامیّه 1/ 347.

نداشت و لذا به «ابو تغلب بن حمدان» فرمانروای حلب و موصل که از سوی خلیفه نیابت داشت نامه نوشت و از او کمک خواست. ابن حمدان پاسخ مثبت به او داده لشکری را از مرزهای مسلمین گرد آورده و آهنگ جنگ با رومی‌ها نمود.
لشکریان روم یکی بعد از دیگری به مقابله با او آمدند و همگی شکست خوردند.
لذا وی قوّت قلب یافته در صدد فتح قسطنطنیه برآمد و «ورد» رومی که می‌خواست بر قسطنطنیّه مسلّط شود به همراه او بود.
(1) در اینجا می‌بینید که چگونه این حمدانی با یک رومی همراه شده و با بقیّه رومی‌ها به جنگ برمی‌خیزد و بر آنها پیروز می‌شوند؛ همان‌گونه که رسول خدا فرموده بود، گرچه این پیروزی دوامی نمی‌یابد؛ چون وقتی می‌خواست قسطنطنیّه را فتح کند، رومی‌ها سپاهیان بسیاری را به مقابله با او آوردند و او نتوانست مقاومت کند و شکست خورده و فرار کرد. «39»
حوادث دیگری نشانگر وجود اطمینان و اعتماد بین دو گروه اسلامی و مسیحی است. از آن جمله: «ورد» رومی نام برده بعد از فرار از قسطنطنیّه به فکر افتاد که به عضد الدوله در عراق پناهنده شود و از او

کمک بخواهد. نامه‌ای به او نوشت و به او وعده همکاری و فرمانبرداری از او را داد. وی پاسخ نیکو و وعده کمک به او داد. این خبر به پادشاهان روم رسید. دو نفر از آنها که با یکدیگر برادر و بر قسطنطنیّه حکومت می‌کردند نامه‌ای به عضد الدوله نوشته و هدایائی برای او فرستادند و از او دلجوئی کردند. وی چنین مصلحت دید که جانب آن دو را گرفته و «ورد» را یاری نکند ... «40»

حوادث دیگری که گویای این وثوق و اطمینان می‌باشد نیز وجود دارد.

(2) اگر کسی بگوید: ظاهر این حدیث نبوی شریف آن است که پیروزی بدست آمده از همکاری مسلمین و روم، یک پیروزی پایدار و واقعی است، در صورتی که دیدیم نتیجه این جنگها در آخر فرار و شکست بود.

---

(39) فتوحات الاسلامیّه 1/ 347.

(40) فتوحات الاسلامیّه 1/ 347.

(1) گوئیم: آنچه که این حدیث گویای آن است عبارت است از پیروزی و به دست آوردن غنیمت و به سلامت ماندن؛ و تا این اندازه در این جنگها وجود داشته گرچه در نهایت موفّق به فتح قسطنطنیّه نشدند و فرار کردند.

و امّا فرمایش رسول خدا که فرمود: «سپس برمی‌گردید و در چراگاه ذی تلول پائین می‌آئید و ساکن می‌شوید» در این عبارت دلالتی بر برگشت پیروزمندانه نیست، و چراگاهی که به آن اشاره شده گویا کنایه است از همان منطقه‌ای که لشکر فراری آنها به آنجا برگشت.

(2) با فاصله اندکی از این درگیری جنگهای صلیبی آغاز شد از سوی افرادی تازه، نه آن اشخاص که با مسلمین قرار داد بسته بودند؛ و لذا می‌بینیم که حدیث شریف رسول خدا می‌گوید: «مردی از مسیحیان صلیب را بلند می‌کند» و نمی‌گوید: «مردی از بین آنان» زیرا گردانندگان جنگهای صلیبی غیر از این اشخاص بودند و یک قرن با آنها فاصله داشتند، گرچه نسلهای بعدی رومی‌های بیزانس با آنها در جنگ شریک بودند، و بین بلند کردن صلیب و پیروزیهای مشترک هیچ‌گونه رابطه بجز ترتیب زمانی وجود نداشت.

(3) و معنای بلند کردن صلیب از سوی نصرانیها که اروپائیهای فرنگی باشند آن است که صلیب را شعار خود قرار داده و آن را رمز پیروزی خود دانستند و دیانت حضرت مسیح را دستاویزی برای استعمار مسلمین و قتل و غارت آنان و به یغما بردن ثروتها و سرمایه‌هاشان نمودند، و جمله: «پیروز باد صلیب!» عبارتی رمزی از همین شعار است که تفأل برای پیروزی است و برای تحریک احساسات مذهبی لشکریان مسیحی بکار برده می‌شد. و این درست همان عبارتی است که در آغاز هجوم جنگهای

صلیبی به هنگام شروع حمله می‌گفتند: بحقّ انجیل این کتاب برای ما و آنان خوب است (یعنی اروپائیها و اسلاوها) و سرزمینها مسیحی خواهند شد. «41»
(4) یکی از سرلشکران آنها گفته بود: «هرگاه تصمیم گرفتید با مسلمین بجنگید از همه برتر فتح بیت المقدّس است، آن را از دست آنها بیرون می‌آورید

---

(41) کامل 8/ 185.
تاریخ غیبت کبری ،ص:579
و این افتخاری برای شما باشد». «42»
(1) این جنگ در سال 491 اتّفاق افتاد و توانستند به این هدف در آینده برسند و بیت المقدّس را بعد از کشت و کشتارهائی که در آنجا و تمام شهرهای سر راه خود نمودند اشغال کردند، زیرا مقصودشان فقط فتح و گشودن شهر نبود بلکه می‌خواستند از مسلمین انتقام پیروزیهای سابق را بگیرند و آنان را نابود سازند.
بطوری که تاریخ به ما می‌گوید «43»: در شهر بیت المقدّس دست به شمشیر برده و فرنگیها یک هفته بطور مرتّب مردم را می‌کشند؛ ... فرنگیها در مسجد اقصی بیش از هفتاد هزار نفر از دانشمندان و پیشوایان و عبّاد و زهّاد مسلمین را که از شهرها و دیار خود کوچ کرده و در آن شهر اقامت گزیده بودند کشتند. از کنار صخره (سنگ بزرگی که معراج رسول خدا از آنجا شروع شده است) چهل و چند قندیل نقره‌ای را که وزن هر یک سه هزار و ششصد درهم بود ربودند. تنوری نقره‌ای که وزنش چهل رطل شامی بود از آنجا بردند و از قندیلهای کوچک یک صد و پنجاه قندیل نقره و بیست و چند قندیل طلائی برداشتند، و اموال بی‌شمار دیگری را نیز به غنیمت بردند.
(2) بیت المقدّس بیش از صد سال در اشغال مسیحیان بود که از آنجا تا دمشق و بیروت و عکا و یافا و صیدا و صور و دیگر شهرهای مسلمان‌نشین می‌تاختند، تا اینکه خداوند عدّه‌ای از بندگان شجاع و دلاور خود را به فرماندهی صلاح الدین ایوبی بر آنها مسلّط کرد و طعم فرار و شکست را به آنها چشانید و دینش را یاری کرد و کلمه حق خود را بعد از چندین سال آزمایش و گرفتاری برتر ساخت.
(3) صلاح الدین ابتدا اطراف شهر را در ضمن جنگهای سخت از چنگ آنان بدر آورد تا اینکه در سال 583 توانست بیت المقدّس را با صلح از آنها بگیرد و فتح کند، البتّه بعد از محاصره طولانی و درگیریهای درازمدت که هر یک از دو طرف نهایت پافشاری و فداکاری را نمودند «44»، و این همان مصداق راستین

(42) كامل 8/ 185 (چاپ بيروت ج 10/ 273)؛ فتوحات الاسلاميه 1/ 500.
(43) كامل 8/ 189 (چاپ بيروت ج 10/ 273)؛ فتوحات الاسلاميه 1/ 504.
(44) كامل 9/ 175 و 182 (چاپ بيروت ج 11/ 549)؛ فتوحات الاسلاميه 1/ 520.

فرمايش رسول خدا- صلوات اللّه عليه و آله- است كه فرمود: «مردى از مسلمانها به خشم مى‌آيد و به سوى آن بپامى‌خيزد و آن را سركوب مى‌سازد». يعنى بر صليب فائق مى‌آيد و آن را سرنگون مى‌كند، و اين مرد همان صلاح الدين ايوبى است؛ و خشم او به خاطر آن بود كه مسيحيان كشورهاى اسلامى را اشغال كرده‌اند و مى‌خواست آنها را از لوث وجود آنان پاک كند، و كلمه اسلام را در آنجا بلند آوازه گرداند؛ و اين تفكّر از بزرگترين و عاليترين افكار اسلامى است كه از نظر ارزش و مشروعيّت دينى و اخلاص در رتبه‌اى بس والا و بلند است گرچه در پياده كردن احيانا با شيوه‌هاى انحرافى و تند عمل شود.

(1) و اينكه رسول خدا فرمود: «بپامى‌خيزد» يعنى درگيرى و مقابله با آن را به عهده مى‌گيرد.

و جمله «او را سركوب مى‌كند» يعنى صليب را مى‌شكند و نابود مى‌كند و از بين مى‌برد و اين به معناى خارج كردن مسيحيان است از كشورهاى اسلامى و از بين بردن حكومت و اشغال آنها است سرزمينهاى اسلامى را.

و ما در اين باره كه چگونه بعد از چندين قرن خمود و سكوت، مسلمانها توانستند بار ديگر به اين حملات پيروزمندانه دست بزنند بحثها و برداشتهائى داريم كه فعلا مجال ذكر آنها نيست.

(2) فرمايش رسول خدا كه فرمود: «در اين هنگام رومى‌ها نيرنگ مى‌زنند و براى انتقام‌گيرى گرد هم مى‌آيند».

اين جمله كنايه از آغاز نهضت جديد اروپا است؛ نهضتى كه از لابلاى همان جنگهاى صليبى جرقّه زده و در همان زمان كه فرنگيها به مسلمين پناه آورده و با آنها معاهده مى‌بستند و در جنگهائى كه يک هدف داشتند با يكديگر شركت مى‌كردند بوجود آمده است. و معناى اين همكارى آن است كه در آن وقت اصلا اروپا به فكر استعمارگرى نبود، بلكه به مسلمين به چشم حريف و نظير خود- لا اقل- مى‌نگريستند. لكن نهضت جنگهاى صليبى حساسيّت اروپائيها را زياد كرده و طعم پيروزى و سرورى بر ملّتهاى ضعيف را به آنها چشانيد، و آنها را به فكر استعمارگرى انداخت، و لذا تمام كارهائى كه اروپائيها

بعد از جنگهای صلیبی نمودند انگیزه مذهبی خود را از دست داده و مفهوم مادّی و بی‌دینی جانشین آن شده است، و تفاوت اصلی بین نهضت جدید اروپا و نهضت صلیبی در همین است.
(1) بعضی از مورّخین به این مطلب اشاره کرده و می‌گویند «45»: «گرچه در این جنگها عدّه بسیاری کشته شدند و اموال بسیاری از بین رفت و نتیجه‌ای هم نداشت (زیرا فرنگیها ناتوان شده و در این جنگها از بین رفتند) لکن نتایج سودآوری برای ایشان داشت، به شرح ذیل:
(2) از همین زمان اروپائیها شروع به تشکیل ارتشهای منظّم نموده و در اثر ارتباط با مسلمین توانستند فنون کشاورزی و تجارت و بسیاری از علوم عقلی و ستاره‌شناسی را فرا بگیرند کتب تاریخ مفیدی تألیف کردند دانش ستاره‌شناسی را گسترش داده، و کتابهای بسیاری درباره آن تدوین نموده و آداب و رسوم شهرنشینی را آموختند و به سیر و سیاحت در خشکی و دریاها پرداختند، و جاهای ناشناخته از جمله آمریکا را در سال 890 هجری کشف کردند که تا آن روز برای هیچ‌کس شناخته شده نبود. انواع اسب سواری و تیراندازی و راه و رسم قانون‌گذاری بر مبنای شور و مشورت را از آنها یاد گرفتند. و به این نتیجه رسیدند و فهمیدند که حکومتها بر اثر استبداد رأی و مشورت نکردن از بین می‌رود، و لذا برای نحوه حکومت قوانین و احکامی تدوین کردند. کتابخانه‌های بزرگی از کتب اسلامی جمع کرده و به زبانهای خود ترجمه نمودند و آنچه که مفید به حالشان بود از آنها گرفته و برای تعلیم و تربیت و آموزش فنون مدارسی ایجاد کردند. و خلاصه فهمیدند که مملکتداری بدون اینها امکان ندارد و استقرار نخواهد یافت» پایان کلام برخی از مورّخین.
(3) نتیجه‌ای که از گفته این تاریخ نویس بدست می‌آید آن است که عامل اصلی بیداری اروپائیها که این تمدّن عظیم را بوجود آوردند همان برخوردی بود که در جنگهای صلیبی با مسلمین داشتند، که دریچه‌های دنیای جدید را به روی آنها گشود و فهمیدند در مقابل پیشرفت و تمدّن و در مقابل آنچه فهمیده و با آن

---

(45) فتوحات الاسلامیه 1/ 366.

مواجه شده‌اند مسئولیّت دارند.
(1) نسبت دادن فریب به رومی‌ها در این حدیث از آن جهت بود که پیمان دوران صلح را شکسته و اندیشه جنگهای صلیبی را استوار ساختند. و معنای اجتماع و اتّحاد آنها آن است که در بین خود یک احساس مشترک بوجود آوردند که برای رسیدن به اهداف علمی و اقتصادی و سیاسی با

یکدیگر حرکت کنند و پیش روند.
(2) شاید روشنترین عبارتی که برای این فریبکاری و استعمارگری که با برنامه‌های فرهنگی و اعتقادی و نظامی و اقتصادی اجرا کردند، بتوان گفت همان جمله‌ای است که رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- فرمود (به روایت ابن ماجه):
«پس در زیر هشتاد پرچم می‌آیند و در زیر هر پرچم دوازده هزار نفر.»
این ارقام و اعداد عدد خاصّی را معیّن نمی‌کند بلکه می‌خواهد بگوید پرچمها و نفرات بسیارند و تعداد نفراتی که در زیر این پرچمها به کار مشغولند از کلّ پرچمها خیلی بیشترند.
(3) و این همان وضعی است که هم اکنون در دنیا می‌بینیم که اروپا با ده‌ها بلکه صدها شعار و کلمات خیرخواهانه به سوی شرق دست دراز کرده و آن را تحت سلطه خود قرار داده است؛ و کسانی که از این شعارها گول خورده و به دنبال آنها در حرکتند و سرود پیروزی و سرفرازی آن اهداف و پرچمها را می‌خوانند تعدادشان از هزارها و میلیونها می‌گذرد، و رسول خدا در بیش از هزار سال قبل نمی‌توانست با عبارتی بیش از بیست هزار از آن جمعیّتها یاد کند؛ زیرا می‌بایست این قاعده را رعایت کند که: «کلّم الناس علی قدر عقولهم» «46» و جامعه آن روز نمی‌توانست آنچه که بیشتر از این تعداد واقع می‌شود بفهمد زیرا به تصریح این حدیث جمعیّت اروپا در آن وقت بیش از نهصد و شصت هزار نفر نبودند.
(4) و امّا آنچه ابو داوود به حدیث افزوده است، که: «مسلمین دست به اسلحه برده و به جنگ برمی‌خیزند و خداوند این گروه را با شهادت گرامی می‌دارد.»

---

(46) «با مردم به اندازه عقل و فهمشان صحبت کن.»

مقصود از این جمله همان قیامها و نهضتهایی است که مسلمانها در طول تاریخ در مقابل فاجعه بزرگ استعمار انجام داده‌اند، و تعبیر به نهضت و جهش (ثوره) واضحترین قرینه بر این مطلب است.
(1) و در جمله «فیقتتلون» مقصود لشکریان مسلمین و رومی‌ها یا استعمارگران است. زیرا استعمار بزودی نیرومندتر از آن خواهد شد که مغلوب شود و شکست بخورد، و مسلمانهای انقلابی با تمام اخلاص و ایثاری که از خود نشان می‌دهند نیروی انسانی و نظامیشان کمتر از آن است که بتوانند کاملا در مقابل استعمار بایستند و آن را از بین ببرند بلکه بناچار در میدان شهادت یکی بعد از دیگری به زمین افتاده و «خداوند این گروه را به شهادت گرامی می‌دارد».
(2) و اگر تاریخ نهضتهای مسلمین را بر ضد استعمار تا اوائل قرن بیستم

بنگریم می‌یابیم که این نهضتها بر پایه اسلامی استوار بوده است، مانند نهضت الجزائر که در آغاز به رهبری شیخ عبد القادر الجزائری و انقلاب بیستم در عراق به رهبری میرزا محمّد تقی شیرازی بوده است.
و در این تقریبا دو دهه اخیر بیشتر نهضتها و انقلاباتی که در جهان رخ داده است بر اساس مادّی صرف و تحت تأثیر اروپای مادّی بوده است، که با ما در آستانه خانه‌مان جنگید و بر افکار و اندیشه و زندگی ما در آن هنگام که هیچ مقاومتی راستین و پاسخی دندان‌شکن از لشکریان مسلمین در مقابل جریان مادّی نابودکننده ندید، چیره شد.
(3)

از نشانه‌هائی که در تاریخ بوقوع پیوسته است جنگ با ترکان است.
بخاری در کتاب جهاد از کتاب صحیحش از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده است که آن حضرت فرمود:
«ساعت برپا نمی‌شود تا اینکه با ترکها جنگ کنید؛ ترکان چشم کوچک و سرخ‌رو و با بینی کوچک که گویا صورتهایشان همچون سپرهای کوبیده شده است ...» «47»

---

(47) فتوحات الاسلامیه 1/ 152.

ترمذی و ابو داوود و ابن ماجه در کتب صحاح خود ابوابی را به این عنوان اختصاص داده‌اند.
(1) این روایت از رسول خدا به احتمال قوی مربوط است به رسیدن فتوحات اسلامی به کشورها و شهرهای ترکها که بعد از رحلت رسول اکرم، در سال بیست و دو به فرماندهی عبد الرحمن بن ربیعه «48» اتّفاق افتاد.
(در اینجا نویسنده محترم به توضیح لغات روایت پرداخته که با توجّه به آنکه ما روایت را ترجمه کردیم دیگر نیازی به توضیح مجدّد نیست.)
و از ابن ماجه در جلد 8 صفحه 175 از فتوحات اسلامیّه نقل شده است که در آنجا اسمی از ترکها برده نشده، و فقط به کلمه «چشمان کوچک و صورتهای پهن» از آنها تعبیر شده است.
مسلم نیز احادیثی را به همین مضمون نقل کرده و اسم ترک را نیاورده، و می‌توانیم آنچه را که بخاری نقل کرده که اسم ترک در متن حدیث آمده است قرینه‌ای بر این روایات بگیریم. پس این مورد از جمله رویدادهائی است که در تاریخ اسلام اتّفاق افتاده است.
(2)

مسلم از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده است که فرمود:
«ساعت برپا نخواهد شد تا اینکه رومی‌ها به اعماق و یا به دابق برسند. در این هنگام لشکری از مدینه از بهترین مردمان روی زمین آن روز به سویشان می‌رود ... پس قسطنطنیّه را فتح می‌کنند ...»
و این پیشگوئی همان است که بعد از گذشت چندین قرن از نوشتن این حدیث در مجموعه‌های حدیثی اتّفاق افتاده با اینکه چند قرن از زمان این پیشگوئی از سوی حضرت رسول گذشته است، و از این جهت در ردیف معجزات آن حضرت قرار می‌گیرد.
(3) فاتح قسطنطنیّه سلطان محمّد دوم فرزند سلطان مراد از نخستین پادشاهان

---
(48) فتوحات الاسلامیه 8/ 175.
تاریخ غیبت کبری ،ص:585
عثمانی است که مدّت زمانی را به نام اسلام بر کشورهای اسلامی حکومت کردند. فتح این شهر در سال 857 هجری به پایان رسید «49» و از آن روز به نام اسلامبول نامیده شد؛ زیرا بعد از مدّتی مسیحی بودن، به اسلام گرائید و پایتخت حکومت عثمانی شد.
(1) سخنی را که در مورد صلاح الدین ایوبی گفتیم، در اینجا بار دیگر تکرار می‌کنیم که اصلا انگیزه فتوحات از نظر اسلام کاری بس بزرگ و با ارزش بود؛ و لذا رسول خدا از لشکر فاتح به عنوان «از بهترین مردم روی زمین در آن روز» یاد می‌کند؛ و این جمله با نقاط ضعفی که در اعتقادات و یا رفتار و روش آنها بوده منافات ندارد.
(2) در اینجا فقط یک احتمال باقی می‌ماند و آن اینکه فاتح قسطنطنیّه حضرت مهدی- ارواحنا فداه- بعد از ظهورش باشد. چنانکه در برخی از اخبار «50» وارد شده است. و ممکن است به این استدلال شود، که رسول خدا این فاتحین را ستایش کرده است، و لذا فرمایش حضرت رسول بر یاران حضرت بقیّة اللّه منطبق‌تر است تا بر لشکریان ترکان عثمانی.
البتّه این احتمال چندان درست نیست، زیرا در متن حدیث به این مطلب صراحت دارد که قسطنطنیّه از رومی‌ها گرفته می‌شود، و این قضیه در همان فتوحات عثمانیها بوده است. و امّا حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- بار دیگر آنجا را فتح می‌کند، ولی از مسلمانهای منحرف خواهد گرفت؛ همان‌گونه که دیگر کشورهای اسلامی را می‌گیرد. و از آن جهت فتح این

شهر بالخصوص در اخبار و روایات مربوط به حضرت بقیّة اللّه آمده است که از نظر جغرافیائی و استراتژیکی از اهمیّت بیشتری برخوردار است.
(3) مؤیّد این مطلب آن است که در حدیث حضرت رسول چنین آمده است که درباره لشکر فاتح می‌فرماید:
«پس با آنها می‌جنگند. یک سوم آنها فرار می‌کنند که خداوند

---

(49) فتوحات الاسلامیه 2/ 124.
(50) کشف الغمّه 3/ 264.

هیچ‌گاه توبه آنها را نخواهد پذیرفت. و یک سوم دیگر کشته می‌شوند که بافضیلت‌ترین شهیدان می‌باشند. و یک سوم دیگر فتح می‌کنند ...» «51».
(1) و این تقسیم شدن در لشکریان حضرت مهدی ممکن نیست واقع شود، زیرا آنان تمام دنیا را فتح می‌کنند و چنین تقسیمی بین آنان واقع نخواهد شد.
و امّا اینکه آنان را «از بهترین مردم روی زمین معرّفی کرده‌اند» و اینکه «شهیدانشان افضل شهدا می‌باشند» تفسیر صحیحش را دانستیم.
به هر حال این امور هشتگانه مهمترین مواردی است که در اخبار از آنها خبر داده شده و از جمله علائمی است که تاکنون واقع شده است.
(2)

نشانه‌های دیگری که تاکنون به وقوع پیوسته است

اشاره

: چندین نشانه دیگر را شیخ مفید- اعلی اللّه مقامه- در کتاب ارشاد بطور مختصر ذکر کرده و گفته است که در روایات و احادیث وارد شده است.
برخی از آنها در تاریخ اتّفاق افتاده، و یا ممکن است که بر مصادیق راستینی که اتّفاق افتاده‌اند حمل کنیم. اینها را از آن موارد هشتگانه جدا کردیم، زیرا در اخبار و روایات ندیدیم و فقط مرحوم مفید بدون اینکه سندی برای آنها ذکر کند بطور ارسال در خبر نقل کرده است.
قاعدتا رعایت ضوابط خبر و روایت ایجاب می‌کند که آنها را تا وقتی قرینه‌ای که بر صدقش دلالت کند نباشد نپذیریم و قبلا گفته‌ایم که بهترین دلیل بر صدق یک روایت همان است که آن پیشگوئی اتّفاق افتاده باشد.
از مجموعه آنچه که مرحوم شیخ مفید نقل کرده است تعدادی را که قابل اثبات است در اینجا متذکّر می‌شویم.
(3)

اوّل: كشته شدن سيّد حسنى

شكّى نيست كه ده‌ها نفر از اولاد حضرت مجتبى- عليه السلام- در دوران حكومت بنى اميّه و بنى عبّاس قيام كرده و سرانجام يا كشته شده و يا آواره و

---
(51) فتوحات الاسلاميه 2/ 336 به بعد.

در به در گشتند؛ چنانكه واضح و روشن است و نيازى به ذكر مفصّلات و جزئيّاتش نيست و مى‌توان با مراجعه به كتاب «مقاتل الطالبيين» ابو الفرج اصفهانى آن وقايع تاريخى را مطالعه كرد.
(1) تشكيل دولت طبرستان بدست حسن بن زيد حسنى علوى در سال 250 كه توانست مدّتها مقاومت كند و در مقابل دشمنان ايستادگى از خود نشان دهد، بهترين دليل بر پايدارى اين خاندان پاک در مقابل ظلم و ستم و تجاوزگرى است.
آرى اين احتمال وجود دارد كه مقصود از سيّد حسنى همان نفس زكيّه باشد كه در اخبار آمده، پانزده شب پيش از ظهور حضرت بقيّة اللّه- عليه السلام- به شهادت مى‌رسد.
لكن اين احتمال درست نيست، زيرا خبر مربوط به قتل نفس زكيّه در آن زمان طبق اصل سختگيرى سندى قابل قبول نيست. و همچنين اين مطلب كه نفس زكيّه‌اى كه در آن هنگام كشته مى‌شود از اولاد حضرت مجتبى- عليه السلام- باشد، مطلبى بى‌دليل است و نمى‌شود آن را اثبات نمود. (2)

دوم: اختلاف بنی عبّاس در حکومت دنیوی

حقیقت تاریخی این قضیّه روشنتر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد و ما در همین مجموعه از کتاب خود مفصّلا در این باره بحث کرده‌ایم. (3)

سوم: روی آوردن پرچمهای سیاه از سوی خراسان

قبلا دانستیم که این مطلب با قیام ابو مسلم خراسانی تطبیق می‌کند، و در همین باره روایات مستندی وجود دارد که در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.
(4)

چهارم: ظهور مغربی در مصر و سلطه او بر شامات

در تاریخ اسلامی، مصر بارها با شام جنگیده و چندین مرتبه آنجا را تحت سلطه خود درآورده است؛ مثل حمله ابن طولون و بعد المعزّ فاطمی و بعد ابراهیم پاشا، و بعد همین درگیریهائی که به نام جمهوری متّحد عربی در زمان ما ایجاد شده است. در بین این فاتحان فقط المعز فاطمی اهل مغرب (مراکش) بوده است
تاریخ غیبت کبری ،ص:588
زیرا وی از فرزندان مهدی علوی آفریقائی بود که دعوت خود را در سال 296 «52» در شمال آفریقا شروع کرد، و دولتی که تشکیل داد تا سال 358 «53» ادامه داشت تا اینکه در آن سال المعز معد بن اسماعیل از آن منتقل به مصر شد و کافور اخشیدی را از آنجا بیرون کرد. و در همین سال لشکریانش به طبریّه و از آنجا به دمشق رفتند و فرمانده سپاه او ابن فلاح در سال 359 بر دمشق مسلّط شد، و به نام «العمز» خطبه خواند و حکومتش را در آنجا استوار ساخت. «54»
پس ببینید که چگونه مغربی بر مصر مسلّط شد و شامات را همان‌گونه که روایت گفته بود مالک شد.
(1)

پنجم: وارد شدن ترکها به جزیره

زمین جزیره، همان سرزمین عراق است که در ما بین دو نهر واقع شده؛ و این اصطلاح در قدیم معروف بوده است.
این سرزمین مدّتها تحت سلطه ترکان عثمانی بود، که از سال 941 هجری آغاز و تا قرن چهارده ادامه داشت، و در سال 1335 هجری در ضمن جنگ جهانی اوّل به اشغال انگلستان درآمد. «55»
و این از جمله پیشگوئیهائی است که بعد از صدور و نوشته شدن در کتب حدیث بعد از چندین قرن اتّفاق افتاده است؛ زیرا شیخ مفید صاحب کتاب ارشاد در سال 413 از دنیا رفته است «56»، و اشغال ترکها پانصد و بیست و هشت سال بعد از او انجام گرفته، و لذا این حدیث از این جهت یکی از معجزات بشمار می‌آید.
(2)

ششم: وارد شدن رومی‌ها به رمله

کلمه رومی در زبان دوران ائمّه- علیهم السلام- به اروپائیها عموما گفته می‌شد (چنانکه در کتاب تاریخ غیبت صغری در ص 256 به بعد گفتیم)

---

(52) کامل 6/ 133 (چاپ بیروت، ج 8/ 24).
(53) ابن الوردی 1/ 308.
(54) ابن الوردی 1/ 409.
(55) دلیل خارطة بغداد/ 286- 295.
(56) الکنی و الالقاب 3/ 171 (طبع نجف).

تاریخ غیبت کبری ،ص:589

و رمله نام منطقه‌ای است در مصر و نیز در شام. و به هر دو صورت این روایت یک پیشگوئی از استعمار فرنگی است. امّا نسبت به مصر به فرماندهی ناپلئون بناپارت در آن حمله مشهورش که به مصر نمود صدق می‌کند. و امّا نسبت به سوریّه اشغال فرنگیها با اخراج عثمانیها از آنجا بعد از جنگ جهانی اوّل شروع می‌شود.
هر کدام که باشد پیشگوئی واقع شده و از نظر تاریخی صحیح است، و از جمله معجزاتی بشمار می‌آید که قبل از وقوع در مآخذ و کتب حدیثی ثبت شده است.
(1)

این همان خصوصیّتی است که در این دوره با آن سر و کار داریم دوران انقلابها و نهضتها در کشورهای عربی به انگیزه آزادی از قید و بند استعمار خارجی، و نفوذ حکومت اجانب و دخالت بیگانگان در سرنوشت آنان.
گسیختن لجام تعبیری مجازی یا از نهضت و انقلاب است، و یا لجام گسیختگی از دین و کنار گذاشتن احکام دینی و گرداندن کارها بر محور شعارهای دیگران که هیچ ارتباطی با دین اسلام ندارد، و به هر دو معنی این واقعیّت را امروز می‌بینیم. و تعبیر به عرب چه بسا قرینه‌ای بر همین مطلب باشد. چون ممکن است دلیل بر این باشد که این نهضتها بر پایه عربیّت و قومیّت عربی است نه بر اساس اسلام و دین.
(2) و تملّک آنها، بلاد و شهرستانها را بدان معنی است که مردمی از همین سرزمینها به حکومت می‌رسند و زمام امور را به دست می‌گیرند، و خروج از تحت سلطه عجم، به معنای بیرون آمدن از تحت سلطه استعمار بیگانه است. چون لفظ عجم مخصوص فارسها نیست چنانکه عموم چنین گمان کرده‌اند، بلکه شامل هر شخص غیر عرب می‌شود به هر زبان که باشد.
این پیشگوئی نیز یکی از معجزات است که بیش از هزار سال قبل گفته و نوشته شده و در این زمان واقع می‌شود.
(3)

هشتم: طغیان آب فرات و ورود آن به مغازه‌های کوفه

گفته می‌شود: «ثبق النهر» وقتی که آبش زیاد شود و جریانش شتاب گیرد و
تاریخ غیبت کبری ،ص:590
این عبارت دیگری است برای جوشش آب. این پیشگوئی چندین بار اتّفاق افتاده است و کوفه این منظره را بارها به خود دیده است و ما در همین زمان خود شاهد آن بوده‌ایم.
(1)

نهم: بستن پلی که کرخ را به شهر بغداد متّصل می‌کند

در دوران خلافت بنی عبّاس مردم از یک یا دو پل برای عبور از دو طرف دجله استفاده می‌کردند «57»، لکن امروز چندین پل زده شده که برخی روبروی کرخ و برخی روبروی رصافه است.
ما نتوانستیم بفهمیم اوّلین پل به سمت کرخ در چه سال زده شده، و از طرف چه کسی بوده است، و چندان اهمیّتی در بحث ما ندارد.
(2)

دهم: اختلاف دو گروه از عجم و ریختن خونهای زیادی از دو طرف

در صورتی که مقصود از کلمه عجم هر غیر عرب باشد هرگونه جنگی که بین دو ارتش یا دو دولت غیر عربی واقع شود، می‌تواند مصداق این پیشگوئی باشد. و آن اندازه که برای ما کفایت می‌کند همان است که بدانیم اینگونه جنگها در زمان رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- و ائمه اطهار- علیهم السلام- چندان اهمیّتی نداشته و جلب نظر نمی‌کرده است، و در این سالهای اخیر مسأله روز است و مورد بحث قرار می‌گیرد.
(3) ما نیازی به پیدا کردن نمونه برای این جنگها نداریم؛ بعد از مشاهده جنگهائی که بین آلمان و فرانسه، یا بین انگلیس و فرانسه و ترکیه و یونان در این سالیان اخیر واقع شده است؛ بلکه مشاهده همان جنگ جهانی اوّل و دوم که در نیمه اوّل همین قرن اتّفاق افتاده برای ما کفایت می‌کند که در هر یک از این جنگها نزاعی خونین را بین دولتهای غیر عربی می‌بینیم، که موجب ریختن خون میلیونها انسان شد و تأثیر بیشتری از جنگهای داخلی بین کشورهای اروپائی که در قرنهای پیش اتّفاق می‌افتاد بر کشورهای اسلامی داشته است.
(4) به همین مقدار از پیشگوئیهای تاریخی بسنده می‌کنیم. اینها در مجموع

---

(57) دلیل خارطة بغداد/ 149 و 193.

دلیلی قطعی و مسلّم بر صداقت گویندگان معصوم آنها است که بر صداقت دیگر فرمایشات آنها نیز گواهی می‌دهد و اثبات می‌کند که اخبار مربوط به ظهور امام عصر- علیه السلام- نیز صادق است و حقیقت دارد.
(1) گاهی این سؤال به ذهن می‌رسد که: اگر این نشانه‌های گفته شده را در نظر بگیریم، چه آن علائمی که واقع شده و چه آنها که واقع نشده است، می‌بینیم که بیشتر این رویدادها در پیرامون همین منطقه اسلامی دور می‌زند و مربوط به جهان اسلام است، و از رویدادهای دیگر مناطق دنیا کمتر صحبت به میان آمده است. این ویژگی و اختصاص به کشورهای اسلامی چه جهتی دارد؟
در پاسخ گوئیم: این ویژگی در برنامه‌ریزی الهی دخالت و سهم بسزائی دارد؛ زیرا افراد با اخلاص آزمایش شده که آمادگی آنها برای سرپرستی مسلمین و قبول مسئولیّت رهبری جامعه و پذیرائی ظهور امام عصر- علیه السلام- لازم است، اینها همگی از مسلمین می‌باشند و نشانه‌ها می‌بایست برای آنها باشد تا آنها را از تحقّق ظهور آگاه کند، و نیز افراد با اخلاص را که در مرتبه دوم و سوم یعنی درجات بعدی اخلاص قرار دارند.
(2) و با در نظر گرفتن این مطلب، منطقی و صحیح همان است که این

نشانه‌ها به همان صورت که گفته شده است مربوط به جهان اسلام باشد، و یا اگر در بیرون از آن منطقه است موجب جلب نظر آنان گردد، و تمامی علامات و نشانه‌هائی که رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- و ائمّه اطهار- علیهم السلام- فرموده‌اند برای تحقّق بخشیدن به این هدف بوده است.

در اینجا سخن ما در نکته نخست از نخستین ناحیه بحث که بررسی نشانه‌هائی بود که تاریخ حدوث و تحقّق آنها را گواهی می‌کرد پایان پذیرفت.

(3)

نکته دوم: نشانه‌های مشکوک الحدوث

آنچه که ممکن است به عنوان انگیزه‌های شک و تردید به صورت یک قاعده عمومی دانست، دو چیز است:
اوّل: شک در مدلول روایات، که یقین داشته باشیم روایت به صورت رمزی

بیان گشته و مقصود از آن، مصداقهائیست که از صراحت لفظ معلوم نیست و به روشنی انطباق و عدم انطباقش بر حوادث تاریخی که بوقوع پیوسته است فهمیده نمی‌شود.
(1) دوم: شک و تردید در آنچه که تاریخ می‌گوید. به آن معنی که احتمال دهیم آنچه را که برخی از این پیشگوئیها خبر داده است تاریخ بازگو نکرده باشد. و اینگونه اهمال‌کاریها در تاریخ بسیار دیده شده است.
در این حالت بسیاری از رویدادها و جنگهائی که در روایات ذکر شده ولی اثری از آنها در تاریخ نمی‌بینیم داخل می‌شود (برداشتی کافی و بررسی همه جانبه‌ای در جهت آتیه- ان شاء اللّه- در این باره خواهیم داشت).
در مقابل این تردید تنها چیزی که می‌تواند مانع باشد آن است که دقّت بیشتری در فهم روایات انجام دهیم، و از نظر منطقی دقیقتر آنها را با قواعد اسلامی بسنجیم (چنانکه در جهت آتیه این کار را خواهیم کرد) با دقّت نظر در مصادر و مآخذ تاریخی و درست فهمیدن بیشتر آنها. و اگر بعد از آن بازهم شک و تردیدی باقی ماند، و با ضوابط سندی صحت روایت اثبات شد علم و دانائی آن را به خدا واگذار می‌کنیم.
(2)

نکته سوم: نشانه‌هائی که به خاطر دو علّت پیش تقدم و تأخّر آنها بر ظهور مورد شک و تردید است.

برای از بین بردن این شک و تردید باید با دقّت نظر بیشتری با روایات برخورد کرد و درباره آنها منظّمتر مسائل را بررسی کنیم.
(3) پیش از آنکه به مسائل مفصّل جهت آتیه بنگریم اگر بخواهیم قاعده و ضابطه‌ای را وضع کنیم که با استفاده از آن در این مورد بتوانیم قضاوت کنیم؛ آن قاعده عبارت از این است که هر حادثه‌ای را که بر انحراف و پی‌آمدهای آن دلالت می‌کند مربوط به پیش از ظهور بدانیم؛ زیرا با دوره فتنه‌ها و انحرافات تناسب دارد و با تمحیص الهی سازگار است، و هر روایتی که از خوبی زمانه و حصول رفاه و امنیّت و پیاده شدن اسلام صحبت کرد، بگوئیم مربوط به بعد از ظهور است. و ما قبلا این بحث را کرده‌ایم که احادیث دالّه بر انحراف که به

عنوان علائم قیامت مطرح شده همه مربوط به پیش از ظهور حضرت می‌باشد.
لکن آنچه که داخل در این تردید و شک باشد از اینگونه احادیث، بسیار اندک است و بسیاری از روایات مسأله قبل و بعد از ظهور را مشخّص کرده‌اند.
(1)

نکته چهارم: نشانه‌هائی که یقین داریم مربوط به بعد از ظهور است

و طبیعتا اینها از علائم ظهور نخواهند بود.
در این دسته از روایات آن رویدادهائی که بلافاصله بعد از ظهور واقع می‌شود و یا نتیجه آنها است داخل می‌شود و در تمام اینها فرض ما بر این است که از نظر زمان در خود روایت مشخّص شده است، چنانکه اغلب روایات این چنین است و گاهی در آنها تردید داریم و نمی‌توانیم بر آن استدلال کنیم؛ در این صورت علم و دانائیش را به خدا واگذار می‌کنیم. (تفصیل اینها را در کتاب آینده خود که تاریخ ما بعد الظهور باشد- ان شاء اللّه- بحث خواهیم کرد) در اینجا ناحیه نخست از جهت چهارم در ترتیب زمانی حوادث پایان پذیرفت.
(2)

ناحیه دوم: تقسیم علائم از حیث وقوع طبیعی یا غیر طبیعی آنها

اشاره

علائم ظهور را می‌توان از دو جهت طبیعی بودن و غیر طبیعی بودن تقسیم کرد، و سه صورت در آن تصوّر می‌شود که در ضمن سه نکته به بررسی آن می‌پردازیم.
(3)

نکته اوّل: رویدادی طبیعی که جنبه اعجاز ندارد

و فقط از آن جهت علامت و نشانه ظهور شده است که دارای اهمیّت بوده و جلب نظر می‌کرده است، و رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- و یا یکی از ائمّه- علیهم السلام- آن را نشانه‌ای از ظهور دانسته‌اند.
حوادث تاریخی که قبلا درباره آنها بحث شد که به عنوان علائم ظهور در

روایات آمده بود از اینگونه می‌باشند، و هم چنین هر حادثه‌ای که به نحوی در برنامه‌ریزی الهی دخالت داشته باشد و همچنین نشانه‌هائی همچون قتل نفس زکیّه، و خروج دجّال، و بسیاری از جنگهائی که در روایات آمده است.
(1) این نکته را باید در نظر داشته باشیم که مقصود از طبیعی بودن حادثه آن است که از طریق اعجاز انجام نمی‌گیرد، ولی البتّه ممکن است در متن روایت عباراتی به صورت رمزی و کنائی آمده باشد که گویای انجام یک معجزه باشد، ولی خود حادثه از طریق اعجاز انجام نمی‌گیرد. مانند روایتی که درباره دجّال نقل شده است که بهشت و جهنّم با او است آتشش بهشت و بهشتش آتش است، و روایتی که درباره فرات آمده که پر از طلا می‌شود (که تفسیر آنها را در جهت آتیه خواهیم گفت).
(2)

(بر طبق قانون معجزاتی که بحثش را کرده‌ایم).
در این گونه موارد، می‌بایست با قانون معجزات تطبیق کنیم، هر جا که مطابق آن قانون بود بپذیریم و هر جا که نبود رد کنیم. در اینجا به تفسیر آنچه که قبلا بدان اشاره کرده و بحثی نکرده‌ایم می‌پردازیم:
از برخی روایات چنین بدست می‌آید که بعضی از این علائم بر پایه اعجاز استوار است و مخصوص عدّه‌ای از افراد با اخلاص و آزمایش شده می‌باشد، تفسیر و توضیح آنها چیست؟
(3) شاید واضحترین آنها چیزی باشد که در کتب امامیّه آمده، که اگر اختلاف در نسخه نویسندگان نباشد شاید روایات آن از نظر سند یکسان باشند، و آن روایتی است که از حضرت باقر- علیه السلام- (به روایت شیخ طوسی) که: دو نشانه پیش از قیام حضرت قائم وجود دارد که از آغاز هبوط حضرت آدم به روی زمین تا آن وقت انجام نشده، خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخرش می‌گیرد. مردی گفت: یا بن رسول اللّه، خورشید در آخر ماه می‌گیرد و ماه در نصف آن می‌گیرد! حضرت فرمود: من می‌دانم تو چه می‌گوئی، لکن اینها دو
تاریخ غیبت کبری ،ص:595
آیت و نشانه‌ای هستند که از آغاز هبوط حضرت آدم تا آن وقت وجود پیدا نکرده‌اند «58».
(1) و همچنین نعمانی در کتاب غیبت از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است که:
«در پیش روی این امر، گرفتن ماه است؛ پنج روز به آخر ماه مانده، و گرفتن خورشید است در پانزدهم ماه، و این اتّفاق در ماه رمضان واقع خواهد شد و در این هنگام حساب ستاره‌شناسان به هم می‌خورد» «59».
و به سند دیگر از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است که حضرت فرمود:
«نشانه خروج مهدی- علیه السلام- گرفتن خورشید در ماه رمضان در سیزده و چهارده آن ماه است.»
(2) شکّی نیست که این مسأله از نظر عقلی امکان دارد زیرا کسوف بر اثر واسطه شدن ماه بین خورشید و زمین واقع می‌شود و در نتیجه فرقی نمی‌کند که ماه در آخر ماه و تاریک باشد یا اینکه بگوئیم در وسط ماه و روشن است. چنانکه گرفتن ماه بر اثر واسطه شدن زمین است بین آن و خورشید و فرقی نمی‌کند بین این که به صورت هلال باشد در اوّل یا آخر

ماه و بین این که بدر تمام باشد در وسط ماه، با این تفاوت که سایه زمین وقتی بر بخش تاریک ماه بیفتد در آن اثری ندارد و نمی‌شود آن را دید، ولی اگر بر قسمت نورانی ماه که هلال باشد بیفتد در آن اثر گذارده و بعضی یا همه‌اش را تاریک می‌کند پس با قضاوت عقل محض این قضیه ممکن است. از نظر قدرت خداوند هم که امکان دارد؛ زیرا او است که هستی را آفریده و به هرگونه که بخواهد می‌تواند در آن تصرّف کند. آنچه می‌بایست بدانیم آن است که آیا با قانون معجزات تطبیق می‌کند یا نمی‌کند، البتّه با صرف نظر از این نکته که این اخبار را برای اثبات یک رویداد تاریخی با ضوابط لازمه سندی کافی بدانیم.
(3) و امّا به حسب قانون معجزات شکی نیست که پدید آمدن چنین چیزی

---

(58) کتاب الغیبه/ 270؛ ارشاد/ 339؛ غیبت نعمانی/ 271.
(59) غیبت نعمانی/ 272.

موجب تأکید و استقرار بیشتر اندیشه و اعتقاد مهدویّت در اذهان مردم می‌شود البتّه نه تنها برای افراد با اخلاص و آزمایش شده، بلکه برای هر کسی که شنیده باشد این رویداد پیش از ظهور حضرت واقع می‌شود که بر اثر مشاهده آن بسیاری از افراد معمولی در ردیف مؤمنان و مدافعان از حضرت مهدی- علیه السلام- قرار می‌گیرند؛ در صورتی که پیش از مشاهده چنین نشانه‌ای در آن سطح از ایمان نبوده‌اند. و به عبارت دیگر موجب رشد و ارتقاء درجات خلوص در دلهای مخلصین و مؤمنین می‌شود و درجاتشان را بالا می‌برد.
(1) شاید از ظاهر این روایات چنین فهمیده شود که این علامت از نشانه‌های نزدیک ظهور است؛ در این صورت ایجاد این نشانه موجب آگاهی و آمادگی بیشتر افراد با ایمان و با اخلاص و آزمایش شده می‌گردد و آنها را مهیّای ظهور و زیارت حضرت نموده، و آماده جهاد در پیش روی حضرتش می‌گرداند؛ زیرا ممکن است بعضی از آنها هنوز از تکمیل شرایط ظهور خبردار نشده و از نشانه‌هائی که به صورت طبیعی و عادی اتّفاق افتاده غافل بوده و یا ارتباط آنها را با ظهور حضرت ندانسته باشند؛ لذا می‌بایست هشداری قویتر داده شود تا دلهای افراد با اخلاص را به جنبش آورد و آنها را آماده کند.
(2) این مسأله روشن است که آگاه کردن تمامی افراد با اخلاص و آزمایش شده از نزدیک شدن ظهور لازم و ضروری است، زیرا فرض آن است که به تمام آنها احتیاج است، و تعدادشان چندان زیاد نیست که نیازی به آنها نباشد که اگر چند نفری از آنها بی‌خبر بمانند و در همکاری شرکت نکنند، پیروزی و موفقیّت روز موعود دچار نقصان و اختلال نشود؛ و لذا لازم

است که این دو آیت و نشانه آورده شود.
(3) و امّا اینکه آیا این اخبار برای اثبات رویدادهای تاریخی کفایت می‌کند یا نمی‌کند؟
این روایات از جهت تعداد زیادند و یکدیگر را در اثبات مطلب مورد بحث کمک می‌کنند و تا وقتی که با قانون معجزات منافات نداشته باشند می‌بایست مورد قبول قرار گیرند و الّا باید کنار گذاشته شوند. بنابراین اگر گفتیم که اقامه
تاریخ غیبت کبری ،ص:597
دلیل و یا تحقّق روز موعود متوقّف بر انجام این حوادث است که روایت پذیرفته شده و مورد قبول قرار گرفته است، ولی اگر با قانون معجزات منافات داشت و ما نتوانستیم که یقین کنیم بر متوقّف بودن روز موعود بر انجام این کارها، دیگر نیازی به پیدایش این دو نشانه نیست.
(1) آری، اگر این پدیده جنبه اعجاز نداشته باشد بلکه از مطالبی باشد که در طول تاریخ کمتر اتّفاق می‌افتد، گرچه ممکن است پیش از هبوط آدم اتّفاق افتاده باشد- چنانکه روایت هم گویای همین مطلب بود- در این صورت باز می‌شود به روایت استناد جست و آن را پذیرفت و برای اثبات یک رویداد تاریخی به آن اکتفا کرد. ولی اینگونه فهم و برداشت از روایت خیلی بعید است زیرا خسوف و کسوف با این خصوصیّت در یک ماه از مطالبی نیست که بگوئیم کم اتّفاق می‌افتد بلکه همان جنبه اعجاز است. (برای بررسی دقیقتر این بحث جای وسیع دیگر لازم است و فعلا مجال بحث آن نیست).
از جمله چیزهائی که شاید بتوان آنها را در ضمن همین معجزات دانست صیحه و ندای آسمانی است در صورتی که برایش محملی طبیعی پیدا نکنیم، و نیز خسف و فرو رفتن در بیداء است، اگر آن را بر کیفر سریع در این دنیا و یا بر طرفداری از اهل حق حمل ننمائیم. (در جهت آتیه درباره تمام اینها بحث خواهیم کرد- ان شاء اللّه تعالی.)
(2)

نکته سوم: مواردی که بر اقامه معجزات دلالت می‌کند بیشتر از آنچه که قانون معجزات مقتضی آن است.

اشاره

واضحترین و صریحترین آنها روایاتی است که دلالت می‌کند بر انجام کارهای اعجازآمیز به دست طرفداران باطل و اشخاص منحرف از حق، و این ناگوارتر از جائی است که معجزه‌ای بدون انگیزه لازم انجام گیرد؛ زیرا در این صورت تأیید باطل و گول زدن مردم است به نادانی که صدور این کارها از خداوند متعال محال است.
(3) اگر کسی بگوید: مجوز انجام کارهای اعجازآمیز بدست منحرفین، همان

قانون تمحیص و آزمایش است، چون ادلّه ما بر این مطلب دلالت می‌کند که وسائل تمحیص و آزمایش دو گونه است: طبیعی و اعجازی؛ و وسیله اعجازی اثرش بیشتر و نتیجه‌اش کاملتر است؛ زیرا ایمان داشتن به دروغگوئی کسی که به دست او معجزه‌ای انجام گرفته است کاری بس دشوار است.
(1) گوئیم: نه، چنین نیست، این مطلب را نمی‌توان با برهان اثبات کرد زیرا آزمایشی که موجب تربیت حقیقی است جز از راه وسیله‌ای طبیعی و زندگی معمولی طولانی امکان ندارد، ولی تمحیص اعجازی فقط در صورتی است که اقامه حجّت و دلیل متوقّف بر آن باشد که تمامی معجزات پیامبران تحت این قاعده داخل می‌باشند و اینها خود محکی برای تشخیص مؤمن از کافر می‌باشند، لکن صدور معجزه‌ای که انسان را به باطل گرایش دهد و موقعیّت نادان را تثبیت نماید از خداوند متعال محال است. و این مطلب با برهان و دلیل اثبات شده است، و ایمان داشتن به دروغگو بودن کسی که به دست او معجزه‌ای انجام گرفته کار اشخاص منحرف است؛ زیرا ما دلیل و برهان داریم بر اینکه خداوند به دست اشخاص دروغگو معجزه‌ای انجام نمی‌دهد (چنانکه در جای خود این مطلب ثابت شده است).
(2) وقتی این مطلب محال و باطل بود چگونه ممکن است راهی برای تمحیص و آزمایش اشخاص قرار گیرد!؟ و جدا می‌توان گفت که اینگونه استدلال ناشی از کج‌فهمی نسبت به اصول اسلامی است.
بنابراین می‌بایست آنگونه روایات را که گویای اینگونه مطالب می‌باشند متعرّض شد تا در مبحث آینده از آنها راحت باشیم. البتّه باید از پیش به این نکته توجّه داشته باشیم که آنچه مورد پذیرفتن و یا رد قرار می‌گیرد، همان مفهوم ظاهری و عبارات صریح روایات است، نه عبارات رمزی و کنائی که ممکن است تأویلاتی صحیح داشته باشد.
(3) و در اینجا چند مورد از آنها را که با قانون معجزات سازگار نیست

متذکّر می‌شویم. آنچه که در این موضوع صریح و واضح است کنار می‌گذاریم و آنچه را که دارای عباراتی رمزی و کنایی است و امکان دارد که برداشت کاملتری از

آنها بشود بعد از سختگیریهای لازم سندی در بحث آینده به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

قسمتهای مهمّ آن موارد را در ضمن امور آینده مورد بررسی قرار می‌دهیم.

(1)

مسلم در کتاب صحیح خود روایتی را نقل کرده است که دجّال فرزند صائد است. وی به خاطر طلبی که از رسول خدا داشت ایمان نیاورد و خود ادّعای رسالت نمود. عمر بن خطاب خواست او را بکشد رسول خدا به او فرمودند: «اگر او دجال باشد بر او مسلّط نخواهی شد و اگر دجّال نباشد کشتن او خیری ندارد» «60».
در روایت دیگر چنین آمده است: «اگر دجّال همان باشد که تو او را می‌بینی نخواهی توانست او را بکشی.» «61».
در روایت سوم چنین آمده است: «اگر او کسی باشد که از او می‌ترسی نمی‌توانی او را بکشی» «62».
(2) و مقصود آن است که اگر آن شخص همان دجّال باشد که قابل کشته شدن نیست زیرا خداوند متعال چنین مقدّر کرده است که وی دارای عمری طولانی باشد.
این عبارت با اینکه صراحتی ندارد در این که فرزند صائد همان دجّال باشد، در عین حال گویای این مطلب می‌باشد که وی دارای عمری طولانی است، و تا هنگام قیام و ظهور حضرت زنده خواهد بود.
(3) و مؤیّد این مطلب روایتی است که مسلم از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: «بین خلقت حضرت آدم تا برپائی قیامت آفریده‌ای بزرگتر از دجّال نیست» «63» اگر از این جمله طول عمر را بفهمیم.

---
(60) صحیح مسلم 8/ 192.
(61) صحیح مسلم 8/ 189.
(62) صحیح مسلم 8/ 190.
(63) صحیح مسلم 8/ 207.

(1) ما فعلا در صدد این مطلب نیستیم که در این مسأله اشکال کنیم که آیا دجّال همان فرزند صائد است یا نه؛ زیرا محمّد بن یوسف گنجی در کتاب «البیان» «64» در این مطلب تردید کرده است، و خود فرزند صائد دجّال بودن خود را انکار کرده است. در این باره روایتی را مسلم از قول او نقل کرده است که می‌گوید: مردم می‌پندارند که من دجّال هستم آیا این سخن رسول خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید وی دارای فرزندی نخواهد بود؟ راوی گوید: گفتم: آری شنیده‌ام. و بعد ابن صائد گفت: من دارای فرزند می‌باشم، آیا از رسول خدا نشنیده‌ای می‌فرمود: دجّال به مدینه و مکّه وارد نخواهد شد؟ گفتم: آری. گفت: من در مدینه به دنیا آمده و هم اکنون می‌خواهم به مکّه بروم. «65»

(2) از جمله چیزهائی که بر طول عمر او دلالت می‌کند حدیث جساسه است که در چندین کتاب صحیح از جمله صحیح مسلم روایت شده است «66» که دجّال می‌گوید: «من مسیح هستم و امیدوارم که به من اجازه خروج داده شود، در روی زمین راه بیفتم و هیچ شهری نماند مگر این که در چهل شب به آنجا وارد شوم مگر شهر مکّه و مدینه که ورود به هر دوی آنها بر من حرام است.»
وقتی بدانیم که از زمان تمیم داری «67» تاکنون به وی اجازه خروج داده نشده که بیش از هزار سال می‌گذرد، کیفیّت دلالت این حدیث را بر طول عمر دجال می‌فهمیم.
(3) به جان خودم قسم که از برادران اهل سنّت و جماعت در شگفتم، که چگونه به این مسأله و احادیث دالّ بر آن ایمان آورده و قبول کرده‌اند لکن غیبت و طول عمر حضرت بقیّة اللّه را بعید شمرده و نپذیرفته‌اند؛ با اینکه روایات مربوط به آن حضرت به درجاتی بیشتر از روایات مربوط به دجّال و طول عمر او است

---

(64) البیان/ 108.
(65) صحیح مسلم 8/ 190.
(66) صحیح مسلم 8/ 205.
(67) تمیم داری راوی این حدیث و از جاعلین درجه یک حدیث در بین اهل سنّت است. (مترجم)

و نیز حضرتش موجب هدایت جهانیان است، و برآورنده و تحقّق بخشنده هدف بزرگ الهی، و دجّال این ویژگی را ندارد.
(1) اهل سنّت دجال را شخصی طویل العمر و پنهان از نظر مردم در جزیره‌ای از دریا می‌دانند (چنانکه حدیث جساسه بر آن دلالت دارد) و حضرت مهدی را کسی می‌دانند که در همان زمان ظهورش متولّد می‌شود! با اینکه اگر قرار بود کسی را حق بدانند و طبق معمول با روایات برخورد کنند مناسبتر همان بود که حضرت مهدی را حق دانسته و طول عمر و غیبت آن حضرت را به همان گونه که در کتاب غیبت صغری گفتیم بپذیرند؛ و دجّال را منکر باشند و یا بگویند که در همان زمان خروجش متولّد خواهد شد.
(2) وجود مقدّس حضرت بقیّة اللّه برای نهضت حق و تحقّق بخشیدن اهداف بزرگ الهی ذخیره شده است؛ آیا ممکن است بگوئیم که دجّال دارای این موقعیّت است، و برای برپا شدن انقلاب باطل و گمراه کردن مردم ذخیره شده، و آیا ممکن است که این را یکی از اغراض و اهداف الهی بدانیم؟! (3) بر طبق این نظریّه گفتار درست آن است که بگوئیم

دجال یک شخص معمولی منحرف و کافر است که در کار ناروای خود در گسترش سلطه و حکومت خویش موفّق می‌شود و می‌تواند بر بخشی بزرگ از کره زمین پیروز شود هر کس که از او پیروی کند بر باطل و هر کس با او مخالفت ورزد بر حق است.
لکن بر طبق نظریّه کسانی که دجّال را یک فرد معمولی نمی‌دانند بلکه کلمه دجّال را عباراتی رمزی و یا سمبولیک از یک حرکت کفرآمیز و یک جریان انحرافی فکری و سیاسی و اقتصادی می‌پندارند، این همان چیزی است که در جهت آتیه به تفصیل متعرّض آن خواهیم شد و مورد بررسی قرار خواهیم داد که شاید طول عمر دجّال را که در روایات گفته شده بود دلیلی بر این معنی بدانیم.
(4)

حدیث جساسه (که قبلا متذکّر آن شدیم) بر این مطلب دلالت می‌کند؛ زیرا

در آنجا خود دجّال می‌گوید: هیچ قریه و شهری را باقی نمی‌گذارم مگر اینکه در ضمن چهل شبانه‌روز به آنجا وارد خواهم شد؛ غیر از مکّه و مدینه که ورود به هر دوی آنها بر من حرام است هرگاه که می‌خواهم وارد یکی از این دو شهر بشوم ملکی که شمشیر به دست دارد روبروی من قرار می‌گیرد و مانع ورود من می‌شود.

(1) با در نظر گرفتن ضوابط سندی، این حدیث نمی‌تواند یک واقعیّت تاریخی را اثبات کند.

وی توضیح نمی‌دهد که چرا دجّال نمی‌تواند وارد مکه و مدینه بشود، و به چه جهت به صورت اعجازآمیز از دخول او به شهر جلوگیری می‌شود، هیچ‌یک از این دو صحیح نیست زیرا حرمت ورود از دو حال خارج نیست:

(2) شکل اوّل: یک حرمت تکوینی اجباری که خداوند متعال به خاطر حفظ احترام این دو شهر مقدّس که دجال فسادی در آنجا راه نیندازد چنین برنامه‌ریزی کرده و مقدّر نموده است.

احترام به این صورت برای این دو شهر ثابت نشده و الّا سوزاندن کعبه در دوران یزید بن معاویه امکان نداشت «68» و در داستان حره «69» نمی‌بایست سه روز خون و مال و ناموس مردم مدینه برای لشکریان مهاجم حلال می‌شد، و قرمطیان نمی‌بایست بر کعبه مسلّط می‌شدند و خون مردم را در مسجد الحرام بریزند و حجر الاسود را نمی‌بایست که به جای دیگر ببرند. «70» وقتی می‌بینیم این دو شهر مقدّس هیچ‌گاه در مقابل اینگونه حوادث به صورت قهری و اجباری نگهداشته نشده‌اند چگونه می‌توانیم درباره ورود دجال به این شهرها معتقد شویم که خداوند حتما از این جاها حفاظت می‌کند.

(3) شکل دوم: مقصود از حرمت، حرام بودن تکلیفی باشد همچون حرمت آدمکشی و دزدی که اصل فعل امکان دارد ولی شرعا حرام است، این حرمت ممکن است از دو جهت سرچشمه بگیرد که اگر آن دو جهت پذیرفته شد،

---

(68) کامل 3/ 354 (چاپ بیروت، ج 4/ 124).
(69) کامل 3/ 130 (چاپ بیروت، ج 4/ 12).
(70) کامل 3/ 204؛ تاریخ الغیبة الصغری 360.

امکان حرمت هست و الّا دلیلی بر این حرمت نداریم:

(1) سبب اوّل: دجال شخص کافری است و کافر در نظر اسلام همچون سگ و خوک نجس است و دخول به دو حرم مقدّس بر کافر حرام می‌باشد.
فعلا نمی‌خواهیم درباره کفر و نجاست دجال بحث کنیم ولی اگر ورود او حرام باشد ممکن است به خاطر کفر او باشد و بر مسلمانها واجب است که از ورود او به این شهر مخالفت کنند، ولی خود او به خاطر کفرش این حرمت را قبول ندارد، و این معنی بر خلاف ظاهر حدیث است.
(2) سبب دوم: ممکن است که سبب حرمت نگهداری مردم مکّه و مدینه باشد از گمراهی و انحرافی که دجال می‌آورد.
این حرمت درست است و می‌بایست از هرگونه عامل انحراف جلوگیری کرد، لکن اختصاص به مکّه و مدینه ندارد، بلکه شامل همه مردم روی زمین می‌شود زیرا این قانون بدان جهت تشریع شده که مردم را زیر شرایط امتحان و تمحیص قرار دهد، که آیا از این قانون اطاعت و پیروی می‌کنند یا اینکه نافرمانی خواهند نمود، و خود دجال و مردم این دو شهر مشمول این قانون می‌باشند. و معنی ندارد که نگهداری مردم دو شهر از اصل تمحیص و آزمایش از مصلحت بیشتری برخوردار باشد، و بر فرض که خود دو شهر تقدّس و احترامی داشتند، مردم و ساکنان آنجا با دیگر مردم شهرهای دیگر تفاوتی ندارند و برتری آنها بر دیگران ثابت نشده است.
(3) بنابراین بهتر است که بگوئیم هرگاه خداوند متعال بخواهد که دجال را از ورود به مکه و مدینه بازدارد، بطوری که از آن برنامه‌ریزی الهی در دعوت عمومی مردم چیزی بیشتر نباشد می‌بایست یکی از دو کار را انجام دهد:
اوّل: ذهن و فکر دجال را از فتح و سلطه پیدا کردن بر این دو شهر منصرف سازد بطوری که نه جبر لازم آید و نه انجام معجزه ضرورت داشته باشد، مثلا شرایط را طوری ایجاد کند که دجال مصلحت خود را در وارد شدن به این دو شهر نداند.
دوم: خداوند دجال را به وسیله مسلمانان شایسته و با فضیلت به وسیله جنگ از ورود به شهر بازدارد. تمام این مباحث بنابراین است که از کلمه دجال
تاریخ غیبت کبری ،ص:604
فهمی و برداشتی عادی و معمولی داشته باشیم.
(1)

از آن جمله روایتی است که مسلم از رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- نقل کرده که آن حضرت درباره دجال سخن می‌گفت: راوی می‌گوید: گفتیم ای رسول خدا مدّت بقاء او در روی زمین چقدر است؟ حضرت پاسخ داد: چهل روز، هر روزی همچون یک سال و روزی چون یک ماه و روزی چون روز جمعه و دیگر روزهایش همچون روزهای شما.

گفتیم: ای رسول خدا آن روزی که همچون یک سال است آیا نماز یک روز ما را بس است. فرمود: نه، برای آن روز اندازه خودش بگیرید. «71»

همان‌طوری که طول زمان او روایت شده کوتاهی دوران او نیز روایت شده است.

(2) بخاری از حضرت رسول روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «زمان بهم نزدیک می‌شود ...» «72»

ابن ماجه روایت کرده که رسول خدا درباره دجال صحبت می‌کرد و فرمود: روزهای او چهل سال، سال همچون نیم سال، و سال همچون یک ماه، و ماه همچون یک جمعه، و روزهای آخرش همچون جرقّه آتش. فردی از شما صبحگاهان از دروازه شهر وارد می‌شود و به دروازه دیگر نرسیده که شب می‌شود. گفته شد: ای رسول خدا در این روزهای کوتاه چه کنیم؟ فرمود: برای نماز اندازه بگیرید همان‌طور که در روزهای بلند اندازه‌ای می‌گیرید و سپس نماز بخوانید. «73»

(3) بهترین دلیل برای بطلان این دو حدیث تعارض و تخالف این دو حدیث است با یکدیگر؛ چون یکی بر طولانی بودن زمان دجال و دیگری بر کوتاه بودن آن دلالت دارد.

---

(71) صحیح مسلم 8/ 197.

(72) صحیح بخاری 9/ 61.

(73) سنن ابن ماجه 2/ 1362.

(1) اگر کسی بگوید: مقصود از بلندی و کوتاهی بلندی و کوتاهی حقیقی نیست بلکه مقصود جو روحی و فکری مردم است که روزهای خوش مردم زود می‌گذرد و کوتاه می‌نمایاند و روزهای تلخ و ناکامی به کندی پیش می‌رود و به طول می‌انجامد.

گوئیم: این تفسیر برداشت اعجازی از این حدیث را باطل می‌کند و مطلب را عادی و معمولی جلوه می‌دهد، ولی تعارض را حل نمی‌کند، زیرا این دو روایت دلالت بر تناقض جو روحی و وضع زندگی مردم دارد و معلوم نمی‌کند که آیا وضع زندگی مردم در حال خوشی و لذّت است، که

روزهایش بسرعت می‌گذرد یا در حال ناخوشی و بدبختی است، که روزهایش به کندی در گذر است. بنابراین تعارض و تضاد دو روایت از بین نرفته است.
(2) اگر گوینده‌ای بگوید: شاید حرکت و خروج دجال در کشورهای سوئد و نروژ است که شب و روز آنجا با دیگر کشورها فرق دارد.
گوئیم: حدیث را نمی‌توان بر این مطلب حمل کرد به دو جهت:
وجه اوّل: فهم معمولی از روایات مربوط به دجال چنین برداشت می‌کند، که منطقه فعالیّت او همین کشورهای اسلامی است و روایتی که ابن ماجه نقل کرده بود در این مطلب صراحت داشت که حرکت او از حجاز و عراق و شام تجاوز نمی‌کند و اسکاندیناوی جزء کشورهای اسلامی نیست.
وجه دوم: نظامی که در این حدیث برای گذشتن روزها مطرح شده است در باب خود بی‌سابقه است. حدیثی که صحبت از طول زمان می‌کند می‌گوید: یک روز از روزهای دجال طولش همچون طول یک سال است و روز بعد از آن به اندازه یک ماه و روز بعدی به اندازه یک هفته و بقیّه روزها همچون روزهای معمولی است. و حدیثی که درباره کوتاهی روزها صحبت می‌کند می‌گوید: سال خودش به تدریج کوتاه می‌شود اوّل به طول شش ماه می‌شود و سپس به اندازه یک ماه و سپس به اندازه یک هفته و همچنین کوتاه می‌شود تا همچون جرقّه‌ای گردد و یک سال سیصد و شصت جرقّه می‌شود که گاهی از یک ساعت معمولی تجاوز نمی‌کند.
تاریخ غیبت کبری ،ص:606
(1) این گونه نظام شبانه‌روزی در هیچ جای دنیا دیده نمی‌شود. بنابراین اگر بخواهد روزی در زمان دجال چنین نظامی ایجاد شود می‌بایست از راه معجزه انجام گردد و این معجزه به نفع دجال باید باشد، و این چنین معجزه‌ای به نفع دجال خود دلیلی بر نادرست بودن این احادیث است؛ البتّه اگر بخواهد به همین ظاهرش معنا شود و معنایی درست برایش نتوانیم پیدا کنیم، که آن معنی را در جهت آتیه- ان شاء اللّه- بحث خواهیم کرد.
(2)

امر چهارم: دجال شخص مؤمنی را می‌کشد و سپس زنده می‌گرداند.

از جمله احادیثی که بر این مطلب دلالت می‌کند حدیثی است که مسلم از ابو سعید خدری نقل می‌کند که گوید: روزی رسول خدا درباره دجال مفصّل برای ما صحبت می‌کردند، در ضمن فرمایشاتشان فرمودند: می‌آید در حالی که ورود به درّه‌های مدینه بر او حرام است تا می‌رسد به سنگلاخهای (زمینهای آباد نشده) مدینه. در آن هنگام مردی که بهترین مردم یا از بهترین مردم است، در مقابل او می‌ایستد و می‌گوید: گواهی می‌دهم که تو همان دجال هستی که رسول خدا به ما خبر داده است.
(3) دجال می‌گوید: آیا می‌بینید که اگر من این شخص را کشتم و بعد زنده گردانیدم آیا شما شک و تردید دارید؟ می‌گویند: نه.
آنگاه رسول خدا فرمود: دجال آن شخص را می‌کشد و بعد زنده می‌کند و به هنگام زنده شدن می‌گوید: به خدا سوگند الآن بصیرت و یقین من درباره اینکه تو دجال هستی شدیدتر و بیشتر شد. بعد دجال می‌خواهد او را بکشد دیگر دسترسی به او پیدا نمی‌کند. «74»
(4) در حدیث دیگری مسلم از رسول خدا نقل می‌کند که: اگر مؤمن دجال را ببیند می‌گوید: ای مردم این همان دجالی است که رسول خدا از او خبر داده است.
سپس حضرت فرمود: دجال دستور می‌دهد که سرش را بشکنند و می‌گوید:

---

(74) صحیح مسلم 8/ 99؛ صحیح بخاری 9/ 76 با الفاظی به همین عبارات.

او را بگیرید و بر سرش بکوبید. بر پشت و روی او به شدت می‌زنند و دجال می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟! آن شخص می‌گوید: تو مسیح دروغگو هستی. سپس دستور می‌دهد که از فرق سر تا بین دو پای او را ارّه کنند و بعد از آن دجال از بین دو نیمه بدن او قدم برمی‌دارد و به او خطاب کرده و می‌گوید: از جا بلند شو؛ آن شخص زنده می‌شود و از جا حرکت می‌کند.
(1) سپس به او می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟! وی پاسخ می‌دهد: نیفزودم درباره تو جز بصیرت و دانائی. سپس می‌گوید: ای مردم بعد از من این کار با هیچ‌کس انجام نخواهد گرفت.
آنگاه دجال او را می‌گیرد تا بکشد. بین گردن و ترقوه‌اش مس قرار داده می‌شود و نمی‌تواند با او کاری کند. پس دست و پای او را می‌گیرد و او را پرتاب می‌کند. مردم گمان می‌کنند که او را به آتش افکنده است در

صورتی که در بهشت افکنده می‌شود.
رسول خدا سپس می‌فرماید: این بزرگترین شهادت است در پیشگاه پروردگار جهانیان «75».
(2) مضمونی که این روایت گویای آن است از روشنترین مواردی است که شخص باطل و منحرف اقامه معجزه کرده است. و ما قبلا دلیل فساد و نادرستی این امر و ناممکن بودن آن را آورده‌ایم.
ممکن است که از این مضمون بدین گونه دفاع شود که علّت اجرای معجزات بدست دجال این است که خداوند می‌خواهد او را رسوا و کفرش را آشکار کند و نفرت مردم را از او با این عملی که بر سر این مؤمن می‌آورد بیشتر گرداند.
(3) ولی این دفاع درست نیست؛ زیرا در صورتی این توجیه درست است که راه منحصر بفرد برای ابطال و رسوائی او همین کار باشد، ولی ما می‌دانیم که چنین انحصاری نیست زیرا از طریق تمحیص و دیگر آزمایشات رو شدن دست او و رسوائیش امکان دارد که خودش به دست خود خویشتن را رسوا کند، و بدست

---

(75) صحیح مسلم 8/ 200.

خود گور خویش را بکند همچون مطالب باطلی که در برخی از ایدئولوژیهای منحرف امروز و برخی از سران جنایتکار سابق می‌بینیم، که جز نفرت از خود چیزی به یادگار نگذاشته‌اند؛ همچون حجّاج و طغرل بیک و تیمور لنگ و نظایر اینها. و با وجود اینگونه راهها برای رسواسازی نیازی به آوردن معجزه نیست.
(1) گفتار آن مؤمن هم در خود روایت ما را بر همین مطلب راهنمائی می‌کند که می‌گوید: «ای مردم، بعد از من با هیچ‌یک از مردم این عمل انجام نخواهد گرفت» که بشارت می‌دهد هیچ‌کس بعد از او کشته نخواهد شد. و معنایش آن است که کشتار دجال در بین مردم مشهور و معروف است؛ و همه مردم از جنایات او باخبرند، حالت آن شخص حالت سعید بن جبیر است که وقتی حجّاج می‌خواست او را بکشد می‌گفت: «خداوندا او را بعد از من بر هیچ‌کس مسلّط نکن» و با وجود چنین ظلم و جنایتی نیازی به انجام معجزه برای رسوا شدن او نیست.
این بحثها بر طبق ظاهر عبارات روایت است، لکن اگر گفتیم که این کلمات به صورت رمزی ادا شده و گویای حقایق دیگری می‌باشند، دیگر فهم آنها مشکل می‌شود.
(2)

این مطلب در روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین از رسول خدا روایت می‌کند که آن حضرت درباره او می‌فرماید:
«وی بر الاغی سوار است که بین دو گوشش یک میل فاصله است.
خارج می‌شود در حالی که با او است کوهی از آتش و کوهی از نان و رودی از آب ...» «76»
(3) و معلوم است که فاصله دو گوش الاغ معمولی از دو یا سه انگشت تجاوز نمی‌کند؛ و اگر فاصله بین دو گوشش بخواهد یک کیلومتر باشد حجم دیگر اجزایش چه خواهد بود؟! این مطلب نیز بدون شک از اموری خارق العاده و فوق طبیعی است که

---

(76) کمال الدین/ 529.
تاریخ غیبت کبری ،ص:609
عرضه آن به اهل باطل نسبت داده شده و ما قبلا دلیل بطلان اینگونه مطالب را گفته و عدم لزوم اعتقاد به آنها را اثبات کرده‌ایم.
(1) آری؛ ممکن است که بگوئیم اینها عباراتی رمزی بوده- چنانکه در جهت آتیه خواهیم گفت- و آنها را به تعدادی از امور دیگر از صفات دجال که شیخ صدوق نقل کرده معطوف ساخته و از مجموع آنها یک مفهوم رمزی فراگیر بدست آوریم.
و امّا اینکه وی دارای کوهی از نان و نهری از آب است، با روایتی که صحیح مسلم و بخاری «77» از مغیرة بن شعبه نقل کرده‌اند معارض است؛ زیرا وی نقل می‌کند هیچ‌کس از رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- درباره دجال آن سؤالی را که من کرده بودم سؤال نکرد. رسول خدا روی به من کرده و فرمودند: چه ضرری به تو خواهد داشت؟ گفتم: چون مردم می‌گویند که با او کوهی از نان و نهری از آب است. فرمود: او نزد خدا پست‌تر از این است. (تفسیر این عبارات را بطوری که تعارض بر طرف شود در آینده خواهیم گفت.)
(2)

امر ششم: [بیرون آمدن آتشی از سرزمین حجاز]

روایتی است که مسلم و بخاری از رسول خدا نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود:
«قیامت برپا نمی‌شود، تا این که آتشی از سرزمین حجاز بیرون آید که گردنهای شترهای بصری را روشن کند.» «78»
(3) روشن است که ظاهر عبارت گویای معجزه‌ای است که هیچ ارتباطی با اقامه حجّت ندارد و اخبار از آن قابل تصدیق نیست. مگر اینکه این احتمال را بدهیم که مقصود از این روایت اشارتی است به ظهور حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- که در سرزمین حجاز ظاهر می‌شود (چنانکه روایات بر آن دلالت می‌کند و در تاریخ ما بعد الظهور خواهیم گفت). و امّا علّت اینکه از آن به آتش تعبیر کرده‌اند، به خاطر آن است که آن حضرت بر مشرکان و کافران همچون

____
(77) صحیح بخاری 9/ 74 (عبارات فوق از بخاری است)؛ صحیح مسلم 8/ 200.
(78) صحیح بخاری 9/ 73؛ صحیح مسلم 8/ 180.

آتش هستند با این اشاره که نورش گسترش داشته و عدالت و لطف آن حضرت همه جا را می‌گیرد و شعاع این گسترش به همان اندازه است که مردم زمان رسول خدا از گسترش روی زمین می‌دانسته‌اند و فاصله بین حجاز تا بصری در شام در آن زمان مسافتی بسیار طولانی محسوب می‌شد. تعبیر به «گردن شتران» دلالت بر آن دارد که شترها به سوی مرکز آتش روی می‌آورند. و مقصود آن است که کسی که به حضرت بقیّة اللّه روی می‌آورد به هدایت او مهتدی می‌گردد و از عدالت و حکومتش استفاده می‌کند.
(1) و امّا این که چگونه ظهور حضرت بقیّة اللّه از مقدّمات قیامت است واضح و روشن است و چنانکه قبلا دانستیم مقصود آن است که پیش از قیامت و لو با فاصله بسیار زیادی واقع می‌شود و تا آن انجام نگردد قیامت نخواهد شد.
(2)

مسلم «79» از حضرت رسول در ضمن بیان مقدّمات و علائم قیامت نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:
«و آخرش آتشی است که از یمن بیرون می‌آید و مردم را به محشر خودشان می‌فرستد.»
در روایت دیگری «80» چنین آمده است:
«و آتشی است که از ژرفای جهنّم جاوید بیرون می‌آید و مردم را کوچ می‌دهد.»
(3) مثل همین روایت خبری است «81» که شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده است با این تفاوت که در عبارت او چنین آمده است:
«و می‌راند و سوق می‌دهد مردم را بسوی محشر».
ظاهرا چنین به نظر می‌رسد که اینها از آن دسته نشانه‌های قیامتند که بعد از ظهور اتّفاق می‌افتد و نزدیک به روز قیامت می‌باشند- چنانکه در روایت اوّلی

---

(79) صحیح مسلم 8/ 39.
(80) صحیح مسلم 8/ 39.
(81) غیبت شیخ طوسی/ 267.

آمده بود که این آخرین نشانه است- و در آن صورت از محلّ بحث ما خارج و نیازی به بررسی آن نداریم.
(1)

. این روایت در هر دو کتاب صحیح مسلم و بخاری «82» با سندی که ظاهرا در هر دو یکسان است و با عبارت یکسان از حضرت رسول چنین نقل شده است:

«زود است که فرات از روی گنجی از طلا کنار رود. پس هر کس آن را حفر کند، نباید چیزی از آن را بردارد.»

(2) در روایت دیگری «83» با سندی دیگر «از کوهی از طلا» آمده است.

مسلم «84» بر این روایت این جمله را می‌افزاید:

«مردم بر سر آن با یکدیگر می‌جنگند. از هر صد نفر نود و نه نفر کشته می‌شوند، و هر مردی از آنان می‌گوید: شاید من همان کسی باشم که نجات می‌یابم.»

به همین مضمون روایت دیگری «85» نیز نقل شده است، و دیگر کتب صحاح نیز روایاتی را در همین باره نقل کرده‌اند، ولی ما آنچه را که مسلم و بخاری نقل کرده باشند از دیگران نمی‌آوریم.

ما اگر از اصل سختگیری سندی صرف نظر کنیم- چون در آن صورت این مضامین از نظر سند قابل اثبات نیست- می‌توانیم با چند پیشنهاد احتمالی این عبارات را معنی کنیم:

(3) پیشنهاد اوّل: ظاهر عبارت آن است که آب فرات از مسیر خود تغییر می‌کند و از زیر بستر فرات معادن بزرگ طلا پدید می‌آید. مردم به طمع افتاده و بر سر آن می‌جنگند. آنچه که در آن روز وظیفه مسلمین است (چنانکه روایت اوّلی صراحت دارد) آن است که در طمع این افراد با آنها شریک نشوند و با آنها نجنگند بلکه بهتر آن است که از آن طلاها صرف‌نظر کنند.

---

(82) صحیح بخاری 9/ 73؛ صحیح مسلم 8/ 175.

(83) صحیح بخاری 9/ 73؛ صحیح مسلم 8/ 175.

(84) صحیح مسلم 8/ 174.

(85) صحیح مسلم 8/ 175.

تاریخ غیبت کبری ،ص:612

این احتمال بر فرض صحت گویای هیچ مسأله اعجازآمیزی نیست زیرا ممکن است بر اثر جریانات طبیعی مسیر حرکت آب تغییر کند، و در زیر آن معادن طلا پیدا شود که قبلا کسی از آنها آگاهی نداشته است. ولی چنین احتمالی وجدانا بسیار بعید و دور است.

(1) پیشنهاد دوم: ممکن است حدیث را به خیرات و برکات و محصولات فراوان آب فرات تفسیر کنیم، چه اینکه محصولات و دستاوردهای

کشاورزی باشد و یا این که بگوئیم از زیر نهر فرات نفت- که طلای سیاه هم به آن می‌گویند- استخراج می‌شود. و شاید این احتمال مناسبتر باشد چون حدیث می‌گفت که آن گنجینه‌ای است در شکم و داخل و یا زیر آبهای فرات که جز با برطرف کردن آب- به نحوی از انحاء- استخراج آن امکان ندارد.

در این صورت درگیری و جنگ بر سر استخراج نفت از منطقه فرات بین دولتهای استعمارگر به وجود آمده و موجب از بین رفتن اموال و نفوس فراوانی می‌شود، و عبارت از هر صد نفر نود و نه نفر از بین می‌روند، تعبیری مبالغه‌آمیز از همین جنگ و جدالها است.

(2) پیشنهاد سوم: مقصود از کلمه فرات دعوت حق و پیام خدائی است، به قرینه این آیه شریفه:

وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً» «86»:

و اوست آن خدایی که دو دریا را بهم پیوست؛ این یکی آبی است شیرین و خوشمزه و این دیگری آبی است شور و تلخ، و میان آن دو دریا را مانع و جلوگیری که بازدارنده است قرار داد.

(3) به این ترتیب که «فرات» به حق و «اجاج» به باطل تفسیر شود چون در ردیف آیاتی قرار گرفته است که مربوط به دعوت الهی است. آیه قبل از آن این است:

وَ لَوْ شِئْنا لَبَعَثْنا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ نَذِیراً. فَلا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ جاهِدْهُمْ بِهِ جِهاداً

---

(86) فرقان/ 53.

کَبِیراً. وَ هُوَ الَّذِی ...:

و اگر می‌خواستیم در هر شهری (پیغمبر) بیم کننده‌ای می‌فرستادیم.

پس از کفار و ناگرویدگان پیروی مکن؛ و درباره پیروی نکردن از ایشان کوشش داشته باش کوشش داشتن بزرگ. و اوست آن خدایی ...

(1) و مقصود از کلمه «حجر محجور» همان فاصله ذاتی برهانی روشن است که بین حق و باطل هیچ‌گاه مخلوط نخواهد شد. و معنای پر شدن فرات از طلا روشن شدن حق به اندازه‌ای زیاد و زیاد شدن مخلصان و هواداران آن در دوران فتنه و آشوبها است. عدّه‌ای از کفّار و منحرفین به قصد تعرّض و جلوگیری از حق دست بکار می‌شوند، و افراد با ایمان به دفاع از خویشتن پرداخته جنگ و کشتار زیاد می‌شود؛ تا آن اندازه که از روی مبالغه گفته می‌شود؛ از هر صد نفر نود و نه نفر کشته شده و بیش از یک نفر باقی نمانده است، و در این صورت عبارتی که می‌گفت چیزی از طلا را نگیرید معنایش آن می‌شود که باید از حق تجاوز نکرد و در جنگ

علیه آن شرکت نجست.
(2) اگر این سه احتمال یا پیشنهاد مورد قبول قرار گیرد و صحیح باشد که بسیار خوب، و اگر هیچ‌یک درست نباشد، چون از نظر ضوابط سندی هم اسناد معتبری نداشت از آن راحتیم و کنارش می‌گذاریم و اگر اسنادش درست بود و معنایش را نفهمیدیم علم و فهم آن را به خدا و رسول واگذار می‌کنیم.
(3)

ابن ماجه «87» از حضرت رسول روایت کرده است که فرمود:
«در پیش روی قیامت مسخ شدن است و به زمین فرو رفتن و افکنده شدن (در دریا).»
در حدیثی دیگر وارد شده است:
«در آخر امّت من، فرو رفتن به زمین است و مسخ شدن و در دریا افکنده شدن.»
به همین مضمون دو حدیث دیگر نیز وارد شده است.

---

(87) روایاتی که از ابن ماجه نقل کردیم در سنن ج 2/ 1349 به بعد می‌باشد.
تاریخ غیبت کبری، ص:614
(1) شیخ مفید «88» در ارشاد از حضرت موسی بن جعفر- علیه السلام- در حدیثی روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: «و مسخ در بین دشمنان حق».
به این مضمون نوبت نقد و بررسی نمی‌رسد، زیرا اگر چه مسخ از نظر عقلی ممکن و در تاریخ هم اتّفاق افتاده است؛ چنانکه در قرآن کریم از آن خبر می‌دهد، لکن در امّت اسلامی واقع نخواهد شد، زیرا روایاتی در این مورد داریم که کیفرهای دنیوی که بر امتهای دیگر وارد شده است، در امّت اسلامی واقع نخواهد شد و لذا این امّت را «امّت مرحومه» نامیده‌اند.
آری ممکن است که مسخ شدن رمزی باشد از جهت انتقال و برگشت از راه راست به گمراهی و این حرف درستی است و در مورد افراد بسیاری صدق می‌کند، لکن این معنی بر خلاف ظاهر روایات است.
(2)

در این مورد فقط شیخ مفید روایتی را به طور مرسل در کتاب ارشاد نقل کرده است و می‌گوید: روایات گویای نشانه‌هائی برای قیام حضرت قائم مهدی- علیه السلام- و آیات و دلائل و حوادثی است که پیش از ظهور آن حضرت بوقوع می‌پیوندد. بعد آنها را می‌شمرد تا این مسأله:
«و مرده‌هائی از قبر بپامی‌خیزند و به دنیا برمی‌گردند، و یکدیگر را می‌شناسند و به دیدار یکدیگر می‌روند.» «89»
(3) ظاهر این عبارت آن است که این موضوع در دوران غیبت کبری واقع می‌شود و شاید از نشانه‌های مخصوصی باشد که برای آگاه شدن افراد با اخلاص از نزدیک بودن ظهور انجام می‌گیرد. لکن چیزی که مطلب را آسان می‌کند آن است که این خبر چون خبری مرسل است (و سندی برایش ذکر نشده) نمی‌تواند یک مسأله تاریخی را اثبات کند.
(4) اگر کسی بگوید: این خبری است از جمله اخبار مربوط به رجعت که آن

---

(88) ارشاد مفید/ 338.
(89) ارشاد/ 337.

اخبار بسیارند، و معنای رجعت جز برگشتن به زندگی بعد از مرگ نیست.
گوئیم: رجعت مسأله‌ای است که بعد از ظهور انجام می‌گیرد و پیش از آن نیست و این خبر صراحت دارد در این که بپاخاستن مرده‌ها جلو روی قیام حضرت است، یعنی پیش از ظهور می‌باشد و این سخن را هیچ‌کس نگفته است.
و امّا بررسی اخبار رجعت و بدست دادن معنای درستی از آنها را- ان شاء اللّه- در کتاب تاریخ ما بعد الظهور خواهیم آورد.
(1)

در کتاب ارشاد در ردیف همان علائم پیش از ظهور طلوع خورشید را از مغرب نوشته است. «90»

بخاری نیز از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«قیامت برپا نخواهد شد تا این که ... خورشید از مغربش طلوع کند، وقتی از مغرب طلوع کرد و مردم دیدند همگی ایمان می‌آورند، و آن هنگامی است که برای کسانی که قبلا ایمان نیاورده و یا با داشتن ایمان کار خیر انجام نداده‌اند ایمان آوردن در آن زمان سودی به حالشان نخواهد داشت. (اشاره است به آیه 158 از سوره انعام)» «91» (2) مسلم چندین حدیث مشابه این عبارت نقل کرده «92» و همچنین این روایت را نیز آورده است:

«نخستین نشانه‌ای که بیرون می‌آید طلوع خورشید است از مغربش.» «93»

(3) شیخ طوسی در کتاب الغیبه «94» از رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- روایت کرده است که فرمود: ده علامت است که چاره‌ای از وقوع آنها نیست ...

---

(90) ارشاد/ 336.

(91) صحیح بخاری 9/ 74.

(92) صحیح مسلم 1/ 95 به بعد.

(93) صحیح مسلم 8/ 202.

(94) کتاب الغیبه/ 267.

و از آن جمله طلوع خورشید از مغربش می‌باشد. ظاهر آن است که این نشانه مربوط به نشانه‌های چسبیده به قیامت و نزدیک به آن است، زیرا در احادیث این نشانه را مربوط به هنگامی دانسته‌اند که کسانی که قبلا ایمان نیاورده‌اند، ایمان آوردن در آن هنگام برایشان سودی ندارد، و آن بنا به تفسیر مشهور روز قیامت است. و بنابر آن خروج خورشید از مغرب وقتی است که نظام موجود بهم بخورد و قیامت نزدیک شود.

(1) و امّا این که از علائم ظهور باشد بطوری که در دوران غیبت کبری ایجاد شود جز به روایت ارشاد (که قبلا گفتیم نمی‌شود به آن برای اثبات یک امر تاریخی استناد کنیم) نمی‌توان استناد کرد.

در برخی از روایات طلوع خورشید از مغرب به ظهور حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- بعد از غیبت تفسیر شده است.

(2) شیخ صدوق در کتاب کمال الدین با اسنادش از نزال بن سبره روایت کرده است که: حضرت علی- علیه السلام- روزی برای ما سخنرانی فرمود و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر محمّد و آل سه مرتبه فرمود: از من بپرسید ای مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید. صعصعة بن صوحان از جا بلند شد و گفت: ای امیر المؤمنین دجال چه وقت بیرون می‌آید؟ حضرت درباره او صحبتهائی کردند و در ضمن فرمایشاتشان فرمودند: او را خداوند متعال در شام می‌کشد، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند.
(3) بعد از آنکه فرمایشات حضرت تمام شد، نزال بن سبره گوید که به صعصعة بن صوحان گفتم: مقصود حضرت از این فرمایش چه بود؟ صعصعه پاسخ داد: ای سبره آن کس که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند دوازدهمین نفر از خاندان پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- و نهمین فرزند حسین بن علی- علیه السلام- است، و او خورشیدی است که از مغربش طلوع می‌کند و در نزد رکن و مقام ظاهر می‌شود، و زمین را پاک می‌کند و میزان عدالت را می‌نهد، و هیچ‌کس به دیگری ستم نخواهد کرد ... تا آخر حدیث «95».

---

(95) کمال الدین/ 525- 532؛ سفینة البحار در ذیل کلمه دجّال.

(1) به هر حال این تفسیر ممکن است درست باشد و اگر تعبیر را رمزی بدانیم احتمال این تفسیر می‌رود و منافات ندارد که مربوط به همان آیه شریفه مورد اشاره در حدیث صحیح بخاری باشد؛ زیرا آن آیه به ظهور حضرت هم تفسیر شده است. (در کتاب تاریخ ما بعد الظهور در این باره بحث خواهیم کرد.)
لکن آنچه که کار را آسان می‌سازد، آن است که این روایت از نظر سند چندان معتبر نیست.
(2)

امر دوازدهم: صیحه

این مطلب فقط در کتب شیعه امامیّه وجود دارد، و روایات بسیاری در این موضوع وارد شده و روی آن تأکید شده است.
از آن جمله روایتی است که نعمانی در کتاب الغیبة «96» از امیر المؤمنین- علیه السلام- نقل کرده است که حضرت درباره علائم و نشانه‌هائی صحبت می‌کردند و ما گفتیم: آیا پیش از ظهور و یا بعد از آن برخی از این نشانه‌ها واقع می‌شوند؟ حضرت پاسخ دادند:
«صیحه‌ای در ماه رمضان پدید می‌آید که افراد بیدار را مضطرب و خوابیده‌ها را بیدار می‌کند، و دختر جوان را از پس پرده خود بیرون می‌آورد.»
(3) در روایت دیگری «97» از آن حضرت آمده است: آن فزعه هول‌انگیز در ماه رمضان است. گفته شد: فزعه و موجود هول‌انگیز در ماه رمضان چیست؟
فرمود:
«آیا سخن خداوند را نشنیده‌اید در قرآن مجید که می‌فرماید: «اگر بخواهیم بر آنان آیتی از آسمان فرو فرستیم، پس گردنهای آنها در مقابل آن خضوع و فروتنی خواهند کرد» آن آیت و نشانه‌ای است که دختر جوان را از پس پرده خود به در آورده، و خوابیده را بیدار و بیدارها را به وحشت می‌اندازد.

---

(96) غیبت نعمانی/ 258.
(97) غیبت نعمانی/ 251.

(1) حضرت صادق «98»- علیه السلام- فرموده است: «برای قائم پنج نشانه است ...» و از آن جمله صیحه آسمانی را بر شمرده است.
(2) و در روایت دیگری از حضرت باقر «99»- علیه السلام- روایت شده است که آن حضرت فرمود:
«در ماه رمضان منتظر صیحه و خروج حضرت قائم- علیه السلام- باشید خداوند آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد.»
(3) در کتاب احتجاج «100» در ضمن توقیعی که به نایب چهارم حضرت، جناب علیّ بن محمّد سیمری چند روز پیش از مرگش رسیده است، چنین نقل کرده است:
«هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه ادّعای دیدار کند دروغگو و تهمت‌زننده است.»
(4) شیخ صدوق در کتاب کمال الدین «101» از حضرت باقر نقل کرده است که ایشان درباره حضرت مهدی- علیه السلام- می‌فرمایند: «و از

جمله نشانه‌های خروج او اینها است ...» و از آن جمله صیحه آسمانی را در ماه رمضان برشمرده‌اند.

(5) در کتاب منتخب الاثر از ینابیع الموده از حضرت صادق- علیه السلام- نقل می‌کند که: پیش از قیام قائم پنج نشانه و علامت ... و در آخر آن راوی گوید: این آیه- یعنی قول خدای متعال را که می‌فرماید: «اگر بخواهیم نازل کنیم بر آنها از آسمان آیه‌ای ...»- تلاوت کرده و عرض کردم: آیا مقصود از این آیت همان صیحه آسمانی است؟

فرمود: آری، اگر صیحه وجود پیدا کند گردن دشمنان خداوند متعال در مقابلش خاضع و سرافکنده خواهد شد. «102»

---

(98) غیبت نعمانی/ 252؛ غیبت شیخ طوسی/ 267.

(99) غیبت نعمانی/ 255.

(100) احتجاج/ 267؛ تاریخ الغیبة الصغری/ 633 به بعد.

(101) کمال الدین/ 328.

(102) منتخب الاثر/ 454؛ ینابیع الموده/ 426.

این روایت در تفسیر برهان در ضمن دوازده حدیث مربوط به صیحه نیز روایت شده است. «103»

(1) این آیه قرآن دلالت بر وقوع حتمی صیحه نمی‌کند و اصولا بر وقوع هیچ چیزی دلالت نمی‌کند، زیرا وقوع آن را متعلّق و وابسته به مشیّت الهی می‌داند، بلکه ممکن است گفته شود که دلالت بر عدم وقوع آن چیزی که به مشیّت خدا وابسته شده است می‌کند چون در ضمن همین آیه شریفه شیخ طوسی «104» می‌گوید: خداوند متعال به حضرت رسول- صلوات اللّه علیه و آله- خبر داده است که او می‌تواند بر آنها آیتی و نشانه‌ای از آسمان فرو فرستد که گردن دشمنان در مقابلش خاضع شود، و سربزیر باشند و آنها را وادار به ایمان آوردن کند، لکن این کار بر خلاف هدف تکلیف است، چون اگر خداوند دست به انجام چنین کاری بزند آنها دیگر مستحقّ کیفر و پاداش نخواهند بود، زیرا کسی که ناچار به انجام کاری می‌شود مستحقّ ثواب و ستایش و تعریف از کارش نمی‌شود. زیرا وی به منزله چیز و یا کسی است که کاری در او انجام گرفته (و فاعل شخص دیگری است).

علّامه طباطبائی در تفسیر المیزان نیز به این مطلب اشاراتی دارد. «105»

(2) البتّه این توضیح در معنای این آیه، صحت اینگونه روایات را از بین نمی‌برد، زیرا ائمّه به این آیه استدلال بر وقوع صیحه نکرده‌اند، بلکه خواسته‌اند بگویند که از نظر مشیّت الهی امکان وقوع صیحه وجود دارد، و

امّا این که به خاطر وقوع صیحه ایمان به سرحدّ جبر و اجبار برسد، چنانکه شیخ طوسی- رحمة اللّه علیه- گفته بود این مطلب را نمی‌شود پذیرفت؛ زیرا بعد از آمدن صیحه بازهم اختیار اشخاص محفوظ است، و عقل می‌تواند تصوّر عدم پذیرش و ایمان برخی از مادّی‌اندیشان را حتّی بعد از وقوع صیحه تصور کند و آنها می‌توانند توجیهی علمی بر اساس تفکّر مادّی خود برای آن بنمایند، زیرا شبهات

---

(103) تفسیر برهان 2/ 762 در تفسیر سوره شعرا.
(104) تفسیر تبیان 8/ 5.
(105) تفسیر المیزان 1/ 272.

مادّیون در دوران فتنه‌ها و انحرافات بیش از اندازه است و آن فردی هم که بعد از وقوع صیحه صحت ادّعای مؤمنین را پذیرفته، او هم در کارها و اندیشه‌هایش مختار است.

(1) بهترین دلیل برای ما همان است که ائمّه- علیهم السلام- برای امکان وقوع صیحه به آیه شریفه استدلال کرده‌اند و اگر فرمایش شیخ طوسی درست باشد این استدلال ائمّه- علیهم السلام- بی‌مورد خواهد بود چون محال است که خداوند انسانی را مجبور و ناچار به ایمان آوردن بکند. و تعداد این اخبار بسیار و قابلیّت اثبات حقائق تاریخی را دارند.

با از بین رفتن استدلال شیخ طوسی و امکان انجام آیت و صیحه آسمانی از سوی خداوند و دلالت این همه اخبار فراوان بر وقوع این حادثه نتیجه آن می‌شود که صیحه آسمانی انجام خواهد شد و یکی از نشانه‌های ظهور حضرت می‌باشد.

(2) آری این مطلب باقی می‌ماند که معنای حدیث و مقصود از صیحه آسمانی چیست، آیا فقط یک صدای بی‌معنی است، و یا سخنی است دارای معنی و مدلول و معنای آن چیست. پاسخ این سؤال در جلد سوم این مجموعه که تاریخ ما بعد الظهور باشد خواهد آمد، که در آنجا با دلیل اثبات می‌کنیم که مقصود از صیحه بلند شدن ندا است به نام حضرت مهدی- علیه السلام- و جز این مطلب چیزی نیست.

(3)

مطلب فوق از جمله نشانه‌هائی است که هم در اخبار شیعه و هم در روایات اهل سنّت در حدّ فراوانی نقل شده است.
از آن جمله روایتی است که مسلم از امّ سلمه از حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- نقل کرده است که می‌فرماید: پناهنده‌ای به خانه کعبه پناه می‌آورد گروهی به سوی او می‌تازند و می‌خواهند به مکه وارد شوند. وقتی به بیداء برسند زمین آنها را فرو می‌برد.
عرض کردم: ای رسول خدا، حال کسی که به اکراه و اجبار همراه آنها

آمده باشد چیست؟
فرمود: او هم با آنان به زمین فرو خواهد رفت، لکن روز قیامت با نیّت خود مبعوث می‌شود. «106»
(1) و نیز از حفصه روایت کرده است که گوید از رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- شنیدم که می‌فرمود:
«لشکری که با او می‌جنگند قصد این خانه را می‌کنند تا وقتی که به بیداء برسند، وسط لشکر را به زمین فرومی‌برد و جلودار لشکر افراد آخر لشکر را خبردار می‌کند سپس همه را در کام خود می‌کشد و جز آن کس که فرار کرده تا خبر اینها را به دیگران بدهد کسی باقی نمی‌ماند.» «107»
(2) در حدیث سوم چنین آمده است که رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- می‌فرماید:
«بزودی به این خانه عدّه‌ای پناهنده خواهند شد که نه مدافعی دارند و نه نیرو و نه افرادی، لشکری به سوی آنها مأمور می‌شود تا اینکه به بیداء می‌رسند زمین آنها را فرومی‌برد.» «108»
(3) در حدیث چهارم آمده است: عدّه‌ای از امّت من به خاطر مردی از قریش که به خانه خدا پناهنده شده است قصد (حمله به) آن خانه را می‌کنند، تا اینکه به بیداء می‌رسند زمین آنها را در خود فرومی‌برد.
عرض کردیم: ای رسول خدا، گاهی راه مردم را جمع می‌کند. (یعنی مردم گوناگونی در یک مسیر و جاده در حال حرکت هستند.)
فرمود: آری در بین آنها عدّه‌ای افراد آگاه هستند و عدّه‌ای به اجبار با آنان آمده و در بین آنها عدّه‌ای در راه مانده‌اند و همگی به یک نحوه نابود می‌شوند ولی به صورت پراکنده روز قیامت زنده شده و خداوند آنان را با نیّتهایشان محشور می‌گرداند. «109»

---

(106) صحیح مسلم 8/ 167.
(107) صحیح مسلم 8/ 167.

(108) صحیح مسلم 8/ 167.
(109) صحیح مسلم 8/ 167.

(1) ابن ماجه و ترمذی و احمد و حاکم و دیگران احادیثی را در این باره نقل کرده‌اند، لکن ما در هر موردی که بخاری و مسلم روایتی را نقل کرده باشند نیازی به نقل از دیگران نمی‌بینیم.
از مصادر و مآخذ امامیّه روایتی است که نعمانی در کتاب الغیبه نقل کرده است از حضرت صادق- علیه السلام- که آن حضرت فرمود: «برای قائم پنج نشانه است ...» و از آن جمله فرو رفتن در زمین بیداء را برشمرد. «110»
(2) در روایت دیگری که از آن حضرت نقل شده است راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا نشانه‌ای پیش از ظهور هست؟ فرمود: آری. عرض کردم: آن چیست؟
فرمود: «نابودی یک فرد عباسی- تا آنکه گفت: و فرو رفتن در بیداء». «111»
(3) در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده که:
«از نشانه‌های حتمی که چاره‌ای جز از به وقوع پیوستن آن پیش از قیام قائم نیست، خروج سفیانی و فرو رفتن در بیداء است.» «112»
شیخ مفید «113» در ضمن بیان نشانه‌های ظهور گفته است: «و فرو رفتن در بیداء».
(4) در کتاب منتخب الاثر «114» از تفسیر کشّاف در تفسیر آیه شریفه وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ از ابن عبّاس نقل می‌کند که این آیه درباره «فرو رفتن در بیداء» می‌باشد، و داستان از این قرار است که هشتاد هزار نفر به جنگ کعبه می‌روند تا آن را ویران کنند؛ وقتی وارد صحرای بیداء می‌شوند زمین آنها را فرو می‌برد.
(5) در همان کتاب منتخب الاثر از مجمع البیان در تفسیر همین آیه از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گوید از حضرت علی بن الحسین و حسن بن حسن بن علی شنیدم که می‌فرمودند: آن لشکر بیداء است که از زیر پایشان

---

(110) غیبت نعمانی/ 252؛ غیبت شیخ طوسی/ 267.
(111) غیبت نعمانی/ 262.
(112) غیبت نعمانی/ 264.
(113) ارشاد/ 334.
(114) منتخب الاثر/ 456.

گرفته می‌شوند. «115»
(1) در همین کتاب از امّ سلمه روایت شده است که می‌گوید: رسول خدا فرمود:
«پناهنده‌ای به خانه کعبه پناه می‌برد، خداوند لشکری را برمی‌انگیزاند؛ تا این که به بیداء می‌رسند- بیداء مدینه- زمین آنها را فرو می‌برد.» «116»
(2) در تفسیر برهان نیز چندین روایت در این موضوع نقل کرده است: از آن جمله از ابو خالد کابلی از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است که آن حضرت فرمود:
«قائم خروج می‌کند و حرکت می‌کند تا اینکه به بیداء می‌رسد، لشکریان سفیانی به سوی او حرکت می‌کنند. پس خداوند متعال به زمین فرمان می‌دهد تا پاهای آنها را بگیرد، و آن مصداق فرمایش خداوند است که می‌فرماید: وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ ... «117»
(3) این فرو رفتن در زمین که وعده داده شده گرچه یک مسأله اعجازی است، لکن با قانون معجزات منافات ندارد، بلکه به تمام معنی با آن قاعده سازگار و همراه است که از خود روایات هم دلیلش روشن می‌شود که این عمل اعجازی به خاطر نجات آن کسی است که به خانه خدا پناهنده شده، و یا آن گروهی است که یار و یاور و نیرو ندارند؛ و ما را همین اندازه کفایت می‌کند که بدانیم این عدّه پناهنده به خانه خدا، طرفداران حق و یاوران حقیقتند که پیروزی روز موعود متوقّف بر وجود آنها است، چه اینکه خود حضرت بقیّة اللّه (ع) هم جزء آنان باشد- چنانکه روایت اوّل و آخر بر آن دلالت می‌کرد- و یا اینکه در بین آنان نباشد؛ و همین اندازه برای ضرورت انجام معجزه ما را کفایت می‌کند؛ زیرا قبلا گفته‌ایم که هر آنچه که ظهور متوقّف بر آن است می‌بایست انجام گردد، زیرا با غرض و هدف الهی که هدایت بشر باشد ارتباط و وابستگی دارد و این مهمترین و

---

(115) منتخب الاثر/ 456؛ مجمع البیان 2/ 875 در تفسیر سوره سبأ.
(116) منتخب الاثر/ 456؛ مجمع البیان 2/ 875 در تفسیر سوره سبأ.
(117) تفسیر برهان 3/ 355.

مخصوص‌ترین شکلهای اقامه حجّت است و با قانون معجزات همراه و مطابق است.
در جهت آتیه میزان ارتباط آن به دوره فتنه و انحراف و برنامه‌ریزی کلّی الهی معلوم می‌شود.
(1) این امور سیزده‌گانه مهمترین نشانه‌های ظهور بودند که برخی از قانون معجزات بیرون بود و مشمول آن قانون نمی‌شد و ثابت شد که چندتای آنها در صورتی که به همان معنای ظاهری باشد قابل اثبات نیست.

و معلوم گردید حدوث مسخ و احیاء اموات پیش از ظهور و طول عمر دجال و بزرگی الاغ او و کشتن و زنده کردن دجال یک مؤمن را اینها اصلا پایه و اساس صحیحی ندارد. و نیز ثابت شد که پر شدن فرات از طلا یک امر طبیعی است نه یک امر اعجازی، و خروج خورشید از مغربش از نشانه‌های ظهور حضرت نیست و صیحه و فرورفتن در زمین با قانون معجزات هماهنگی دارد و مخالف با آن نیست، و اخبار بسیاری بر آنها دلالت می‌کرد بنابراین می‌بایست آنها را پذیرفت.

این بود تمام گفتار ما درباره نکته سوم در آنچه بر اقامه معجزات بیشتر از قانون مربوطه‌اش دلالت می‌کرد. و در اینجا سخن ما در ناحیه دوم از اقسام علائم ظهور از نظر معجزات پایان می‌پذیرد. و همین بحث پایان بحث ما در جهت چهارم در برخی از تقسیمات عمومی این روایات بود.

تاریخ غیبت کبری ،ص:625

(1)

جهت پنجم: بر شمردن سایر علامات و کوشش برای فهم آنها به صورت یک مجموعه منظّم

اشاره

در این باره در ضمن دو مبحث اساسی به بررسی می‌پردازیم؛ اوّل: بررسی علامات باقیمانده صرف‌نظر از ارتباطشان با بقیّه نشانه‌ها، و دوم: کوشش برای بدست دادن یک مفهوم کلّی و منظّم و کامل از همگی یا اکثر علامتها- بقدر امکان- در ارتباط با یکدیگر.

ابتدا می‌بایست به بررسی تک‌تک نشانه‌ها به صورت فردی بپردازیم تا بعد بتوانیم به صورت جمعی آنها را مورد مطالعه قرار دهیم.

(2)

مبحث اوّل: بر شمردن علائم باقیمانده

اشاره

اگر بخواهیم به تمامی نشانه‌ها دسترسی پیدا کنیم کاری است بی‌فایده، ولی نشانه‌های مهم و اصلی را در ضمن چند نکته مورد بررسی قرار می‌دهیم.
(3)

نکته اوّل: خروج پرچمهای سیاه از سوی خراسان

قبلا در این باره صحبت کردیم و مشخص نمودیم که مقصود از خروج پرچمهای سیاه از سوی خراسان قیام ابو مسلم خراسانی است و در اینجا می‌بایست روایاتی را که در این باره وارد شده است و قبلا وعده دادیم که در آینده خواهیم آورد نقل کنیم، البتّه در برخی از آن روایات با این برداشتی که ما داریم معارضه دیده می‌شود.

تاریخ غیبت کبری ،ص:626

(1) از آن جمله: روایتی است که ترمذی «1» از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- نقل کرده است که حضرت فرموده است:

«از سوی خراسان پرچمهای سیاه بیرون می‌آید، هیچ چیز مانع آن نمی‌شود و از آن جلوگیری نمی‌کند تا اینکه در ایلیاء نصب می‌شود.»

ترمذی بعد از نقل حدیث می‌گوید: این حدیثی غریب و بی‌سابقه و از نظر سند حسن است.

(2) نعمانی در کتاب الغیبه «2» از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که آن حضرت فرمود: منتظر فرج باشید از سه چیز. گفته شد: یا امیر المؤمنین، آنها چیست؟ فرمود: ... و پرچمهای سیاه از خراسان.

شیخ در کتاب ارشاد «3» این موضوع از جمله علائمی به حساب آمده است که درباره آن روایاتی وارد شده است و چنین گفته شده است: ... روی آوردن پرچمهای سیاه از سوی خراسان.

(3) شیخ در کتاب الغیبه «4» از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است:

«فرود می‌آید پرچمهای سیاهی که از خراسان بیرون آمده است در کوفه. وقتی مهدی- علیه السلام- ظاهر شد برای بیعت گرفتن به سوی آن می‌فرستد.»

این روایت دلالت می‌کند بر این که خروج پرچمهای سیاه نزدیک ظهور حضرت خواهد بود ولی این روایت به تنهائی با در نظر گفتن ضوابط سندی نمی‌تواند مثبت یک واقعیّت تاریخی باشد. آری اگر خبر از نظر اسنادش درست باشد دلیل بر این خواهد بود که آن پرچمها پرچمهای ابو مسلم خراسانی نمی‌باشند.

(4)

نکته دوم: قتل نفس زکیّه

اشاره

درباره قتل نفس زکیّه فقط در کتب و مآخذ شیعه روایاتی آمده است و در

---

(1) جلد 3/ 362.
(2) غیبت نعمانی/ 251.
(3) ارشاد/ 336.
(4) غیبت شیخ طوسی/ 274.

کتب صحاح اهل سنّت در این باره چیزی نقل نشده است.

(1) از آن جمله روایت نعمانی «5» از حضرت صادق- علیه السلام- است که آن حضرت فرمود:

«برای قائم پنج علامت است ...» و شمرد از آنها قتل نفس زکیه را.

و نیز «6» نعمانی در کتاب الغیبه و مفید در ارشاد «7» و شیخ در کتاب الغیبه «8» از آن حضرت در ضمن امور حتمیّه‌ای که واقع خواهد شد قتل نفس زکیّه را نقل کرده‌اند.

(2) نعمانی «9» روایت می‌کند، از همان حضرت که راوی سؤال می‌کند: آیا نشانه‌ای پیش از ظهور خواهد بود؟ حضرت می‌فرماید: آری. راوی می‌گوید:

آنها چیست؟ حضرت می‌فرمایند: هلاکت و نابودی عباسی و ... و قتل نفس زکیّه ...

(3) شیخ مفید در ارشاد «10» از حضرت باقر- علیه السلام- و شیخ طوسی در کتاب الغیبه «11» و صدوق در کمال الدین «12» از حضرت صادق- علیه السلام- به یک عبارت نقل می‌کنند که لفظ و عبارت شیخ مفید این است: تاریخ غیبت کبری 627 نکته دوم: قتل نفس زکیه ..... ص : 626

آن حضرت فرمود: بین قیام قائم- علیه السلام- و قتل نفس زکیّه بیش از پانزده شب طول نمی‌کشد.»

(4) در کتاب ارشاد «13» شیخ مفید می‌گوید:

«از جمله علائمی که روایات و اخبار گویای آن می‌باشند، کشته شدن نفس زکیه در پشت دروازه کوفه به همراه هفتاد نفر از اشخاص صالح

---

(5) غیبت نعمانی/ 252.
(6) غیبت نعمانی/ 252.
(7) ارشاد/ 338.
(8) غیبت شیخ طوسی/ 266.
(9) غیبت نعمانی/ 262.

(10) ارشاد/ 339.
(11) غیبت شیخ طوسی/ 271.
(12) کمال الدین/ 649.
(13) ارشاد/ 336.

است، و کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام.»

(1) شیخ صدوق «14» نیز از امام صادق- علیه السلام- روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پنج چیز پیش از قیام قائم اتّفاق می‌افتد» و از آن جمله قتل نفس زکیّه را برشمرد.

و نیز از آن حضرت روایت شده است که پیش از قیام قائم پنج علامت نشانه حتمی است و از آن جمله قتل نفس زکیه است.

(2) در روایتی دیگر در ضمن امور حتمیّه از حضرت باقر روایت شده که فرمود:

«و کشته شدن نفس زکیّه از امور حتمیّه است».

و دیگر اخباری که در این باره وارد شده است.

(3) ما درباره نفس زکیه در ضمن چند امر بحث می‌کنیم:

، نفس کامله پاک و پاکیزه است، که کلمه زکیّه از ریشه زکی است به معنای «رشد کرد و پاکیزه شد». و مقصود از رشد در اصطلاح اسلامی تکامل با علم و اخلاص و فداکاری است؛ و ممکن است با دقّت بیشتری برای کمال دو معنی در نظر بگیریم:

معنای اوّل: کمال عبارت است از آنچه که خواسته اسلام است از یک فرد مسلمان که در درجه بالای ایمان و اراده و فداکاری و از خودگذشتگی باشد، و بنابراین مقصود از نفس زکیّه یکی از اشخاص با اخلاص و آزمایش شده در دوران غیبت کبری خواهد بود که بر اثر فتنه‌ها و انحرافات حاکم در آن زمان به شهادت می‌رسد (البتّه با صرف‌نظر از آنچه که در امر سوم خواهیم گفت).

معنای دوم: مقصود از کمال برائت از آدمکشی است که به همین معنی در قرآن مجید آمده است که می‌فرماید: «آیا نفس زکیّه‌ای را بدون اینکه کسی را کشته باشد تو کشتی؟ کار زشتی انجام دادی.» «15» و شاید از این که در اخبار

---

(14) کمال الدین/ 640- 650.

(15) کهف/ 74.

تعبیر به نفس زکیه شده است می‌خواستند همین مفهوم قرآنی را بگویند یعنی آدم بی‌گناه که کسی را نکشته است.

(1) ولی آن چه که معنای اوّل را تقویت می‌کند آن است که از این روایات آنچه به ذهن می‌رسد و تبادر می‌کند نفس زکیه انسانی است که بر اثر شخصیّت والای او آن قتل اهمیّتی بسزا دارد، و اهمیّت قتل درباره اشخاص آزمایش شده و با اخلاص است که در سطح بالاتری قرار گرفته باشند که جلب نظر می‌کند و موجب تأثّر و تأسّف عمیق مردم می‌شود، ولی کشتن یک فرد معمولی بی‌گناه نوعا اهمیّتی در جوامع ندارد و جلب نظر نمی‌کند، بعلاوه که چیزی که می‌خواهد نشانه شود می‌بایست در مورد کسی باشد که در بین مردم شناخته شده باشد، و الّا نمی‌تواند دلالت بر چیزی بکند و نشانه ظهور قرار گیرد. و همچنین بر طبق معنای دوم می‌توان آن را به معنای وسیع و گسترده گرفت، و بگوئیم مقصود آن است که از آثار دوران فتنه و آشوب و انحراف کشته شدن عدّه‌ای از مردم بدون هیچ‌گونه جرم و گناه است و این همان چیزی است که همه روزه شاهد آن می‌باشیم، و در طول تاریخ هزاران نمونه از آن را دیده‌ایم.

بنابراین وقتی معنای اوّل با مجموع روایات سازگارتر بود و معنای دوم

چنین انطباق و تناسبی نداشت بر ما لازم است که معنای اوّل را گرفته و بر طبق آن عمل کنیم. آیه قرآنی هم هیچ دلالتی بر آن نخواهد داشت زیرا ممکن است در همان جا هم مقصود همین معنای اوّل باشد یا این که معنای آیه با روایت تفاوت داشته باشد (و این تفاوت ضرری به جائی ندارد).

(2)

تردیدی در این مطلب نیست که آن چه که در بین مردم شایع است و بر سر زبانها شهرت یافته و در اذهان جای گرفته است همین مطلب است تا جائی که نویسنده کتاب منتخب الاثر «16» آن را از مسلّمیّات گرفته و گفته است که:

---

(16) منتخب الاثر/ 454.

تاریخ غیبت کبری ،ص:630

«و کشته شدن نفس زکیّه، کشته شدن محمّد بن حسنی است که بین رکن و مقام کشته می‌شود».

(1) ولی باید بدانیم که با در نظر گرفتن ضوابط سندی که ملتزم به آن بودیم این مطلب قابل اثبات نیست. زیرا صاحب بحار الانوار دو حدیث را نقل کرده که با این ضوابط برای اثبات مطلب کافی نیستند. و ارتکاز ذهنی و شهرت مردمی برای اثبات یک امر تاریخی کفایت نمی‌کند؛ اگر در آینده اتّفاق افتاد دلیل بر صدق آن می‌شود، ولی اگر اتّفاق نیفتاد بر ما لازم نیست که منتظرش باشیم زیرا دلیلی بر آن نداریم. اضافه بر آنکه با حدیثی که شیخ مفید در ارشاد «17» نقل کرده است معارضه دارد؛ زیرا در آن حدیث کشته شدن نفس زکیه را در پشت دروازه کوفه به همراه هفتاد نفر از اشخاص صالح می‌دانست؛ گرچه این خبر هم نمی‌تواند یک امر تاریخی را اثبات کند ولی وضع آن بدتر از آن روایاتی که مقتل نفس زکیّه را بین رکن و مقام تعیین می‌کردند نیست، و می‌تواند با آنها معارضه کند و در صورت تعارض هر دو از درجه اعتبار ساقط می‌شوند.

و امّا آن چه که در کتاب ارشاد «18» نقل شده بود که ذبح مرد هاشمی بین رکن و مقام خواهد بود؛ آن هم بر مقصود ما دلالت نمی‌کند چون ممکن است آن فرد هاشمی شخصی زکی و آزمایش شده نباشد؛ به علاوه ضعف روایت و این که نمی‌تواند یک حقیقت تاریخی را اثبات کند.

(2)

امر سوم: انطباق این روایت بر محمّد بن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن بن ابی طالب ابو عبد اللّه ملقّب به نفس زکیّه

که در زمان ابو جعفر خلیفه عبّاسی قیام کرد.
در اینجا بطور جدّی باید ادّعا کنیم شواهدی در دست داریم که مقصود از نفس زکیه همین شخص انقلابی از خاندان حضرت علی- علیه السلام- باشد؛ و اگر بتوانیم قرائنی که در ردّ این نظریّه آمده است باطل کنیم می‌شود ملتزم به این مطلب بشویم و لذا می‌بایست در دو زمینه وارد بحث شویم.

---

(17) ارشاد/ 336.
(18) ارشاد/ 336.
تاریخ غیبت کبری ،ص:631
(1) زمینه اوّل: قرائن دالّه بر ردّ این نظریّه که اثبات می‌کند نفس زکیّه شخص دیگری است؛ و آنها چند تا است:
قرینه اوّل: نفس زکیّه می‌بایست بین رکن و مقام کشته شود و این سیّد بزرگوار علوی در آنجا کشته نشده است. این قرینه اگر ثابت می‌شد به تنهائی برای ردّ نظریّه کافی بود؛ لکن ما قبلا گفتیم که کشته شدن بین رکن و مقام دلیل محکمی ندارد، و از نظر سند ضعیف است.
قرینه دوم: روایاتی که از ائمّه درباره قتل نفس زکیّه آمده بعد از کشته شدن محمّد بن عبد اللّه نفس زکیّه بوده است، و این خود دلیل بر آن است که بعد از کشته شدن او، هنوز ائمّه منتظر این علامت بوده‌اند و آن را از علائم ظهور دانسته‌اند.
(2) اگر این قرینه ثابت شود باز دلیلی کافی برای ردّ نظریّه فوق است، ولی قابل اثبات نیست؛ زیرا تمام روایاتی که در این باره وارد شده است از حضرت باقر و حضرت صادق- علیهما السلام- است. و امّا امام باقر که پیش از نفس زکیّه می‌زیسته است، و امام صادق هم معاصر با منصور دوانیقی و نفس زکیّه بوده است، و آن حضرت به عبد اللّه بن حسن پدر نفس زکیه می‌فرمود که نهضت فرزند او به جائی نخواهد رسید و پیروز نخواهد شد و امیدش را برای رسیدن به خلافت قطع می‌کرد و به او می‌فرمود: همانا این امر به خدا سوگند نه برای تو است و نه برای فرزند تو، بلکه به این شخص (یعنی سفاح) خواهد رسید، و بعد برای این (یعنی منصور)؛ و بعد برای مدّتها از آنها خواهد بود تا اینکه بچّه‌ها به امارت برسند و زنها مورد شور و مشورت قرار گیرند. عبد اللّه گفت: به خدا سوگند ای جعفر، خداوند تو را بر غیب آگاه نساخته و این سخن را جز از راه حسد بر فرزندم نگفتی! (3) حضرت فرمود: نه به خدا سوگند من نسبت به پسر تو

حسادت نورزیدم. این شخص (منصور) او را در احجار الزیت (محلّی است در مدینه) خواهد کشت و بعد از او برادرش را در ساحل دریا می‌کشد در حالی که

پاهای اسبش در آب است. «19»

به هر حال ما دلیلی در دست نداریم که صدور روایات بعد از کشته شدن محمد بن عبد اللّه نفس زکیّه باشد اگر نگوئیم که ظنّ بر خلافش داریم.

(1) قرینه سوم: این محمّد بن عبد اللّه شخص چندان پاک و آزمایش شده و با اخلاصی نبوده است و لذا می‌باید در انتظار کشته شدن شخص بااخلاصتر و آزمایش‌شده‌تر از او باشیم، زیرا وی به طوری که در مقاتل الطالبیّین ابو الفرج اصفهانی می‌گوید «20»، مدّعی مهدویّت شد و پدرش او را جلو انداخته و گفت وی مهدی است، و بعد از زوال حکومت بنی امیّه و پیش از روی کار آمدن بنی عبّاس برای بنی هاشم سخنرانی کرده، و چنین گفت: «شما می‌دانید که ما همیشه می‌شنیدیم که اینها وقتی بعضی از آنها به جان بعضی دیگر بیفتند و یکدیگر را بکشند، کار از دستشان بیرون می‌رود. اینها صاحب خود (ولید بن یزید) را کشته‌اند، بیائید تا با محمّد بیعت کنیم. شما می‌دانید که او مهدی است». آنگاه حضرت صادق- علیه السلام- به او فرمودند: امر خلافت به تو و فرزندانت نمی‌رسد بلکه برای اینها است و دو پسر تو کشته می‌شوند. «21»

(2) محمّد بن عبد اللّه بن حسن از دوران کودکی متواری و پنهان گشته و نمایندگانی به اطراف می‌فرستاد و مردم را به سوی خود می‌خواند و مهدی نامیده می‌شد. «22»

ما فعلا نمی‌خواهیم درباره او مناقشه و اشکال کنیم. فقط همین اندازه می‌دانیم که وی پیش از آن که جائی را بگیرد کشته شد و این خود دلیلی کافی بر کذب ادّعای او است؛ بلکه مقصود آن است که با این حساب وی شخصی پاک و با اخلاص نبوده، بلکه دروغگو و منحرف بوده است و لذا می‌بایست در انتظار نفس زکیّه دیگری باشیم تا پیش از ظهور حضرت کشته شود. و اگر این مسأله

---

(19) مقاتل الطالبیین/ 189.

(20) مقاتل الطالبیین/ 188.

(21) مقاتل الطالبیین/ 189.

(22) مقاتل الطالبیین/ 177.

تاریخی ثابت شود چاره‌ای نداریم جز این که معتقد به انحراف این سیّد انقلابی شویم، لکن دلیل نمی‌شود که مقصود از اخبار قتل او نیست، زیرا

در این صورت «قتل نفس زکیه» یعنی قتل محمّد بن عبد اللّه که معتقدانش نام زکیه را بر وی نهاده‌اند، و بر طبق شهرتی که در بین مردم پیدا کرده، در روایات هم به همان اسم آمده است.
(1) قرینه چهارم: کشته شدن محمّد بن عبد اللّه پیش از تولّد حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- بوده است، و در این صورت نمی‌توان آن را جزء علائم ظهور دانست و لذا باید منتظر شخص دیگری باشیم.
این قرینه چندان دلالتی نمی‌تواند داشته باشد زیرا ممکن است یک علامتی پیش از تولّد آن حضرت باشد، زیرا برنامه‌ریزی الهی فقط از زمان اسلام شروع نشده است، بلکه از آغاز زندگی بشریّت بوده است، بنابراین تمام پدیده‌های بزرگ می‌تواند اشاره‌ای به ظهور داشته باشد، و ما قبلا شنیده‌ایم که نابودی دولت اموی و قیام دولت بنی عبّاس و خروج پرچمهای سیاه از جمله نشانه‌های ظهور می‌باشند، و تمامی اینها پیش از ولادت حضرت مهدی- علیه السلام- است.
(2) قرینه پنجم: پیشگوئی نسبت به قتل نفس زکیّه در روایات به همراه یا بعد از وقایعی ذکر شده که یقینا تاکنون ایجاد نشده است و لذا فهم عمومی از سیاق عبارات همان است که تاکنون انجام نشده باشد، و لذا نمی‌توانیم مقصود از نفس زکیه را محمّد بن عبد اللّه بگیریم بلکه باید اشاره به کشته شدن شخص دیگری باشد که در آینده انجام خواهد گرفت.
(3) از آن جمله روایات پنج علامت همچون فرمایش حضرت صادق- علیه السلام- که فرمود «23»: «برای قائم پنج علامت است: سفیانی، یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیّه و فرو رفتن در زمین.» و روایت بر شماری امور محتومه همچون فرمایش حضرت صادق- علیه السلام: «ندا از حتمیّات است. سفیانی محتوم است. یمانی و قتل نفس زکیه محتوم است ...» «24»

---

(23) غیبت نعمانی/ 252.
(24) غیبت نعمانی/ 252.

و معلوم است که خروج سفیانی و یمانی و صیحه تاکنون ایجاد نشده‌اند و بنابراین قتل نفس زکیّه هم که در ردیف آنها ذکر شده می‌بایست تاکنون به وقوع نپیوسته باشد.
(1) این گفتار نیز صحیح نمی‌باشد، زیرا آنچه که سیاق عبارات ایجاب می‌کند آن است که این امور به هنگام صدور روایت واقع نشده باشند، و این درست است، ولی بعد از صدور روایت برخی از علائم زودتر انجام می‌گیرد و برخی به تأخیر می‌افتد، و وقوع علائم بزودی یا با تأخیر ربطی به سیاق کلام و عبارات ندارد مخصوصا که علائم با کلمهِ «واو» عطف بسته

شده‌اند و «واو» برای ترتیب نیست، بر خلاف کلمه «أو» یا «ثم» یا «فا» بطوری که نحویّین گفته‌اند.
(2) قرینه ششم: روایتی که قبلا شنیدیم که: «بین قیام قائم و بین قتل نفس زکیّه جز پانزده شب فاصله نخواهد بود» «25». و با در نظر گرفتن این روایت ما می‌دانیم که بین قتل محمّد بن عبد اللّه نفس زکیّه تا ظهور حضرت فاصله بسیاری افتاده است، و تا کنون بیش از هزار و دویست سال طول کشیده است، بنابراین نمی‌توانیم روایات مربوط به قتل نفس زکیّه را مربوط به محمّد بن عبد اللّه بدانیم.
(3) ولی این قرینه نیز درست نیست زیرا این روایت گرچه در بسیاری از کتب و مآخذ شیعه همچون ارشاد شیخ مفید و غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق وارد شده، لکن همگی به یک راوی می‌رسند و او «ثعلبه» است که از شعیب و او از «صالح» نقل می‌کند. «ثعلبه» در کتاب ارشاد و کمال الدین به عنوان «ابن میمون»، و «شعیب» در کتاب الغیبه و ارشاد به «حداد» و در کمال الدین به «حذّاء»، و «صالح» در کتاب ارشاد به «ابن میثم»، و در کمال الدین به «ابن مولی بنی العذراء» توصیف شده‌اند. و به هر حال این روایات در بهترین فرض یک خبر حساب می‌شود و در ضوابط سندی تمسّک به یک خبر تنها را در این گونه موارد مورد قبول ندانستیم.
بنابراین نظریه مورد بحث که مقصود از نفس زکیّه محمّد بن عبد اللّه باشد با این قرائن منتفی نشد بلکه احتمال این که با او باشد وجود دارد. در زمینه دوم دلائل و قرائن اثبات آن را می‌آوریم.

---

(25) کمال الدین/ 649.

تاریخ غیبت کبری ،ص:635

(1) زمینه دوم: قرائنی که دلالت بر این می‌کند که نفس زکیّه همان محمّد بن عبد اللّه است.
از آن جمله: روایتی است که ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیّین «26» نقل کرده است با اسنادش از محمّد بن علی حضرت باقر- علیه السلام- از پدرانش- علیهم السلام-: «نفس از فرزندان حسن است».
دلالت این حدیث بر این که مقصود از نفس همان نفس زکیّه است، و وی از اولاد حضرت امام حسن- علیه السلام- می‌باشد واضح و روشن است و جز بر همان محمّد بن عبد اللّه بر شخص دیگری صادق نیست و درباره خصوص او گفته شده است، که ابو الفرج هم در شرح حال او این حدیث را آورده است.
(2) و از آن جمله روایت دیگری «27» است از قول عبد اللّه بن موسی که عدّه‌ای از علمای مدینه به نزد علی بن الحسن آمدند و این مسأله- یعنی مطالبه حکومت- را با او مطرح کردند. پس او گفت: محمّد بن عبد

اللّه از من شایسته‌تر و سزاوارتر به این امر است. و آنگاه حدیثی طولانی ذکر کرد؛ سپس احجار الزّیت را به من نشان داده و گفت: در اینجا نفس زکیّه کشته می‌شود.

عبد اللّه بن موسی گوید: ما کشته او را در همانجا که بدان اشاره کرده بود، دیدیم.

(3) و همچنین روایت دیگری که از مسلم بن بشار نقل کرده است که گوید: در کنار غنائم خشرم همراه محمّد بن عبد اللّه بودم به من گفت: در اینجا نفس زکیّه کشته می‌شود. می‌گویم: مقصودش خودش بود.

وی گوید که بعدها در همان‌جا کشته شد.

بنابراین نفس زکیّه شخصی جز همین محمّد بن عبد اللّه نیست، و به جان خودم سوگند که آن نشانه‌ای مهم و جالب نظر بود زیرا که نهضتش ادامه داشته به اندازه‌ای که منصور دوانیقی از او به وحشت افتاده است و این مسأله برای هر کس که به کتاب مقاتل الطالبیّین مراجعه کند روشن و واضح می‌شود و ما فعلا

---

(26) مقاتل الطالبیین/ 184.

(27) مقاتل الطالبیین/ 184.

نمی‌خواهیم در جزئیات آن وارد شویم. «28»

(1)

نکته سوم: ظهور دجال

اشاره

در مورد دجال مصادر و کتب عامه روایات زیادی را نقل کرده‌اند، و در مصادر شیعه تعداد بسیار کمی در این باره آمده است. در کتب اهل سنّت موضوع دجال از اهمیّت بسزائی برخوردار است و در خصوصیّات و کارها و برنامه‌های او مطالب فراوانی دیده می‌شود، و ما اگر آنها را عباراتی رمزی و کنائی ندانیم و از آن احتمال صرف‌نظر کنیم می‌بایست به بررسی و حل و نقد آنها بپردازیم تا درست را از نادرست تشخیص بدهیم. و لذا در ضمن چندین امر این مسأله را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

(2)

که شناختیم آن است که به خروج دجال معتقد باشیم، زیرا اخباری که در این باره رسیده به حدّ تواتر قطعی می‌رسد لکن خصوصیّات و ویژگیهای او قابل اثبات نیست؛ زیرا بیشتر آنها در ضمن اخبار آحادی وارد شده که از نظر ضوابط سندی قابل اثبات نیستند و لذا می‌شود اکثر آنها را بر رمزی بودن حمل کنیم و عباراتی کنائی بدانیم.
(3)

امر دوم: صفاتى كه در كتب عامّه براى دجّال ذكر كرده‌اند.

ما در اينجا به همان چيزى كه در دو كتاب صحيح مسلم و بخارى در اين باره

---

(28) براى اين جانب علّت اين همه پافشارى نويسنده و محقّق بزرگوارمان روشن نيست، با آن وسعت نظرى كه درباره ديگر علائم از خود نشان دادند چگونه در اينجا اينهمه اصرار دارند كه حتما نفس زكيه را مربوط به محمّد بن عبد اللّه بدانند؟! در اين كه روايات گوناگونى در اين باره وارد شده بحثى نيست، حال يا بايد معتقد به دو نفر بنام نفس زكيّه بشويم و يا اصولا به اينگونه روايات در هيچ موردى استدلال نكنيم و الّا اگر خواستيم به روايات مذكوره توجهى كنيم نمى‌توانيم به طور قطع بگوئيم كه حتما مقصود همان نفس زكيه زمان حضرت صادق- عليه السلام- بوده است و رواياتى هم كه در تأييد اين نظريّه در زمينه دوم نقل كردند در محكم نبودن عبارات و احتمالات ضعيف داشتن كمتر از آن روايات دسته اوّل نبود. (مترجم)

نقل شده است بسنده مى‌كنيم و تا وقتى كه نيازى به بحث تفصيلى نباشد اختصار را مراعات مى‌نمائيم.

(1) اوّل: رسول خدا امّت خود را از او بر حذر داشته، و آنها را از دجال و خطر او ترسانيده است.

بخارى «29» از انس نقل مى‌كند كه حضرت رسول- صلّى اللّه عليه و آله- فرمود:

«هيچ پيامبرى مبعوث نشد مگر اين كه امّت خود را از اعور دروغگو ترسانيد، آگاه باشيد كه وى اعور (يک چشم) است و پروردگار شما اعور نيست.»

اين روايت را مسلم «30» نيز نقل كرده است.

(2) دوم: رسول خدا از فتنه او استعاذه كرده و به خدا پناه برده است.

بخارى «31» از عايشه نقل كرده است كه وى گويد: از رسول خدا شنيدم كه در نمازش از فتنه دجال استعاذه مى‌كرد.

(3) سوم: او كافر است.

بخارى «32» در همان حديث سابق از انس نقل مى‌كند كه: «بين دو چشمش نوشته شده است: كافر».

مسلم «33» در ضمن حديثى نقل مى‌كند:

«بين دو چشم او نوشته شده است: كافر. هر مؤمن نويسنده و غير نويسنده آن را مى‌خواند».

(4) چهارم: وی مدّعی ربوبیّت می‌شود.
ابن ماجه «34» از رسول خدا- صلوات اللّه علیه و آله- درباره دجال حدیثی

---
(29) صحیح بخاری 9/ 75 و 76.
(30) صحیح مسلم 8/ 195.
(31) صحیح بخاری 9/ 75.
(32) صحیح بخاری 9/ 76.
(33) صحیح مسلم 8/ 195.
(34) سنن ابن ماجه 2/ 1360.

را نقل می‌کند که در آنجا می‌فرمایند: «وی می‌گوید: من پروردگار شمایم».
(1) در روایتی که صدوق «35» درباره دجال نقل کرد، در همین باره نیز مطلبی دارد؛ چون در آن حدیث این عبارت آمده بود که:
«وی با صدای بلندی فریاد می‌زند که بین مشرق و مغرب صدایش را جنّ و انس و شیاطین می‌شنوند، و می‌گوید: ای اولیا و دوستان من، به سوی من آیید. من هستم کسی که آفریده است، پس استوار ساخته و مقدّر کرده و هدایت نموده. من پروردگار برتر شمایم.»
(2) این ادّعای دجال از چندین جهت، در روایات مورد ایراد و اشکال قرار گرفته:
جهت اوّل: فرمایش رسول خدا در آن روایت که ابن ماجه نقل کرده است که «شما پروردگارتان را نمی‌بینید تا وقتی که بمیرید» و مقصود آن است که آن کس که در هنگام زندگی ما دیده می‌شود خدا نیست زیرا خداوند دیده نمی‌شود.
جهت دوم: فرمایش رسول خدا که فرمود: «بین دو چشم او نوشته شده است: کافر و همه کس آن را می‌خوانند نویسنده و غیر نویسنده.»
جهت سوم: «وی غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و خداوند شما غذا نمی‌خورد و در بازار و خیابان راه نمی‌رود و خداوند ازلی است و از بین نمی‌رود، و او از این صفات برتر است برتری بزرگی.» «36»
جهت چهارم: «دجال اعور است و خداوند اعور نیست.»
(3) بخاری و مسلم این حدیث را آورده‌اند، و آن مؤیّد اندیشه ادعای ربوبیّت او است؛ و با این که آنها روایت صریحی را در زمینه ادّعای ربوبیّت وی نقل نکرده‌اند ولی همین روایات جز برای ایراد و اشکال در این ادّعای ربوبیّت نمی‌تواند وارد شده باشد، زیرا در غیر این صورت تأکید بر اعور بودن او امری بدون سابقه و بی‌جهت می‌نمود.
(4) بخاری «37» از عبد اللّه بن عمر روایت کرده است که گوید: رسول

خدا

---

(35) كمال الدين صدوق/ 527.
(36) كمال الدين صدوق/ 527.
(37) صحيح بخارى 9/ 75.

در بين مردم بپاخاست و ثناى پروردگار را گفت، و سپس نام دجال را برده و گفت:
«اى مردم من شما را از او مى‌ترسانم. هيچ پيامبرى نبوده مگر اين كه مردم خود را از او ترسانيده است؛ لكن من سخنى از او به شما مى‌گويم كه هيچ پيامبرى براى قوم خود نفرموده است: وى اعور است و خداوند اعور نيست.»
(1) در حديث ديگرى «38» درباره او چنين آمده است:
«وى مردى چاق، سرخ‌رو، با موى سر مجعّد و اعور است، چشمش همچون دانه انگورى است كه بر روى آب قرار گرفته باشد.»
(2) مسلم «39» در ضمن حديثى روايت كرده است كه رسول خدا مى‌فرمايد:
«آگاه باشيد كه او اعور است و خداى شما اعور نيست». در حديث ديگرى گويد: «دجال چشم چپش اعور است». در دو حديث ديگر گويد: «او ممسوح العين (بدون چشم يا يک چشم) است».
اين مضمون در ديگر صحاح و در مسند احمد حنبل و مستدرک حاكم و ديگر كتب حديث به صورتهاى فراوان نقل شده است.
(3) پنجم: طول عمر دجال در اين باره مسلم و بخارى حديثى صريحا نقل نكرده‌اند، و مسلم به صورت غير صريح در دو مورد مطلبى آورده است:
مورد اوّل: حديث جساسه «40» كه در آنجا دجال درباره خود مى‌گويد:
«من مسيح هستم و اميدوارم كه خداوند به من اجازه بيرون شدن را بدهد، پس بيرون مى‌شوم و روى زمين حركت مى‌كنم هيچ ده و شهرى نمى‌ماند مگر اين كه به آنجا وارد خواهم شد ...»
(4) و از آنجا كه مى‌دانيم دجال تا كنون خروج نكرده معلوم مى‌شود كه تا الآن زنده است و تا وقتى كه خداوند به او اجازه خروج بدهد زنده خواهد بود.

---

(38) صحيح بخارى 9/ 75.
(39) صحيح مسلم 8/ 195.
(40) صحيح مسلم 8/ 205.

(1) مورد دوم: اخبار مربوط به پسر صيّاد «41» كه بعضى از آنها دلالت مى‌كرد بر اين كه وى با رسول خدا- صلوات اللّه عليه و آله- معاصر بوده و به آن حضرت ايمان نياورده است. همچون روايتى كه مسلم از عبد اللّه نقل مى‌كند كه گويد:
«ما با رسول خدا بوديم به عدّه‌اى از كودكان رسيديم كه پسر صيّاد بين آنها بود، بچه‌ها فرار كردند ولى ابن صيّاد نشست. رسول خدا- صلوات اللّه عليه و آله- از اين كار بدش آمد، به او گفت: خير نبينى! آيا گواهى مى‌دهى كه من رسول خدايم؟ پاسخ داد: نه، بلكه شهادت مى‌دهم كه خودم رسول اللّه مى‌باشم. عمر بن خطاب گفت: اى رسول خدا بگذاريد تا من او را بكشم. رسول خدا فرمود: اگر اين همان باشد كه فكر مى‌كنى تو نخواهى توانست او را بكشى.»
در حديث ديگرى «42» آمده است كه، رسول خدا- صلّى اللّه عليه و آله- فرمود: «اگر اين همان باشد بر او مسلّط نخواهى شد و اگر او نباشد در كشتن او براى تو خيرى نيست.»
و از اين سخن به وضوح فهميده مى‌شود كه غرض و هدف الهى بر اين تعلّق گرفته است كه اين شخص زنده باشد و كسى نتواند او را بكشد تا دجال آينده باشد.
برخى از رواياتى كه مسلم نقل كرده است «43» دلالت مى‌كنند كه ابن صيّاد خودش دجال بودن خود را تكذيب مى‌كرده و ما قبلا آنها را نقل كرديم.
(2) ششم: كشتن او مؤمنى را، و بعد زنده كردن او در اين مورد مسلم و بخارى احاديثى را ذكر كرده‌اند و ما قبلا آنها را نقل كرده و مورد بررسى و اشكال قرار داديم.
(3) هفتم: همراه او آب و آتشى است.
از جمله روايات وارده در موضوع فوق حديثى است كه بخارى «44» از

---
(41) صحيح مسلم 8/ 189.
(42) صحيح مسلم 8/ 189.
(43) صحيح مسلم 8/ 190 و 191.
(44) صحيح بخارى 9/ 75.

حضرت رسول- صلوات اللّه عليه و آله- نقل كرده است كه آن حضرت درباره دجال فرموده است:
«با او آب و آتشى است. آتشش آب سردى است و آبش آتش است.»
(1) مسلم «45» نقل كرده است كه:
«دجال خارج مى‌شود و با او آب و آتشى است. آنچه كه مردم آب مى‌بينند

آتشی است که می‌سوزاند، و آنچه که مردم آتش می‌بینند آب سرد خوشگوار است. پس هر کسی از شما که او را می‌بیند در آن قسمت داخل شود که آن را آتش می‌بیند زیرا که آن، آب خوشگوار پاکیزه است.»
(2) در حدیث دیگری روایت کرده است:
«همراه او مانند بهشت و جهنّم می‌آید. آن چه که او می‌گوید بهشت است آتش و جهنّم است.»
(3) هشتم: تغییر نظام زمان در دوران او و روایات مربوط به این موضوع و اشکالات وارده بر آنها را قبلا متذکّر شدیم.
(4) نهم: «وی بر خداوند از آن پست‌تر است.»
ظاهر این عبارت آن است که داشتن کوه نان و نهر آب را نفی می‌کند (و این مطلب را قبلا از هر دو کتاب صحیح نقل کردیم).
(5) دهم: روایت ابن ماجه «46»:
«همانا از جمله فتنه‌های او آن است که به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و می‌بارد. به زمین دستور می‌دهد برویاند، می‌رویاند. و نیز از فتنه‌های او آن است که به یک قبیله‌ای می‌رسد او را تکذیب می‌کنند، و بعد هیچ حیوان چرنده‌ای در بین آنها باقی نمی‌ماند مگر اینکه هلاک و نابود می‌شود، و به قبیله‌ای دیگر می‌رسد او را تصدیق می‌کنند.

---

(45) صحیح مسلم 8/ 196.
(46) سنن ابن ماجه 2/ 1360.

دستور می‌دهد به آسمان که ببارد آسمان می‌بارد، و به زمین می‌گوید که برویاند می‌رویاند، تا اینکه چهارپایان آنها از آن لحظه رو به چاقی و فربهی می‌گذارند، و بزرگ می‌شوند و پستان‌هایشان پرشیر می‌گردد. به هیچ زمینی نمی‌رسد مگر اینکه آنجا را زیر پا می‌گذارد و بر آنجا پیروز می‌شود بجز سرزمین مکّه و مدینه ...»
(1) یازدهم: «در فاصله آفرینش آدم تا روز قیامت مخلوقی بزرگتر از دجال وجود ندارد.»
این مطلب را مسلم روایت کرده است «47». و در حدیث دیگری آورده است: «بزرگتر از دجال وجود ندارد».
(2) دوازدهم: دجال را حضرت مسیح به هنگام نزولش می‌کشد.
مسلم در این باره احادیث متعدّدی آورده است «48»؛ از آن جمله است فرمایش رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- درباره دجال:
«در همین حالت که وی بدین گونه می‌گذارند. خداوند متعال مسیح پسر مریم (ع) را مأمور می‌کند در نزد مناره سفید سمت شرقی دمشق در پوششی زرد نازل می‌شود ... دنبال او می‌رود تا اینکه او را در نزدیک

دروازه «لد» می‌یابد و او را می‌کشد.»
(3) در حدیث دیگری رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- می‌فرماید:
«دجال در امّت من بیرون می‌شود در چهل روز ... پس خداوند عیسی بن مریم را مأمور می‌کند گویا وی عروة بن مسعود است، او را طلب می‌کند و از بین می‌برد.»
این بود ویژگیهای مهم دجال که بیشتر از کتب اهل سنّت نقل شد.
(4)

شک نیست در این که اگر از مفاهیم رمزی و کنایی این عبارات صرف‌نظر

---
(47) صحیح مسلم 8/ 207.
(48) صحیح مسلم 8/ 198.
تاریخ غیبت کبری ،ص:643

کنیم هیچ‌یک از آنها را نمی‌توانیم بپذیریم و نمی‌شود آنها را صحیح دانست. زیرا از نظر ضوابط سندی اکثر آنها اخبار واحدی می‌باشند که قابل اعتماد نیستند، و اگر از ضوابط سندی نیز صرف نظر کنیم می‌بینیم که در این روایات مطالبی اعجازآمیز به دجال نسبت داده شده است با این که وی شخصی کافر و سرکش و طاغی است، و قبلا گفتیم که صدور معجزه از یک شخص کافر ممکن نیست.

(1) و جالب نظر این است که هر دو ضعف- ضعف سند و ایجاد معجزات منحرف‌کننده- در بیشتر این خصوصیّات موجود است، بجز در خصوصیّاتی بسیار اندک مانند اعور بودن او که در روایات بسیاری برای او ذکر شده است. با وجود این نقاط ضعف امر از دو حال خارج نیست یا باید تمامی این اخبار را مردود بدانیم، و یا این که بر یک معنای رمزی و کنایی بر خلاف معنای ظاهری حمل کنیم.

(2) و روشن است که حمل بر معنای رمزی از کنار گذاشتن و مردود دانستن بهتر است مخصوصا که بسیاری از این روایات به شخص حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- می‌رسد که می‌دانیم هیچ‌گاه رهبر عظیم الشأن اسلام امت خود را اینگونه عجیب و غریب تربیت نمی‌کند، و لذا متعین است که بگوئیم رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- به یک سلسله معنای حقیقی گسترده اجتماعی با این عبارات اشاره کرده است، و از قانون محاوره که باید با مردم به اندازه عقل و فهمشان صحبت کرد استفاده کرده و در سطح فکر مردم آن زمان با آنها صحبت نموده است. و از همین جا باب نظریّه دوم درباره دجال به روی ما باز می‌شود که در مبحث آینده- ان شاء اللّه- متعرض آن خواهیم شد.

(3) و به هر حال چه این اخبار را نپذیریم و کنار بگذاریم، و یا به غیر ظاهرش حمل کنیم، مفهوم این روایات آن است که وجود دجال حقیقت دارد لکن یک فرد معیّنی با این خصوصیّات و ویژگیها که از ظاهر عبارات مذکور استفاده می‌شود نیست و در گذشته نیز چنین شخصی با این خصوصیّات بوجود نیامده است، و در آینده نیز نخواهد آمد، بلکه مقصود از کلمه دجال با این خصوصیّات عبارت است از یک سلسله پدیده‌های اجتماعی جهانی کفرآمیز. (بزودی به تفصیل و شرح آن خواهیم پرداخت.)

تاریخ غیبت کبری ،ص:644
(1)

نکته چهارم: ظهور سفیانی

اشاره

درباره سفیانی فقط در کتب شیعه مطالب و روایاتی آمده است و در کتب اهل سنّت هیچ اثری از آن دیده نمی‌شود و شاید به جای دجال که بیشتر در مصادر عامه بود سفیانی در کتب شیعه ذکر شده است، به مناسبتهایی که به آن اشاره خواهیم کرد.
این اخبار اگر چه تعدادشان زیاد است ولی به اندازه روایاتی که در کتب اهل سنّت درباره دجال آمده نیست، و هم چنین مسائل اعجازآمیزی به سفیانی نسبت داده نشده، و لذا اشکال و اعتراض مهمّی که بر روایات دجال بود در این روایات وجود ندارد، زیرا صدور معجزه از اشخاص منحرف و مدّعیان دروغگو امکان ندارد.
بحث مربوط به سفیانی را در ضمن چند امر متذکّر می‌شویم:
(2)

امر اوّل: اخباری که بر وجود و خصوصیّات او دلالت می‌کند:

اوّلا: در نام او و اثبات وجودش شیخ طوسی در کتاب الغیبه «49» از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده که حضرت باقر- علیه السلام- می‌فرمود:
«خروج سفیانی از محتومات است.»
(3) در روایت دیگری از حضرت امیر المؤمنین- علیه السلام- نقل کرده «50» که آن حضرت فرمود که رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- می‌فرمود:
«ده چیز قبل از قیامت چاره‌ای جز وجود آنها نیست: سفیانی ...»
(4) صدوق «51» در کتاب کمال الدین این روایت را به طور دیگر نقل کرده است.

---

(49) غیبت شیخ طوسی/ 266- 267.
(50) غیبت شیخ طوسی/ 266- 267.
(51) کمال الدین/ 650.

(1) در روایت دیگری از حضرت صادق (ع) نقل شده که:
«امر سفیانی از امور محتوم است.»
(2) و در روایت دیگر از آن حضرت نقل شده که:
«پیش از قیام قائم پنج علامت حتمی است؛ یمانی و سفیانی ...»
(3) نعمانی در کتاب الغیبه «52» از حضرت صادق- علیه السلام- نقل می‌کند که:
«برای قائم پنج علامت است: سفیانی ...»
(4) و همچنین «53» از آن حضرت روایت کرده است که راوی می‌پرسد: چه علامتی پیش از ظهور خواهد بود، آیا نشانه‌ای هست؟ حضرت می‌فرمایند:
آری. راوی می‌پرسد: آنها چیست؟ حضرت می‌فرمایند: «هلاکت و نابودی عباسی و خروج سفیانی ...».
(5) در روایت دیگری «54» از آن حضرت در شمارش علائم ظهور می‌فرماید:
«هرگاه بنی عبّاس با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و ... و سفیانی ظاهر شد ...»
(6) در توقیعی «55» که حضرت به علی بن محمّد سیمری می‌نویسند، و پایان دوره غیبت صغری را اعلام می‌کنند می‌فرمایند:
«هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه ادّعای مشاهده کند دروغگو و

تهمت‌زننده است.»
و دیگر اخبار و روایاتی که برای اثبات این بحث تاریخی کفایت می‌کنند و می‌توان با آنها به وجود سفیانی معتقد شد.
(7) ثانیا: اسم و نسب او در روایتی «56» از حضرت امیر المؤمنین- علیه السلام- نقل شده است

---

(52) غیبت نعمانی/ 252.
(53) غیبت نعمانی/ 262.
(54) غیبت نعمانی/ 270
(55) احتجاج 2/ 7.
(56) منتخب الاثر/ 457 از کمال الدین/ 651.

که آن حضرت فرمود:
«خارج می‌شود فرزند خورنده جگرها از وادی یا بس- تا اینکه می‌فرماید:- اسمش عثمان و پدرش عنبسه و از اولاد ابو سفیان است.»
(1) شیخ طوسی «57» از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین- علیه السلام- روایت کرده که آن حضرت فرمود:
«سپس سفیانی ملعون از وادی یا بس بیرون می‌آید وی از فرزندان عنبسة بن ابی سفیان است.»
(2) ثالثا: زمان خروجش به طور اجمال شیخ طوسی «58» از حضرت صادق نقل کرده است که آن حضرت فرمود:
«خروج سه نفر: خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و در یک ماه و در یک روز ...».
(3) شیخ صدوق «59» روایت کرده است که حضرت صادق- علیه السلام- فرموده است:
«امر سفیانی از مسائل حتمی است و خروجش در ماه رجب می‌باشد.»
(4) رابعا: مکان خروجش شیخ صدوق «60» از ابو منصور بجلی روایت کرده است که گوید: از حضرت صادق- علیه السلام- از اسم سفیانی پرسیدم. فرمود: به اسمش چه کار داری، هرگاه مناطق پنج‌گانه شام که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین باشد، به دست او افتاد منتظر فرج باشید.
گفتم: آیا حکومتش نه ماه طول می‌کشد؟
فرمود: نه، و لکن فقط هشت ماه، و یک روز بر آن افزوده نخواهد شد.
(5) نعمانی از حضرت هادی- علیه السلام- در ضمن حدیثی طولانی نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

---

(57) غیبت شیخ طوسی/ 270.
(58) غیبت شیخ طوسی/ 271.
(59) کمال الدین/ 650.
(60) کمال الدین/ 651- 652.

«برای فرزندان فلانی چاره‌ای جز این که به حکومت برسند نیست. بعد از آنکه به حکومت رسیدند و سپس اختلاف پیدا کردند، حکومتشان متفرّق شده و کارشان پراکنده خواهد شد. تا اینکه خراسانی و سفیانی بر آنها خروج خواهند کرد این از مشرق و آن از مغرب و آن دو همچون دو اسب در حال مسابقه به سوی کوفه می‌تازند این از یک سوی و دیگری از سوی دیگر تا این که به دست آنها فرزندان فلانی نابود می‌شوند.
آگاه باشید که آنان هیچ‌یک از آنها را باقی نخواهند گذارد.»
(1) سپس فرمود:
«خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه، منظم و پشت سر هم همچون دانه‌های جواهر به نخ کشیده خواهد بود.» «61»
(2) و نیز از حضرت باقر- علیه السلام- روایت کرده است که:
«لا بد است از این که بنی عبّاس به حکومت برسند. وقتی به حکومت رسیدند و با یکدیگر اختلاف کردند و کارشان متشتّت و پراکنده شد، خراسانی و سفیانی بر آنها خروج خواهند کرد؛ این یکی از مشرق و آن دیگری از مغرب و همچون دو اسب مسابقه به سوی کوفه می‌تازند و از یکدیگر سبقت می‌گیرند، این از یک سوی و دیگری از سوی دیگر تا اینکه به دست آن دو بنی عبّاس هلاک می‌شوند. آگاه باشید که آن دو احدی از آنان را ابدا باقی نخواهند گذاشت.» «62»
(3) خامسا: عقیده او از برخی از روایات استفاده می‌شود که وی مسیحی و یا از ساخته‌شده‌های دست مسیحیّت است؛ همچون روایتی که شیخ طوسی در کتاب الغیبه نقل کرده است که:
«سفیانی از شهرهای روم روی می‌آورد برای انتقام (یا: در حالی که نصرانی شده) و در گردنش صلیب است و ...» «63»
(4) و از برخی روایات چنین استفاده می‌شود که وی مسلمان منحرفی است که

---

(61) غیبت نعمانی/ 255.
(62) غیبت نعمانی/ 255- 256.
(63) غیبت شیخ طوسی/ 278.

کینه حضرت علی بن ابی طالب را به دل دارد؛ مانند روایتی که شیخ

طوسی «64» از حضرت صادق- علیه السلام- نقل کرده است، که می‌فرماید:
«گویا سفیانی را می‌بینم (یا صاحب سفیانی را) که در میدان کوفه شما جایگاه خود را گسترده، و منادی او فریاد می‌زند؛ هر کس سر شیعه علی بن ابی طالب را بیاورد هزار درهم مزد خواهد گرفت. همسایه بر همسایه می‌جهد و گردنش را می‌زند و هزار درهم را می‌گیرد. آگاه باشید که در آن روز حکومت شما فقط به دست زنازادگان خواهد بود.»
(1) سادسا: لشکری که در بیداء به زمین فرو می‌رود لشکر خود سفیانی است.
در این باره روایتی را نعمانی «65» از حضرت باقر- علیه السلام- نقل کرده است؛ حضرت در ضمن گفتاری که درباره سفیانی دارند می‌فرمایند:
«و سفیانی گروهی را به مدینه می‌فرستد. مهدی- علیه السلام- از مدینه به مکه می‌رود، به فرمانده لشکر سفیانی خبر می‌رسد که مهدی به مکه رفته است لشکری را به تعقیب او به مکه می‌فرستد وی دسترسی به حضرت پیدا نمی‌کند تا اینکه حضرت به حالت ترسان همچون حضرت موسی بن عمران (که به ترس از مصر بیرون رفت) وارد مکه می‌شود.
فرمانده لشکر سفیانی به صحرای بیداء می‌رود. منادی از آسمان فریاد می‌زند: ای بیداء این قوم را نابود کن. زمین آنها را در خود فرو می‌برد و فقط سه نفر آنها نجات پیدا می‌کنند.»
(2) و همچنین روایتی که در کتاب منتخب الاثر «66» از کتاب ینابیع المودّه روایت کرده است از حضرت علی- علیه السلام- که در ذیل آیه شریفه وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ حضرت می‌فرمایند:
«کمی پیش از قیام قائم ما مهدی- علیه السلام- سفیانی خروج می‌کند، پس به اندازه دوران حاملگی یک زن که نه ماه باشد حکومت می‌کند.
لشکریان او به مدینه وارد می‌شوند تا اینکه به بیداء می‌رسند خداوند آنها را در زمین فرو می‌برد.»

---

(64) غیبت شیخ طوسی/ 273.
(65) غیبت نعمانی/ 280.
(66) منتخب الاثر/ 454.

(1) و نیز روایتی «67» که از کتاب «البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان» نقل کرده از امیر المؤمنین علی بن أبی طالب- علیه السلام- که حضرت می‌فرمایند:
«سفیانی از فرزندان خالد بن یزید بن ابی سفیان است- تا آنجا که می‌فرماید- و مردی از خاندان من در حرم بیرون می‌آید، خبرش که به

سفیانی می‌رسد لشکری به سوی او می‌فرستد. او لشکریان سفیانی را شکست می‌دهد سفیانی با تمام افراد خود برای جنگ با او حرکت می‌کند و می‌آیند تا اینکه به بیداء می‌رسند زمین آنها را در کام خود می‌کشد، و از آنها جز کسی که خبرشان را به اطراف ببرد نجات پیدا نمی‌کند.»
روایات دیگری نیز در همین باره وارد شده است.
(2) اگر این روایات درست باشد، تمامی اخباری که از فرو رفتن لشکری در صحرای بیداء خبر می‌دهد، و مورد قبول شیعه و سنّی است، همگی مربوط به سفیانی و برنامه‌ها و کارهای او می‌شود، مخصوصا روایاتی که در صحاح عامه در این باره وارد شده بود، که خسف و فرو رفتن در زمین به خاطر آن است که شخصی به خانه خدا پناهنده شده، و نیرو و یار و یاوری ندارد که او را یاری کند و یا گروه و جمعیّتی که به خانه خدا پناهنده شده‌اند. و این روایات در کتب شیعه آن روایات را تفسیر می‌کند و می‌گوید که این پناهنده و یا این پناهندگان حضرت مهدی- علیه السلام- و یارانش می‌باشند؛ و چنین تفسیری هیچ ایراد و اشکالی ندارد.
زیرا چه کسی شایسته‌تر از آن حضرت است که خداوند اینگونه در مقابل مخالفینش از او دفاع کند.
(3) لکن یک مشکل باقی می‌ماند و آن اینکه: آیا می‌شود یک پدیده تاریخی را با این روایات با در نظر گرفتن سختگیری سندی اثبات کنیم؟ جواب هر چه باشد، چنانکه دیدیم، مسأله با عقل و اعتبار موافقت دارد.
اینها بود مهمترین ویژگیهائی که در کتب شیعه برای سفیانی ذکر شده بود و بدیهی است که اکثر آنها اگر سختگیری سندی را رعایت کنیم قابل اثبات نیستند.

---

(67) منتخب الاثر/ 458.
تاریخ غیبت کبری ،ص:650
آری بعد از آنکه پاره‌ای از مضامین آن روایات را بر معنای رمزی حمل کنیم چون به دوران تمحیص و آزمایش وابسته بوده است، مضمون خیلی از آنها را می‌توانیم صحیح بدانیم بطوری که خواهیم دید.
(1)

امر دوم: [مورد دلالت روایات]

صرف نظر از سخت‌گیریهای مربوط به سند و یا حمل کردن بر معنای رمزی به صورت کلّی این اخبار دلالت بر چه مطلبی دارند؟
در این اخبار چندین نقطه ضعف است که احتمال صدور اینها را از معصومین- علیهم السلام- خدشه‌دار می‌کند، و نمی‌شود برای اثبات یک امر تاریخی به آنها استناد جست:
(2) اوّل: دوران حکومت سفیانی در این روایات به طور متضاد نقل شده در یک روایت نه ماه می‌داند، و در روایت دیگر آن را نفی کرده و می‌گوید بیش از هشت ماه حکومت نخواهد کرد.
(3) دوم: برخی از این روایات حرکت سفیانی را با حرکت خراسانی در زوال و سقوط حکومت بنی عبّاس همراه می‌داند و اگر چنین باشد خروج سفیانی انجام گرفته و پایان پذیرفته، زیرا خلافت بنی عبّاس سالها است که از بین رفته است.
لکن با مطلب دیگری که فرو رفتن در بیداء باشد منافات پیدا می‌کند زیرا تاکنون این واقعه اتّفاق نیفتاده است. و اگر با خسف همراه باشد، خروج سفیانی از سقوط دولت بنی عبّاس سالها به تأخیر افتاده است و به هیچ شکلی با آن ارتباط ندارد.
(4) سوم: بعضی از این روایات دلالت بر این دارد که سقوط بنی عبّاس بر اثر تضادّی است که دو جنبش معاصر با هم یکی خروج سفیانی و دیگری خروج خراسانی با یکدیگر دارند و اینها در تاریخ دیده نشده است بلکه آنچه که دولت بنی عبّاس را از بین برد جنگ و حمله مغول بود که بعد از سقوط آنها تا مدّتها به تنهائی و بدون رقیب حکومت کردند.
(5) چهارم: اختلاف در عقیده او که آیا او از مسیحیان است یا از مسلمانان منحرف.
تاریخ غیبت کبری ،ص:651
(1) ممکن است چنین به ذهن بیاید که روایت دوم که درباره عقیده‌اش نقل کردیم نمی‌گوید که مسلمان است، بلکه دلالت بر مخالفت وی با تشیّع دارد، و احتمال دارد که یک مسیحی مخالف علی- علیه السلام- و شیعیانش باشد، بنابراین تضادّی بین دو روایت نیست. ولی این احتمال مردود است و چندین جواب دارد «68»:
اوّلا: یک فرد مسیحی هر چند با اسلام و مسلمین مخالفت داشته باشد بعید است که دشمنی‌اش را مخصوص شیعیان بگرداند و به دیگر افراد کاری نداشته باشد؛ بلکه نوعا اینگونه مخالفت از مسلمانهای منحرف است.
ثانیا: روایت اوّل که می‌گفت وی مسیحی است نمی‌تواند مثبت یک واقعه تاریخی باشد، زیرا از معصوم نقل نشده است، زیرا شیخ طوسی از قول

بشر بن غالب نقل می‌کند که او می‌گوید: «سفیانی روی می‌آورد ...» و دلالت نمی‌کند بر این که او از معصومین نقل می‌کند.
(2)

امر سوم: [امکان یک نفر بودن دجال و سفیانی]

گاهی چنین به ذهن می‌رسد که ممکن است دجال و سفیانی یک نفر باشند مخصوصا اگر سختگیری سندی را رعایت کنیم و جزئیّات اوصاف را نادیده بگیریم.
آنچه از مجموع روایات به دست می‌آید آن است که هر دو عنوان گویای فردی منحرف از اسلام است که عامل ترویج فساد در جامعه اسلامی است؛ و این احتمال چندان هم دور نیست. و می‌توانیم این احتمال را از این جهت تأیید کنیم که در کتب عامه تمام این خصوصیّات در شخصی به نام دجال و در کتب شیعه در شخصی به نام سفیانی جمع است، بنابراین امکان این مسأله هست که هر دو اسم مربوط به یک شخص باشد، که هر مذهبی از دیدگاه خاصّی به او نگریسته است.

---

(68) در عین حال که نویسنده محترم ما بطور قطع احتمال وارده را مردود دانستند ولی جوابهای ایشان نمی‌تواند دلیل بر آن قاطعیّت باشد. زیرا احتمال دارد که افرادی مسیحی و یا یهودی تمام دشمنی خود را با اسلام فقط علیه شیعیان علی بن ابی طالب عملی کنند که آثار اسلام راستین را فقط از آنها ببینند چنانکه حرکات جهان کفر و استکبار امروز را می‌بینیم (مترجم)
تاریخ غیبت کبری ،ص:652
(1) ولی این احتمال نه با ظاهر روایات سازگار است، و نه دلیلی داریم بر این که به صورت رمزی خواسته‌اند این مطلب را بگویند؛ زیرا هر یک سمبل و رمز یک حرکت مخصوصی می‌باشند؛ دجال سمبل حرکت انحرافی از اسلام و بر اثر شهوات به سوی کفر رفتن است، ولی سفیانی سمبل شبهات و اضطرابهای داخلی در جامعه اسلامی است؛ و اینها دو حرکت مستقل می‌باشند گرچه در برخی جهات نتیجه حرکت آنها از نظر مخالفت با اسلام یکی می‌شود.
(2) و امّا از جهت مخالفت با ظاهر روایات از دو نظر سازگار نیست:
اوّل: در صورتی که سختگیری سندی را رعایت کنیم، و خصوصیّات و ویژگیها را کنار بگذاریم مسلّم است که این دو اسم ظهور در دو نفر دارند، گرچه خصوصیّات آنها را ندانیم و اگر شخص واحدی بودند در اخبار و روایات به یک عبارت از او اسم برده می‌شد.
دوم: اگر سختگیری سندی را نادیده بگیریم و خصوصیّات و ویژگیهای وارده در روایات را قبول کنیم، باز تفاوت و فرق بین این دو نفر واضح‌تر و روشنتر است.
(3) مهمترین تفاوتهای بین آن دو به طوری که در متن روایات آمده بود

بدین قرار بود:
اوّلا: دجال دارای طول عمر بود، ولی سفیانی عمر درازی نداشت.
ثانیا: دجال به نام فرزند صائد و سفیانی به نام عثمان بن عنبسه خوانده می‌شود.
ثالثا: سفیانی از فرزندان ابو سفیان بود، و دجال از اولاد او نبود.
رابعا: دجال ادعای خدائی می‌کند، ولی سفیانی چنین ادعائی ندارد.
خامسا: دجال کافر است ولی درباره سفیانی عبارت صریحی که بر کفرش دلالت کند نداریم؛ اگر نگوئیم که ظاهر عبارات دلالت بر مسلمان بودن او می‌کند.
سادسا: دجال همه جا را می‌گیرد و به همه سرزمینها به جز مکه و مدینه حکومتش را گسترش می‌دهد، و ظاهر این عبارت می‌فهماند که حکومتش از حکومت سفیانی گسترده‌تر است.
تاریخ غیبت کبری ،ص:653
سابعا: دجال اعور است؛ ولی سفیانی چشمانش سالم و صحیح است.
با در نظر گرفتن تفاوتهای مذکور اگر بخواهیم عبارات مربوط به دجال و سفیانی را رمزی بگیریم، و آنها را سمبل حرکت انحرافی بدانیم، این تفاوتها گویای دو حرکت کاملا مستقل و جدای از هم خواهند بود.
(1)

نکته پنجم: ظهور یمانی

در این باره نیز فقط کتب و مجموعه‌های حدیثی امامیّه احادیثی را نقل کرده‌اند، و حرکت او را بر حق دانسته و او را از دعوت کنندگان به سوی حضرت مهدی- علیه السلام- می‌دانند.

(2) نعمانی «69» از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است، که آن حضرت فرمود:

«برای قائم پنج علامت است، سفیانی و یمانی ...»

(3) در روایت دیگری «70» از آن حضرت نقل می‌کند که:

«یمانی از نشانه‌های حتمی است.»

(4) و همچنین «71» از حضرت رضا- علیه السلام- نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«پیش از این امر سفیانی و یمانی خواهند بود ...»

(5) در روایتی طولانی از حضرت باقر- علیه السلام- درباره سفیانی و خراسانی نقل شده که می‌فرمایند:

«در بین پرچمها پرچمی راهنماتر از پرچم یمانی نیست، آن پرچم هدایت است، زیرا شما را به صاحبتان دعوت می‌کند، وقتی یمانی خروج کند فروش اسلحه بر مردم حرام می‌شود و همگی تسلیم خواهند بود. وقتی یمانی بیرون آمد به سوی او بشتاب زیرا پرچم او پرچم هدایت است، و بر هیچ مسلمانی حلال نیست که در مقابل او پرچمی

---

(69) غیبت نعمانی/ 252.

(70) غیبت نعمانی/ 252.

(71) غیبت نعمانی/ 253.

بلند کند. هر کس این کار را بکند، اهل آتش است زیرا وی به حق و راه مستقیم دعوت می‌کند.» «72»

(1) شیخ طوسی «73» از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده است که برای قائم پنج علامت است و از آن جمله خروج یمانی است.

در روایت دیگری «74» از حضرت صادق- علیه السلام- می‌فرمایند:

«خروج سه نفر: خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و در یک روز و پرچمی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست. او به حق راهنمائی می‌کند.»

(2) در روایت دیگری «75» از محمّد بن مسلم نقل می‌کند که می‌گوید:

«پیش از سفیانی یک شخص مصری و یک فرد یمانی خروج می‌کند».
و روایات دیگری در کتب مختلف شیعه در این باره وارد شده است، و تقریبا می‌توان گفت مستفیض است «76» و می‌تواند یک واقعه تاریخی را اثبات کند، با تمام ضوابط سندی که رعایتش را لازم دانستیم، زیرا در مقابل خود چیزی که آن را نفی کند ندارد، ولی فقط آنچه که از مجموع این روایات به دست می‌آید، اصل حرکت و قیام یمانی است فی الجمله لکن دیگر خصوصیّات و ویژگیهای مربوط به او، از جمله بر حق بودن او، با رعایت ضوابط سندی قابل اثبات نیست، و در این صورت می‌توانیم آن را بر بعضی از حرکتها و رویدادهای سیاسی که در یمن ایجاد شده حمل کنیم و از نشانه‌ها و علائم تاریخی برای ظهور حضرت بگیریم، و این مقدار پذیرش با روش کلّی ما در پذیرفتن اخبار و روایات مطابق است لکن اگر بخواهیم خصوصیّت بر حق بودن او را هم بپذیریم، و احتمال بدهیم که رهبر این حرکت از یمن باشد گرچه اصل انقلاب و حرکتش

---

(72) غیبت نعمانی/ 256.
(73) غیبت شیخ طوسی/ 267.
(74) غیبت شیخ طوسی/ 271
(75) غیبت شیخ طوسی/ 271.
(76) روایت مستفیض روایتی است که به حد تواتر نمی‌رسد ولی از خبر واحد هم بالاتر است و راویان بسیاری دارد. (مترجم)

در یمن نباشد، و یا اگر هم در یمن است اکتفا فقط به همان منطقه نکند، در این صورت از اموری خواهد بود که وعده‌اش را داده‌اند، و دلیلی نداریم که تا کنون انجام گرفته باشد.
و اگر عبارات را رمزی بدانیم حرکت یمانی سمبلی از یک قیام بر حقّ در مقابل انحراف و گمراهی موجود در دوران غیبت خواهد بود.
(1)

نکته ششم: خروج یأجوج و مأجوج

مسلم و ابن ماجه «77» از نواس بن سمعان از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- روایتی طولانی را نقل کرده‌اند که در ابتدا درباره دجال و خصوصیّات و کارهای او صحبت فرموده، و سپس نزول حضرت عیسی را در کنار مناره سفید شرقی دمشق متذکّر می‌شوند و بعد می‌فرمایند- طبق لفظ مسلم-:

«در این هنگام خداوند متعال به حضرت عیسی وحی می‌فرستد که من بندگانی از بنده‌هایم را فرستادم که هیچ‌کس نمی‌تواند دست به کشتن آنها دراز کند (به هیچ‌کس اجازه جنگ با آنها داده نشده است) بندگانم را در طور نگهداری فرما.

و خداوند یأجوج و مأجوج را برمی‌انگیزاند و آنها از هر فراز و نشیبی برمی‌جهند و پیش می‌تازند. گروه پیشتاز آنها به دریاچه طبریّه می‌رسند و از آن می‌آشامند و بعد گروه آخر می‌رسند می‌گویند: در این آب تلخی وجود دارد. پیامبر خدا حضرت عیسی و یارانش در محاصره آنها قرار می‌گیرند به اندازه‌ای که یک کله گاو برای آنها بهتر از صد دینار است برای یکی از شما در امروز. پیامبر خدا حضرت عیسی و یارانش در پیشگاه خدا ناله و زاری می‌کنند. خداوند کرمی را در گردنهای آنها می‌اندازد پس همه کشته می‌شوند مثل اینکه یک نفر مرده است (به این آسانی آنها را از بین می‌برد). سپس حضرت عیسی و یارانش از کوه طور پائین می‌آیند ولی در روی زمین به اندازه یک وجب جای خالی از گند و بوی لاشه‌های آنها نمی‌یابند.

پیامبر خدا حضرت عیسی و یارانش نزد خدا گریه و زاری نموده خداوند پرندگانی همچون گردنهای شتران می‌فرستد آنها را بر پشت خود

---

(77) صحیح مسلم 8/ 198؛ سنن ابن ماجه 2/ 1356.

سوار کرده و به جائی که خدا می‌خواهد آنها را می‌برند. آنگاه خداوند بارانی می‌فرستد که بر شهر و روستا و صحرا و بیابان می‌بارد، و زمین را شستشو می‌دهد همچون سنگ صاف و آنگاه به زمین می‌گوید: میوه‌ات را برویان و برکاتت را برگردان. آن وقت یاران حضرت عیسی از انار آنجا می‌خورند و از پوستش سایه‌بان برای خود درست می‌کنند، خدا در نعمتهای خود برکت می‌دهد تا آنجا که یک شتر شیرده برای هزار نفر بس می‌شود و یک گاو شیرده برای یک قبیله و یک گوسفند شیرده برای تعدادی از

مردان.»
(1) مسلم با سندی دیگر «78» از یزید بن جابر، عین همین روایت را نقل کرده و بعد از جمله «این آب تلخ است» این عبارت را افزوده است:
«بعد حرکت می‌کنند تا اینکه به کوه خمر می‌رسند که کوه بیت المقدس باشد و می‌گویند: ما تمامی اهل زمین را کشته‌ایم، هم اکنون می‌بایست که اهل آسمان را بکشیم. بعد شروع می‌کنند به تیراندازی به سوی آسمان، خداوند تیرهای آنها را خون‌آلوده به سوی آنها برمی‌گرداند.»
(2) اینها بود کارهای یأجوج و مأجوج بعد از آنکه سدشان گشوده می‌شود و پایان کار آنها به اینجا می‌رسد. البته اگر این روایت را درست بدانیم، ولی از آنجا که می‌دانیم نزول حضرت عیسی- علیه السلام- نزدیک و یا همراه ظهور حضرت بقیّة اللّه- علیه السلام- است، خروج یأجوج و مأجوج و هلاکتشان بر اثر دعای حضرت مسیح پیش از ظهور یعنی در دوران غیبت کبری خواهد بود.
(3) اگر از ضوابط سندی چشم بپوشیم مضمون عمومی این حدیث امری محتمل است و می‌توان آن را تفسیری برای آیه شریفه حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يا وَيْلَنا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ كُنَّا ظالِمِينَ «79» دانست؛ زیرا

---

(78) صحیح مسلم 8/ 199.
(79) انبیاء/ 96- 97: تا آنگاه که سدّ یأجوج و مأجوج گشوده گردد و ایشان از هر بلندی می‌شتابند و وعده حق و راستی (قیامت) نزدیک شود، پس آنگاه قصه و داستان این است که چشمهای آنان که کافر شده و نگرویده‌اند (از ترس و نگرانی) باز و بی‌جنبش می‌ماند و می‌گویند: ای وای

ممکن است که «وعد الحق» را در این آیه به ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- تفسیر کنیم، بدان جهت که هدف اساسی خداوند از ایجاد خلقت با تحقّق ظهور آن حضرت برآورده خواهد شد و از این آیه بطور روشن استفاده می‌شود که فتح یأجوج و مأجوج پیش از وعده حق خواهد بود پس قبل از ظهور می‌باشد همانگونه که از حدیث نیز همین را فهمیدیم. و بنابراین حدیث و آیه یک معنی را می‌رسانند، البتّه با صرف‌نظر از جزئیّاتی که در حدیث آمده بود.
(1) ما فعلا نمی‌خواهیم در بحث یأجوج و مأجوج وارد شویم و بگوئیم که مقصود از این دو اسم چیست و حقیقت آنها را اثبات و بررسی کنیم و کیفیّت ساختمان سد را برای پیشگیری از حملات آنها و گشوده شدن آن سد را بگوئیم.

زیرا فعلا جای این بحثها نیست و ظاهر قرآن کریم برای ما کفایت می‌کند، و آنچه که در قرآن آمده است از عجایب و شگفتیهائی که در بسیاری از کتب و نوشته‌ها نقل شده خالی است، زیرا آنچه که قرآن کریم بر آن دلالت دارد همین اندازه است، که آنان گروهی بیابان گرد و بی‌تمدّن و وحشی می‌باشند، که کارشان ایجاد فساد و خونریزی در روی زمین است، ذو القرنین برای راحتی مردم از دست آنها سدّی در جلوشان ساخت، و آنها در پشت سد ماندند تا اینکه جمعیّتشان و قدرت عقلی و تمدّن آنها به اندازه‌ای بشود که بتوانند سد را بشکنند، و بار دیگر به این سوی عالم روی بیاورند و دست به فساد و تباهی بزنند و بشریّت بار دیگر گرفتار فساد آنها بشود مخصوصا که این دفعه با کینه بیشتری به خاطر ساختن سد وارد زندگی مردم می‌شوند.
البتّه خروج آنها از پشت سد با زمان پیش از ظهور به مدّت کمی مصادف می‌شود (بر طبق آنچه که از آیه قرآن و حدیث فهمیدیم) و- إن شاء اللّه- در کتاب آینده خود تاریخ ما بعد الظهور در شناخت آنها نظریّه کاملی را عرضه خواهیم داشت.
(2) اشکال مهمّی که جلو این برداشت را می‌گیرد وجود این احتمال است که مقصود از وعده حقّ روز قیامت باشد که این احتمال هم درست است گرچه سیاق

بر ما که از این روز در غفلت و ناآگاهی ماندیم، بلکه ستمکاران بودیم.
تاريخ غيبت كبرى ،ص:658
و ظاهر آیه با روز ظهور مناسبتر است. زیرا احتمالات اوّلیه‌ای که در وعده حق وجود دارد سه احتمال است:
(1) اوّل: مقصود وعده الهی نسبت به فتح یأجوج و مأجوج از پشت سد باشد چنانکه از آیه شریفه قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا «80» فهمیده می‌شود.
دوم: مقصود روز قیامت باشد.
سوم: وعده ظهور حضرت بقيّة اللّه در روز موعود باشد.
(2) امّا احتمال اوّل با ظهور آیه‌ای که مورد بحث ما است سازگار نیست، زیرا ظاهرش آن است که وعده حق از فتح یأجوج و مأجوج متأخّر است، و فتح آنها نزدیک به برآورده شدن وعده حقّ خداوند است نه بعد از انجام و حصول فتح. و معلوم است که اگر مقصود از وعده حق، وعده به فتح باشد، خود فتح آنها انجام آن وعده است نه آنکه نزدیک و همراه با آن باشد. و بر فرض که در آیه شریفه فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی مقصود فتح یأجوج و مأجوج باشد نمی‌توان در آیه شریفه وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُ بگوئیم که مقصود همانست بلکه مقصود وعده دیگری است بعد از فتح یأجوج و مأجوج و در این صورت

این وعده حق مردّد بین دو احتمال دیگر می‌باشد. و ممکن است برای احتمال دوم که مقصود روز قیامت باشد، از سیاق آیاتی که در این باره آمده است، استدلال نمود زیرا سیاق آیات درباره حوادث و رویدادهای روز قیامت است و لذا وعده حق هم مربوط به همان روز است. و اینست آن آیات:
وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يا وَيْلَنا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ كُنَّا ظالِمِينَ إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ «81»

---

(80) کهف/ 98: ذو القرنین گفت: این سد و بند رحمت و بخششی است از جانب پروردگارم.
پس هنگامی که وعده پروردگارم برسد آن سد را هموار گرداند. و وعده پروردگار حق و راست است.
(81) انبیاء/ 97 و 98: و وعده حقّ و راستی (قیامت) نزدیک شود، پس آنگاه قصه و داستان این است که چشمهای آنان که کافر شده و نگرویده‌اند (از ترس و نگرانی) باز و بی‌جنبش می‌ماند
تاریخ غیبت کبری ،ص:659
(1) تمام این حوادث مربوط به روز قیامت است، و این خود دلیل بر آنست که وعده حق هم در همان روز است. در عین حال اگر دلیلی اقامه شد بر اینکه مقصود روز ظهور حضرت بقیّة اللّه است، باید از این ظاهر و این سیاق دست برداشت و وعده حق را روز ظهور دانست. زیرا وقتی که برنامه کامل عدالت جهانی پیاده شد جامعه بشری شکل تازه و استواری به خود می‌گیرد و کفّار و منحرفین روی خوشی به آن نشان نمی‌دهند و اینکه چشمهایشان از حدقه بیرون آید و به آن خیره نگاه کنند امری طبیعی است، و گفتن اینکه «ما در غفلت و بی‌خبری به سر می‌بردیم» نیز طبیعی است، یعنی در دوران غیبت کبری که دوره فتنه‌ها و انحرافات بود، بی‌خبر بودیم و از آزمایش الهی درست بیرون نیامدیم.
(2) در آن هنگام از اشخاص منحرف و مردودین از آزمایش توبه هم پذیرفته نخواهد شد بلکه حضرت فورا آنها را می‌کشد و دست آنها را از جامعه کوتاه می‌کند (بطوری که مفصّلا در تاریخ ما بعد الظهور خواهیم گفت).
و لذا با سرعت به جهنّم می‌روند همان‌طور که در آیه شریفه است که:
«همانا شما و آنچه که می‌پرستید» از اشخاص و مصلحت خواهی‌ها و منافعی که در دوران فتنه و انحراف برای شما مقدّس بوده «و از سوی غیر خدا بوده‌اند همگی هیمه جهنّمی هستید که در آن وارد می‌شوید».
(3) نه تنها این آیه مربوط به ظهور است بلکه آیه سوره کهف هم که

می‌فرمود: فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا مقصودش فتح یأجوج و مأجوج نیست، بلکه مربوط به ظهور حضرت است؛ زیرا فتح یأجوج و مأجوج پیش از ظهور خواهد بود و مقصود از آمدن وعده همان اشراف و نزدیکی است و لو اینکه آن آیه دیگر را قرینه بر این اشراف بگیریم.
(4) تمام آنچه که گفتیم به حسب احتمال و امکان است لکن در مقام اثبات متوقّف بر آنست که ظاهر صریح آیه را مربوط به چه چیزی بدانیم، و تنها مناسبت کفایت نمی‌کند، اگر دو احتمال با یکدیگر مساوی باشند نمی‌توانیم

و می‌گویند: ای وای بر ما که از این روز در غفلت و ناآگاهی ماندیم، بلکه ستمکاران بودیم محقّقا شما و آنچه جز خدا می‌پرستید هیزم دوزخ هستید. و شما (با بتهایتان) مر دوزخ را واردشونده‌اید.
تاریخ غیبت کبری ،ص:660
به طور قطع و یقین یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم، و در این صورت آیه شریفه تأییدی برای حدیث نخواهد بود، و حدیث بدون قرینه می‌ماند و در آن صورت در مقابل ضوابط سندی توان اثبات یک مسأله تاریخی را از دست می‌دهد، و ما نمی‌دانیم که آیا خروج یأجوج و مأجوج پیش از ظهور خواهد بود یا بعد از ظهور.
(1) یک سؤال باقی می‌ماند و آن اینکه تا چه اندازه جزئیّاتی که در این حدیث درباره حضرت عیسی و یأجوج و مأجوج گفته شده بود درست است.
صحیح آنست که این جزئیّات قابل اثبات نیست، حال اگر حدیث را به کلّی از درجه اعتبار ساقط کنیم که این مطلب واضح است، لکن اگر حدیث را معتبر دانسته و آیه را تأیید و قرینه‌ای بر آن بگیریم در آن صورت به اندازه‌ای حدیث را قبول می‌کنیم که با آیه شریفه مطابقت داشته باشد، و آن عبارت است از تقدّم خروج یأجوج و مأجوج بر ظهور حضرت لکن جزئیّات همان طور غیر قابل اثبات باقی می‌مانند، و دیگر لزومی ندارد که ما به بررسی و نقد آن تفاصیل و جزئیّات بپردازیم.
اینها بود کلّیّاتی از علائم ظهور و نشانه‌های مهمی که در اخبار و احادیث وارد شده است.
(2) برخی از علائم دیگر وجود دارد که از روایات چنین به دست می‌آید که خیلی نزدیک به زمان ظهور می‌باشند؛ مثل ندا به اسم حضرت مهدی- علیه السلام- و نزول حضرت عیسی بن مریم- علیه السلام- و علائمی دیگر، که آنها را در تاریخ ما بعد الظهور بررسی خواهیم کرد.
(3)

مبحث دوم: برداشتی کلّی از مجموعه علائم ظهور

اشاره

بطوری که با قواعد عمومی و قانون معجزات و قانون تمحیص و شرایط ظهور منسجم و مرتبط به یکدیگر بشوند.
این ارتباط و وابستگی را در سه زمینه می‌توان برقرار کرد:
اوّل: آنچه که در پدیده‌های عمومی انحراف و نتیجه آزمایش دوران غیبت

کبری می‌باشد چه آنها که تاکنون واقع شده همچون دولت بنی امیّه و بنی عبّاس و یا واقع نشده همچون دجال و سفیانی.
دوم: علائمی که مربوط به همین انحرافات عمومی است، و نتیجه مثبتی از این آزمایشات پیش از ظهور است چه آنها که واقع شده همچون نهضت سادات حسنی و چه آنها که واقع نشده است؛ مانند خروج یمانی و نفس زکیّه اگر وجودشان ثابت شود.
سوم: آنچه که مربوط به آگاه کردن مردم است، به صورت اعجازآمیز از قرب ظهور حضرت مانند صیحه و خسوف در آخر ماه و کسوف در وسط ماه.
بنابراین می‌بایست در این سه زمینه صحبت شود.
(1)

چه آنها که خود علّت انحرافند و چه آنها که معلول آن می‌باشند.
بیشتر علائم وارده در اخبار چه آنها که واقع شده، و چه آنها که واقع نشده‌اند در این گروه داخلند؛ زیرا تمامی آنها از شکلهای گوناگون انحراف در جوامع بشری صحبت می‌کنند چه اینکه این روایات را بر معنای ظاهرش حمل کنیم یا اینکه آنها را رمز و کنایه و سمبل انحراف عمومی بدانیم؛ که اگر بر صراحت بر ظاهر لفظ حمل کنیم واضح است، و نیازی به بحث اضافی ندارد، و شامل تمام انحرافات از همان آغاز خلافت بعد از رسول خدا، تا دولت بنی عبّاس و خروج پرچمهای سیاه به رهبری ابو مسلم خراسانی می‌شود. و یا اختلاف شرق و غرب و یا جنبش و قیام صاحب زنج و جنگهای صلیبی و جنگ ترکان عثمانی و نزول و پیاده شدن آنها در جزیره و فرود آمدن رومیها در «رمله» و یا قتل نفس زکیّه و ظهور دجال و سفیانی، بر طبق برداشت معمولی از ظواهر این روایات و دیگر مطالب و علائمی که در روایات آمده بود.
(2) ولی اگر گفتیم که تمامی این عبارات رمزی است، و ظواهر الفاظ مقصود نیست، در این صورت برداشتی کلّی و جامع از مجموعه این عبارات کار مهم و مشکلی است، گرچه اگر بتوانیم برداشت جامعی از آنها داشته باشیم دیگر از

توجیه و اعتقاد به بسیاری از جزئیّات وارده در اینها آسوده هستیم، مخصوصا که بسیاری از آنها با سختگیری لازم در سند روایات قابل اثبات نیستند، و با در نظر گرفتن برداشت رمزی بسیاری از آن جزئیّات به همان مفهوم سمبلیک در خارج واقع شده‌اند، و خبر دادن از آنچه که واقع شده است درست است، و صادق می‌باشد، و هر آنچه که در این معنای رمزی وارد و داخل نباشد به مقتضای ضوابط سندی کنار گذاشته می‌شود و بدون دلیل باقی می‌ماند.
(1) مهمترین و همگانی‌ترین نشانه‌ای که می‌بایست مورد توجّه قرار گیرد همان مفهوم دجّال بود که سمبلی از حرکتهای ضدّ اسلامی در دوران غیبت کبری یعنی دوران فتنه‌ها و انحرافات است و آن عبارت است از تمدّن جدید اروپائی که چهره‌ای فریبنده و چشمگیر و خیره‌کننده دارد و افکار و اندیشه عمومی مردم دنیا را متوجّه خود ساخته، و پی‌آمدهای ناگواری را به دنبال داشته است همچون خروج بسیاری از مسلمین از اسلام، گردن نهادن آنها به مذاهب و فلسفه‌های منحرف دیگر و فسادها و تباهی‌ها و

ستمهائی که در جوامع بشری ایجاد کرده است.
(2) و لذا می‌توان گفت که از آغاز آفرینش حضرت آدم تا روز قیامت مخلوقی بزرگتر از لحاظ انحراف و کژی همچون این دجال وجود نداشته است. زیرا هیبت و شکوه تمدّن اروپائی و عظمت مادّی و اختراعات و سلاحهای نابودی آفرین آن و وادار کردن انسانها را به اینکه قدرت خداوندی را انکار کنند؛ تاکنون در تاریخ دیده نشده و سابقه نداشته است؛ و در آینده نیز همچون او دیده نخواهد شد، زیرا آینده در اختیار طرفداران حق و عدالت خواهد بود.
مؤیّد این برداشت فرمایش حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- در آن روایت است که فرمود: «ما بین خلقت آدم تا روز قیامت امر بزرگتر از دجال نیست». و تعبیر به «امر» گویای آنست که دجال یک شخص نیست بلکه یک حرکت فکری متمدّن است که با اسلام دشمنی دارد.
(3) و نیز این جمله «که از فتنه‌های او اینست که به آسمان دستور می‌دهد ببارد می‌بارد، و دستور می‌دهد به زمین که برویاند و می‌رویاند». و تمامی اینگونه
تاریخ غیبت کبری ،ص:663
فرمانروائیها بر طبیعت همان چیزهائی است که در تمدّن جدید شاهد آن هستیم؛ و فتنه و انحرافی که در این قدرت و سلطه بر طبیعت و این تمدّن وجود دارد مخفی و پوشیده نیست، زیرا بسیاری از مسلمین وقتی چهره این تمدّن گسترده را می‌بینند چنین می‌پندارند که تمام عقاید و افکاری که همراه آنست صادق است، و این خود بزرگترین فتنه‌ای است که دامنگیر مردم این زمان شده است در حالی که این مقایسه بر پایه درستی بنا نشده زیرا ملازمه‌ای بین پیشرفت صنعت و تمدّن با صحّت عقیده و اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی نیست، چون ممکن است جامعه‌ای از نظر صنعت و پیشرفتهای مادی به درجاتی بالا برسد، ولی از نظر فکری و اخلاقی سقوط کند، چنانکه در اروپای امروز می‌بینیم و گاهی هم عکسش را در جوامعی دیگر مشاهده کرده‌ایم.
(1) «و از فتنه‌هایش آن است که به قبیله‌ای می‌گذرد تکذیبش می‌کنند هیچ حیوان چرنده‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه هلاک می‌شود، و نیز از فتنه‌هایش آنست که به قبیله‌ای دیگر عبور می‌کند او را تصدیق می‌کنند، به آسمان دستور می‌دهد که ببارد آسمان هم می‌بارد و به زمین دستور می‌دهد که برویاند زمین هم می‌رویاند؛ تا آنجا که چهارپایان این قبیله، چاق و فربه می‌شوند و چربی و شیر فراوان می‌دهند.»
(2) مقصود از این عبارات آنست که: هر کس نیرو و توان مادّی اروپائی را تکذیب کند و بخواهد در مقابلش بایستد گرفتار مصائب و دشواریها و پیامدهای ناگواری خواهد شد. و ثروت و نیرو در اختیار کسانی است که در

مقابل این تمدّن رام و چاپلوس باشند و با آن همراهی کنند. در اینکه در روایت از قبیله تعبیر به «حی» یعنی «زنده» کرده است مقصودش عموم افراد جامعه است، و صحیح‌ترین تعبیر از جامعه‌ای که در یک محدوده مادی به سر می‌برد همین است؛ زیرا اگر در زمینه یک فرد نگاه کنیم ممکن است نسبت به زندگی فردی خود با اینکه با این تمدّن معارضه می‌کند بازهم از امکانات مادّی و رفاهی خوبی برخوردار باشد.
(3) از جمله مطالب اینکه دجال مدّعی خدائی می‌شود و با صدای بلند در بین شرق و غرب فریاد می‌زند: «ای اولیا و دوستان من، به سوی من آیید! من آن
تاریخ غیبت کبری ،ص:664
کسی هستم که آفریده سپس استوار ساخته، و مقدّر کرده، سپس هدایت نموده.
من پروردگار اعلی و برین شمایم.»
(1) تمام این خصوصیّات را در تمدّن اروپائی می‌بینیم زیرا خاور و باختر را با وسائل ارتباط جمعی و ابزار مادّی خود گرفته و انسانیّت را از خدا و عالم بالا و متافیزیک به دور داشته، و از این راه عدالت و اخلاق و اندیشه‌ای که از آن عالم سرچشمه می‌گرفته است، چه زیانهائی که دیده است. در مقابل اینها زمام اختیار بشر را در دست گرفته و ایدئولوژی خود را بر افکار و قوانین جوامع بشری تحمیل نموده و جایگزین ولایت خدا و دستورات الهی کرده است، و این همان ادّعای ربوبیّت و خدائی است که خود را نه خدا را، صاحب اختیار و مالک تمام شئون انسانها می‌داند.
نکته دقیق آنکه در روایت نیامده است که وی مدّعی الوهیّت است بلکه گفته شده است که او مدّعی ربوبیّت است و ربوبیّت معنائی غیر از آنچه که گفتیم ندارد.
(2) و امّا اینکه اولیا و دوستان خود را از گوشه و کنار دنیا جمع می‌کند، تا آنها را بر طبق خواسته خود تربیت کند و رفتار و اخلاق آنها را تحت نظر داشته باشد، و روابط اقتصادی و اجتماعی آنها را به یکدیگر پیوند بزند، مسأله‌ای است واضح و نیازی به توضیح ندارد.
(3) «و هیچ جای زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه زیرا پای خود می‌گذارد.» این همان چیزی است که الآن ما می‌بینیم که چگونه تفکّر اروپائی به تمام روی زمین رسیده است، و هیچ دولتی را نمی‌بینیم که متأثّر از افکار اروپائی نباشد، البتّه مقصود ما از اروپا هر دو بخش سرمایه‌داری و سوسیالیستی آن است، که هر دو دشمن با اسلام و مجسّمه راستین و روشنی از دجّال می‌باشند.
(4) و امّا استثناء مکه و مدینه از این سیطره تمدّن اروپائی، ممکن است به همان معنای ظاهریش باشد، بدان معنی که این تمدّن به این دو شهر

راه پیدا نمی‌کند و فکر و اندیشه اروپائی را ساکنان این دو شهر نخواهند پذیرفت و به اسلام پایبند خواهند بود و به همان اندازه که از اسلام فهمیده‌اند تا ظهور امام عصر

- علیه السلام- در مقابل تمدّن اروپائی خواهند ایستاد.
(1) و ممکن است که بر معنائی رمزی و سمبلیک حمل کنیم بدان معنی که تفکّر الهی برخاسته از مکه و مدینه در مقابل جاذبه تفکّر مادّی اروپائی شکست نخواهد خورد، و در ذهن و اندیشه متفکّران اسلامی باقی خواهد ماند و ایمان آنها به اسلام سست نخواهد شد و این خود دلیل بر باقی ماندن حق در جوامع بشری است، و باطل و انحراف نمی‌تواند تمام جوامع را فراگیرد، گرچه نسبت طرفداران حق به باطل بسیار کم و همچون نسبت مکه و مدینه به سایر کشورهای جهان باشد. و این مطابق است با همان چیزی که از نتایج برنامه‌ریزی الهی شناخته‌ایم که تعداد کمی از افراد با اخلاص و آزمایش شده باقی خواهند ماند، و افراد منحرف و کافر در اکثریّت خواهند بود. این افراد اندک عاملی بازدارنده در درون خود نسبت به این افکار مادّی منحرف دارند که هیچ‌گاه تحت تأثیر آن قرار نمی‌گیرند، بلکه بر ایمان و بینش و اخلاص آنها افزوده می‌گردد.
(2) و اینست مقصود آنچه که در روایات آمده است که دجال را ملکی که در دستش شمشیر برهنه‌ای است از ورود به مکه و مدینه جلوگیری می‌کند، و بر هر دروازه و یا شکاف کوهی از کوهها ملائکه‌ای ایستاده‌اند که از آن حراست و حفاظت می‌نمایند. و لطف این عبارت که عقاید اسلامی را به ملک و مناعت و برتریش را به شمشیر تشبیه کرده‌اند بر کسی پوشیده نیست.
(3) و امّا اینکه ملائکه بر هر شکاف و گذرگاهی ایستاده‌اند، بدین معنا است که ادراک گسترده مؤمن و ایمان او به اینکه اسلام می‌تواند هرگونه مشکلی را حل کند و پاسخ هر شبهه‌ای را بدهد خود این باعث می‌شود که در مقابل تمامی شبهات ایستاده و با هرگونه اشکال و شبهه‌ای بستیزد.
(4) و نیز دجال دارای عمری طولانی است از زمان رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- از همان هنگام که به آن حضرت ایمان نیاورده بلکه در مقابل حضرت خود ادّعای رسالت نموده است تاکنون باقی مانده است؛ چرا که:
دجال یا مادیگرائی پایه‌های نخستین از زمان حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- آغاز شده و همان هنگام که منافقین در گسترش جنبه‌های گوناگون

کوشیده و به آن رونق بخشیدند، بذر اوّلیّه دجّالیّت را پاشیده و به تدریج سیر تاریخ را به صورت فعلیش درآوردند و کوشیدند تا اسلام را از متن

جامعه کنار بگذارند، و مادیّت و سودجوئی شخصی را بر جامعه مسلّط سازند.
(1) بنابراین منافقینی که به حضرت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- ایمان نیاورده بودند روش دجالیّت و فریبکاری را پیش گرفته و غیر از آنچه که در دل داشتند اظهار می‌کردند، اینها بذرهای نخستین مادّیگرائی فریبکاری هستند که چهره ظاهریشان غیر از باطن آنها است و با استفاده از ماسک عدالت خواهی و آزادی طلبی به میدان آمده‌اند؛ و این همان دجال است با عمر طولانی و درازش.
(2) و از همین جا معنای ادّعای رسالت او را نیز می‌فهمیم؛ زیرا افکار مادی از همان آغاز تاکنون خود را سرپرست بشریّت دانسته و برای خود قائل به ولایت بوده، ولی در دوران زندگی پیامبران و در جامعه اسلامی رسول خدا تأثیرش ضعیف و نیرویش ناتوان شده بود؛ و نمی‌توانست با تمام افراد در تماس باشد، لکن هنگامی که در دوران نهضت اروپائی (رنسانس) به این دجال مادی اجازه خروج داده شد، توانست سلطه خود را بر تمامی پهنه گیتی گسترش دهد.
(3) از همینجا می‌توانیم معنای این جمله را که در نزد دجال «آب و آتش است آبش در حقیقت آتش و آتشش در واقع آب است» بفهمیم و بدانیم که معنای جمله رسول خدا که فرمود: «هر کس به او رسید در آن چیزی قرار گیرد که آن را آتش می‌داند زیرا در واقع آب خوشگوار است» چیست. زیرا آب دجال همان ظواهر فریبنده است که تمدّن مادی برای پیروان خود به ارمغان آورده است؛ و آتشش همان دشواریها و گرفتاریها و به جان آمدنهائیست که نصیب یک فرد مؤمن که خواسته در مقابل آن بایستد و با آن مقابله کند می‌شود.
(4) آن مصالح همان آتش و یا تاریکی واقعی است و این گرفتاریها و دشواریها همان آب خوشگوار و یا عدالت راستین است و معلوم است که طبیعتا رسول خدا از آنجا که بزرگترین دعوت‌کننده به ایمان الهی است، مسلمین را نصیحت کرده که مبادا گول ظاهر آب دجال و فریب رنگ و روغن و زرق و برق مادیّت را بخورند، و به آنها دستور می‌دهد که خود را در همان چیزی بیندازند و وارد کنند که آن را آتش می‌دانند، زیرا با افکندن خود در این آتش به طریق حق
تاریخ غیبت کبری ،ص:667
و عدالت دست می‌یابند.
(1) و ما می‌توانیم این برداشت را از سیاق کلّی جملات رسول خدا بدست بیاوریم، در آنجا که می‌فرماید: «امّا آنچه مردم آب می‌بینند آتش سوزان است، و آنچه آتش می‌بینند آب سرد خوشگوار است.» و معلوم است که مقصود آب و آتش حقیقی نیست، بلکه آب و آتش رمزی است و الّا لازم

می‌آید که به افراد باطل و ناحق نسبت معجزه داشتن داده و آنها را دارای معجزه بدانیم، و بطلان این نسبت واضح و روشن است.
(2) نکته ظریفی که می‌توانیم از جملات رسول خدا بدست بیاوریم آنست که حضرت نفرموده‌اند که همه مردم وقتی در آب می‌افتند آن را آتش می‌یابند یا وقتی که در آتش می‌افتند آن را آب می‌یابند؛ بلکه برخی از مردم که مؤمنین باشند این حالت را درک می‌کنند، و الّا اکثریّت مردم وقتی در آب دجال قرار می‌گیرند و یا با چهره‌های فریبنده مادیّت برخورد می‌کنند، احساس لذّت و کامیابی می‌نمایند و هنگامی که به دشواریها و سختیها گرفتار می‌شوند خود را در تنگنا و زحمت می‌بینند.
(3) دجال اعور است. آری با تمام تأکید این چنین است. تمدّن مادّی به هستی و جهان با یک چشم می‌نگرد فقط به مادّه توجّه دارد نه به روح و خلقت عالی، و نمونه اعلای بشریّت را نمی‌بیند. و چه کسی را جز افرادی که حقایق را ادراک نمی‌کنند و خود را شایسته سرپرستی و زمامداری انسانها می‌دانند می‌توان اعور نامید، بلکه ولایت از آن کسی است که به هستی با دو چشم سالم می‌نگرد، هم به ماده توجّه دارد و هم به روح، و به هر یک سهم مناسب خود را می‌پردازد، و خداوند متعال است که «انّ ربّکم لیس بأعور».
(4) دجال کافر است؛ زیرا وی مادی و از دشمنان اسلام است و دورترین افراد از حق و درستی است «نوشته شده است بین دو چشمش که کافر است و آن نوشته را هر مؤمن نویسنده و غیر نویسنده می‌خواند.»
این نوشتن چون سایر نوشتها نیست بلکه عبارت است از شناختن مؤمنین کفر و نفاق اشخاص منحرف را؛ و برای این شناخت لازم نیست که انسان

خواننده و نویسنده باشد، و معلوم است که این معرفت مخصوص به مؤمنین است؛ «آن را هر مؤمنی می‌خواند». زیرا آنان میزان حقیقی عدالت اجتماعی را می‌شناسند، لکن اشخاص منحرف این نوشته را نمی‌خوانند هر چند دارای معلومات و سواد زیادی باشند، زیرا آنان نیز با دیگران در کفر و انحراف شریکند، و طبیعی است که هیچ فردی شخص هم عقیده خود را کافر نمی‌بیند.
(1) به خاطر تمام اینها بوده است که رسول خدا امّت خود را از آن بر حذر داشته و از فتنه او به خدا پناه برده است، تا مسلمین در طول تاریخ از فتنه و انحراف آن در امان باشند بلکه می‌توان گفت که تمام پیامبران الهی امّتهای خود را از فتنه دجال بر حذر داشته‌اند، زیرا قبلا به این نکته اشاره کردیم که مادّیت حاکم پیش از ظهور پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین مادّیتهای طول تاریخ آفرینش است «از هنگام خلقت آدم تا روز قیامت»، و خطری واقعی برای تمام دعوتهای پیامبران بوده است. و در عین حال با تمام

قدرتی که دارد «نزد خداوند پست‌تر از اینها است» زیرا در مقابل حقیقت و عدالت بسیار حقیر و ناچیز است، هر چند شکوه و ابهتش فراگیر و سایه‌گستر باشد، زیرا بی‌ارزشی و حقارت او در نزد خدا منافات با قدرت و شکوه فریبنده‌اش ندارد. و اصولا قانون تمحیص و آزمایش همین مطلب را ایجاب می‌کند که وی از شکوه و ظاهری فریبنده برخوردار باشد.
زیرا خداوند می‌فرماید: حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ «82».
این بود آن برداشت رمزی و سمبلیک از مسأله دجال. «83»

---

(82) یونس/ 24.
(83) برداشت سمبلیک از آیات قرآنی و احادیث و روایات در عین حال که مشکلات زیادی را حل می‌کند و پاسخگوی بسیاری از شبهات است، و مسأله مهمّی مثلا همچون دجال را حل می‌نماید در عین حال راه را برای هرگونه توجیه و تأویل باز می‌کند، و چه ضررهائی که بر اسلام از این راه وارد شده. در قدیم فرقه‌های سیاسی چون اسماعیلیان و قرمطیان باطنی‌گرا دست به این کار می‌زدند و اکنون برخی از محافل التقاطی روشنفکری. به هر حال تمام برداشتهای سمبلیک نویسنده محترم از داستان دجال از نظر ذوق و سلیقه بسیار خوب است ولی نمی‌توان اعتقاد را بر آن استوار داشت؛ و

(1) و امّا سفیانی؛ سفیانی سمبل انحراف در داخل اردوگاه اسلامی و یا تفکّر عمومی اسلامی است که شامل تمامی حرکات و جریانهای انحرافی از گذشته و آینده تا روز ظهور، که به نام اسلام گاهی پدید می‌آید، خواهد بود.
و از همینجاست که می‌بینیم در برخی از روایات شخصی همچون ابو طاهر قرمطی را سفیانی اوّل دانسته و سفیانی موعود را سفیانی دوم معرّفی کرده است، با اینکه ابو طاهر قرمطی اصلا از خاندان ابو سفیان نیست، و خصوصیّت بارز او همانست که مبدأ یک جریان انحراف فکری در جامعه اسلامی بوده است و از نظر عقیده منسوب به ابو سفیان بوده نه از حیث نسب و خاندان.
(2) از اخبار و روایات می‌توان انحرافات فکری و نظامی سفیانی را از کارها و فریبکاریهائی که در جامعه اسلامی انجام می‌گیرد بدست آورد که آخرین کارش اعزام لشکر به سوی مکّه و مدینه برای سرکوبی کسانی که به خانه کعبه پناهنده شده‌اند می‌باشد که در بین راه در بیداء به زمین فرو می‌روند، و فقط خبرنگار آنها از آن مهلکه جان سالم بدر می‌برد، و این کار

را خداوند بدان جهت انجام می‌دهد که حرمت بیت اللّه الحرام را حفظ کند، و از ریختن خون کسانی که پناهنده به حرم شریف شده‌اند جلوگیری نماید، و شاید خود حضرت مهدی- علیه السلام- هم در آن روز در بین آنها باشد.

(3) اصولا این جریان را برخی از زمامداران منحرف در جامعه اسلامی بوجود می‌آورند، و این واضحترین و روشنترین برداشت از جریان سفیانی است.

خروج سفیانی از وادی خشک یا بس بر پیدایش یک تفکّر قشری و جامدی که از یک ایدئولوژی بی‌منطق و زورگویانه برخاسته و حق را کنار زده و در افکار خطاکار اشخاص جایگزین گشته است دلالت دارد.

(4) و به هر حال بر طبق این فهم و برداشت دجال و سفیانی فعلا وجود دارند، و چیزی نیستند که در انتظارشان به سر بریم. آری، حرکت سفیانی به آن نتیجه نهائیش نرسیده است.

فقیهان بزرگوار چندان میانه خوشی با این روش ندارند. و العلم عند اللّه. (مترجم)

یک مطلب باقی مانده و آن اینکه مقصود از یأجوج و مأجوج بر طبق فهم سمبلیک و رمزی چیست که آن را موکول به کتاب آینده خود «تاریخ ما بعد الظهور» می‌کنیم؛ چون مبتنی بر یک سلسله مقدّماتی است که آنها را در آن کتاب خواهیم آورد.

(1)

زمینه دوم: آنچه دلالت بر مبارزه و مقاومت در مقابل انحرافات دارد.

در این دسته تمامی رویدادهائی که در تاریخ اتّفاق افتاده داخل می‌شوند، مانند نهضتها و شورشهائی که در دوران حکومت بنی امیّه و بنی عبّاس بر علیه آنها انجام می‌گرفته است، که با مراجعه به تاریخ با آنها آشنا می‌شویم، و ما فعلا در صدد بیان آنها نیستیم، و آنچه که برای ما اهمیّت دارد بررسی رویدادهائی است که تا کنون اتّفاق نیفتاده و در روایات از آنها اسم برده شده است، و آنها بر دو قسم می‌باشند.
(2) اوّل: خروج یمانی که پرچمی که برافرازد و دعوتی که اعلان می‌کند بر حقّ است البتّه اگر از نظر سند معتبر باشد. در آن صورت یا آن را بر یک معنای نوعی رمزی حمل می‌کنیم و یا همان معنای ظاهری صریح آن را می‌گیریم. اگر معنای ظاهری را پذیرفته و گفتیم که یمانی یک شخص است که به طرفداری از حق بپامی‌خیزد و دارای مشخّصات مذکور است، در این صورت چنین شخصی تاکنون به وجود نیامده و می‌باید در انتظارش بود، و نزدیکتر به ظاهر عبارت هم همین است مخصوصا که او را متّصف به یمنی بودن کرده‌اند. و اگر آن را به معنای نوعی رمز دانستیم که بر وجود جریانها و جنبشهای بر حقّ و عدالت خواه دوران فتنه و آزمایش دلالت کند، بدین معنی بارها در تاریخ اتّفاق افتاده است، مانند نهضتهائی که شعارش دعوت به خشنودی از خاندان محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- بود و شاید هم در آینده تاریخ نمونه‌هائی داشته باشیم که به وجود آید، و انحرافات را از بین ببرد و یا تهدید به خطر کند، و معنای شجاعت و پایداری در راه حق را به ثبوت برساند.
(3) اگر روایات مربوط به یمانی را بر این معنی حمل کردیم، داخل در
تاریخ غیبت کبری ،ص:671
برنامه‌ریزی کلّی الهی که تمحیص اختیاری باشد می‌شود که موجب بالا رفتن سطح درجات اخلاص و ایمان اشخاص می‌گردد، و حق همیشه بر این پایگاه رفیع استوار بوده است.
(1) دوم: کشته شدن نفس زکیه که یکی از شورشگران بر علیه ظلم و انحراف و طغیان است ولی نهضتش موفّق نمی‌شود، بلکه موجب کشته شدن او می‌گردد و شهادتش از آنجا که دارای اهمیّت است، نشانه‌ای برای ظهور گشته است؛ چه اینکه بگوئیم تاکنون انجام گرفته (چنانکه عقیده ما این بود) یا اینکه تاکنون به وقوع نپیوسته باشد چنانکه مقتضای فهم معمولی از ظاهر روایات آن بود که از مقدّمات ظهور و پیش از ظهور باشد و تاکنون انجام نگرفته باشد.

اگر از چیزهائی باشد که تاکنون انجام گرفته است، دانستیم که مقصود همان محمّد بن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب است که یکی از قیام کنندگان علیه دولت عبّاسی در همان اوائل حکومت آنها است.

(2) و اگر گفتیم که تاکنون انجام نشده همین پیشگوئی از آینده، برای ما کفایت می‌کند که بدانیم شخص پاک و مؤمنی بدست ستمگران منحرف کشته می‌شود، و محل قتل او که مکان محترمی همچون بین رکن و مقام است دلیل بر اهمیّت این فاجعه، و شخصیّت والای او در نظر قاتلین و جنایتکاران است، بطوری که در بیرون مسجد نمی‌توانند به او دسترسی داشته باشند و یا اینکه نمی‌توانند او را از مسجد بیرون کنند، و مصلحت خود را در آن می‌بینند که به او مهلت نداده و او را فورا بکشند، گرچه موجب هتک حرمت مسجد الحرام بشود و این اقدام سریع جز به خاطر وحشت از نفوذ کلام و عمق دعوت و سرسختی و قاطعیّت او در مبارزه علیه ظلم و انحراف نیست.

در کتاب تاریخ ما بعد الظهور در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد، و خواهیم دانست که نماینده حضرت مهدی- علیه السلام- به سوی مسلمانها می‌آید و کمی پیش از ظهور حضرت کشته می‌شود.

(3)

تاریخ غیبت کبری ،ص:672
(1) مهمترین اینها عبارت است از صیحه آسمانی و ندا به اسم حضرت مهدی- علیه السلام- و گرفتن خورشید در وسط ماه و گرفتن ماه در آخرش. این نشانه‌ها را گرچه ممکن است به معنای رمزی و سمبلیک بگیریم لکن احتمالی بعید است و اعتقاد ما بر آنست که این عبارات همان معنای صریح و ظاهر خود را دارند و قبلا درباره میزان تأثیر و اهمیّت این رویدادها در آگاه کردن افراد با ایمان و آزمایش شده نسبت به قرب ظهور و لزوم شتاب و رفتن به سوی حضرت مهدی- علیه السلام- برای یاری و همکاری سخن گفتیم.
(2) و امّا معجزات دیگری که روایت شده است در این سطح نیست زیرا آتشی که از حجاز بیرون می‌آید و گردن شتران بصری به سوی آن کشیده می‌شود، این را بر خود ظهور حضرت حمل کردیم و بنابراین جزء علائم ظهور نخواهد بود.
و امّا آتشی که از بیابانهای دور دست عدن و یا از یمن بیرون می‌آید و مردم را به محشر فرا می‌خواند بعد از رعایت ضوابط سندی اگر آن را قبول کردیم از نشانه‌های قیامت و علائم بعد از ظهور خواهد بود نه اینکه از نشانه‌های ظهور باشد. و همچنین است خروج خورشید از مغرب، مگر اینکه آن روایت را بر معنای رمزی یعنی ظهور خود حضرت حمل کنیم (چنانکه سابقا گفتیم) و به هر صورت آن را نمی‌توانیم از علائم ظهور بدانیم.
(3) و امّا کنار رفتن فرات از روی گنجی از طلا، درباره آن صحبت کردیم و دانستیم که یک امر طبیعی و معمولی است.
و امّا برگشتن مرده‌ها به دنیا و مسخ شدن بعضی از افراد و پیدا شدن صورت و سینه‌ای در خورشید «84» و دیگر علائمی که گفتیم و یا اسمی از آن نبردیم، با در نظر گرفتن ضوابط سندی قابل اثبات نیستند و لذا نیازی به بررسی نیست، گرچه می‌توان از بعضی از آنها معانی دقیق رمزی بدست آورد و با مواردی تطبیق نمود.
این بود تمام سخن درباره ناحیه دوم در برداشت و فهمی عمومی برای علائم ظهور و ما بطور مفصّل و روشن فهمیدیم که این علائم چه ارتباطی با دوره فتنه و

---

(84) ارشاد/ 337.

آزمايش داشته و با قانون تمحيص الهى تا چه اندازه وابستگى دارند.
(1) در اينجا بحث درباره فصل دوم در علائم ظهور پايان مى‌پذيرد، و گفتار ما در بخش سوم كتاب تمام مى‌شود. و اينها بود مجموع مباحث ما در تاريخ غيبت كبرى كه به دست نيازمند به رحمت پروردگارش، يعنى محمّد بن محمّد صادق بن محمّد مهدى بن اسماعيل صدر موسوى گردآورى شده است.
و سپاس در آغاز و فرجام ويژه خداوند است. و خداوند بر آقا و سرور ما سالار پيامبران و رسولان و پايان دهنده انبياى الهى و بر خاندان پاک و پاكيزه‌اش درود فرستد، و فرج مهدى آل محمّد، باقى‌گذارده‌شده خدا در روى زمينش، اميد ستمديدگان و كيفر خداوند بر ستمگران، و پياده كننده آئين سرور پيامبران را تعجيل فرمايد؛ و ما را از افراد با اخلاصى قرار دهد كه آماده يارى او در روز موعود باشيم. و آخرين خواسته و گفته ما آنست كه: الحمد للّه ربّ العالمين. «85»
محمّد صدر 8 رمضان 1390- 9 تشرين 1970

---

(85) مترجم بنوبه خود دعاهاى آخر اين كتاب را از سوى خود و به نيابت از نويسنده محترم و تمام ارادتمندان و نوكران حضرت بقيّة اللّه- عجّل اللّه تعالى فرجه الشريف- تكرار مى‌كند؛ و توفيق و طول عمر با بركت براى نويسنده كتاب از خداوند خواهان است.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».